PDF.tarikhema.org

ره آورد حکمت

شرح مسافرتها و سفرنامه های میرزا علی اصغرخان حکمت شیرازی

بخش نخست

به اهتمام

دکتر سید محمد دبیرسیاقی

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

۱۳۷۹

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ره آورد حکمت

شرح مسافرتها و سفرنامه های میرزا علی اصغرخان حکمت شیرازی

بخش نخست

tarikhema.org

به اهتمام

دکتر سید محمد دبیرسیاقی

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

۱۳۷۹

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سلسله انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

شماره ۲۲۲

حکمت، علی اصغر، ۱۲۷۱-۱۳۵۹ .
ره‌آورد حکمت: شرح مسافرتها و سفرنامه‌های میرزا علی‌اصغرخان حکمت شیرازی/ به اهتمام محمد دبیرسیاقی .- تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹ .
۲ ج.: مصور، عکس .- (انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی،شماره ۲۲۱،۲۲۲).
ISBN 964-6278-61-2 (ج.۱.) ISBN 964-6278-63-9 (دوره)
ISBN 964-6278-62-0 (ج.۲.)
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱. حکمت، علی اصغر، ۱۲۷۱-۱۳۵۹. - - سفرها. ۲. سفرنامه‌ها. ۳. ایران - سیر و سیاحت - - قرن ۱۴. الف. دبیرسیاقی، محمد، ۱۲۹۸- ب. انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. ج. عنوان .د. عنوان: شرح مسافرتها و سفرنامه‌های میرزا علی‌اصغرخان حکمت شیرازی.
DSR۱۴۸۱/۹ر۸ح ۹۵۵/۰۸۲۰۴۲
کتابخانه ملی ایران ۷۸-۳۳۹۷ م

ره‌آورد حکمت (۱)

میرزا علی اصغر خان حکمت شیرازی

به اهتمام دکتر سید محمد دبیرسیاقی

امور فنی چاپ: محمد رئوف مرادی

چاپ اول، ۱۳۷۹ □ شمارگان ۱۵۰۰ نسخه

چاپ: چاپ فرشیوه

حق چاپ برای انجمن آثار و مفاخر فرهنگی محفوظ است

تهران - خیابان ولی عصر - پل امیر بهادر - خیابان سرگرد بشیری (بوعلی) شماره ۱۰۰
تلفن ۳-۵۳۷۴۵۳۱، دورنویس ۵۳۷۴۵۳۰

شابک دورهٔ دو جلدی: ۹-۶۳-۶۲۷۸-۹۶۴
ISBN: 964-6278-63-9 (2 Vol. SET)
شابک: ۲-۶۱-۶۲۷۸-۹۶۴ ISBN: 964-6278-61-2

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فهرست مندرجات

بخش نخست

عنوان / تاریخ	صفحه
یادداشت	۵
پیشگفتار	۷
شرح مسافرت از شیراز به طهران	۷۳
(چهارشنبه ششم تا جمعه پانزدهم شوال ۱۳۳۳ قمری ـ بیست و ششم تیر تا چهارم مرداد ۱۲۹۳ شمسی)	
شرح مسافرت به شهرهای قم و کاشان و... و قزوین	۹۳
(شنبه اول فروردین تا شنبه دوازده اردیبهشت ۱۳۱۵ شمسی).	
مسافرت به همدان و کرمانشاهان و ایلام و سنندج و بیجار و قزوین و زنجان	۱۴۷
(سه‌شنبه نهم تیرماه تا دوشنبه پنجم مرداد ۱۳۱۵ شمسی)	
مسافرت چهار روزه به مازندران و تنکابن	۱۸۱
(چهارشنبه چهاردهم تا یکشنبه هجدهم مرداد ۱۳۱۵ شمسی)	
سفر به سمنان و سواحل بحر خزر و زنجان و قزوین	۱۸۹
(جمعه دهم تا دوشنبه بیست و هفتم مهر ۱۳۱۵ شمسی)	
مسافرت به مازندران و گیلان	۲۰۹
(شنبه دوازدهم تا چهارشنبه بیست و سوم خرداد ۱۳۱۸ شمسی)	
مسافرت به کاشان	۲۲۵
(پنجشنبه سی و یکم خرداد تا چهارشنبه ششم تیر ۱۳۱۸ شمسی)	
سفرنامهٔ اول هندوستان	۲۳۳
(ششم اسفندماه ۱۳۲۲ تا شانزدهم اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی)	
سفرنامهٔ اول شیراز	۳۳۹
(جمعه بیست و پنج اسفند ۱۳۲۳ تا شنبه هجدهم فروردین ۱۳۲۴ شمسی)	
سفرنامهٔ پاریس ـ لندن	۳۸۱
(دوشنبه سی‌ام مهر تا یکشنبه پنجم اسفند ۱۳۲۴ شمسی)	
سفرنامهٔ سفر دوم هندوستان	۴۷۹
(پانزدهم اسفند ۱۳۲۵ تا هفتم خرداد ۱۳۲۶ شمسی)	

*** در صفحات ۱۱ پیشگفتار و ۶۵۷ فهرست اعلام به جای کلمه فیگوروآ لطفاً فیگوئورا قرار دهید**

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به نام آنکه جان را حکمت آموخت

سپاس خدای را که توفیق عنایت فرمود که از یادداشتهایی که روزانه شادروان پدرم طیّ بیش از شصت سال به رشتهٔ تحریر در آورده است، قسمتی را که اختصاص به شرح سفرها و سفرنامه‌های در داخل و خارج کشور دارد بیرون نویس و با نام «**رهاوردِ حکمت**» طبع کنم و رهاوردِ پویندگانِ راهِ معرفت و جویندگانِ راستیها و حقیقت و حقشناسان و خادمان با صفا و صداقت ایران، در پهنهٔ علم و ادب و هنر و تربیت نمایم.

من از آن جهت که نخستین فرزندِ آن مردِ معارف‌پرور هستم و باز به حکم آنکه همه وقت بودن در کنارِ مادری مهربان و با فضیلت و تقویٰ از خاندانِ دانایان دینی و از سلالهٔ پیامبر اکرم و نیز زیستن در کنفِ حمایت پدری دل‌آگاه و شیفتهٔ ادب و فرهنگ و مصمم به تعالی بخشیدن به همهٔ شؤون و مظاهر این بوم و بر و فرزندانِ آن را برداشتنِ زندگی جداگانه ترجیح می‌داده‌ام لذا بیش از دیگر فرزندان آن بزرگواران یعنی دو خواهرم شادروان پریچهر خانم و پریوش خانم به کار و کردار و نظم و ترتیب و آداب‌دانی و حقشناسی و کوشش خستگی‌ناپذیر پدر در راه پیشرفت مظاهر فرهنگی و تربیتی، جسمی و معنوی و احیاء آثار ارزندهٔ گذشتگان و بلند آوازه ساختنِ نام بزرگمردان ایران از دانایان دینی و ادیبان و عالمان و هنرمندان و نغمه‌سازان و سخنسرایان و صنعتگران و طبیبان و پرورش‌دهندگان جان و روانِ آدمیان آشنایی دارم تا آنجا که از خزانهٔ خاطر کتابی در خور خواندن و دل به مطالب آن دادن می‌توانم ترتیب دهم. اما از آنجا که اولاً از جمله اندرزهای پدر که آویزهٔ گوش دارم یکی آنست که از مطالبی که احیاناً به گزافه و غُلو تعبیر کنند پرهیز کنم؛ ثانیاً کسانی که همزمان با آن شادروان می‌زیسته‌اند در آثار قلمی خود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اشاراتی گویای حقایقی از زحمات با ارج فرهنگی ایشان دارند؛ ثالثاً چون هنوز کسانی در قید حیات هستند که می‌توانستند از کشش و کوشش بی‌وقفهٔ ایشان نکته‌ای آموزنده نقل کنند و نُقل هر محفل سازند؛ رابعاً آثار فرهنگی که در سراسر این کشور کهنسال و در هر گوشه و کنار از دبستان و دبیرستان و دانشسرا و دانشکده و دانشگاه و موزه و تالار سخنرانی و کتابخانه و جایگاه تمرینهای جسمی و کتیبه‌ها هستی گرفته و از دست حوادث مصون مانده و ابنیه و آثار مذهبی و تاریخی و بناهای یادبود که در ایجاد یا تعمیر آنها سهمی و اهتمامی مبذول داشته‌اند؛ خامساً و سرانجام همین یادداشتهای روزانه که خالی از هر حبّ و بغض، با کمال دقت و سلاست روزانه تحریر گردیده و در آن به کار همهٔ دست‌اندرکاران امور فرهنگی و هنری و علمی و فنی ارج نهاده شده و از زحمات آنان قدردانی گردیده و پایگاه هر یک از آنان معلوم گردیده است، گواه صادقِ راستی گفتار من است و خود راهنمایی آگاه و خالی از غرض و روشنگر بسیاری از علل وقایع و حوادث، و پیداست که مرا از احالهٔ کلام در این مقوله بی‌نیاز می‌سازد. تنها پس از ادای سپاس از آقای دکتر دبیرسیاقی که رنج طبع و تصحیح این اثر و دیگر یادداشتهای پدرم را صمیمانه برعهده گرفته‌اند و با سپاسگزاری از مدیران نشر زرین، به ذکر خاطره‌ای و نیز نقل قولی از یکی از استادان دانشگاه که ارجی بر این مرد فرهنگی نهاده‌اند بسنده می‌کنم:

هنگامی که پدرم در سفارت کبرای هندوستان بودند و من در تهران تدریس می‌کردم از تعطیلاتی چند روزه استفاده کردم و نزد ایشان رفتم اما اقامتم در آنجا به درازا کشید. روزی پدر با چهرهٔ برافروخته و نامه‌ای در دست وارد شدند و خطاب به من گفتند مگر برای ماندن پس از تعطیلات از دستگاهی که در آن خدمت می‌کنی مرخصی نگرفته‌ای؟ گفتم چون قصد ماندن نداشتم نگرفتم. ولی از مصاحبت شما نتوانستم دل بردارم و ماندم. گفتند در نامه نوشته‌اند که حقوق این مدتّی را که کار نکرده‌ای به حسابت ریخته‌اند. چگونه راضی می‌شوی مزد کاری را که نکرده‌ای از کیسهٔ مردم مالیات بدهِ کشور دریافت کنی؟ پس پشت میز نشستند و چکی معادل همان مبلغ حقوق همراه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نامه‌ای سرزنش‌آمیز به آن دستگاه فرستادند. سالها بعد آن نامه، گرهی از مشکلی که می‌رفت برایم ایجاد زحمت کند گشود. دعای خیر خود را بدرقه راه ایشان کردم.

آقای دکتر سید جعفر شهیدی استاد دانشگاه تهران و رئیس مؤسسه لغتنامهٔ دهخدا در کتاب «از دیروز تا امروز» که مجموعهٔ مقالات و سفرنامه‌های ایشان است بی‌آنکه نامی از پدرم ببرند نوشته‌اند (ص ۸۹۹):

«در سال ۱۳۲۸ وزیر خارجه وقت می‌خواست استاد بزرگوار آقای محیط طباطبائی را به عنوان رایزن فرهنگی به هند بفرستد. برای بزرگداشت و معرفی ایشان به احراز این سمت جلسه‌ای در تالار فرهنگستان مدرسهٔ عالی سپهسالار تشکیل شد. تصادفاً این بنده هم در آن مجلس بودم. وزیر خارجه گفت: «همکاران من می‌گویند فُلانی حالا که وزیرخارجه شده به جای دیپلمات معلم می‌فرستد. لابد اگر وزیر جنگ شود به جای توپ و تانک کتاب وارد می‌کند.» سپس افزود: «همینطور است آقایان، ما نه در حقیقت می‌توانیم با کشورهای پیشرفته رقابت کنیم نه در سیاست. آنچه بدان می‌نازیم و دیگر کشورها به خاطر آن به ما حرمت می‌نهند فرهنگ و ادب ماست.»

بنده نمی‌دانم آقایان این سخن ایشان را درست می‌دانند یا نه؟ اینقدر می‌دانم در این سی سال که به برخی کشورهای آسیایی و اروپایی و افریقایی سفر کردم، پرورده‌های دانشگاه تهران را می‌دیدم که هر یک در رشته‌ای از تمدن و فرهنگ مشغول تحقیق‌اند و آثاری ارزنده منتشر کرده‌اند و همین موجب سربلندیم بود.»

پروین حکمت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشگفتار

کتاب حاضر مشتمل بر چند سفرنامه و شرح چند مسافرت است در داخل کشور و خارج از آن و یا به تعبیر بهتر یادداشتهایی روزانه است که در آنها مطالبی سودمند و مباحثی آموزنده و اطلاعاتی جالب با قلمی شیوا و عباراتی ساده و رسا و وصفهایی دقیق دور از حشو و زوائد به رشتهٔ تحریر درآمده است و دانستنیهای بسیار در زمینه‌های مختلف از گذشته و حال نقاط و اماکن بسیار در ایران و اروپا و در شبه قارهٔ هند و آسیای صغر (ترکیه) و آسیای میانه (ماوراءالنهر) و شمال آفریقا و بِرمِه (میانمار) و سیام (تایلند) در آنها درج شده است.

پیش از بیان جزئیات این سفرنامه‌ها و اشاره به احوال و دیگر آثار نویسندهٔ روشن بین و مُجرّب آن گفتنی است که سفرنامه‌نویسی و یادداشت برداریِ روزانه میان مسلمین از دیرباز معمول بوده است، سفرنامهٔ اَبُودُلَف و سفرنامهٔ ابن‌فَضلان و سفرنامهٔ ابن بَطوطه که هر سه به عربی تحریر گردیده و به فارسی برگردانده شده‌اند و نیز رِحلهٔ ابن‌جُبَیر به عربی شاهد این مُدّعا توانند بود. از یادداشت‌برداریِ روزانه به فارسی در روزگار گذشته نیز دو نمونهٔ بارز داریم: یکی یادداشتهای روزانهٔ ناصرخسروست در سفر هفتسالهٔ خود که پس از بازگشت آنها را به صورت سفرنامه تدوین کرده است و امروزه آن را در دست داریم و مشتمل است بر مباحث و مطالب سودمند متنوع چون: عقاید و آداب و عادات حتی خرافات اقوام؛ بزرگان و فرمانروایان و سرشناسانِ ناحیه؛ آب و آبیاری؛ کشاورزی و انواع محصولات؛ پرورش جانوران اهلی؛ معادن؛ معاملات پایاپای؛

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

واردات و صادرات؛ صنایع و صنعت ممتاز ناحیه؛ نرخ اجناس ضروری و مایُحتاج مردم هر ناحیه؛ قحطسالیها؛ برآورد مخارج؛ اجارهٔ اماکن؛ کرایه و مزد؛ وسیلهٔ حمل و نقل؛ باج و باجگاهها؛ ایمنی و ناایمنی راهها؛ وضع شهرها و قلعه‌ها و بناها و استحکامات نظامی؛ وضع پذیرایی از مسافران و زائران و محل آنها؛ کتیبه‌ها و نوشته‌ها و آثار باستانی؛ کارهایِ ظریف؛ مسائل علمی؛ نظامات شهری؛ اوزان و مقادیر و بسیاری نکات جالبِ دیگر مربوط به سرزمینهایی که در آنها سیر کرده است.

دیگری یادداشتها و یا به اصطلاح زمان تعلیقه‌ها و تقویمهایِ مورخ مشهور ابوالفضل بیهقی است که بر اساس آنها تاریخ مسعودی معروف به تاریخ بیهقی را تألیف کرده است، تألیفی که در آن بسیاری از مسائل اجتماعی و عناصر مؤثر در وضع اجتماع را با انشائی استوار و روشن و شیرین بیان می‌دارد و دورنمائی از آئینهایِ فرمانروایی و مناصب و مقامات و نظامات کشوری و دیوان و دربار و رسوم و عقاید و عادات و آراء درست و نادرست و علل دوستیها و دشمنیها و سبب دودستگیها و کارشکنیها و زشتیها و زیبائیهای زندگی را پیشِ دیدهٔ خواننده مجسم می‌کند و نیز عیارگیری در نقل وقایع و تمیز اخبار صحیح از سقیم را می‌آموزاند، بی‌اطنابِ مُملّ و عبارت پردازیهای ناسودمند و تملق‌گوییهای زشت، حقایقی پوست کنده و دور از جانبگیری.

خاطرات و سفرنامه‌نویسی و تحریر یادداشتهای روزانه یا روزنامهٔ خاطرات در دوران قاجاریه رواج بیشتری یافته و افراد بیشتری از طبقات مختلف بدین مهم پرداخته‌اند. برخی در مأموریتی سیاسی یا اجتماعی یا علمی در داخل یا خارجِ کشور از آنچه بر ایشان گذشته است دفتری ترتیب داده‌اند؛ گروهیْ مشاهدات خود را در سفر به رشتهٔ تحریر کشیده‌اند، بعضی حوادث و وقایع زمان را از مشاهدات و مسموعات در قالبِ مجموعه‌ای ثبت و مضبوط داشته‌اند. معدودی نیز کتابی از حوادث و وقایع تمام یا قسمتی از زندگی یا سفرهای دیگران ترتیب داده و عرضه کرده‌اند.

پس از شهریور ۱۳۲۰ شمسی (میانهٔ جنگ جهانی دوم) نیز اقبال بیشتری به این نوع تألیف و تحریر مبذول گردید و آثار تازه و نیز نوشته‌های گذشته مجال طبع و نشر بیشتری

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یافت. بی‌فایده نیست به فهرستی از این آثار تا حدّی که نگارنده آگاهی دارد اشاره و سپس میان آنها طبقه‌بندی شود که گزینشی برای یافتن مقام و محل سفرنامه‌ها و یادداشتهای روزانهٔ حاضر به عمل آید.

الف ـ سفرنامه‌ها بر ترتیب الفبا:

سفارتنامهٔ خوارزم رضاقلیخان هدایت؛ سفر مهاجرت در نخستین جنگ جهانی از رضاعلی دیوان بیگی؛ سفرنامهٔ ابراهیم صحافباشی؛ سفرنامهٔ ابوالحسن خان ایلچی به لندن؛ سفرنامهٔ ادیب‌الممالک به عتبات؛ سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان میرزا ابراهیم برای ژنرال دُرن؛ سفرنامهٔ امین‌الدوله؛ سفرنامهٔ اول مظفرالدین شاه به فرنگستان؛ سفرنامهٔ ایران و روسیهٔ عزّالدوله و ملکونوف؛ سفرنامهٔ بخارا (در عصر محمدشاه از نویسندهٔ ناشناس)؛ سفرنامهٔ برادران امیدوار؛ سفرنامهٔ بلوچستان علاءالملک؛ سفرنامهٔ بنادر و جزایر خلیج فارس (از مهندسی ناشناس)؛ سفرنامهٔ پاکستان قاسم صافی؛ سفرنامهٔ حاج پیرزاده؛ سفرنامهٔ حاج سیاح؛ سفرنامهٔ خراسان ناصرالدین شاه (سفر دوم)؛ سفرنامهٔ خراسان و کرمان افضل‌الملک؛ سفرنامهٔ خوزستان حاج نجم‌الملک؛ سفرنامهٔ خوزستان رضاشاه (به قلم دبیراعظم)؛ سفرنامهٔ سفر دوم مظفرالدین شاه به فرنگستان؛ سفرنامهٔ سفر دوم ناصرالدین شاه به فرنگستان؛ سفرنامهٔ رضاقلی میرزا؛ سفرنامهٔ رکن‌الدوله؛ سفرنامهٔ سدیدالسلطنه؛ سفرنامهٔ سیف‌الدوله به مکه؛ سفرنامهٔ شیکاگو (خاطرات معین‌السلطنه در اروپا و آمریکا)؛ سفرنامهٔ صفاءالسلطنهٔ نائینی؛ سفرنامهٔ صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه)؛ سفرنامهٔ ظهیرالدوله؛ سفرنامهٔ شاهزاده عبدالصمد میرزا عزالدوله؛ سفرنامهٔ عتبات ناصرالدین شاه؛ سفرنامهٔ عراق عجم ناصرالدین شاه؛ سفرنامهٔ فرهاد میرزا (هدایةالسبیل و حکایة الدّلیل)؛ سفرنامهٔ کرمان و بلوچستان فیروز میرزا فرمانفرما؛ سفرنامهٔ مازندران رضاشاه؛ سفرنامهٔ محمدرضا بیگ؛ سفرنامهٔ مکّهٔ حاج مخبرالسلطنهٔ هدایت؛ سفرنامهٔ ملکونوف به سواحل جنوبی دریای خزر؛ سفرنامهٔ میرزا ابوالحسن خان شیرازی (ایلچی) به روسیه؛ سفرنامهٔ میرزا صالح شیرازی؛ سفرنامهٔ میرزا محمدحسین فراهانی؛ سفرنامهٔ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نایب‌الصدر شیرازی؛ سفرنامهٔ نظام‌الملک دوم از تهران به شیراز به قلم افخم‌الملک؛ سفرنامهٔ نظام‌الملک دوم از شیراز به تهران؛ سفرنامه و خاطرات شوشتری با نام (تحفة‌اللعالم) از میرعبداللطیف خان؛ سفرنامه و دفتر اشعار دکتر محمود افشاریزدی؛ سفرنامه‌های سهام‌الدوله بجنوردی؛ سفرهای رضاشاه به لرستان (به قلم محمدرضا والیزاده معجزی)؛ سه سفرنامه سفر هرات (از مؤلفی ناشناس) و سفر مرو و سفر مشهد از سید محمد لشکر نویس (نوری)؛ سیاحت شرق آقانجفی قوچانی.

ب ـ آنچه تحت عنوان «خاطرات» یا «روزنامهٔ خاطرات» و «یادداشتها» و غیره آمده است:

خاطرات ابوالحسن ابتهاج؛ خاطرات احتشام‌السلطنه؛ خاطرات ارتشبد حسین فردوست (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی)؛ خاطرات اعزاز نیک پی؛ خاطرات پرویز راجی با نام (خدمتگزار تخت طاووس)؛ خاطرات تاج‌السلطنه؛ خاطرات ثریا؛ خاطرات حاج سیاح؛ خاطرات حاج عزالممالک اردلان؛ خاطرات حبیب یغمائی؛ خاطرات حجة‌الاسلام فلسفی؛ خاطرات دکتر عبده؛ خاطرات دکتر علی امینی؛ خاطرات دکتر غنی (یادداشتهای دکتر غنی)؛ خاطرات دهخدا و از زبان دهخدا (به قلم دکتر دبیرسیاقی)؛ خاطرات سردار اسعد بختیاری؛ خاطرات سفر آذربایجان و کردستان از خلیلی عراقی؛ خاطرات سفر آمریکا از محمد سعیدی؛ خاطرات سیاسی ایرج اسکندری؛ خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین‌الدوله؛ خاطرات سیاسی حسین مکی؛ خاطرات سیاسی محمد ساعد مراغه‌ای؛ خاطرات سیاسی محمدی ریشهری؛ خاطرات سیدمحمدعلی دولت‌آبادی؛ خاطرات شکاریه (وقایع الزمان) معیرالممالک؛ خاطرات صدرالاشراف؛ خاطرات عبدالحسین مسعود انصاری؛ خاطرات ظهیرالدوله؛ خاطرات کنگو از انورخامه‌ای؛ خاطرات ممتحن الدوله؛ خاطرات میرزا موسی خان قائم‌مقام فراهانی (یادداشتها و خاطرات...)؛ خاطرات نصرالله انتظام؛ خاطرات نورالدین کیانوری؛ خاطرات و اسناد از وحیدنیا؛ خاطرات و اسناد حسینقلی خان نظام‌السلطنه مافی؛ خاطرات و اسناد محمدعلی غفاری؛ خاطرات و اسناد ناصر روائی؛ خاطرات و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تألمات دکتر مصدق از دکتر محمد مصدق؛ خاطرات و خطرات مخبرالسلطنهٔ هدایت؛ خاطرات و مبارزات دکتر فاطمی؛ خاطرات یک نخست‌وزیر؛ از تهران تا کاراکاس از منوچهر فرمانفرمائیان؛ دختری از ایران از خانم ستّارهٔ فرمانفرمائیان؛ در خدمتِ پنج سلطان از سرلشکر ارفع؛ گذشته‌ها و اندیشه‌های زندگی یا خاطراتِ من از عباسقلی گلشائیان؛ روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه؛ روزنامهٔ خاطرات بصیرالملک شیبانی؛ روزنامهٔ خاطرات سفر سوم ناصرالدین شاه به فرنگ؛ روزنامهٔ خاطرات عین‌السلطنه قهرمان میرزا سالور؛ روزنامهٔ خاطرات ملیجک ثانی؛ روزنامهٔ سفر خوارزم محمدعلی خان غفور؛ روزنامهٔ سفر گیلان ناصرالدین شاه؛ روزنامهٔ مرآت‌السفر و اردوی همایون (سفر اول ناصرالدین شاه به خراسان)؛ یادداشتها و خاطرات میرزا بزرگ قائم مقام (خاطرات میرزا موسی خان)؛ یادداشتهای تاریخی مستشارالدولهٔ صادق؛ یادداشتهای دکتر غنی (خاطرات دکتر غنی)؛ یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه از معیرالممالک.

از سفرنامهٔ خارجیان اعم از اروپایی و آمریکایی و آسیائی که به عنوان مأمور سیاسی، یا همراه مأموران سیاسی و یا با قبول شغل در دربار ایران و یا در لباس جهانگردی به ایران آمده‌اند و اثرشان به فارسی برگردانده شده است نیز در حدّ اطلاع نگارنده فهرستی به ترتیب الفبا آورده می‌شود:

زیر آفتاب سوزان از اسکارفن نیدرمایر؛ سفر در ایران از کاسپار درورویل؛ سفرنامهٔ آنتونی اسمیت؛ سفرنامهٔ از خراسان تا بختیاری هانری رزهٔ آلمانی؛ سفرنامهٔ الموت و لرستان و ایلام از استارک؛ سفرنامهٔ اورسل؛ سفرنامهٔ اولئاریوس؛ سفرنامهٔ اولیویه؛ سفرنامهٔ بارنز؛ سفرنامهٔ بلوشر؛ سفرنامهٔ بارون فیودروکوف؛ سفرنامهٔ بنجامین فرانکلین؛ سفرنامهٔ به سوی اصفهان از پیرلوتی؛ سفرنامهٔ بُهلر؛ سفرنامهٔ پولاک؛ سفرنامهٔ پیترودلاواله؛ سفرنامهٔ تاورنیه؛ سفرنامهٔ ترکستان و ایران هانری موزر؛ سفرنامهٔ دوراند؛ سفرنامهٔ دون گارسیا سیلوافیگوروآ؛ سفرنامهٔ راولینسون؛ سفرنامهٔ ژان اوتر؛ سفرنامهٔ ژنرال سرپرسی سایکس؛ سفرنامهٔ فریزر؛ سفرنامهٔ کارستن نیبور؛ سفرنامهٔ کارلا سرنا با

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نام (مردم و دیدنیهای ایران)؛ سفرنامهٔ کروسینسکی؛ سفرنامهٔ کلاراکولیوررایس با نام (زنان ایران و راه و رسم زندگی آنان)؛ سفرنامهٔ کلاویخو؛ سفرنامهٔ کمپفر؛ سفرنامهٔ لایارد؛ سفرنامهٔ مارکوپولو؛ سفرنامهٔ مازندران و استرآباد رابینو؛ سفرنامهٔ مشهد هوتوم شیندلر؛ سفرنامه و بررسیهای سفیر فرانسه در ایران از ژان اوبن؛ سفرنامه و خاطرات کاوشهای باستانشناسی شوش از مادام ژان دیولافوآ؛ سفرنامهٔ ویلسن؛ سفرنامهٔ هانری بایندر به کردستان و بین‌النهرین؛ سفرنامه‌های ونیزیان در ایران؛ سفری به ایران از دو هوسه؛ سفری به دربار سلطان صاحبقران از دکتر هنریشن بروگش؛ سفری به دور ایران از کنتس مادفون روزن؛ سفیران پاپ در دربار خانان مغول از دوراکه ویلتس؛ سه سال در آسیا از کُنت گوبینو؛ سه سال در دربار ایران از دکتر فوریه؛ سفیر زیبا به قلم ایون گُرس؛ سیاحت درویش دروغین در خانات آسیای مرکزی از آرمی‌نیوس وامبری؛ سیاحتنامهٔ شاردن؛ سیاحتنامهٔ مسیو چریکف؛ مسافرت به ارمنستان از ژوبِر؛ یادداشتهای سیاسی کُنت گوبینو و غیره.

این سفرنامه‌ها و خاطرات و یادداشتهای روزانه با هر طرح که تهیّه و به هر قصد و نیّتی که نوشته شده باشند، هریک از جهتی یا جهاتی می‌توانند سودمندی داشته باشند و هیچیک خالی از فایده و اطلاع مفیدی در زمینه‌های گوناگون نیستند و لااقل به گفتهٔ مورخ راستگو و ستایشگر حقیقت ابوالفضل بیهقیِ دبیر «به یک بار خواندن می‌ارزند».

این آثار را به چند دسته می‌توان تقسیم کرد:

یک دسته سفرنامه‌ها و یادداشتها هستند که روزانه تحریر شده‌اند و با همین ترتیب نیز تدوین گردیده‌اند مانند سفرنامهٔ ناصرخسرو و سفرنامه‌های ناصرالدین شاه و یادداشتهای اعتمادالسلطنه و روزنامهٔ خاطرات عین‌السلطنهٔ سالور و سفرنامه‌ها و یادداشتهای حاضر و جز اینها.

دستهٔ دوم آنها هستند که نویسندگان آنها از مطالب گردآوردهٔ خود در طی روزها و ماها و سالها کتابی متضمن یک سلسله وقایع و حوادث زمان تدوین کرده‌اند مانند تاریخ ابوالفضل بیهقی. یا از مطالب گردآوردهٔ خود بخشهایی را بیرون کشیده و صورت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سفرنامه بدان داده‌اند مانند سفرنامهٔ خوزستان حاج نجم‌الملک که استخراجی است از گزارش مفصل او در خصوص وضع کلی خوزستان به خصوص بستن سدّ اهواز و برآورد مخارج آن که به دستور ناصرالدین شاه صورت گرفته است و آن گزارش مفصل در ادارهٔ بیوتات کاخ گلستان تهران محفوظ است.

دستهٔ سوم آنها هستند که نویسنده از دیده‌ها و شنیده‌ها یادداشت برداشته و وقایعی‌را به خاطر سپرده و بعداً با مراجعه به اسناد و مدارک دیگران نوشته‌های خود را تکمیل و از مجموع کتابی تدوین کرده است مانند سفرنامه مکّه حاج مخبرالسلطنهٔ هدایت و غیره.

دستهٔ چهارم آنها هستند که نویسنده پس از فراغت از کارهای دیوانی یا مشاغلی که داشته است و بیشتر به مدد حافظه و گاه بر مبنای اسناد و اوراقی که در اختیار گرفته و نیز با استعانت از نوشتهٔ دیگران تحت عنوان خاطرات تألیفی به وجود آورده است مانند خاطرات احتشام‌السلطنه و خاطرات ممتحن الدوله و غیره.

از نظر ارزش و درجهٔ اعتبار مسائل و مطالب این کتابها و تشخیص حدّ نفیس بودنِ مندرجات آنها نیز می‌توان این نوع تألیفات را درجه‌بندی کرد و پیداست که در میانه ارزش کمتر با آنهاست که از حافظه و پس از گذشت زمان تحریر گردیده‌اند و غالباً نویسنده در آنها خود را محور حوادث قرار داده است و کارها پیوسته به خواستِ او نظام گرفته و نتایج سودبخش امور سرچشمه در نیّات و اَعمالِ وی داشته و عواقبِ سوءِ کارها و آراء ناصواب نتیجهٔ عدم توجه به نظرات او بوده است.

آثاری که در دوران فراغت از کارهای دولتی و اشتغالات نویسنده به مدد محفوظات و نیز متکی به اسناد خود و دیگران تدوین گردیده‌اند نسبت به دستهٔ اول ارزش بیشتری دارند، هرچند ممکن است در آنها نیز نویسنده محور امور قرار گرفته و از اِعمالِ حُبّ و بُغض در قضاوتها و نتیجه‌گیریها پرهیز نکرده باشد.

ارجمندی با آثاری است که روزانه تحریر گردیده‌اند و از حکّ و اصلاح و تغییر و تبدیل برکنار مانده‌اند و به همین مناسبت می‌توان در تشخیص صحیح از سقیم، به خوبی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لغزشها و آراء ناصواب یا رفتارها و گفتارهای ناروای احتمالی نویسنده را از اعمال نیک و پسندیدهٔ او در هر مورد و مقام و هر مکان و زمان جدا کرد و در معرض نقد و بررسی قرار داد و با آثار مشابه از دیگران سنجید و حقایق را از آن میان بیرون کشید و درجهٔ سودمندی آنها را برای جامعه تشریح کرد. امّا آثار ریختهٔ قلم بیگانگان را همه وقت باید با قید احتیاط بررسی کرد، بدین توضیح که ضمن سرمشقگیری از دید وسیع و تیزبینی که این نویسندگان اعم از جهانگرد یا مأمور سیاسی دارند و شهامت و فداکاری صمیمانه که در خدمت به کشور خود ابراز داشته‌اند باید متوجه بود که غرضِ بیشتر آنان نشان دادن اوضاع کشور از جهات مختلف و دادن اطلاعات لازم به اولیای امور کشور متبوع خود بوده است تا بر اساس آن اطلاعات برای بهره‌برداریهای گوناگون و حفظ منافع خود برنامه‌ریزی کنند، اینست که از غالب این آثار باید فقط به آنچه منطبق با وضع واقعی تاریخی و جغرافیایی و اجتماعی و هنری و فنی باشد و گوشه‌هایی از این مسائل و مباحث را صادقانه روشن کند اکتفا نمود و از آنها سود جُست و نیز از غرض‌ورزیها و تحقیرهاشان عبرت آموزی و پرهیز کرد.

باری با توجه به منابع مورد اشاره و دسته‌بندیِ آنها، از نظر اهمیّت و فایدت پس از سفرنامهٔ ناصر خسرو مندرجات تاریخ بیهقی که به ارزش و تنّوع و سودمندیِ مطالب آن دو اثر قبلاً اشاره کردیم، باید به روزنامهٔ خاطرات قهرمان میرزاعین‌السلطنهٔ سالور، از لحاظ تجسّس مجدّانهٔ نویسندهٔ آن در به دست آوردنِ اطلاعات دقیق و درست و ثبتِ روزانهٔ مشاهداتِ خود و دیگران و قدرت توصیف و موجز بودن عبارات و روزانه نگاشته شدن آنها، مقام والائی داد. آنچه بر قلم نویسندهٔ اثرِ حاضر رفته و نقش صفحات گشته است نیز از همین دست است، با این تفاوت که روزنامهٔ خاطرات عین‌السلطنه روشنگر وقایع و سند حوادث بخشی از تاریخ اخیر ایران است و همهٔ آن هم حاصل مشاهدات و پژوهشهای خود او نیست، در حالیکه نوشته‌های نویسندهٔ حاضر علاوه بر اشتمال بر مسائل مهم مربوط به داخل کشور، اطلاعات مفید و ممتعی نیز از وضع جغرافیایی و احوال اجتماعی و سیاسی و علمی و ادبی و مجامع و آثار و ابنیه و اعتقادات

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حال و گذشتهٔ کشورهایی که از آنها بازدید کرده است در بر دارد و نویسنده خود دارای روشی منطقی و نظم فکری است. مدیر و نوجو و معتدل و معتقد به موازین و اصول است. صاحب اعمال و افعال قابل پیروی و آموزنده است، و از آنجا که خوانندگان گرامی خود با مطالعهٔ آثار قلمی او می‌توانند به اشتمال آنها بر مزایای بسیار و نکات جالب و آموزندهٔ فراوان پی ببرند نگارنده نیازی به تشریح و بازگویی آن دقایق و فوایدِ راهگشا نمی‌بیند. مشک بویایی است بی‌نیاز از تمجید عطار و شاهد صادقی است عیان و غیر محتاج به توصیف و بیان.

نویسنده از هفده سالگی (از سال ۱۳۲۶ هجری قمری/ ۱۲۸۵ هجری شمسی) تا سالی پیش از درگذشت خود (۱۳۵۹ شمسی) روزانه به نوشتنِ یادداشتها و ثبت وقایع و شرح سفرها و تحریر اعمال خود، بطور مرتب در سفر و حضر پرداخته است. هر بامداد پس از گزاردن دوگانه به درگاهِ یگانه یا هر شامگاه پیش از نهادن سر بر بالین در هر موقع و محل، متعهدِ انجام دادنِ این مهم بوده است و جز در چند موردِ معدود و به علل خاص در این کار که بیش از شصت سال تداوم داشته وقفه‌ای ایجاد نکرده و از این امرِ مکرّرِ ممتد ملول نگشته است.

شمارهٔ دفترها که یادداشتهای روزانه و مطالب متنوع سودمند و سفرنامه‌ها در آنها ثبت شده‌اند به صد دفتر می‌رسند و بر سه گونه‌اند:

گونهٔ نخستین، در چهل و سه دفتر نگاشته شده‌اند. بخشی از آنها تا سال ۱۳۳۳ هجری قمری در شیراز زادگاه نویسنده هستی گرفته‌اند و بقیه در تهران و زمانیکه نویسنده به قصد ادامهٔ تحصیل و تکمیل معلومات انگلیسی خود به این شهر آمده و در کالج آمریکائی (دبیرستان البرز بعدی) مشغول تحصیل شده است.

مندرجات این گونه از دفترها منحصر به ثبت اعمال روزانهٔ نویسنده و وقایع و حوادث زمان نیستند، بلکه به اقتضای سن و به مناسبتِ اشتغال به دانش‌اندوزی بر مطالب مختلف علمی و ادبی و تاریخی و مباحثی از علوم ریاضی و فیزیک و هندسه، از راه ترجمه یا تلخیص متون و همچنین بر لطایف و اشعار وطنی و غیره نیز اشتمال دارند و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از کوشائی نویسنده در کسب معرفت و افزون‌طلبی و ذوق او حکایت می‌کنند و نشان می‌دهند که وی به دروس مکتب و مدرسه بسنده نمی‌کرده و عطش خود را در طلب معرفت از زلالِ چشمه‌های کمال با مطالعات خارجی فرو می‌نشانده است و آنچه از این مقوله ثبت دفاتر ساخته است به اصطلاح امروز در حکم نوعی کتبِ کمک درسی محسوب تواند بود.

نویسنده همزمان با فراگرفتن معلومات ظاهری، با وجود اندکسالی گرایشی به مسائل عرفانی و کششی به سیر و سلوک، به قصد تهذیب نفس و تربیتِ فکری خود داشته است و از مصاحبت وارستگانی که خالصانه در وادی طلب و حقیقت گام برمی‌داشته‌اند بهره‌ها برده است و روش آنان را رهنمون زندگی خود ساخته و پندهاشان را به جان خریده و چون درّ گرانبها آویزهٔ گوش ساخته است.

این گونه از دفترها قطعهای مختلف و حجمهای متفاوت دارند. اما خطّ همه خوش و انشاء آنها روان و مندرجات آنها موجز و مفیدند و از حسن انتخاب و آگاهی نویسنده و باریک اندیشی او، ضمن نشان دادن تواضع و ادب و متانت و عفت کلام وی حکایت دارند و تعداد آنها به ترتیب تاریخ تحریر بدین شرح است:

در سال ۱۳۲۶ هجری قمری ده دفتر؛ در سال ۱۳۲۷ هـ.ق. چهار دفتر؛ در سال ۱۳۲۸ هـ.ق. چهار دفتر؛ در سال ۱۳۲۹ هـ.ق. شش دفتر؛ در سال ۱۳۳۰ هـ.ق. چهار دفتر؛ در سال ۱۳۳۱ هـ.ق. پنج دفتر؛ درسال ۱۳۳۲ هـ.ق. شش دفتر؛ در سال ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ هـ.ق. دو دفتر؛ در سال ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ هـ.ق. یک دفتر؛ در سال ۱۳۳۶ هـ.ق. یک دفتر (جمعاً چهل و سه دفتر).

برخی از این دفترها عنوانهائی چون «یادداشت مطالب ادبی، علمی، اخلاقی، تاریخی» دارند و برخی «دفتر روزنامهٔ حوادث یومیّه و اعمال شبانروزی» وبرخی عنوانشان «جُنگ دانش‌آموز»، «حیرتنامه»، «دستور سعادت حیات»، «جُنگ درسی» و غیره است.

دفترها به ترتیب تاریخ شماره‌گذاری شده‌اند از شمارهٔ ۱ تا ۷ و از ۱۵ تا ۳۹ و ظاهراً

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به جای شماره‌های ۸ تا ۱۴ باید دفترهای با عنوان «جُنگ دانش‌آموز» و «دستور سعادت حیات» و «جنگ درسی» را قرار داد؛ و نیز دفترهای «کشکول»، «دفتر لغات و مطالب درسی» و دفتر «یادداشت بدون تاریخ» را.

در این گروه از دفترها دو جا تسلسل مطالب روزانه قطع شده است؛ یک جا در قسمتی از حوادث سال ۱۳۳۲ هـ.ق. و جای دیگر در شرح سفر نویسنده از شیراز به تهران در سال ۱۳۳۳ هـ.ق. و نویسنده خود علّت وقفهٔ نخستین را در آغاز دفتر ثبت وقایع سال ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ هـ.ق. چنین نوشته است:

«هُوَ مُدَبِّرُ اللَّیل وَ یُقَدِّرُ النَّهار. سابقاً برای وقایع و حوادث حیات خود وضع روزنامه نمودم و از ربیع‌الاول ۱۳۲۶ الی پارسال که سنهٔ ۱۳۳۲ بود مرتباً نگاشتم. اما روزنامهٔ مرقومه فقط عبارت بود از فهرست مختصری با یادداشت مجملی از اعمال روزانهٔ خود من خالی از هر گونه پیرایه و بیرون از هر فایده زیرا که فهرست اعمال یومیه هر چند که در آینده مرا متذکر به زمان ماضی می‌نماید و پرده‌های عجایب عمر را در صفحهٔ حافظه متجلی می‌سازد، اما خاطر را مهموم می‌کند و برای دیگران خالی از هرگونه فایده است، از این رو از نوشتن آن صرفنظر نمودم، هر چند برای انصراف خاطر من از نگارش روزنامه سببی دیگر نیز بود که اینک ذکر می‌کنم، لکن بیشتر بیهودگی و تطویلات بلاطائل آن مرا مانع شد.

روزی از شخص دانشمندی سؤال کردم که آیا شما برای خودتان روزنامهٔ حیات می‌نویسید؟ جواب گفت: انسان چگونه می‌تواند که برای خود وضع روزنامه کند، زیرا که در هر مرحله از عمر، آدمیزاد را خیالات و احساسات جدید روی می‌دهد که خیالات گذشته را بکلی لغو و عبث بلکه گناه و خطا پنداشته از تذکار آن خجالت می‌کشد، از این سبب ناچار باید که روزنامهٔ سابق خود را حکّ و اصلاح نماید. اگر بخواهد حقایق امور را بنویسد جز اقرار و اعتراف به نقص و خطا کاری و ادخال به انواع گناه و جرائم چاره نخواهد داشت و این لکّه‌های ننگین روی او خواهد گذاشت، و اگر نه باید که مشتی دروغ سرهم بافته برای تقدیس دامنِ خود ثبت نماید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آری هیچ انسان از خطا ایمن نیست و کمال مختص به ذات الهی است.

جایی که برق عصیان بر آدمِ صفی زد ما را چگونه زیبد دعویِ بیگناهی[۱]

لهذا مدتی از نگارش روزنامهٔ خود صرف نظر نمودم، تا اینکه اخیراً با خود اندیشیدم که پاره‌ای مطالب مهمّه پیش آمدِ انسان می‌شود که اگر ضبط و ثبتِ آن نکند فراموش خواهد کرد و حیف است که از میان برود، چه بسا که نفع آن به دیگران نیز خواهد رسید. پس بهتر است که روزنامهٔ حیات خود را طوری بنویسیم که در ذیل توقیع ایام، جُنگی دانش‌آموز نوشته شده باشد تا بعد از من، خود فایده به دیگران برساند و از ذکر اعمال عادی بیفایده درگذریم. پس از این تاریخ که آغاز سال شمسی است [۱۲۹۳] شروع به نگارش این کتابچه می‌نمایم و مقصد من آن است که مطالب مهمّهٔ ذیل را که پیش آمد سیر عمر من می‌شود در آن یادداشت کنم:

۱) مهمّاتِ پیش‌آمدِ عمر.

۲) مکالمات علمی یا سیاسی یا اخلاقی.

۳) فواید علمی و ادبی.

۴) مزاحهایِ لطیف.

۵) وقایع تاریخی راجعه به احوال عموم.

۶) معرفی تاریخی اشخاصی که مصادفِ عمر می‌شوند صراحةً و کنایةً.

۷) اعمال نیکی که از اشخاص مختلفه مشاهده می‌گردد.

۸) شکرانهٔ باری تعالی در توفیق اعمالِ خیر که از ید ضعیف صادر گردد.

۹) فهرست مختصری از اعمال عادی بطور کلّی..

پس از این تاریخ از خدا توفیق خواسته شروع می‌نمایم. ممکن است در پاره‌ای از ایام هفته، هیچیک از مطالب فوق‌الذکر روی ندهد که قابل ثبت باشد و فقط به همان اعمال عادی کفایت شود. لهذا نگارش فهرست اینچنین ایام بیهوده است».

گونهٔ دوم دفترها بیش از چهل مجلّد بوده است که تعدادی از آنها فعلاً در دسترس

۱ـ[شعر از حافظ شیرازی است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نیست، اما شماره‌گذاری مسلسل آنها نشان می‌دهد که تا پایان حیات مؤلف موجود بوده‌اند، باشد که روزی به دست آیند. این دفترها که معمولاً قطع وزیری، خشتی، و رقعی کوچک دارند مشتمل بر کارها و حوادث روزانه‌اند با این ترتیب:

۱) دفتر تیرماه ۱۳۱۰ شمسی (دنبالهٔ آن تا پایان آن سال در دست نیست).

۲) دفتر بی‌تاریخ (ظاهراً مربوط به اوایل سال ۱۳۱۱ شمسی).

۳) دفتر دی ماه ۱۳۱۱ شمسی. (در سالهای ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۴ ش. به تصریح نویسنده به نوشتن یادداشت پرداخته نشده است).

۴) دفتر فروردین تا خرداد ۱۳۱۵ ش.

۵) دفتر خرداد تا مرداد ۱۳۱۵ ش.

۶) دفتر شهریور تا آبان ۱۳۱۵ ش. (دنبالهٔ دفاتر مربوط به پایان سال ۱۳۱۵ و تمام سال ۱۳۱۶ و آغاز سال ۱۳۱۷ ش. در دست نیست).

۷) دفتر تیر تا مهرماه ۱۳۱۷ ش.

۸) دفتر آبان تا بهمن ۱۳۱۷ ش.

۹) دفتر بهمن ۱۳۱۷ تا فروردین ۱۳۱۸ ش.

۱۰) دفتر فروردین تا تیرماه ۱۳۱۸ ش.

۱۱) دفتر تیرماه تا آبان ۱۳۱۸ ش.

۱۲) دفتر آبان تا اسفند ۱۳۱۸.

۱۳) دفتر سال ۱۳۱۹ ش.

۱۴) دفتر یا دفترهایی که مربوط به سال ۱۳۲۰ ش. باشد در دست نیست. تنها یادداشتهایی از آن سال و سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۳۳ ش. ضمن دفترهای گونهٔ سوم که دفاتر «صد صبح» عنوان دارند، نوشته شده‌اند.

۱۵) دفتر سال ۱۳۳۴ ش.

۱۶) دفتر سال ۱۳۳۵ ش.

۱۷) دفتر سال ۱۳۳۶ ش.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۸) دفتر سال ۱۳۳۷ ش.

۱۹) (دفتر یا دفترهای سال ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ ش. در دست نیست).

۲۰) دفتر سال ۱۳۴۰ ش.

۲۱) دفتر سال ۱۳۴۱ ش.

۲۲) دفتر سال ۱۳۴۲ ش.

۲۳) دفتر سال ۱۳۴۳ ش.

۲۴ و ۲۵) دفترهای سال ۱۳۴۴ ش.

۲۶) دفتر سال ۱۳۴۵ ش.

۲۷) دفتر سال ۱۳۴۶ ش.

۲۸) دفتر سال ۱۳۴۷ ش.

۲۹) دفتر سال ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ ش.

۳۰) دفتر سال ۱۳۵۰ ش.

۳۱) (دفتر سال ۱۳۵۱ در دست نیست).

۳۲) دفتر سال ۱۳۵۲ و قسمتی از سال ۱۳۵۳ ش.

۳۳) دفتر بقیهٔ سال ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ ش.

۳۴) دفتر سالهای ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ ش.

۳۵) دفتر سال ۱۳۵۸ ش. (در این دفتر در چند صفحه مطالب مختصری قلم‌انداز و مشوش نوشته شده که حاکی از ضعف باصره و ناتوانی نویسنده به سبب پیری است).

در نوشتن دفاتر گونهٔ دوم نویسنده اصولی را که ضمن دفاتر گونهٔ اول وجههٔ همت و برنامهٔ کار خود قرار داده بود رعایت کرده است، خاصه در تقسیم اوقات و ثبت وقایعی که مفید به حال خود و خلق باشد و گاه‌گاه در پایان ماهی یا سالی محاسبه‌ای از اعمال خود داشته است که نمونهٔ آن را در همین پیشگفتار نقل خواهیم کرد.

گونهٔ سوم، دفترهائی هستند که در آنها مطالب متنوع ادبی و تاریخی و لغوی و اشعار فارسی و عربی و حکایات لطیف و نوادر و امثال و خاطرات جالب ثبت شده‌اند و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نویسنده بدانها نام «صد صبح» یا «صد صباح» داده است، بدان مناسبت که ابتدا زیر عنوان صبحِ اول با تاریخ روز و ماه و سال بخشی از مطالب مورد اشاره را ثبت کرده و بعد زیر عنوان صبح دوم، مطالب دیگری را آورده است ، و به همین ترتیب پیش رفته است تا صبح صدم و پس بار دیگر از صبح دیگر شروع کرده و به صبح صدمِ دوم رسانده و پس صد صبح سوم را آغاز نموده و همین روش را تا پایان (سال ۱۳۳۳ ش) ادامه داده است. شرح برخی از سفرهای داخلِ کشور و خارج از مملکت نویسنده نیز در خلال همین صد صبحها نگاشته شده است.

تنوع مطالب این دفترها بسیار جالب است و مهم آنکه نویسنده در آغاز هر صد صبح فهرستی از مطالب مندرج درآن صد صبح را آورده است که خود حکایت از نظم و ترتیب کار او دارد.

شمارهٔ اول این دفترها از آبان و دی ماه ۱۳۱۷ ش. (۲۳ رمضان تا ۱۰ ذی‌قعده ۱۳۵۷ ه. ق.) در شیراز نوشته شده و مشتمل بر چهل و هشت صبح است و با مقدمه‌ای به شرح زیر که عنوان «دیباچه» بدان داده شده است آغاز می‌گردد:

دیباچه ـ «در سال هزار و سیصد و هفده که به حکم تقدیر فراغتی از مشاغل و اعمال دیوانی حاصل آمد و خاطر پریشان را جمعیّتی دست داد اوقات عزیز که سابقاً صرف قیل‌و قالِ امور فانیهٔ دنیوی بیهوده می‌گذشت به امور معنوی که روح را از آن لذّتی حاصل است مصروف گردید. از جمله در صدد برآمد که از معانی علمی و ادبی متفرقه که در گذشته و حال جمع‌آوری شده و می‌شود در یک جا یادداشت نماید تا هم برای آیندگان مجموعه‌ای فراهم گردد که از خاطرشان غُبار ملال شوید و هم‌آنچه از گوشه و کنار نصیب این بی‌مقدار شده است از آفت نسیان و زوال محفوظ مانَد.

پس همه روز دقایقی چند را مصروف جمع‌آوری نکات لطیفه و معانی مفیده که در دفترهای متفرق پریشان است یا در ضمن مصاحبت و مخالطت با رجال دانشمند که از افواه ایشان استماع افتاده، یا آنکه در ضمن تصفح کُتُب و دفاترِ اسلاف و مطالعهٔ جراید و مجلّاتِ معاصر رسیده است همه را بتفاریق یکجا گرد آورد و از مجموع آن کتابی فراهم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شد که اهل ذوق را ارمغانی پسندیده است و چون هر بامداد شطری نگاشته شده است نام آن «صد صباح» نهاد و از خداوند توفیق مسئلت می‌نماید که آن را پسندیدهٔ اهل دل و حال و مطبوع خداوندان خرد و کمال فرماید».

دفتر دوم از دی ماه ۱۳۱۷ ش (۱۳ ذی‌قعده ۱۳۵۷ هـ.ق.) تا اسفند ۱۳۱۷ ش. (چهارم محرّم ۱۳۵۸ هـ.ق.) مشتمل بر پنجاه و دو صبح است که با مندرجات دفتر اول جمعاً صد صبح اول می‌شود. بعد صد صبح دوم نگاشته شده است از پنجم اسفند ۱۳۱۷ تا شهریور ۱۳۱۹ ش. و سپس صد صبح سوم تحریر گردیده است از ۲۸ شهریور ۱۳۱۹ تا ۳۰ آذر ۱۳۱۹ ش.

دفتر سوم، از ۱۵ آذرماه ۱۳۱۹ ش. تا اسفند ۱۳۱۹ ش. مشتمل بر صدصبح چهارم است.

دفتر چهارم، از فرودین تا مرداد ۱۳۲۰ ش. صد صبح پنجم را در بر دارد و از مرداد ۱۳۲۰ تا ۱۴ بهمن ۱۳۲۰ ش. صد صبح ششم را و از ۱۵ بهمن ۱۳۲۰ تا ۲۹ شهریور ۱۳۲۱ ش. پنجاه صبح از صد صبح هفتم را.

دفتر پنجم، از مهرماه ۱۳۲۱ تا دهم دی ماه ۱۳۲۱ ش. متضمن پنجاه صبح، بقیهٔ صدصبح هفتم است و از ۱۱ دی ماه ۱۳۲۱ تا ۲۰ مرداد ماه ۱۳۲۲ ش. صد صبح هشتم و از ۲۱ مرداد ۱۳۲۲ تا دهم مهر ۱۳۲۲ ش. صد صبح نهم را در بردارد.

دفتر ششم، از ششم اسفند ۱۳۲۲ تا ۱۵ اردی‌بهشت ۱۳۲۳ ش. هفتاد و یک صبح است از صد صبح دهم و به شرح سفر اول شبه قارهٔ هند اختصاص یافته است.

دفتر هفتم، از ۲۵ اسفندماه ۱۳۲۳ تا ۱۸ فروردین ۱۳۲۴ ش. بیست و سه صبح را شامل است که دنباله صد صبح دهم باشد و به شرح سفر شیراز اختصاص دارد.

دفتر هشتم، از از سی‌ام مهرماه ۱۳۲۴ تا پنجم اسفند ۱۳۲۴ ش. یکصد و بیست و هفت صبح است که تتمهٔ صد صبح دهم و صدصبح یازدهم و بخشی از صد صبح دواردهم باشد و شرح سفر فرانسه و انگلستان برای شرکت در انجمن ملل متحد برای مطالعه و عقد عهدنامه در امور فرهنگی و تشکیل یک سازمان جدید برای همکاری

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

علمی ملل جهان (یونسکو) در آن درج گردیده است.

دفتر نهم، از ۱۵ اسفند ۱۳۲۵ تا هفتم خرداد ۱۳۲۶ ش. نگاشته شده و مشتمل بر هشتاد و پنج صبح است که دنبالهٔ صدصبح دوازدهم باشد و به شرح سفر دوم شبه قارهٔ هند اختصاص یافته است.

دفتر دهم، از ۲۸ خرداد ۱۳۲۶ تا آخر اسفند ۱۳۲۶ ش. تحریر گردیده و صد صبح سیزدهم را شامل است. (صبح هشتاد و هفتم و هشتاد و هشتم آن نانویس مانده است) و نیز از آخر اسفند ۱۳۲۶ تا بهمن ماه ۱۳۲۷ ش. نود و هفت صبح، از صد صبح چهاردهم در آن درج گردیده است منتهی از صبح شصت و سوم تا صبح نود و هفتم آن فقط عنوان صبحها نوشته شده است و شرحی ذیل آنها تحریر نگردیده.

دفتر یازدهم، از ۲۸ اسفند ۱۳۲۶ تا ۱۷ فروردین ۱۳۲۷ ش. نوزده صبح است که دنبالهٔ صد صبح چهاردهم و قسمتی از صد صبح پانزدهم باشد.

دفتر دوازدهم، از ۲۲ اردی‌بهشت ۱۳۲۷ تا ۵ خرداد ۱۳۲۷ ش. شانزده صبح است و جزء صد صبح پانزدهم است و اختصاص به شرح سفر تاشکند دارد.

دفتر سیزدهم، از ۲۷ اردی‌بهشت ۱۳۲۹ تا ۲۷ مرداد ۱۳۲۹ ش. نود و چهار صبح است (قسمتی از صد صبح پانزدهم و بخشی از صد صبح شانزدهم).

دفتر چهاردهم، از اردی‌بهشت ۱۳۲۸ تا شهریور ۱۳۲۹ ش. صد صبح است (صد صبح هفدهم) و از نیمهٔ شهریور ۱۳۲۹ تا تیرماه ۱۳۳۰ ش. صد صبح دیگر است (صد صبح هجدهم) و از ۱۵ اردی‌بهشت ۱۳۳۰ تا ۲۳ اردی‌بهشت ۱۳۳۱ ش. صد صبح دیگر در آن درج گردیده است که صد صبح نوزدهم باشد.

دفتر پانزدهم، از ۱۰ تیرماه ۱۳۳۱ تا ۲ بهمن ۱۳۳۲ ش. صد صبح است (صدصبح بیستم) و از ۳ بهمن ۱۳۳۲ تا آبان ۱۳۳۸ ش. صد صبح دیگر در آن نوشته شده است که صد صبح بیست و یکم باشد و از فروردین ۱۳۳۸ تا اسفند ۱۳۳۸ ش. هفده صبح دیگر در آن درج گردیده که جزء صد صبح بیست و دوم باشد[1].

۱ـ [در دفاتر پانزدهم تا هجدهم توالی سالها مانند دفاتر قبل نیست. ناگزیر در شماره‌دادن به ←

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دفتر شانزدهم، از ۱۵ دی ماه ۱۳۳۲ تا اسفند ۱۳۳۴ ش. صد صبح است که صد صبح بیست و سوم باشد.

دفتر هفدهم، از دی ماه ۱۳۳۲ تا فروردین ۱۳۳۷ ش. صد صبح است که صد صبح بیست و چهارم باشد.

دفتر هجدهم، از خرداد ۱۳۳۵ تا دی ماه ۱۳۳۷ ش. صد صبح است که صد صبح بیست و پنجم باشد.

دفتر نوزدهم، از اول فروردین ۱۳۳۸ ش. تا ۱۸ بهمن ۱۳۴۰ ش. چهل صبح است (صد صبح بیست و ششم) و سپس از ۲۰ بهمن ۱۳۴۰ تا مهرماه ۱۳۴۴ ش. چند صبح نوشته شده است که قسمتی از صد صبح بیست و هفتم باشد و از آن پس دیگر از گونهٔ سوم دفتری ترتیب داده نشده است.

تنوع مطالب این دفترها بسیار جالب و سرگرم کننده و آموزنده است و قسمتی از مندرجات آنها چنانکه اشاره شد اختصاص به برخی از سفرهای نویسنده دارد که بیرون نویس و در همین کتاب حاضر درج گردیده است.

از مطالب متنوع این دفترها، جز خاطرات و سفرنامه‌ها، نویسنده خود گلچینی استخراج کرده بوده است، بدان قصد که در دو مجلّد آنها را تحت عنوان «گلزار حکمت» به چاپ برساند. مجلّد اوّل آن را در سالهای پایانی عمر در چهار صد و پنجاه صفحه با فهرستی از مطالب مندرج در آنها و مقدمه‌ای در شرح کار به طبع رسانیده که مع‌الاسف خالی از غلطهای مطبعی نیست و گویا همین امر سبب گردیده است که از طبع مجلّد دوم آن چشم بپوشد. نسخه‌های مجلّد اول نیز چنانکه باید توزیع نشده است که احتمالاً خود نویسنده بسبب عدم رضایت از بی‌دقتی در طبع کتاب از پخش آنها ممانعت کرده باشد. امید که توفیق طبع هر دو مجلّد به صورت مطلوب دست دهد.

* * *

در سالهای تحصیلی ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ شمسی که نگارنده دورهٔ دکتریِ زبان و ادبیات

← «صد صبح»ها از شمارهٔ دفاتر پیروی کردیم نه از تاریخ تحریر آنها (م.د.) |

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فارسی را می‌گذراندم، روزی به مناسبتی استادی که با نویسنده مأنوس و در چند سفر داخلی همراه ایشان بوده است اظهار داشتند که ایشان دفتری دارند که در آن خصوصیات و میزان معلومات و درجهٔ استعداد و توانائی کاریِ بیشتر فرهنگیان کشور را یادداشت کرده‌اند. نگارنده خود بر تأیید این اظهار استاد خاطره‌ای داشتم و آن اینکه در خرداد ماه ۱۳۱۷ شمسی که در سال سوم متوسطه تحصیل می‌کردم، نویسنده برای سرکشی به امور فرهنگی به قزوین آمدند و نخستین سرکشی ایشان از دبیرستان سه کلاسهٔ ما بود که در جنب سر در عالی‌قاپو از بناهای شاه عباس اول واقع و اولین مدرسهٔ شهر به روش و سبک جدید بود و مدیر با شخصیتی داشت از همدورگان علامهٔ مرحوم میرزا محمدخان قزوینی و شادروانان کمال‌الملک و ذکاءالملک. شاگردان کلاس نهم به نام غلامرضاخان شمس تصاویری از شاعران فارسی زبان ترسیم کرده و بر دیوار کلاس نصب نموده بودند، از جمله تصویر بزرگی نگارنده از فردوسی کشیده و بر دیوار نصب نموده و دور آن را نوار سیاه گرفته بودم بطوریکه گمان می‌رفت تصویر روی خود دیوار نقاشی شده باشد. از دیدن آن نقاشیها ایشان اظهار مسرّت کردند و ما را مورد تشویق قرار دادند و به یکی از همکلاسان که خطابهٔ خیر مقدم خواند کتابی اهدا نمودند و سپس افزودند که بعد از ظهر در سالن دبیرستان شش کلاسهٔ شهر همهٔ دبیران سخنرانی دارند، هر که مایل است آنجا بیاید. بنده به آن مجلس رفتم. بیش از ده تن از دبیران و نیز رئیس دبیرستان و رئیس فرهنگ قزوین هر کدام حدود پانزده تا بیست دقیقه در موضوع مرتبط با برنامهٔ درسی خود سخن گفتند. در پایان این جلسهٔ طولانی ناگهان خطاب به رئیس فرهنگ قزوین گفتند: «پس نخجیری ما چرا نیامد و سخنرانی نکرد؟»

نخجیری یکی از سه فارغ‌التحصیل سال قبل دانشسرای مقدماتی تبریز بود که برای تدریس مأمور قزوین شده بودند.

رئیس فرهنگ متذکر گردید که بسبب کسالت نتوانسته است موضوعی برای ایراد در این جلسه آماده کند. گفتند: «پس پیغام دهید بیاید، او را ببینم». این حضور ذهن، پس از آن تعداد سخنرانی، با نبودن برنامهٔ کتبی قبلی برای سخنرانان و بدون مراجعه به دفتری،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مؤید نظر آن استاد در یادداشت داشتنِ نویسنده از فرهنگیان وقت بود، منتهی حال که یادداشتهای روزانهٔ ایشان مورد بررسی واقع شد است نگارنده گمان دارد که مراد همین دفترها بوده است که در خلال آنها به تناسب از احوال و فعالیت و جدیّت برخی از فرهنگیان یا از تعلل و تساهل برخی دیگر در مرکز و شهرستانها مطالبی تحریر گردیده اما اگر دفتری جداگانه بوده است که بر اساس همین یادداشتها یا یادداشتهای جداگانه تنظیم شده بوده است علی‌العجاله آن را در دست نداریم.

پس از درگذشت نویسنده در شهریور سال ۱۳۵۹ شمسی یکی از دوستان ارجمند که ایشان نیز در سفرهای متعدد داخلی و خارجی با نویسنده بوده‌اند، بنده را از وجود چنین یادداشتهای منظم روزانه آگاه ساختند و بر آن داشتند که آن گنجینه را هر جا که هست بیابم و وسایل طبع و نشر آنها را فراهم سازم. اما دست یافتن به محل این یادداشتها دشواری داشت، زیرا این دفاتر جزء حدود پنج هزار مجلّد کتابی که ایشان به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران اهدا کرده بودند نبود و آشنائی بنده با برادر کهترِ ایشان که گمان می‌رفت یادداشتها نزد ایشان باشد راهگشا نگردید، اما نگارنده از پرسش و جستجو باز نایستاد چه پریشان شدنِ این گنجینه را به دست حوادث زمانه و نفی حکمت کردن از بهر دل عامی چند روا نمی‌دیدم. سرانجام به همّت یکی از همشهریان و همدمانِ یکدلِ نویسنده و به پایمردی ایشان دفاتری راکه در صفحات پیش مشخصات وگونه‌ها و تعدادشان ثبت گردید، نزد مِهین فرزند برومند نویسنده یافت و این تشنهٔ زلال معرفت بی‌وقفه به خواندن آنها پرداخت و تا به اتمام نرسانید از دست فرو ننهاد. سپس اندیشه کرد که نشر آن آثار ارزنده بیشک از جهات مختلف برای هموطنان گرامی جنبهٔ آموزندگی بسیار خواهد داشت. لذا با جلب موافقت همان فرزند برومند که اینک صاحبِ این آثار هستند و سعهٔ صدری که نشان دادند، با مدیران محترم انتشارات زرین مذاکره کرد و ترتیب عقد قراردادی میان آنان و صاحب اثر را داد و خود نظارت بر طبع و نشر آن را تقبّل کرد و چون یادداشتها با وجود شیوائی و پختگی خط نویسنده، شکسته و قلم‌انداز تحریر شده بود، بخشی را خود و بخش دیگری را با یاری برخی از همکاران

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خود در مؤسسه لغتنامهٔ دهخدا رونویسی کرد و برای حروفچینی تسلیم مؤسسهٔ مربوطه نمود.

نگارنده از مطالعهٔ مجموع یادداشتها و برخی ملاحظات به این نتیجه رسید که این یادداشتها را در سه قسمت و هر قسمت را جداگانه به چاپ برساند:

قسمت نخست در دو مجلّد. مختص سفرنامه‌ها و شرح مسافرتهای داخل و خارج کشور بشود. قسمت دوم به بقیهٔ یادداشتهای روزانه اختصاص بیابد و قسمت سوم شامل مجلد اوّل و دوم گلزار حکمت گردد که پیشتر از آن یاد کردیم. با این نیّت همهٔ سفرنامه‌ها و شرح مسافرتهای داخل و خارج کشور را به شرحی که گفته شد از یادداشتهای روزانه و دفاتر صد صبح بیرون نویس کرد، جز سفری در داخل که جنبهٔ گردش خانوادگی داشت (سفر به مازندران) و سفری که نویسنده برای معالجه به کشور سویس رفته بودند و نیز سفری به پاکستان که همراه رئیس کشور صورت گرفته بود و از نظر اشتمال بر مسائل آموزنده و مفید همپای دیگر سفرنامه‌ها نبود، البته ممکن است به منظور عرضه شدن تمام یادداشتهایِ نویسنده، این سه نیز همراه یادداشتهای روزانه در قسمت دوم به چاپ برسد.

هر سفرنامه یا شرح مسافرت، جداگانه درج گردیده است بر ترتیب تاریخ با فهرستی از آنها در آغاز این پیشگفتار و فهرست اعلام و اماکن در پایان با ذکر صفحه. در پای صفحات و میان دو قلاّب [ ] نیز گاهگاه برخی یادداشتهای لازم برای روشن شدن مطلب با امضاء (م.د.) افزوده شده است.

به این قسمت از یادداشتها نام «رهاورد حکمت» داده شد. بخش سوم را خود نویسنده «گلزار حکمت» نامیده است. بخش دوم عنوان «یادگار حکمت» خواهد داشت.

«سخن حکمت» نیز عنوانی است برای مجموعهٔ سروده‌های نویسنده که شادروان دکتر سادات ناصری، که در طبع و نشر آنها اهتمام داشته، بدان مجموعه داده است.

امّا خصوصیّت این سفرنامه‌ها خاصه شرح مسافرتهای خارج چند چیز است: یکی اِحتوایِ آنهاست بر اطلاعات دقیق و مفید تاریخی و جغرافیائی و اجتماعی، وضع راهها

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و وسایل ارتباطی و آثار تاریخی و آب وهوا و نوع تغذیه و نوع معاملات و نوع حکومت و سوابق فرمانروائی و آداب و رسوم و آئینها و دینها و معتقدات مردم و برخوردهای عقیدتی و سیاسی گروههای مختلف و شناساندن شخصیتهای مهم علمی و فرهنگی و هنری و دینی آن نواحی و نشان دادن استعدادهای شگرف و وضع کتابخانه‌ها و آثار فارسی مضبوط در آنها و حدِّتوجّه مردم نواحی مختلف به ایران و میزان ارتباطشان با ایرانیان و تأثیر تمدن و فرهنگ ایران در آن نواحی و وضع مهاجران ایرانی در آن سرزمینها و مسائل دیگر از این قبیل؛ دیگر آموزنده بودن این نوشته‌هاست چه از لحاظ شخصی و چه از لحاظ عمومی در رفتار وگفتار وکردار و طرز معاملات و آداب پذیرائی و میزبانی و دید و بازدیدها و مهمانیها و پاسخگوئی به موقع نامه‌ها و حفظ شؤون خود و کشور و دفاع از منافع مملکت در موارد لازم و منعکس ساختن مسائلی که به سود یا زیان کشور است به اولیای امور برای جلب منفعت و دفع ضرر و رفع اشتباهکاریهایِ افراد مغرض و متعصب در مخدوش ساختن چهرهٔ فرهنگ و مدنیّت ایران و تفحص از حال هموطنان مقیم دیار بیگانه و بازدید از اماکن مقدسّه اسلامی و شناساندن آن مراکزْ به ایرانیان به قصد ایجاد ارتباط میان مسلمانان آنجا و مسلمین ایران و ایجاد مبادلات فرهنگی و اعزام محصّل بدان نواحی و پذیرش محصل از آنجا و دادن گزارشهای مفید و سودمند از آن مراکز و پیشنهادهای سودمند برای ایجاد مراکزی ابتکاری و نو نظیر آنچه در نواحی مختلف به وجود آمده است و تهیهٔ وسایل سودمند به حال عموم از سنخ بنا یا ابزار و آلات فنی و هنری و غیره و نیز جمع‌آوری اعانه از ثروتمندان ایرانی مقیم نواحی مختلف به نفع آسیب دیدگان از حوادث غیر مترقبه چون زلزله و سیل و غیره که اینهمه می‌تواند برای هموطنان عزیز جالب و آموزنده باشد، خاصه برای مأموران سیاسی که به نقاط مختلف جهان می‌روند.

یادداشتهای مربوط به مسافرتهای داخل ایران نیز همین خصوصیات راکمابیش دارد و علاوه بر آن خواننده را به پایه‌گذاری دو رکن مهم تعالی و پیشرفت فرهنگی و هنری و علمی و عملی کشور آشنا می‌سازد؛ یکی اهتمام به امر فرهنگ به معنی وسیع کلمه از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تأسیس مدارس ابتدائی و متوسطه و دانشگاهها و کتابخانه‌ها و موزه‌ها و تألیف کتب درسی و ایجاد مراکز بهداشتی و اهتمام در سوادآموزی بزرگسالان و دیگر ترویج ورزش و ترغیب به این مهم حیاتی با تهیهٔ وسایل و لوازم آن. و نیز اهتمام در حفظ یا بازسازی آثار تاریخی و ایجاد بناهای یادبود برای بزرگان علم و ادب کشور و همچنین ترغیب به تعاون و همبستگی اجتماعی و یاری و مددرسانی با ایجاد مراکز متعدد و جمعیتهای فعال خیریّه و غیره که به گمان نگارنده یادداشتهای نویسنده در هر سه بخش گویائی است مُجمل امّا زباندار در هر مورد از این حدیثهای مفصل.

نظم و ترتیبی که نویسنده در همه حال داشته و شیوه‌ای که برای ثبت وقایع به کار برده است و نیز شیوائی و اختصار عبارات و رعایت ادب و احترام در حق غائب و حاضر و عفت کلام و از همه مهمتر عشق و علاقهٔ خستگی ناپذیر به کار و پیگیری مجدّانهٔ امور و تن نزدن از تکالیف و وظائف مقرر در هر حال و هر وضع و موقع خود مزایای دیگر این نوشته‌هاست.

اینجا پیش از آنکه به شرح احوال و دیگر آثار نویسنده بپردازیم مناسب دیدیم ابتدا شرح حالی را که نویسنده خود قلمی کرده‌اند نقل نماییم و به دنبال آن وصیتنامه‌ای را که تحریر کرده‌اند و منعکس کنندهٔ نیّات و راه و روش و نظم و ترتیب نویسنده در امور روزمرّه است عیناً بیاوریم، با این تذکر که ایشان درآغاز هر سفر تجدید نظری در آن می‌کرده‌اند. اینک آن شرح حال و سپس وصیتنامه:

صبح شصت و پنجم – (طهران مهرماه ۱۳۳۸) (از خاطرات عمر).

«مجلهٔ اطلاعات جوانان از سرگذشت زندگانی این بندهٔ نویسنده مقالتی خواسته بودند. من این اقتراح را با کمال اشتیاق پذیرفتم زیرا یقین دارم از سرگذشت ایام گذشتهٔ خود برای جوانان که روزگار آینده در پیش دارند تحفهٔ قیمتی و هدیهٔ گرانبهایی خواهم آورد.

ستارهٔ عمر من روبه افول است. خوشا به حال آنانکه کوکب بختشان بلندی دارد. از

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خدا می‌خواهم به اوج عزت و سعادت برسند. به همین سبب از اولیاء مجله خواهش کردم یادداشتها را بدون امضا درج نمایند زیرا مقصود خدمت به خواننده است نه معرفتِ حال نویسنده. اگر این کلمات جوانی را دلیل خیر و یا درس عبرت شود همان بهترین پاداش من است.

لانگفلو (Longfellow) شاعر معروف امریکایی در قطعهٔ زیبائی که به نام مزمور حیات (The psalm of life) سروده است بسیار خوب گفته است: «سرگذشت عمر روندگان راه زندگی به ما یادآور می‌شود که ما نیز می‌توانیم عمر خود را عزیز و عالیقدر سازیم و هنگامیکه از این جهان درگذریم روی خاکهای نرم ساحل زمان جایِ پی نقش کنیم و باقی گذاریم، مگر آن نقش راکشتی شکستهٔ بی‌سروسانی ببیند و دل قوی سازد و نومیدی رها کند و به دنبال آن جای پی برود و به منزل مقصود برسد».

من در یکی از شهرهای قدیم ایران متولد شدم. در یک خانوادهٔ قدیمی به وجود آمدم که همه اهل قلم و یا طبیب بوده‌اند. پدرم مستوفی دیوان بود و اولین درس زندگانی را او به من تعلیم داد و آن درس «همت» و «امید» بود. در اوقاتیکه گویا ده سال از عمرم می‌گذشت روزی چند جلد کتابهای کوچک و بزرگ خطی به من نشان داد و گفت: پسر این کتابها را می‌بینی، اینها را جد من مرحوم ...[1] طبیب در صد سال قبل نوشته است چون در آن تاریخ چاپ در ایران نیامده بود مردم از روی کتابهای قلمی و خطی درس می‌خواندند، آن مرد بزگوار حکایتی عجیب دارد، میل داری حکایت را برای تو بگویم؟ گفتم: آری. گفت: در نیمهٔ دوم قرن دوازدهم هجری بر اثر حوادث خونین ایران بعد از نادر شاه و در اوان سلطنت زندیه روزگار از اجدادِ ما روگردانیده و خاندان ما دستخوش انقلابات و کشمکشها و دچار فقر و افلاس شدند چنانکه برای آنها امکان مکتب رفتن و درس آموختن نماند.

از عمر میرزا (پدربزرگ او) چهل سال می‌گذشت که عامی و بیسواد بار آمده بود.

۱ـ [جای نام را عمداً خود نویسنده سه نقطه گذارده است. دربارهٔ نام پدر و نیاگان پدری و مادری ایشان جداگانه سخن خواهیم گفت (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روزی به بیچارگی و تهیدستی مادی و معنوی خود پی برد در صدد برآمد که ننگ جهالت و نادانی را از خود پاک کند و بوسیلهٔ علم و دانش لقمه نانی یا مقام و شأنی حاصل سازد. در این وقت که از دوران شباب پا به مرحلهٔ وقوف می‌گذاشت برخاست و کمر خود را محکم بسته به مکتب رفت، از الفبا خواندن گرفت و پی‌درپی و سال به سال پیش رفت از مکتب به مدرسه واز نزد آموزگار به محضر مدرس شتافت و با آنکه از مقدمات فارسی و عربی و ادبیات ابتدا کرد عاقبت در علم طب منتهی شد. بیست سال رنج برد. شب نخوابید، روز گرسنگی خورد و از طلب ننشست. سرانجام یکی از اطباء نامدار صاحب مال و ضیاع و عقار گردید. این کتابها که می‌بینی از «صرف میر» گرفته تا «شرح مغنی» و از «شرح شمسیه» تا «قانون» که نزدیک بیست مجلد است همه را از روی نسخی که عاریت می‌گرفته به خط خود کتابت کرده و تاریخ گذاشته و رقم کرده، اینها سند فضیلت و برهان همت و اقدام اوست. آن کتابها که پدرم و بعد عمویم به من دادند مانند بهترین یادگار افتخار نزد این بندهٔ نویسنده هم اکنون موجود و از حیث خط و صحت املا و درستی کمال امتیاز را دارند[1]. باری پدرم گفت: ای پسر اگر تو هم می‌خواهی در آینده آدمی بشوی باید رفتار گذشتگان را سرمشق خودسازی. آنها چنین کردند، ببین تا توچه می‌کنی؟

خداوند متعال برای من در زمان طفولیت و در سن شباب اسباب تحصیل را از معلمهای متعدد و اساتید دانشمند و کتابهای خطی و چاپی فراوان و مکاتب و مدارس جدید که به انواع وسایل نوین مجهز بودند فراهم ساخت و من در مهد تربیت پدر مقدمات فارسی و عربی را آموختم و زبان انگلیسی را نیز فرا گرفتم. دست حوادث در سال ۱۳۰۹ شمسی در سمتی دولتی در سن سی‌و هشت سالگی مرا به پاریس انداخت و به حکم دولت مجبور بودم که در آن سرزمین اقامت نمایم. برای آنکه در سفر خود ذخیرهٔ معنوی حاصل کنم به محض ورود در مهد علم و ادب آن شهر، یعنی دارالعلم «سُربُن»، اسم نویسی کرده درصدد برآمدم که در رشتهٔ ادبیات در نزد اساتید عظام

۱ـ [ظاهراً این نسخه‌ها را به کتابخانهٔ آستان قدس رضوی اهداء کرده‌اند(م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

معرفتی بیندوزم، ولی فوراً ملتفت شدم که یک کلمه زبان فرانسه نمی‌دانم. در رستوران از بیان مطلب خود به پیشخدمت عاجز بودم. با خود گفتم چگونه بدون دانستن زبان کسب علم و ادب توان کرد و استفاده از محضر بزرگان علم برای کسی که به لسان آنها آشنا نباشد از محالات است. در آغاز یأس و حِرمانِ غریبی بر من چیره شد و بسیار پریشانحال گشتم و تصور آموختنِ زبانِ پهناور عظیمی مانند لغت فرانسه آن هم در آن سن و سال برای من غیرممکن بود. بارها بر آن شدم که دست از مقصود بردارم. اندک حوصله و حال و فرصت ومجال برایم حاصل نبود. از این اندیشه در چار موج انقلاب فکری و اضطراب روحی افتادم، در آن حال چهرهٔ پدرم در برابر نظرم جلوه‌گر گشت که حکایت نیای خود را برای من باز می‌گفت، با خود گفتم وقت آنست که‌اندرز پدر را به کار بندم و همان راه را که نیایِ اعلای من رفته بروم شاید به مقصود برسم.

نـابرده رنـج گـنج مـیسر نـمی‌شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد[1]

پس برخاستم با دل درست و عزم جزم و قلب قوی و ایمان کامل شروع به کار کردم. مانند طفل نوآموز از الفبا شروع کردم. به یاد دارم که هفتهٔ دوم ورود خود به پاریس چگونه افعال بودن (Etre) و داشتن (Avoire) را صرف می‌کردم.

باری شبها و روزهای متوالی نیاسودم. معاشرت و مجالست خود را، زن و فرزند و دوست و آشنا را ترک کردم. در آن زندگانی به عزلت و انزوا روزانه شانزده ساعت به خواندن و نوشتن و استماع زبان فرانسه مشغول بودم. بر اثر این کوشش و جهد اعصابم فرسوده گشت. مبتلا به ضعف بدن و کم خونی شدید شدم. شبی در پانسیونی که منزل داشتم از فرط کار و بیخوابی به حال غش و اغما افتادم و مدتی در مریضخانه به سر آوردم با اینهمه از راهی که رفتم برنگشتم. سرانجام پس از سه سال درست در سال ۱۳۱۳ به اخذ درجهٔ لیسانس در ادبیات با قید خوب موفق گردیدم. مشغول نگارش و تحریر رسالهٔ پایان نامهٔ دکترای خود بودم و با یکی از اساتید «کلژ دُ فرانس» به کار پرداختم (اکنون مسوّدهٔ «تز» با تصحیحات و یادداشتهای آن استاد بزرگوار هنوز نزدم

۱ـ [شعر از سعدی است(م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بهترین یادگار است) که ناگهان به حکم دولت برای تصدی مشغلهٔ خطیری به طهران احضار شدم.

حکایت ماند بر لب نیم گفته شکسته مِثقب و دُر نیم سفته[۱].

صبح شصت و ششم – (طهران مهرماه ۱۳۳۸) (از خاطرات عمر) (سه دستور).

امروز از درسی که در آغاز جوانی آموختم حکایتی نادر به خاطر است برای شما می‌نویسم:

از سنین عمر من بیست سالی می‌گذشت. برحسب تصادف توفیق ملاقات و مصاحبت بزرگی دست داد که در جامه و زیّ اهل زمان از اهل زمان یک درجه بالاتر بود. با آنکه ظاهراً همه رسوم و آداب اجتماعی را رعایت می‌کرد، در معنی از قید همهٔ آنها رسته و بند عادات و علائق را گسسته بر سریر آزادی و آزاد منشی نشسته بود و به اصطلاح خودش مردی به تمام معنی قلندر به شمار می‌آمد. این مرد دانشمند که مفاوضات و سخنان او در نهاد من تأثیر اساسی داشت و پایهٔ متینی برای سراسر زندگانی من برقرار ساخت با آنکه زبان انگلیسی را به خوبی می‌دانست و در علوم جدیده مخصوصا فیزیک مطالعه بسیار کرده بود ولی علوم طبیعی او را به سر منزل عرفان و توحید رهبری کرده و ایمان او را به شاهد ازلی یگانه راسخ ساخته و اصول تصوف و مبادی وحدت وجود دین او بود که مانند محیی‌الدین می‌گفت:

اُدانُ بِدینِ الحُبِّ کَیْفَ[۲] تَوَجَّهَت رَکائِبُه فَالْحُبُّ دینی وَ ایمانی.

برای معاش به کسب خیاطی می‌گذرانید[۳] ولی سراسر اوقاتش با عشقبازی با شاهد ازلی می‌گذشت. همه اوراق و کتب علم و ادب و تاریخ و فلسفه را درنوردیده و به کناری

۱ـ شعر از مثنوی فرهاد و شیرین وحشی بافقی است(م.د.)].

۲ـ [ظاهراً: اَنّی. و شعر منسوب به مجنون عامری است(م.د.)].

۳ـ [نامش میرزاعلی است (م.د.)]

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گذاشته، تنها اوقاتی که وجد و حال بر او دست می‌داد با سخنان حافظ شیرازی و جلال‌الدین رومی و شیخ شبستری خوش بود.

در آن ایام شباب صحبت او برای من نعمتی بود. پرده‌های عادات و خرافات و اوهام را از برابر دیدهٔ دل بر کنار ساخت و در مجالس عدیده از خزائن خاطر بی‌منتهای خود جواهر گرانبها بی‌دریغ عطا می‌کرد و با بیانی شیرین و اصطلاحاتی نمکین که از هر گونه تصنع و تکلف بر کنار بود تجربیات و تعالیم بزرگان و اساتید زمان خود را برای من باز می‌گفت و کام تشنه را سیراب می‌ساخت.

در آن ایام که مصادف با انقلاب مشروطیت ایران بود بر اثر تبلیغات تندروان و انقلابیون خصومتِ تعصب آمیزی که مشروطه خواهان با مستبدین داشتند خاطر همهٔ جوانان معاصر را به خود مشغول ساخته و در دلهای ایشان شعلهٔ آتش مشتعل و فروزان کرده بود. روزی بر اثر حرارت شباب و اشتعال احساسات به او گفتم: فلان مستبد ظالم را که خون بیچارگان را به شیشه می‌کند بایستی به قتل رسانید و به هر وسیله که باشد یا به ترور و یا به سَم، عالَمِ آزادی را از شر وجود شریر آزادیکُش پاک و مصفا ساخت. استاد من با چشمانی پر از مهر و محبت به من نگریسته پس از اندک تأملی گفت: امیدوارم که از جادهٔ تقوی خارج نشوی. این سخن چنان به صداقت و به قوت ایمان گفته شد که قلب مرا منقلب ساخت. بسیار خجل و شرمنده شدم. گفتم: راهی را به من بیاموز که از طریق راست تقوی منحرف نگردم. فرمود: بزرگان و استادان من مرا دستوری تعلیم داده‌اند که آن را به تو باز می‌گویم، اگر پیروی کنی همیشه از وسوسهٔ شیطان دور و به حضرت یزدان نزدیک خواهی بود و آن این است که تمام جزء و کل اعمال خود را از آن دم که از بستر بر می‌خیزی تا آن دقیقه که سر بر بالین می‌گذاری همه دم نزد سه قاضی وجدانی عرضه سازی، اگر قبول کردند و صحه گذاشتند به انجام آن مبادرت کنی و گرنه‌از آن دوری جوئی. گفتم: آن سه قاضی کدامند؟ گفت: عفاف نفس، کَظمِ غیظ، حفظ عهد، در عالَمِ وجدان انسان محکمه‌ای ترتیب داده‌اند. این سه داور همیشه در صدر آن نشسته هر فرد بشر که گفتار و کردار خود را در نزد ایشان می‌آورد در آن به دقت وارسی می‌کنند، اگر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مستلزم سعادت اوست می‌پذیرند و اجازت می‌دهند والا منع و رد می‌فرمایند، تو نیز عهد کن بعد از این در کارهای خود با این قضاةِ ثلاثه مشورت کنی. گفتم: مکرر در صدد بر آمده‌ام که نفس سرکش را مهار کنم و به تمرین و ریاضت هوا و هوسها که بر خاطر مسلطند در تحت اختیار خود درآورم ولی نتوانستم چه کنم. گفت: در ایام جوانی من خود این سه کلمه را در روی ورق بزرگی با خط درشت نوشته در برابر دیدگاه خود قرار داده بودم و همواره بر آن نظر می‌کردم و در معنای آنها می‌اندیشیدم. پس من نیز به دستور او انگشتری ساختم و در نگین آن این سه حرف (ع، ک، ح) که حروف اولی آن اصول ثلاثه است نقش کردم و این انگشتری را تا این اواخر در انگشت داشتم و گاه و بیگاه بر آن می‌نگریستم و کلمات آن مرد بزرگ را یاد می‌کردم. اکنون فزون از چهل سال است که پیکر خاکی آن استاد بزرگوار در خاک نهفته است ولی آوایِ کلمات روحپرور او در گوش دل مترنم است. در این مدت بر من بسیار وقایع صعب و روزهای خطرناک گذشته است که تنها پناهگاه من آن قاضیان وجدانی بوده‌اند. به یُمن نظر ایشان توانسته‌ام مشکلات خود را حل کنم و به سرانجام آدمی چنانکه شایسته است کمر همت بندم. یکی از فضلا و دانشمندان در آن زمان کتابی لطیف و شیرین می‌نوشت به نام «نغمهٔ داود». چون از این صحبت آگاه شد از این داستان در کتاب خود تابلوئی زیبا رسم کرد و دورنمای کاخ عدالت وجدانی و محکمه و ضمیر و منظر قضاة ثلاثه را به ظرافت بسیار نقش فرمود و سخن را با این بیت به پایان آورد:

نصیحت گوش‌کن جانا که از جان دوستتر دارند جوانان سعادتمند پند پیر دانا را[1].

صبح شصت و هفتم – (طهران مهرماه ۱۳۳۸) (از خاطرات عمر) (اقرار).

بعضی از مردم دربارهٔ من گمان می‌کنند که مردی هستم متقی و صالح، دریغا که ایشان از ظاهر آراسته و اقوال و افعال ریاکارانهٔ من فریب خورده‌اند و از باطن من بیخبرند. «عَلانیَتی هذا وَ لَمْ تُدرَ باطنی».

---

۱ و ۲ ـ [شعر از حافظ شیرازی است(م.د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اعـــتقادی مـــنما و بگـــذر بـــهر خـدا تا در این خرقه ندانی که چه نـادرویشم[۲].

زمانی‌که طفل نابالغ بودم کتاب دیکسیونر معلم انگلیسی خود را برداشتم. بعدها از این عمل بسیار نادم و خجل شدم. در سن چهل سالگی گذرم به لندن افتاد. در صـدد برآمدم که به جبران این کار زشت بازماندگان آن مرد را بیابم و از آنها حلّیّت بخواهـم. دریغا که از دو پسر او یکی فوت شده و یکی به افریقا رفته بود و فرصت این کفاره از من فوت شد و مظلمهٔ گناه بر ذمهٔ مـن بـاقیست. هـمچنین در شـانزده سـالگی بـر خـلاف نصیحت پدر و اندرز مادر به شـرب مسکـر دختـر رز ام‌الخبائث نـفس ظـاهر را آلوده ساختم. در عنفوان جوانی چنانکه افتد و دانی کارهای ناپسند مرتکب شـدم. روزی از برکت کلمات طیبات استاد خود که می‌گفت:

گر شهوت از دماغ خیالت بـه در رود شاهد بود هر آنچه نظر بر وی افکنی[۱].

به قباحت کردار خود متوجه گشتم. حالتی عجیب از حرمان و ندامت بر من دست داد و وجدان خفته بیدار گشت. آنقدر پریشان خاطر گشتم که بی‌اختیار از خانه بیرون آمدم و سر به صحرا نهادم و بر سیئات خود اشک ندامت ریختم. پس از آن به القاء آمِر وجدانی به جبران مکافات کتاب «البعث» را که حکایتی شبیه به حکایت من دارد ترجمه کردم و آن ترجمه بعد از سالها در یکی از جراید یومیّهٔ طهران چاپ شد و مرا تا حدی آسایش ضمیر و آرامش وجدان حاصل گردید.

در طول خدمت دولت مکرر در امانت خیانت کرده‌ام و هر مرتبه بسختی پشیمان و منفعل شده‌ام. هنوز با آنکه سنین عمر نزدیک به هفتاد است از فتنهٔ نفس ایمن نیستم و اگر در معرض فتنه و امتحان واقع شوم اطمینان ندارم که به درستی از عهدهٔ امتحان برآیم. دیو نفس من جاه طلبی مفرط است که همیشه مـرا بـه حب ریـاست تـحریک کـرده و می‌کند. اگر سنائی گفته است:

من نه مرد زر و زن و جاهم[۲].

۱ـ [شعر از سعدی شیرازی است(م.د).].

۲ـ [مصراع دوم این شعر که از حـدیقةالحـقیقهٔ سـنائی (ص ۷۳۶) است، ایـنست: بـه خـدا ار کـنم وگـر

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

راست گفته ولی اگر من چنین ادعائی بکنم دروغ آشکار و کذب محض است. خدا می‌داند که صغائر من بیرون از حد شمار و از کبائر سر افکنده و شرمسارم. یک وقت از شغل خدمت دیوان برکنار شدم. بسیار متأثر و ملول بودم. آوازی غیبی مرا گفت: شاد باش که فرصت و مجال خطا کاری و زور مردم آزاری نداری و دیگر از این بیش در معرض فتنه نیستی. این است که عیسی در مناجات گفت:

ای پدر آسمانی ما را در آزمایش میاور بلکه از شیطان رهائی ده.

مناجاتهای سید سجاد (ع) در صحیفه در تمام عمر برای دل دردمند من دوائی شفا دهنده بوده است که غالبا از آتش سیاهکاریهای نفس به سایبان لطف او پناه برده‌ام. در یکی از آن مناجاتهای خویش فرموده است:

مَنْ اَصْبَحَ وَ لَهُ ثِقَةٌ اَو رَجاءٌ غَیْرُک فَقَد اَصْبَحْتُ وَ اَنْتَ ثِقَتی.

الحق از امتحان به درستی بیرون آمدن کاریست بسیار مشکل و من همچو داعیه‌ای ندارم.

امتحانم می‌کنی آه الغیاث ای ذکور از امتحانهایت اناث[1].

لیکن همهٔ این گناهان که مرتکب شده‌ام با همه قباحت در برابر ریاکاری و ظاهر سازی وزنی ندارد. این رذیلهٔ ناپسند در نفسِ دون استوار است و همواره در مرئی و منظر خلایق متظاهر به اعمال صالحه و اقوال کریمه.می‌نمایم، درحالیکه جز اغفال و فریب خلایق نیّتی نداشته‌ام، همواره از این رهگذر در عذاب وجدانی بوده و هستم و با خود می‌گویم:

می به زیرکش و سجّادهٔ تقوی بردوش آه اگر خلق شوند آگه از این تزویرم[2].

لیکن دلخوشی و اطمینان قلب من تنها یک چیز است، که اگر آن نمی‌بود هر آینه وجودم در آتش هیجانهایِ وجدانی خاکستر می‌شد، اما از برکتِ آن خاطرم مطمئن و دلم

خواهم (م.د.)].

۱ـ [شعر از مولوی است اما در مثنوی (ص ۲۸۳ دفتر ۶) به جای «امتحانم»، «اِبتلام» و به جای «امتحانهایت» «ابتلاءت چون» آمده است. (م.د.)]

۲ـ۱ـ [بیت از حافظ شیرازی است (م.د.).]

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قویست که هنوز فساد و تباهی در نهادِ من ریشه ندوانیده و مستحکم نشده و با اندک توکل به حق معایب نفسانی قابل اصلاح است.

این کلام یکی از بزرگان اسلام است که فرمود: «اِذا ارادَ اللّٰه بِعَبْدٍ خِیْراً اَبْصَرَهُ بِعُیوبِ نَفْسه». والحمدُللّه.

صبح شصت و هشتم – (طهران آبان ماه ۱۳۳۸) (از خاطرات عمر) (کتاب).

یکی از نعمتهای گرانبها که خداوند نصیب من کرده است عادت به خواندن کتاب است. یکی از بزرگان را شنیدم که می‌گفت: هرکس عادت کند که همه روزه لااقل ده دقیقه کتاب بخواند همیشه زنده و شاداب است. من این نعمت خداداد را مدیونِ پدرم هستم که در مزرعهٔ دل نهال این عادت را غرس کرد. از آغاز طفولیّت کتابهای قصص و حکایات و مخصوصاً الف لیلهٔ فارسی، اسکندرنامه و بعدها ترجمه‌هایِ فارسی الکساندر دوما و حلقات جُرجی زیدان مرا با کتاب خواندن مأنوس ساخت تا آنکه بعدها به کتابهای جدّی و عمیق راه یافتم.

در فضیلت کتاب سخن بسیار گفته‌اند. یک نسخه دیوان جامیِ کهنه که به بهترین خط و تذهیب مُزَیَّن است نزد من موجود است. در سرلوحهٔ آن این رباعی را به خط نستعلیق و آب طلا نوشته‌اند و الحق جامعترین سخنی است که ظاهراً همان شاعر در مدح کتاب گفته است. آن رباعی اینست:

بهتر ز کتاب در جهان یاری نیست　　در غمکدهٔ زمانه غمخواری نیست
هر لحظه ازو به گوشهٔ تنهایی　　صد راحت هست و هرگز آزاری نیست

به یاد دارم معلم آمریکائی من در نخستین روز افتتاح مجلس درس به شاگردان خود می‌گفت: آقایان! به درس معلم اکتفا نکنید، کتاب بخوانید ولی کتاب را مطابق قاعدهٔ صحیح بخوانید. سپس شرح داده می‌گفت: قاعدهٔ کتاب خواندن آنست که آن کتاب نو را همینکه از کتابفروشی گرفته به خانه آوردید، رویِ میز مسطحی باز کرده و با تهِ مداد جزءجزء آن را به طرفِ داخل در کنار شیرازه فشار بیاورید تا اوراق منظماً تا بگیرد و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گشودن آن آسان شود، اما آن مداد را از دست ندهید، در مطالعه تا آخر کتاب همیشه آن را داشته باشید و هر وقت به نکته‌ای نادر یا معنایی دقیق و مطلب مهمی در آن تصادف کردید در حاشیه علامت بگذارید یا زیر آن خطی بکشید که در ذهن شما بماند.

باید بدانید که کتاب جزوه‌دان نیست. در لابه‌لای آن اوراق متفرقه و کاغذ و یادداشت و دیگر ضمائم نباید گذاشت، زیرا هم آن اوراق از نظر محو شده و مفقود می‌شوند و هم شیرازهٔ کتاب گسیخته خواهد شد. قبل از خواندن متن هر کتاب فهرست آن را دقیقاً مطالعه کنید تا از اسلوب و تقسیم‌بندی مطالب مندرجه در آن آگاه شوید و در ذهن شما نقشه‌ای که مؤلف داشته است رسم و جلوه‌گر گردد؛ سپس سعی کنید از شرح حال مؤلف و تاریخ و عصر زندگی او اطلاع اجمالی حاصل کنید، پس کتاب را به دقت از اول تا آخر بخوانید. در هر مطلب و هر موضوع در صحت یا سقم آن با خود بیندیشید و زیر و روی آن را با دیدهٔ عقل خود ورانداز کنید و احیاناً در مطالب آن شک نمائید تا حقیقت بر شما واضح و آشکار شود.

بیکُن (Bacon) فیلسوف انگلیسی گفته است بعضی کتابها ارزشِ گشودن و نظر کردن ندارد، وقتِ خود را دربارهٔ آنها بهیچوجه تلف نباید کرد. بعضی کتابها را فقط باید چشید، بعضی دیگر را باید جوید، ولی یک نوع کتابها هستند که باید فرو برد، پس از مضغ بلع کرد و هضم نمود تا معانی آن تا آخر عمر کَالنَّقشِ فی الحَجَرِ در صحیفهٔ دل ثابت و برقرار بماند.

نویسنده کتابهای بسیار خوانده‌ام، تجربه‌هایِ فراوان در این باب دارم و اکنون خود افزون از پنج هزار مجلّد کتاب خطی و چاپی به السنهٔ گوناگون جمع کرده‌ام. اینک بعضی از تجربیات خود را برای شما می‌نویسم، از آن جمله: سابقاً کُتُب قصه و افسانه به السنهٔ خارجی می‌خواندم زیرا در ضمن تفریحِ خاطر و حظّ ذهن تمرین و ممارست در زبان بیگانه نیز به عمل می‌آمد، بطوریکه بعد از ختم کتاب قوهٔ حافظه و ذهن به آن زبان خو گرفته و نیرویِ تازه حاصل کرده بود. کتابهایِ قصّه و حکایات به فارسی که متضمن علم و معرفتی نباشد برای ذهن و فکر بسیار زیان بخش بوده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیگر آنکه هر وقت کتاب مهمّی را احتمالاً ورق زده و یا چند فصل از آن خوانده و بعد بواسطهٔ بیحوصلگی یا مسامحه آن را متروک گذاشته‌ام، همیشه از این رهگذر احساس خجلت و قصور می‌کنم. بر خلاف چون کتابی را هر قدر فهم آن مشکل بود با کمال صبر و ثبات مطالعه کرده و از بای بسمله تا تاء تمّت به پایان رسانیده‌ام احساس غروری نفسانی و حظّی روحانی کرده‌ام و شباهت به حالِ کسی داشته‌ام که در ساختن و برافراشتن عمارتی رفیع رنج فراوان برده و پس از اتمام آن بنا در آن آرمیده است. شاعر حکیمی که به فرزند چهارده سالهٔ خود به اندرز گفته است:

می‌کوش به هر ورق که خوانی تا معنیِ آن تمام دانی[1]

گویا به همین معنی وقوف داشته است.

یکی از کتابهائی که در عمر من تأثیر فراوان داشته و سرنوشت زندگانی من مدیون آنست کتاب (Self help) تألیف سموئل اسمایلز (Samuel Smiles) نویسندهٔ انگلیسی متولد اسکاتلند به سال ۱۸۱۲ و متوفی به سال ۱۹۰۴ میلادی است.

روزی یکی از دوستان فاضل در آغاز شباب مجموعهٔ روزنامهٔ هفتگی تربیت را که در ۱۳۲۳ هجری در طهران چاپ شده بود به من داد که در پاورقی آن فصل سوم آن کتاب را به نام «سرّ النّجاح» به قلم مرحوم میرزا محمد حسین ذکاءالملک اول از عربی ترجمه و چاپ کرده بودند. شیرینیِ آن مقامه و جذّابیت آن بقدری مرا مفتون ساخت که در صدد برآمدم تمام کتاب را به دست آورم. پس نسخهٔ عربی آن را که در بیروت ترجمه و چاپ شده بود پیدا کردم، آن را خواندم و مکرّر خواندم و هنوز هم می‌خوانم، کلمات پر حرارت و معانیِ لطیف و عبارات ساده و بی‌تکلّف آن بارقهٔ همّت و اقدام را در خاطر من مشتعل ساخت. از همان زمان قرار گذاشتم همه روزه، روزی یک فصل آن را به دقت می‌خواندم و به خاطر می‌سپردم. آنقدر شیفته و فریفتهٔ آن شدم که با خود عهد کردم روزی وسائل ترجمهٔ آن را فراهم بسازم. خداوند مرا بر این آرزو توفیق داد. چند سال قبل از یکی از نویسندگان نامی طهران خواهش کردم از آن به اختصار و تلخیص ترجمه‌ای

۱ـ [شعر از لیلی و مجنون نظامی است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کرد که مکرّر در طهران به چاپ رسیده است. شرح حال و نمونهٔ زندگانی بسیاری از اشخاص در آن کتاب آمده است که همه بواسطهٔ سعی و کوشش از حضیض گمنامی و پستی به اوج شهرت و بلندی رسیده‌اند. این نمونه‌ها و امثال مرا برانگیخت که در خود قوهٔ اراده (Will Power) را به تمرین و ممارست تقویت کنم. در آن کتاب این دستور انگلیسی را خوب شرح داده‌اند:

«When there is a will is a wait».

یعنی:

آب کم جو، تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالا و پست[۱].

بر اثر تعالیم آن کتاب به ابتکار و ذوق شخصی خود کارهایِ غریب می‌کردم، مثلاً راههای دور و سخت را پیاده می‌پیمودم و به قللِ کوههای مرتفع می‌رفتم. یک روز سه بار دور تا دور شهری که محل اقامت و ولادت من بود پیاده پیمودم. وقتی مجروح و بستری بودم، تصمیم گرفتم که ایّام مرض را به حفظ کردنِ فصلِ هشتم گلستان بگذرانم. تمام آن فصل را در آن مدت به حافظه سپردم. در وقتی که پانزده ساله بودم در صدد بر آمدم تمام قرآن مجید را به حافظه بسپارم. گرچه به این آرزو موفق نشدم، ولی تا آخر سورهٔ «المائده» را روان کرده از بر می‌خواندم. عاقبت بر اثر همان شعلهٔ فروزانی که خواندن آن کتاب در نهاد من بر افروخته بود مصمم شدم که شهر کوچک زادگاه خود را رها کرده با دست تهی در ایام انقلاب و ناامنی با هزاران مشکلات راه طهران را در پیش گیرم، چه فرسخها که با اُلاغ و چه فرسخها که با پای پیاده و چه فرسخها که با گاری پستی طی کردم. پس از یک ماه به شهر پایتخت آمدم و در آن وقت بیست و دو سال از عمرم می‌گذشت. مأیوس نشدم و همهٔ آن رنجها برایِ من راحت و آن مشکلها آسان می‌نمود و همواره با خود می‌گفتم:

به راه بادیه مردن[۲] بِهْ از نشستنِ باطل که گر مراد نیابم بقدرِ وُسع بکوشم.[۳]

۱ـ [شعر از مثنوی مولوی است (م.د.)].

۲ـ[در کلیات سعدی (ص ۵۲۲ مصحح دکتر مصفا:رفتن (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یکی دیگر از کتابها که در روح من اثر الهی و غیبی کرده است دیوان خواجه حافظ شیراز است. از سنّ هفت سالگی تاکنون که سنینِ عمر نزدیک به هفتاد است با این کتاب مأنوسم. در گوشه‌های خلوت و تنهائی، در زوایای غربت و جدائی، در زمانِ عزّت و رهائی و در اوان مذلّت و حرمان همه وقت به ذیلِ آن کتاب قدّوسی پناه برده‌ام. منشأ حسن کلام و لطفِ تحریر و معانیِ لطیف آن گنجینهٔ حقایق منبعِ سعادت و الهامات غیبیّه بوده است. اگر روح آشفته به سر منزلِ هدایت و سعادت رهبری شود تماماً از برکتِ آن کلام غیبی و آسمانی است:

گر به دیوان غزل صدر نشینم چه عجب سالها بندگیِ حاجبِ دیوان کردم.[۴]

صبح شصت و نهم – (طهران آبان ماه ۱۳۳۸) (از خاطرات عمر) (وصیّتنامه).

هفده سال قبل که قدم به مرحلهٔ نخستین از عمر نهادم برایِ خود وصیّتنامه‌ای نوشتم:[۵] این روزها در میان اوراق و نوشتجات قدیم آن را یافته بار دیگر خواندم، دیدم آنچه من در سن پنجاه سالگی نوشته‌ام هم اکنون که نزدیک به مرحلهٔ هفتاد رسیده‌ام همچنان صحیح و درست و قابل توجه و دقت است. از این رو عینِ آن را در اینجا تکرار می‌کنم، شاید خوانندگان، خاصّه بازماندگان و اعقاب را روزی به کار آید:

شیراز ـ در این هنگام که شمارهٔ سنین عمر به پنجاه رسیده و طلیعهٔ رحیل در کاروان زندگانی نمودار است و هر دقیقه به سر منزل نهائی نزدیک می‌شوم،

هر دم از عمر می‌رود نفسی چون نگه می‌کنم نمانده بسی[۶]

این چند سطر را به عنوان وصیّتنامه می‌نگارم تا بازماندگان از اعقاب و اقرباء دور و نزدیک بخوانند و بدانند که حاصل عمر و تجربهٔ من بعد از پنجاه سال چه بوده است و «و

۳ـ [بیت از سعدی شیرازی است (م.د.).].

۴ـ [بیت از حافظ شیرازی است (م.د.)].

۵ـ ظاهراً این وصیّتنامه را در سال ۱۳۲۰ شمسی نوشته‌اند. در موقع سفر به تاشکند نیز وصیتنامه‌ای تحریر کرده‌اند. ← سفرنامهٔ تاشکند در بخش دوم همین کتاب (م.د.)].

۶ـ [شعر از گلستان سعدی است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ما توفیقی اِلّا بِاللّه عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ اِلَیْهِ اُنیبُ».[۱]

اولاً، سرمایهٔ سعادت در این جهان همانا اعتقاد راسخ و ایمانِ جازم است بروجود مُدبّر یگانه و دانائی که مدار این عالم به دست دانش و مشیّت اوست، آنانکه پایهٔ امور جهان را بر طبیعتِ عدیم الشُّعور یا صُدفه و اتفاق می‌دانند در خطا و اشتباهند و به کیفر این خطا و اشتباه از نعمت سعادت و آرامشی که حاصل و نتیجهٔ ایمان پاک و عقیدهٔ مستحکم است محرومند. بدونِ این ایمان و عقیده زندگانی انسان در این جهان همواره دچار آلام و شدائد و عقل و فکر در عذاب الیم و دردناک مخلّد است. مرد موحّد که به راز و حقیقت وحدتِ هستی پی برده باشد به درستی خواهد دانست که شکستنِ این قالب جز تغییری در صورت بیش نیست و هستی همیشه ثابت و برقرار می‌باشد. امواجی که در دریای وجود به ظهور می‌رسد، بعد از آنکه فروریخت باز به دریا متصل می‌گردند. هر گونه تغییر و تبدیل که در عالم صورت و مادّه روی می‌دهد امری اعتباری و موهوم است و مبتنی بر حقیقت نیست:

ما همه هیچیم و یک تن بیش نیست جز خیالات عدد اندیش نیست.[۲]

پس با خاطر درست و نفس مطمئن و دلِ قوی به وحدانیت و حقّانیّت و ازلیّت و علم و عدل خدایِ یگانه شهادت و گواهی می‌دهم: «کُلّ شَیْء هالِک اِلّا وَجْهَهُ»[۳].

ثانیاً، چند روزی که ما به صورت بشریت در آمده‌ایم برنامهٔ سعادت و دستور رستگاری و راهبر نجات همان اوامر و نواهی است که انبیاء کرام و حکماء عظام به نام «شریعت» و «طریقت» و «دین» و «عقیده» به ابناء بشر آموخته‌اند. چون مُدبّر هستی این افراد بزرگ را مأمورِ راهنمایی و دلالتِ خلق فرموده است. آن حکیم دانا که مُدبّر عالم کَون و فساد است همانگونه که جماعتی را به نام طبیب و پزشک برای معالجات بیماریهای جسمانیِ آدمیان به وجود آورده، جماعتی دیگر را به نام «نبی» و «رسول» و

۱ـ [قسمتی از آیهٔ ۸۸ سورهٔ ۱۱ هود قرآن کریم (م.د.)].

۲ـ[شعر از ؟ است (م.د.)]

۳ـ[قسمتی از آیهٔ ۸۸ سورهٔ ۲۸ قصص که به صورت مصراعی در مثنوی مولوی آمده است و مصراع دوم آن اینست: چون نه‌ای در وجه او هستی مجو (دفتر اول ص ۱۸۸). (م.د)]

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«حکیم» برایِ معالجات امراضِ نفسانی و نجات از هلاکتِ روحانی برانگیخته است. دستورهائی که از عقل سلیم و وجدان مستقیم و هاتف نهانی به قلب ایشان القاء و بر زبان ایشان اجرا شده همه بناچار متضمن خیر و برکت و صلاح و نجاح جامعه یا فرد بشری است. در هیئت اجتماع اصنافی به ظهور رسیده‌اند که هر یک به وجهی از وجوه نیازمندیها و احتیاجات جامعه را برطرف می‌کنند مانند زارع و تاجر و صنعتگر و وزیر و دبیر و معلم، این جماعت نیز صنفی هستند که کارشان رفع احتیاجات روحانی و شفایِ آلام نفسانیِ جامعهٔ انسانی است. از این رو هر چه گفته و هر شریعت که بنیاد نهاده و یا اموری را «نیک» و امور دیگری را «بد» دانسته‌اند نهجِ صواب و طریق حق و به سود دیگر آدمیان است. «لا نُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلَه[1]».این انبیاء و بزرگان در اصولی چند که پایهٔ ادیان و اخلاق است (Religion And Ethics) اختلافی ندارند و همه در آن مبادی شریک و متفقند. هر فرد آدمی به عقل کوتاه خود نمی‌تواند طریق نجات را بیابد، ناچار باید با کمک چراغ هدایتِ بزرگان و عقول کلیّه و نفوس مهمه راه را از چاه بجوید:

قطع این مرحله بی‌همرهی خضر مکن ظلماتست بترس از خطر گمراهی[2].

از این رو در آن میان شریعتِ نبیِّ اسلام و کتاب آسمانی قرآن که دین و آیین پدران من بوده است نزد من متبّع و مقدس است و همیشه آن را پیروی کرده و از آن منحرف نگشته‌ام و چون بر آن رفته‌ام پاداشِ نیک دیده‌ام و هر وقت که اندک انحرافی در آن حاصل شده، هم در این زندگانی کیفر یافته‌ام «و کَیْفَ بحَیاةٍ اُخری». وصیّت من به بازماندگان و اعقاب آنست که از این طریق خیر و راه صواب منحرف نگردند.

ثالثاً، حیات انسان را دو جنبه است ظاهری و باطنی. برای روش و سلوک ظاهری دستور انبیاء عظام و هدایت ایشان راهنمای نجات است و برای کسانیکه دلی پاک و روانی روشن دارند برای زندگانی باطنی و حیات معنوی خویش راه و طریقی گسترده است که در مشرق زمین تعبیر به «تصوف» می‌شود و ایشانند که با روشن بینانِ حکما و

۱ـ [قسمتی از آیهٔ ۲۸۵ سورهٔ ۲ بقره قرآن کریم.]

۲ ـ [بیت از حافظ شیرازی است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

متفکرین بزرگِ هند و چین و روم و یونان و در عصر حاضر فیلسوفها و هیومنیستهای (Humanists) فرنگستان و آمریکا در مبادی و اصول مشترکند. بزرگانی در این جماعت هستند که دلهاشان مخزن اسرار نهانی عالم وجود است و راز حقیقت را یافته‌اند، گرچه از بسیاری از ایشان خبری باز نیامده، ولی بسیاری دیگر جواهر افکار عالیهٔ خود را در نگین اشعار و کلمات به عالمیان هدیه کرده و راه سعادتِ معنوی را بـه سـالکانِ وادیِ طلب آموخته‌اند. هر کس از سرچشمهٔ تعالیم ایشان سیراب شود چون خضر حیاتِ ابد یابد و به سر منزل مقصود رسد.

این ناتوان را خداوند یاری فرمود و توفیق دیدار و مصاحبت با جـمعی از ایشـان و نعمتِ مطالعه و تحقیق در آثار ایشان ارزانی کرد و تا آخر عمر بقدر استعداد و ظرفیت خویش از این شراب طهور سرمست گشتم.

پیر میخانه به کـف جـام جـهانبینم داد واندر آن آینه از سـرّ تـو کـرد آگـاهم[1]

خوشا به حال فرزندان و بازماندگان من اگر از این شراب بنوشند و از این گل ببویند و بهشت جاوید ایشان را مسلم گردد.

رابعاً، بعضی گمان می‌کنند که مال و مکنت فراوان یا جاه و رتبتِ عـالی یـا حسـن شهرت و صیت مایهٔ سعادتِ انسان است. مرا به تجربه معلوم شد که این امور موجب سعادتِ حقیقی نیستند و آدمی را از خرسندیِ روح و آرامشِ روان برخوردار نمی‌کنند. هر کس که این امور را غایتِ زندگانی و نهایتِ آمال و امانی بداند و هدف حیات را یکی از این امور اربعه قرار دهد بیفایده عمر درباخته و چیزی نخریده و زر بینداخته است و در آخر کار ملاحظه خواهد کرد که جز رنج بسیار و فرسودگی جسـم و تشـویشِ روح سودی از آنجمله نیندوخته است و بعد از پشیمانی چیزی در انبان نخواهد داشت.

مال و جاه و حلق ودلق همه فانی و زائلند و برای هیچ کس دوام و ثباتی ندارند و اگر امروز فراهم باشد فردا نیست و اگر امسال نصیب گردد برای سال دیگر تضمین نشده، پس آدم عاقل نباید دنبالِ امر زودگذر و بی‌اساس رود. اما از آنجا که در این چهار دیوار بدن و در این چهار روز عمر انسان را از مأکول و مسکن و مرکوب و امثالِ این امور چاره

---

۱ ـ [بیت از حافظ شیرازی است (م.د.)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نیست، باید چهار چیز را به حّد اعتدال و در حّد امکان و مقدرت طلب کند. اگر چون من او را از این امور حَظی و نصیبی حاصل گردید خدای را شکر کند و اِلّا در فقدان و بلا صبر و شکیب پیشه نماید. آن چهار چیز که مرد دانا در طلب آن مجاز و کوشش او در راه حصولِ آن محمود است عبارتند از :

۱)تندرستی. ۲) بی‌نیازی. ۳) آزادی. ۴) نیکوکاری.

اما **تندرستی**، آن حاصل می‌شود وقتی که آدمی رعایت‌اصول و قواعدحفظ‌الصّحه را بنماید و از آنچه اطبّاء و علماء حفظ الصّحه گفته‌اند تخطّی جایز نداند. اساس و اصل تندرستی اعتدال در امر طعام و شراب و روابط جنسی است و احتراز از افراط و از پرخوری و شکمپروری و شهوتپرستی. اعتیاد به الکل و استعمال دخانیات و دیگر مسکرات و مُنَوّمات و مُخَدِّرات آفت و بلایِ سلامت نسل معاصر می‌باشد. اگر گوهر صحت و عافیت می‌طلبد باید از هر امور که مخرّب بدن و مهلک نفسند دوری جوید. تنفس در هوای آزاد و شُرب آب پاک و خوردن غذایی ساده و حرکت بدنی روزانه و خواب ممتد و آرام شبانه، بدن را که دستگاهی عجیب و آلت میکانیکی دقیقی است قوی می‌سازد و توانائی می‌دهد که افزون از هفتاد و پنج سال تا صد سال عمر نماید. من در طول عمر خود در میان آشنایان و خویشان دور و نزدیک کسانی را دیدم که بر اثر ترکِ این چیزها قربانی لذّترانی و حظّ نفسانی شدید و در جوانی یا اواسط عمر به امراض دردناک مبتلا شدند.

فرزندان من بدانید که از مرگ چاره و گریزی نیست و هر آدمی دیر یا زود این راه را طی می‌کند و آخر کار به سر منزل نیستی می‌رسد. لیکن قبل از رسیدن مرگ دریغ است که عمری تلخناک و آلوده به آلام و دردها و علیل و رنجور بگذرد، یا در بستر بیماری و ضعف و ناتوانی مدتها سپری گردد. از زندگانی من پند گیرید. از ابتداء شباب تا این زمان که وارد مرحلهٔ پیری می‌شوم، بر اثر رعایت این اصول کمتر مبتلا به امراض و بیماریهای جسمی شده‌ام و از برکات سلامت مزاج بحمدالله بهره‌ور بوده‌ام و اگر هم احیاناً مرضی در نتیجهٔ غفلت و سهو یا به حکم تصادف پیش آمده است نیروی بدنی بقدری مستحکم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بوده است که بر آن غلبه یافته و عاقبت لباس صحت و عافیت پوشیده‌ام.

فرزندان من از تنبلی و بیکاری، پُرخوری، شراب نوشی، غذاهای چرب و شیرین، استعمالِ دود و افیون، شب‌نشینی، افراط در لذائذ و حظوظ جنسی دوری نمائید. به زندگانی ساده و منظم توأم با کار و ورزش و حرکت در هوای آزاد و نوشیدنِ آب ساده، خوردن میوه‌جات و سبزیجات نفس خود را عادت دهید. اگر چنین کنید بدنِ شما سلامت می‌ماند و چون بدن سالم ماند عقل نیز سلامت است و چون عقل سالم ماند سنگ نخستین بنای سعادتِ خود را نهاده‌اید.

اما **بی‌نیازی**، طلب مال برای آنست که انسان را از مالِ دیگران بی‌نیاز سازد. این دو شعر که یکی از حکماء عرب گفته است، این مطلب را شرح داده:

وَ ما الْمالُ لِلْاَحْفادِ فی طَیِّ حُفْرَةٍ　　وَ لا لِلتَّباهی بِالْمواکِبِ وَالْعُلیا

وَلکن لِیُغْنِی الْمَرْءَ عَنْ مالِ غَیرِهِ　　وَهذا قِصارُ الْحَشْر فی دارِنا الدُّنیا.

از آغاز طفولیت که خود را ریزه‌خوار خوان نصیحت پدر دیدم بر نفس من گران آمد و دانستم که مرد آنست که گرد مالِ پدر نگردد و پدر خویش باشد[1] و به هیچ آفریده دستِ نیاز نبرَد. پس از ابتدای عمر برایِ کسبِ‌روزی و طلب نان تکیه بر عمل خویش کردم و منّت از حاتم طائی نبردم.[2] خداوند جهان وسائلی فراهم فرمود که در این ایام حیات همواره به کاری مفید و سودمند که متکفل معاش خود و اهل و فرزندان من بشود مشغول شدم. از آن روز که از خانهٔ پدر بیرون آمده‌ام تا امروز که این سطور را می‌نویسم چهل و پنج سال سپری شده، بر اثر کوشش و کار زندگی متوسطی به قناعت ولی به خوشی و رفاه داشته‌ام. رزق خود و بستگانِ خود را همانطور که در کتاب آسمانی به قید قسم تأیید و تثبیت فرموده‌اند، از حاصل عمل خویش به دست آورده‌ام. «وَ فی السَّماءِ رِزْقکُم و ما توُعَدوُنَ فَوَربِّ السَّماءِ وَ الْارضِ اِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ ما اَنَّکُم تَنْطِقوُن.»[3] از صناعت

۱ـ [مأخوذ است از این بیت: گرد مال پدر چه می‌گردی　　پدر خویش باش اگر مردی (م.د.)].

۲ـ [مأخوذ است از این بیت سعدی: هر که نان از عمل خویش خورد　　منّت از حاتم طائی نبرد(م.د.)].

۳ـ [آیهٔ ۲۲ و ۲۳ از سورهٔ ۵۱ ذاریات قرآن کریم (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قلم و حرفهٔ تعلیم و تربیت که هر دو مشغله‌ای شریف و طیّب است رزق کافی و مال و منالِ حلال به دست آورده‌ام. منّت از کسی نکشیدم و دستِ حاجت به در کسی دراز نکردم و چنانکه گفته‌اند اگر سنگهای سنگین را از فراز کوهها بر دوش گرفتم و این بر من سبکتر و آسانتر از آن بود که بار منّت کسان را بر خود هموار سازم. فرزندان من، اگر میراث گرانبهای بسیاری برای شما به جای نگذاشته‌ام بحمدالله که ننگ و عار و سیه‌روئی و شرمساری هم برای شما باز ننهاده‌ام. سعی کنید پیرامون تنبلی و بطالت نگردید و تکیه بر دیگری نکنید. از زندگانی طفیلی و دلبستگی به دیگران عار داشته باشید و با هر زحمت و رنج که باشد لقمه نانی به دست آورید و از غذاهای چرب شیرین و لباسهای رنگارنگ، از نشیمن که عطایِ دیگرانش در کار باشد بپرهیزید. اگر چنین کنید مالی در خور احتیاج و کفافی به قدر لازم به دست آورده و سنگ دوم بنای سعادت خود را نصب سازید.

اما **آزادی**، نعمت آزادی و آزادگی سومین رکن سعادت است. مرد آزاده کسی است که گرفتار ننگ غلامی و ذُلِّ بندگی به هیچ صورتی نشود و با همه تهیدستی و بیمایگی به عزّ آزادی و آزادگی سربلند باشد. مرد آزاده را سعدی در گلستان از قول درویش وارسته‌ای در این دو بیت تعریف می‌کند که گفت:

نه بر اشتری سوارم نه چو خر به زیر بارم — نه خداوند رعیّت نه غلام شهریارم
غم موجود و پریشانیِ معدوم ندارم — نفسی می‌زنم آسوده و عمری به سر آرم.

و در ادبیات عرب آمده است که اصمعی روزی کنّاسی را دید به منتهای خساست و آلودگی، گفت: دریغ است که بدین شکل ناپاک عمر شریف تلف می‌کنی. گفت: با اینهمه این کار از حاجت و نیاز به چون توئی بردن شریفتر است. جامی این حکایت را در قطعه‌ای به نام پیر خارکش و جوان مغرور به شعری لطیف ترجمه کرده است و ختم سخن به کلام پیر می‌کند که به جوان گفت:

شکر گویم که مرا خوار نساخت — به خَسی چون تو گرفتار نساخت
داد بـــا ایـــنهمه افـــتادگیَم — عـــــزّ و آزادی و آزادگـــــیَم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این بندهٔ نویسنده را خداوند به نعمت و عزّت آزادی مُعزّز فرمود، گرچه مشغلهٔ «نوکریِ دولت» در مدّت چندین سال مراگاهی از این جایگاه عزّ و شرف دور می‌ساخت و اَحیاناً مجبور می‌شدم که تحمّل مذلّت خدمت چون خودی یا کمتر از خودی بکنم، ولی عاقبت از این امتحان به پاکی بیرون آمدم تا به جائی که در خدمت بعض از سلاطین زمان هر وقت آینهٔ روح عُلوی خود را دستخوش زنگ و آلوده به عار غلامی دیدم که بر خلاف ضمیر مرا به امتحان به کارهای ناپسند فرمودند، بحمدالله با کمال شهامت و شرافت بر جاه و جلال و مال و منال که در آن خدمت متضمن بود دامن پوشیدم. این امر پنج نوبت در سالهای ۱۳۱۸ و ۱۳۲۲ و ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ و ۱۳۳۸ شمسی برای من اتفاق افتاد که از شغل رفیع وزارت صرف‌نظر کردم و به میل و رغبت از آن مسند کناره گرفتم و گفتم:

به دست آهنِ تفته کردن خمیر بِهْ از دست بر سینه پیش امیر[1]

لقمهٔ نان جُوین که توأم با آسایش روح و خورسندی ضمیر باشد در کام مرد شرافتمند از طعامهای شیرین و اشربهٔ لذیذ گواراتر است. البته زندگانی غلامان غالباً محفوف به انواع زخارف و لذائذ و مال و منال و زر و سیم است ولی زندگانی با آزادگی به نعمت فراغتِ خاطر و آسایش ضمیر مزّین است. مرد آزاد شب با وجدان مستریح و دلِ خوش سر به بالین می‌گذارد در حالیکه غلام در آتش بیم و امید از خواجهٔ خود دقیقه‌ای آسایش ندارد. هر چند که انجام این وظیفهٔ اخیر بسیار مشکل و بعضی اوقات مُحال می‌نماید ولی اگر فرزندان من موفق شوند که در زندگانی خود عزّت آزادی را بر ذلّت تهیدستی ترجیح دهند مطمئن باشند که پایهٔ دیگری برای کاخ نیکبختی و سعادت خود در دو جهان برقرار کرده‌اند.

اما **نیکوکاری**، آدمی را که در پیکر خاکی چند روزی به سر می‌برد نسبت به خداوند تکلیفی است و نسبت به مردم تکلیفی. عمل این هر دو تکلیف در کلمهٔ «نیکوکاری» خُلاصه می‌شود. مرد نیکوکار آنست که در ایام عمر در این عالم به خدمت بپردازد و

۱ـ [شعر از سعدی است در گلستان.(م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کاری بکند که خدا را مقبول و خلق خدا را نصیبی و خیری حاصل آید. کسب مال و منال و طلب جاه و جلال و سعی در راه عزّت و اقبال غایت مقصود از خلقت بشر نیست، بلکه آن هر سه در صورتی پسندیده و محمود است که آدمی را وسیله و سبب نیل به سعادت حقیقی قرار دهد و سعادت حقیقی «نیکوکاری» است.

در هر وقت و در هر جا و در هر صورت، در سَرّا و ضَرّا و در خوشی و ناخوشی بر دوشِ ما باری نهاده‌اند و آن بار را باید به منزل برسانیم. آن بار بار مسئولیت است که در برابر خلق و خالق داریم. مرد نیکوکار آنست که همواره در هر مقام که باشد همگی نیّت‌را بر انجام حوائج ابناء نوع و اصلاح امور ایشان و سعی در بهبود و ترقی بشریت موقوف سازد. نویسنده خدا را شکر می‌کند که در این مدت پنجاه ساله که قدم به دایرهٔ تکلیف نهاده‌ام و خویشتن را به مرتبت کمال عقل و بلوغ فکر آراسته دیدم در هر محیط که بوده و هر حال که داشته‌ام در راه بسط علم و معرفت کوشیده‌ام، یا برای تسکین آلام دیگران سعی کرده‌ام با از طریق تعلیم و تربیت یا در راه بهداشت عمومی و انجمنهای خیریه به قدر مختصر خدمتی کرده‌ام. اینک که به آخرین منزلگاه عمر نزدیک می‌شوم در نزد وجدان خود سر بلند و با خاطر مستریح راهرو وادی عدم می‌شوم. در آغاز جوانی یکی از دوستان ادیب دانشمند این شعر را برای من خواند، از آن روز این کلمهٔ شریفه آویزهٔ گوش هوش است و غالباً هنگام خواب چون به بستر می‌روم کارهای روزانهٔ خود را بامیزان این بیت می‌سنجم. گفت:

اِذا فاتَنی یَومٌ وَلَمْ اَصْطَنِع یَداً وَ لَمْ اَکْتَسِبْ عِلْماً فَما ذاکَ مِنْ عُمری.

هر روز که حاصل عمر در این دو راه داشته‌ام به خوشی و شادی سر بر بالین نهاده‌ام وگر نه خجل و شرمسار مانده‌ام. آن لذّت روحانی و حظّ معنوی که از انجامِ خیر نصیبِ روحِ انسان می‌شود آنقدر بزرگست که این قلم شکسته و زبان بسته را یارای وصف آن نیست، آن همانست که لِسانِ انبیا از آن تعبیربه «نَعیم جاودانی» کرده‌اند و از دایرهٔ گفتن و ستودن خارج است «ما لا عَیْنٌ رَأَتْ و لا اُذُنٌ سَمِعتْ».

فرزندان و اعقاب من از خدا بخواهید که شما را توفیق خدمت عنایت فرماید و از آن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سعادت جاویدی برخوردار سازد. اکنون که این وصیتنامه را می‌نویسم مرا در عالم آرزو و املی نمانده است و تأسف و اندوهی ندارم جز آنکه چرا بیشتر نتوانستم خدمتی پسندیده انجام دهم. من در این عمر خویشتن به بسیار اشخاص بدی کرده‌ام. از ایشان چه آنانکه می‌شناسم و چه آنانکه از نظر فوت شده‌اند اینک در عالم روح و معنی استدعای عفو و اغماض می‌کنم و بخشایش و مغفرت می‌طلبم. و شاید که بسی اشخاص نسبت به این عبد بدیها کرده‌اند و برخلاف عدالت رفتار نموده، ایشان را از صمیم قلب بِحِل کرده از خدا می‌خواهم که آنان را به پاداش آن گناه نگیرد و تبعات و عواقبی از این رهگذر دامنگیر ایشان نگردد. والحمدلله رب العالمین.

صبح هفتادم – (طهران آبان ماه ۱۳۳۸ ش.) (از خاطرات عمر) (شعر)

از شعر مخصوصاً شعر فارسی در زندگانی خود سهمی و نصیبی وافر داشته‌ام. شعر جوهره‌ای است آسمانی که روح انسانی را تلطیف می‌کند. آنکس که شعر بخواند یا شعر بشناسد یا اگر بتواند شعر بسراید به همان نسبت دارای صفای ذوق، روشنائی فکر، مشرب لطیف، تعبیر فصیح است. علاوه از آنها شعر ملکهٔ انتظام و عادت را به ترتیب در نهاد آدمی تربیت می‌کند.

دفتر شعر برای ابناء بشر در طراز کتب آسمانی و کلمات غیبی است که از عالم عُلوی به ارواح و قلوب القاء و الهام می‌شود. در سخنان بزرگان اسلام آمده است که «اِنّ لِلّه کُنوزٌ تَحْتَ الْعَرْش مَفاتیحُها اَلْسِنَةُ الشُّعَراء». این سخن گزافه نیست. نظامی می‌گوید:

پیش و پسی بست صف کبریا　　پس شعرا آمد و پیش انبیا

چه بسیار اسرار مخفی جهان و رازهای نهفتهٔ گیتی که به زبان شاعران فاش شده ، چه بسا نکات مشکل و معانی غامض که مفتاح آن قلم گویندگان بوده است. چه بسیار کلمات غرّا که به گوش جهال کلماتی بی‌معنی بیش نیست امّا در بر صاحبدلان و روشن بینان گنجینه‌ها از لطایف دقایق و بوستانها از ازهار حقایق است. گرانبهاترین میراث زبان فارسی شعر اوست. در لباس شعر است که دانشمندان ایران از زمان زردشت که نخستین

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شاعر ایران اوست تا امروز اندیشه‌های ژرف خود را جامهٔ هستی پوشانیده‌اند.

در دیوانها و مثنویات شعراء عجم است که ذخائر حکم و خزائن علوم نهفته است و آنها مجموعاً بهترین آثار نفیسهٔ فکر بشری را تشکیل داده‌اند.

آن ملتی که چنین میراثی از گذشتگان دارد می‌شاید اگر به همه جهان بنازد و بر آن گنجینهٔ قیمتی دمبدم بیفزاید.

از آغاز عمر نویسندهٔ این سطور را به خواندن و شنیدن اشعار به زبان مادری خود رغبتی تمام بود. بعد از آنکه به زبانهای بیگانه آشنا شدم گنجهای کلان از خزائن اشعار ایشان نصیب من گردید.

این نصیحت را مدیون پدرم هستم که از آغاز طفولیت مرا به خواندن و از بر کردنِ شعر تشویق می‌فرمود. هفته‌ای یک شب مجلسی از ادبا و گویندگان فراهم می‌ساخت که در آن بزم ادب هر کس به ذکر یا به نقل یا به انشاد شعر می‌پرداخت.

من از آن زمان که به یاد دارم و هنوز سنین عمراز ده نگذشته بود به شوقی بسیار همراه پدر بدان مجلس می‌شتافتم و در گوشه‌ای نشسته نکات ادب و شعر را از افواه رجال فرا می‌گرفتم.

به خاطر دارم که غالباً بعضی از اشعار و کلمات چنان دلنشین می‌شد که طبع را بر محاکاة و تقلید آن برمی‌انگیخت. یک روز هنگامی که آفتاب در کنار مغرب فرو می‌نشست و ابرهای پاره پاره به الوان گوناگون افق غربی را زینت می‌داد خاطر را بهجت و طربی دست داد. غزلی که یکی از ادبا در آن جلسه انشا کرد به خاطر بود، به همان بحر و قافیه، بی‌اختیار این بیت کودکانه بر خاطر گذشت:

آسمان پالوده‌سازی می‌کند غم به چشمم اشک‌سازی می‌کند

این نخستین شعری بود که به طبع حقیر القا شد. برای پدر خواندم خشنود گشت و مرا به سرودن ابیاتی دیگر تشویق بسیار فرمود. چند دیوان خطی از شعراء قدیم که در کتابخانهٔ خود داشت به من بخشید و من سالی چند در مکتب نزد معلم به خواندن آنها سرگرم بودم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ثالثاً ابیاتی مخصوص که ابتداء آنها از حروفات متداول مانند «ت»، «ر»، «الف»، «لام» و «میم» و «یا» است و غالباً قوافی به این حروف ختم می‌شوند بدون اندیشه حفظ کردم.

در یکی از روزهای زمستان سال ۱۳۳۱ هجری قمری در باغ با صفائی در خارج شهرِ مولد مجلس تشکیل شد و آن مجلس از بامداد، ساعت نُه تا عصر هنگام، ساعت چهار ادامه داشت و علاوه بر خوان رنگین، طبقهای میوه و حلوا و شیرینی حضار را مشغول می‌داشت. پس به مشاعره پرداختیم. آقا سیداحمد از مبارزه با طفلی چون من ناراضی بود و آن راکسر شأن خود می‌دانست. چند تن از حضار داوطلب شدند که با من شریک و معاضد باشند مبادا شکست خورده ناکام شوم. قبول نکردم. مشاعره شروع شد. پس مطابق تاکتیک خود پیش رفته در برابر تیرهای او که به ابیات مختوم به «ع» مجهز بود [illegible] در حفظ داشتم جواب گفتم. چون ترکش او خالی شد، من با «واو» های خود جنبهٔ تهاجم گرفتم، بعد از چند ساعتی کار به جائی رسید که تمام حضار به یاری او برخاستند ولی عاقبت جملگی مغلوب شدند و من غالب گشتم و مجلس به فرح و سرور و شادی بسیار به پایان رسید و روز به خوشی و مسّرت سپری شد. پدرم به جایزهٔ این هنر با یک جلد دیوان قاآنی مرا مفتخر ساخت که هنوز دارم و بهترین یادگار عمر در نزد من محفوظ است. بعدها دفتری ترتیب دادم که در آن اشعار گلچین ختم به ثاء را از دواوین متداول استخراج کرده، به سی و دو باب (به عدد حروف الفبا) از هر حرف بیست بیت منتخب منظم کردم که هر کس بخواهد آن را حفظ کند و به مشاعره بپردازد. این دفتر نزد اهل ذوق دست به دست می‌گشت.

اندک اندک طبع تقاضای سرودن اشعار نمود. در آتشکدهٔ آذر و تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی داستان عبدالواسع جبلی، آن پسر کوهستانی که در دامنهٔ دشت به حفاظت مزرعهٔ پنبه مشغول بود و شتری را مخاطب داشته شعری گفت، مرا بسیار تشویق نمود. همچنین داستان پسر خردسال و یعقوب لیث صفار که این مصرع «غلطان غلطان همی‌رود تا لبِ گو» که در مقدمهٔ تذکرهٔ دولتشاه مسطور است در نهاد من تأثیر کرد، از آن تاریخ به سرودن اشعار مشغول می‌شده‌ام و هر وقت از شغل دیوانی و خدمات دولتی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خاطر مشغول بوده، این هاتف غیبی را در نهانخانهٔ دل خاموش می‌کرده و هر زمان که از آن امور فراغتی دست می‌داده اشعار و ابیاتی به خاطر می‌رسیده است.

اشعار من هیچوقت خوب و ممتاز نبوده است و درجهٔ متوسط دارد و اصلا و ابداً استحقاق آن را نخواهد داشت که در ردیف اشعار خوب فارسی قرار بگیرد. براعت و ابتکار را هم فاقد است و همیشه از مکاتیب قدیم اساتید تقلیدی می‌کرده‌ام، نخست به مثنوی و پس قصیده و غزل طبع را می‌آزموده‌ام. مخصوصاً تقلید از سبک سعدی در بوستان و از مثنویات خمسهٔ نظامی و مثنوی مولوی رومی و سبحةالابرار جامی در قطعات و مثنویات خود تقلید کرده‌ام، اما این آتش همواره در دل فروزان می‌شده و گاهی در هنگام خواب بیتی یا رباعیی به ذهن القا می‌شده است. بالاخره تا این تاریخ در دفتر اشعار من متجاوز از ده هزار بیت سروده دارم.

این منظومه‌ها لطفی که دارد این است که غالباً در انتخاب موضوع دقت کرده‌ام مطالب جدید و نکات نادره و معانی دقیقه که از تاریخ و ادب و حکایات و قصّهٔ اقوام دیگر دیده‌ام و تازگی دارد، یا در اثنای مسافرتهای خود به گوشم رسیده یا اینکه در کتب و جرائد خوانده‌ام و خاطر را جلب کرده است به نظم ترجمه و یا نقل کرده‌ام و به هر خدمت مضامین و معانی تازه است که به زبان فارسی در آورده اهل وطن را هدیه آورده‌ام. این بیت لبید همیشه در نظر است که گفت:

و انّ احسن بیت انت قائله　　بیت یقال اذا انشدتَهُ صدقا.

مطالعه و تحقیق در تاریخ ادبی و زندگانی و سرگذشت شعرا نیز از موارد علاقهٔ نفس بوده است. در آغاز عمر که کتاب تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی را در لندن طبع کرده بودند فقط یک نسخه در ولایت ما نزد مرد صاحب کمالی یافت می‌شد. بقدری آن کتاب مرا خوش آمد که آن را عاریه گرفته و اکثر با خط خود استنساخ نمودم. بعدها بحث و تفحص در تاریخ ادبیات عادتی مطلوب گردید و غالب اوقات خود را به مطالعه و بررسی در این باب گذرانیده و بعضی آثار از این مقوله به جای گذاشته‌ام که شاید دانشمندان پسندیده باشند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رموز مطالعه و تحقیق را در این رشته مدیون مستشرقین اروپائی و متقدمین جدید مخصوصاً مرحوم محمد قزوینی هستم و هم از آغاز عمر که حواشی آن مرحوم را بر چهارمقالهٔ عروضی سمرقندی چاپ گیپ مطالعه کردم آن روش مرا مفتون ساخت و از آن پس به همان روش به نقد و تحقیق پرداختم. در تحقیقاتی که کرده‌ام البته بسیار عمیق نیست و حال و حوصله و یا وسیله و اسباب تجسس عمیق را نداشته‌ام ولی سعی کرده‌ام که در آنچه می‌نویسم امین و موثق باشم و سخنی به حدس و تخمین نگویم و مطلبی را که بخوبی دانسته و درست بازیافته و در آن جازم باشم بنویسم، معذلک در بسیاری از تحریر خود دچار اشتباهات و سهوها شده‌ام که اساتید زمان غالباً مرا متوجه ساخته‌اند و متذکر شده‌اند.

صالح و طالح متاع خویش نمودند تا چه قبول افتد و چه در نظر آید[1]

شعر و ملاعبه با اشعار برای من چندین فایده داشته و از آن بهره‌مند بوده‌ام. کسانیکه از لذت روحانی و معنوی که شعر خوب در ذهن ایجاد می‌کند محرومند نمی‌توانند پی‌ببرند که تا چه پایه روح از شنیدن شعر خوب و غور در معنای لطیف آن متلذذ و محظوظ می‌شود و یک نوع مستی از شراب ربانی قلب را به جنبش می‌آورد که با قلم وصف آن نمی‌توان کرد و بسیار شبیه است به حالتی که صاحب ذوق سلیم را از شنیدن یک نغمه و سرود لطیف موسیقی یا از مشاهدهٔ منظر زیبا و یا تصویری دلپذیر حاصل می‌گردد.

آدمی برای مصرف اوقات فراغت خود انواع تدابیر اتخاذ کرده است: بعضی از آنها مانند قمار یا شکار و خمر و خمار یا عیاشیهای پرضرر و آزارند و همه اموری هستند ناپسند. بعضی دیگر به تناسب سن و ذوق اشخاص تغییر می‌کند، مانند ورزشهای جسمانی و هنرهای پهلوانی و استماع موسیقی و صرف وقت در کارهای زیبا. از آن میانه خواندن شعر یا سَراییدن شعر استثنائی است از همه لطیفتر که حاصل آن صفای دل و جلای روح و تکمیل قوهٔ ناطقه می‌باشد و از آن به کسی ضرری نمی‌رسد لیکن فوائد

۱ـ [شعر از حافظ شیرازی است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بسیار به دیگران می‌رساند»[۱].

* * *

اگر هجده سال اول و دو سال پایانی زندگی نویسنده و نیز چند سالی را که در آنها به تهیهٔ یادداشت روزانه اقدام نکرده است، مانند (سالهای ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۴ ش.) مستثنی کنیم می‌توان در بیش از شصت سال ساعات سودمندِ زندگی نویسنده را به تفکیک معلوم کرد که به چه اموری پرداخته است. مثلاً ساعات استراحت؛ ساعات صرف غذا و گردش و پیاده روی؛ ساعات مطالعه و نوشتن یادداشتها و ساعات شعرخوانی؛ ساعات بازدید از کتابخانه‌ها و کتابفروشیها؛ ساعات بازدید از مؤسسات خیریه و اماکن مذهبی؛ ساعات ملاقات با افراد مختلف؛ ساعات پرداختن به امور مذهبی و زیارت مقابر و اماکن متبرکه؛ ساعات تدریس؛ ساعات مصروف به امور خانوادگی و غیره و همهٔ آنها هم توأم با نظم و ترتیب خاص. نگارنده گمان ندارد که بتوان در خاطرات و نوشته‌های روزانهٔ دیگران به چنین تفکیک دقیق رسید و این نیست جز آنکه نویسنده از همان اوان طفولیت خود را دقیقاً مقید به رعایت اصولی ثابت و منطقی در زندگی کرده است و شاهد این ادعا شرحی است که در قسمت پایانی یکی از دفترهای دستور حیات که مربوط به دوران تحصیل او در شیراز است ثبت کرده. اینچنین:

«برای اینکه تمام اصول تغییر ناپذیر زندگانی خود را در جای خود موفق شوم و هیچ چیزی را از آن فوت نکنم، هیچ تدبیری بهتر از آن نیست که زمان شبانروزی خود را به تطبیق با تقسیمات کلی مرتب نموده به حکم اَلْاَلْزَم فَالْزَم مقرر نمایم. یعنی کلیات اصول اعمال شبانروزی را در این کتابچه معین و در این فصل معلوم دارم. آنگاه از روی این کلیات جزئیات را در طول شهور و ایام عمر به حکم پیش آمد جداگانه بر صحیفه بنگارم و آن را در مقابل نظر قرار دهم و توفیق از خدا خواهم که موفقیت بر رفتار کردن به حکم آن عطا فرماید:

۱ ـ **عادت**، به موجب اصل دوم از اصول قواعد تغییر ناپذیر همواره موقع سحرگاه

۱ـ [پایان آنچه نویسنده دربارهٔ خود نوشته است به همراه وصیتنامه.(م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یک ساعت تمام باید وقف براین عمل عقبائی نمایم.

۲ ـ **فکر**، شب را باید حتی‌المقدور برای این عبادت عظمی وطاعت کبری مقرر دارم. فکر بردو گونه است:

اول کلی و آن عبارت است از یک مشق دائمی و ثابت که همواره نقطهٔ قلب را در نظر آورده در آن تأمل نمود. دوم جزئی و آن عبارت است از تحریرات جزئی و کیفیت اقدام در اعمال و محاسبهٔ اعمال و غیره.

۳ ـ **تحصیل دانش**، به موجب اصل ششم از اصول قواعد تغییر ناپذیر یک ثلث از شبانروز حتی المقدور می‌باید مصروف مطالعهٔ کتب علمیه و مقاوله در مباحث حکمیه نمود تا از علوم متنوعه هر چه ممکن باشد و میسر گردد به دست آید.

۴ ـ **خدمت**، به موجب اصل هفتم از اصول قواعد رُبعی از شبانروز را همواره مصروف باید نمود.

۵ ـ **اصلاحات شخصی**، به موجب اصل چهارم برای کسب معاش بقدر کفاف قانعانه باید مقداری از وقت را صرف نمود و رسیدگی به امور شخصی از قبیل صرف غذا و لباس و مسکن و غیره.

۶ ـ **راحت**، بدیهی است در شبانروز هفت الی هشت ساعت برای استراحت مغز محتاج به خواب خواهد بود.

و علاوه بر آن روزانه نیز یک ساعتی باید اغتنام فرصتی نموده و خیال را تفریحی بخشود. روزهای تعطیل را نیز بر جای خود باید منظور کرد.

پس اساس صحیفهٔ دستور اوقات ماهانه همواره باید منطبق بر این اصول باشد».

* * *

از جمله خصوصیات نوشته‌های نویسنده محاسبه‌هاست که از اعمال و افعال خود در پایان برخی از ماهها یا سالها ثبت کرده است. اینک نمونه‌ای از آنها:

محاسبهٔ ماه فروردین ۱۳۳۵ شمسی در دهلی:

۱ ـ **جسمانی**، سلامت و تندرستی ۰/۷۵ دندان و چشم تعریفی ندارد. وزن بدن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کاسته نشده ولی بیماری و مرضی اساسی الحمدلله عارض نگردیده. خستگی اعصاب و بیخوابی.

۲ ـ **مادی**، غنا و بی‌نیازی ۰/۹۵ تعدادی از قروض خود را پرداخته‌ام. از حیث امور مالی و توفیر مطابق برنامه است.

۳ ـ **نفسانی**، امنیت و آزادی ۰/۹۵ خوف و نگرانی خاطر بحمدالله حاصل نبود و استقلال نفس و شرافت محفوظ ولی ذُلّ خدمتِ دولت باقی بود.

۴ـ**نفسانی**، عزت و آبرومندی ۰/۸۵ بحمدالله احترام در خارج و داخل حاصل بود و سبکی و خفّتی روی نداد ولی انتشارات مغرضانهٔ بعضی جراید بود.

۵ ـ **اخلاقی**، تقوی و پاکدامنی ۰/۸۵ بحمدالله ارتکاب عملی که بر خلاف وجدان و عفاف نفس است ظاهراً واقع نگردید (ارتکاب مشتهیات، منهیات، سیگار، الکل و غیره).

۶ ـ **اخلاقی**، خدمت و نیکوکاری ۰/۵۰ گرچه عمل ناپسندی در مزاحمت به ابناء نوع ناشی نشد ولی به خدمت برجسته‌ای که متضمن نفع عام باشد توفیق نیافت.

۷ ـ **علمی**، تعلم ودانش طلبی ۰/۷۵ مطالعات قلیلی که در تاریخ و ادب فارسی و هندی می‌نماید بطور خیلی بطیء جریان دارد و به قرائت مجلات و کتب روزانه توفیق یافت. به نظم اشعار مثنوی شاکونتالا موفق بود. به مسافرت و سیاحت توفیق یافت.

۸ ـ **عبادت**، ۰/۱۰ تا چه قبول افتد و چه درنظر آید.

حادثهٔ مهمی در زندگانی روی نداد، به آرامش عمر گذشت و این یک ماه بطور عادی سپری شد».

* * *

با این مقدمات و با در دستِ خوانندگان قرار گرفتن تدریجی هر سه گونه یادداشتها پیداست که دیگر نیازی به شرح و بسط در احوال نویسنده و نقل نوشتهٔ دیگران دربارهٔ ایشان باقی نمی‌ماند. تنها به خانوادهٔ نویسنده، فرزانه مرد فرهنگدوست ادب‌پرور، و نموداری از اندیشه و رفتار و کردار و نیات ایشان بر اساس همان یادداشتها بسنده می‌کنم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و سپس فهرستوار به سالشمار زندگی و مشاغل اصلی و فرعی و دیگر آثار قلمی ایشان می‌پردازم:

الف ـ خانواده:

خانوادهٔ پدری ـ پدر نویسنده مرحوم میرزا احمدعلی مستوفی خاصّه دیوان اعلی است که ابتدا لقب حشمت الممالک داشته و سپس در سال ۱۳۴۰ هجری قمری ملقب به معظم الدوله گردیده و لقب نخستین او را به دومین فرزندش حسنعلی متخلص به «بخرد» داده‌اند. به نوشتهٔ فسائی در فارسنامه (گفتار دوم ص ۱۲۸): «وی در کنف تربیت والد ماجدش تحصیل کمالات لایقه [کرده]، خطوط دفتری و محاسبات دیوانی را به وجه کمال آموخته، بقدر آزمایش و امتحان به منصب و لقب استیفای دیوانی سرفراز است. برادر دیگر ایشان مرحوم میرزاحُسام‌الدین مسیح الملک حافظ الصحه طبیب حضور ناصرالدین شاه و برادر دیگر مرحوم میرزا ابراهیم معروف به مجتهد از اجلّهٔ اعیان محلهٔ میدان شاه شیراز و جز تحصیل علوم رسمیه شغلی اختیار نکرده است».

میرزا احمد علی مستوفی در شعبان سال ۱۳۵۱ ه.ق. (۱۳۱۱ ش.) درگذشته است.

پدر میرزا احمد علی مستوفی مرحوم حاجی میرزا محمد حکیم باشی شیرازی است. به نوشتهٔ اعتمادالسلطنه در کتاب المآثر والآثار (چاپ سنگی ص ۲۱۹): «او در ایران چنان است که ارسطو در یونان. معالجاتش به نتایج دم عیسوی می‌ماند».

پدر مرحوم میرزا محمّد حکیم باشی مرحوم میرزا علی اکبر طبیب است که به نوشتهٔ صاحب فارسنامهٔ ناصری (گفتار دوم ص ۷۸): «ید بیضاش در علاج علل مظهر معجز مسیحا بود. در فنون علمی و عملی طب مهارتی تمام داشت و چهار پسر داشت حاجی میرزا محمد حکیم‌باشی، حاجی میرزا ابوالقاسم ناظم الاطباء، حاجی میرزا محمدتقی طبیب و حاجی میرزا محمود طبیب که هر یک در فنون طبیه سرآمد اهل عصر خود هستند».

پدر مرحوم میرزا علی اکبر طبیب میرزا ابوالقاسم است و او فرزند میرزا مسیح و او

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فرزند میرزا کاظم و افراد این خاندان به حکایت اسناد و فرمانها که در دست خانواده است تا دوران حکومت صفویه در دفترخانهٔ دولتی به خدمت دیوان اشتغال داشته‌اند و بعضی از ایشان به فن طبابت اشتغال جسته‌اند. اصل ایشان ظاهراً از دهی است به نام پَرِ اِشکفت در ده فرسنگی شیراز از کوهستان کوه مره اشکفت.

خانوادهٔ مادری: مادر نویسنده فاطمه‌خانم دختر مرحوم فخرالاطباء حاجی میرزا حسن شیرازی مشهور به فسائی است. مؤلف فارسنامهٔ ناصری متولد ۱۲۰۰ هجری که نسبت ایشان با وسائطی که شرح داده می‌شود به حضرت علی‌بن ابی طالب می‌رسد و مؤلف فارسنامه خود ذیل عنوان سلسلهٔ سادات دشتکی شیرازی (گفتار دوم ص ۸۰) افراد سلسله را از خود تا حضرت مولا آورده است که با اضافاتی از آثار عجم فرصت‌الدوله شیرازی (ص ۸۴ و ۸۳) اینجا نقل می‌شود:

مرحوم میرزا حسن فسائی فرزند میرزا حسن است و او فرزند میرزا مجدالدین محمد و او فرزند صدرالدین میرزا سید علی خان کبیر حسینی حسنی مدنی مکی شیرازی است (به مناسبت اینکه در مدینه متولد شده و به مکه رفته و آنجا نشو و نما نموده و بعد به اتفاق پدر به حیدرآباد دکن عزیمت نموده و در دستگاه عبدالله قطب شاه مقامی عظیم یافته و در سلطنت اورنگ‌زیب به لقب خانی ملقب شده و در شهر برهانپور به عمل دیوان مأمور گشته و سپس به مکه بازگشته و از آنجا به شیراز آمده و در سال ۱۱۲۰ هـ.ق. درگذشته و در بقعهٔ شاه‌چراغ مدفون گردیده است. اشعار و تألیفات دارد و از آن جمله است انوارالربیع و سلافةالعصر شرح صحیفهٔ کاملهٔ علویهٔ سجادیه به نام شاه سلطان حسین صفوی و طرازالعلوم و غیره). سیدعلی‌خان کبیرفرزند میرزانظام‌الدین احمد دوم است (متولد طایف در۱۰۳۷ هـ.ق. که در ۱۰۵۵ هـ.ق. به دعوت سلطان عبدالله قطب شاه به دکن رفته و قطب شاه دختر خود را به وی داده و امارت و وزارت و احکام مملکتی را به کف کفایت او سپرده و در ۱۰۸۵ هـ.ق. در حیدرآباد درگذشته است. نظام‌الدین احمد فرزند میرزا معصوم دشتکی شیرازی است که مقیم مکه شد و در ۱۰۳۱ هـ.ق. درگذشت و او فرزند میرزا نظام‌الدین احمد اول است متوفی به سال ۱۰۱۵

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ه.ق. و او فرزند میرزا نصیرالدین ابراهیم دشتکی شیرازی است. (وی با دختر سلطان ابراهیم میرزا نوادهٔ شاه اسماعیل صفوی ازدواج کرد و در سال نهصد و نود و اند در شیراز درگذشت). نصیرالدین ابراهیم فرزند امیر سلام‌الله متوفی به سال ۹۷۵ ه.ق. است و او فرزند امیرعماد الدین مسعود شیرازی متوفی ۹۵۵ ه.ق. است. او فرزند امیر صدرالدین محمد سوم دشتکی شیرازی است و او فرزند سیدالحکما غیاث‌الدین منصور دشتکی متوفی ۹۴۸ ه.ق. است و او فرزند صدرالدین محمد دوم است. (صدرالدین محمد دوم در دوران شاه طهماسب اول صفوی مدت سه سال صدارت را با سمت قاضی‌القضاتی و مُخاطبهٔ مهذب‌الدوله داشته و در ۹۰۳ ه.ق. به دست ترکمانان کشته شده و در مدرسه منصوریهٔ شیراز مدفون گشته است. نامبرده مدرسهٔ منصوریه در محلهٔ لب آب شیراز را در سال هشتصد و هفتاد و سه هجری قمری به نام فرزند خود غیاث الدین منصور ساخته و تولیت آنجا را به ارشد اولاد خود مقرر فرموده است. این مدرسه دارای دو طرف است. بقعه‌ای در یک طرف حجره‌هاست و در طرف دیگر باغچه مانند و خلوتی نیز دارد. در دالان مدرسه بقعه‌ای قرار دارد که مزار بانی مدرسه و فرزندان او در آنجاست).

صدرالدین محمد دوم فرزند شرف‌الدین ابراهیم است و او فرزند صدرالدین محمد اول و او فرزند عزالدین اسحاق متوفی به سال ۸۲۸ ه.ق. مدفون در بُقعهٔ دشتک شیراز و او فرزند ضیاءالدین علی و او فرزند فخرالدین عربشاه و او فرزند امیر عزالدین انبه ابی‌المکارم و او فرزند خطیرالدین امیری و او فرزند شرف‌الدین ابی علی حسن و او فرزند ابی جعفر حسین‌العزیزی و او فرزند ابی سعید النصیبینی و او فرزند ابی ابراهیم زیدالاعثم و او فرزند ابی شعاع علی زاهد و او فرزند ابی جعفر محمد و او فرزند ابی‌الحسن علی و او فرزند ابی عبدالله جعفر و او فرزند نصیرالدین احمدالسکین النقیب و او فرزند ابی عبدالله جعفر الشاعر و او فرزند ابی جعفر محمد و او فرزند محمدبن زید الشهید و زید فرزند امام زین العابدین (ع) علی بن ابی عبدالله حسین، سیدالشهداء(ع) فرزند ابی الحسن علی بن ابی طالب امیرالمومنین(ع) است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همسر نویسنده: دختر عموی ایشان خانم عفت الملوک مُنیر اعظم دختر مرحوم حاجی میرزا حسام‌الدین مسیح الملک حافظ الصحّه است که در تاریخ هفدهم شهریور ماه ۱۲۹۹ شمسی به همسری نویسنده در آمده و چند ماهی پس از درگذشت شوی گرامی خود درگذشته است.

فرزندان نویسنده: پروین خانم صاحب این اثر؛ مرحومه پریچهر خانم همسر آقای شاپور شمس ملک آرا و پریوش خانم همسر مرحوم احمد افشار شیرازی.

برادران نویسنده: مرحوم حسنعلی حشمة الممالک متخلص به بخرد؛ ابوالحسن حکمت؛ دکتر محمدعلی حکمت.

خواهران نویسنده: مرحومه فروغ‌السلطنهٔ حکمت همسر مرحوم مشارالدولهٔ حکمت؛ مرحومه شمس‌الملوک حکمت همسر مرحوم گلشن؛ مرحومه تاج‌الملوک حکمت همسر مرحوم بهاءالدین پازارگادی.

پایان زندگی: نویسنده در دفتر یادداشت سال ۱۳۵۸ شمسی این دو بیت از سروده‌های خود را ثبت کرده است:

الا ای که عمرت ز هشتاد و پنج　　فزون رفت در درد و اندوه و رنج
کنون بشنو ای دردمند علیل　　ندائی ز آوایِ طبلِ رحیل.

به این ندا در روز دوشنبه سوم شهریور ماه ۱۳۵۹ شمسی پاسخ داده و پس از هشتاد و هشت سال زندگی با حرمت و نام نیک و عمر پر برکت از جهان رخت بر بسته و به سرای باقی شتافته است. کالبد او را در مقبرهٔ خانوادگی واقع در باغ محمدحسین طوطی در جنب بُقعهٔ حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده‌اند. رحمةالله علیه رحمةً واسعة.

این مرد فرهنگدوست ادبپرورِ بزرگ میرزا علی‌اصغر خان حکمت شیرازی است[1].

۱ـ در رثای نویسنده برادرش مرحوم بخرد و دیگر شاعران ابیات غرّا سروده‌اند که از آن همه اینجا به دوبیتی که شادروان دکتر حمیدی شیرازی ساخته است، بسنده می‌کنم:

به بیتی حکمت فرانه می‌خواست　　برایِ سنگِ قبرِ خود سرودی
نگیرد جای در بیتی جهانی　　نگنجد ژرف دریائی به رودی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ب ـ نموداری از اندیشه و رفتار و کردار نویسنده:

۱ ـ مداومت در نوشتن یادداشتهای روزانه از ۱۳۲۶ تا ۱۴۰۱ هجری قمری (۱۲۸۶ تا ۱۳۵۸ شمسی) خاصه در فاصلهٔ سالهای ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ شمسی فاصله‌ای که در آن به ملاحظهٔ وضع حکومتِ وقت بیشتر آنانکه یادداشت روزانه دارند کمتر اقدام به نوشتن وقایع کرده‌اند که از آن جمله است شادروان عین‌السلطنهٔ سالور که در آن فاصله آگاهانه از ثبت وقایع روزانه خودداری کرده است.

۲ ـ مداومت در تحصیل زبان فرانسه، با بهره‌مند بودن از دانستن زبان انگلیسی، در مدت مأموریت سه سال و نیمهٔ خود در فرانسه، با استفاده از کلاسهای درس خاورشناسان نامی چون پرفسور هانری ماسه؛ ادگار بلوشه؛ ماسینیون و غیره و استفاده از کلاسهای درس استادان دانشگاه سُربن در مسائل مختلف جغرافیائی و تاریخی و علمی.

۳ ـ نگاشتن دقایقِ امور روزانه در کمال اختصار با ذکر محل و موقع با جزئیات تمام حتی صرف غذا و گردش و بیماری و کیفیت استراحت شبانه و غیره.

۴ ـ حدود چهارده ساعت و گاه بیشتر کار بطور متوسط در شبانه‌روز خواه در زمان اشتغال به تحصیل و خواه در دورانِ اشتغال به امور دیوانی یا مواقع پرداختن به امور عام‌المنفعه و تدریس و غیره.

۵ ـ مداومت و مراقبت در پیروی از برنامه‌های منظم در همهٔ امور اعم از اداری و غیر اداری و خانوادگی در سفر و حضر.

۶ ـ اختصاص دادن قسمتی از ساعات اشتغالِ روزانه به خواندن اشعار در بیشتر ایام عمر خاصه اشعار حافظ شیرازی و نیز مداومت در پیاده روی و گردش در ساعاتی از شبانه‌روز.

۷ ـ اختصاص دادن قسمتی از ساعات زندگی به تحریر و تألیف کتاب یا ترجمه از زبانهای بیگانه یا سرودن شعر و یا تصحیح متون و یا جمع‌آوری اسناد و مواد لازم برای تألیف و تصحیح.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸ ـ تنظیم امور مالی با رعایت اعتدال و نظارت بر دخل و خرج در حضر و سفر.

۹ ـ تحریر ترازنامهٔ اعمال و امور خود در پایان هر سال از جنبه‌های اقتصادی، انسانی، اخلاقی، علمی و اجتماعی و فرائض مذهبی.

۱۰ ـ مراقبت و توجه به امور دینی و ادای فرائض و زیارت مقابر متبرکه و زیارت اهل قبور و بازدید از اماکن مذهبی در سفرها و توسل به راهنمایی از قرآن کریم در غوامض امور و مسائل مهم.

۱۱ ـ ذکر جزئیات مشاهدات در سفرها از شرح بناها و مناظر و راهها و وسایل حمل و نقل و اشخاص و حوادث و اقدامات لازم برای ایجاد ارتباط فرهنگی و مدنی و دینی میان ایرانیان و مردم نواحی مورد بازدید و توجه به بزرگداشتن ایران و ایرانی در چشم دیگران و ملحوظ داشتن سهم همسفران در امور و اقدامات مفید انجام شده.

۱۲ ـ مراقبت در دیدار از دوستان و آشنایان و خویشان و ادای تکلیف بازدید از دیدارکنندگان و مداومت در خبر گرفتن از احوال آنان در همه حال.

۱۳ ـ قدردانی از زحمات کسانیکه در تنظیم و تصحیح و طبع آثار او همکاری داشته‌اند و ثبت آن در دفاتر روزانه، بطوریکه می‌توان تعداد دفعات مراجعه و میزان کار آنان را بیرون‌نویس و معلوم کرد و همچنین قدردانی از زحمات کسانیکه در امور فرهنگی و اجتماعی سهیم شده‌اند و مؤاخذه از سهل انگاران و مسامحه‌کاران در انجام تکالیف محولهٔ اداری و غیر اداری.

۱۴ ـ ثبت نام کسانیکه رهاوردی غالباً از نوع کتاب آورده‌اند در دفاتر یادداشت با اظهار تشکر از آنان.

۱۵ ـ رعایت کمال ادب و احترام در حق همه کسانیکه از آنان در یادداشتهای خود یاد کرده است حتی کسانیکه در حق او به خوبی رفتار نکرده‌اند.

۱۶ ـ مراقبت و مواظبت در ایجاد نظم و تربیت صحیح در دستگاهی که تصدی آن را در عهده داشته است و دادن تغییرات لازم و مفید در آنها و ایجاد وسائلی که بر رونق دستگاه و فایده رسانی آن بیفزاید مانند ایجاد مجله در دو وزارتخانهٔ فرهنگ (تعلیم و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تربیت) و امور خارجه (نشریهٔ وزارت امور خارجه) و نیز اقدام به سرشماری صحیح و اصولی در برخی از شهرها مانند تهران و کاشان و غیره و تأسیس انجمن «هیئت مروّجین ورزش» و انجمن ملی تربیت بدنی و فرهنگستان ایران و موزهٔ ایران باستان و موزه مردم‌شناسی و موزهٔ آستانه قدس رضوی و موزهٔ آستانه حضرت معصومهٔ قم و کتابخانهٔ ملی و اصلاحِ قوانین و جز اینها.

۱۷ ـ مراقبت و ابراز علاقهٔ شدید در تأسیس دبستانها و دبیرستانها و دانشگاه و دانشسراهای تربیت معلم و ایجاد موزه و کتابخانه‌های عمومی و تأسیس کلاسهای سوادآموزی بزرگسالان و رواج ورزش با روش علمی و ایجاد مراکز ورزشی با وسائل و لوازم.

۱۸ ـ ابراز شجاعت و صراحت در امو اداری.

۱۹ ـ رعایت امانت و درستی و عشق به کار در همه احوال.

۲۰ ـ قدرشناسی از بزرگان گذشته با احیاء آثار آنان یا برافراشتن بنای مناسب بر مقابرشان و یا تعمیر بناهای موجود آرامگاه آنان و احترام و تقدیر از معاصران با ثبت خدمات برجستهٔ آنان در دفاتر یادداشت.

۲۱ ـ اقرار به لغزشها و خطاهای احتمالی خود و طلب گذشت از کسانیکه احیاناً از او رنجشی یافته‌اند و تکدر خاطری بهم رسانیده.

۲۲ ـ تنظیم وصیتنامهٔ محتوی مطالبی فراتر از مسائل مادی و تجدید نظر کردن در آن به هنگام عزیمت به سفری خارج از کشور.

۲۳ ـ منشأ خدمات سودمند واقع بودن نویسنده در دوران خدمت در جمعیت خیریهٔ شیر و خورشید سرخ ایران و نیز در انجمن آثار ملی و کمیسیونِ ملّی یونسکو و انجمن تربیت بدنی و انجمنهای دوستی ایران با دیگر ممالک و انجمن خیریهٔ ایران و آمریکا.

۲۴ ـ واگذاری حدود پنج هزار جلد کتاب ابتیاعی و موروثی خود به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران که از جملهٔ آنها حدود پانصد نسخه خطی است و برخی از نسخه‌های آن منحصر به فرد است و نیز واگذاری فرمانها و اسناد و کتابهایِ خط اجداد خود به کتابخانهٔ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آستان قدس رضوی و اشیاء ذی قیمتی به موزهٔ ملی پارس در شیراز.

۲۵ ـ به کار بستن نصایح پدر خاصه نصایح پیر و مُرشد خود در تمام مدت عمر و نقش کردن حرف اول سه پند پیر راهنما برنگین انگشتری (حرف «ک» به نشانهٔ کظم غیظ، حرف «ع» به نشانهٔ عفاف نفس و حرف «ح» به نشانهٔ حفظ عهد) و در دست داشتن آن انگشتری در همه اوقات.

۲۶ ـ اتکا نکردن به مال و منالی پدری و به نان حاصل از کار و کوشش خود قناعت ورزیدن.

۲۷ ـ به جا گذاردن آثار ارزندهٔ منظوم و منثور از تألیف و ترجمه و تصحیح و مقدمه نویسی بر آثار دیگران جز یادداشتهای روزانه، به شرحی که در فهرست آثار ایشان خواهد آمد.

tarikhema.org

ج ـ فهرستواری از احوال و سالشمار مشاغل نویسنده:

۱ ـ تولد نویسنده در شب بیست و سوم رمضان ۱۳۱۰ هجری قمری (دهم فروردین ۱۲۷۲ شمسی ـ ۳۰ مارس ۱۸۸۳ میلادی) در شیراز و نامیده شدن به اسم علی اصغر.

۲ ـ دوران کودکی و نوجوانی تا بیست و دو سالگی مقیم شیراز و اشتغال به تحصیل در مدارس مسعودیه و منصوریه و آموختن زبان انگلیسی و تدریس و تنظیم نخستین دفاتر یادداشتهای روزانه و کسب فیض از محضر بزرگان علم و ادب و معاشرت با مردان حق خاصّه مرشدی آگاه و فاضل در زیّ اهل پیشه (مرحوم میرزا علی خیاط).

۳ ـ عزیمت به تهران در سال ۱۳۳۳ هـ.ق. و ادامهٔ تحصیل در مدرسه آمریکائی و کسب فیض از محضر علمای علوم قدیمه.

۴ ـ اشتغال به کار دیوانی از ۲۷ شهریور ۱۳۳۷ هـ.ق. (۱۲۹۷ ش.) در وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه در سمتهای کارگزینی و ریاست ادارهٔ تفتیش و ریاست معارف.

انتقال به وزارت دادگستری و اعزام به اروپا برای ادامهٔ تحصیل از ۱۳۴۹ هـ.ق.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(۱۳۰۹ ش.) به مدت سه سال و نیم و اخذ درجهٔ لیسانس از دانشگاه سربن فرانسه.

انتصاب به کفالت وزارت معارف از شهریور ماه ۱۳۱۲ شمسی در کابینهٔ ذکاء الملک و ارتقاء به وزارت معارف در سوم اسفند ۱۳۱۳ شمسی در کابینهٔ ذکاء الملک.

ریاست دانشگاه تهران (اولین رئیس) پس از تأسیس در سال ۱۳۱۳ شمسی.

برکناری از خدمت وزارت معارف در تیرماه ۱۳۱۷ شمسی در کابینهٔ محمود جم.

اقامت در شیراز از شهریور تا بهمن ۱۳۱۷ شمسی.

انتصاب به وزارت کشور در بهمن ماه ۱۳۱۷ شمسی در کابینهٔ دکتر متین دفتری.

استعفا از وزارت کشور در اسفند ماه ۱۳۱۸ شمسی در کابینهٔ دکتر متین دفتری.

انتصاب مجدد به وزارت کشور در اردیبهشت ۱۳۱۹ شمسی در کابینهٔ دکتر متین دفتری.

انتصاب به وزارت پیشه و هنر در شهریور ماه ۱۳۲۰ شمسی در کابینهٔ ذکاء الملک.

انتصاب به وزارت بهداری از شهریور تا اسفند ۱۳۲۰ شمسی در کابینهٔ ذکاء الملک.

انتصاب مجدد به وزارت بهداری از ۱۸ اسفند ۱۳۲۰ تا هشتم مرداد ۱۳۲۱ شمسی در کابینهٔ علی سهیلی.

انتصاب به وزارت دادگستری از ۲۸ بهمن ۱۳۲۱ تا ۲۶ خرداد ۱۳۲۲ شمسی در کابینهٔ علی سهیلی.

انتصاب به وزیر مشاوری در خرداد ۱۳۲۶ شمسی در کابینهٔ قوام‌السلطنه.

انتصاب به وزارت خارجه در آبان ماه ۱۳۲۷ شمسی در کابینهٔ محمد ساعد.

انتصاب به وزیر مشاوری در دی ماه ۱۳۲۸ شمسی در کابینهٔ محمد ساعد.

انتصاب به وزیر مشاوری در شهریور ماه ۱۳۳۲ شمسی در کابینهٔ سپهبد زاهدی.

انتصاب به سفیر کبیری هند ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۶ شمسی.

انتصاب به سفیر کبیری تایلند در اسفند ۱۳۳۵ شمسی.

انتصاب به وزارت خارجه در بیستم اردیبهشت ۱۳۳۷ شمسی در کابینهٔ دکتر منوچهر اقبال.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برکناری از وزارت خارجه در خرداد ماه ۱۳۳۸ شمسی.
بازنشستگی از سمت استادی در دانشگاه تهران در ۱۳۴۲ شمسی.
تأسیس مدرسه عالی ادبیات و زبانهای خارجی در شهریور ۱۳۴۴ شمسی.
سرانجام درگذشت دوشنبه سوم شهریور ۱۳۵۸ شمسی.

د ـ کارهای جنبی نویسنده:

۱ ـ تأسیس انجمن هیئت مروجین ورزش در سال ۱۳۰۰ شمسی با دعوت از مرحوم میر مهدی ورزنده معلم دارالفنون برای تعلیم ورزش ژیمناستیک (ورزنده از سادات شبستر و متولد استانبول و تحصیل کرده در رشتهٔ ورزش ژیمناستیک از دارالفنون بلژیک و در خدمت وزارت معارف بوده است).

۲ ـ تأسیس مجلهٔ تعلیم و تربیت (آموزش و پرورش بعد) در وزارت معارف و مجلهٔ وزارت امور خارجه.

۳ ـ تشکیل انجمن ملّی تربیت بدنی در سال ۱۳۱۲ ش. و تعمیم دادن ورزش در تمام مدارس ایران و سازمانِ پیشاهنگی.

۴ ـ عضویت انجمن آثار ملی از سال ۱۳۱۳ ش.

۵ ـ تشکیل کنگرهٔ هزارهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی در مهرماه ۱۳۱۳ شمسی و ایراد نطق افتتاحیه به فرانسه و نطق اختتامیه در پایان جلسات کنگره به انگلیسی[۱].

۶ ـ اهتمام در تأسیس فرهنگستان ایران به یاری مرحوم ذکاء الملک در ۱۳۱۳ ش.

۷ ـ اهتمام در ایجاد مؤسسهٔ وعظ و خطابه.

۸ ـ ریاست دانشگاه تهران همزمان با وزارت فرهنگ از بدو تأسیس (۱۳۱۳ شمسی).

۹ ـ اهتمام در ایجاد کلاسهای سواد آموزی اکابر (سالمندان).

۱۰ ـ اهتمام در برگذاری محافل بزرگداشت هفتصدمین سال تألیف گلستان در ۱۳۱۶

۱ـ متن دو نطق و لوحه‌های مزارهای سعدی و ابوعلی سینا و غیره همراه یادداشتهای نویسنده چاپ خواهد شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ش. (۱۳۵۶ هـ.ق.) و انتشار دادن کتاب سعدی نامه حاوی مقالات سودمند در احوال و آثار شیخ.

۱۱ ـ اهتمام در ایجاد محافل پرورش افکار و انتشار دادن متن سخنرانیها.

۱۲ ـ اهتمام در تأسیس موزهٔ ایران باستان و موزهٔ مردمشناسی و موزهٔ آستان قدس رضوی و موزهٔ آستانهٔ حضرت معصومه (ع) قم و بنای دانشگاه تهران و کتابخانهٔ ملی از سال ۱۳۱۳ ش. به بعد و ایجاد بنای دبیرستانها و دبستانها و دانشسراهایِ مقدماتی با سبک و اسلوب متناسب در تهران و دیگر شهرهای کشور.

۱۳ ـ اهتمام در ایجاد بنای ورزشگاه امجدیه.

۱۴ ـ اهتمام در ایجاد بنای کتابخانه و تالار اجتماعات و سالن ورزش در محوطهٔ شمال شرقی دانشسرای عالی تهران.

۱۵ ـ تصدی ریاست هیئت مدیرهٔ انجمن آثار ملی از سال ۱۳۲۳ تا سال ۱۳۴۳ شمسی و ریاست هیئت مؤسسین انجمن مذکور از ۱۷ شهریور ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۶ شمسی.

۱۶ ـ اهتمام در تجدید بنای مقبرهٔ حافظ و آرامگاه سعدی و آرامگاه خواجو و روزبهان بقلی در شیراز و آرامگاه حمدالله مستوفی در قزوین و آرامگاه خیام و عطار و کمال الملک در نیشابور و بنای آرامگاه ابوعلی سینا و تعمیر مقبرهٔ باباطاهر در همدان و آرامگاه صائب در اصفهان و موزهٔ پارس در شیراز و جز اینها به شرح سفرنامه‌های حاضر و یادداشتهای روزانه.

۱۷ ـ اهتمام در برگذاری کنگرهٔ هزارهٔ ابن سینا در اردیبهشت ۱۳۳۳ شمسی در تهران و همدان و ایراد خطابه به زبانهای فارسی و عربی و انگلیسی و فرانسه و شرکت در مجلس بزرگداشت ابن سینا در فلورانس ایتالیا با ایراد نطق (۱۹۵۰ میلادی).

۱۸ ـ اهتمام در نصب مجسمهٔ سعدی در شیراز و پرده برداری از آن با ایراد نطق.

۱۹ ـ عضویت جمعیت خیریهٔ شیر و خورشید سرخ ایران در پنجشنبه ۱۸ اسفند ۱۳۱۷ ش. و نیابت ریاست آن انجمن از چهارشنبه ۱۲ خرداد ۱۳۲۷ تا سال ۱۳۵۷

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شمسی با اقدامات مفید در تأسیس درمانگاهها و بیمارستانها و پرورشگاههای یتیمان و مراکز آموزشی بهداشتی و اقدام به سفرهایی متعدد به همین منظور در داخل و خارج کشور (ژنوِ سویس و رم ایتالیا).

۲۰ ـ شرکت در مجمع جهانی مقدماتی ایجاد مجمع علمی و فرهنگی جهانی یونسکو در ۱۹۴۵ میلادی / ۱۳۲۵ شمسی در لندن.

۲۱ ـ ریاست کمیسیون ملّی یونسکو از ۱۳۲۵ شمسی تا پایان عمر و شرکت در مجمعِ متشکله در باب اقدامات آن کمیسیون در پاریس و اهتمام در نشر کتاب ایرانشهر.

۲۲ ـ عضویت انجمن دوستی ایران و شوروی (خانهٔ وکس) از سال ۱۳۳۲ شمسی.

۲۳ ـ عضویت انجمن دوستی ایران و هند.

۲۴ ـ شرکت در کنفرانس ملل آسیایی هند.

۲۵ ـ شرکت در جشن پانصدمین سال تولد میرعلیشیر نوائی در تاشکند.

۲۶ ـ تأسیس مدرسه عالی ادبیات و زبانهای خارجی در ۱۳۴۴ شمسی.

۲۷ ـ تدریس ادیان در دانشگاه تهران.

۲۸ ـ اهداء پنج هزار مجلّد کتابهایِ شخصی از جمله حدود پانصد نسخهٔ خطی به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران در ۲۱ خرداد ۱۳۵۱ شمسی.

۲۹ ـ اهداء برخی کتابهای و فرمانها به کتابخانهٔ آستان قدس رضوی.

۳۰ ـ اهدا برخی اسناد و اشیاء عتیقه به موزهٔ پارس شیراز.

۳۱ ـ تألیف و تصحیح و تحشیه و ترجمهٔ کتابهای مفید به شرح فهرست آثار ایشان.

۳۲ ـ سرودن اشعار که با عنوان سخن حکمت چاپ شده است.

سرانجام در یک کلام تلاش در همهٔ عمر در راه دانش و رسیدگی و اهتمام به امور فرهنگی و خیریه و بنیانگذاری ارکان مهم تعالی و پیشرفت مدنی و فرهنگی و بهداشتی و تندرستی در این مرز و بوم با عشق و علاقهٔ صادقانه و نظم و ترتیب مداوم.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هـ ـ آثار نویسنده (جز یادداشتهایِ روزانه)

۱ ـ امثال قرآن مجید.

۲ ـ اسلام از نظرگاه دانشمندان غرب ترجمه از کتاب پرفسور هوستون اسمیت (Huston Smith).

۳ ـ اهتمام در طبع کتاب ایرانشهر در دو مجلد. ۴ ـ پارسی نغز.

۵ ـ تاریخ جامع ادیان. ترجمه از کتاب جان بی.ناس. (John B. Noss).

۶ ـ ترجمهٔ الواح بابل از ادوارد شی یِرا. ۷ ـ ترجمهٔ تاریخ سیاسی پارت.

۸ ـ ترجمهٔ پنج حکایت از شکسپیر. ۹ ـ ترجمهٔ امین و مأمون از جرجی زیدان.

۱۰ ـ ترجمهٔ مجلد سوم از تاریخ ادبیات تألیف ادوارد براون با عنوان «از سعدی تا جامی».

۱۱ ـ تصحیح و تحشیهٔ تفسیر کشف الاسرار در ده مجلد. (هر مجلد با دستیاری یکی از اهل فضل).

۱۲ ـ تقویم معارف از سال ۳۰۵ تا ۱۳۰۷ شمسی.

۱۳ ـ جام جهان‌نما (تاریخ مفصل عالم). ۱۴ ـ دوستداران وطن.

۱۵ ـ رساله در باب ایران در فرهنگ جهان.

۱۶ ـ رساله در باب میر علیشیر نوائی.

۱۷ ـ رساله در احوال اثر پراشکفتی شاعر.

۱۸ ـ رسالهٔ قضایای عامه در علوم طبیعی

۱۹ ـ رستاخیز از لئون تولستوی (ترجمه).

۲۰ ـ راه زندگی از نیکولا حداد (ترجمه).

۲۱ ـ سخن حکمت (سه هزار و پانصد بیت سروده‌های حکمت) با مقدمهٔ مرحوم دکتر سادات ناصری.

۲۲ ـ شرح حال و منتخب آثار جامی. ۲۳ ـ شعر معاصر.

۲۴ ـ گلزار حکمت. ۲۵ ـ مطالعاتی در باب حافظ.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۶ ـ مطالعهٔ تطبیقی رومئو و ژولیت با لیلی و مجنون.
۲۷ ـ مقدمه و تحشیه و تصحیح ترجمهٔ مجالس‌النفائس علیشیر نوائی.
۲۸ ـ مثنوی شکونتالا (شعر).
۲۹ ـ مجلهٔ رسمی تعلیم و تربیت ۱۳۰۴، ۱۳۰۵ شمسی.
۳۰ ـ نقش پارسی بر احجار هند. ۳۱ ـ سه گفتار در تاریخ ادیان.
۳۲ ـ کلمات طیبات (شعر). ۳۳ ـ پارسی نغز
۳۴ ـ نظری به ادبیات فارسی (به انگلیسی). ۳۵ ـ سی خاطره.

* * *

در پایان این پیشگفتار وظیفهٔ خود می‌داند نخست از سرکار خانم پروین حکمت دارندهٔ یادداشتها که با سعهٔ صدر آنها را در اختیار نگارنده گذاردند سپاسگزاری کند. از دوست دانشمند استاد دکتر حسین خطیبی نوری که راهنمای ما به وجود این آثار ارزنده شدند تشکر نماید. از آقای یوسف رهبری همشهری و همدم نویسنده که همت و معرفی ایشان موجب آشنایی با خانم حکمت و به دست آمدن این آثار گردید متشکر باشد. از مدیران محترم انتشارات زرین (آقایان مرتضی ریاحی‌پور و اسماعیل ریاحی‌پور و بابک حقایق) که با رویِ باز متقبل طبع و متحمّل هزینهٔ آن گردیدند شاکر گردد. از دارندگان حروفچینی امید، محمدرضا یزدی‌زاده و حبیب فروغی اظهار امتنان نماید. از دوست دیرین آقای دکتر سعید نجفی اسداللهی که در تصحیح ابیات عربی و یافتن نام سرایندگان آنها نگارنده را یاری دادند سپاسگزاری نماید. از آقای دکتر جواد درهمی و خانم شهین‌دخت درهمی و خانم مانا شایسته که در نقل مطالب از دستنویس نویسنده به صفحات جداگانه برای ارسال به چاپخانه قبول زحمت کردند صمیمانه سپاسگزار باشد. امید که این خدمت مورد قبول خوانندگان عزیز قرار گیرد.

دی ماه ۱۳۷۷ شمسی
شعبان المعظم ۱۴۱۸ قمری.

دکتر سیدمحمد دبیرسیاقی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شرح مسافرت از شیراز به طهران

tarikhema.org

(چهارشنبه ششم تا جمعه پانزدهم شوال ۱۳۳۳ قمری ـ ۱۲۹۳ شمسی)

(از دفتر روزنامهٔ حیات)

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سکونی به دست آور ای بی‌ثبات
که بر سنگِ گردان نروید نبات[1].

مقدمه

(شیراز) ـ (چهارشنبه ششم شوال ۱۳۳۳ قمری. بیست و ششم اسد. هجدهم اگوست ۱۹۱۵ میلادی[2]).

... صبح را جداً در خصوص مسافرت خود با حضرت ابوی صحبت کردم. گفتم که من برای روز یکشنبه خیال دارم حرکت نمایم و بیش از این طاقت و صبر و تأمل ندارم، اگر هم جنابِ‌عالی آمدنی شدید ان شاءالله از عقب تشریف می‌آورید. بالاخره بعد از قدری گفت و شنود فرمودند یک نفر نوکر امین کارآگاه تعیین کنید و ان شاءالله بروید. گفتم تعیین نوکر آسان است، آیا معطلی دیگر نخواهیم داشت؟ گفتند نه، همینکه نوکری معین کردید به سلامتی بروید...

(شیراز) ـ (دوشنبه یازدهم شوال ۱۳۳۳ قمری).

...قبل از ظهر به مدرسهٔ منصوریه رفتم با آقای آقامیرزا سیداحمد در باب علی‌بیک گماشتهٔ ایشان مذاکره کردم که اذن بدهند همراه من در این مسافرت بیاید. قرارشد از

۱ـ [شعر از سعدی شیرازی است (م.د.)].

۲ـ [ضمن یادداشتهای روزانهٔ نویسنده در یادداشت روز بیست و چهارم رمضان ۱۳۳۳ قمری سخن از مسافرت به طهران و نام‌نویسی در مدرسهٔ آمریکائی برای تحصیل و تکمیل زبان انگلیسی به میان آمده است و مذاکرات ایشان با پدر خود به وساطتِ یکی از اقوام تا چهارشنبه ششم شوال به طول انجامیده. یادداشت روز ششم تا روز حرکت را که صرف تهیهٔ وسایل و لوازم سفر شده است، به عنوان مقدمه نقل کردیم تا علت سفر بر خوانندهٔ گرامی معلوم گردد. (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

او تحقیق کرده امشب اطلاع بدهند.

چهار به غروب مانده یک نفر نوکر موسوم به «حاجی آقا» که سابقاً هم نوکر همین در خانه بوده است برای مسافرت آمده بود. یک دوره رضایتنامه از چند نفر فرنگی داشت که نزدشان نوکری کرده بود. گمان می‌کنم امین و زرنگ باشد. قیافهٔ بدی ندارد. جوان خوش‌بنیه‌ای است.

عصر را به ملاقات حاجی عبدالصمد رفتم و به اتفاق مشارالیه به بازار رفته پس از چون‌وچانهٔ بسیار عاقبت عبائی به مبلغ چهارده قران و پانصد دینار [1] خریداری کرده شد. فریاد از این کسبهٔ شیراز که چقدر دروغگو و چاچولبازند. برای یک معاملهٔ جزئی هزار سوگند یادکرده، مدتی وقت عزیز را تلف می‌کنند و عاقبت هم بایع و هم مشتری از یکدیگر مطمئن نشده و بر صحت معامله و عدم غبن یقین نمی‌کنند...

شب با حضرت اَبَوی در باب وسیلهٔ مسافرت صحبت می‌کردم. ایشان امروز صبح بشیرالسلطان را دیده بودند. مشارالیه شرحی در مذمّت گاری گفته بود که جز پیاده‌روی و فعلگی فایده‌ای ندارد.

من به این عقیده بودم که با هر بدبختی است می‌توان ساخت که سریعاً به مقصود رسید. اگر بخواهم با قافله حرکت کنم خیلی بطیء است و بعد از بیست روز به اصفهان می‌رسد، آدمی باید از شدائد نترسد و بعد از آنکه به کاری عزیمت نمود فسخ اراده نکند. در این خصوص خیلی صحبت شد ولیکن مقصود حضرت آقا از این پیشنهاد تأخیر حرکت است. عاقبت قرار شد که فردا را ملاقاتی از رئیس پست شخصاً بنمایم و با او تکلیف را یکسره کنم.

شب را در این باب خیلی تفکر کردم. عاقبت مصمم شدم که هر طور باشد با گاری حرکت کنم.

(شیراز) ـ (سه‌شنبه دوازدهم شوال ۱۳۳۳ قمری).

صبح را به منزل بشیرالسلطان رفتم. شخص معقول و مبادی آدابی است و سابقهٔ

۱ـ [قران معادل بیست شاهی و برابر ریالِ امروزی و پانصد دینار معادل دهشاهی است (م.د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آشنائی دارد. در پائیز گذشته در خدمت آقامیرزاعلی‌خان یک دو سه مرتبه مشارالیه را ملاقات کردم. امروز خیلی پذیرائی کرد و با کمال حرمت و مهربانی تلقی نمود. کربلائی خلیل نایب گاریخانه هم اتفاقاً آنجا آمد. بشیرالسلطان اظهار کرد که دیروز به قدر سهم خود در دوستی معایب و ضررات گاری را ذکر کردم لیکن حالا اگر بخواهید با گاری حرکت نمائید بد نیست زیرا که سرکار والا آقای غلامحسین میرزا که هم از ابناء ملوک و هم از ابناء ملکوتست عازم طهران می‌باشند و به مصاحبت ایشان بد نخواهد گذشت. بعد از مقداری صحبت مختلف که در این موضوع داشته شد حضوراً چهارعدد بلیط گاری از کربلائی خلیل برای خود و میرزا نصرالله خان و دو نفر نوکر خریداری کردم. بشیرالسلطان محض بروز محبت ده تومان قیمت رسمی را نه تومان مقرر داشت که در حقیقت چهارتومان صرفه رسانید. بعد از آن برخاسته وداع کرده بیرون آمدم. دو بلیط آقا میرزا نصرالله‌خان را همراه گماشتهٔ ایشان فرستاده خود به منزل آمده تفصیل را به حضرت والد بیان کردم. باطناً خاطرشان متغیر شد. گفتند بسیار خوب حالا که بلیط گرفته و کار گذشته است می‌روید و از زحمات گاری پشیمان و نادم می‌شوید. گفتم علی‌الله باید توکل کرده به کاری اقدام نمود و حسن عاقبت به عنایت حضرت ربّ‌العزّه منوط است.

مبلغ پنجاه‌تومان برات حوالهٔ کمپانی برای مخارج و کرایه مرقوم داشتند. سر کار والده هم از کیسهٔ همت خود بالغ بر ده تومان مساعدت نمودند و در خصوص مخارج آنجا قرارشد که بعد از ورود صورت مخارج ماهانه را از هر حیث بتوسط حاجی مهذب‌الدوله اطلاع دهم تا حوالهٔ ششماههٔ آن را بدهند. گفتم من از صمیم قلب تشکر خود را به درگاه باری تعالی تقدیم کرده و از سپاس سرائی ظاهری خاموش می‌مانم امیدوارم که خدای تعالی در ازاء این مکرمت پدرانه جزای خیر دهد.

چهار به غروب مانده منزل آقای حاجی مجتهد رفتم که مراسم وداع را به عمل آورم. نبودند. به بازار رفتم. یک جفت ملکی بسیار خوب اردشیر وکیل ادارهٔ مهربانی خریده بود. پانزده قِران به او دادم تا قیمت آن را بگذراند و کم و زیاد آن را بعد محسوب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌داریم. ملکی برای تقدیمی جناب حاجی میرزا ابوالقاسم‌خان است که برای ارمغان باید تقدیم شود.

از آنجا به ادارهٔ کمپانی رفتم که بروات لازمه از برای طهران و اصفهان بگیرم. هنوز افتتاح نشده بود. قرارشد ساعتی بعد مراجعه کنم.

آنگاه منزل دوست بسیار عزیز و محترم خودآقای آقامیرزا علی خان رفته تفصیل کار و بار خود را برای ایشان بیان کردم. خیلی از رفتن این ارادتمند متأثر بودند. واقعاً من در شیراز جز یک نفر ایشان دوست شایستهٔ احترام و تکریمی ندارم و احساس می‌کنم که جدائی از ایشان بیش از همه کس بر من مؤثر است. چه خوب می‌گوید حکیم سنائی:

کسی کش خرد رهنمونست هرگز — به گیتی ره و رسم صحبت نورزد
که صحبت نفاقیست یا اتفاقی — دل مرد دانا ازین هر دو لرزد
اگر خود نفاقیست جان را بکاهد — وگر اتفاقیست هجران نیرزد

دو عدد پوند انگلیسی را هم از ایشان گرفتم ... غروب منزل آقای مؤیدالشریعه[1] رفتم... مراسم وداع را به عمل آورده بر بشقاب آردگندم دست گذاشته و در آینه نگریسته و برگ سبز و آب را در عقب خود جاری شده دیده بازگشتم.

شب را در کار خود فکر می‌کردم. خود را دیدم بمنزلهٔ غواصی تازه چرخ که می‌خواهد در دریا غوطه‌ور شود. نمی‌داند که آیا از این غوص به سلامت بازگشته و مروارید شاهوار می‌یابد یا اینکه طعمهٔ نهنگ شده جان بر سر این کار می‌گذارد. اینک من می‌روم که زندگانی خانوادگی را وداع کنم. می‌روم که به استقلال زندگی نمایم. می‌روم که از پدر و مادر و خانه و بیت جدا شوم. می‌روم که در معرکهٔ حیات و تنازع بقا مشغول کشمکش گردم. اینک قدمم می‌لرزد و خاطرم مشوش است. از خدا می‌خواهم که قدمی ثابت و عزیمتی راسخ عطا کند تا در این میدان سنگلاخ نلغزم و از صراط مستقیم هدایت گمراه نشوم. با خود گفتم ای نفس:

۱ـ [شوهرخالهٔ نویسنده است (م.د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دورست سرِآب در این بادیه هشدار تا غول بیابان نفریبد به سرابت[۱]

چشم دل باز کن و از صمیم قلب به حاکم وجدان رونما مگر باشد که او دستگیریت کند و به فریادت رسد. پس به درگاه او عزّوجلّ نالیده گفتم: «ربّنا انّنا آمنّا فاغفرلنا ذنوبنا و افرغ علینا صبراً و ثبّت اقدامناانک خیرالنّاصرین».

(شیراز) ـ (چهارشنبه سیزدهم شوال ۱۳۳۳ قمری).

صبح امروز چند جا بایست به دیدن بروم...

به دیدن آقای حاجی مجتهد رفتم. در اندرون بودند. همچون اظهار می‌فرمودند که در باب حرکت شما با حضرت والد خیلی گفتگو کرده‌ام... منزل میرزا عبدالحسین‌خان و خبیرالدوله که عموی بزرگتر این سلسله است نیز رفتم و وداع به عمل آوردم. خبیرالدوله خواهش نمود که در طهران از حال خبیرالملک که پسر عیال ایشان است تحقیق کنم که چه بر سر او آمده است... گفتم تحقیق می‌کنم .... خبیرالدوله به من نصحیت می‌کرد که بر شما لازم است سخت به کار چسبیده در یکی از وزارتخانه‌های مهم مثل وزارت خارجه داخل شغل شده سعی کنید تا به مقامات عالیه ارتقاء یابید. من در جواب ساکت شده در دل گفتم: آری نفوسی که در زاویهٔ دماغشان جز حبّ دنیا و طلب جاه و مال مطلبی اعلی و ارفع یافت نمی‌شود ماورای جاه و جلال دروغین این جهان فانی لذت و مقامی تصور نمی‌کنند، غافل که خدا را پاره‌ای دیوانگان است که سرشتشان را از خمیر دیگر عجین کرده‌اند و طینتشان را از آب و گِلِ معرفت دوستی و حب اخلاق مخمّر نموده. ایشان مال را مار و جاه را چاه می‌بینند و دلبستهٔ نمایشات سراب مانند نمی‌شوند. آبروی فقر و قناعت نمی‌برند و روزی را مقدّر دانسته حُبّ دنیا را رأس کلّ خطیئات دانسته اگر قدمی برمی‌دارند یا قلمی بر می‌زنند مطلوبی نهانی دارند که سرِّ عشقش را در گنجینهٔ دل نهفته‌اند و راز محبّتش را با کس نگفته، هیچ سعادتی را الذّ و احلایِ از وصول مقامات عالیهٔ حکمت و عروج به مدارج مرتقیهٔ معرفت نمی‌شناسند. رشته‌ای بر گردن دارند که

۱ـ [شعر از حافظ شیرازی است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تار و پودش از محبتهای اوست... گه به دیرگه به کعبه می‌کشد، «می‌برد آنجا که خاطرخواهِ اوست»[1]. قبل از ظهر و بعد از ظهر در منزل از دیدار عزیزان بهره می‌اندوختم و موقع را غنیمت شمرده این یک دو ساعت را با ایشان نشسته از محبتهای ایشان ذخیره می‌کردم....

سه به غروب مانده به منزل مجتبی‌قلی‌میرزا رفتم. *سالها می‌گذرد که عیال مشارالیه را* که عمهٔ من است ندیده‌ام. اینک چون روزگار بر ایشان اِدبار کرده و از جهالت و نادانی سر و کارشان به فقر و فلاکت کشیده مروّت ندیدم که دامن افشانی کنم. امروز چند دقیقه به منزل ایشان رفته نشسته از وضع ناگوار زندگانی ایشان خیلی متألم شدم. بعد منزل آقا میرزا علی خان رفتم. از حسن اتفاق امروز مکتوبی از شاهزاده مؤیدالدوله داشتند که بعد از چندین سال ترک مکاتبه امروز را مکتوبی از ایشان رسیده بود. ایشان هم شرحی جواباً نوشته شرحی نیز به صحابت خود من ارسال می‌کنند و در آن نه بر معرفی از حالات حقیر بلکه بر حسن سیرت خویش گواهی داده‌اند.... از این پیش آمد خیلی مشعوف شدم زیرا که شاهزادهٔ مذکور از قرار معلوم شخص فاضل مبادی آداب خوش اخلاقی است و معاشرت با او بی‌موقع و نامناسب نیست.

بعد از آن دوست عزیز و یار محترم چندین سالهٔ خود را که نزد من بمنزلهٔ پدری گرامی بلکه از آباء علوی به شمار است وداع کرده با خاطری که از مفارقت نژند و دلی که از دوری پریشان بود خدمت ایشان را بدرود کرده بیرون آمدم، تا کی به دیدارشان فائز گردم.

چون به منزل آمدم نایب گاریخانه آمده بود و اسباب و لوازم ما را وزن می‌کرد. مقدار هفت من اضافه بار داشتیم که قرار شد فردا از قرار یک من سه قران کرایه بگیرد.

حوالی غروب پدر و مادر و خواهر را وداع کرده با دلی که از الم مفارقت شرحه شرحه و قلبی که از فرط تأثر پاره پاره می‌شد از خانهٔ پدر که کعبهٔ آمال و محل انقضای دورهٔ نخستین عمر بود، بیرون آمدم. بی اختیار اشکم از دیده جاری شد، خودداری

۱ـ [مصراع دوم بیتی است از ؟ و مصراع اول آن این است: رشته‌ای بر گردنم افکنده دوست.(م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کردم. حرارتی عجیب در قلب پدید آمد که گویا تمام دل و جگر به اشتعال آمده بود. قدم از قدم برنمی‌توانستم برداشت... متذکر شعر شیخ سعدی شدم که می‌گوید:

بار فراق دوستان بسکه نشسته بر دلم — می‌رود و نمی‌رود ناقه به زیر محملم
ای‌که‌عنان‌نمی‌کشی‌صبر کن و سبک بران — کز طرفی تومی‌کشی و ز طرفی سلا سلم
بار بیفکند شتر چون برسد به منزلی — بار دلست همچنان در به هزار منزلم
بار کشیدهٔ جفا پرده دریدهٔ هوا — راه ز پیش و دل ز پس واقعه‌ایست مشکلم

* * *

هَویٰ ناقتی خلفی و قُدّامی الهوی — فَاِنّی وَ اِیّاها لمختلفان[1].

شرح مسافرت از شیراز به طهران

غروب شب پنجشنبه چهاردهم شوال المکرم ۱۳۳۳ قمری این بندهٔ نگارنده به عزم حرکت طهران به باغچهٔ میرزا محمود خان بانک نقل مکان نمود. باغچهٔ مذکور در تنگ اللّه اکبر شیراز و در کنار جادهٔ طهران واقع شده است. جای باصفائی و مکان خوش آب و هوائی است.

جناب آقای آقا میرزا سید احمد خالوی محترم با اخوی عزیز میرزا حسنعلی خان و آقا میرزا مظفر رفیق محترم به مشایعت این بنده همراه بودند. وقتی که از دروازهٔ شیراز بیرون آمدم. آفتاب روی پوشیده و مقدمهٔ طلوع بدر اشعهٔ سیمگون ماهتاب از فراز کوههای شرقی صحرا را روشنی نیمرنگی بخشیده بود که به نظر کوه و داهول عمارات رفیعهٔ کنار راه هیئتی تیره و مهیب داشت. موقعیت غروب آفتاب و جدائی از دیدار یاران و خویشان و دهشت آمال و امالی مستقبل و خلوت صحرا جملگی رعب انگیز و وحشت‌آمیز، خاطر مرا پریشان و قلب را مجروح می‌نمود. خویشتن را به مثابهٔ ملاّحی تازه چرخ می‌دیدم که جستن کرده و خویشتن را به ناف دریا پرتاب می‌کند و اینک در میان زمین و آسمان منتظر لمحهٔ دیگر است که با امواج سهمگین حوادث هماغوش شود.

۱ـ [شعر از مجنون قیس عامری است. (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دریا و کوه و در ره و من خسته و ضعیف ای خضر پی‌خجسته مدد کن به همّتم[۱]

ناگهان لطیفهٔ غیبی صحیفهٔ دل را روشن ساخته و مرا تنبیه نمود که متذکر مقصود گشته به یاد مطلوب افتاده با خود گفتم ای دل غافل ببین که برای که و برای چه از خانه بیرون آمده و این قدم که برمی‌داری از پی چیست و مطلوبت کدامست. هاتفی قلبی در خاطر به آواز آمده مرا گفت: شاد باش که به سوی حق می‌روی و به جانب خدا روانی. نه در پی آمال و امانی و نه در عقب منفعت و سودایی جهانی. طوبی لک که نیّتت مقدس است و مقصدت مبرّاست. اگر از یار و اقربا دور می‌شوی و اگر از غم و رنج سفر جان خسته و دل شکسته را می‌فرسائی غم نیست که مقصود مقدس است. پس متذکر این شعر خواجه شدم و با آهی گرم و نالهٔ سرد سرودم:

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو.

«وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیته مُهاجراً اِلی الله»[۲].

در همان وقتی که زیر تنگ الله اکبر و از تحت قرآن کریمخانی می‌گذشتیم شخصی این شعر را می‌خواند:

دارای زمین و آسمان یاور ماست

این را به فال نیک گرفتم و تفأل به خیر زدم.

شب در باغچه رفقائی که مصاحب و همراهند همگی حاضر بودند و آنها عبارتند از: آقای آقامیرزا نصرالله خان[۳] که تا اصفهان همراه هستند و برای معالجهٔ دست خود به آنجا می‌روند و دیگر حضرت والا غلامحسین میرزا و آقا میرزا محمدحسین نایب الصدر است که به مصاحبت آقامیرزا محمد حسن به طهران خواهند آمد.

پاره‌ای از دوستان و خویشاوندان آقامیرزا نصرالله خان هم به مشایعت آمده و در طرف خلوت باغچه منزل داشتند. جوانکی موسوم به میرزا علی خان که از اجلاف

۱ـ [شعر از حافظ شیرازی است. (م. د)]

۲ـ [قسمتی از آیهٔ ۱۰۰ از سورهٔ ۴ نساء قرآن کریم. (م. د)].

۳ـ [برادرزادهٔ مؤیدالملک دوست دیرین و همدرس نویسنده. (م. د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مستفرنگ طهران است و اینک در جنوب ایران گاهی در گمرک و گاهی در ژاندارمری مستخدم می‌باشد، نیز آنجا بود. ندانستم که با رفقای مشایع آقامیرزا نصرالله خان همراه بود یا خود به تنهائی به گردش آمده بود. در هر حال این جوان جلف بد اخلاق که سر تا پا شهوت و غضب و جهالت از سر و رویش می‌بارید چند جرعه نوشیده و به انواع بیماری و هرزگی عربده‌ها می‌کرد. تا موقع شام و بعد از شام از شناعت اعمال او فاجعه‌ای به ظهور نرسید. لیکن پیوسته با حضار محترم به فحاشی و بدگوئی و مسخرگی پرداخته، زمانی نایب الصدر را استهزاء می‌کرد، گاهی با آقامیرزا سید احمد بدگوئی می‌نمود... لیکن محض ملایمت و عقل، حضّار شرّ وجود او را از خود دفع کردند.

موقع خواب در رسید و هر کس از یاران در بستر خود بیارامید. اما هنوز دیده‌ها گرم نشده و خاطرها آرام نگرفته بود که ناگهان صدای شلیک «هفت تیر» رِولِوری بلند شد و بلافاصله آواز استغاثهٔ شخصی شنیده شد که بانگ قهوه‌چی و باغبان باغچهٔ محمودیه می‌زد. فوراً نعرهٔ فحاشی میرزا علی‌خان استماع گردید که او را هدف فحش قرار داده و در حال تیر دیگری نیز اطلاق نمود. اندکی برنیامد که میرزا علی‌خان لرزان و هراسان رسیده و با هر یک از اهالی باغچه که مصادف شد مشتی یاوه می‌بافت که سر و ته سخنان او معلوم نمی‌شد اما همین قدر معلوم بود که جاهلانه سرگذاشته و به باغچهٔ همسایه که ملکی حاجی محمد مهدی دلال بانک شاهنشاهی است رفته و به اسم اینکه این باغچه ملکی دلال بانک انگلیس است و من با انگلیسها دشمنم اینک باغبانها را به باد فحش کشیده، آنها را هدف گلوله قرار داده و یک نفر از آنها تیر برداشته و مجروح شده است.

نیم ساعتی نگذشت که راپرت قضیه به پست ژاندارمری مقیمِ زیر قرآن رسید. در حال چند نفر ژاندارم به باغچه آمده به ملایمت اطراف او را احاطه کرده و هفت تیر او را گرفتند و خودش را به پست برده توقیف کردند.

چند لحظهٔ دیگر آواز حرکت و عبور گاری استماع شد که سریعاً از جلو باغچه عبور کرده در فاصلهٔ پانصد قدمی در رأس قله ایستاده و اطلاع دادند که مسافرین بیایند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همگی برخاسته لباس سفر پوشیده عازم راه شدند. همین که به گاری رسیدیم دیدم که لبالب و مملو از بار است. بعلاوه دو نفر چاپار و سوروتچی[1] گذاشته، دو نفر مسافر دیگر هم روی آن وا لمیده‌اند که یکی عبارت است از محسن خان معلم معزول مدرسهٔ شعاعیه و دیگری سیّدی بود که او را نشناختم. با خود گفتم گاری با این حمل سنگین و مسافرین بسیار چگونه حرکت خواهد کرد.

سوروتچی و غیره گفتند ساعتی تأمل کنید تا حوالی صبح گاری حرکت خواهد نمود. گفتیم بهتر آن است که مراجعت به باغچه شود تا موقع حرکت برسد. چون مراجعت نمودیم دو نفر ژاندارم آمدند و اظهار نمودند که ما برای تفتیش از رفقای میرزا علی خان آمده‌ایم و همراه ما به باغچه بازگشتند.

هنوز از پردهٔ پیش فارغ نشده بودیم که بازی دیگر از پردهٔ چرخ رخ نمود. وقتی که ژاندارمها به دستگیری میرزا علی خان آمده بودند شخص باغبانی که هدف فحش و کتک مشارالیه شده و راپرت قضیه را به ژاندارم داده بود به طرف خلوت باغچه رفته بود که البسهٔ مشارالیه را بیاورد تا به او بپوشانند. در آنجا به حضار باغچه اظهار نموده بود که شما رفقای میرزا علی‌خان هستید و باید متوقف باشید تا خبر برسد. میرزا نصرالله‌خان از این اظهار متغیر شده و سیلی به گوش او نواخته بود. این مسئله را باز به ژاندارمها اظهار نموده و گفته بود که رفقای او در باغچه هستند. ژاندارمها برای تحقیق به باغچه آمده بودند. درست همان وقتی که ما به پای گاری رفته بودیم رختخوابهای خالی دیده و بر فرار رفقای میرزا علی‌خان یقین کرده بودند. همینکه بازگشتیم مشغول به استنطاق شد. ژاندارمها به باغبان مذکور گفتند کدام یک از اینها به تو سیلی زده است؟ وی یا نمی‌دانست یا جرأت نمی‌کرد، می‌گفت نمی‌دانم که کدام یک بوده‌اند. میرزانصرالله خان یا جرأت به خرج داد یا تندی نمود در هر حال قدم پیش گذاشته گفت: من او را زده‌ام بواسطهٔ توهینی که نموده و نسبت همقدمی میرزا علی‌خان به ما داده است و جسارت کرده. این اقرار باعث شد که گفتند باید توقف نمایید تا صبح قضیه معلوم شود. همگی

۱ـ [سوروتچی = سورچی، کلمهٔ ترکی است به معنی رانندهٔ گاری و درشکه(م. د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

توقف کردیم. هر سری صدائی می‌داد و هر کسی اظهاراتی می‌کرد. در این بین وکیل پست ژاندارمری آمده اظهار داشت که اسم و رسم خود را مسافرین باید بنویسند. همگی قبول کرده مشغول نوشتن شدیم. هنوز نگارش آن به انجام نرسیده بود که اظهار کرد رسیدگی شده مسافرین بی تقصیرند و اگر عازم رفتن هستند بسم‌الله. میرزا نصرالله‌خان از این پیش آمده متغیر شده و داد و فریاد می‌کرد که باید شخص باغبان مجازات شود که همچو بی‌احترامی به ما کرده است. من گفتم این پیرمرد دیوانه قابل سختی و مجازات نیست بلکه برخلاف مستحق ترحم و الطاف است، خوبست در ازاء این نادانی که نموده مقرر دارید چهار پنج قران به او بدهند لباس بخرد و این جامهٔ ژندهٔ پاره از برکت انعام شما نو و تازه شود.

مشارالیه این رأی را پسندیده قبول کرد. پنج قران به فروغ‌الملک داد که فردا به وی رساند. این پرده هم ختم شد.

سه ساعت به صبح مانده همگی با یاران وداع کرده درگاری نشستیم. عدهٔ مسافرین دوازده نفر از این قرار بود:

دو نفر چاپار موسوم به محمد جان بیک و عبدالحسین خان؛ نواب غلامحسین میرزا؛ نایب الصدر؛ میرزا محمد حسن (جوانی است اصلاً کازرونی، سابقاً در شیراز در لباس تجارت بود، چند سالی به بنادر عربستان رفته درگمرکات و غیره استخدام شده بود. اینک دو سه ماهی است به شیراز آمده گویا به عزم شغل و سیاحت به طهران می‌رود)؛ میرزا نصرالله خان و گماشتهٔ ایشان موسوم به آقا محسن که مرد مسن معقولی است؛ حقیر و یک نفر گماشته موسوم به حاجی آقا که ظاهراً جوان و خوش بنیه است؛ میرزا محسن خان معلم مدرسهٔ شعاعیه که دو سال قبل از طرف وزارت معارف کنترات شده به سمت تعلیم ریاضی به شیراز آمده و اکنون از قراری که می‌گفتند بواسطهٔ کثرت اعمال ناپسند او را از کار عزل کرده‌اند و وی به طهران می‌رود؛ یک نفر سید شیرازی که تا سعادت آباد [می آید] یُمکن کار دارد؛ یک نفر سوروتچی. جملگی درگاری نشسته بسم الله گفته رو به راه نهادیم. چند قدمی گاری حرکت ننموده بود که بِالیُمن والسَّعاده اسبها

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سر جای خود ایستاده قدم از قدم برنداشتند. سوروتچی و چاپار به زور شلاق که به اصطلاح خودشان خاموت می‌گویند آنها را رانده باز چند قدم دیگر به پیش رفتند و بر جای خود ایستادند. نظر کردم اسقاطی اسبها و لاغری آنها بیش از حد وصف بود. سنگینی و ثقل گاری و کثرت جمعیت و سنگلاخی راه هم با هم توأم شده اسبها طاقت نیاورده می‌ایستادند. ناچار پیاده شده هزار قدمی پیاده طی مسافت کردیم. هوا خنک و ماهتاب طالع و راه رفتن چندان اشکالی نداشت. در این اثنا از عقب آواز چاپار بلند شده ما را می‌طلبید. پیش رفتیم. گفت مهاری یکی از اسبها پاره شده و فعلاً جز توقف چاره نیست. همگی روی گاری بخوابید تا سوروتچی برود و از شهر مهاری بیاورد.

من با خود گفتم: «اول پیاله و دُرد» عجب حکایتی است. در قدم اول که اینچنین حرکت کنیم منازل بعیده و کوه و صحرای دور و دراز را چگونه طی خواهیم کرد. چاپار گفت: آقایان گاری سنگین است و اسبها طاقت حمل آن را ندارند، باید چند نفر از شما مراجعت به شهر کنید و با گاری بعد که با پست قالی حرکت می‌نماید رهسپار شوید. من گفتم رنج پیاده‌روی بلکه محنت مرگ نزد من آسانتر است از تحمل ننگ بازگشتن و کشیدن نیل رجوع و فسخ عزیمت به چهرهٔ مردیّت. با هر صدمه باشد خواهم ساخت و مراجعت نخواهم کرد.

بعضی روی گاری و پاره‌ای در اطراف جاده دراز کشیده، نیم ساعتی به چرت و پینکی پرداختند. یک ساعت به صبح مانده بیدار شدیم. گفتیم که خنکی و لطافت هوای صبح را مغتنم شمرده پیاده عازم باجگاه شویم و در آنجا توقف کنیم تا گاری از عقب برسد. بر این قصد همگی رو به راه نهادیم. جز محسن خان و دونفر نوکر که همراه گاری ماندند.

پنجشنبه چهاردهم شوال ۱۳۳۳ قمری ـ صبح را پیاده به باجگاه می‌رفتیم. مناظر قشنگ دره و کمر را که در تلألؤ و روشنایی صبحگاهی جلوهٔ بدیعی داشت تماشا می‌کردیم. همه جا جدول آب رکن‌آباد در یمین ما بود. از منبع آن گذشتیم شعر خواجه را خواندم:

فرقست زآب‌خضرکه‌ظلمات‌جای‌اوست با آب ما که منبعش الله اکبرست.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این صبح روح را به طرب می‌آورد. همان حرکت و راه رفتن که دافع کسالت و خستگی و جالب نشاط و طرب است بر خوشی وقت می‌فزود وگرنه آن بود نگرانی از گاری در عقب و تصور عبور از معابر طویله در پیش خاطر را مشوش می‌کرد. همه جا صحبت‌کنان می‌رفتیم. از گردنهٔ باجگاه صعود کرده در پایین گردنه کاروانسرای باجگاه نمودار بود. این کاروانسرا شاه عباسی است و تقریباً مخروبه است. چون وارد شدیم ابداً آثار آبادی ندیدم جز اینکه یک پست ژاندارمری در آنجا توقف دارد. ایشان با کمال مهربانی ما را پذیرفته به آوردن فرش و لوازم مدد کردند. و نهایت انسانیت و معقولیت را به خرج دادند.

تقی خان نام وکیل مأمور آنجاست. جوانی است تبریزی نژاد و بسیار معقول و محجوب و نهایت متین و مؤدب. خیلی به احترام و مهربانی پذیرایی کرد. در دهلیز کاروانسرا یک دو قالیچه افکنده نشستیم. شخص اصفهانی کثیفی که گویا دالاندار بود چای دم کرده به هزار اللتیا و الّتی که خطبه‌ها از فقدان چای و قند و زغال می‌خواند چند فنجان چای به ما داد. بعد از ساعتی که رفع خستگی و کسالت شد به فکر غذا افتادیم. بدیهی است توشه و زاد هرکدام از ما در گاری مانده است و در اینجا هم یک ذره قوت پیدا نمی‌شود. حیران بودیم که چه باید کرد. در همین تحیر بودیم که خدای تعالی فرجی ساخت به این معنی که چون عیال حاجی اکرم الملک که عموی مادر میرزا نصرالله خان است از اصفهان به شیراز می‌آید و امروز و فردا می‌بایست برسد، لهذا یکنفر سوار زبده از گماشتگان ایشان به استقبال مشارالیها می‌رود، اینک به کاروانسرا رسیده است. همینکه میرزا نصرالله خان را دید اظهار ادب و اخلاص نمود و گفت که گاری را دیدم با نهایت صعوبت و زحمت در آن طرف گردنه حرکت می‌کرد و ابداً از جای جهش نمی‌کرد. چاپار و سوروتچی و دو نفر گماشته به زور آن را حرکت می‌دادند و معلوم نیست که تا عصر بتواند اینجا برسد. آقا میرزا نصرالله خان به مشارالیه گفت زحمت کشیده تا گاری برو و زاد و قوت لازمه را از نوکرها گرفته به تاخت بازگرد که ما و رفقا را ممنون خود خواهی ساخت. وی نیز اطاعت کرده رفت و توشهٔ کافی آورد. ما را مرغ کبابی بود و میرزا نصرالله خان را کته چلویی، با رفقا مواساة کردیم. هر طور بود شکم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بی‌پیر سیر شد و ساعتی آرام گرفتیم و بر وسیله سازی خدای تعالی شکر کردیم.

امروز در بین راه که پیاده می‌رفتیم و صحبت می‌کردیم نایب الصدر گفت که مابین مُکاریها اصطلاحی است که نوای زنگ هر یک از حیوانات نقاله را به عبارتی تعبیر می‌کنند، مثلاً می‌گویند: زنگ گردن شتر به تأنی می‌گوید: «امروز میرم فردا میرم» و زنگ گردن قاطر به تعجیل می‌گوید: «کو منزل، کومنزل». شاهزاده غلامحسین میرزا گفت نمی‌دانم این زنگی که اینک به ما آویخته‌اند چه می‌گوید؟ جواب داد می‌گوید: «کو گاری؟ کو گاری؟». خیلی خندیدیم.

سه به غروب مانده بود که ناگهان از درب کاروانسرا محسن خان سواره ورود کرد. معلوم شد از صبح تا به حال انواع صدمات را تحمل کرده‌اند تا گاری را به پای گردنه رسانیده‌اند. از آنجا به بعد حرکت گاری محال و متعذر بوده است. ناچار اسبابها را روی اسبها انداخته‌اند که چند کرت بروند و بیاورند تا گاری سبک شود آنگاه اسبها را ببندند و گاری را بیاورند. به این ترتیب مضحک بلکه مُبکی اسبها را آوردند و بعد از یک دو ساعت گاری نیز در رسید.

رفقا در رأی مختلف شدند بعضی می‌گفتند که باید گاری را همین جا متوقف کنیم و امشب را همین جا بمانیم تا گاریخانه مجبور شده ترتیب صحیحی در کار ما بدهد. بعضی می‌گفتند ماندن پشت در این کاروانسرای کثیف که معدن کَک و شپش است با نبودن آذوقه صلاح نیست، به زرقان می‌رویم و در آنجا که آبادی معتبری است توقف می‌کنیم. من نیز با این عقیده همراه شدم. آقا محسن دو الاغ کرایه کرده تمام خرد و ریز و اسبابها را بر آن حمل کرده و آقا میرزا نصرالله خان نیز سوار شده به زرقان رفتند. من با رفقا ماندم که با گاری بیاییم.

دو [ساعت] کمتر به غروب مانده سوار گاری شدیم. گاری محض آنکه سه نفر مسافر و مقداری حِمل آن کاسته شده بود به سرعت حرکت می‌کرد. کفهٔ باجگاه را عاجلاً طی کردیم. گردنه‌ای در پیش است موسوم به «گردنهٔ آب باریک» می‌باید آن را پیاده طی کنیم. طوعاً اَو کرهاً پیاده شده از گردنه گذشتیم. در بین راه با نواب غلامحسین

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میرزا همراه بودیم و صحبت می‌داشتیم. به آب باریک رسیدیم و آن عبارت است از آب باریکی که در کنار راه واقع شده است و ژاندارمری در اینجا مکان پستی ساخته است. امتداد گردنه را که پیاده طی کردیم یک فرسخ کمتر می‌شود.

آنجا سوار گاری شده به سمت زرقان حرکت کردیم. این راه را خیلی خوب و سریع طی کرد. حوالی مغرب به منزل رسیدیم. معلوم شد میرزانصرالله خان بیشتر راه را پیاده آمده است تا مساوات کرده باشد.

در کاروانسرا فرود آمدیم. بر روی پشت بام فرش گسترده منزل کردیم. در زرقان منزل نوساز قشنگی دیدم متعلق به امام جمعهٔ زرقان که به حکم سابقهٔ آشنایی آقا میرزا نصرالله خان را آنجا پذیرایی کردند.

امشب با آقا میرزا نصرالله خان قرار دادیم که در بین راه در کل مخارج شراکت کنیم تا در ورود به اصفهان مخارج را تنصیف نماییم و نیز قرار شد که فعلاً ناظر مخارج ما هر دو همان آقا محسن باشد.

شب را در برابر مهتاب خوابیدیم. اگرچه سرد بود لیکن لطافت هوا خیلی از خستگی روز را رفع نمود.

جمعه پانزدهم شوال ۱۳۳۳ قمری ـ صبح زود بیدار شدم. هنوز دو ساعت به طلوع آفتاب مانده بود. معلوم شد که نایب گاریخانه دیشب از آنجا عبور کرده است و اسب عوض نکرده و مالهای امروزی ما همان یابوهای مُردنی روز گذشته‌اند...[1]

* * *

۱ـ [اینجا چند صفحه از دفتر که اختصاص به شرح دنبالهٔ سفر داشته سفید مانده است و دنبالهٔ مطلب مربوط به سه شنبه غُرّهٔ محرم‌الحرام ۱۳۳۳ قمری، ۶ عقرب توشقان ئیل و ۹ نوامبر ۱۹۱۵ میلادی است یعنی با فاصلهٔ دو ماه و نیم و آغاز نوشته‌های دنباله دفتر نشان می‌دهد که نویسنده در مدت یک ماه خود را به تهران رسانده و در مدرسهٔ امریکائی نام نویسی کرده است و روز سه شنبه اول محرم حدود یک ماه ونیم بوده است که به مدرسه می‌رفته. بدیهی است مطالب دنبالهٔ دفتر در جزو یادداشتهای روزانه یا روزنامهٔ احوال نویسنده نقل خواهد شد.(م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شرح سفر به شهرهایِ:

قم ـ کاشان ـ نطنز ـ اردستان ـ اصفهان ـ نائین ـ یزد طبس ـ فردوس ـ گناباد ـ قاین ـ بیرجند ـ مشهد نیشابور ـ سبزوار ـ شاهرود ـ بسطام ـ دامغان سمنان ـ فیروزکوه ـ شاهی ـ ساری ـ اشرف ـ تنکابن رامسر ـ رشت ـ قزوین

(شنبه اول فروردین تا شنبه دوازدهم اردی‌بهشت ۱۳۱۵ شمسی)

(از دفتر شمارهٔ ۴ از دفاتر یادداشتهای روزانه).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(تهران ـ قم) ـ (شنبه اول فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

امروز عید نوروز و جشن همایون ایرانیان است. اینک سال سوم است که در خدمت وزارت معارف هستم و اولین سالی است که موقع عید نوروز در طهران هستم. بعد از ظهر به عزم مسافرت حرکت کردیم. بار سفر بسته چهار بعد از ظهر از منزل حرکت نمودم. همراهان: آقای فیوضات رئیس اوقاف؛ ایرانی رئیس تعلیمات ولایات؛ رعدی کفیل انطباعات؛ خالقی معاونِ دفتر وزارتی؛ آقای مِرآت نیز فقط تا اصفهان همراه است.

فعلاً به اصفهان و یزد می‌رویم و از آنجا از راه طبس به خراسان و مشهد و از راه شمال مراجعت خواهیم کرد.

شب را در قم متوقف بودیم. در باغ سالاریه خارج شهر که متعلق به متولیباشی و نسبتاً جای باصفائی است تهیه دیده بود. رئیس معارف قم آقای سرمدی هم زحمتی کشیده. آقای احمدی حکمران قم نیز حاضر بودند. ساعت هشت به قم رسیده و شب را در باغ مذکور به سر بردیم. نیمه شب باران و طوفان شدیدی اتفاق افتاد.

(قم ـ کاشان) ـ (یکشنبه دوم فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

صبح به شهر قم رفتیم. موزه را سرکشی کردیم. راد مأمور معارف که متصدی موزه است جدّیتی در تنظیم اشیاء و اسباب موزه دارد و عکسهائی از اشیاء برداشته بطور کارت پستال می‌فروشد.

همهٔ همراهان را مجبور کردم از آن خریداری نمودند، زیرا عایدات آن متعلق به موزه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و به نفع مؤسسه است. از محل ساختمان دبیرستان قم که ان شاءالله امساله ساخته خواهد شد نیز بازدیدی نموده برای سه ساعت قبل از ظهر به طرف کاشان حرکت کردیم. این راه تازگی دارد و دفعهٔ اول است که به کاشان می‌رویم. برای ظهر به آنجا رسیده در منزل حکومت آقای صدری (اعتمادالدوله) فرود آمدیم. با مهربانی به استقبال آمده بود. بعد از صرف نهار و استراحت به تماشای مدارس و ابنیهٔ کاشان رفتیم. مسجد و مدرسهٔ سلطانی که از بناهای نسبةً اخیر است در زمان فتحعلی شاه ساخته شده. خیلی با روح و مصفاست. عکس برداشتیم. فقط برای مجلس کنفرانس و خطابه دو تالار بسیار خوب دارد که می‌توان استفاده نمود، دیگر فایدهٔ دیگری ندارد. کوچه‌های مرتفع که از هر طرف محاط به خانه‌های مخروبه و گلی بود طی کرده از بازارها گذشته یک مدرسه را که کلاس اول متوسطه نیز دارد معاینه کردیم، سپس به مسجد فیض که در مرکز شهر واقع شده و از آثار تیموری است رفتیم. اسلوب ساختمان آن خیلی غریب بود. بعد از آنجا به امامزاده حبیب بن موسی (ع) رفتیم که مقبرهٔ او بواسطهٔ داشتن کاشیهای بسیار قشنگ معروف آفاق است. سنگ سیاه شفّافی که در گوشهٔ مقبره نصب کرده‌اند و از معدن گرجستان است بدون کتیبه، منتسب به قبر شاه عباس اول می‌باشد. بعضی از مورخین نیز نگاشته‌اند که شاه عباس وصیت کرد که جنازهٔ او را در جنب مقبرهٔ جدّ او (حبیب بن موسی) در محلهٔ پشت مشهد کاشان به خاک بسپارند. ظاهراً کتیبه هم داشته، محو کرده‌اند. ساختمان و مقبره خیلی قدیم و محققاً قبل از صفویه است. در یک ضلع آن یک بنای محمد شاهی است که خالی از تماشا نمی‌باشد.

آقایان همراهان که به معاینه و سرکشی مدارس رفته بودند همه در آنجا جمع شدند. چون هنوز به غروب مدتی باقی بود به تماشای باغ معروف صفوی که در قریهٔ فین واقع است رفتیم.

باغ فین یکی از باغهای زیبای قدیم ایران و دارای بناها و ساختمانهای عدیده از زمان صفویه است که بعدها در دورهٔ قاجار نیز بر آن افزوده‌اند. فواره‌ها و حوضخانهٔ زیبای آن خیلی تماشایی بود. در حمام آن امیرکبیر میرزا تقی خان را به امر ناصرالدین شاه به قتل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رساندند. باری همّت گماشته و اعتباری داده، مطابق نقشهٔ «سیرو» مهندس عتیقات وزارت معارف یک قسمت از فضای خارجی آن را تمیز و ساختمان کرده‌اند. مابقی را نیز باید در هذهِالسَّنه به اتمام برسانند. شرحی به آقای وزیر مالیه نوشته از این اقدام خیر تشکر کردم.

حمامی که در آن وزیر بزرگ را کشته‌اند نیز دیدیم. خراب شده و فعلاً در دست تعمیر است. مدرسهٔ ابتدائی فین را دستور دادم به نام آن مرد نامی نامیده و از این به بعد «دبستان امیرکبیر» بخوانند. شب حسین آقا ریاض فرزند مرحوم حاجی نایب الصدر رفیق قدیم من که در کاشان فعلاً مستنطق است به دیدن آمده کتابهای جنگل مرحوم نایب الصدر را آورده بود. دارایِ یادداشتهای نافع در تاریخ اخیر ایران است. اگر کسی بخواهد تاریخی از مشروطیت ایران بنگارد کتاب مذکور خیلی به درد او خواهد آمد.

(کاشان ـ نطنز ـ اردستان) ـ (دوشنبه سوم فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

امروز هوا سرد است، باد می‌وزد. گرد و خاک و سرمای امروز دو مرتبه مرا مبتلا به زکام نموده سرفه می‌کردم. قبل از ظهر به اتفاق حاکم، کارخانهٔ نخریسی کاشان را تماشا کردم. بعد از آن به صحرای ورزشی که متعلق به معارف است رفتیم. جشن معارف منعقد بود. تمام وجوه و رؤسای ادارات و جمع کثیری از مردم حاضر بودند. چادری برافراشته، دانش‌آموزان عملیات ورزشی می‌کردند. آقای فرجاد رئیس معارف را پرت جریان معارف کاشان را ذکر کردند. دختری نطق مفیدی در خصوص وضعیت جغرافیائی و اقتصادی کاشان ایراد نمود. او را خیلی تشویق کردم و از خانم نراقی عیال آقای احمد نراقی که مدیرهٔ دبستان است و مدرسهٔ خوبی دائر کرده تشکر نمودم که به جای نطقهای خشک و بی‌مغز که جز عبارات مداهنه و چاپلوسی چیز دیگر ندارد نطق مفید و سودمندی ایراد کرد. دستور دادم در مسافرتها و جشنها همیشه این گونه نطقها بنمایند که فایدهٔ عملی عاید مستمعین گردد. این جانب نیز چند کلمه صحبت کردم و اهالی کاشان و محصلین را تشویق نموده، گواهینامه‌های آنها را توزیع نمودم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ظهر به منزل آمده، پس از صرف غذا و مختصر استراحت از کاشان حرکت کردیم. خط سیر ما نطنز و اردستان است. درهٔ نطنز بسیار جای باصفا و ییلاق قشنگی است. درختهای گلابی و میوه غرق شکوفه در وسط آن کوههای خوشرنگ جلوه و شکوه غریبی داشت. در آنجا مسجد و مقبرهٔ با منارهٔ بلند هفتاد و یک متری و محراب و گنبد زیبا و کاشیهای ممتاز نظر بیننده را جلب می‌کرد.

پیاده شدیم و تماشا کردیم و عکس برداشتیم. دبستان چهار کلاسهٔ نطنز جای بسیار باصفائی است. مختصر تعمیری شده. دستور دادم که بر کلاسهای آن افزوده و آن را شش کلاسهٔ کامل نمایند. مدیر دبستان پیر مردی است که سالها در اینجا مشغول خدمت بوده و آدم فهمیده‌ای می‌باشد. مطلب غریبی با کمال افتخار و غرور می‌گفت: محصلین این دبستان جدّ و جهد غریبی دارند، به کاشان می‌روند، دورهٔ ابتدائی را تمام کرده و سپس غالباً به طهران رفته متوسطه را طی کرده به آنهم اکتفا ننموده، بسیاری از محصلین داریم که فعلاً در اروپا به تحصیل علوم عالیه مشغول هستند. خیلی مایهٔ اعجاب است که بچه‌های پابرهنهٔ دهاتی از وسط این کوهستان این قدر همت بلند دارند و خود را به این مقامات می‌رسانند.

شب در اردستان به سر بردیم. در منزل جوانی از اهل محل که نسبةً خانهٔ خوبی بود و اطاقهای نظیفی داشت. مخصوصاً با قطعات آئینه سقف و دیوارها را تزیین کرده بودند. حال زکام و کسالت سختی داشتم. غذای ساده صرف کرده استراحت نمودم.

(اردستان ـ اصفهان) ـ (سه‌شنبه چهارم فروردین ۱۳۱۵).

صبح که از خواب برخاستم برف می‌بارید. خیلی مایهٔ حیرت شد، زیرا اردستان از قطعات گرمسیر و نزدیک کویر است. مسجد جامع کهنه دارد که در عهد سلجوقیان ساخته شده و تاریخ آن در حدود سال ۵۰۵ قمری است، تماشائی بود. بعداً به دبستان رفتیم. در آنجا امامزاده رئیس معارف اصفهان که میل و شوق وافری به بنائی دارد دو سال است از عایدات اوقاف دبستان قشنگی ساخته است. اکنون می‌خواستم تمام شدهٔ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آن را مشاهده نمایم. خیلی خوب و روشن و محکم و نظیف بود. فقط نقصی که داشت آنکه اطاق بزرگ برای کنفرانس یا امتحانات نداشت. محل آن را تعیین نمودم که بعداً بسازد.

دو ساعت قبل از ظهر به عزیمت اصفهان حرکت کرده از «طرق» که نقطهٔ ییلاقی است عبور نمودیم. در دامنهٔ کوههای «قهرود» واقع است. همه جا زمین از برف مستور بود، ولی آفتاب شده و هوا روشن بود. نزدیک ظهر به اصفهان رسیدیم.

بعضی از محترمین و آقای حکمران تا مورچه‌خوار آمده بودند. در اصفهان منزل آقای امامزاده که حیاط نظیف و پاکیزه است باغچه هم دارد پیاده شدیم. عصر اول به تماشای تعمیرات مدرسهٔ چهار باغ رفته سپس به تماشای ساختمان دبیرستان سعدی اصفهان رفتم. سنهٔ ماضیه روز اول فروردین ۱۳۱۴ شروع شد و اکنون تمام آن مسقّف شده فقط نازک کاری و عملیات داخلی دارد.

باد سردی می‌وزید و زکام من اشتداد می‌یافت. به ادارهٔ معارف اصفهان که جایگاه ظریف و زیبائی است در عمارت موسوم به «تالار اشرف» رفته ساعتی صرف کرده بعضی کارها را رسیدگی نمودم. به دیدن حاکم رفتم. به اتفاق شب را به دبیرستان سعدی رفتیم. محصلین مجلس تئاتری ترتیب داده بودند. خیلی جالب توجه بود. قسمت اول پیسِ «سید» (Cide) تألیف «بُوآلو» بود که آقای زیرکزاده دبیر فرانسه محصلین را حاضر کرده بود. خیلی خوب از عهده برآمدند. قسمت دوم حکایت گیو و کیخسرو و آمدن او از توران بود که بطور اُپِرِت از شاهنامه گرفته بودند. آن نیز بد نبود. سپس به منزل آمدم ولی حالم تعریفی نداشت.

(اصفهان) ـ (چهارشنبه پنجم فروردین ۱۳۱۵).

صبح دکتر شافتر انگلیسی را خواستم، معاینه کرد. تب داشتم. تأکید کرد که باید در منزل مانده استراحت نمایم و دوا بخورم. گریپ منحوس که در این زمستان مرا فرسوده ساخت، مجدداً ظهور کرده ناچار در اطاق مانده استراحت کردم. از عدهٔ کثیری که برای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ملاقات آمده بودند، عذر خواستم.

روز را به مطالعهٔ تجارب السلف هندوشاه و کتاب حدائق السّحر رشید وطواط به‌سر می‌بردم. آقای صور به دیدن آمدند. امروز صبح اطلاع پیدا کردم خانم مُنیراعظم که به اتفاق آقای سردار فاخر به عتبات رفته بودند به سلامتی مراجعت نموده‌اند. دو روز بعد از حرکت این جانب وارد تهران شده‌اند.

(اصفهان) ـ (پنجشنبه ششم فروردین ۱۳۱۵).

امروز در حال تب و صداع سختی هستم و بکلی بستری شده‌ام. در منزل کتاب حدائق السحر و تجارب السلف می‌خواندم. در حدائق السحر رشید وطواط در صنعت ترجمه این قطعه جلب توجه نمود. یادداشت کردم. قاضی یحیی ابن صاعد گوید از شعر تازی:

اَقُولُ کَما یَقولُ حِمارُ سوء — وَ قَدْ سامُوهُ حَمْلاً لایُطیقُ
سَاَخبِرُ وَ الاُمُورُ لَها اِتّساعٌ — کَما اَنَّ الاُمُورَ لَها مَضیقُ
فَاِمّا اَنْ اَمُوتَ اَوِ المُکارِی — وَ اِمّا یَنْتَهی هٰذا الطَّریقُ

و ترجمهٔ آن مرا است به فارسی [یعنی رشید را]:

من همان گویم کان لا شه خَرَک — گفت و می‌کند به سختی جانی
چه کنم بار کشم، راه برم — که مرا نیست جز این درمانی
یا بمیرم من، یا خر بنده — یا بُوَد راهِ مرا پایانی.

(حدائق السحر طبع طهران ص ۶۹).

انصافاً در سهولت و انسجام قطعه ترجمه از اصل بهتر است.

امشب دکتر جواد انصاری فرزند حاجی میرزا حسن خان آمده، او نیز در معالجه شرکت می‌کرد. اسلوب دکتر شَفتر انگلیسی است و معتقد به دوا نیست. می‌گوید باید استراحت کرده و دوا نخورد و غذای ساده صرف نمود تا طبیعت بتدریج مرض را دفع کند. ولی این اسلوب برای کسیکه مسافرست و نهایت تعجیل را دارد چندان مطلوب نمی‌باشد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(اصفهان) ـ (جمعه هفتم فروردین ۱۳۱۵).

امروز هم در منزل افتاده بودم. چند عُشر تب نشان می‌دهد. ضعف و بیحالی به حدّ کمال است. معالجات دکتر شَفتر و دکتر جواد خان را می‌نمودم و کتاب می‌خواندم. آقای صور و رئیس نظمیه به دیدن آمدند و احوالپرسی کردند.

امروز جوانان محصل اصفهان ترتیب دفیله و ورزش داده بودند. متأسفانه محروم ماندم. حکمران و رفقا رفته بودند. شب هم آقای مرآت کنفرانسی در سالن ادارهٔ معارف دادند راجع به اصفهان. مسیو گُدار و خانم گُدار از تهران آمده بودند. در این مسافرت همراه خواهند بود.

(اصفهان) ـ (شنبه هشتم فروردین ۱۳۱۵).

صبح می‌خواستم از منزل خارج شوم بلکه عزیمت مسافرت را ادامه دهم متأسفانه نه حال و نه طبیب اجازه نمی‌دهند. روز را در منزل بودم، معذلک تلگرافات وارده و مراسلات لازمه را صادر می‌نمود.

سه اقدام اساسی نمود: اولاً شرحی روزنامهٔ باختر اصفهان با تعریفات و تمجیدات اغراق‌آمیز راجع به این جانب نگاشته بود که خالی از مداهنه و چاپلوسی نبود. برای خاتمه دادن به این مدیحه سرائیهای لغو شرح نصیحت‌آمیز به آن روزنامه نگاشته و سواد آن را نیز بطور متحد المآل برای تمام رؤساء معارف فرستادم و از این مداهنه و تمجیدات بی‌معنی او را ملامت کردم.

ثانیاً یکی از رؤساء مدارس اصفهان مدیر مدرسهٔ قدسیه قصیدهٔ مدیحه برای این جانب سروده بود. در جواب شعر او را اعاده دادم و نوشتم بیشتر ممنون می‌شدم که طبع غرّایِ خود را صرف معانی لطیفه و افکار دقیقه می‌نمودند. سواد را نیز به تمام ولایات ارسال داشتم.

ثالثاً متحدالمآلی به خراسان نوشتم که در حقیقت دستور مسافرت این جانب بود. مخصوصاً تذکر دادم که استقبال بکلی قدغن لایحه و شعر و مدیحه سرایی ممنوع و باید مدارس را گاهی معاینه نمود. هر سه مواد را برای اطلاع عموم معارفیان به نقاط مختلفه فرستادم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

امروز دیوان فرخی را مطالعه می‌کردم و از انسجام و سهولت کلام آن استاد بزرگ لذّت می‌بردم. چند فقره اشعار قابل توجه که به جهتی از جهات مورد تدقیق است یادداشت کردم. یکی این قطعه است در قصیده‌ای به مطلع:

چه روز افزون و عالی دولتست این دولت سلطان...

و در این قصیده سلطان محمود را به بدعهدی و بیقولی خانان و سلاطین ترکستان متوجه ساخته و می‌گوید:

خداوندا! جهاندارا! ز خانان دوستی ناید
که بیرسمند و بیقولند و بدعهدند و بدپیمان

تا آنجا که می‌گوید:

ز دشمن دوستی ناید، اگر چه دوستی جوید
در این معنی مثل بسیار زد لقمان و جز لقمان
به ایرانی چگونه شاد خواهد بود تورانی
پس از چندین بلا کامد ز ایرانشهر بر توران
هنوز ار بازجوئی در زمینشان چشمه‌ها یابی
از آن خونها کز ایشان ریخت تیغ رستم دستان

و نیز می‌گوید:

نیرزند آنهمه خانان به پاک اندیشهٔ خسرو
مکن زین پس از ایشان یاد وایشان را به ایشان مان
وگرگویی ولایتشان بگیرم تا مرا ماند
ولایتشان بیابانیست خشک و بی کس و ویران
چه‌خواهی کرد آن ویرانه‌های ضایع و بی کس
ترا ایزد ولایتهای خوش داده است و آبادان

(دیوان فرخی. طبع طهران ص ۲۵۹).

آقای حاجی میرزا حسن خان انصاری به دیدن آمده بودند. از ایشان خواهش کردم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مادّه تاریخی برای بنای دبیرستان سعدی بسازند. به تاریخ قمری ساخته بودند.اشاره به نام این جانب داشت. خواهش کردم تغییر دادند. به فاصلهٔ یک روز مادهٔ تاریخی دومی و بلافاصله سوّمی ساختند و پرداختند. بسیار فصیح و نغز و شیوا بود. همان را انتخاب کرده عین قطعه را به اصفهان ابلاغ نمود که برای موقع افتتاح دبیرستان حاضر نمایند. قطعه جداگانه ضبط شد، در اینجا تکرار نمی‌شود.

(اصفهان) (یکشنبه نهم فروردین ۱۳۱۵).

امروز قدری حالم بهتر است. روغن مخصوص برای چکاندن در بینی دکتر شافتر داده بود موسوم به (Enidrine)، خیلی مؤثر واقع شد. ورزش نیز به حلق و بینی می‌دادم. معالجات و اثر کپسولهای دکتر جواد خان نیز مفید بود.

صبح از منزل بیرون رفتم. هوای خوبی بود، از آفتاب استفاده کرده بیرون آمدم. مدرسهٔ مادر شاه موقوفهٔ مدرسهٔ چهارباغ را که مثقالی تاجر اصفهانی تصرف کرده و اینک بعد از کشمکش انتزاع می‌شود تماشا کردم، به اتفاق مسیو گُدار. معلوم شد برای ساختمان مدرسه به درد نمی‌خورد و باید به حال خود باقی بماند. بعد از آن دانشسرای اصفهان را معاینه نمودم. کلاس اول آن تأسیس شده، البته نواقصی دارد تا راه بیفتد. از آنجا به مدرسهٔ چهار باغ رفتم برای ساختمان مدرسهٔ معقول و منقول، هر چه مطالعه کردم محلی در داخل مدرسه موجود نیست و باید ساختمان کرد. آقایان رؤسا و معارف اصفهان و گدار و آقای فیوضات و ایرانی مشغول رسیدگی اطراف و طرح نقشه در گوشهٔ جنوب غربی شدند که از هر حیث محلی خوب و برای این کار مناسب است.

من به اتفاق آقای سیف‌پور فاطمی به تماشای زمین ورزش اصفهان که در انتهای خیابان جدیدالاحداث «چارباغ» واقع شده رفتیم. زمین موقوفه است و از هر حیث خوب است. متجاوز از بیست و پنج هزار دزع است و برای امور ورزشی گنجایش دارد. سیف‌پور جوان جدّی و علاقمندی است.

ظهر به منزل آمدم. فوق‌العاده خسته و فرسوده و از اثر تب و گریپ بیحال بودم. مسیو

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گدار می‌گفت با این نقاهت ادامهٔ مسافرت به یزد و گذشتن از کویر قدری مشکل به نظر می‌آید. متوکلاً علی الله خواهم رفت.

عصر عمارتِ دو مدرسهٔ ابتدائی را که سنهٔ ماضیه از محل عوائد اوقاف ساخته شده: یکی مدرسه‌ای در محلهٔ مبارکه که اکنون دبستان حکیم نظامی در آنجا اقامت دارد و یکی مدرسهٔ مریم بیگم که هنوز ناقص است بازدید کردم، هر دو خیلی خوب با اطاقهای وسیع و هواگیر و روشن ساخته شده است.

بعداً به بازدید آقای حاجی میرزا حسن خان منزل دکتر جواد خان رفتم. خیلی محظوظ شدیم. تاریخچهٔ مشروحی از حوادث قرن اخیر اصفهان و گزارش مرحوم مشیرالملک باظلّ‌السلطان را بیان می‌کردند. از ایشان خواهش کردم یادداشتهایی در شرح احوال مرحوم حاجی میرزا محمد حکیمباشی جدّ این حقیر بنویسند. وعده دادند که این خواهش را انجام دهند. از آنجا به عمارت دبیرستان سعدی رفتیم و از روی دقت یک دفعهٔ دیگر ساختمان آن را رسیدگی و نقائصی که به نظر می‌رسید به معمار تذکر دادم. از جمله درب خروج برای سالن و اشعار مناسب برای کتیبه و همچنین گلوئی و محجر کاشی آبی به طرز عالی قاپو برای دور شیروانی همهٔ این تذکرات را مسیو گدار پذیرفته و تصدیق نمود.

شب در سالن معارف کنفرانس بود. یک نفر از پسران دبیرستان سعدی سرگذشت مسافرت اخیر خود را به طهران بیان می‌کرد و یک نفر از دختران دبیرستان تاریخچهٔ اصفهان را ذکر می‌نمود. هر دو موجز و مختصر بود ولی برای محصلین مُبتدی بسیار خوب و کافی به نظر می‌رسید.

شب را منزل آقای صور مهمان بودیم. خانمها تشریف داشتند. پس از صرف شام با حال خستگی و نقاهت به منزل مراجعت نمودم.

(اصفهان) ـ (دوشنبه دهم فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

امروز صبح آقای مِرآت به طهران مراجعت نمود. جوانان لیسانسهٔ دانشسرا که در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دبیرستانهای اصفهان به شغل دبیری اشتغال دارند دعوت کرده نزد من آمدند و از آنها تشویقی نموده نصایح چند به آنها گفتم، زیرا حقیقةً امید آینده به آنهاست.

مسیو اشمیت امریکائی که چندیست برای مطالعه در طرز بنائی و معماری ایران در اصفهان مقیم است به ملاقات این جانب آمد، بنا شد به منزل او رفته کارهای او را ببینم.

یک نفر خانم جوان انگلیسی که از دختران اُنیورسیتهٔ لندن است برای نوشتن رسالهٔ اختتامیهٔ خود که در خصوص اوضاع اجتماعی دورهٔ سلجوقی می‌باشد، به اصفهان آمده[1]. مدرسهٔ السنهٔ شرقیه را به پایان رسانده. از آقای علا معرفی نامه در دست داشت. فارسی خیلی خوب حرف می‌زد. چگونه دختران جوان این گونه مسائل را تحقیق و تتبع می‌نمایند!

عصر کودکستان جدیدالتأسیس اصفهان را سرکشی نموده، همچنین کودکستان مختلط را که از آثار هذه السنه است. سپس برای دیدن قطعه زمینی که باید در جُلفا ساختمان بشود برای دبستان به آنجا رفتم. در کنار زاینده رود از پُل مارون عبور کردیم. زمین را نپسندیدم، خیلی کوچک و پس کوچه است. چون لطافتی در هوا بود غنیمت شمرده به طرف کوه صُفّه رفتم. با اتومبیل تا اواسط کوه صعود کرده، در آنجا چشمهٔ آبی است در نزدیکی معدن سنگ. شخصی ارمنی در آنجا قهوه‌خانه باز کرده و اهل گردش برای تفریح آنجا می‌روند. منظرهٔ جلگهٔ اصفهان و ابنیه و باغات و پلها هم در مدّنظر است. خیلی تماشائی بود. ولی افسوس که بواسطهٔ کسالت مزاج جرأت آنکه از اتومبیل بیرون بیایم نداشتم. باد هم می‌وزید، هنوز ضعف و کسالت مفرطی بر مزاج غالب است.

(اصفهان) ـ (سه‌شنبه یازدهم فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

امروز صبح از بعضی ابنیه و آثار ملی که توسط ادارهٔ معارف تعمیر می‌شود به اتفاق گُدار و فیوضات سرکشی کردیم. مسجد شیخ لطف‌اللّه و مسجد شاه، که از هذه‌السَّنه برحسب امر همایونی واگذار به معارف شده است، هنوز نواقص بسیار دارد و مبلغ

۱ـ [نامش میس لمبتون است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گزافی برای اعتبار آن لازم است. ما فقط به قدر مقدور کوشش می‌نمائیم. وقت ممتدی در این دو نقطه صرف کرده گوشه وکنار را درست به دقت معاینه نمودم. امیدوارم مسجد شیخ لطف‌الله را به صورت خیلی آبرومندی درآوریم.

شب منزل سرتیپ سطوتی به شام دعوت داشتم. خیلی مهربانی و پذیرائی کردند. آقایان رؤسا ادارات و حکمران و خانمهای آنان نیز همه بودند.

کارهای اصفهان و مراسلات لازمه را خاتمه داده در صددم که فردا ان شاءالله حرکت نمایم.

(اصفهان) ـ (چهارشنبه دوازدهم فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

امروز خیلی سرد است. باد شدیدی می‌وزد و حالت ضعف و نقاهت شدیدی داشتم. احتیاطاً امروز هم اُطراق کرده از منزل بیرون نرفتم، به امید آنکه قوّتی ذخیره نمایم و برای فردا مسافرت طولانی و ممتدی که در پیش است ان شاءالله شروع بنمایم.

در منزل به کارهای اداری اصفهان می‌پرداختم و گاهی کتاب می‌خواندم. شب آقای حکمران و رئیس نظمیه برای خداحافظی آمده بودند. دکتر جواد هم برای شام نزد ما بود.

(اصفهان ـ نائین ـ اردکان ـ یزد) ـ (پنجشنبه سیزدهم فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

امروز که روز سیزده است برای مسافرت مناسب است زیرا سیزده را به در می‌کنیم. ساعت هشت حرکت کردیم. هوا خوب و ساکت و آفتاب درخشان بود، جلگه‌های اطراف اصفهان خضارت و نضارت زیادی داشت. از یکی از کبوترخانه‌های اطراف که مخصوص این ناحیه است عکس برداشتم. ظهر به نائین رسیدیم. نخست به مقبرهٔ مرحوم حاجی [عبدالوهّاب][1] جدّ آقایان پیرنیا رفتیم. آقای معاضدالسلطنه پیرنیا آنجا را تعمیر کرده و باغچهٔ مصفا و عمارت زیبائی است. عکس از آن برداشتیم. در نائین درخت

۱ـ [در اصل جای نام صاحب مقبره سفید مانده است. از کتاب رجال بامداد نوشته شد (م. د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کاج زیاد است. ولی قصبه در وسط کویر واقع شده و یک شهر کوچک تی پیک[1] اطراف کویر را نشان می‌دهد.

آب انبارهای با گنبد و بادگیر که آن نیز از خواص نواحی جنوبی کویر است از اینجا شروع می‌شود. مسجد کهن تاریخی دارد، در آنجا دو مدرسهٔ ابتدائی ذکور و اناث داریم. بعد از صرف نهار حرکت کرده کفهٔ نُه گنبد را که چندین فرسخ جز گل و شن چیز دیگری نیست پیموده به عَقدا رسیدیم.

این قریهٔ کهنه و خرابه و گرمی است در وسط کویر. آب خیلی کمی و درختهای نخل و انار دارد. تمام ابنیهٔ آن رو به ویرانی است. مدرسهٔ ابتدائی را که محل مدرسهٔ قدیمه است تعمیرات مختصری کرده‌اند. نسبت به سنهٔ ماضیه که در این تاریخ به اینجا آمدم بهتر است ولی هنوز نقائص دارد. وضع بچه‌های برهنه و فقیر خیلی رقت‌آور بود.

یک ساعت و نیم قبل از غروب به قصبهٔ اردکان رسیدیم. از قصبات آباد و پر جمعیّت یزد است. باغستانهای پستهٔ اطراف شهر خیلی زیباست. در آنجا کارکنان معارف یزد به استقبال آمده بودند. دبستان شش کلاسه دارد که باید در هذه السّنه سال اول متوسطه به آن داده شود. در عمارت مدرسهٔ قدیمه است ولی نواقص زیاد دارد. ساعتی از مدرسه بازدید کرده کلاسها را سرکشی نموده، سپس به طرف یزد حرکت کردیم. با آنکه دستور داده بودم که استقبال از طرف مأمورین دولت قدغن است، معذلک جمعی تا شش فرسخی آمده بودند، خیلی از این رهگذر دلتنگ شدم. به این واسطه بدون درنگ به یزد رفتیم.

در منزل نوساز یکی از تجار که در جنب خیابان جدیدالاحداث پهلوی اخیراً ساخته شده منزل گزیدیم. حکومت یزد رسماً با آقای رضا حکمت سردار فاخر است که هنوز حرکت نکرده‌اند. کفالت با آقای سمیعی است. جوان خوب و محجوبی است. مسیو گُدار هم قبل از این جانب آمده و در آنجا منزل داشت. شب بعد از شام با آقای فیوضات بیرون آمده قدری گردش در شهر کرده تا جلو مسجد میرچخماق رفتیم.

۱ـ [تی‌پیک«Typique» یعنی خاص و با غرابت مخصوص (م. د)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(یزد) ـ (جمعه چهاردهم فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

در شهر یزد در نظر است که بنای جدیدی برای دبیرستان ساخته شود، مانند سایر بلدان ایران. برای انتخاب محل آن از اراضی ارگ و قلعهٔ قدیم و چند زمین وقفی معاینه نمودیم. از همه بهتر زمینی است در جنوب شهر که به سر آب نزدیک و هوای آن خوب است (زیرا کوه شیرکوه و سایر جِبال مرتفع در جنوب شهر واقع است) و یک قسمت آن وقف است. همان را انتخاب و چون تولیت با حاکم است قرار شد که منتقل به معارف نماید. اراضی اطراف آن را نیز خریداری و یکی از تجّار متمول نیز هزار ذرع هدیه داد. در رتق و فتق این امور یکی از تجّار مُنوَّرالفکر یزد موسوم به آقای گلشن خیلی زحمت کشید، از او ممنون شدیم.

عصر در منزل از آقایان اعضاء معارف و مدارس و معلمین که به دیدن می‌آمدند پذیرائی می‌کردم، خانمهای آموزگار نیامده بودند. معلوم می‌شود که رئیس معارف آقای فرساد شخص قدیمی و بی‌عرضه است. بعد از آنکه ملاحظه نمود که کار خبطی کرده است خبر داد آنان نیز آمدند، ولی دیروقت بود، قدری او را ملامت نمودم.

در اوایل شب به خارج شهر رفته در بیابانهای خشک و بی آب و علف قدری گردش کردیم. فقط نهر آبی موسوم به نجف آباد در آنجا عبوری دارد و زمین خشک را آبیاری می‌کرد. شب ماهتاب بود و درکویر و نقاط خشک آسمان جلا و روشنائی دیگری دارد. ماه و ستارگان با تلألؤ و لَمعان زیاد تابندگی می‌نمایند.

(یزد) ـ (شنبه پانزدهم فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

امروز کار زیادی انجام دادم. عمل معامله و انتقال اراضی را خاتمه دادم و مسیو گُدار آن را معاینه و اندازه گرفت که نقشه را با تناسب آب و هوای گرم و خشک یزد طرح و ترسیم نماید. قبل از ظهر دبیرستان ایرانشهر را بازدید کردم. نسبةً مدرسهٔ بدی نیست ولی از لحاظ بدی موقع و خانهٔ اجاره در زحمت است. بعد از آن یک کودکستان مختلط که از مؤسسات و ابتکارات جدیده است سرکشی کردم. هنوز درست به جریان نیفتاده.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بعد از آن عمارت مسجد جامع سلطان احمد آل مظفر را که از مساجد قشنگ و زیبا و از آثار برجستهٔ یزد است تماشا کردم. ظهر در منزل آقای سمیعی کفیل حکومت به ناهار مهمان بودیم. تمام رؤسای ادارات و محترمین یزد نیز حاضر بودند. نهار مفصلی داده بود. خانم مشارٌالیه نیز پذیرائی می‌کرد.

در همان مجلس ورقهٔ انتقال اراضی وقفی را که آقای اُویسی حکمران اسبق یزد از عایدات قنات وقفی خریده و وقف به ساختمان مؤسسات نافعه کرده است، تمام کردیم.

بعد از آن به مجلس توزیع جوائز و تصدیقنامه‌ها رفتیم. در خارج شهر در محل وسیعی که برای ورزش و تمرینات بدنی اجاره کرده‌اند چادری افراشته تمام اهل شهر و رؤساء ادارات حاضر بودند. محصلین و محصلات مدارس مسلمان و زردشتی و پیشاهنگان نیز دفیله دادند و لوایح خوانده شد و جوائز و گواهینامه‌ها توزیع گردید. بعضی از اعضا نیز به اخذ مدال علمی نایل گردیدند. از آنجا به هیئت اجتماع به زمینهای جدید دبیرستان رفته در آنجا اولین کلنگ زده شد و ان شاءالله مدرسهٔ خوبی ساخته خواهد شد.

منزل آمده پس از استراحت شب را در دبیرستان ایرانشهر مجلسی فراهم کرده بودند. یک نفر از جوانان دانش‌آموز شرح مسافرت اخیر خود را به طهران بطور مقاله بیان نمود. یک نفر دختر نیز خطابه‌ای در صنایع یَدیِ یزد ایراد کرد. سپس آقای رعدی کفیل انطباعات که از جوانان با فضل و دانشمند است، کنفرانس جالب توجهی در خصوص نطق و خطابه ایراد کرد. در خاتمهٔ مجلس این جانب نیز چند کلمه در نصیحت به محصلین و مدارس یزد صحبت نموده و مدالهای کارکنان معارف و غیره را تقدیم نمودم. مجلس آبرومند و پرمغز و زیبائی بود.

(یزد) ـ (یکشنبه شانزدهم فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

امروز از راه کویر عازم خراسان هستیم. این راه که از شاهراههای قدیم و تاریخی این سرزمین است، هزاران سال قوافل و زُوّار مشهد از جنوب ایران از این راه مسافرت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌کرده‌اند. راهی است که لشکر عرب بعد از فتح اصفهان و عراق از این راه به خراسان حمله نموده و ناصر خسرو علوی نیز از این راه از اصفهان به طوس رفته[1] و بالاخره نادرشاه افشار از این راه لشکرکشی نموده اکنون متروک افتاده. تسطیح و آبادی جادهٔ بین مشهد و طهران و اصفهان بطوری است که اتومبیلها زوار را چند روزه از آن راه می‌برند و می‌آورند. ما که این راه را در پیش گرفته‌ایم به دو علت است: اول آنکه فصل خراسان نشده است، مقصود گذراندن وقت است؛ دوم آنکه دیدن این قطعات و نواحی نیز لازم و ضرورست و فرصت دیگر به دست نمی‌آید. گر چه راه خراب و طول آن از یزد به طبس ۴۲۰ کیلومتر یعنی هفتاد فرسخ است و مسافت بین آبادیها زیاد می‌باشد، ولی چون راه وحشی و غیر عادی است تماشای آن خالی از مسرّت نمی‌باشد.

صبح ساعت هشت از یزد حرکت و ظهر نهار را در قریهٔ خرابه موسوم به «ساغند» صرف کرده، ساعت پنج و نیم بعد از ظهر به رباط پشت بادام رسیدیم که آخر خاک یزد و اول کویر است. در یک فرسخی قریهٔ مذکور آبادی نسبةً مهمی است. قناوزی تا جزیزدی قناتی احداث کرده و گاراژی ساخته و چند بالاخانه دارد که از خانه‌های دهاتی البته تمیزتر است، شب را در آنجا به سر بردیم.

بین راه امروز که بالغ بر ۱۹۰ کیلومتر طی کردیم مسافت آبادیها از ده فرسخ کمتر نبود. در ساغند آب خوراک آنها قنات کوچکی است که مقدار قلیلی آب دارد. در شهر نو که ده کهنه است بیش از چند نخل خشکیده دیده نمی‌شد. اهالی این حدود با کمال فقر و مسکنت به گوسفندداری و حمل قوافل و دواب از خراسان به یزد امرار معاش می‌نمایند.

منظره همه جا کوهستانی است. برای احتراز از کویر جاده را از حاشیهٔ کویر در دامنهٔ کوههای خشک امتداد داده‌اند و همه جا شوره‌زارهای کویر در دست چپ یعنی طرف مغرب است. جاده را راه شوسه نمی‌توان نامید، گرچه چند سال قبل به حساب خود آن را ارابه رو نموده‌اند و حالا هم اتومبیلهای بزرگ از آن عبور می‌کند، ولی بکلّی خراب

۱ـ [ناصر خسرو از نائین وارد کویر شده و از طبس و فردوس و قاین و سرخس گذشته و به بلخ رفته است. (م. د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و دارای دست‌اندازها و چاله‌های بسیار است. برای یک اتومبیل سواری عبور از این راه خطر عظیم دارد. کاروان ما چهار اتومبیل دارد با شوفرهای قابل و ماشینهای قوی و این است که به سلامت عبور کرده و خطری روی نداد.

(رباط پشت بادام ـ رباط‌خان ـ طبس) ـ (دوشنبه هفدهم فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

صبح زود برخاسته عازم راه شدیم، زیرا نیمهٔ خطرناک جاده را امروز باید بپیمائیم. چهار فرسخ که از رباط پشت بادام گذشتیم به دهی رسیدیم، به «شوراب» که درست در کویر واقع شده، از آن گذشته به شوره‌زار وارد شدیم. متجاوز از دوازده کیلومتر راه از وسط شوره‌زار عبور می‌کند که گِلِ آن مانند «خمیر ترش» و چرخهای اتومبیل فرو می‌رود. از روی جاده که بواسطهٔ عبور کامیونها دارای خندقهای بسیار است در یک ساعت و نیم این جاده را پیموده و از عنایات الهی و مهارت شوفرها بی‌خطر عبور کرده به فاصلهٔ سه کیلومتر به خط دیگری رسیدیم. در اینجا قریب شش کیلومتر جاده از تپه‌های ماسه و ریگِ روان عبور می‌کند که اصلاً آثاری از راه نمایان نیست و به اندک غفلت چرخ ماشین در شن فرو می‌رود و نجات آن محال است. چون راهنمایی کامل در یزد کسب شده و اطلاعات مفید شوفرهای بلد به شوفرهای ما داده‌اند از این قسمت نیز بی سانحه عبور کردیم. بعد از آن ده فرسخ دیگر در سنگلاخ و کوهستان عبور کردیم تا به منزل بعد که موسوم است به «رباط خان» رسیدیم. این اول خاک طبس است، ولی فوق‌العاده گرم و کثیف و آب آن شور بود. هجده کیلومتر بالاتر چشمهٔ آبی بود به آنجا رفتیم و پیاده شدیم. نهاری صرف کرده در اتومبیل ساعتی استراحت نمودیم.

در وسط این بیابان چند نفر دهاتی بیچاره کنار آن مختصر آب جمع شده زندگانی به مرارت و مشقت می‌نمایند. در اینجا هوا بسیار گرم است و علفها رشد زیادی کرده شکوفه‌ها تمام شده‌اند. نباتات صحرائی قشنگی که مخصوص این ناحیه است همه جارا خرم و سبز نموده. راهِ مابین رباط‌خان و طبس را با آنکه باز خراب و سنگلاخ و مشکل بود بحمدالله به خوشی طی کرده، ساعت پنج بعد از ظهر به سلامت به آنجا رسیدیم. از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دور منظرهٔ طبس و دهات اطراف آن که در دامنهٔ کوه بلندی در طرف شمال دشت کویر و شوره‌زاری قرار گرفته خیلی جالب توجه است، زیرا واحه‌های افریقا را با نخیلات و اعناب و اشجار سبز و خرّم خود در وسط آن صحراهای بی آب و علف نشان می‌دهد.

شهر طبس بقدری خرّم و سبز و زیبا بود که به وصف در نمی‌آید. غلامحسین ریاضی نمایندهٔ معارف و کفیل حکومت به استقبال آمده ما را به منزل خود برد. منزل او باغ زیبائی بود مشجر از درختانِ سردسیری و گرمسیری: نخل، زردآلو، نارنج، گردو، سرو، کاج همه پهلوی هم به کمال خوبی نشو و نما نموده و نمای عمارت با بادگیرها و طاقها بر زیبائی منظر می‌فزود. نارنجها در شرفِ دادنِ بهار[1] بودند. شکوفه‌ها تمام شده. گل سرخ می‌رفت که بشکفد، نسیم معتدلی می‌وزید و بکلی رفع خستگی شد. شب استراحت کرده، با همراهان مشورت نموده، پرگرام مسافرت خود را تا مشهد طرح و تهیه نمودیم و از اعتدال هوا استفاده کرده خواب راحتی نمودیم.

(طبس) ـ (سه‌شنبه هجدهم فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

امروز صبح اول دبستانهای طبس را سرکشی نمودم. رئیس معارف آنجا جوان جدّی و باهوش و خوش قریحهٔ باسواد است. تاریخچهٔ خوبی از طبس در سالنامهٔ ۱۳۱۴ خراسان نوشته که دارای اطلاعات نافعه است. مدرسه‌های خود را نیز خوب اداره کرده و بچه‌های طبسی هم خیلی باهوش هستند. دبستان چهار کلاسهٔ دولتی را به نام شمس‌الدین شاعر معروف طبس موسوم به دبستان شمس نمودیم و برای اصلاحات و تکمیل مؤسسات آنجا یادداشتهایِ لازم شد. آموزگار کلاس شش را که خیلی خوب شاگردها را تربیت کرده بود به اخذ مدال علمی تشویق نمود.

کتابخانهٔ خوبی در مدرسه گردآورده است. از قرار معلوم سابقاً کتابخانهٔ خیلی قیمتی و شاملِ نُسَخِ نادره و عزیزالوجود در طبس بوده که چند سال قبل نایب حسین کاشی به آنجا حمله کرده و آنها را طعمهٔ حریق و آتش کرده است. گویند این کتابخانه از لطمهٔ

۱ـ [بهار یعنی شکوفه و گل مرکبات (م. د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قشون مغول و افغان به سلامت در رفت ولی دستخوش نایب حسین شد.

یک دو نسخه از بقایای آن در کتابخانهٔ مدرسه بود، یکی دیوان خاقانی خطی و دیگر کتاب منحصر به فردی موسوم به جامع صفوی که در زمان شاه صفی علمای شیعه بر ردّ اهل تسنن نگاشته‌اند و آن زمانی بوده است که سلطان مرادخان چهارم بغداد را محاصره نموده بود و جنگ دولتین به منتهای شدت بود. نوح افندی مفتی استانبول حکمی بر وجوب قتل و سفک و سَبی شیعیان صادر نموده، علماء شیعه هم بر ردّ فتوای او این کتاب را نگاشته بودند. دارای اطلاعات بسیار نافع و مفید در اصول عقاید شیعه بود و ظاهراً نسخهٔ اصل مؤلف است، زیرا غلط نداشت. امروز وقت ممتدی صرف مطالعهٔ آن نمودم.

قبل از ظهر آثار قدیمهٔ طبس را مشاهده کردم. عبارت بودند از مسجد دو منار که از بقایای عصر تیموری، شاید سلجوقی است، زیرا کتیبه‌های آجری به کوفی دارد. مسجد خیلی خراب شده، دو مناره فقط باقی است. مسجد و مدرسهٔ جدید را میرحسن خان حاکم دانشمند طبس که شخص مدبّر و تعمیر کننده و آبادیخواه بوده است ساخته در اوایل قرن دوازدهم هجری. هر دو به حال آبادی برقرار است و مختصر تعمیرات جزئی لازم دارد. قدیماً منارهٔ عظیمی در کنار مسجد بوده که سی سال قبل خراب شده، سیّاح سوئدی آن را دیده و عکس آن را برداشته است. امامزاده‌ای نیز در خارج شهر واقع است که گچبریهای نفیس دارد. تاریخ صندوقِ قبر ۷۸۲ قمری است. در همه جا تحقیقات کرده عکس برداشتیم.

عصر برای اولین دفعه در تاریخ طبس مجلس جشن اعطاء گواهینامه و جوائز محصلین و محصلات تشکیل و اوراق مذکور را از دست وزیر معارف دریافت نمودند و تشویق شدند.

لایحهٔ خوبی یک نفر محصل طبس قرائت کرد. رئیس معارف نیز نطق و راپرت خوبی قرائت نمود. عملیات ورزشی محصلین نیز جالب توجه بود. معلم ورزشی آنها یک نفر نایب نظمیه است، به او انعامی تقدیم داشتم، زیرا خیلی زحمت کشیده بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میرحسن خان طبسی سابق‌الذکر در طبس آثار خوبی دارد که همه به مهندسی زیبائی بنا شده، از جمله جلو قلعهٔ طبس میدانی است که از طرف شمال منتهی به خیابانی می‌شود و این خیابان به امتداد دو کیلومتر منتهی به باغ بسیار با صفائی می‌شود که فواره‌های بلند آب دارد و گلکاری خوب و ظریفی شده. این باغ و خیابان و میدان و قلعه را همه «گلشن» می‌نامند. طبس را هم به همین سبب بعضی «طبس گلشن» می‌گویند، چون یک طبس دیگر در سیستان وجود دارد. این را طبس گیلکی[1] نیز خوانند.

اول شب به باغ گلشن رفتم. هوای خوب و اشجار مصفا و آب جاری، طراوت بهاری و اعتدال هوا به منتهای خوبی بود. خاصه که لیلةالبدر نیز بود و ماه تمام نیز از افق جلوه‌گیری می‌کرد. ساعتی در آنجا گردشی می‌کردیم و از هنرمندی هنر در صُنع که در این گوشهٔ شوره‌زار چنین جنّت عَدنی پرورش داده است حیرت می‌نمودیم.

(طبس ـ فردوس) ـ (چهارشنبه نوزدهم فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

امروز عازم «فرودس» هستیم که سابقاً «تون» معرف بود. صبح حرکت کردیم. بعد از طی شصت و دو کیلومتر به قریهٔ معتبری که در بین راه واقع است موسوم به «دهوک» رسیده نهار صرف کردیم. این قریه از قراء برجسته و جنس قراء خوب خراسان است. مسیو گُدار آن را به لانهٔ مورچه تشبیه می‌نمود.

بعدازظهر حرکت کردیم. بعد از طی هفده فرسخ به فردوس رسیدیم. صحرا همه جا از شقایقهای رنگارنگ، از نوع تولیپ [لاله] (Tulipe)، زرد و سرخ بود و جمالی بکمال داشت. سنبلهای سفید صحرائی نیز بیابان را مبدل به گلستان نموده بود.

دیگر از خصایص این بیابانها آب انبارهائی است که در هر نیم فرسخ فاصله در کنار جادهٔ قدیم ساخته‌اند و بطوری آن را درست کرده‌اند که آب‌بارانِ صحاری اطراف از یک منفذ از آن داخل شده و فاضل آن از منفذ دیگر خارج می‌گردد و در آنجا می‌ماند. در

۱ـ [به مناسبت نام امیر آنجا. گیلکی بن محمد که معاصر ناصر خسرو بوده است (قرن پنجم). طبس دیگر را طبسِ مسینا گویند (م. د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تابستان به کار عابرین سبیل یا شبانان می‌آید.

فردوس درخت خیلی کم دارد، بلکه هیچ ندارد. همانطور که طبس را گلش می‌نامیده‌اند اینجا استحقاق داشته که به گلخن[۱] موسوم شود. در گودالی واقع شده است و تمام ابنیهٔ آن گِلی و خرابه و اهالی در منتهای فقر و فلاکت هستند. چند سال قبل در کابینهٔ آقای حاجی مُخبرالسلطنه نام آن را تغییر داده فردوس نامیدند. رئیس معارف بد نمی‌گفت که به این امر اشاره می‌کرد، می‌گفت: «سابقاً از اسم خجالت می‌کشیدیم، حالا از رسم آن شرمسار هستیم.»

رئیس معارف یکی از مُعَنونینِ محل است. از سادات محترم موسوم به سعادت قدس برادرِ شهاب فردوسی است که از جوانان ادیب و دانشمند و معلم است در تبریز.

در باغی که متعلق به آقای نجفی عموی اوست از ما پذیرائی نمود. مشارالیه حجةالاسلام محل می‌باشد. باغی ساخته که در عالم خود بد نیست و خالی از ظرافت نمی‌باشد. آب جاری فراوان و بادگیر و اطاقهای چندی دارد، ولی فعلاً قدری خراب شده. در اینجا تلگرافخانه دارد. تلگرافات زمینی از مرکز و سایر نقاط داشتیم. تا دیری از شب به نوشتن جواب آنها مشغول بودیم.

سه چهار روز مسافرت در کویر ما را از دنیای متمدن دور داشته، خاطری آسوده داشتیم، متأسفانه دوباره وارد قال و مقال این عالم می‌شویم.

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان
قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو[۲].

(فردوس ـ گناباد) ـ (پنجشنبه بیستم فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

صبح دو باب دبستانهای ذکور و اناث فردوس را معاینه کردیم، خیلی در مراحل ابتدائی هستند و نقائص زیاد دارند. چون نقطهٔ خیلی دور افتاده است کسی به فکر آن

۱ـ [«تون» هم به‌معنی گلخن است یعنی آتشدان حمام (م. د)].

۲ـ [شعر از حافظ شیرازی است. (م. د)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نبوده ما یادداشتهایی کردیم که کمکهائی ان شاءالله به معارف آنجا بشود.

قبل از ظهر بموجب پرگرام عازم گناباد هستیم. قبل از ظهر به مقصد رسیدیم. گناباد نام بلوکی است مرکب از متجاوز از بیست قریهٔ آباد که در جلگهٔ بسیار وسیعی افتاده، مرکز آن «جویمند» است که یک فرسخ با قصبهٔ قدیم مسافت دارد و مرکز ادارات دولتی است. یک مدرسهٔ چهار کلاسه در آنجا داریم که با زحمت و کوشش شخص آقای میرانسری نمایندهٔ معارف به صورت شش کلاسه در آمده و یکی از مدارس قدیمه را تعمیر کرده و آن را به صورت مدرسهٔ حسابی درآورده، دارای کلاسهای خوب و کتابخانه و میدان ورزش است.

عصر از مدرسه و ورزش محصلین معاینه نموده سپس در صحاری و مزارع اطراف که خالی از شباهت به جلگهٔ شیراز نیست گردش نمودیم. به نظر رسید که مدرسهٔ خوبی در وسط این قراء ساخته شود که مسافت آن به همه علی السّویّه باشد تا محصلین همگی در آنجا جمع شوند و از برکت علم و دانش استفاده نمایند. شب در مدرسه نمایشی ترتیب داده بودند. وضعیت یک مکتبخانهٔ قدیمی را با معلم بی‌سواد نشان می‌داد. خیلی جالب توجه بود. محصلین سرودهای خوبی خواندند و ما را از صمیم قلب به آتیهٔ خود و همنوعان آنها امیدوار کردند و یقین نمودیم که اگر وسایل تربیت برای جوانان ایران فراهم باشد، به مراتب عالیه از علم و فضل و فضیلت ارتقاء خواهند یافت.

(گناباد ـ بیدخت ـ بیرجند) ـ (جمعه بیست و یکم فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

امروز صبح به قریهٔ «بیدخت» رفتم. دبستان سه کلاسه دارد و با دو نفر آموزگار، این قریه یک فرسخ با جویمند مسافت دارد و محل و مسکن حاجی ملا سلطانعلی گنابادی است که از جانشینان سر سلسلهٔ نعمةاللهیه است و اکنون نوهٔ او صالح علی شاه ریاست طائفه را دارد.

اهالی قریهٔ بیدخت همه متصوفه هستند و اهالی جویمند متشرعه. مابین اهالی این دو ده عداوت دیرین برقرار است و از قرار مسموع حاج ملاسلطانعلی را در حدود ۱۳۲۶

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قمری جویمندیها محرمانه به قتل رسانیده‌اند.

پس از سرکشی دبستان قرار گذاردم یک کلاس دیگر بر آن مدرسه افزوده شود و نام مدرسه هم جامی نامیده شود.

عموی آقای صالح علی شاه که همه کارهٔ مشارالیه است و مرد باهوشی است نیز حاضر بود. چون دیروز حضرات به دیدن آمده بودند، بازدید کردم. عجالتاً تنها طبقهٔ متصوفهٔ قوی که در ادارات دولتی و وزارتخانه‌ها اتباع و پیروان بسیار دارند اینها هستند. مردمان نیکی می‌باشند. هنوز فساد در آنها راه نیافته. در خراسان که مرکز و معدن استعمال افیون است و به انواع و اقسام وافور و شیره و نگاری متداول است، این جماعت استعمال افیون را قبیح و مُنکَر می‌دانند و همچنین معتقدند که درویش باید کار بکند و نان بخورد. صالح علی شاه خیلی جوان است و عمق و سواد بسیاری ندارد، لیکن معقول و متین است. در منزل خود پذیرائی نمود. پس به مقبرهٔ حاج ملاسلطانعلی رفتیم. گنبد بارگاه مفصلی دارد ولی هنوز کاشی نشده و عمداً یا بواسطهٔ فقدان سرمایه ساختمان آن را ناقص گذاشته‌اند. کتابخانه نیز در سر مقبره دائر کرده‌اند.

امروز باید به بیرجند برویم. قبل از ظهر از بیدخت حرکت کردیم. بعد از طی سی فرسخ به شهر قائن رسیدیم و نهار را در آنجا صرف کردیم.

شهر قائن که اکنون ده خرابی بیش نیست سابقاً مرکز حکومت‌نشین قائنات بوده و این ناحیه را در قدیم قهستان می‌گفته‌اند. چندی است یعنی در حدود یکصد سال است که امراء قائن مرکز خود را به بیرجند نقل داده‌اند. قائن دارای مسجد جامع کهنسالی است که بواسطهٔ داشتن محراب غلط معلوم است از عمر آن خیلی می‌گذرد، زیرا در قرون اولیه حساب درست نمی‌کرده و محراب را بد می‌ساخته‌اند. هر چه محراب مساجد قدیمه غلطتر باشد دلیل بر قدمتِ عمران است. بعدها محراب دیگری ساخته‌اند که تاریخ آن در حدود هفتصد و کسری است و نیز در زمان شاه صفی صفوی یکی از امراء محلی موسوم به «صف شکن خان» آن را تعمیر نموده که هر دو کتیبه دارد. عکس از آنجا برداشته، مدرسهٔ قدیم را نیز دیدیم که بکلی منطمس و ویران شده است. دبستان ابتدائی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دارد موسوم به شوکتی که عمارت آن را شوکت‌الملک ابراهیم خان عَلَم امیر قائن به مدرسه واگذار نموده‌اند. ولی بسیار کثیف و خرابه است. قرار گذاردم که در محل مدرسهٔ قدیمه و رویِ همان پی و شالده بنای دبستان جدیدی گذارده شود و از اعتبار دولت ساختمان شود.

بعد از ظهر به طرف بیرجند حرکت کردیم. دهات طوایف اسماعیلیه در بین راه است که از بقایای دورهٔ سلجوقی و حسن صباح باقی مانده‌اند. در بین راه به قریه‌ای رسیدیم موسوم به «سِدِه» که متعلق به «مراد میرزا» نامی است که نمایندهٔ آقاخان می‌باشد. او را خواستم و با او صحبت کردم. شیره برای او رمقی باقی نگذارده بود. غروب به بیرجند رسیدیم. حاکم حُسام‌الدوله عَلَم برادرزادهٔ امیر شوکت‌الملک است. تا چهار فرسخی استقبال آمده بود. در منزل ایشان که قریه‌ای است موسوم به «کلاتهٔ اکبریه» و جای بسیار مصفایی است منزل نمودیم.

(بیرجند) ـ (شنبه بیست و دوم فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

امروز صبح باد سردی می‌وزید و من حمام رفته بودم. بناچار از منزل بیرون نرفتم. رؤساء ادارت بیرجند به دیدن آمده بودند. عصر قدری حالم بهتر بود. به تماشای مدارس رفتم. بیرجند همانطور که واحهٔ خاصی است در وسط ریگزار و آب کمی دارد که با لولهٔ آهن از چند فرسنگی آورده‌اند، همانطور واحهٔ خاصی است در وسط ریگزار جهل. از سی سال قبل به همت امیر قائن مدارسی در آنجا تأسیس شده و سطح معلومات اهالی را بالا برده. اکنون دبستانهای متعدد دارد و یک دبیرستان کامل شش کلاسه دارد که با تمام وسایل از قبیل معلم و اسباب و غیره مجهّز است.

در حسینیهٔ بسیار قشنگی که طاق عظیم و بزرگی دارد دبستان شوکتی واقع است. در باغچهٔ با روح دبیرستان نُه کلاسهٔ دختران شوکتی تأسیس شده که مدیریت آن با دختر آقای عَلَم می‌باشد. هر دو این مدارس را سرکشی کردم نسبةً خوب و تمیز بودند. یک دبستان شش کلاسهٔ دولتی نیز دارد، که محتاج به ساختمان و اصلاح است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از آثار قدیمه جائی که قابل ذکر باشد ندارد. یک مدرسه و مسجد کهنی است موسوم به «عاشورا» که اهمیت معماری و کتیبه نیز دارد. در بیرون شهر که مسیل خطرناکی است کانالی برای رد کردن سیل وزارت داخله مشغول ساختمان است. آقای اعظم زنگنه مهندس اشتغال به ساختمان آن دارد.

شب محصلین دبیرستان نمایش قشنگی از داستان سهراب و رستم می‌دادند و خیلی خوب از عهده برآمدند. آقای رعدی کفیل انطباعات نیز خطابه‌ای در موضوع تئاتر و نمایش ایراد نمود. خیلی خوب و با مطالعه تهیه شده و قابل تمجید بود. از اهالی محترم بیرجند و رؤساء ادارات همه با خانواده‌های خود آمده بودند.

(بیرجند) ـ (یکشنبه بیست و سوم فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

امروز صبح به تماشای عمارتی که پدر محمد ابراهیم خان عَلَم ساخته و ایشان تعمیر کرده‌اند، مشغول بودیم، بعد در باغ گردش می‌کردیم. آقای حسام الدوله فرزندی دارد موسوم به امیرحسین خان که تحصیلات خود را در انگلستان در باب فلاحت به پایان رسانیده و در هندوستان «اِستاژ» داده و اکنون نیز خدمت نظام وظیفهٔ خود را به پایان رسانیده و به وطن برگشته که به کار زراعت مشغول شود. جوان خیلی محجوب و خوش قریحه است، این دو روز غالباً با من همراه بود.

قبل از ظهر یکی از علماء فاضل و دانشمند که در بیرجند مقیم است موسوم به آقا شیخ هادی یاوری به دیدن آمده بود. مرد فاضلی است و از شاگردان مستقیم مرحوم میرزای شیرازی است. خط و سواد ادبی فارسی او نیز کامل است. کتاب ادب الکبیر ابن المُقَفَّع را به نثر فارسی خوب ترجمه نموده است. از او خواهش کردم به طهران بفرستد به طبع برسانم.

صبح دبیرستان را سرکشی کردم. از هر حیث کامل است ولی شاگرد کم دارد. عصر در مدرسهٔ شوکتیه مجلس جشن باشکوهی ترتیب داده بودند که از معلمات و محصلین نطقها کردند و جوائز و تصدیقنامه گرفتند و عملیات ورزشی جالب توجه نمودند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

امروز حالم خوب نیست، قدری تب دارم. اول شب در ادارهٔ معارف ساعتی به کارهای محلی رسیدگی و نقائصی که موجود است مطالعه و یادداشت نمودیم که در بودجهٔ هذهَالسنّه اصلاح کنیم.

رئیس معارف آقای ناطقی مرد جدّی و مجرّب و با حرارتی است، باید به او کمک کرد تا کم‌کم امور معارفی این دوره را اصلاح نماید. سابقاً بیرجند از حیث معارف تابع خراسان بوده است ولی در هذه السنّه این جانب آن را از خراسان تجزیه، با مکران و سیستان تؤاماً یک حوزهٔ مستقل قرار داده‌ام.

(بیرجند ـ تربت حیدریه) ـ (دوشنبه بیست و چهارم فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

دیشب حال مزاجی خراب بود. قدری تب داشتم، خواب نرفتم. دیدم اگر توقف کنم شاید کار به درازا کشد و توقف در این شهر دور دست مصلحت نیست. با حال کسالت عازم حرکت شدم. با صاحب منزل خداحافظی کردم. الحق خیلی مهربانی نمودند، حتی دیشب مقداری هدایا از قالیچه و زعفران تهیه نموده بودند و اصرار می‌نمودند، ولی نپذیرفتم.

سه قبل از ظهر حرکت کرده نهار را در دهی موسوم به «خِضری» که در وسط راه است صرف کرده از گناباد عبور نموده وارد خاک تربت حیدری شدیم. در «مَهنه» که یکی از دهات تربت است اندک توقفی نمودیم. از مقبرهٔ عارف معروف شیخ ابوسعید ابوالخیر آثار مختصری باقی است، ولی کتیبه یا بنای کهنی ندارد. سایر دهات مهم مانند «مَحولات» و «فیض آباد» و «دوغ آباد» در این جلگهٔ سبز و آباد جای دارد. در فیض آباد یک دبستان داریم. غروب به تربت رسیدیم. قصبهٔ آبادی است و آنجا را از آن سبب تربت حیدری نامند که مزار شیخ قطب‌الدین حیدر عارف و پیشرو متصوفین در قرن هشتم هجری در آنجاست.

دکتر ضیائی که جوان تحصیل کردهٔ محبوبی است و اهل آنجاست، پدرش وکیل این ناحیه است. باغ بسیار مصفائی دارند. در آنجا از ما پذیرائی کرد. آقایان رؤساء ادارات نیز

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آمده ساعتی ادب را بودند و رفتند. آقای ذوقی رئیس معارف خراسان هم از مشهد آمده بود. بواسطهٔ هوا و آفتاب صحرا حالم بهتر شد و مختصر حرارت تبی که صبح بود برطرف شد، اگر فردا نیاید.

(تربت حیدریه ـ مشهد) ـ (سه‌شنبه بیست و پنجم فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

صبح حالم خوب بود. هوای تربت هم خپلی لطیف و فرح‌انگیز است. در حوض آب جاری و فواره‌های بلند منظرهٔ زیبائی ایجاد کرده، قوس قزح کوچکی در روی باغچه‌های پر از گل ساخته و پرداخته بود.

صبح سه ساعت قبل از ظهر بیرون آمده، مقبرهٔ شیخ قطب‌الدین را تماشا کردیم. از محل خود موقوفه تعمیر شده است. برحسب کتیبه باز در زمان شاه صفی تعمیر شده، ولی صندوقِ قبر و سایر آثار به قرن هشتم اشاره می‌نماید. درب مُنَبَّتِ خوبی دارد که اسامی قدماء اهل سیر و سلوک را در روی آن کنده‌کاری کرده‌اند. دستور دادم به موزهٔ مشهد نقل و نگاهداری نمایند که از خطر محفوظ بماند. بعد از آن به مدرسهٔ دولتی رفتم، مجلس جشن ترتیب داده شده بود، جوائز را توزیع کرده خطابه‌هایی خوانده شد. زمین ورزش وسیعی دارد. در آنجا محصلین مختصر عملیات ورزشی کردند. آقای کیمیاوی رئیس معارف خیلی زحمت کشیده است. برای اصلاحات مـارفی آنجا یادداشتهایی شد.

قبل از ظهر باز حرارتی در بدن پیدا شد و مختصر تبی ظاهر گردید. بعد از نهار به عزم مشهد حرکت کردیم. در هشت فرسخی شهر مشهد جاده وارد شاهراه مابین تهران و مشهد می‌شود و به طرف مشرق بر می‌گردد، تا اینجا همه جا به طرف شمال شرقی راه طی می‌کردیم.

اطراف مشهد و کوهها و تِلال نزدیک آن سبز و خرم است. مقارن غروب وارد شدیم. عمارت جدیدالبناء دبیرستان فردوسی را که در این دو سالهٔ اخیر ساخته شده است تماشا کردیم و حقیقةً دیدن عمل انجام یافته بهترین جبران و پاداش زحمات و خستگیهاست.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از ذوقی رئیس معارف خیلی ممنون شدم که این نیّت را انجام داده و زودتر از دیگران این بنا را خاتمه داده است.

بلافاصله به آستان قدس رفتم. بطور رسمی اعضاء آستانه و رئیس شهربانی پذیرائی نمودند. از صحن نو وارد شده و درب حرم ادعیه و زیارتنامه‌های مفید را تلاوت کرده طوافی نموده سپس در تالار پذیرائی چند دقیقه توقف نمودیم. اجزاء محترم آستانه و مدرسین دانشکدهٔ فاضلیّه (مدرسهٔ میرزا جعفر) نیز آمدند. بعد از قدری توقف به منزل آمدم. در منزل آقای ذوقی رئیس معارف اقامت نمودیم.

آقای پاکروان والی خراسان حسب‌الامر ملوکانه امروز صبح به طهران حرکت کرده، متأسفانه فرصت ملاقات دست نداد. ولی از قرار معلوم دستورهای لازم به آستانه برای راهنمائی داده و موضوع بنای موزه جلب توجه او راکرده است. مسیو گدار که قبلاً آمده است در این چند روزه شب و روز مکرر به آستانه رفته و جای مناسبی برای طرح و ساختمان موزه در نظر گرفته است.

شب حالم خوب نبود، سردرد و تب مختصری داشتم. دکتر ضیائی بعضی داروهای لازم تهیه نمود. ظاهراً آثار گریپ باقی است.

(مشهد) ـ (چهارشنبه بیست و ششم فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

صبح از دبیرستان شاهرضا که سنهٔ ماضیه حسب‌الامر ملوکانه از آستانه منتقل به معارف شده بود سرکشی نموده، کلاسها را دیدم. با آنکه متجاوز از چهل و پنج هزار تومان خرج کرده‌اند، بنا دارای معایبی است و سقفها و ایوانها باسمه‌ای است، معذلک بنای خوبی است. بعد از سرکشی به کلاسها و تماشای ورزش جوانان به ادارهٔ معارف آمدم.

در ادارهٔ معارف آقایان رؤساء ادارات ایالتی و محترمین دیدن نمودند. از دوستان قدیم در اینجا آقای شریفی معاون ایالت و علی اصغر فروزان رئیس مالیه و آقای رکن‌الملک صدری رئیس کل استیناف و آقای شهریور (میرزا احمد قمی) عضو استیناف

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و سرهنگ نوائی رئیس شهربانی است. آقای خواجه نوری (سالار نصرت) رئیس احصائیه و سجل احوال می‌باشد.

بعد از قضیهٔ مولمهٔ خراسان و مجازات اسدی (محمد ولیخان) فعلاً رئیس شهربانی دارای نفوذ بسیار است.

عصر در دبیرستان فردوسی مراسم افتتاح به عمل آمد. در سالون جدید عمارت که بسیار زیباست متجاوز از ششصد نفر از محترمین و محترمات جمع شده، بعد از اجتماع راپرت رئیس معارف و تشکر رئیس دبیرستان و رئیس انجمن شهرداری دکتر معاضد، این جانب نیز نطقی نموده، با آنکه کسالت اجازه نمی‌داد، نصایحی به محصلین و جوانان که در این بنا درس می‌خوانند بیان کردم. سپس به نام اعلی‌حضرت همایونی بنا را افتتاح و زنگ نواخته و شاگردان به سر کلاسها رفتند. ما و حضار از کلاسها و لابراتورها و کتابخانه که همه منظم و آبرومند مجهز و مبله شده بود سرکشی کردیم. سپس در صحن وسیع میدان ورزش مدرسه که متجاوز از بیست هزار ذرع است جوانان عملیات ورزشی کردند و به سلامت و سعادت مجلس خاتمه یافت.

(مشهد) ـ (پنجشنبه بیست و هفتم فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

صبح پنجشنبه مجدداً به زیارت آستانه رفتم تنها، زیارتی کرده سپس در صندوقخانه بعضی از منسوجات ذیقیمت و معروف آستانه را تماشا کردیم. روپوشهای ابریشمی و گلابتوندوزی و قالیهای زربفت و غیره کمّاً و کیفاً مافوق حدّ تقریر است. مسیو گُدار می‌گفت: اگر موزهٔ آستانه تأسیس شود منحصر به فرد است و در تمام عالم تنها موزهٔ منسوجات ذیقیمت خواهد بود.

سپس به کتابخانه رفته در آنجا قریب هجده هزار جلد کتاب جمع شده و از قرآنهای خطی و مُذَهَّب که از قرون مختلفهٔ هجری در آنجا باقی مانده است مجموعهٔ نفیسی است و نیز کتابی خطی در ریاضیات که از قرن چهارم هجری تاریخ تألیف دارد. قرار شد برای موزه نقشهٔ زمین و محل را تهیه نمایند که از روی آن مسیو گدار ترسیم نقشه کند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آقای شوشتری که مفتش آستانه است آدم نسبةً فعّال و زرنگ خوبی است. در این کار از طرف تولیتباشی که همان والی ایالت است، اهتمام بسیار دارد.

به اتفاق مسیو گدار و سایر همراهان به تماشای پاره‌ای از آثار قدیمهٔ شهر مشهد رفتیم. از جمله مُصَلّی است که از قرن هشتم هجری و مسجد شاه که قدیمتر و دارای کاشیهای خوشرنگ و ذیقیمت است. گنبد و مناره‌های آن باقی مانده و حقیقةً محوطهٔ شش گوش زیر گنبد و کتیبه‌های آن از بهترین آثار صنعت معماری ایران است. به مسیو گدار می‌گفتم سزاوار است که دهلیزِ (هالِ) وسط عمارت دانشگاه را از روی این نقشه برداریم و عیناً کُپیه کنیم. خیلی پسندید. مسیو گدار امروز به طرف طهران حرکت نمود.

(مشهد) ـ (جمعه بیست و هشتم فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

کسالت مزاج رو به اشتداد است. دیروز صبح مجلس مشورتی مرکب از دکتر معاضد جراح مریضخانهٔ شاهرضا، دکتر متخصص حلق و بینی و دکتر منوچهر اقبال طبیب بلدیه و دکتر ضیائی تشکیل و معاینه کردند. کسالت را امتلا و معالجهٔ آن را استراحت و تصفیهٔ محض تشخیص دادند و نیز دستور مفصلی از قرقره و تبخیر حلق و بینی وسیلهٔ آوشن و یک رشته دوا برای خوردن و غیره. و چون این دو روزه گرفتاری زیاد بود مجال معالجه نشد. کمی گلو درد می‌کند. با حالت کسالت به حکم ضرورت از منزل بیرون آمدم.

دبیرستان دختران مشهد را معاینه نمودم. چون اسم نداشت به اسم دبیرستان ایراندخت نامیدم.

تنظیمات داخلی آن از هر جهت خوب و قابل تمجید بود. کلوبهای مناظره و ورزشی و غیره دارند. به آنها دستور دادم که از عملیات یدی خود با سوزندوزی کارتهای زیبا تهیه نموده به دختران سایر دبیرستانهای ایران باشعار معارفی «توانا بود هر که دانا بود» هدیه نمایند که رابطهٔ قلبی دختران جوان تأکید و استوار گردد.

شهر مشهد دارای دارالتربیهٔ خوبی است که از محل عوارض بَلَدی اداره می‌شود و دارای سی هزار تومان بودجه است و قریب دویست نفر دختر و پسر بدونِ پدر و مادر را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در آنجا نگاهداری می‌کنند. ادارهٔ آن تحت نظر معارف است. یکی از اجزاء معارف موسوم به «آموزگار» مدیر آنجاست. مرد جدّی و لایقی می‌باشد. کودکان خردسال را خوب تربیت نموده، همه نظیف و پاکیزه و مشغول کسب کمال هستند. آشپزخانه و کارگاه خیاطی و هنرآموزی نیز دارند. ورزش هم می‌کنند. بعضی تئاترهای کودکانه ترتیب داده بودند. سرودهای دلنشین می‌خواندند. خیلی محظوظ شدم. ظهر به منزل آمدم.

عصر جمعه در دبیرستان فردوسی مجلس جسن توزیع جوائز و گواهینامه منعقد است. جوانان فارغ التحصیل متوسطه و ابتدائی از دختر و پسر تصدیقنامه‌های خود را که در سنهٔ ماضیه امتحان داده‌اند دریافت نمودند. در تمام این مدت موسیقی می‌نواخت و سرودهای وطنی و ملی خوانده می‌شد.

این جانب نیز موقع را غنیمت شمرده پس از انجام مراسم اعطاء جوائز از آقایان اعضاء معارف هر کدام که استحقاق داشتند به مدال و نشان و جایزه تشویق کردم و سپس نطقی در نصیحت جوانان و تشویق مردم به سعی و عمل بیان نمودم که صورت مشروح آن در جراید و مجلّات مندرج است.

بعد بیرون آمده به تماشای دفیله و ورزشهای محصلات و محصلین پرداختم. متجاوز از دو هزار نفر اهل مشهد تجمع کرده بودند. دیدن قامت رعنا و اندام ورزیدهٔ جوانان موجب کمال فرح و مسرّت بود. متأسفانه آسمان همراهی نکرده رگبار سختی باریدن گرفت و مجلس خاتمه داده شد.

شب شنبه در دبیرستان شاهرضا مابین هشت نفر محصلات دو دبیرستان اناث مجلس مناظره بود در امتیاز و ترجیح بازی و کتاب در تربیت جوانان. مجلس مناظره یک ساعت و نیم به طول انجامید. طرفین نطقهای غرّا نمودند، چهار نفر قضاة که عبارت از آقای صدری و آقای امیرشهیدی و آقای دکتر معاضد[1] بودند رأی را به طرف مثبت یعنی طرفداران بازی دادند. مجلس قشنگی بود خاصّه که در بدوِ جلسه کودکان کودکستان نیز

۱ـ [نام نفر چهارم ذکر نشده است. (م. د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمایشات جالب توجهی دادند و سرودی خواندند.

دختران و پسران مشهد سرودی که آقای روح‌الله خالقی از اشعار شاهنامه مخصوصاً بیت شعار معارفی «توانا بود هر که دانا بود» تنظیم و ترکیب کرده بود، بخوبی می‌خواندند. سرود خیلی گرم و معلم آن آقای زرین‌فر نیز زحمتی بسزا کشیده بود. اُرکستهای شیرین و جالب توجه نیز در ضمن پروگرام عصر و امشب بود.

(مشهد) ـ (شنبه بیست و نهم فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

امروز از بیکاری استفاده کرده در منزل آرمیده و مسهل صرف کرده، غالب روز را مشغول مطالعه و تحریر بودم. دکتر ضیائی نیز آمده و رسیدگی و دستورهای لازم را می‌داد. عصر باز هوا تاریک و منقلب شده باران سختی بارید. بعد آفتاب خوبی شد.

هوای مشهد خیلی منقلب است. هر دقیقه از تابستان به زمستان متبدل می‌شود. آقای میرزا طاهر متولی می‌فرمود که سابقاً در نزدیک حرم دیوانه‌ای بود که پوستینی بر دوش و بادبزنی در دست داشت و هر دقیقه که هوا وضعی دیگر می‌گرفت او نیز حالت خود را تغییر می‌داد و این بهترین مَثَلی است برای سرعت تبدیل اوضاع هوا در مشهد.

خانوادهٔ آقای میرزا طاهر موسوم است به شهیدی و همه سادات نجیب و شرافتمند و اهل ذوق و ظرافت و کمال هستند. مرحوم حاجی میرزا حبیب که از اجلّهٔ ادباء علماء خراسان بود از این طائفه است.

دانشسرای مقدماتی مشهد را که از مؤسسات خود این جانب است و امسال کلاس دوم آن نیز تمام می‌شود معاینه کردم، بسیار خوب و قابل تمجید بود. از جمله عملیات خوبی که داشتند تعلیم صحافی بود که در آنجا به محصلین می‌آموختند. دروس آنان و ورزش و عملیات پیش آهنگی و خلاصه کلیةً روحیهٔ آنان قابل تمجید بود. در عملیات پیش آهنگی که حریق مصنوعی ایجاد کرده پیش آهنگان از اردو به حمایت آنان رفته حریقزدگان را خلاص می‌بخشند، خیلی خوب و قابل تمجید بود.

شب در دبیرستان فردوسی مجلس کنفرانس و مناظره ترتیب داده شده بود. آقای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رعدی خطابهٔ قابل توجهی در سبک شعر معروف به خراسانی ایراد نمود که قابل توجه اهل فضل و ادب قرار گرفت. سپس چهار نفر از جوانان دبیرستان فردوسی مناظره‌ای در خصوص مزیّت تربیت خانوادگی بر تربیت مدرسه بیان کردند. همهٔ آنها از عهدهٔ اداء خطابه بخوبی برآمدند و خیلی خوب صحبت می‌کردند. از طرف قضاة که عبارت بودند از: شریفی و فیوضات و امیرشهیدی رأی به طرفداران تربیت خانوادگی داده شد. ولی این جانب به هر چهار نفر جایزه‌ای که عبارت بود از کتابهای خوب هدیه کردم.

شب منزل سرهنگ نوائی رئیس شهربانی مشهد مهمان بودیم. رؤساء ادارات هم بودند. عجالةً بواسطهٔ مؤثریت در جلوگیری و کشف حوادث سنهٔ ماضیهٔ خراسان رئیس شهربانی عامل متنفذ و مؤثری در مشهد شناخته می‌شود.

(مشهد) ـ (یکشنبه سی‌ام فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

امروز از دست دوا و طبیب به ستوه آمدم. با آنکه دیروز مُسهل قوی صرف شد باز حرارت بدن زیاد بود. برحسب نصیحت دکتر ضیائی که اتفاقاً نصیحت خوب و مؤثری شد از خوردن و صرف داروها صرف نظر کرده مزاج را به حال طبیعی واگذار کردم، گرچه صبح کلاً التهابی داشت لیکن بواسطهٔ رفتن به طوس و استنشاق هوای آزاد و آفتاب ظهر حالم بهتر شد.

امروز به عزم زیارت آرامگاه فردوسی به طوس که هیجده کیلومتر تا مشهد مسافت دارد رفتم. تعمیرات خوب آقای ذوقی رئیس معارف از محل موقوفات مختلفه در آنجا به عمل آورده ولی هنوز نقائص بسیار دارد. یادداشت شد که اعتبار آن تأمین و تکمیل گردد. مخصوصاً دستور دادم یک اطاق را مُبله و مفروش نمایند و یک اطاق دیگر را برای کتابخانه تخصیص دهند. باغ مصفا و فضای دلکش و هوای خوب بر رونق و جلوهٔ منظرهٔ آرامگاه می‌فزود.

امروز صبح یکی از دبستانهای ابتدائی را تماشا کردیم. پیر مردی که در سی سال قبل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یعنی در سال ۱۳۱۴ قمری[1] اول بانی و مؤسس مدرسهٔ ابتدائی به طرز جدید در این شهر بوده و زجرها کشیده و وقتی طلاب مدرسهٔ میرزا جعفر که از اشرار بودند او را کتک زده‌اند، رئیس معارف در راپرت تاریخی خود از او به ذکر خیر نام برده، امروز در آن دبستان آمده و از این قدرشناسی تشکر می‌کرد. از او خیلی ممنون شدم و به پاس زحمات او همان مدرسه را دستور دادم «مدرسهٔ همت» بنامند، زیرا دبستانی که او تأسیس کرده بود به همت موسوم بود. قدرشناسی از نیکان یکی از وظائف انسانیت است.

عصر باد می‌وزید و هوا خوب نبود و فردا عازم رفتن از مشهد هستم لذا از منزل بیرون نیامدم. در منزل مشغول کار بودم. کمیسیونی از اطباء معروف مشهد مرکب از دکتر آقائی رئیس مریضخانهٔ شاهرضا، دکتر هوفمن امریکائی و سه نفر از اطباء ایرانی تشکیل دادم و برای تأسیس دبیرستان پرستاری برای دختران صحبت کردم. تصمیم گرفته‌ام که ان‌شاءالله در پنج شهر: تهران، تبریز، مشهد، اصفهان، شیراز پنج دبیرستان دو کلاسه ضمیمهٔ مریضخانه‌ها تأسیس نمایم که بعد از دو سال پرستارهای خوب بیرون بدهند.

شب به کار اداری مشغول بودم. نقائصی که در کار معارف و اوقاف خراسان موجود بود یادداشت می‌کردیم. آقایان رؤساء اوقاف و تعلیمات ولایات که همراه بودند و رئیس معارف خراسان نیز حاضر بودند. دستورهای لازمه داده می‌شد.

امشب در دبیرستان محصلین مجلس نمایشی داشتند که از قرار مسموع خیلی خوب و قابل تمجید بوده است ولی بواسطهٔ احتیاط از منزل بیرون نرفته و از تماشای آن محروم ماندم.

(مشهد ـ نیشابور) ـ (دوشنبه سی ویکم فروردین ۱۳۱۵ شمسی).

صبح را برای دفعه آخر و توديع به زیارت آستان قدس رفته، محلی را که برای موزه در نظر گرفته شده درست معاینه کرده از روی بام یکی از ایوانهای صحن نو دورنمای

۱ـ [یا چهل سال قبل و یا ۱۳۲۴ قمری باید باشد (م.د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شهر مشهد را تماشا کردم.

به مدرسهٔ فاضیله معروف به میرزا جعفر که اکنون مقرِّ دانشکدهٔ معقول و منقول است رفتم. مدرسهٔ خوبی است ولی مرطوب است. عدهٔ زیادی طلّاب دارد. در بالاخانهٔ مدرس ساعتی نشستیم. آقایان مدرسین آمدند. از جریان مدرسه و تنظیمات آن صحبت می‌کردند. دستور دادم اولاً مجلس خطابه شبهای جمعه در دانشکده تأسیس کنند و ثانیاً یک درس ادبیات فارسی در برنامهٔ آن بگذارند که طلّاب سواد فارسی هم پیدا کنند. یکی از طلّاب آمده، مقاله خواند و اشعاری قرائت نمود، قابل تمجید بود. سپس دبیرستان نواب را که سابقاً مدرسهٔ نواب بود و شعبهٔ مقدماتی دانشکدهٔ معقول و منقول است تماشا کردم. بچه آخوندها مشغول تحصیلات مقدماتی بودند و سه کلاس دارد، به ترتیب مقرر تحصیل می‌کنند. یکی از آنها که کودکی خُردسال بود با عمامه و عبا و هیکل جالبی داشت گفتند امتحان نمایم. گفتم شعر معروف «شَیئان عَجیبان هُما اَبْرَدُمِنْ یَخ ...الخ» را تجزیه و ترکیب نماید. اتفاقاً هم علماً و هم عملاً خوب از عهده برآمد. دستور دادم که ترتیب صحیحی در دروس آنها بدهند که حقیقةً دبیرستان علوم معقول و منقول بشود.

قبل از ظهر به دیدن مؤید دفتر اربابی که از اقوام است و پیرمرد و چندین سال است در مشهد مقیم می‌باشد رفتم.

جوانان لیسانسیه که در مشهد به شغل تدریس و تعلیم اشتغال دارند سیزده نفرند. آنها را احضار کرده، تشویق نمودم.

بعد از ظهر عزیمت حرکت از مشهد داریم. بار سفر بسته به راه افتادیم. قبلاً در خارج شهر مزار خواجه ربیع را که منتسب به ربیع بن خیثم از صحابهٔ رسول الله است زیارت کردیم. بُقعهٔ آن از کاشیکاری و گچبری و کتیبه و معماری از نفایس صنعت عالم اسلامی است. افسوس که بواسطهٔ زلزله شکاف عظیمی در ارکان آن وارد آمده و گنبد آن خراب شده است. مسیو گُدار از تعمیر آن مأیوس است. دستور دادم که معذلک از محل عواید حقّ‌النظاره آن را حتی‌المقدور تعمیر و مرمت نمایند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چهار ساعت بعدازظهر از شهر خارج شده مقارن غروب به نیشابور رسیدیم. در باغ آرامگاه خیام حاکم و رؤساء ادارات استقبالی کرده بودند.

منظرهٔ فرح افزای آرامگاه و باغ مصفای آن که در جنب امامزاده محروق واقع است تمام خستگیها را جبران نمود.

امامزاده و باغ در سه سال قبل منظرهٔ کثیف و وضع بسیار ناپسندی داشت. در نتیجهٔ اهتمام وزارت معارف اکنون آباد و تمیز و مرمت شده و محلی که از سنگ مرمر به یادگار خیام ساخته‌اند نیز بر ظرافت آن افزوده. این یادگار را طاهرزادهٔ بهزاد ساخته است، ولی از حیث صنعت چندان لطفی ندارد.

شب در منزل حکومت محلی تهیه دیده بودند. استراحت کردیم، ماه فروردین به پایان رسید.

tarikhema.org

(نیشابور ـ سبزوار) ـ (سه‌شنبه اول اردی‌بهشت ۱۳۱۵ شمسی).

معروف است که «عَلی الصّباحِ نیشابور و خفتن بغداد» در جهان ممتاز است. برای درک لطیفهٔ صبحدمی قبل از طلوع آفتاب برخاسته به آرامگاه حکیم بزرگ خیام رفتیم. هوا لطافت و چمن ظرافتِ بی اندازه داشت. گلهای گرداگرد آرامگاه آن شاعر با غمزهٔ فتّان خود دل ناتوان ما را می‌بردند. ساعتی در آن گوشهٔ فراغت خوش بودیم. سپس به بقعهٔ شاعر و عارف معروف فریدالدین عطّار که دو کیلومتر مسافت دارد رفتیم. از آثار قدیم جز سنگ عمودی که بر فراز قبر به امر امیرعلی شیروانی نصب کرده‌اند و سنگ نادری است اثر دیگری باقی نمانده. بقعه و طاق و رواق هم نو است.

قبل از ظهر در بیرون بلدهٔ نیشابور محلی برپا کرده بودند. جوائز و گواهینامهٔ دانش‌آموزان را توزیع نمودیم. پسران و دختران لوایح خواندند و نطقها کردند و ورزش و حرکاتِ بدنیِ جالب نظر نمودند. سپس در همان محل سنگ بنای دبستان که در هذه‌السنّه از عایدات اوقافی ساخته خواهد شد در دل خاک نهادیم. بر روی آن سنگ مانند سایر سنگها که نصب شده به پارسی سره نام پادشاه و تاریخ و مکان نقر شده بود.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خیلی این قبیل مجالس باعث تشویق عامّه مردم و علاقمندی آنان به امر علم و معرفت و تربیت اولاد و مزید حقشناسی ایشان از توجهات دولت است و برای این جانب مایهٔ کمال تشکر و خوشبختی که اسباب و وسیلهٔ این خدمت بزرگ شده‌ام

عصر عزیمتِ سبزوار کردیم. هجده فرسخ فاصله دارد. غروب به سبزوار رسیدیم. قصبهٔ بزرگیست و دوم شهر خراسان می‌باشد ولی خیلی خراب است. رئیس معارف منزل خود را برای پذیرائی بر خلافِ دستور تهیه کرده بود. از این حرکتِ او خشنود نشدم، زیرا خود و ما را در زحمت انداخته بود، و در پایین شهر در حیاط کوچکی بناچار فرود آمدیم. شب هوا خیلی گرم بود، آقای فیوضات از رئیس معارف وساطت می‌کرد. حقیقةً مرد اخلاقی شایسته است.

(سبزوار ـ شاهرود) ـ (چهارشنبه دوم اردی‌بهشت ۱۳۱۵ شمسی).

امروز صبح نیز در مدرسهٔ دولتی مجلس توزیع تصدیقنامه‌ها با حضور وجوه اهل شهر تشکیل شده بود. به اسلوب معهود تصدیقنامه‌ها بین جوانان توزیع و لوایح و سرودها خوانده و سروده شد. سپس به زیارت مقبرهٔ حکیم قرنِ اخیر ایران حاجی ملاهادی صاحب منظومه در حکمت رفتیم، تاریخ وفاتِ او در «اَسرار نمرده زنده برجاست» می‌باشد[1]. مقبره با صفاست ولی تمیز نیست.

برای عمارت مدرسه و دبیرستان که در هذه السنّه ان شاءالله تأسیس خواهم کرد خانهٔ قشنگی متعلق به آقای دکتر غنی که از دوستان من و اهل این محل است دیدیم و قرار شد از او خریداری کنیم.

قبل از ظهر از سبزوار به عزم شاهرود بیرون آمدیم. در بیست کیلومتری منارهٔ «خسرو گرد» که از آثار قدیمهٔ اسلامی و از دورهٔ سلجوقی باقیست ملاحظه کردیم. بسیار خوب مانده. سنهٔ ماضیه از طرف ادارهٔ اوقاف دستور داده شد آن را مرمت و تعمیر نمودند.

۱ـ [وفات حکیم روز بیست و هشتم ذی‌حجّهٔ سال هزار و دویست و هشتاد و نُه قمری است «غریب» ماده تاریخ تولد اوست (۱۲۱۲) و «که نمرد زنده‌تر شد» به حساب جُمَّل تاریخ وفاتِ او (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ظهر در «زَیْدَر» که تقریباً وسط راه است و جای باصفای ییلاقی است پیاده شده نهار صرف کردیم، ولی باد شدیدی می‌وزید و هوا خیلی سرد بود و تا شب این باد ادامه داشت.

عصر یک ساعت به غروب مانده به شاهرود رسیدیم. در عمارت بلدیّه که محل تمیز و خوبی است منزل نمودیم.

رئیس معارف شاهرود سید محمد فرزان بیرجندی که از اهل فضل و ادب است و کفیل بلدیّه و حکومت که همان رئیس شهربانی است آمدند و اظهار ادب و مهربانی کردند.

شب به عادت معمول با آقایان نشسته نقائص امور معارفی حوزهٔ شاهرود را رسیدگی و اقدامات لازمه به عمل آوردیم.

حال مزاجی من خوب نبود، بدون صرف غذا به بستر رفتم.

(شاهرود ـ بسطام ـ دامغان) ـ (پنجشنبه سوم اردی‌بهشت ۱۳۱۵ شمسی).

صبح باد ساکت شده و هوای آرام و خوبی بود. مدارس شاهرود را سرکشی و معاینه کردیم. دو دبستان کامل و یک کودکستان و یک دو کلاس متوسطه دارد. خیابان تمیز و مصفائی که نهر آب زیادی در حاشیهٔ آن روان است درختهای چنار بسیار و تبریزی (سفیدار) و بید زیاد در شهر و اطراف آن بر رونق منظر و صفای آن افزوده است. شاهزاده امیر اعظم پسر سپهسالار برادرزادهٔ عین‌الدوله در این حدود سالها مالک رقاب بوده و تمام املاک اطراف را تصاحب کرده در این شهر حکومت داشته و با تراکمه جنگها کرده و شخص معروفی است. در سنهٔ ۱۳۳۳ قمری او را در همین نواحی بغتةً یکی از نوکرهای او کشته است و در شاهرود مدفون است. مقبرهٔ او در باغچهٔ باصفائی در انتهای خیابان و سر جادهٔ خراسان واقع شده.

پارک باصفائی نیز موسوم به امیریّه در دو فرسخی خارج شهر در دامنهٔ شاه کوه دارد. شاه کوه در شمال غربی واقع شده و کوه مرتفعی است که در طرف شمالی آن جلگهٔ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گرگان و دشت گرگان واقع و مأوای تراکمه است. فعلاً دولت از آن راه جادهٔ شوسه می‌سازد موسوم به جادهٔ «زرین گل» که هنوز خاتمه نیافته. بعد از اختتام گرگان به خراسان متصل می‌شود.

قبل از ظهر مجلس ورزش برای دانش‌آموزان ترتیب داده بودند. ورزش کرده سرودهائی خواندند، بعد از اختتام مجلس ورزش به منزل آمدم.

بعد از ظهر به بسطام که شهر قدیم این ناحیه است رفتم. هفت کیلومتر با شاهرود حالیه مسافت دارد. بواسطهٔ اینکه قنوات جدید در شاهرود حفر کرده‌اند، آبهای بسطام خشکیده و مردم آن مهاجرت کرده، فعلاً صورت قریه را پیدا کرده است که در حدود هفتصد الی هزار نفر سکنه دارد. مردم آن در منتهای فقر هستند. مدرسهٔ آن را دیدم، تعریفی نداشت.

مزار بایزید بسطامی و مسجد جامع و مناره و مقبرهٔ مرتفع آنجا که همه از آثار تاریخی است و گچبری و کتیبه‌های دورهٔ مغول «الجایتو سلطان» و دورهٔ سلجوقی را دارد خیلی قابل تماشاست و باید ترمیم و تعمیر شود. آخرین تعمیری که شده در زمان فتحعلی شاه می‌باشد. کاشیها و طاق و درهای مُنَبَّت زیبا دارد.

عصر به طرف دامغان حرکت کردیم. مسافت دوازده فرسخ است که تقریباً هفتاد کیلومتر می‌شود. یک ساعت به غروب مانده رسیدیم.

آقای تحصیلدوست که جوان دیپلمه است، دو سال است در اینجا رئیس معارف است آمده بود. به محض ورود آثار تاریخی محل را معاینه کردم. امامزادهٔ قدیمی دارد که کاشی خیلی اَعلاء کتیبهٔ زمان شاهرخ تیموری را دارد و منارهٔ مرتفعی دارد با کتیبهٔ آجر به خط کوفی کتیبه دارد. ظاهراً از قبل از مغول است. مسجد جامع دارای منارهٔ مرتفعی است که آن نیز به خط کوفی کتیبه دارد ولی صاعقه زده و به یک قسمت آن شکافی وارد آمده و محتاج به تعمیر است.

در جنب مسجد مدرسهٔ فتحعلی‌خانی است که از مدارس قدیمه بوده و فعلاً وزارت معارف و اوقاف آن را تعمیر می‌نماید که مقر دبستان دولتی دامغان بشود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

منزل امشب در باغی است که سابقاً متعلق به مرحوم شریعتمدار دامغانی بوده و فعلاً به گرو به دست بصیرالملک شیبانی افتاده، جای باصفا و خوش هوائی است. در سر آب و محل مرتفعی واقع شده است. شب به کارهای معارف دامغان رسیدگی و یادداشتهای لازم نمودم که اقدام شود.

(دامغان ـ سمنان) ـ (جمعه چهارم اردی‌بهشت ۱۳۱۵ شمسی).

از ساعت سه بعد از نصف شب به هم خوردگی و کسالت غریبی روی داده و فساد معده عارض شده بود. با آنکه تقریباً از غذا بکلی محرومم، معذلک این طور مبتلا هستم. باری امروز ناگزیر در بستر مانده و مسهل صرف کرده و استراحت نمودم و غالباً کارها و مطالعات عقب افتادهٔ خود را انجام می‌دادم و یادداشتهای خود را ثبت می‌کردم.

کتاب حافظ بغلی کوچکی که تاریخ آن ۱۱۴۰ هجری است در مشهد آقای امیر شهیدی به این جانب هدیّه نمود. امروز آن را می‌خواندم. وضع اشعار و غزلیات آن با حافظ‌های معمولی متفاوت است. بعضی اضافات و نقائص دارد. خالی از اغلاط نیست. فرم و قطع آن بدیع و قابل حمل می‌باشد.

دو ساعت و نیم بعد از ظهر به طرف سمنان حرکت کرده، یک ساعت به غروب مانده به منزل رسیدیم. تقریباً یکصد و هشت کیلومتر مسافت دارد. در باغ حاجی صفرعلی فامیلی در بیرون شهر منزل کردیم. باغ مصفائی است. در سردر آن عمارت خوبی دارد که می‌توان شبی را به روز آورد. سمنان گر چه خیلی کم آب است، در این باغ آب جاری دارد.

حاکم شهر شاهزاده عدل رکنی و رؤساء ادارات آمدند، قدری بودند و رفتند. رکنی فرزند مرحوم رکن‌الدوله است. در ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۵ قمری در شیراز بوده، پدرش والی بوده است. حکایت جنگ مابین امام جمعه و سیدعلی اکبر فال اسیری را در شیراز بر سر امامت جمعه و جماعت مسجد وکیل نقل می‌نمود که منجر به کشته شدنِ چند نفر و تبعید سیدعلی اکبر به خارج شد. از او خواهش کردم که یادداشتهایی از حوادث آن زمانِ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فارس برای این جانب بنویسد، زیرا در نظرست وقایع تاریخی سالنامهٔ فارس را از هزار و دویست هجری قمری تاکنون که سلسلهٔ حوادث فارسنامهٔ ناصری مقطوع است به رشتهٔ تحریر و ثبت درآورم و البته این گونه پیرمردها بهترین منبع اطلاعات خواهند بود.

امروز که چهارم اردی‌بهشت است، راه آهن شمال به فیروزکوه رسیده و از قرار اطلاع تلگرافی اعلی‌حضرت همایونی به آنجا تشریف آورده راه را افتتاح فرموده‌اند و با ترن از فیروزکوه به شاهی حرکت نموده و سخت‌ترین و مشکلترین قسمت راه خاتمه یافته است. موقع را غنیمت شمرده تصمیم نمودم که فردا از فیروزکوه به مازندران بروم که هم تشرف به پیشگاه همایونی حاصل گردد و هم از ساختمانهای مدارس و امور معارفی سرکشی شده باشد.

شب نقائص امور معارفی را رسیدگی و یادداشتهای لازم می‌نمود و دستورهای مقتضی داده شد. رئیس معارف آقای «پژهان» جوان دیپلمه است از اهل اصفهان، خیلی باهوش و زرنگ می‌باشد.

(سمنان ـ فیروزکوه ـ شاهی ـ ساری) ـ (شنبه پنجم اردی‌بهشت ۱۳۱۵ شمسی).

صبح در مدرسهٔ دولتی مجلس جشنی فراهم کرده بودند. دختری در صنایع و وضعیات جغرافیائی و مفاخر شهر سمنان نطق کرد و پسری مقاله‌ای در شرح حال شیخ علاءالدوله سمنانی که از اَجلّهٔ صوفیه و وزیر غازان خان مغولی بوده است خواند. رئیس معارف تاریخچه‌ای از معارف بیان نمود. سپس تصدیقنامه و جوائز تقسیم شد و سرودها خواندند.

بعداً به تماشای آثار قدیمهٔ سمنان رفتیم. مسجد سلطانی از ابنیهٔ فتحعلی شاهی است. خیلی با روح و با صفاست. یک سال است که وزارت معارف و اوقاف موقوفهٔ آنجا را رسماً اداره نموده مسجد را تعمیر و مازاد آن را به مصرف تأسیساتِ معارفی از قبیل دبستان و کودکستان رسانیده است و مردم سمنان از این عمل خیلی شاد هستند و از اینکه دولت موفق شده است که موقوفه را از حلقوم یک نفر از اشرار محلی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که به عنوان متولی تصاحب کرده بود بیرون آورد رضایت کامل دارند.

در جنب مسجد مدرسه‌ای بود به نام مدرسهٔ صادقیه که باید برای دبستان ساختمان شود. وقتی که برای معاینه به آنجا رفتیم از بالاخانه ضجّه و نالهٔ طفلی مسموع گردید که دل انسان را به درد می‌آورد. معلوم شد مکتبخانه به اسلوب قدیم دایر است و مکتبدار طفل بیگناه را زجر می‌نماید. خیلی متأثّر شدم. دستور دادم درب دکان او را ببندند و چون بحمدالله همه جا مدارس و دبستانهای جدید دائر است دستور دادم که بکلی مکتبخانه‌ها را ببندند. و این اقدام اخیر از ضجّهٔ آن طفل بیگناه انجام گرفت. سپس جامع سمنان را دیدم که دارای طاق و منارهٔ مرتفعی است و از زمان شاهرخ تیموری کتیبه دارد[1] و جای دیدنی است. سی پارهٔ قرآن که خط و تاریخ آن از دورهٔ تیموری است نیز در آن جامع موجود است. کتیبه و گچبری خیلی قدیمی دارد که معلوم است مسجد از قدیم بوده و شاهرخ آن را تعمیر فرموده است.

قبل از ظهر به عزم فیروزکوه حرکت و یک ساعت بعد از ظهر بدانجا رسیدیم. در امیریه که جایگاهی است در هزار متری فیروزکوه فرود آمدیم. پس از صرف نهار آقایان فیوضات رئیس اوقاف و رعدی کفیل انطباعات که در این سفر همه جا همراه بودند و دیگر در مازندران کاری نداشتند مرخص شده به طهران مراجعت نمودند. خودمان به عزیمت مازندران حرکت کردیم. همه جا در کنار راه آهن عبور نموده آثار سعی و عمل و کوشش و فعالیت در هر گوشه نمایان بود. از راه آهن و تونلها و پلها و غیره که همه موجب حیرت بینندگان است در اینجا چیزی نمی‌نویسم، زیرا وصف آن را کتابی باید.

در نزدیکی زیراب آقای حائری مفتش سیّار معارف و آقای مزیّنی رئیس معارف آمده بودند. خیلی از ملاقاتشان خوشوقت شدم. در شیرگاه بنای مدرسهٔ جدیدی گذارده‌اند و در محل بسیار مصفائی که از همه طرف به جنگلها و کوههای پر از درخت مُحاط است پی را کنده و بنا را شروع نموده‌اند. خیلی از انتخاب آن محل خشنود شدم،

۱ـ [کتیبهٔ منارهٔ جامع از ابوحرب بختیار بن محمد ممدوح منوچهری دامغانی است و در فاصله ۴۱۷ تا ۴۲۶ هجری بنا شده است. (م. د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زیرا حقیقةً حسن انتخاب کرده‌اند. بعضی دستورها در ساختمان آن دادم. بعداً حرکت کرده به شاهی آمدیم.

ساختمان دبستان شاهی را نیز معاینه کردیم که گر چه پیشرفتی که انتظار داشتم نشده است ولی باز هم بد نیست. ظاهراً امسال تابستان خاتمه حاصل خواهد کرد. سپس به طرف ساری آمدیم. در بیرون شهر در دبیرستان پهلوی ساری که قدیمترین ساختمان معارفی آن حدود است پیاده شدیم. سقف آن پوشیده شده ولی هنوز خیلی نقائص دارد تا حاضر شود. تحقیقاً برای تیر ماه تمام نخواهد شد و تا پائیز کار دارد.

این دبیرستان در فضای بسیار فرح افزا و مصفائی واقع شده و از طرف جنوب کوهها و تلال زیبائی در منظر آن واقع شده و منظرهٔ بدیعی درست کرده که صحرای ورزش و یک نهر آب روان بر دلکشی فضای آن افزوده است.

این محل را این جانب در تیر ماه ۱۳۱۳ انتخاب و در همان موقع شروع کردم ولی نسبت به سایر ساختمانهای ولایات تعویق و تأخیر بسیار در کار آن روی می‌داد، زیرا بواسطهٔ تعدّد ابنیهٔ دولتی و رقابت ساختمانها با یکدیگر ایجاد وسایل مشکل بود. اینک بخوبی پیشرفت دارد. سعی داریم که برای پائیز در موقع اسبدَوانی آن را افتتاح نمائیم.

شب را در باغ ادارهٔ معارف که یک ماه است برای معارف ابتیاع شده منزل کردیم.

(ساری ـ بابل ـ ساری ـ اشرف ـ ساری) ـ (یکشنبه ششم اردی‌بهشت ۱۳۱۵ شمسی).

صبح به عزم تشرف به پیشگاه همایونی از ساری حرکت کرده در فاصلهٔ یک ساعت و نیم به بابل رسیدیم. نخست چند دقیقه در سر ساختمان دبیرستان صرف وقت نموده از پیشرفت کار بنا خیلی خشنود شدم. این عمارت ظریفتر و محکمتر و بزرگتر از عمارت مدرسهٔ ساری است. نقائصی که در آنجا مشهود شده در اینجا اصلاحی کرده‌اند. امید است تا آبان ماه جاری بکلی خاتمه پذیرد.

ساعت نُه بود به قصر بابل رفتم. در بیرون عمارت در فضای باغ در زیر درختان کهنسالِ آزاد تشرف حضور حاصل کردم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

راپُرت مسافرت خود را اجمالاً به عرض رساندم. مورد الطاف و مراحم ملوکانه واقع شدم. سپس از ساختمان مشهد و بابل سؤالات فنی فرمودند که برای چند نفر شاگرد ساخته شده و توضیحات لازم به عرض رساندم. از پیشرفت ورزشی و تغییری که در روحیهٔ جوانان حاصل شده و تربیت پیش آهنگی مقداری صحبت فرمودند و سپس راجع به تحصیل شاهپورها بیاناتی فرمودند و اهمّیّت این نکته که جوانان کشور قبل از خاتمهٔ تحصیلات متوسطه نباید به خارجه بروند. بلکه تحصیل در خارجه مخصوص فارغ التحصیل دانشکده‌ها و برای تخصص در رشته‌های مختلف باید باشد.

بعد از آن اجازهٔ مرخصی دادند و امر کردند که به تنکابن و رشت نیز بروم و از آن راه به طهران مراجعت نمایم.

ظهر در بابل در منزل قدوسی رئیس معارف نهار صرف کرده، بعد از ظهر به ساری مراجعت چند دقیقه‌ای در سر ساختمان صرف وقت کرده سپس به قصد دیدن ساختمان اشرف [بهشهر] حرکت کردیم. در بین راه چشمهٔ باصفائی بود، دقیقه‌ای درنگ کرده برای ساعت پنج به اشرف رسیدیم.

دبستان اشرف خیلی قشنگ شده، گر چه نقائصی در کار بنایِ آن موجود بود از قبیل ناهمواری آجرها و عدم تناسب در شکل پنجره‌ها و سستی چوبها، دستور اصلاح دادم.

تکیهٔ قدیمی در آخر خیابان واقع است که بنای مختصری دارد. سنهٔ ماضیه دستور دادم که آن را از وجوه تعمیراتی مرمت کرده محل دبستان قرار دهند. این عمل را آقای مزینی انجام داده و اینک مدرسه‌ای در آنجاست. خیلی ظریف و قشنگ شده. اطاقهای آن کاملاً به مصرف کلاس رسیده حتی دارای سالنِ کنفرانس نیز شده است. منظرهٔ آن چون قدیمی است و درختان و اشجار کهنسال نیز آن را احاطه کرده خیلی زیبا شده است.

شب به ساری مراجعت کردم. مدرسهٔ سلیمان خانی که از مدارس قدیمه است با تعمیراتی و اصلاحاتی محل دبیرستان پهلوی است معاینه کردم. آن نیز خیلی خوب شده، تالار خطابه و کنفرانس خوبی تهیه کرده‌اند و کلاسهای روشن و تمیز. از زحمات

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رئیس معارف و مدیر مدرسه اظهار تشکر کردم.

شب در منزل به امور معارفی پرداخته نقائص را اصلاح و یادداشتهای لازم برای تشکیلات و تکمیل مؤسسات در سنهٔ تحصیلی آتیه می‌نمودم. چون آقا ضیاء جناب رئیس معارف گیلان نیز آمده بود، او نیز نواقص کارهای خود را یادداشت می‌داد.

(ساری ـ تنکابن ـ خرم‌آباد ـ شهسوار ـ رامسر) ـ (دوشنبه هفتم‌اردی بهشت ۱۳۱۵ شمسی).

امروز صبح به عزم تنکابن حرکت کردیم. رئیس معارف تا دهی که موسوم است به «ایزده» و سی کیلومتر تا محمودآباد مسافت دارد همراه بود. در آنجا در هذه السنه طرح ساختمانی برای دبستان در نظر است. برای انتخاب محل آن امروز نهار را در آنجا توقف کردیم. در چمنزار کنار دریا در نزدیکی محل فعلی که حیاط کثیفی است محل مناسبی اختیار کردیم. چون قریه جزو املاک اختصاصی است خودشان این محل را برای ساختمان مدرسه در هذه السنه معین فرموده‌اند. ما نیز امتثال کردیم. محل آن معین و آقای زنگنه مهندس نیز همراه بود. قرار شد شروع به کار نمایند.

در این فصل فضای این حدود از گلهای رنگارنگ رشک بهشت برین است و چشم انسان از تماشای منظره و باغ و از عطر ریاحین سیر نمی‌شود. در یکی از ساختمانهای دهقانی جدید نهار صرف کرده حرکت کردیم.

در مدرسهٔ نوشهر که سابقاً «ده نو» بود چند دقیقه توقف کرده سپس راه افتادیم. یک ساعت به غروب به خرم‌آباد که مرکز تنکابن است رفتیم. دبستان شش کلاسهٔ مفصلی در آنجا ساختمان می‌شود ولی هنوز پوشش نشده و خیلی ناقص است.

برخلاف، مدرسهٔ شهسوار که سه کیلومتر مسافت دارد و در کنار دریاست تقریباً خاتمه یافته سقف آن زده و اطاقها رنگ شده است. خیلی موجب مسرّت گردید.

آقای همّت یار رئیس معارف تنکابن است، خیلی زحمت کشیده و کوشش نموده است. شب را به رامسر رفته، در سناتوریوم و عمارت زیبای آن توقف کردیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(رامسر) ـ (سه‌شنبه هشتم اردی‌بهشت ۱۳۱۵ شمسی).

امروز برای تعیین محل مدرسه که باید در رامسر ساخته شود در آنجا اُطراق کردیم. هوای خوب و فرحبخش و گوشهٔ آسوده و منظرهٔ بدیع را که در دنیا نظیر آن ندیده‌ام، با آنکه در اطراف دنیا بسیار گردیده‌ام. مغتنم شمرده تا ظهر در گوشهٔ ایوان خزیده به تفکر مشغول بودم. این چند لحظه استراحت برای تجدید قوای حیاتی خاصه برای من که فرسوده و خسته شده‌ام تأثیر عظیمی داشت. عصر محل دبستان را در برابر آبادی نزدیک که موسوم است به «ابریشم محلّه» معین و دستور ساختمان به آقای زنگنه مهندس و همّت یار رئیس معارف دادم. سپس ساختمانهای جدید آنجا را از قبیل مریضخانه و غیره معاینه کردم. قصری که اعلی حضرت همایونی از سنگ مرمر می‌سازند تماشا کردیم. حقیقتاً زیبا و قشنگ است. شب را نیز در پارک رامسر به سر بردیم.

(رامسر ـ رشت) ـ (چهارشنبه نهم اردی‌بهشت ۱۳۱۵ شمسی).

امروز صبح به کنار دریا رفتم و گردشی کردم، خیلی تماشا داشت. از هتل تا دریا دو کیلومتر و نیم مسافت دارد و همه جا خیابان عریض و مصفا با گلکاری تهیه کرده‌اند که در زیبائی قابل وصف نیست. هتل مفصلی که اعلی حضرت همایونی در منتهای خیابان بنا کرده‌اند وسائل آسایش برای چهل نفر مسافر دارد. دارای سالونها و اطاقهای بزرگ و کوچک است و چهار طبقه می‌باشد. خیلی با شکوه و مجلل و مزین است.

صبح ساعتی را به کارهای معارف تنکابن رسیدگی کرده دستورهای لازم داده و یادداشتهای مقتضی نمودیم.

بعد از نهار و استراحت عزیمت رشت نمودیم. جلگهٔ مصفای گیلان را طی کرده همه جا از سواحل دریای خزر گذشته از قصبات آباد رودسر، لنگرود، شهر زیبا و تاریخی لاهیجان عبور نموده صحراهای سبز و خرم که متأسفانه آلوده به مزارع پر از باطلاق برنجکاری است تماشا نمودیم. موقع زراعت برنج است و بیچاره دهاقین «دارالمرز»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همه تا کمر برهنه در باطلاقها به نشاندن «شالی» مشغول هستند و جان خود را به خطرهای عدیده که یکی از آن جمله مالاریای مُزمن و حادّ است عرضه می‌نمایند.

مردم گیلان فعّالتر و سالمتر و باهوشتر از مردم مازندران هستند. در این مسافرت سواحل به مجرّد اینکه انسان قدم به خاک گیلان می‌گذارد اثر فعّالیت و کوشش را مشاهده می‌نماید.

ساعت شش وارد رشت شدیم. بمحضْ ورود ساختمان دبیرستان را مشاهده و معاینه نمودیم که در شرف اتمام است.

در منزل آقای فاطمی عمادالسلطنه حکمران ورود نمودیم. نهایت مهربانی و محبت را نمودند. دفعات سابق که به رشت می‌آمدم در منزل رئیس معارف یا در هتل منزل می‌کردم و از این رهگذر ایشان گله‌مند بودند.

این مرتبهٔ هشتم است که به رشت آمده‌ام. تاریخ دفعات سابق به شرح ذیل است:

۱ ـ فروردین ۱۳۰۴ شمسی با طیاره به اتفاق میرزا عبدالله خان بهرامی به پهلوی آمده چهار روز اقامت کرده با طیّاره مراجعت نمودم.

۲ ـ در فروردین ۱۳۰۶ به اتفاق آقای تدین که وزیر معارف بودند به رشت و پهلوی آمده به لنگرود رفتیم.

۳ ـ در تیر ماه ۱۳۰۹ با خانواده به قصد مسافرت اروپا از رشت عبور نموده یک شب در هتل اقامت کردیم.

۴ ـ در مهر ماه ۱۳۱۲ در مراجعت از اروپا یک شب در هتل ماندم.

۵ ـ در تیر ماه ۱۳۱۳ برای جشن معارف و زدنِ اولین کلنگ بنای دبیرستان که اکنون در شرف اختتام است.

۶ ـ در تیر ماه ۱۳۱۴ در مراجعت از سفر آذربایجان با کشتی از آستارا به رشت آمده یک روز توقف کرده از راه مازندران مراجعت نمودم.

۷ ـ در شهریور ۱۳۱۴ به ا تفاق میسیون اعزامی به کنگرهٔ صنایع ایران در لنین گراد از راه چالوس و تنکابن آمده یک شب در پهلو ی اقامت کردیم و در آخر همان ماه از روسیه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مراجعت نموده چند ساعتی اقامت نمودم.[۱]

(رشت) ـ (پنجشنبه دهم اردی‌بهشت ۱۳۱۵ شمسی).

صبح قبل از ظهر بعضی از مدارس و مؤسسات معارفی رشت را معاینه کردم. یک کودکستان و یک دبستان دختران و دبیرستان ملّی اسلامی که شعبهٔ ادبی متوسطه دارد و دبیرستان شاهپور و دبیرستان شاهدخت و دانشسرای رشت را معاینه نمودیم. مدارس حالت رکود و خمودی دارد مخصوصاً از حیث بنا و منزل در زحمت است. ولی دبیرستان شاهدخت خوب و دختران باهوش و بااستعداد دارد. همچنین دانشسرا که مؤسسهٔ جوان و نوزادی است خیلی خوب و تمیز نگاهداشته شده است. مدتی در آنجاها وقت صرف کرده با جوانان صحبت می‌کردم.

بعد از ظهر مراسم سوگند پیش آهنگی در دبستان فاریابی تشکیل می‌شود. آقای حکمران که رئیس انجمن تربیت بدنی هستند حضور بهم رسانیده و جمع کثیری از اولیاء محصلین و رؤساء ادارات حاضر شده بودند. یک رَسَد پیش آهنگی آن دبستان تشکیل و سوگند یاد نمودند. نطقها و عملیات پیش آهنگی و ورزش و بازیها و سرودها داشتند، خیلی جالب توجه بود. در خاتمه آقای حکمران نیز چند کلمه صحبت کردند و نسبت به معارف که ترقی کرده است اظهار مسرّت کردند.

شب در ادارهٔ معارف وقتی به رسیدگی به نقائص معارف صرف کرده یادداشتهائی برمی‌داشتم که در بودجهٔ هذه السنّه تکمیل و رفع گردد.

شب در منزل حکمران بعضی از افسران فرمانده قوای ارتش نیز بودند.

(رشت ـ بندر پهلوی ـ رشت) ـ (جمعه یازدهم اردی‌بهشت ۱۳۱۵ شمسی).

صبح با حکمران راجع به کارهای معارف و خرید اراضی که در حاشیهٔ دبیرستان واقع

۱ـ [اگر رفتن به روسیه را بار هفتم به حساب آوریم، مراجعت از روسیه بار هشتم و سفر حاضر نهمین بار می‌شود. (م. د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شده صحبت می‌کردیم. همچنین راجع به عمارت دبیرستان در بندر پهلوی که باید از محل بِدهِ بلدیّهٔ گیلان به معارف خریداری شود.

امروز برای معاینهٔ محل و اراضی به بندر پهلوی رفتم. باغی متعلق به حاجی یوسف زمانی که در انتهای غربی شهر واقع است در نظر گرفته‌اند. بسیار باغ مصفا و مشجر وسیعی است، ولی برای مدرسه چندان تناسبی ندارد، زیرا از مرکز شهر خیلی دور است.

زمین دیگری را نیز در ساحل دریا دیدیم، چندان خوب نبود. اتفاقاً عمارت نیمه تمام و ناقصی دیدیم که با کمال استحکام ساخته بودند، معلوم شد از وجوه بلدیه و اعانه چند سال قبل این بنا را به نیّت مریضخانه شروع کرده‌اند. ولی بعداً چون سرمایه کفاف نداده و هم موقع و محل آن برای مریضخانه مناسب نبوده، ناقص انداخته‌اند. اکنون که صحبت تشریف فرمائی ملوکانه به این حدود است همه جنبش و جوششی دارند و می‌خواهند این عمارت را نیز تکلیفی برای آن معین کنند.

آقای صبا حاکم شهر پیشنهاد می‌کرد که برای مدرسه آن را بگیریم. به نظر من خیلی خوب آمد، چون در بهترین موقع بندر و در کنار بولوار و در ساحل دریا واقع شده. هم برای مدرسه خوب است و هم ساختن عمارت بر زیبائی منظره شهر می‌افزاید. تصمیم گرفتیم که همان عمارت را گرفته ساختمان نمائیم.

مدرسهٔ متوسطه بندر پهلوی را موسوم به دبیرستان فردوسی معاینه کردم. از حیث انتظام و ترتیب چندان حسنی نداشت. خیلی کثیف و شاگردان بی‌تربیت بودند. کودکستان مختلط آن بد نبود. رئیس معارف صفاری قدری شارلاتان به نظر می‌آید. اظهارات او پایه و مایه نداشت.

ظهر در گراند هتل غازیان نهار صرف کرده، عصر بعد از معاینهٔ چند مدرسه ذکور و اناث مراجعت به شهر رشت کردیم.

شب در یکی از دبستانها (نمرهٔ یک فاریابی) که سابقاً محل مدرسهٔ متوسطه بوده و سالن نسبةً بزرگی دارد مجلس خطابه و مناظرهٔ جوانان دبیرستان ترتیب داده بودند،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خالی از تماشا نبود. گرچه جوانان دبیرستان شاهپور رشت در نطق و بیان به پایهٔ محصلین خراسان نمی‌رسند ولی سعی و کوشش بسیار نموده بودند.

چیزی که بدع و تازه بود آنکه دو نفر از متناظرین طرف مثبت و منفی ادلّهٔ خود را نظماً در ضمن قصیده و مثنوی بیان کردند و خیلی خوب ساخته بودند. نکتهٔ دیگر آنکه در فواصل بیانات مناظرین ارکستر می‌نواختند برای آنکه مستمعین کسل و خسته نشوند.

موضوع برتری علم بر مال بود. دختری نیز لایحه خواند. بعد این جانب چند کلمه برای آنان صحبت کرده نصایحی به جوانان گفتم.

این مجالس خطابه و کنفرانس و مناظره که در مابین جوانان دبیرستانها شروع می‌شود خاصّه که در هر دبیرستان جدیدالبناء سالن بزرگ برای خطابه و مناظره ساخته می‌شود، برای تمرین قوهٔ دفاعی و نطق و استدلال جوانان خیلی نافع و مفید است و بحمدالله موفق شدیم که این امر نیکو و مستحسن را در مدارس متوسطه ترویج نماییم و در هر شهر لااقل یک سالن بزرگ برای این نیّت خیر ساخته‌ام و در تهران که چهار تالار وسیع خطابه بنا کرده‌ام.

(رشت ـ قزوین ـ طهران) ـ (شنبه دوازدهم اردی‌بهشت ۱۳۱۵ شمسی).

امروز عازم طهران هستم. ساعت هشت حرکت کرده نهار را در آب ترش که جای مصفا و ییلاقی است در راه قزوین صرف کرده ساعت چهار و نیم بعد از ظهر به قزوین رسیدیم. ساعتی در ادارهٔ معارف اوقات صرف کرده به کارهای معارف رسیدگی نموده و یادداشتهایی که لازم بود برای بودجه ثبت کرده حرکت کردیم. ساعت هشت به طهران رسیدم. آقای ایرانی برای آنکه رسیدگی بیشتری به امور معارفی قزوین بشود، در آنجا اقامت نمودند که فردا به طهران بیایند.

بحمدالله مسافرت به سلامت به پایان رسید و بعد از چهل و سه روز و طی چهار هزار و هشتصد کیلومتر مسافت و دیدن نصف ایران به طهران وارد شدم. حساب کرده‌ام اگر این مسافرت را به اسلوب قدیم با اسب انجام می‌دادم و روزی پنج فرسخ بلا انقطاع

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

طی می‌کردم، لااقل چهار ماه به طول می‌انجامید و اینک از برکت اتومبیل در این مدت قلیل با کمال سهولت صورت گرفت.

از سی و یک حوزهٔ معارفی چهارده حوزه را رسیدگی و سرکشی نمودم. در همه جا جشن گرفتیم و مردم را تشویق نمودیم. از کارهای گذشته تفتیش نمودیم و برای اصلاحات آتیه یادداشت نمودیم. مأمورین علاقمند شدند و مردم محل ممنون گشتند. گر چه در این مدت مزاجاً خیلی ضعیف و رنجور بودم ولی از حیث دیدن مناظر و اماکن جدیده خیلی تفریح خاطر و تفرّج هم به عمل آمد. هم ایفاء وظیفه بود و هم ترویح نفس و هم کسب معلومات. خدای را بر این توفیق شکر می‌کنیم. اینک:

تا بگویم که چه کشفم شد ازین سیر و سلوک

بـه در میکده با بربط و پیمانه روم[1].

* * *

tarikhema.org

۱ـ [شعر از حافظ شیرازی است. (م. د)].

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مسافرت به همدان و سنندج و کرمانشاهان و ایلام و بیجار و قزوین و زنجان

(سه‌شنبه نهم تیر تا دوشنبه پنجم مردادماه ۱۳۱۵ شمسی)

(از دفتر شمارهٔ ۵ از دفاتر روزنامهٔ احوال)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(تهران ـ قم ـ عراق) ـ (سه‌شنبه نهم‌تیرماه ۱۳۱۵ شمسی).

امروز برای دفعهٔ دوم عازم مسافرت به حدود غرب هستم. دفعهٔ اول در ثلث آخر مردادماه ۱۳۱۴ بود که در روز سی‌ام مرداد اولین کلنگ بنای دبیرستان پهلوی در اراضی قلعه کهنهٔ همدان زده شد و اینک بعد از یازده ماه بحمدالله خاتمه یافته و می‌رویم آن را افتتاح کنیم. چون این بنا محصول عمل و نتیجهٔ مجهود است بنابراین با شوق و شور بسیار به تماشای آن می‌رویم.

همراهان عبارتند از: آقای بدیع‌الزمان استاد دانشکدهٔ ادبیات؛ آقای فرزان رئیس استخدام؛ آقای ایرانی رئیس تعلیمات ولایات؛ آقای خالقی معاون دفتر.

از صبح تا یک ساعت بعدازظهر منتظر معاملهٔ اتومبیل بودیم. تا بالاخره در نتیجهٔ مجاهدت رئیس محاسبات و آقای ایرانی و شُفر، اتومبیلِ پنج‌نفرهٔ «دُج» خوشرنگ خوبی سیستم ۱۹۳۶ خریداری و حاضر شده و در ساعت مذکور از شهر طهران حرکت کردیم. صفحهٔ کیلومترشمار ۴۸۰ را نشان می‌داد. در حسن‌آباد اندک‌توقفی کرده چای صرف کرده حرکت را ادامه دادیم. هوا دقیقه به دقیقه بر اشتعال و حرارت خود می‌فزود، در شوره‌زارهای اطراف قلعهٔ محمدعلی‌خان و در زیر کوشک نصرت کنار دریاچهٔ قم به منتهای اشتداد رسید. بادگرمی هم می‌وزید. آفتاب به بیرحمی می‌تابید. هوای داغ که در اتومبیل داخل می‌شد مثل شعلهٔ سوزان در حلق و ریه می‌رفت.

وقتی که ساعت پنج بعدازظهر به قم رسیدیم بکلّی از شدت گرما فرسوده بودیم. ساعتی در سرداب منزل آقای مصباح فاطمی متولی‌باشی اقامت و استراحت کردیم ولی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فوراً کارهای محلی و اشخاص محلی ما را احاطه کردند. آقایان ذوالمجدین و برقعی و حکومت و رئیس شهربانی و بالاخره رئیس معارف آقای سرمدی که جوان محجوب و معقولی است به استقبال آمده بودند. راجع به امتحان طُلّاب و تکمیل موزهٔ قم و ساختمان دبیرستان و غیره صحبت می‌شد.

تأسیس موزهٔ قم یکی از بهترین آثار خیر است که بحمدالله به انجام آن موفق شده‌ام و مجموعهٔ نفیس از اشیاء قدیم و صنعتی که در انبار آستانه و سایر مقابر و مشاهد این حدود بوده است جمع‌آوری شده و در جای روشن و آبرومندی جنب حَرَم به صورت منظمی چیده شده و محل تماشای عابر و سایر است. در آنجا کارت‌پستالهای متعدد از اشیاء مزبور برای فروش حاضر است. برای معرفی موزه واردین مکلف هستند از آنها یک دانه خریداری نمایند. ما نیز خریده سه عدد به آقایان حاج‌محتشم‌السلطنه و اورنگ و سیاح کفیل وزارت داخله سلامی نوشته فرستادم.

زمین ساختمان دبیرستان را هم ملاحظه کردم. باغ وسیعی است ولی در نتیجهٔ تردید و تلون متأسفانه با داشتن وجوه و اعتبار اسباب کار هنوز شروع نشده است.

این موزه و این دبیرستان سنهٔ ماضیه در یازدهم شعبان، (۲۲)آبان ۱۳۱۴ افتتاح گردید و آقای یاسمی مادّه تاریخ خوبی سروده‌اند که در سردر موزه با کاشی نصب شده و قطعهٔ فصیحی است. ماده تاریخ این است «موزهٔ آستانه گشت‌پدید».

ساعت هفت به قصد سلطان‌آباد عراق[1] حرکت کردیم و ساعت یازده به مقصد رسیدیم. مجموعاً سیصد کیلومتر طی مسافت شده است. شب در باغی که آقای دها رئیس معارف عراق تهیهٔ شام دیده بود منزل گزیدیم و استراحت کردیم.

رادسرشت رئیس معارف خرم‌آباد که اکنون مأمور یزد شده است نیز آمده بود. به او و به آقای دها گفتم فردا به همدان بیایند و در جشن افتتاح دبیرستان شرکت کنند. مقصود این است تماشا نموده ببینند. چون جوانهایِ جدّی و علاقمند هستند از این تماشا تهییج و تشویق خواهند شد که اِتیان به مِثل آن نمایند.

۱ـ [اراک فعلی (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(سلطان‌آباد عراق ـ ملایر ـ نهاوند ـ همدان) ـ (چهارشنبه دهم‌تیرماه ۱۳۱۵ شمسی).

صبح حکومت و رؤساء ادارات عراق و جمعی دیگر به دیدن آمده بودند. قرار شد زمینی بلدّیه بدهد و در آنجا تالار خطابه از طرف معارف ساخته شود. ادارهٔ معارف را سرکشی مختصری کرده و عمارتی را که برای فروش لازم بود معاینه نمایم تماشا کردم. برای دو ساعت قبل‌ازظهر از عراق به عزم ملایر حرکت نمودیم. جلگه‌های سبز و خرم و کوههای ییلاقی عراق و ملایر جبران منظره‌های خشک و ریگزار دیروز را می‌نمود. آقای بدیع‌الزمان که از تماشای آن بیابانهای پر از ریگ متأثر شده بودند امروز از دیدن این مرغزارهای مصفا به وجد و حالت آمده در بین راه در اتومبیل با ایشان شعر می‌خواندیم.

یک ساعت بعدازظهر وارد ملایر شدیم. در منزل رئیس معارف آقای جواد کیان نهاری صرف کردیم. عصر بعد از سرکشی به ادارهٔ معارف و تماشای پارک زیبای حاجی سیف‌الدوله که یکی از گردشگاههای زیبای ملایر است و ملاحظهٔ میدان فوتبال ساعت چهاربعدازظهر برای سرکشی به نهاوند رفتیم. ساعت پنج‌ونیم به آنجا رسیدیم. شهر خرابه است و مدرسهٔ شش کلاسهٔ بسیار کثیفی دارد. رئیس مدرسه آقای رفیعی بافوری و بی‌لیاقت به نظر می‌آمد. دستور دادم او را تغییر دهند. خانوادهٔ ظفری که از اعیان محل هستند در سر راه باغی دارند به اسم پارک. در آنجا پذیرائی کرده چند دقیقه استراحت نمودیم. یکی از جوانان آنجا که محصل مدرسهٔ آمریکائی تهران است ریاست پیش‌آهنگی نهاوند را به عهده گرفته و بسیار کوشش کرده است، اسباب امیدواری است. ساعت هفت و نیم به ملایر مراجعت کردیم. از نهاوند به ملایر شصت‌وشش کیلومتر است. ساعت هشت مجدداً به ملایر رسیده بلادرنگ به طرف همدان حرکت نمودیم. جادهٔ دائری دارد و خیلی عبور و مرور می‌شود ولی تعمیرات لازم دارد.

شب مهتاب بود و صفائی داشت. ساعت یازده شب به همدان رسیدیم. آقای ابوالقاسم شکرائی رئیس فرهنگ همدان استقبال آمده بود در دهی در پنج فرسخی. بسیار جوان جدّی و لایقی است. در باغی در بیرون شهر همدان که متعلق به یکی از اهالی تهران است موسوم به «رئیس‌الاسلام» منزل نمودیم. باغ بسیار باصفائی است،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آبیاری و گلکاری و درختهای زیبا دارد.

(همدان) ـ (پنجشنبه یازدهم‌تیرماه ۱۳۱۵ شمسی).

صبح زود با اشتیاق وافر به تماشای عمارت دبیرستان پهلوی رفتم. بعد از یازده ماه حاصل زحمت و کوشش خود را به رأی‌العین مشاهده نمودم. یک مسرت روحانی حاصل نمودم و نزد خود بالیدم که بحمدالله خداوند مرا این افتخار عنایت فرمود و بنائی که به دست خود اولین کلنگ آن را زدم اینک به پایان رسیده و بنائی محکم و متین که صدها سال باقی و برقرار خواهد ماند ساخته و پرداخته شده است. چه افتخار بالاتر از این است که در عهدی هستیم که نه تنها مدارس را خراب نمی‌کنند بلکه می‌سازند و بالاتر از آن آنکه خود عامل ساختمان این ابنیهٔ خیرکه در آنجا نشر علم و معرفت می‌شود می‌باشم. حمداً له ثمّ حمداً لَه.

بنای بسیار زیبا و اساسی و مطابق قواعد فنی است. مدتی سرگرم تماشای آن بوده و تمام اطاقهای آن را ملاحظه نمودم. نقائصی نداشت جز چند فقره که برای تزیین و تکمیل ضرورت داشت. دستور دادم آنها را هم کامل نمایند. از جوانانی که با من کار می‌کنند و با شوق و حرارت وطنپرستانه عامل اجرای نیات خیر هستند خیلی ممنونم که از جمله رئیس معارف همدان است و همچنین رئیس مافوق او مهدی ایرانی رئیس تعلیمات ولایات می‌باشد. مشارالیه بسیار شخصی کاری و فعّال و جدّی و باشوق و ایمان است و از مطامع پست مبرّاست. از او قلباً راضی هستم.

شخصاً اهل همدان است. پدرش حاجی وکیل‌الرعایا از قدماء آزادیخواهان است. پیرمردی است که در دورهٔ اول و دوم مجلس وکالت همدان را داشته است و از پیرمردان برو و با حرارت است.

تا مدتی در دبیرستان بودم و بسکه مسرور و خوشنود بودم دل برنمی‌کندم ولی بالاخره به منزل مراجعت نمودم. چون آقایان و خانمها اعضاء کارکنان معارف از معلمین و معلمات همه به دیدن آمده بودند از ایشان پذیرائی کردم. بعد از آن آقایان رؤساء

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ادارات دولتی همدان آمدند. حکومت آقای منشی حضور (مجد) و رئیس مالیه آقای آشتیانی و رئیس عدلیه آقای سجادی و مدعی‌العموم کمالزاده است. این آقایان و سایرین آمدند. هیئت تجار و محترمین نیز دیدن و مهربانی کردند. تا ظهر مشغول پذیرائی ایشان بودم.

عصر ساعت چهار مجلس جشن افتتاح عمارت دبیرستان منعقد می‌شد. خیلی مجلس جشن مجلل و آبرومندی بود. در سالون بزرگ قریب هفتصد نفر از محترمین اهل محل و خانمهای آنان تجمع کرده بودند. از طهران هم آقای ضیاءالملک فرمند و احتشام‌الدوله حسنعلی‌خان قراگوزلو آمده بودند. مجلس جشن مطابق پرگرام خیلی منظمی شروع شد. رئیس معارف تاریخچهٔ بنا را بیان نمود. رئیس مدرسه و حکومت نطقهای تشکری کردند و این جانب نیز چند کلمه تشکر نمودم. در خلال احوال ارکستری که از محصلین مدرسه درست شده بود به نواختن موسیقی و سرودن سرود مشغول بودند. بعد از آن زنگ را نواخته و مدرسه مفتوح شد و محصلین سر کلاسها رفتند و مردم گردش مفصلی در دبیرستان نموده تمام اطاقها را معاینه کردند. بعد از آن در میدان ورزش حاضر شده جوانان محصلین دبیرستان عملیات ورزشی جالب توجهی انجام دادند. سپس سرود شاهنشاهی نواخته و متفرق شدند. ما نیز با دلی شاد و روحی شکرگزار به منزل مراجعت نمودیم.

شب در سالون دبیرستان مجلس تئاتری محصلین ترتیب داده بودند و نمایشی به ذوق و سلیقهٔ کودکانهٔ خود ترتیب داده. اجتماع و ازدحام غریبی بود. نمایش راجع به پیشاهنگی و اثرات مفید آن بود. گرچه تعریفی نداشت ولی چون از خود محصلین بود موجب مسرّت گردید. ساعت یازده به منزل آمدیم.

(همدان) ـ (جمعه دوازدهم تیرماه ۱۳۱۵ شمسی).

حال مزاجی اختلال حاصل نموده و عمل هضم بکّلی مختل شده است بطوریکه امروز ناگزیر در منزل مانده به مداوا پرداختم. دکتر فنک طبیب میسیونر امریکائی مقیم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همدان آمده دستورالعمل و غیره داد. این شخص قریب سی و پنج‌سال است که در همدان می‌باشد. پیرمرد خوبی است. از منزل بیرون نرفتم و چون قدری تب داشتم در اطاق افتاده بودم.

ساعت پنج برای گردش از منزل بیرون آمده به اتفاق آقایان همراهان به اوائل درهٔ عباس‌آباد به باغ بسیار مصفائی رفتم که آقای ایرانی معین نموده بود. بسیار منظرهٔ فرح‌انگیزی داشت و فوارهٔ مرتفعی که آب را به ارتفاع ده‌متری پرش می‌داد. چند عکس برداشتم و ساعتی نشسته و سپس مراجعت به منزل نمودم. در سر راه مجدداً در موقع خلوت از عمارت دبیرستان تماشائی نمودیم. بعضی نقائص به نظر رسید. دستور رفع داده شد. شام در منزل صرف کرده استراحت نمودیم.

(همدان) ـ (شنبه سیزدهم‌تیرماه ۱۳۱۵ شمسی).

آقای بدیع‌الزمان وسایر همراهان امروز از مدارس همدان سرکشی و تماشائی نمودند. ولی من چون حال نداشتم و کسالت مزاج مانع از گردش در کوچه‌های همدان بود ناچار در منزل ماندم. دکتر فنک آمده دستور دوا داد.

ظهر در باغ آقای ضیاءالملک فرمند مهمان بودیم. آقایان حکمران ورؤساء ادارات دولتی و غیره نیز بودند. در زیر درختهای با سایه و مصفا نهار صرف شد. بعد از آن به منزل مراجعت کردم.

عصر در عمارت دبیرستان پهلوی مجلس جشن توزیع تصدیقنامه‌ها و جوائز منعقد بود. مجلس مجلّل باشکوهی در سالون بزرگ دبیرستان منعقد بود. دخترها مقالات نثر و دو نفر جوان اشعاری تهیه کرده می‌خواندند و در فواصل آن ارکستر می‌نواختند. بعد از تقسیم جوائز چند فقره مدال و نشان به کارکنان معارف تقدیم شد. سپس نطقی در موضوع وطندوستی ایراد کردم. خیلی مجلس خوبی بود و جوانان دانش‌آموز و معلمین همه دلخوش و شاد شدند.

بعد از ختم جلسه چون حالم بد بود، صداع و درددل داشتم برای تنفس بیرون آمده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در خارج شهر به مقبرهٔ باباطاهر رفتم. با آقای بدیع‌الزمان دقیقه‌ای چند در آنجا بوده از کثافت اطراف و خرابی بنای مقبره خیلی متأسف شدیم. دستور دادم که از وجوه حقّ‌النظاره آنجا را تعمیر و ساختمان نمایند. امشب لیلة‌البدر بود و ماه از پشت کوه الوند طلوع کرده جلوهٔ غریبی داشت. بعد از آن مجدداً به دبیرستان رفتم. امشب اطفال خردسال تئاتری تهیه کرده بودند. بی‌تماشا نبود. چون به سادگی خود صحبت می‌کردند خیلی مؤثر بود. چیز دیگری که تازگی داشت آن بود که انجمن نطق و خطابهٔ محصلین دبیرستان کتاب استاد خود آقای خلیلی را که یک رمان تاریخی وطنی راجع به سلطنت کامبوزیا است به اسم بانوی نیل به افتخار جشن افتتاح دبیرستان به طبع رسانیده و به این حقیر اهداء کرده بودند. خیلی ممنون شدم. کتاب خوبی است. بعد از ختم جلسهٔ تئاتر به منزل آمدم. شب حالم خیلی بد بود.

(همدان) ـ (یکشنبه چهاردهم تیرماه ۱۳۱۵ شمسی).

صبح تا ظهر استراحت کرده به مداوا مشغول بودم. دردِ اَمعاء و اختلال عملِ هضم خیلی موجب زحمت شده است و بکلی مرا از کار بازداشته. ظهر در فقره که قریه‌ای است در حومهٔ همدان مهمان آقای رحمان درخشان برادر محمد درخشان عضور وزارت معارف می‌باشم. باغِ خوب و مصفائی دارند. خیلی خوش گذشت. بعد از ظهر به منزل مراجعت کردم.

امروز عصر ساعت پنج کلیهٔ اعضاء معارف همدان را از معلمین و معلمات و کارکنان اداره و دبستانها و دبیرستانها به چای دعوت کرده بودیم. تا ساعت هشت جلسهٔ دوستانهٔ خوبی بود. خیلی تشویق شدند و هوا هم خیلی خوب و لطیف بود، موزیکی نیز می‌نواختند.

شب از ساعت نُه آقایان رؤساء ادارات دولتی و بعضی از محترمین همدان به شب‌نشینی دعوت داشتند و تا ساعت دوازده همه جمع بودند و خیلی خوش گذشت. آقای خالقی نیز که ویولون خیلی خوب می‌زند بودند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(همدان) ـ (دوشنبه پانزدهم‌تیرماه ۱۳۱۵ شمسی).

صبح به آرامگاه حکیم بزرگ و فیلسوف عظیم‌الشأن شرق ابوعلی‌سینا رفتیم. بعد از آن به دارالحکومه رفتم. در آنجا مجلس تربیت بدنی منعقد بود و مذاکراتی در اطراف تهیهٔ سالون زمستانی و تسطیح زمین و ترویج انواع «اسپُر» در میان بود و تصمیماتی آغاز شد.

ظهر منزل آمدم. دکتر فنک آمده دستور رژیمی داد که برطبق آن رفتار نمایم. چهارونیم بعدازظهر نمایشهای ورزشی و پیش‌آهنگی در میدان دبیرستان پهلوی داده می‌شد. به آنجا رفتم و تا ساعت هفت‌ونیم جوانان مدارس پسران و دختران به انواع هنرهای پهلوانی و کارهای پیش‌آهنگی و سرودن سرود و نواختن موسیقی و غیره مشغول بودند. اول شب آقای بدیع‌الزمان در سالون بزرگ آرامگاه ابوعلی کنفرانس بدیعی در شرح احوال حکیم ایراد کردند که دارای نکات بسیار مفید و جالب توجه بود و همهٔ حضار و مخصوصاً دانش‌آموزان استفادهٔ کامل نمودند.

(همدان ـ کردستان) ـ (سه‌شنبه شانزدهم تیرماه ۱۳۱۵ شمسی).

امروز از همدان عازم کردستان هستم. صبح ساعت هشت از همدان حرکت کردیم. در قصبهٔ بهار که چهار فرسخی شهر همدان واقع است و محل بزرگی است سابقاً مدرسه‌ای بوده است که اعتمادالدوله قراگوزلو وزیر سابق معارف آن را منحل نموده بود. من در ثانی آن را برقرار کردم. امروز صبح می‌خواستم به آنجا بروم و آن مدرسه را ببینم ولی چون راه خیلی بد بود و با اتومبیل عبور متعسر بود ناچار صرفنظر کردیم.

نهار را در قصبهٔ «قُروه» که اول خاک کردستان است در باغ روستائی صرف کردیم. خیلی گرم بود. سرسایهٔ درستی نداشت. بعدازظهر دبستانی که در قروه است معاینه کردم معلوم شد مدیر آن آدم لایق و زرنگی نیست. مدرسه را در کلبهٔ کثیفی که آغل گوسفندان است دائر نموده خیلی از این بابت متأثر شدم. دستور دادم آن شخص را تغییر دادند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای ساعت شش به شهر سنندج که در قدیم «سَنَه» بوده است وارد شدیم. حکمران شاهزاده شهاب‌الدوله شمس ملک‌آرا و جمعی از رؤساء ادارات با وجود انکار این جانب معذلک به استقبال آمده و مهربانی کرده بودند و خیلی مرا ممنون نمودند.

در یکی از بهترین خانه‌های آن شهر که خانهٔ آجری بزرگی است و آب جاری هم دارد متعلق به آقای سالار مفخم که از خوانین محلی است وارد شدیم. شهر سنندج در روی تپه‌ها و دامنهٔ کوهی واقع شده و تلال و دِهاد دارد، از بالکن منزل که مشرف بر قسمت جنوبی شهر است منظرهٔ یک قسمت از شهر دیده می‌شود.

شب در دبستان هدایت که نسبةً مدرسهٔ وسیعتری است مجلس تئاتری ترتیب داده بودند با موزیک. معلم ادبیات فارسی دبیرستان شاهپور و سایر معلمین و متعلمین همه در این نمایش شرکت داشتند. سرگذشت یک دختر جوان را که پدر خسیس متمولی داشت نمایش می‌داد که به حاجی پیرمرد متمولی به شوهر می‌دادند و در نتیجهٔ نهضت و آزادی، آزاد شد. آقای غنیمی معلم موزیک خیلی زحمت کشیده و موسیقی آن را ترتیب داده بود.

چیزی که خیلی جالب توجه بود تصنیفهای کردی بود که با لهجهٔ محلی می‌خواندند و با موسیقی توأم نموده بودند.

(سنندج) ـ (چهارشنبه هفدهم‌تیرماه ۱۳۱۵ شمسی).

امروز صبح به سرکشی یک دو مدرسه رفتیم. دبیرستان شاهپور را که عمارت کثیفی ولی ملکی دارد معاینه نمودم. این مدرسه چند سال قبل دارای دو کلاس متوسطه بود. من دستور دادم که کلاسهای متوسطهٔ آن را همه ساله یک کلاس افزوده‌اند و امسال می‌رود که سال ششم داشته باشد، ولی هنوز نقائص فراوان دارد.

رویهمرفته معارف کردستان خیلی عقب است. باید اسباب ترقی و پیشرفت را فراهم نمود و بر عددِ مدارس و کلاسهای آن افزود.

امروز صبح جمعی از علماء و فقهاء سنندج به دیدن آمدند. از جمله آیةالله مَردوخ و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مُفتی آقای مجتهد و شیخ‌الاسلام که همه از فقهای شافعی هستند. آنها را با آقای بدیع‌الزمان گذاشتم که در مسائل مربوط به تنظیم دروس فقهیه و امتحان طلّاب به طریق عامّه مشاوره و مذاکره نمایند. ظهر معلوم شد مذاکرات آنها خیلی مفید بوده است.

مسجد دارالاحسان را که از ابنیهٔ قدیمه و زیبای شهر سنندج است تماشا کردم. قدری خرابی داشته است مرمت شده ولی هنوز به وضعیّت ناهنجاری باقی مانده. دستور دادم که آنجا را جزو آثار ملی ثبت و ضبط نمایند. قرارگذاشتم که آقای بدیع‌الزمان در همانجا کنفرانسی در شرح حال امام غزالی بدهند که مورد استفادهٔ عامّه و خاصّه قرارگیرد.

ظهر بعد از صرف نهار ساعتی استراحت کردم ولی مگس و گرمای شدید طاقت و استراحت را سلب می‌نمود. عصر در حدود ساعت شش در مدرسهٔ هدایت مجلس جشنی منعقد بود. جوانان پسر و دختر ورزش می‌کردند و سرود می‌خواندند. سپس جوائز و گواهینامه‌ها تقسیم شد و خیلی تشویق شدند. شب منزل آقای شاهزاده حکمران به شام مهمان بودیم. سرتیپ میمند را که فرمانده قوای کردستان است و از اردو آمده بود، ملاقات کرده افسر عاقل و جدّی و کاردان و معارفدوستی است. در کرمان او را در فروردین ۱۳۱۴ ملاقات کردم و خیلی دوست داشتم.

شب به صحبتهای دوستانه در اطراف امور معارفی و غیره سپری شد و خیلی خوش گذشت.

(سنندج) ـ (پنجشنبه هجدهم تیرماه ۱۳۱۵ شمسی).

صبح به حمام رفتم بعد از آن در ادارهٔ معارف به کارهای اداری و بودجه و غیره رسیدگی نمودم. تا ظهر مشغول بودم. رئیس معارف کردستان آقای شکیبا که از قدیم اهل این محل است ولی چندین سال است در طهران و سایر نواحی مأموریت می‌رود و فارغ‌التحصیل دارالمعلمین مرکزی و جوان خوبی است، خیلی درستکار و خوش‌اخلاق می‌باشد ولی آن جدّیت و کارآمدی را که لازمهٔ کار است ندارد، معذلک بهتر از اشخاص قدیمی و نادرست می‌باشد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عصر در فضا و ایوان مسجد دارالاحسان که بسیار مسجد زیبائی است مجلس مجللی تشکیل شد و آقای بدیع‌الزمان استاد دانشکده کنفرانس مفیدی راجع به زندگانی و آثار و اخلاق و فضائل عالم بزرگ اسلام امام ابوحامدمحمدغزالی طوسی بیان نمودند و نتایج اخلاقی و عملی برای حضّار مخصوصاً محصلین استنتاج نمودند و کلام خود را به آثار بزرگ و وحدت ملی که در این عصر و زمان حاصل شده است خاتمه دادند. خیلی مفید و مؤثر واقع شد و همه استفاده نمودیم.

شب منزل آقای عزیزالله حکمت پسر مرحوم انتصارالملک که پسر عموی این جانب است به شام مهمان بودیم. در اول شب قدری به تلگرافات و اطلاعات وارده رسیدگی نموده و سپس برای شام به آنجا رفتیم. حکمران و سرتیپ فرمانده لشکر و خانم او و سایر دوستان حاضر بودند. مجلس دوستانه بود.

(سنندج ـ سقز) ـ (جمعه نوزدهم‌تیرماه ۱۳۱۵ شمسی).

امروز عازم قصبهٔ سقز هستیم که دومین شهر کردستان است. صبح زود از سنندج به طرف شمال حرکت کردیم. سی و دو فرسخ فاصله را تمام در تِلال و دِهاد مصفا و جلگه‌های خرم و سبز که سرتاسر چمن سبز مکلّل به گلها و ریاحین صحرائی است عبور می‌کردیم و منظرهٔ بسیار زیبائی داشت. هوا نیز لطیف و نسیم فرحبخش دائماً روی آن جلگه‌ها می‌وزید و جان را معطر می‌ساخت. آقای بدیع‌الزمان که اهل بشرویهٔ کنار کویر است و جز خشکی و نمکزار در ولایت خود و هم در اطراف طهران چیز دیگری ندیده بودند از تماشای این مناظر سبز و بدیع به عجب آمده بودند.

ظهر نهار را در دیوان دره صرف کردیم. چون مرکز عشایر گلباغی است حکومت نظامی دارد. سروان حسین‌پاک پسر میرزا ابوطالب پاک است که سالهاست با هم آشنائی داریم. این قریه متعلق است به عبدالحمید سنندجی (سالار سعید) ولی خیلی خرابه است. دبستان سه کلاسه نیز دارد که با دو نفر معلّم اداره می‌شود، ولی از حیث منزل چندان تعریفی نداشت. پس از صرف نهار درگوشهٔ اطاقی که مملو از انواع مگس و پشه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود ناگزیر به سر برده ساعت چهار حرکت کردیم. ساعت هفت به سقز رسیدیم. قصبه در دامنهٔ کوهی واقع شده و جلگهٔ وسیع و مفرحی در برابر نظر آن در سمت جنوب گشاده شده است که منظرهٔ بسیار خوبی به ساکنین شهر می‌دهد. رودخانهٔ کثیفی از جلو شهر عبور می‌کند. چون سقز آخر خاک کردستان و اول خاک آذربایجان است آثار آذربایجان و تبریز در آن بخوبی نمودار است. غالباً ترکی می‌دانند.

عمارتی که در آن منزل داشتیم از حیث ساختمان و نجّاری هیچ شباهتی به ساختمانهای عراق نداشت. معلوم شد نجار و بنّا از آذربایجان آورده است. با شهر مهاباد (ساوجبلاغ) دوازده فرسخ مسافت بیشتر ندارد. اول شب در دبستان سقز که عمارت آن دولتی است مجلس نمایشی ترتیب داده بودند. محصلین مراسم پیش‌آهنگی را در برابر مشعل انجام می‌دادند و سرودهایی می‌خواندند. روشن رئیس مدرسه از اهل همدان آدم زرنگ و دونده است. خیلی کوشش دارد. بعد از مدرسه به منزل آمدیم. شام خورده استراحت کردیم.

(سقز ـ سنندج) ـ (شنبه بیستم‌تیرماه ۱۳۱۵ شمسی).

صبح در مدرسه مجلس جشن توزیع جوائز منعقد است. پسرها و دخترها جمع بودند. یکی از بچه‌های سقز که اینک شاگرد دورهٔ دوم متوسطه در دبیرستان ایرانشهر است مقالهٔ خوبی خواند. پسر طبیبی است یهودی. پیروان «یَهُوَه» در سقز زیاد هستند، همه خیلی کاری و باهوش. بعد از تقسیم گواهینامه‌ها از عمارت مدرسه که سنهٔ گذشته تعمیر و مرمت شده است بازدیدی نمودم. در اواخر سنهٔ ۱۳۱۳ در این عمارت که خرابه‌ای بیش نبود حادثهٔ فجیعی اتفاق افتاد. دیوار ضلع غربی ناگهان بر سر محصلین سقوط کرده هفده نفر بیگناه هلاک شدند. بعداً آن را مرمت کردند. نظر به همین حادثهٔ غم‌انگیز تصمیم گرفتم که یک مدرسهٔ ابتدائی در آنجا بسازیم. زمین و محل آن را نیز به اتفاق شاهزاده حکمران و فرمانده لشکر که مردمان جدّی به نظر می‌آیند معاینه نمودم.

ساعت ده از سقز به عزم مراجعت حرکت کرده مجدداً نهار را در دیوان دره صرف

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کرده برای ساعت شش به یک فرسخی سنندج در کنار رودخانهٔ قشلاق رسیدیم، چون منظر بدیعی داشت پیاده شدیم و از رودخانه و پل عکسهائی برداشتیم. شب برای شام مهمان فرمانده لشکر کردستان سرتیپ میمند بودیم. جلسهٔ خانوادگی بود. مجلس هم با اُنس و وداد بود. پس از صرف شام به منزل مراجعت نمودم.

(سنندج ـ کرمانشاهان) ـ (یکشنبه بیست و یکم تیرماه ۱۳۱۵ شمسی.)

از ساعت هشت تا ده‌ونیم بعضی از مدارس ابتدائی شهر سنندج را معاینه و سرکشی نمودم. در همه جا اطفال خردسال باهوش و قریحهٔ فطری به سؤالات ما جوابهای پر از فصاحت و ذکاوت می‌دادند. در مدرسهٔ دختران دو دختر مناظره در ترجیح موسیقی بر مناظر طبیعی داشتند و سرود می‌خواندند. خیلی تماشائی بود. ساعت ده و نیم تا ظهر در دارالحکومه با حضور حکومت شاهزاده شهاب‌الدوله (شمس ملک آرا) و سرتیپ میمند رئیس لشکر کردستان و چند نفر دیگر از رؤساء ادارات و معتمدین محل دو انجمن منعقد بود. اول انجمن تربیت اکابر که برای تأسیس کلاسهای اکابر مذاکراتی داشتیم و پیشنهادهای مفید نمودند. سپس انجمن ملی تربیت بدنی که برای تأسیسات ورزشی و پیش‌آهنگی مذاکرات در میان بود.

ساعت چهار بعدازظهر به عزم کرمانشاه خاک کردستان را وداع کرده حرکت کردیم. در بین راه در گردنهٔ مروارید که بسیار جای مصفا و خوشمنظر و خوش‌آب و هواست ساعتی درنگ کرده چای صرف کردیم. بوی عطر که از گیاههای صحرا بلند بود انسان را مست می‌نمود. ساعت هشت و نیم به طاقِ بستان رسیدیم. حکومت کرمانشاه آقای علی‌نقی بیگلری است که از چندسال قبل با من آشنائی و دوستی قدیم دارد. رئیس مالیه جُمهَری و مدعی‌العموم استیناف غزب آقای انصاری همه از دوستان هستند، به اتفاق رئیس معارف آقای پورسینا به استقبال آمده بودند. با آنکه تاریک بود معذلک تعمیراتی که در این دو ساله در طاق بستان به عمل آمده بود ملاحظه نمودم. این اثر و یادگار قدیم ملی دو سال قبل که به کرمانشاه آمدم به وضع و صورت فجیعی بود. اینک جلو آن مرمت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شده است ولی هنوز نقائصی دارد که باید رفع شود.

بعد از آن به کرمانشاه رفتیم. در قسمت علیای شهر در عمارت نوسازی که فوق‌العاده بد ساخته‌اند منزل داریم.

(کرمانشاهان) ـ (دوشنبه بیست‌ودوّم تیرماه ۱۳۱۵ شمسی.)

قبل از ظهر تمام‌وقت در منزل بودم. اعضاء معارف از معلمین و معلمات و اعضاء دفتری و غیره و همچنین رؤساء ادارات و محترمین به دیدن آمده بودند. عصر ساعت پنج مجلس جشن توزیع گواهینامه‌ها و جوائز در سالن جدیدالبنای دبیرستان شاهپور منعقد بود.

این سالن را نیز این جانب دستور دادم ساخته‌اند ولی متأسفانه عمارت قدیم و کهنه‌ساز مدرسه مناسب با این سالن محکم و ظریف نیست و شهر کرمانشاه محتاج به یک عمارت مخصوص برای دبیرستان است که دارای همه‌گونه لوازم باشد. بعلاوه سالن مذکور جنب انبار قورخانهٔ نظام واقع است که به اندک غفلتی ممکن است تولید حریق عظیمی نماید.

باری مجلس جشن خیلی خوب بود. موسیقی محصلین داخلی و نطق آقای حکمران و راپُرت رئیس معارف. در خاتمهٔ جلسهٔ بعد از توزیع گواهینامه‌ها چند کلمه نیز من صحبت کردم. و چون از قیافهٔ معصوم و بیگناه اطفال خیلی متأثر شده بودم از روی تأثر حرف زدم. گویا مؤثر بوده است. شب منزل حکمران مهمان بودیم. رؤساء ادارات نیز همگی بودند. عمارت دارالحکومه جدیداً خریداری شده و باغ بسیار مصفا و عمارت بسیار ظریف و خوش‌ساز و قشنگی است. شب خیلی خوش گذشت و آقایان همه مهربانی داشتند.

(کرمانشاهان) ـ (سه‌شنبه بیست‌وسوّم تیرماه ۱۳۱۵ شمسی.)

امروز صبح به تماشای تصفیه‌خانهٔ نفت‌شاه که سنهٔ ماضیه مراسم افتتاح آن به عمل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آمد، رفتم. مستر چوتر (Chuter) رئیس آن مؤسسه به اتفاق یک نفر متخصص فنی تمام شعب و تأسیسات فرعیهٔ این مؤسسه را ارائه و توضیحات لازم می‌داد. از قراری که می‌گفت روزی در حدود هفتاد الی هشتاد هزار گالُن نفت و بنزین محصول دارد. بسیار مؤسسهٔ نافع و مفیدی برای داخلهٔ ایران است. محصول آن صرفاً در بازارهای شمالی ایران منتشر می‌شود. مرکز آن چاههائی است که موسوم به نفت شاه است و در چهار میلی قصر شیرین واقع شده است و از آنجا به وسیلهٔ لوله به کرمانشاه آورده تصفیه می‌نمایند. مؤسسهٔ تصفیه را آقای مصطفی فاتح «پالشگاه» نام داده است.

قبل از ظهر مجدداً به طاق بستان رفتم و نقائصی که از حیث تعمیرات و تأسیسات دارد یادداشت نموده دستورهای لازم به ادارهٔ معارف دادم که مرتفع نمایند. قریب یک ساعت در آنجا بودیم و تمام اطراف و جوانب آن را معاینه کردم. تعمیرات فعلی عبارت است از ساختمان جلو طاق و آبنماها و یک ضلع استخر و دیوارهای جَنْبین استخر. ولی این کافی نیست، هنوز نقائص زیاد دارد. نیم‌ساعت قبل از ظهر از طاق بستان به اتفاق حکمران در قسمت علیای شهر به معاینهٔ عمارت جدیدالبنای مریضخانهٔ شیر و خورشید سرخ رفتیم. عمارت کوچکی است. گنجایش بیست تختخواب دارد. خیلی ظریف و خوش‌ساخت بنا شده است ولی هنوز نقائص بسیار دارد که باید بعدها رفع شود.

عصر در میدان ورزش نمایشات ورزشی محصلین و محصلات بود. از ساعت شش تا ساعت هشت ادامه داشت. رهبر معلم ورزش خیلی زحمت کشیده و برنامهٔ خوبی تهیه کرده بودند که با کمال نظم و ترتیب ادامه داشت و جوانان دانش‌آموز بخوبی و پیش‌آهنگان بخوبی از عهدهٔ ایفاء آن برمی‌آمدند. ولی متأسفانه در آخر جلسه قدری آن را شلوغ و بی‌نظم نمودند. مدالهائی برای تشویق دانش‌آموزان توزیع شد.

امشب در سالون دبیرستان مجلس نمایش و موسیقی و خطابه منعقد بود. یکی از جوانان دانش‌آموز دبیرستان که در سنهٔ ماضیه با محصلین ولایات به طهران آمده بودند مقالهٔ خوبی در شرح مسافرت خود بیان نمود. دخترها هم سرودهای خوب خواندند و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ارکستر قشنگی مترنم بود. مجلس گرم و با حالت و منظمی بود. جبران خستگی عصر به عمل آمد.

(کرمانشاهان) ـ (چهارشنبه بیست‌وچهارم تیرماه ۱۳۱۵ شمسی.)

امروز ساعت هشت تا ده‌ونیم به سرکشی بعضی از مدارس ابتدائی و متوسطه کرمانشاه رفتم. دبستان پهلوی خیلی خوب بود. دبستان مختلط ۱۷ دی نیز گرچه کوچک بود معلمات خوب و دلسوز داشت. دبیرستان «عصمتیه» را سرکشی نمودم و همچنین دبستان دخترانه موسوم به «عضدیّه» را.

ساعت پنج به عمارت حکومت رفتیم، برای دو جلسهٔ انجمن تربیت بدنی و انجمن تربیت اکابر. نسبت به هر دو مذاکرات مفصلی به عمل آمد و تصمیمات نافع گرفته شد. یکی از مُلّاک پیشنهاد کرد که بعضی از ملاکین عمده خرواری یک قران از قیمت غلهٔ خود که اینک شرکت تثبیت غلّه خریداری می‌کند تخصیص به انجمن تربیت بدنی بدهند. بعد از آن به ادارهٔ معارف رفتیم. به کارهای اداری معارف کرمانشاه رسیدگی کردم.

امروز عصر ساعت شش آقای بدیع‌الزمان استاد دانشکده که در این سفر مصاحب هستند کنفرانسی در موضوع بوستان و شیخ سعدی در سالن دبیرستان ایراد کردند با حضور کلیهٔ دبیران و آموزگاران و محصلین دبیرستان شاهپور. کنفرانس یک ساعت و نیم به طول انجامید و خیلی نافع و سودمند و دارای مطالب عالیهٔ ادبی بود و اختتام به نصایح مؤثر و محرکی به دانش‌آموزان و دبیران منتهی می‌شد. خیلی ممنون شدم و استفاده نمودم. بعد از ختم جلسهٔ کنفرانس به اتفاق به طاق بستان رفتیم، چون هوا گرم بود و جلسه در طالار خطابه خیلی به طول کشیده شد خواستم در آنجا تنفسی کرده باشم. روزها در کرمانشاه خیلی گرم می‌شود. مخصوصاً منزل ما هیچ جای تنفس برای ظهر ندارد و خیلی عمارت بدی است.

آقای انصاری یک جلد کتاب انجیل «بُرنابا» که از اناجیل مجهوله است و از روی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نسخهٔ عربی شخصی در کرمانشاه ترجمه کرده و به طبع رسانیده است هدیه داد. انجیلی خواندنی است، دارای مطالب عالیهٔ اخلاقی و فلسفی می‌باشد. و بشارت از پیغمبر اسلام نیز داده است. مترجم آن شخصی است موسوم به سردار کابلی که از مهاجرین و جوانان قدیم افغانستان می‌باشد و چندین سال است در کرمانشاه متوطن می‌باشد. امروز عصر به دیدن ما آمد. پیرمرد دقیق و متین و مقدسی است، در فنجان نقره چای نمی‌خورد.

شب منزل آقای میرزاعلی‌آقا انصاری به شام مهمان بودیم. فقط خودمان بودیم. غریبه نداشتیم، این دوست دیرین که بسیار مرد معقول و مؤدب و مهربانی است خیلی پذیرائی می‌نمود و ما را خجل می‌کرد. در سنهٔ ۱۲۹۴ که از شیراز به طهران می‌آمدم ایشان را در اصفهان دیدم. تاکنون با هم دوست هستیم.

(کرمانشاهان ـ شاه‌آباد) ـ (پنجشنبه بیست‌وپنجم تیرماه ۱۳۱۵ شمسی).

امروز صبح نیز به مدارس رفتم و چند مدرسه را سرکشی کردم. رویهمرفته مدارس خوب نبود. مدرسهٔ اتحاد که همان مدرسهٔ آلیانس اسرائیلی است تماشائی بود. از سی سال قبل تاکنون این مدرسه دائر است و مدرسهٔ کثیفی است. با آنکه معلمین آن غالباً از پاریس می‌آیند و همه تحصیل‌کرده می‌باشند. معذلک سنّت قدیم ملّی خود را از دست نمی‌دهند.

امروز عصر عازم مسافرت به شاه‌آباد و نواحی غرب وپشت کوه هستیم. ساعت چهارونیم حرکت کردیم. نخست در سر راه زمینی که متعلق به دولت است و چندین هزار ذرع می‌باشد معاینه کردم که اگر ان‌شاءالله خداوند توفیق بدهد برای سنهٔ آتیه در آن محل دبیرستانی بنا نمائیم. بعد از آن به طرف شاه‌آباد حرکت کردیم. در سر راه از ماهیدشت عبور نمودیم که از املاک اختصاصی شاهانه است و رو به آبادی می‌رود اهالی و اطفال سرخیابان اجتماع کرده بودند و تقاضای مدرسه داشتند. در نظر گرفته شد که آنجا دبستانی تأسیس شود.

سرهنگ دنبلی حاکم نظامی قصر و شاه‌آباد و رئیس املاک شاهانه به پیشواز آمده بود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تا دو فرسخی. به اتفاق به شاه‌آباد رفتیم. این قصبه که اکنون جای آبادی است و رو به آبادی می‌رود پنج هزار جمعیت دارد. سابقاً ده کثیفی بود موسوم به هارون‌آباد. اکنون متجاوز از پانصد هزار تومان ساختمان شده و محل کارخانهٔ قند است. در آنجا معارف یک دارالتربیه (پانسیون) و یک مدرسهٔ فلاحتی شش کلاسه دارد.

دو دستگاه عمارت هم ساخته شده. دارالتربیه در ۱۳۱۳ خاتمه یافته و گنجایش یکصد و پنجاه تختخواب دارد که اطفال عشایر کرد و کلهر (باوندپور) در آنجا تحصیل می‌کنند و دیگر عمارت دبستان است که در سنهٔ ۱۳۱۴ شروع و اکنون خاتمه می‌یابد و مدرسهٔ قشنگ و ظریفی است.

در موقع ورود به شاه‌آباد در محلی که برای قرائتخانه درست کرده‌اند رفتم. رؤساء ادارات و خانمهای آنان نیز تجمع کرده بودند. یک نفر از آقایان و یک نفر از خانمها به نوبت نطقهائی در اظهارنظر از عنایات شاهانه و ابراز احساسات محبت‌آمیز نسبت به این جانب ایراد نمودند. از کتابهای معارف به کتابخانه هدیه کردم.

شب در عمارت مدرسه مجلس تئاتری ترتیب داده بودند و محصلین نمایشی می‌دادند. از مکتبخانه‌های قدیم و به زبان کردی محلی صحبت می‌کردند. خیلی قشنگ بود. یک پرده هم اهالی نمایش دادند. حکایت قوزیهائی که زنی آنها را در صندوق کرده خفه نموده بعد باحمال آنها را بیرون می‌انداخت. خیلی تماشائی بود. بعد از صرف شام با مقامات معارفی محل با حضور آقای سرهنگ صحبت می‌کردیم و یادداشتهائی برمی‌داشتم. تا ساعت دو بعد از نصف شب.

(شاه‌آباد ـ عیلام) ـ (جمعه بیست‌وششم تیرماه ۱۳۱۵ شمسی).

خط سیر ما عبارت است از مسافرت به طرف جنوب غربی به «ایوان» که از قراء باوندپور است. ساعت نه حرکت کردیم. در یک منطقهٔ جنگلی بسیار قشنگی که درختهای بلوط و بنه و بادام کوهی آن بطور وفور روئیده است عبور کردیم. خیلی شباهت به جنگلهای کوهستانات فارس دارد و یک رشته است. بعد از آن در منطقهٔ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گرمسیری در درهٔ بسیار مصفا و حاصلخیزی به محلی که موسوم به «ایوان» است وارد شدیم. ادارهٔ کل فلاحت در آنجا مؤسسهٔ فلاحتی دائر کرده است و عمارت خوبی دارد.

در همانجا منزل کردیم. دو نفر جوان ازفارغ‌التحصیلهای مدرسهٔ کرج در آنجا مأمور بودند و کردها و کلهرها را به فنون زراعت و فلاحت، میوه‌جات و سبزیجات و چغندر و پنبه آشنا می‌کردند و تعلیم می‌دادند. گلکاری خیلی قشنگی نیز اطراف عمارت نموده‌اند. حقیقةً انسان بر این مدنیت که وسائل عمران و آبادی تا اقصای مملکت بسط و نشر یافته و برای عشایری که جز قتل و غارت و ییلاق و قشلاق، اصول بداوت چیز دیگر نمی‌دانستند وسائل تعلیم و تربیت فراهم گشته. از یک طرف معارف به تأسیس مدارس مشغول و از طرف دیگر ادارهٔ فلاحت دقائق فلاحتی را به جدیدترین سیستم به آنها می‌آموزد. دعا باید کرد. در این درهٔ گرم و بدهوا یک مدرسهٔ عشایری چهارکلاسه داریم. شاگردان آنجا تا کلاس چهار را می‌خوانند ولی خیلی فقیر و بیچاره‌اند. حتی غالب آنها عور و برهنه می‌باشند. در آنجا فی‌المجلس مبلغ یکصدتومان دادم که برای آنها کفش تهیه کنند تا بعد دستور ترتیب لباس داده شود.

تا ساعت پنج در عمارت فلاحت بودیم. قدری که حرارت هوا فرونشست به تماشای مدرسه رفتم و از اطفال سؤالاتی نمودم و تحقیقاتی در حال آنها کردم. بیچاره آموزگار که جوانی جدّی بود با کمال صعوبت در آنجا زندگانی می‌نماید. او را قدری تشویق کردم و به اضافه حقوق دلگرم نمودم.

ساعت شش به طرف «عیلام» حرکت کردیم. باز از کوه و گردنهٔ مرتفعی که موسوم به گردنهٔ «قلاچه» می‌باشد عبور کردیم. تمام کوهها از جنگل مستور بود و مثل باغی می‌نمود و تا عیلام ادامه داشت. قصبهٔ عیلام که سابقاً «حسین‌آباد» نام داشت و اینک دو سال است حسب‌الامر شاهانه اسم آن را تغییر داده‌اند به مناسبت آن که محل تمدّن عیلام بوده است به این اسم نامیده شده است.

در نقطهٔ کوهستانی بسیار خوش‌آب و هوائی واقع شده است. سابقاً محل ییلاقی والی پشت کوه بوده است. غلامرضاخان والی که فعلاً به خاک عراق متواری است و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پدرش حسینقلی‌خان معروف به ابوقدّاره در آنجا نیمه استقلالی داشته‌اند و سلطنت می‌کرده‌اند. زمستان در «منصورآباد» که فعلاً «مهران» نام دارد قشلاق می‌کرده‌اند و در تابستان به این نقطه که به حسین‌آباد موسوم بوده می‌آمدند.

اکنون قصبهٔ معتبری است قریب پنج هزار نفر جمعیت دارد. ساختمانهای جدید خوبی از قبیل مریضخانه و مؤسسهٔ فلاحت نیز ساخته شده. در تمام این نقاط از محل اعتبار عمران خانه‌ها هم ساخته شده که عشایر را از چادرنشینی خارج و در آن خانه‌ها اسکان می‌دهند.

حکومت آن مستقل و حاکم نظامی دارد. یک نفر سرهنگ موسوم به سرهنگ درخشان در آنجا حاکم است. ناچار در منزل او وارد شدیم که در خانه و قلعهٔ قدیم والی پشت کوه است. عمارت بدی نیست که به طرز قدیم ساخته‌اند.

در اینجا یک مدرسهٔ شش کلاسه داریم. یک نفر مدیر دارد موسوم به «خوش چشمی». جوان جدّی است. شب را در آن منزل به سر بردیم. عجب هوای خشک و لطیف و معتدلی دارد. به مراتب از هوای تهران و جنوب شمیران بهتر و سالمتر است. شب یادداشتهایی برای پیشرفت معارف آنجا برمی‌داشتم.

(عیلام ـ گیلان ـ قصرشیرین) ـ (شنبه بیست‌وهفتم تیرماه ۱۳۱۵ شمسی).

صبح به اتفاق رئیس مدرسه و سرهنگ درخشان و سایر آقایان به دبستان نسوان که جدیدالتأسیس است رفتیم. هنوز بودجه ندارد. دستور دادم بودجهٔ آن را تأمین نمایند. عمارت آن نیز دولتی است. بعد به دبستان شش کلاسهٔ پسران رفتیم. در منتهای قصبه منزلی اجاره کرده‌اند. شاگردها خیلی باهوش بودند. امسال شش نفر فارغ‌التحصیل کلاس ششم ابتدائی دارند که برای اولین‌دفعه این مدرسه گواهینامهٔ رسمی به اطفال می‌دهد. تمام مدارس این حدود مانند سایر نقاط ایران همه جا مدارس چهارکلاسه با دو نفر آموزگار داشته‌اند. در این دو ساله خُردخرد پیش رفته و کلاسهائی تأسیس شده است. امساله در کرمانشاه از دبستانهای سنقر و کنگاور و صحنه و کِرِند و قصر شیرین و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شاه‌آباد و عیلام شاگرد فارغ‌التحصیل بیرون می‌دهند. و این در نتیجهٔ مجاهده و کوشش مدیران و آموزگاران همان مدارس است.

بعد از آن به تماشایِ مقبرهٔ مهدی خلیفهٔ عباسی پدرهارون‌الرشید رفتیم. بطوریکه عموم مورخین نوشته‌اند خلیفه در قریهٔ «ماسبذان» که همین محل است مسموم شده است. اسم آن تغییر یافته بعدهاحسین‌آباد نامیده شده است. از آثار قبر جز گنبدی از گچ و سنگ چیزی باقی نمانده و اطراف آن مقابری هست. قبر را نیز به طمع دفینه نبش کرده‌اند. ولی معلوم نیست چیزی یافته باشند. بعد از تماشای مقبرهٔ مذکور به خارج شهر رفته اراضیی که برای ساختمان دبستان در نظر گرفته شده ملاحظه نمودیم. بسیار نقطهٔ خوب و مصفائی است و در قرب مریضخانه و مزرعهٔ نمونه واقع شده است.

دو ساعت و نیم قبل از ظهر به عزم گیلان که از توابع شاه‌آباد است و از املاک اختصاصی است حرکت کردیم. جنگلهای مصفای بلوط و کوههای زیبا را عبور کردیم. در قلهٔ گردنه تونلی ساخته‌اند که از کارهای مهم ادارهٔ طرق و شوارع است. در مدخل شمالی آن عکس برداشتیم.

مقارن ظهر به گیلان که قصبه‌ای است از باوندپور رسیدیم. این ناحیه گرمسیری است. درختهای مناطق حاره و نارنج و اکالیپتوس می‌روید. در مزرعهٔ نمونه مؤسسهٔ فلاحت در زیرزمین منزل کردیم. جای تمیزی ساخته‌اند. تا ساعت پنج و نیم در زیرزمین به سر بردیم، زیرا هوای خارج خیلی گرم بود.

ساعت شش به معاینهٔ مدرسه رفتیم. خیلی اوقاتم تلخ شد. اولاً شاگردها متفرق بودند. ثانیاً عمارت مدرسه که جدیدالبنا می‌باشد یعنی شش‌سال است ساخته شده خراب شده و سقف آن پایین آمده است. فوراً رئیس مدرسه را که شخصی وافوری و حشیشی بود تغییر داده دستور دادم محاکمه نمایند.

ساعت شش و نیم به عزم قصرشیرین حرکت کردیم. با آنکه نزدیک غروب بود هوا دم کرده و زمین مانند کورهٔ حدادی می‌تافت. گرما فوق‌العاده بود. زمین شنزار آن نواحی مانند تنهٔ مار می‌درخشید و جز شن و سنگریزه و بته‌های خشکیدهٔ خسک و خار چیزی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیده نمی‌شد. مقارن غروب در صحرا مصادف با دو نفر اُلاغدار شدیم که هندوانه از نواحی اطراف به قصر شیرین می‌بردند. لحظه‌ای مکث کرده هندوانه از آنها خریده رفع عطش نمودیم.

ساعت هشت وارد قصرشیرین شدیم. در عمارت قرنطینه که یکی از ابنیهٔ زیبای این عصر است که در این قصبهٔ سرحدی بنا شده است فرودآمدیم. این عمارت با کمال ارزانی به نودهزار تومان ساخته شده است. دارای ابنیهٔ متعدد است. در عمارت شخصی دکتر مأمور صحیّه منزل کردیم. دکتر جوان بسیار محبوب و مهربانی است موسوم به طبیب‌زاده. با خانم خود در این محل منزل دارد و وسایل کار او را فراهم نموده‌اند. خیلی به‌گرمی و مهربانی از ما پذیرائی نمود ولی گرمی او از حرارت فوق‌العادهٔ هوا نمی‌کاست. میزان‌الحراره نصف شب در فضای آزاد سی و شش درجهٔ سانتیگراد را نشان می‌داد. بعد از صرف شام در پشت بام استراحت نمودیم. می‌گفتند امروز هوا قدری ملایم شده تا دیروز بادهای گرم می‌وزیده است.

یکی از جوانان فارغ‌التحصیل اروپا موسوم به حسیبی را که بعد از تحصیل به عزم خدمت به وطن برمی‌گشته در این نقطه به عنوان مشمولیت توقیف کرده بودند و در امنیه نهایت سختی و بی‌احترامی را دربارهٔ او نموده بودند. به من شکایت نمود. از رئیس امنیه و گمرک مؤاخذه کردم و به ستاد ارتش نیز نوشتم که رویهٔ خود را نسبت به این جوانان فارغ‌التحصیل که برای خدمت به وطن می‌آیند تغییر دهند.

(قصرشیرین ـ کرند ـ کرمانشاهان) ـ (یکشنبه بیست‌وهشتم تیرماه ۱۳۱۵ شمسی).

صبح زود برخاستم. نخست به معاینهٔ دبستان رفتم. عمارت مدرسه را خود این‌جانب بنا کرده‌ام. در دره‌ای واقع شده در کنار رودخانهٔ اروند و بسیار منظر مصفا و قشنگی دارد. عمارت هم خیلی خوب و محکم ساخته شده است. دو سال قبل که آمدم خیلی نقائص داشت. فعلاً تمام شده ولی باز نقص جزئی دارد. بچه‌ها در آنجا اجتماع کرده بودند و سرود می‌خواندند. از آنها عکس برداشتم. خیلی خشنود و مسرور شدم. جبران دلتنگی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و کدورتی که دیروز از مشاهدهٔ دبستان گیلان حاصل شده بود به عمل آمد. از مدیر مدرسه راضی شدم.

ساعت نُه از قصر شیرین به عزم مراجعت حرکت کردیم. نهار را در قصبهٔ کِرِند و شب را در کرمانشاه خواهیم بود. در بین راه قصرشیرین آثار خرابهٔ مقبره‌ای بود. عکس برداشتم. در سر پل زهاب نیز از کتیبه‌های هخامنشی که در کوه است تماشا کرده عکس برداشتم.

آفتاب در این نقاط به قدری تند و حرارت زیاد بود که مرا مبتلا به سردرد و کسالت نموده تا صبح بعد بهبودی حاصل ننمودم.

ظهر را در دبستان کرند به سر بردیم. بسیار دبستان باصفای خوبی است. مدیر مدرسه آقای افشار نیز جوان خوب و بالیاقتی است. وجهی به او دادم که برای مطالعه در اردوی پیشاهنگی به اردوی منظریه برود. بعدازظهر در آنجا استراحت نمودم.

ساعت پنج در درهٔ کِرِند گردش کردیم، قصبه در کنار رودخانه‌ای واقع شده که سرچشمهٔ آن در بالای کوه واقع شده و آب فراوانی دارد و اطراف آن همه جا درختهای کهنسال گردو و چنار و میوه‌جات است. خیلی نقطهٔ مصفا و خوشمنظر و هوای ییلاقی لطیف و فرحبخش دارد.

اهالی آنجا نیز جماعتی کلیمی و جماعتی از طایفهٔ علی‌اللّهی هستند که ظاهراً از ایرانیان قدیم می‌باشند. عموماً با شارِبهای بلند و موهای بور و قیافه‌های سرخ می‌باشند. گردش خوبی کرده ساعت هفت عازم شاه‌آباد شدیم. در شاه‌آباد مجدداً پیاده شده دستورهایی راجع به نقائص ساختمان دبستان دادم که سه روز قبل مجال نشده بود که درست به دقت معاینه نماییم.

ساعت ده به کرمانشاه رسیدیم. در همان منزل سابق فرود آمده استراحت کردیم.

(کرمانشاه ـ همدان) ـ (دوشنبه بیست‌ونهم تیرماه ۱۳۱۵ شمسی).

صبح با دوستان کرمانشاه وداع کرده عازم مراجعت به همدان شدیم. در سر راه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مدارس بیستون و صحنه و کنگاور را معاینه کردم. مدرسهٔ بیستون تعریفی نداشت. صحنه متوسط بود .کنگاور خیلی خوب بود. در کنگاور برای نهار توقف کردیم. برای نهار در باغی بیرون قصبه منزل نمودیم. جای مصفائی بود ولی پشه‌های زننده داشت و آب آن هم خوب نبود. ساعت پنج بعد از معاینهٔ مدرسه و تشویق محصلین و معلمین عازم حرکت شدیم. در سر راه در قصبهٔ اسدآباد در مدرسه فرودآمدیم. مدرسهٔ خیلی مصفای آبرومندی دارد. تعمیراتی هم دستور داده بودم نموده‌اند. مدیر مدرسه از اقوام سیدجمال‌الدین‌اسدآبادی معروف است. یکی از محصلین لایحه در شرح حال سیّد قرائت کرد خیلی‌خیلی‌خوب بود. محظوظ شدیم. دستور دادم لایحهٔ او را به طور متحدالمآل به سایر نقاط بفرستند که رؤساء معارف سرمشق گرفته در موقع دیدن مدارس به جای لوایح مدّاحی و تملق اینطور مقالات مفید و نافع که ارتباط با محل دارد تهیه نمایند.

شب ساعت نه وارد همدان شدیم. در همان باغ رئیس‌الاسلام فرودآمدیم. هوای لطیف الوند و نسیم معطر و جانفزای آن جبران سموم بادیهٔ قصرشیرین را نمود.

جمال کعبه مگر عذر رهروان خواهد که‌جان زنده‌دلان سوخت‌در بیابانش.

(همدان ـ بیجار، گروس) ـ (سه‌شنبه سی‌ام تیرماه ۱۳۱۵ شمسی).

تا ظهر در منزل بودم. حکومت و جمعی از رؤساء ادارات به دیدن آمدند. قرارگذاشتیم انجمن تربیت اکابر را در مراجعت از گردش تشکیل دهیم.

دو ساعت بعد از ظهر به طرف ناحیهٔ گروس و قصبهٔ آن که بیجار باشد حرکت کردیم. مسافت بیست‌وهشت فرسخ، تمام از دره‌های خاکی عبور می‌کند، خیلی خوش‌هوا ولی تنگ‌منظر است. هوا فوق‌العاده لطیف بود، قدری هم باران آمد. دیشب و پریشب در این نواحی بارانهای مفصل باریده است. این راه را در جنگ بین‌المللی اول قشونهای خارجی که ظاهراً انگلیسیها بوده‌اند ساخته‌اند. ولی بکلی خراب شده است و از آن تاریخ تاکنون

۱ـ [شعر از حافظ شیرازی است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تعمیر نشده است. قصبهٔ بیجار و دهات اطراف در معرض تاخت و تاز قشون روس و عثمانی واقع شده و مکرّر بمبارده شده و قصبه خراب و بسیاری از دهات بکلی از حلیهٔ آبادی افتاده که دیگر آباد نشده و هنوز خالی از سکنه است. تمام راه مرتعهای سبز و خرّم بود. ساعت هشت هنوز هوا روشن بود که آن راه خراب ناصاف را به زحمت طی کرده وارد بیجار شدیم. دفعهٔ اول است که یک نفر عضو دولت وارد این قصبه می‌شود. لذا برای آنها خیلی تازگی داشت.

حکومت آقای مقتصد درخشان که سابقاً روزنامهٔ درخشان را می‌نوشت واز هوچیهای قدیمی است به اتفاق رئیس معارف نصرالله دبیران و بعضی دیگر تا چهار فرسخی آمده بودند.

این جوان که تازه به ریاست معارف این ناحیه برقرار شده جوان جدّی و باهوشی است. دو سه ماهی بیش نیست که آمده است. در این ناحیه یک مدرسهٔ شش کلاسه دارد و چندین مدرسهٔ چهار کلاسه دارد. امسال نیز بر اعتبارات آنجا افزوده شده و چند مدرسهٔ دیگر در شهر و نواحی آن بازخواهند کرد و کلاسهای اکابر هم دائر خواهند نمود.

هوافوق‌العاده لطیف، بلکه خیلی سرد بود. ظاهراً ارتفاع قصبهٔ بیجار در حدود سه هزار متر باشد. از قرارمعلوم همه ساله هشت ماه زمستان خیلی سخت دارد که عبور و مرور از کثرت برف مسدود است.

(بیجار، گروس ـ قروه ـ همدان) ـ (چهارشنبه سی‌ویکم تیرماه ۱۳۱۵ شمسی).

صبح بواسطهٔ خستگی دیروز و بیخوابی دیشب که از طرف پشه‌های خاکی تا صبح بیدار بودم. امروز خیلی خسته بودم، معذلک از مدرسهٔ دولتی سرکشی نمودم. خرابه‌ای بیش نبود. دستور دادم که عمارت را تعمیر و دانش‌آموزان را مرتب و ملبس به لباس نو نمایند. گردش مختصری در شهر کرده به منزل مراجعت نمودم.

قصبهٔ بیجار که سابقاً قریه بوده است وقف بر مزار شیخ صفی می‌باشد، به همین

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مناسبت کشمکش مابین ادارهٔ اوقاف و اهالی برپا شده است. اکنون برای حل همین اشکال کمالزاده مدعی‌العموم همدان و فقیری کفیل اوقاف که درویش است و اشعار زیاد در خاطر دارد همراه آمده بودند. دستور دادم که قضیه را به نفع اهالی حل و تصفیه کنند، به این معنی که به عنوان تبدیل به احسن قرارفروش اراضی را بدهند.

بعدازظهر با وجود همهٔ خستگی نظر به بدی راه برای آنکه شب در سنگلاخ و دشواری نیفتیم بزودی حرکت کردیم. از قریهٔ «قهرود» ملک‌محسن‌خان قراگوزلو راه را کج کردیم و از طریق سریش‌آباد و قُروه و کردستان رفتیم. این راه جدید هفت فرسخ طویلتر از راه سابق است و علّت این انحراف این بود که خواستیم آبهای معدنی را در قریهٔ آب‌گرگر تماشا کنیم.

«باباگُرگُر» یا «آب قرقر» قریه‌ای است ملکی آصف اعظم از ملاک معتبر کردستان و دارای آبهای معدنی عجیبی است. اولاً از گودال وسیعی آب معدنی سرخ رنگی به خارج می‌جوشد. ثانیاً آبهای پر از سولفور در نقاط مختلف از زمین فوران دارد که فوراً آب آن تبخیر و مواد معدنی آن ته نشین و متحجر می‌گردد. از جمله سوراخی دارد که گازهای پر از سولفور به قوّت از آن خارج می‌شود. برای تماشا سنگی یا فلزی در آن می‌اندازند و با لنگ یا پارچهٔ بزرگی آن منفذ را سدّ می‌کنند. گازها صداهای عظیم می‌کنند و همین‌که مانع مرتفع شد سنگ یا فلز را به قوّت و فشار تا مسافت عظیمی پرتاب می‌کنند. در بالای سنگهای متحجره امامزاده‌ای به وجود آمده معروف به «باباگرگر» که محل توجه اهالی است. اشخاص مبتلا به رماتیسم از اطراف آمده هدایا می‌آورند و در آب معدنی استحمام کرده شفا می‌یابند. سطح بُقعهٔ امامزاده از خورجینهایِ قالی که اهالی هدیه آورده بودند مستور بود. بواسطهٔ تحجر آبهای معدنی یک رشته تل سنگی ایجاد شده به شکل مستطیل و پر از پیچ و شکن [اژدها مانند]. اهالی می‌گویند این امامزاده آن را با یک ضربت شکافته و آن را مسخ کرده و سنگ نموده است. می‌گویند پسری داشته است همینکه اژدهارا دیده به ترکی به پدرش گفته: «باباگُرگُر» یعنی پدر نگاه‌کن نگاه‌کن و به همین مناسبت به این اسم موسوم گشته است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بعد از تماشای این عجایب طبیعی چند فقره عکس برداشته عازم راه شدیم. از طریق قُروه و جادهٔ کردستان به همدان رفتیم. شب ساعت نُه به منزل رسیدیم.

از عجایب تصادفات آنکه اخوی آقای حسنعلی حکمت که برای اثبات ترفیع رتبهٔ خود به همدان به سمت ریاست ثبت اسناد آمده است امشب وارد شده‌اند. تشریف آوردند. همدیگر را ملاقات کردیم و از دیدار آن برادر شاد شدیم.

(همدان) ـ (پنجشنبه اول مردادماه ۱۳۱۵ شمسی).

امروز در همدان متوقف هستم. قبلاً به دبیرستان رفتم. این عمارت که در نتیجهٔ مجاهده و کوشش دو ساله ساخته شده است، به حکم طبیعت مورد علاقه و محبت است. بعضی نقائص که هنوز در آن مشهود است دستور دادم آقای شکرائی رئیس معارف اصلاح نماید.

دو ساعت قبل از ظهر به ادارهٔ حکومتی رفتیم. انجمن تربیت اکابر مرکب از بعضی از رؤساء ادارات و معتمدین محلی تشکیل شده، صحبت از پیشرفت امور کلاسها که برای اکابر تشکیل خواهد شد در میان بود. پیشنهادهای مفید و مؤثر می‌دادند. ظهر به منزل مراجعت نمودیم. کسالت هاضمه برقرار است و سردرد شدیدی عارض شده به مجرد اینکه مختصر آفتابی می‌تابد مبتلا به صداع می‌شوم. آفتاب امروز صبح در دبیرستان مرا کسل کرده بود. با آنکه بعدازظهر دو سه ساعت استراحت نمودم بهبودی حاصل نشد. یک ساعت به غروب در درهٔ عباس‌آباد به گردش رفتیم، به باغی که در آن دره واقع شده و بسیار جای باصفائی بود. ولی چون دیروقت شده و هوا تاریک می‌شد درنگی ننموده زودتر مراجعت کرده به منزل آمدم. آقای حکمت اخوی نیز امروز و امشب نزد من بودند. شب زودتر خوابیدم.

(همدان ـ قزوین) ـ (جمعه دوم مردادماه ۱۳۱۵ شمسی).

ساعت پنج‌ونیم برخاسته قبل از آنکه گروه بدرقه‌کنندگان هجوم بیاورند به قصد مراجعت مستعد شده ساعت شش و سه‌ربع حرکت کردیم و ساعت مقارن ظهر بود که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به قزوین رسیدیم. مسافت چهل فرسخ یعنی ۲۴۰ کیلومتر. در بین راه از اوضاع مدرسهٔ قریهٔ سیادهن تحقیقات کردم. قریهٔ مذکور که از پارسال به این طرف جزء املاک اختصاصی قرارگرفته رو به آبادی می‌رود و ساختمانها و ترقیات بسیار کرده است. ولی مدرسهٔ آن خوب نیست. اصلاحاتی باید در آن بشود که به شش کلاسهٔ فلاحتی تبدیل گردد.

ظهر در عمارت راهدارخانهٔ قزوین که ساختمان روسها قبل از جنگ است و عمارت بسیار ظریفی است و فعلاً در دست دولت و وزارت طرق می‌باشد پیاده شدیم.[۱] آقای سروش حاکم قزوین و جمعی از رؤساء ادارات نیز به استقبال آمده بودند. بعد از صرف نهار و استراحت بیرون آمده در عمارت دبیرستان پهلوی به اوضاع مدرسه رسیدگی نمودم. یکی از محصلین لایحه در تاریخ حیات حمدالله‌مستوفی قرائت نمود و پیش‌آهنگان سرودهائی خواندند ولی چون عمارت مدرسه تعریفی نداشت کار دبیرستان انتظامی ندارد. بعد از مدتی درنگ بیرون آمده در اراضی عمارت نادری که متعلق به معارف است نیز سرکشی نموده، دخترها ورزش می‌کردند.

مسجد شاه را نیز معاینه نمودم. از ابنیهٔ فتحعلی شاهی است و مسجد بسیار قشنگی است. می‌خواستم برای کنفرانس آقای بدیع‌الزمان محلی معین نمایم که فردا شب ایراد نمایند.

امشب مسیو سیرو مهندس که برای سرکشی به کار بنائی اردبیل عازم تبریز است نزد این جانب آمده و راپرتهای خود را بیان می‌نمود. شام نیز مهمان ما بود با خانم خود. دستور لازم راجع به کار ساختمانهای تبریز و اردبیل به او دادم.

(قزوین) ـ (شنبه سوم مردادماه ۱۳۱۵ شمسی).

صبح به تنظیف و حمام اشتغال داشتم. دو قبل‌ازظهر در ادارهٔ حکومتی انجمن تربیت اکابر تشکیل و مذاکراتی به عمل آمد. مخصوصاً موضوع سرشماری در قزوین نیز بحث

۱ـ [ساختمان معروف به «کانطور» است، محل ادارات دارائی و راه و ثبت احوال و عمارت پذیرائی بوده است، امروزه تغییراتی در آن داده‌اند (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شد و مشکلاتی که برای انجام این کار در پیش است مذاکره گردید. نداشتن عدهٔ با سواد و جهالت عامّه و بی‌ترتیبی شهر و نداشتن نقشهٔ شهر همه موانعی است که مانع انجام مقصود می‌شود. قرار شد مطالعات بیشتری در این باب به عمل آید.

بلافاصله انجمن تربیت بدنی تشکیل گردید. راجع به تزیید عایدات برای انجمن و تهیهٔ اسباب و وسایل کار و زمین و میدان نیز مذاکراتی شد. قرار شد بعضی از اراضیِ در نظر گرفته شده خریداری شود. نهار مهمان آقای سروش حکمران بودیم.

در عمارت چهلستون که روی پایه‌های قدیمی چهلستون صفوی ساخته شده به سر بردیم[۱]. اسکندربیک منشی صاحب عالم‌آرای عباسی از این عمارت حکایات نقل می‌کند و محل در معرض حوادث عظیمهٔ تاریخی است. بعدازظهر پس از ساعتی استراحت با مسیو سیرو مشغول مطالعهٔ یادداشتهای مربوط به ساختمانها و بنّائیهایِ مرکز و ولایات بودیم.

از تصادفات عجیب آنکه چند دوره لابراتوار تاریخ طبیعی که برای دبیرستانهای ولایات پارسال خریداری شده بود، اخیراً بعد از زحمات و اشکالات بالاخره واصل و تحویل گردیده است و دیروز به لابراتوار قزوین رسیده بود. موقع را غنیمت شمرده دستور دادم آن را باز کنند و عصر شخصاً رفته آن را معاینه نمودم. نسبةً لابراتوار کاملی است. برای یک دوره درسِ تاریخ طبیعی اشیاء و اسباب و نقشه‌جات عدیده و میکروسکوپ دارد.

ساعت شش در تالار بلدیه مجلس کنفرانس عظیمی تشکیل شده بود، آقای بدیع‌الزمان خطابهٔ مفصلی راجع به حمدالله مستوفی مورخ و جغرافیدان معروف قرن هشتم بیان نمودند. در مجلس قریب هزارنفر از علماء و اهل شهر و دیگر وجوه ادارات و خانمها و محصلین و غیره جمع بودند و مشارالیه با وجودگرمی هوا معذلک خیلی خوب صحبت کرده یک ساعت‌ونیم حرف زدند. در ابتدا مطالب علمی و فنی بود و در خاتمه از

۱ـ [پایه‌های بنا متعلق به عصر صفوی است. در دورهٔ قاجاریه تعمیرات مختصر کرده اما لایه‌های گچ روی نقاشیهای مهم دیوارها کشیده‌اند. در بعد از عصر قاجار تغییری در راه‌پله فوقانی داده بودند که اخیراً با اختصاص دادن بنا به موزه وضع پلکان به جای سابق برگشته و نقاشیها را نیز مشغول بیرون آوردن هستند.(م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اصلاحات اجتماعی و ترقیات عصر فعلی بحث نموده خیلی همگی استفاده نمودند.

بعد از کنفرانس به منزل آمده به اتفاق آقای عیسی سروش حکمران و آقایان وثوق و شاهرودی وکلای قزوین شام صرف کردیم. هوا فوق‌العاده گرم شده است.

(قزوین ـ زنجان) ـ (یکشنبه چهارم مردادماه ۱۳۱۵ شمسی).

امروز صبح منتظر جواب تلگرافی بودم که روز پنجشنبه از همدان مخابره کردم به دفتر مخصوص شاهنشاهی و اجازه خواستم که برای سرکشی به مازندران بروم. چون دو روز است جوابی نرسیده ناچار امروز را هم توقف کردم ولی برای اینکه ضمناً استفاده از وقت شود بر حسب تکلیف آقای وثوق قزوینی نمایندهٔ قزوین عازم زنجان شدم که سرکشی به آنجا و ساختمان دبیرستان آنجا هم شده باشد.

ساعت ده به راه افتادیم. صد و هشتاد کیلومتر مسافت داشت. نیم ساعت از ظهر گذشته به زنجان رسیدیم. در عمارت جدیدالبنای دبیرستان که در این دو ساله ساخته شده است و دو سال قبل قبرستانی وحشت‌انگیز بود و اینک عمارتی زیبا و گلستانی منزّه شده است منزل نمودیم. کلیهٔ این بنا در نتیجهٔ مراقبت و توجه و کوشش وزارت معارف به ظرافت و استحکام کامل انجام گرفته و دارای سی‌هزار مترمربع زمین است و تمام عوامل در آن پیش‌بینی شده است. خیلی از دیدن آن خوشوقت شدم. هوا خیلی گرم شده. با آنکه زنجان از نقاط بسیار سرد و ییلاقی ایران است معذلک بعدازظهر خیلی حرارت هوا شدید بود. در چمن سلطانیه انسان از حرارت هوا عرق می‌ریخت. عصر در اطراف شهر با حکومت و رئیس شهربانی گردش کرده، خیابان جدیدی را که از وسط شهر می‌گذرد ملاحظه نمودیم.

رئیس معارف آقای اکبرنیا جوانی است لیسانسهٔ دانشسرا که امساله مأمور این ناحیه شده است. خیلی جوان معقول و نجیبی است. اگر بتواند فعالیت و لیاقتی هم به خرج بدهد. نقائصی که هنوز در کار ساختمان بود ملاحظه و دستور دادم رفع شود. ساعت هشت برای قزوین مراجعت و ساعت یازده وارد شدیم. شب خیلی گرم بود تا صبح عرق می‌ریختم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(قزوین ـ طهران) ـ (دوشنبه پنجم مردادماه ۱۳۱۵ شمسی).

صبح برخاستم. چون هنوز از طهران خبری نشد و جوابی به تلگراف من نیامد ناچار مصمم شدم که مراجعت کنم. قبل‌ازظهر با آقای سروش زمین ورزشی که برای قزوین درنظر گرفته شده ملاحظه نمودم. ساعت ده به طرف تهران حرکت کردم. نیم‌ساعت بعدازظهر وارد شدیم. صدوپنجاه کیلومتر مسافت است. هوا فوق‌العاده گرم بود.

از غرائب اتفاقات نیمساعت بعد از ورود این جانب خانم و فرزندان که به مسافرت مشهد رفته بودند نیز وارد شدند و بعد از یک مسافرت بیست‌وپنج روزه در همان روز هر دو به طهران آمدیم. بعدازظهر استراحتی کردم.

ساعت پنج‌ونیم برای شرفیابی به قصرسعدآباد رفتم. اتفاقاً در جلو عمارت بااعلی‌حضرت همایون تصادف کردم. قدم می‌زدند. اظهار مرحمت و توجه فرمودند. از اوضاع غرب و ساختمانها سؤالاتی فرمودند در باب همدان و شهر آن و دبیرستان. موقع را غنیمت شمرده در خصوص ساختمان آرامگاه آبرومندی برای ابوعلی‌سینا به عرض رسانیدم و گفتم اعلی‌حضرت همایونی نه فقط نظر به آیندهٔ ایران دارند، بلکه گذشتهٔ ایران را هم احیا می‌فرمایند. همانطور که نام یک شاعر و گویندهٔ بزرگ ملی ایران فردوسی را بلند فرمودند اینک خوب است که نام یک حکیم و دانایِ ایران را نیز بلند فرمایند. ابوعلی حکیم ایرانی‌نژاد را عربها به خود نسبت می‌دهند و سزاوار است که یادگار بزرگی برای او ساخته شود.

عرایض من مقبول افتاد و اجازه فرمودند که اقدام شود. بعد از قدری مذاکره مرخص فرمودند. اول غروب به منظریه رفتم، چادرهای اردوی پیشاهنگان را تفتیش کردم و از معلمین ورزش و پیشاهنگی که برای تحصیل و تکمیل معلومات به اردوی تابستانی آمده‌اند و دوره‌های دروس مخصوص را طی می‌نمایند و هر کدام از شهر و ناحیه‌ای هستند تشویقی نمودم و به منزل مراجعت کردم.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مسافرت چهارروزه به مازندران و تنکابن

(چهارشنبه چهاردهم تا یکشنبه هجدهم مردادماه ۱۳۱۵ شمسی)

(از دفتر شمارهٔ ۵ از دفاتر روزنامهٔ احوال)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(تهران ـ چالوس ـ تنکابن) ـ (چهارشنبه چهاردهم مردادماه ۱۳۱۵ شمسی).

امروز عازم مسافرت چهارروزه به مازندران و تنکابن هستم برای سرکشی به بنّائیها. صبح ساعت شش بیدار شدم. هفت به شهر آمدم. اتومبیلها حاضر و همراهان نیز آمده‌اند. ساعت هشت حرکت کردیم. در این سفر آقای ایرانی رئیس تعلیمات ولایات و آقای دکتر مهدی وکیل رئیس دفتر همراه هستند.

از طریق کرج و جادهٔ شوسهٔ جدید (موسوم به جادهٔ مخصوص) عازم هستم. راه فیروزکوه به واسطهٔ بارندگی و سیل این چند روزه خراب شده است ولی هوا قدری خنک و مطبوع شده است. قصد داشتم که در قلهٔ کوه «گچسر» که محل ییلاقی خوبی است و اعلی‌حضرت همایونی بنا فرموده‌اند نهار صرف کنیم. متأسفانه هتل هنوز مرتب نشده بود. ناچار به حرکت ادامه داده دو ساعت و نیم بعدازظهر به هتل چالوس رسیدیم. نهار خوبی صرف شد. هوای تابستانی مازندران که عبارت از گرمای خفه‌کننده و مرطوب باشد مزاحم بود. با آنکه همه می‌گفتند که هوا خیلی خنک شده است معذلک طاقت را سلب می‌کرد. ساعت پنج به طرف تنکابن راندیم. ساعت شش و نیم به خرم‌آباد رسیدیم. مدرسهٔ زیبا و خوش منظر آن در شرف اتمام است. مشغول تهیهٔ سفال برای سقف آن هستند. از حیث وضعیت منظر یکی از قشنگترین دبستانهای ساختمانی معارف شده است.

همت یار نمایندهٔ معارف در آنجا حاضر بود. نقائصی که به نظر می‌رسید دستور رفع آن داده شد. سپس به طرف بندر شهسوار که در هفت کیلومتری است رفتیم. دبستان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شهسوار خیلی مجلل و آبرومند شده و بکلّی خاتمه یافته است. نقائص دیگری نداشت. اسباب خشنودی خاطر شد.

شب به هتل رامسر رفتم. دیروز تلگراف کرده بودم منزلی برای ما نگاهداشته بودند. رئیس و اعضاء آنجا عوض شده و شخصی را از سوییس استخدام کرده‌اند آمده بود. هوای رامسر نسبةً خوب و آرام بود. شب قدری پشه اذیت می‌کرد. امروز که مصادف جشن سی و یکمین سال مشروطیت ایران است در تهران جشن گرفته‌اند به این گونه سپری گردید.

(رامسر ـ بابل) ـ (پنجشنبه پانزدهم مردادماه ۱۳۱۵ شمسی).

صبح بعد از استحمام در آب معدنی در هتل رامسر که جای آرام و راحتی بود ساعتی با دکتر وکیل نشسته نوشتجات و راپُرتهای مفصلی را قرائت و مطالعه کرده و دستور لازم می‌دادم. آقای ایرانی هم برای رسیدگی و تفتیش به کارهای بنایی به شهسوار رفته بودند.

عصر ساختمان مدرسهٔ رامسر را که در هذه‌السّنه بنا می‌نماییم معاینه کردم. پیها ریخته شده و شروع به بنای دیوارها کرده‌اند. محل قشنگ و زیبایی دارد. سپس به طرف مازندران عزیمت کردیم. هوا گرم و مرطوب بود. پیرهن از فرط عرق لزج به بدن می‌چسبید. ابداً نسیمی نمی‌وزید.

از رامسر تا شهسوار ۲۳ کیلومتر و از شهسوار تا چالوس ۵۴ کیلومتر و از چالوس تا نوشهر ۸ کیلومتر و از نوشهر تا مشهدسر[1] ۱۰۶ کیلومتر و از مشهدسر تا بابل (بارفروش سابق) ۲۱ کیلومتر مسافتی بود که شب طی کرده ساعت هشت و نیم به بابل رسیدیم. شب در منزل قُدّوسی رئیس معارف فرود آمده بعد از صرف شام گردش در خیابانها کرده استراحت نمودیم.

(بابل ـ ساری ـ اشرف ساری) ـ (جمعه شانزدهم مردادماه ۱۳۱۵ شمسی).

امروز صبح نخست ساختمان دبیرستان کامل بابل سپس دبستان چهارکلاسهٔ قریهٔ

۱ـ [بابلسر فعلی (م.د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کیاکلا و دبستان قریهٔ جویبار و دبستان شش کلاسهٔ شاهی و دبیرستان کامل ساری را یکی بعد از دیگری معاینه نمودم. کلیهٔ این ابنیه پوشش شده و درهایی را بر آن نصب کرده مشغول سفیدکاری و سایر لوازم هستند. از پیشرفت آنان مسرور شدیم. امیدوارم که برای آبان ماه موقع تشریف فرمایی اعلی‌حضرت بکلّی خاتمه یافته و برای سال تحصیلی جدید حاضر باشند.

ظهر در ساری نهار صرف و استراحت نمودم. هوای گرم مرطوب بکلّی همه را از حال می‌بُرد. عصر ساعت شش برای گردش و معاینهٔ دبستان اشرف[1] به آنجا رفتم. بر اثر سیل و بارندگی عظیم هفتهٔ قبل رودخانهٔ تجن طغیان کرده پل تاریخی آن را نیز خراب کرده، از نو می‌سازند. به زحمت عبور کردیم. دبستان اشرف نیز در شرف انجام بود. مشغول سمنتکاری پایه‌های آن بودند. بعد در قصر تاریخی اشرف که اینک به باغ شاه معروف است گردش می‌کردیم در روی پایه‌های قدیم عمارت جدیدی با سمنت ساخته‌اند با استیل مُدرن که فوق‌العاده زشت و بدترکیب شده و انسان متأثر می‌شود که چگونه بنای زیبای قدیم را اینطور خراب کرده‌اند. سروهای ناز و سهی‌باغ که از زمان صفوی باقی مانده دلربایی می‌کرد. اول شب به ساری مراجعت کردم. به کارهای اداری و تعیین بقیهٔ اعتباری که برای تکمیل ساختمانها لازم دارند رسیدگی می‌نمودم.

حاکم مازندران آقای مصباح فاطمی به دیدن آمده بود. اظهار می‌داشت که اعلی‌حضرت امروز را در ولی‌آباد نهار صرف فرموده و شب را در چالوس تشریف دارند. این حاکم مرد نجیب و عاقلی است. برای گاردان پارتی که به نفع تربیت بدنی می‌دهد یکصد تومان هدیه کردم. با آقای مزینی رئیس معارف مازندران که جوان نجیب و خوبی است توحید مساعی می‌نمایند.

(ساری ـ شیرگاه ـ مشهدسر ـ چالوس) ـ (شنبه هفدهم مردادماه ۱۳۱۵ شمسی).

صبح از ساری به طرف شیرگاه که چهار فرسخی جنوب شاهی واقع شده رفتیم. در

۱ـ [بهشهر فعلی (م.د.)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سر تپهٔ مرتفعی که احاطه به جنگلهای سبز و خرم شده دبستان زیبایی ساخته می‌شود که از حیث منظره و موقعیت از تمام ابنیهٔ مازندران خوش منظرتر و بهتر است. ساختمان پیشرفت دارد و تا زیر پوشش رفته است. جوانی که در آنجا متصدی ساختمان بود یکی از آموزگاران دبستان است موسوم به رفیعی ولی بواسطهٔ اقامت در آن محل ناسالم که مملو از پشه‌های مالاریاست خیلی علیل شده بود. به او مبلغی انعام دادم و دستور دادم که به او مرخصی بدهند چند روزی معالجه نماید. حقیقةً مأمورین معارف که در نقاط بد آب و هوا هستند خودکشی و فداکاری می‌نمایند و با حقوق کم و زحمت بسیار جان خود را در مخاطره می‌اندازند.

پس از آن به عزم مراجعت عازم تهران شدیم. جادهٔ فیروزکوه بواسطهٔ سیل هفته گذشته خراب است. بناچار از راه چالوس مراجعت کردیم. نهار را در مشهدسر که بندر بسیار زیبا و خوش آب و هوایی است در کنار دریا و رودخانه صرف نمودیم، در پانسیونی که یک نفر خانم روسی دایر کرده است و عمارت و باغ خوبی دارد. غذای بسیار خوبی نیز دارد. کازینو و پلاژ ساحل رودخانه را که حسب الامر همایونی ساخته شده است تماشا کردیم و با دکتر وکیل چند عکس برداشتیم. بعد از استراحت ساعت چهار از مشهدسر حرکت کردیم. در سر راه در ده معروف ایزده مختصر ایستی کرده پیشرفت بنایی آنجا را مشاهده نمودیم. خیلی خوب پیشرفت کرده است. پس از آن رئیس معارف مازندران و آقای ناصر زنگنه مهندس را مرخص کردم و خودمان پیش رفتیم. چون معلوم شد که اعلی‌حضرت روز را در چالوس و شب را در گچسر توقف دارند و از طرف دیگر دیر وقت بود، از رفتن به تهران منصرف شده تلگرافاً به آقای حکمت وزیر پست خبر دادم و شب را در مهمانخانهٔ چالوس که هتل رفیع و ظریف و قشنگی است و اسباب آسایش فراهم است به سر برده بعد از استحمام شام خوبی صرف کرده خوابیدم.

(چالوس ـ تهران) ـ (یکشنبه هجدهم مردادماه ۱۳۱۵ شمسی).

ساعت چهار و نیم قبل از ظهر حرکت کرده در قلهٔ البرز در کندوان که بسیار مرتفع

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است و هوای لطیفی دارد چای صرف کرده یک ساعت بعدازظهر وارد تهران شدیم.

چون خانم و سایرین در شمیران بودند توقف نکرده به حصارک رفتم. عصر به منظریه رفتم و از اردوی مربیان پیشاهنگی و ورزش که همه از اعضاء لایق و خوب معارف تشکیل شده دیدن نمودم و برای جشنی که در حضور والاحضرت ولایتعهد تشکیل خواهد شد مطالعاتی با مستر گیبسن به عمل آوردم. شب را به منزل مراجعت نمودم.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مسافرت به
سمنان ـ سواحلِ بحر خزر ـ
قزوین و زنجان

(جمعهٔ دهم تا دوشنبهٔ بیست و هفتم مهرماه ۱۳۱۵ شمسی)

(از دفتر شمارهٔ ۶ از دفاتر یادداشتهای روزانه)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(طهران ـ آب‌علی ـ فیروزکوه ـ سمنان) ـ (جمعه دهم مهرماه ۱۳۱۵ شمسی).

امروز صبح عازم مسافرت به سواحل بحر خزر هستم. همراهان که عبارتند از: آقای غلامحسین رهنما رئیس دانشکدهٔ فنی؛ آقای فیوضات رئیس اوقاف؛ ایرانی رئیس تعلیمات ولایات؛ خالقی معاون دفتر وزارتی همه صبح در منزل گرد آمده ساعت نُه از تهران حرکت کردیم. ساعت یازده از هزار دره و جاجرود گذشته به «آه» و «آب‌علی» رسیدیم. در آنجا که درهٔ بسیار مصفا و خنک و لطیف است و آب معدنی بسیار گوارایی دارد و ملک اعلی‌حضرت همایونی است هُتل قشنگی با ویلاهای زیبا بنا کرده‌اند و گلکاری بسیار باصفایی نموده و اسباب آسایش فراهم است.

در آنجا تا ساعت سه بعدازظهر استراحت کرده نهار لذیذی صرف کردیم. سه بعدازظهر حرکت کرده ساعت پنج به فیروزکوه رسیدیم. در آنجا مختصر مکثی نموده استاسیونِ راه‌آهن را تماشا نموده به طرف سمنان راندیم. ساعت هشت به آنجا وارد شدیم. حاجی صفرعلی فامیلی که از تجّار معتبر قصبهٔ سمنان است و مرد خوب و معارفخواهی است و مستأجر املاک موقوفهٔ مسجد جامع سلطانی است باغ خوبی در بیرون شهر دارد که نسبةً جای آبرومند و باصفایی است. در آنجا اقامت نمودیم و شب را به سر آوردیم.

رئیس معارف سمنان آقای پُژهان جوانی اصفهانی و خیلی زرنگ و باهوش است. معارف سمنان را در این دو ساله رونقی داده، مخصوصاً موقوفهٔ مسجد سلطانی را که از چنگ مفتخواران بیرون آورده‌ایم خوب اداره کرده است. دو سال است در آنجا مدرسه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

متوسطه تأسیس شده و مدرسهٔ ابتدائی هم جدیداً تأسیس گردیده است. شب را در سمنان استراحت کردیم.

(سمنان ـ سنگسر ـ شهمیرزاد ـ فیروزکوه ـ ساری) ـ (شنبهٔ یازدهم مهرماه ۱۳۱۵ شمسی).

صبح اول به تماشای معادن آهن رفتیم که اداره کل صناعات و معادن مشغول تحقیقات و حفاری است. یک نفر مهندس ایرانی جوان موسوم به ابوالفضل پاک (فرزند میرزا ابوطالب پاک) که در پاریس در مدرسهٔ معادن تحصیل کرده است به سرپرستی مأمور است ولی دولت مصمم است که به یک مؤسسهٔ بلژیکی امتیاز استخراج و ذوب آهن بدهد. دو حلقه چاه در دو نقطه که آهن روی سطح است حفر کرده بودند و در همه جا با چندین عمله مشغول بودند و تونل می‌زدند. آقای رهنما رئیس دانشکدهٔ فنی را که این سفر همراه دارم برایِ آن است که این مؤسسات صنعتی را ببینند و احتیاجات آنها را بدانند و در دانشکده به تربیت مهندسین لایق و عالم همت گمارند و آنها را برای خدمت به این مؤسسات تربیت و آراسته نمایند.

بعد از مراجعت از معادن که در سه کیلومتری شمالی سمنان واقع است ایشان را به تماشای کارخانهٔ نخریسی سمنان مأمور کرده خودمان به طرف سنگسر و شهمیرزاد رفتیم.

قصبهٔ سنگسر قصبهٔ پرجمعیتی است. در سه فرسخی شمال سمنان در کوهستان واقع شده. اهالی آن به گوسفندداری و حفظ مراتع مشغول هستند و مردمان زحمتکش و کارکنی هستند. در آنجا یک نفر خانم موسوم به شاپسند خانم دلستان هزار تومان از اموال خود را وقف ساختن مدرسه نموده است. در آنجا بنای خوبی ساخته‌اند. از وصیّ وارث او در حضور عموم اهالی تشکر کردم و دستور دادم که اسم دبستان را به نام آن مرحومه نامیده «دبستان شاه‌پسند» اسم بگذارند. و همچنین دستور دادم نقایص ساختمانی آن را تکمیل کنند. بعد از گردش و تماشای مدرسه به قصبهٔ شهمیرزاد که دو فرسخ شمالی سنگسر در کوهستان البرز واقع شده رفتیم. در تمام مسافرتهای خود اینجا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نیز یکی از بهترین ییلاقات فرح‌انگیز و مصفایی است که دیده‌ام ولی چون مجاور و قریب به «دودانگه» و «هزار جریب» مازندران است بارندگی زیاد می‌شود و برف زیاد دارد. مردم آنجا در زمستان به مازندران می‌روند.

مدرسهٔ آبادی داشته که حالا خراب شده است. اعتباری امسال داده‌ایم که در آنجا مدرسه بسازند. مردم آنجا خیلی شوق و شعف به خرج داده در حیاط مدرسه مجلس جشنی فراهم ساخته بودند و محصلین لوایح و سرودی می‌خواندند.

در سر کلاسهای دبستان سنگسر و شهمیرزاد که بچه‌های بسیار باهوش دارد از آنها امتحان کردم و بعضی حکایات را گفتم با لهجهٔ ولایتی بخوانند و معنی کنند. خیلی تماشایی بود.

بعد از گردش و معاینهٔ حیاط خرابهٔ مدرسه به اهالی وعده دادم که آنجا را ساختمان نمایند. برای ظهر به سمنان مراجعت کردم. در فاصلهٔ شش فرسخ این قدر تفاوت هوا موجود است که انسان از بهشت عدن شهمیرزاد که از کثرت آب و درخت مصداق «جَنّاتٌ تجري مِنْ تَحْتَهَاالأَنهار»[1] است به جهنم سمنان که در کمال خشکی و گرمی است می‌رود. ولی چون مرکزیت دارد و کنار جادهٔ تهران به خراسان واقع شده و مرکز زراعت تمام نواحی اطراف است اهمیتی دارد. سکنهٔ این ناحیه از حیث قیافه و لهجه اختصاصاتی دارند که بخوبی از سایر نقاط ممتاز و محسوساً متمایز هستند.

بعد از ظهر آقایان به تماشای مدارس متوسطه و ابتدائی رفته و ضمناً ما نیز برای انتخاب اراضی خوبی که به کار ساختمان مدرسه بخورد رفتیم. دستورهای لازم به رئیس معارف داده به قصد فیروزکوه مراجعت نمودیم. ساعت هفت‌ونیم به فیروزکوه مراجعت کردیم. در سر جادهٔ امیریه آقای مزّینی رئیس معارف مازندران و آقای زنگنه مهندس ساختمانهای معارف ایستاده و منتظر بودند. بلافاصله به طرف مازندران حرکت کرده ساعت ده به شهر ساری رسیدیم. اتومبیل رفقا در بین راه مختصر عیبی کرده تا ساعت دوازده نیامدند و ما را منتظر و نگران گذاشتند. ولی بحمدالله سالم رسیدند و نگرانی مرتفع شد.

۱ـ [آیهٔ ۲۵ از سورهٔ ۲ بقره و آیهٔ ۲۲ از سورهٔ ۲۲ حج قرآن کریم (م.د.)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(ساری ـ بندرشاه) ـ (یکشنبه دوازدهم مهرماه ۱۳۱۵ شمسی).

صبح آقای مصباح فاطمی حکمران مازندران و کاظم سیاح رئیس کارخانجات و نمایندهٔ ادارهٔ کل صناعت و چند نفر دیگر به دیدن آمدند. نخست برنامهٔ گردش و تماشای مازندران و گرگان را درست کردیم. برای آقای رهنما رئیس دانشکدهٔ فنی هم برنامه تنظیم شد که نقاط مختلف فنی کارخانجات را معاینه نمایند. برطبق همان برنامه امروز صبح به ساختمان دبیرستان ساری سرکشی نموده و سپس ساختمان دبستان شاهی را هم دیده به منزل مراجعت کردم. کار ساختمان در این دو ماهه پیشرفت محسوس نکرده است و مشکل برای پانزدهم آبان که موقع ورود مرکب همایونی به مازندران است کاملاً ساخته و پرداخته گردد. علّت آن تزاحم کار و قلّت کارگر است.

بعدازظهر با راه‌آهن عازم بندرشاه هستیم. مسیو پارک رئیس ادارهٔ راه‌آهن در ایستگاه آمده و تا بندرشاه همراه بود. اهل سوئد است و مهندس خوبی می‌باشد. همه جا توضیحات لازم می‌داد. هوا ظهر قدری گرم بود.

شب را در دارالتربیهٔ بندرشاه که از مؤسسات معارف است و بنای آن را سال گذشته خود ما بنا کردیم ماندیم. در آنجا جوانان ترکمن را شام و نهار می‌دهند و نگاهداری و تربیت می‌کنند و درس متوسطه می‌دهند. مؤسسهٔ نافع و مفیدی است. عمارت و بنا نیز از هر حیث تمیز و خوب نگاهداری شده است.

در بندرشاه کارخانهٔ مخصوص تعمیرات راه‌آهن است که جوانان دارالتربیهٔ ترکمن در آنجا مشغول کار هستند. نصف روز درس می‌خوانند و نصف روز کار می‌کنند.

آقای جناب رئیس معارف گرگان به ایستگاه آمده بود و شب نزد ما بود.

(بندرشاه ـ گرگان ـ بندرشاه) ـ (دوشنبه سیزدهم مهرماه ۱۳۱۵ شمسی).

آقای رهنما برای تماشای کارخانه، راه‌آهن و سایر مؤسسات فنی راه‌آهن در بندرشاه مانده و ما برای دیدن گرگان حرکت کردیم. نخست به قصبهٔ «کُرد محله» که ده کیلومتری جنوب غربی بندرشاه است رفتیم. قصبهٔ بزرگی است. راه بندر را شرقاً به کرد محله

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌سازند. در اینجا یک دبستان چهار کلاسه و کلاس اکابر دایر است. در آنجا برحسب امر همایونی شروع به ساختمان مدرسه باید بشود. محل ساختمان مدرسه را معاینه نمودیم. خود مدرسه را نیز دیده سپس به بندرشاه مراجعت و به طرف گرگان حرکت کردیم. نهار را در منزل آقای جناب صرف کردیم.

بعدازظهر و مختصر استراحت. در دبیرستان ایرانشهر مجلس جشنی بود. محصلین به ورزشهای پهلوانی، سرودها و نطقها، نمایشهای خوب دادند. این جانب نیز چند کلمه صحبت کردم و به چند نفر از اعضاء معارف گرگان مدال علمی از درجهٔ اول و دوم دادم. سپس به محل ساختمان مدرسه و دارالتربیه رفتم. در یکی از باغات کهنسال قدیمی که چنارهای عظیم‌الجثه و بسیار مجلل دارد محلی برای این منظور در نظر گرفته شده و سنگی از سیمان تهیه گردیده و بر روی آن تاریخ بنا و نام آن را نقش کرده بودند در زاویهٔ آن بنا در محلی دفن کردیم. جوانان پیش‌آهنگ سرود بیرق خواندند و آیین سوگند وفاداری به عمل آوردند. بعد از آن عمارت جدیدی که سرهنگ حکیمی حکمران گرگان برای شخص همایونی در باغ قدیم گرگان بنا کرده است تماشا کردیم. خیلی خوب و ظریف و محکم ساخته شده است. سپس چند دقیقه در منزل سرهنگ چای صرف کردیم.

شب دارالتربیهٔ ابتدائی گرگان را که در آنجا هفتاد نفر اطفال تراکمه تربیت می‌شوند معاینه کردم. رئیسی دارد نفیسی نام که جوان تحصیل کرده و جدّی است. بسیار خوب و منظم و تمیز اداره کرده است. خیلی از مشاهدهٔ آن مسرور شدم. بعد از آن به دیدن کلاسهای اکابر رفتم. در دبستان پانزدهم بهمن جمعیت هنوز بقدر کافی جمع نشده است. دستور دادم که تشویق و ترغیب نمایند. بعد از آن برای آنکه فردا صبح به تِرنِ برسیم شب را به بندرشاه مراجعت کرده و در دارالتربیه مانند شب دوش گذراندیم. در آنجا نظامنامه‌ای برای دارالتربیه درست کردیم که آن دو مؤسّسه به صورت دانشسرای مقدماتی درمی‌آید که معلم ابتدایی برای ناحیه گرگان و دشت گرگان تهیه می‌کند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(بندرشاه ـ اشرف ـ ساری ـ شیرگاه ـ ساری) ـ (سه‌شنبه چهاردهم مهرماه ۱۳۱۵ شمسی).

صبح با ترن ساعت هفت و نیم حرکت کردیم. در بندرگز پیاده شدیم. دو مدرسهٔ بندر گز را معاینه کردم. اطفال سرود می‌خواندند و یکی از آنان لایحه‌ای در اوضاع جغرافیایی بندرگز قرائت نمود. خیلی خوب بود. بعد از آن با اتومبیل از راه جنگل به «نوکنده» که قریهٔ آبادی است و در یک فرسخی جنوب شرقی بندرگز واقع شده رفتیم. چون در آنجا نیز باید ساختمان مدرسه بشود، محل زیبایی در وسط جنگل که از حیث منظره و آب و هوا تالی و نظیر ندارد انتخاب کردم. و سپس به اشرف رفتم. تمام راه از وسط جنگل بسیار زیبا و مصفایی که وصف منظر آن به قلم در نمی‌آید عبور کردیم. در اشرف در جلو ساختمان دبستان پیاده شدیم. عمارت قشنگی است ولی افسوس که هنوز خیلی عقب است و طول دارد تا تمام شود. آقایان رهنما که باترن به اشرف رفته و محل کارخانهٔ چیت‌سازی را معاینه کرده بودند با آقای سیّاح آمدند. قصر را نیز تماشا کردند. رئیس محاسبات و آقای درخشان هم دیشب از تهران وارد شده بودند به اشرف آمده پس از گردش به ساری رفتیم.

امروز عصر کسالت داشتم، به سردرد و صداع سختی مبتلا بودم. چون هوا خیلی گرم شده است فوری استراحت نموده ساعت پنج و نیم برای گردش به شیرگاه که متجاوز از چهل‌کیلومتر در جنوب ساری واقع شده و در سرِ راه تهران است رفتیم. چون مدرسه‌ای که در آنجا ساخته می‌شود پریشب درست ندیده بودم، لازم بود مجدداً معاینه کنم. در محل زیبایی در سر تپهٔ باصفائی در وسط کوهستان پر از جنگل این بنا شروع شده و خیلی محکم و ظریف است ولی هنوز پیشرفت کاملی ندارد و تا سال دیگر تمام خواهد شد. شب باد و طوفان شد و بالاخره باران شدیدی بارید و هوا از آن گرمی و خفگی تخفیفی حاصل نمود. شب بواسطهٔ خستگی مُفرط زود خوابیدم.

(ساری) ـ (چهارشنبه پانزدهم مهرماه ۱۳۱۵ شمسی).

امروز باران می‌بارد. تا ظهر در منزل بودم. قبل از ظهر در خیابان جلو ایستگاه که تا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میدان ساری ممتد می‌شود گردش مختصری کردم. در نتیجهٔ باران هوا خیلی خوب شده است. آقای رهنما و درخشان برای تماشای راه‌آهن با ترن به فیروزکوه رفته‌اند و شب را در آنجا اقامت کرده فردا مراجعت خواهند نمود. عصر از دبیرستانهای ذکور و اناث دیدنی و تفتیش کرده بعد ساعتی در سر ساختمان وقت صرف کردم. دو مدرسهٔ اکابر ساری را نیز معاینه نمودم. شب مهمان آقای مصباح فاطمی حکمران ساری بودیم. در عمارت قدیم دارالحکومه پذیرایی نموده و خیلی مهربانی کرد. جوان نجیب و امین و درستکار است.

(ساری ـ شاهی ـ کیاکلا ـ جویبار ـ بابل ـ ساری) ـ (پنجشنبه شانزدهم مهر ۱۳۱۵ شمسی).

امروز برای معاینهٔ بنّائیهایِ بابل حرکت کرده، ساختمانهای شاهی و دبستانهای چهار کلاسهٔ کیاکلا و جویبار را معاینه کردیم. هنوز نواقص دارد که باید رفع شود. در شرف اتمام است.

در بابل در سر ساختمان دبیرستان پیاده شدیم. بنای ظریف محکم خوبی است. در خرداد ۱۳۱۴ شروع و اینک در شرف خاتمه است. قدّوسی نمایندهٔ معارف در این کار زحمت بسیار کشیده و می‌کشد. نقشهٔ آن با دبیرستان ساری در اصول مشابه است. اختلافات جزئی دارد. تا ظهر در سر بنا بودیم. نهار را در منزل آقای قدوسی رئیس معارف صرف کردیم. باران خاتمه یافته و هوا خیلی خوب بود. در شاهی پیاده شده عمارت بلدیه راکه بسیار عمارت باشکوه و محکمی است تماشا کردیم. بعد از آن در باغ مزرعهٔ نمونه که در یک فرسخی جنوبی شاهی است رفتم. درختها و نباتات خارجی را که در آنجا نشو و نما می‌دهند قابل توجه است. مخصوصاً نیشکر مصری و هندی که بسیار خوب و خوش‌طعم و پر از مادهٔ قندی است. گردش مفصلی کرده به ساری رفتم.

شب آقای رهنما در سالن دبیرستان کنفرانس جالب توجهی در تاریخچهٔ معارف جدید بیان کردند. حکومت و محترمین و وجوه شهر و محصلین مدارس نیز حاضر بودند. دختری نیز نطق غرّایی کرد. مهدی آقا، پسر آقای حائری دانش‌آموز سال ششم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دبیرستان قصیدهٔ غرّایی در فضیلت پیش‌آهنگی قرائت نمود. جوانان سرود خواندند و موسیقی نواختند. مجلس علمی مطلوبی بود. به منزل آمدم و برای مسافرت فردا استراحت کردم.

(ساری ـ شاهی ـ بابل ـ مشهدسر ـ نوشهر ـ چالوس ـ شهسوار ـ رامسر).

(جمعه هفدهم مهرماه ۱۳۱۵ شمسی).

از ساری تا شاهی ۲۴ کیلومتر. از شاهی تا بابل ۲۵ کیلومتر. از بابل تا مشهدسر (بابلسر) ۱۸ کیلومتر. از مشهدسر تا نوشهر ۱۰۶ کیلومتر. از نوشهر تا چالوس ۸ کیلومتر. از چالوس تا شهسوار ۵۳ کیلومتر ـ از شهسوار تا رامسر ۳۰ کیلومتر. جمع ۲۶۴ کیلومتر. اینست مسافتی که امروز طی کرده‌ایم. صبح ساعت هشت و نیم از ساری راه افتاده دو ساعت بعد از ظهر در هتل چالوس نهار صرف کردیم و شب ساعت هشت و نیم به رامسر رسیدیم. در بین راه: توقف در ساختمان «بابل» نیم ساعت. توقف در ساختمان «ایزده» نیم ساعت. توقف در آب‌نما (رودخانه) یک کیلومتری نوشهر به واسطهٔ فرورفتن اتومبیل در گل یک ساعت. مدرسهٔ نوشهر نیم ساعت. صرف نهار و استراحت در ساختمان مدرسهٔ خرّم‌آباد نیم ساعت. توقف در ساختمان دبستان شهسوار بیست دقیقه. ساختمانها همه جا در جریان است. شهسوار از همه جا بهتر و بیشتر پیشرفت کرده است. متأسفانه در رامسر هتل و عمارتهای ظریف و خوش‌منظر و سادهٔ سابق را بسته و در عمارت هتل مجلل و لوکس جدید منزل کردیم. عمارت و مبل از توجهات اعلی‌حضرت همایونی خیلی باشکوه و مجلل بود ولی غذا و سرویس از عدم لیاقت کارکنان فوق‌العاده بد و کثیف بود.

(رامسر ـ رشت) ـ (شنبه هجدهم مهرماه ۱۳۱۵ شمسی).

منظرهٔ زیبا و جنگل و دریا و کوه با گلکاری ظریف پارک دلارای رامسر را زینت داده و آن را یکی از بهترین و قشنگترین نقاط روی زمین ساخته است. در ساعت ده آنجا را ترک

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گفته باز به طرف مغرب راندیم. نهار را در باغ موسوم به «باغ علی‌اوف» که در دامنهٔ تپهٔ قشنگ و زیبای جنوب لاهیجان واقع شده صرف کردیم. منظرهٔ گیلان و جنگلها و اشجار آن تا ساحل دریا در مدنظر مانندهٔ باغ وسیعی ممتد بود. دو سال وسه ماه قبل یعنی در هشتم تیر ماه ۱۳۱۳ که برای خرید زمین و شروع به بنای دبیرستان از همین راه به رشت رفتیم و در همین باغ صرف نهار کردیم اینک بعد از دو سال و سه ماه و ده روز درست عمارت خاتمه یافته و می‌رویم که آن را افتتاح کنیم.

ساعت چهار در شهر لاهیجان مختصر گردشی کرده، مدرسهٔ سپه را که اینک دورهٔ متوسطهٔ آن شروع می‌شود و دو کلاس هفتم و هشتم آن در این دو سالهٔ تأسیس شده معاینه نمودیم و همچنین بُقعهٔ تاریخی چهار پادشاه را که مقبرهٔ سلاطین سادات مرعشی است و دارای درها و صندوقهای مُنبّتکاری بسیار اعلی از قرن هشتم و نهم و دهم هجری است. یک جفت در منبّت از زمان شاه عباس در ۱۰۱۵ تقدیم شده که مانند یک قطعه جواهر آبدار است.

ساعت پنج به رشت رسیدیم. در سر راه ساختمان دبیرستان را دیدن کردم. متأسفانه معلوم شد که هنوز خیلی نواقص دارد که باید اصلاح شود. دقّتی که باید رئیس معارف نکرده است و سر هم نمی‌زده. اثاثیهٔ آن بسیار بد و خراب شده بود. خیلی متأثر و دلتنگ شدم.

در رشت در باغ دلارای «محتشم» که به خیابانهای با اشجار آزاد مزین است و یکی از بهترین باغهای ایران می‌باشد منزل کردیم. عمارت چوبی بسیار قشنگی دارد.

اول شب آقای فاطمی حکمران محترم گیلان و رؤساء ادارات به دیدن آمدند.

(رشت) ـ (یکشنبه نوزدهم مهرماه ۱۳۱۵ شمسی).

صبح در باغ منزل که بسیار باغ مجللی است و خیابانهای قشنگ پردرخت آزاد دارد با آقای رهنما گردش می‌کردیم. قبل از ظهر از آقای فاطمی بازدید نموده از منزل ایشان به باغی که در بیرون شهر واقع است و برای تربیت بدنی از محل عایدات انجمن خریده‌اند رفتیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این باغ موسوم است به «باغ گنجه‌ای». در سر راه عمومی بندر پهلوی واقع شده و هشتاد هزار ذرع است. در آنجا درختهای خارجی زیاد است از جمله یک بُته درخت چوب پنبهٔ قدیم خیلی تماشایی بود. همچنین درخت فلفل زیاد دارد و کاجهای دیگر. بعد از گردش به آقای فاطمی گفتم این باغ با این تفصیل مافوق احتیاج تربیت بدنی است، قسمت مشجر آن را بفروشید و در قسمت مسطح آن میدانهای فوتبال و تنیس و غیره درست نمایید. ظهر در منزل نهار صرف و استراحت نمودم.

سه و نیم بعدازظهر مراسم افتتاح عمارت جدیدالبنای دبیرستان به عمل می‌آمد. از لحاظ اینکه ساختمان هنوز نواقص داشت و کاملاً خاتمه نیافته بود، برای اینکه رئیس معارف تنبیه شود من از صحبت کردن در مجلس خودداری نمودم تا بعد از این کارِ نیمه‌تمام و ناقص تحویل ندهد.

مجلس خیلی خوب بود. رئیس معارف و رئیس مدرسه نطقهایی نمودند. یک دو نفر از محصلین شعرها خواندند. یکی از آن جمله عاطفی لنگرودی قطعهٔ بسیار فصیح و خوبی سروده بود. موزیک نیز خوب بود. بعد از نطقها و خطابه‌ها و سرودها به کلاسها بازدید و سرکشی نمودیم. در لابراتوار فیزیک و شیمی و تاریخ طبیعی نیز محصلین نمایشات و توضیحاتی می‌دادند. لابراتوار تاریخ طبیعی خیلی کاملی دارند.

ساعت شش مراسم تشریفات خاتمه یافته به منزل مراجعت کردم. ساعت هشت مجدداً به دبیرستان رفتم. امشب دانش‌آموزان نمایش داشتند. قطعهٔ موسوم به «پیش‌آهنگان در جنگل» که مشتمل بر قطعهٔ حماسی (Epiqu) رزمنامه و از جنگ یازده رخ شاهنامه اقتباس کرده بودند نمایش می‌دادند. خیلی خوب از عهده برآمدند و قابل تحسین بود.

تا نیمه شب در آنجا بودم. حکمران و فرمانده تیپ و رؤسا ادارات و سایر وجوه شهر رشت با خانمهای خود نیز حاضر بودند و خیلی تماشائی بود. بعد از اختتام نمایش از آکتورها و مدیر و ناظم مدرسه اظهار امتنان نمودم.

کتاب خوبی نیز به افتخار این جشن به طبع رسانیده‌اند و آن تاریخ میرفتّاح فومنی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است که وضعیت تاریخی گیلان را در زمان شاه طهماسب و شاه عباس صفوی نشان می‌دهد. خیلی نسخهٔ بدیعی است که بکلی از میان رفته بود، آن را احیا نموده‌اند و موشح به مقدمه‌ای در جغرافیای گیلان است و خاتمه در خصوص بنای دبیرستان است و خیلی کتاب نفیسی است.

(رشت) ـ (دوشنبه بیستم مهرماه ۱۳۱۵ شمسی).

صبح در باغ قدری پیاده گردش می‌نمودم. ساعت ده به دانشسرای رشت رفتم. فارغ‌التحصیلهای امسال را تشویق نمودم و به آیندهٔ خود امیدوار ساختم. همچنین سرکلاسها نیز رفتم و با محصلین قدری صحبت کردم.

بعدازظهر مشغول خواندن کتاب تاریخ میرفتّاح فومنی بودم. ساعت چهار در میدان دبیرستان جشن ورزش منعقد بود. پسران و دختران دانش‌آموز از همه مدارس رشت گرد آمده به انواع ورزشهای پهلوانی و ژیمناستیک مشغول بودند. گرچه مجلس به طول انجامید و تا ساعت شش و نیم امتداد داشت. متأسفانه چراغ برق نیز بواسطهٔ خرابی که در سیم روی داد تاریک شد ولی معذلک مجلس مجللی بود. قریب ده‌هزار نفر مردم رشت اجتماع کرده از زن و مرد به تماشا آمده بودند. سابقاً در این طور اجتماعات جز قیل و قال و هیاهو و بی‌ادبی چیزی مشاهده نمی‌شد و همه جا خاصّه با زنها بطور خفّت و بی‌ادبی رفتار می‌کردند. حالیا خیلی معقول و مؤدب رفتار می‌کنند و همه‌کس نسبت به هم احترام می‌گذارند.

اول شب به اتفاق رئیس معارف به چند مدرسه که کلاسهای اکابر دایر است به سرکشی رفتم. در سرکلاسها حاضر شده آنان را تشویق نمودم. در مدرسهٔ دولتی نمرهٔ ۳ که در سبزه میدان است یک مدرسهٔ غیرمجانی نیز دایر است که مردم از کلاسهای سه تا هفت با پرداخت شهریه به تحصیل دورهٔ رسمی مشغول هستند. همهٔ کلاسها مرتب و گرم و پرجمعیت بود. خیلی از مشاهدهٔ این امر مسرور شدم و در صدد شدم که در سایر شهرها نیز مانند آن همه جا تأسیس کنیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(رشت ـ بندر پهلوی ـ رشت) ـ (سه‌شنبه بیست و یکم مهرماه ۱۳۱۵ شمسی).

صبح عازم بندر پهلوی شدیم. رئیس معارف جدید «عدلِ امینی» که لیسانسیهٔ ادبیات است و به تازگی مأمور این نقطه شده جوان جدّی و معقولی به نظر می‌رسد. زحمتی کشیده و تدارکاتی دیده بود از حیث انتظام محصلین و پیش‌آهنگان و پذیرایی خوبی فراهم ساخته بود. چای را در بدو ورود در سالن گراند هتل غازیان صرف کرده و سپس نهار را در سالون عمارت تئاتر در بولوار صرف نموده بعد از مختصر استراحتی برای ورزش و جشن به دبستان بُزرجمهری رفتیم. در آنجا که فضایی دارد غالب اهالی و رؤساء ادارات جمع بودند. دختری لایحهٔ خوبی در تاریخچهٔ بندر پهلوی قرائت نمود. ورزش و سرود آنان تعریفی نداشت. سپس در روی مرداب مسابقهٔ قایقرانی داشتند. چهار قایق بزرگ تهیه کرده و دخترها پارو می‌زدند و مسابقه داشتند. گرچه چندان منظم نبود ولی چون تازه و بدیع بود قابلیت تحسین داشت. برای ساعت هفت و نیم به شهر رشت مراجعت کردیم.

شب در سالن دبیرستان شاهپور تئاتری ترتیب داده بودند. موضوع تئاتر «بیژن و منیژه» بود. متأسفانه با همه زحمتی که کشیده بودند چندان مطلوب نیفتاد. اولاً عبارات نثر آن بسیار بد و ضعیف بود. ثانیاً عدم انتظام و جمعیت زیاد که بدون دعوت به عمارت مدرسه حمله و هجوم کرده بودند و در سالن اتصالاً سیگار می‌کشیدند. ثالثاً طول مدت که تا دو ساعت بعد از نصف شب به طول انجامید و آنتراکتهایِ ممتد و خسته کننده داشت و بالاخره رقص بسیار برای دختران که بهیچوجه زیبنده نبود و خیلی مرا متأثر ساخت. بعد از خاتمهٔ تئاتر دبیران جوان و متصدیان را خیلی ملامت کردم. تا نزدیک صبح از فرط خستگی بیدار بودم.

(رشت) ـ (چهارشنبه بیست و دوم مهرماه ۱۳۱۵ شمسی).

صبح تا ظهر منزل بودم و استراحتِ خستگیهای دیشب را داشتم. عصر سه جلسهٔ متوالی داشتیم:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از چهار تا شش پذیرائی از اعضاء معارف و معلمین و معلمات.

از شش تا هشت کنفرانس آقای رهنما.

از نُه تا یازده مهمانی رؤساء ادارات دولتی.

جلسهٔ اول در باغ محتشم که بسیار فضای دلکش و خوبی مشجر به اشجار و گلهاست انجام گرفت. هوا هم مساعدت کرد. باران نبارید. از آقایان و خانمهای همقطار معارفی که به چای دعوت داشتند پذیرایی گرمی به عمل آمد.

جلسهٔ دوم در تالار جدیدالبنای عمارت دبیرستان شاهپور. آقای رهنما ابتداءً خطابه‌ای در موضوع رادیو و تلفون بی‌سیم بیان نمودند. بسیار نافع و مفید بود. بعد از ایشان این جانب چند کلمه در تشویق از دانش‌آموزان و تقدیر از کارکنان معارف صحبت کرده و به چند نفر که زحمت کشیده بودند علی‌قدر مراتبهم مدال یا نشانی تقدیم شد. از جمله به مسیو شولتسن مهندس آلمانی نشان درجهٔ سوم علمی داده شد. سپس به کلوپ رشت رفتیم. در آنجا مجلس شب‌نشینی (سوآره Soirée) بود. آقایان حکمران و فرمانده تیپ و رؤساء ادارات جمع بودند با خانمهای خود. مجلس خوبی بود. تا ساعت یازده به صرف شام و مصاحبه می‌گذرانیدیم. موزیک خوبی داشتیم. ساعت یازده با دوستان رشت وداع کرده به منزل آمدم.

(رشت ـ قزوین ـ زنجان) ـ (پنجشنبه بیست و دوم مهرماه ۱۳۱۵ شمسی).

از رشت تا قزوین ۱۸۴ کیلومتر، از قزوین تا زنجان ۱۸۰ کیلومتر این مسافت را امروز طی نمودیم. ساعت نه و نیم از شهر رشت در هوای پُر از مِه و رطوبت حرکت کرده و نیم ساعت قبل از ظهر به رحمت‌آباد رودبار رسیدیم. بعد از مختصر توقفی حرکت کرده نهار را در قهوه‌خانهٔ «آب ترش» که در قلهٔ کوه نزدیک به قریهٔ «بَکَندی» واقع است و چشمهٔ آب معدنی ترش که ظاهراً مخلوط به زاج «سولفات دالومینیوم» است صرف نمودیم. در این نواحی معدن زاج یا زاگ فراوان است و قریهٔ زاکان نیز که به همین اسم نامیده می‌شود و مولد عُبَید زاکان است در دو فرسخی واقع است. این چشمه را و محل را «آب ترش»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌نامند. بسیار جای خوش هواست ولی فوق‌العاده آن را کثیف کرده‌اند. یک دو قهوه‌خانهٔ کثیف بیشتر وجود ندارد. نهار همراه داشتیم صرف کردیم.

در رودبار آقای نجد سمیعی داماد آقای ادیب‌السلطنه سمیعی حاکم محل است. بسیار پیرمرد گرم و بامحبتی است. خیلی نوازش کرد. ما را به عمارت جدیدی که برای بلدّیه ساخته است برده ارائه داد. انصافاً زحمت بسیار کشیده و عمارت زیبا و محکمی ساخته و پرداخته است که از حیث منظره و فضا بسیار دلرباست. سوغاتِ رودبار زیتون و روغن آن است. باغات زیتون مصفا همه جا کنار رودخانهٔ سفید رود را احاطه کرده است و از اینجا روغن زیتون به اطراف ایران می‌برند. در ضلع یمین رودخانه جنگلهای کاج جنگلی که موسوم به «زَربین» می‌باشد کوه را فراگرفته. ظاهراً چوب محکم و خوبی دارد.

ساعت چهار بعدازظهر به قزوین رسیده، درنگی ننموده در بیرون دروازه بنزین گرفته آقای فیوضات رئیس اوقاف وداع کرده مرخص شدند که در قزوین تفتیش نموده به طهران بروند.

ساعت هفت به زنجان رسیدیم. راه چون معبر اعلی‌حضرت همایونی بوده است مثلِ کفِ دست خوب و صاف بود. به سرعت هفتاد الی هشتاد کیلومتر در ساعت می‌راندیم.

در عمیدآباد موقوفهٔ مسجد و مدرسهٔ سپهسالار هشت فرسخی رئیس معارف زنجان و آقای تمدن مأمور فوق‌العاده و آقای فهیمی رئیس معارف آذربایجان و صفوت رئیس مدرسهٔ فردوسی و رئیس تحقیق تبریز که از آذربایجان آمده‌اند به استقبال آمده بودند.

شب را در باغ خوبی که در جنب دبیرستان واقع است منزلهایی برای ما و همراهان تعیین نموده بودند، استراحت کردیم.

هوای زنجان برخلاف انتظار خیلی معتدل و لطیف بود. به ده الی چهارده درجهٔ سانتی‌گراد می‌رسید.

(زنجان) ـ (جمعه بیست و چهارم مهرماه ۱۳۱۵ شمسی).

چون جشن افتتاح دبیرستان به روز شنبه (فردا) محول است، امروز نسبةً بیکار بودم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قبل از ظهر در عمارت دبیرستان که محل زیبا و آبرومندی است از زائرین پذیرایی نمودم. اول دبیران، سپس آموزگاران نسوان و بعد از آن آموزگاران ذکور به دیدن آمدند. بعد از آن نمایندگان زنجان آقایان مجدضیائی و رهبری و جمعی از اهالی محل را پذیرفته و پس از ایشان حکومت و رؤساء ادارات. تا نزدیک ظهر این پذیرایی‌ها منقضی شد.

در حیاط دلگشا و فرح‌افزای دبیرستان و منظرهٔ با روح آن که غیرقابل وصف است مدتی گردش کرده از همراهان و جبههٔ زیبای عمارت چند فقره عکس برداشتیم. بعدازظهر استراحتی نموده، ساعت چهار به اتفاق آقای درخشان رئیس ادارهٔ مالی مدرسهٔ سپهسالار و آقای اکبرنیا رئیس معارف زنجان به دیدن قراء موقوفهٔ مدرسهٔ سپهسالار که موسوم است به «عمیدآباد» و «اَرَهان» و «داشلوجه» و همه در جادهٔ تهران در نُه فرسخی زنجان واقع شده‌اند رفتیم. در قریهٔ عمیدآباد به باغ اربابی قریهٔ مذکور سرزده دستور غرسِ اشجار دادم و همچنین برای حفر قنات آن دستور لازم دادم که اقدام نمایند زیرا قنات آن خیلی کم‌آب است. آقای ناصرالملّهٔ زنجانی مستأجر این قراء است که به مبلغ شش‌هزار تومان اجاره نموده است. آدم سادهٔ خوبی است. در اینجا پیرمردی بود که هشتاد سال از عمرش می‌گذشت و هنوز نشاطِ خدمتِ جوانی را داشت. باغ عمارت اربابی را آقای درخشان دستور مرمت و تعمیر داده و مشغول بودند. تمام ابنیهٔ متعلق به مدرسه را سرکشی و رسیدگی نمودم. برای ساعت هفت به زنجان مراجعت نموده. شب در دبیرستان گردش کرده سپس در منزل به مراسلات و تلگرافات وارده و صادره پرداختم.

هوا خیلی مساعدت کرده و بسیار خوب و لطیف و آفتابی است. همه تصور می‌کردیم که خیلی سرد شده باشد.

(زنجان) ـ (شنبه بیست و پنجم مهر ۱۳۱۵ شمسی).

امروز تا ظهر از خوابگاه بیرون نیامدم. مبتلا به صداعی بودم و به استراحت احتیاج زیادی داشتم. دوا خوردم.

عصر ساعت سه بعدازظهر مراسم افتتاح دبیرستان در آنجا به عمل می‌آمد. آقای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حسینعلی اکبرنیا که از جوانان لیسانسیه و زحمت کشیده و رئیس معارف خمسه است کوشش بسزا کرده و مجلس خوبی آراسته بود. مطابق برنامهٔ مرتبی نطقها و سرودها خوانده و سراییده شد. این جانب نیز چند کلمه صحبت کردم و نصایحی که به عقل قاصر و نظر فاتر می‌رسید به جوانان بیان کردم. سپس مدالها و جوایزی به کارکنان زحمت کشیدهٔ معارف و محصلین اوّل کلاسها اِعطا شد و با خواندن سرود شاهنشاهی جلسه ختم گردید. کلاسها را بازدید و در سر هر کلاس با جوانان محصل چند کلمه صحبت کردیم. امسال کلاس پنجم متوسطه نیز دایر شده است و با این بنا و اسباب و وسایل می‌تواند که عنقریب مدرسهٔ متوسطهٔ آبرومندی بشود که از «کُلِّ فَجٍّ عمیق»[1] محصّل برای تحصیل به آنجا بیاید.

بعد از اختتام مراسم افتتاح چون هنوز یک ساعت به غروب آفتاب باقی بود به قریهٔ حسین‌آباد، یک فرسخی زنجان رفتیم. در آنجا باغ مصفا و استخر بسیار بزرگ و یک گله طاووس هندی بود. صاحب آن مردی درویش و کریم است. به باغ خود درب نگذاشته و آن را برای عموم خلق آزاد گذاشته است. فرزندش نیز در آنجا جوانی بود که به لباس مُربّی پیش‌آهنگی خود را آراسته بود. جوان با ذوق و شوخی است. برای مغرب به زنجان مراجعت کردیم.

ساعت هشت مجلس تئاتری آراسته بودند. آقای گرمسیری آرتیست باسلیقه و باذوقی است، چندی است مخصوصاً به زنجان آمده و محصلین و محصلات را تمرین داده و در آن شب با فقدان وسایل و اسباب که در این شهر هیچگونه لوازم کار فراهم نیست مجلس خوبی آراسته بود.

نمایش را تماماً جوانان زنجانی ترک‌زبان از پسر و دختر به خوبی از عهده برآمدند: اوّل سرود خواندند؛ سپس یک پرده جنگ بیژن و هومان از (یازده رخ فردوسی) را نمایش دادند؛ سوم نمایش مضحکی به نام «بهشت» نمایش دادند؛ چهارم پروانه و شمع اقتباس از سعدی (یکی گفت پروانه را کای حقیر) را خیلی خوب از عهده برآمدند.

۱ـ [آیهٔ ۲۷ از سورهٔ ۳۱ حج قرآن کریم (م. د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساعت یازده از تماشای تئاتر فراغت حاصل گردید.

(زنجان) ـ (یکشنبه بیست و ششم مهر ۱۳۱۵).

هوا خوب نیست. باد شدیدی از طرف مغرب می‌وزد. حال مزاجی نیز تعریفی ندارد. معده مختل شده است و در حَضَر آرزوی سفر می‌کنم، بلکه بهبودی حاصل شود. در سفر تمنّای وطن می‌نمایم. «کفرالاِنسانُ بِما اَکْفَره».[1]

صبح از منزل بیرون نیامدم. آقایان رهنما و سایر رفقا به تماشای گنبد خدابنده به سلطانیه که تا زنجان سی و پنج کیلومتر مسافت دارد رفته بودند.

بعد از ظهر به کارها و یادداشتهای آقای فهیمی رئیس معارف آذربایجان رسیدگی می‌کردم. ساعت چهار جلسهٔ ورزش ژیمناستیکی در صحن مصفا و دلگشای دبیرسْتان منعقد بود. محصلین و محصلات به انواع نمایشهای ورزشی اشتغال داشتند. با وجود باد شدید و سرمای فوق‌العاده بخوبی انجام دادند. در پایان جلسه مدالهای ورزشی و سرود که با زرگری ملیله‌دوزی زنجان درست شده بود دریافت کردند. ساعت هفت آقای رهنما کنفرانس خوبی در سالُن دبیرستان ایراد کردند و مجلس مجلل و باشکوهی بود. اطاق هم خیلی باروح و خوشرنگ و چراغهای خوب داشت. مجلس کنفرانس را رئیس معارف زنجان افتتاح نمود. آقای رهنما در اطراف علم و دانش و روش علمی و آیهٔ کریمهٔ «ومَنْ یؤتَ‌الْحِکْمَة فَقَد اُوتیَ خَیْراً کثیراً»[2] صحبت کردند و نصایحی به دانش‌آموزان ایراد نمودند. ساعت نُه جلسه به پایان رسید.

(زنجان ـ قزوین ـ تهران) ـ (دوشنبه بیست و هفتم مهر ۱۳۱۵ شمسی).

امروز سفر ما به پایان می‌رسد. ساعت نُه از زنجان دوستان را وداع کرده محصلین و معلمین که در سر راه به بدرقه آمده بودند شاباشی گفته عازم قزوین شدیم. از قزوین تا

۱ـ[ظاهراً نویسنده آیهٔ ۱۷ از سورهٔ ۸۰ عبس «قُتِلَ الانسان ما اکفره» قرآن کریم را در نظر داشته‌اند (م.د)].
۲ـ [قسمتی از آیهٔ ۲۶۹ از سورهٔ ۲ بقرهٔ قرآن کریم (م.د.)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زنجان صد و هشتاد کیلومتر است. خودم اتومبیل را می‌راندم. ظهر به قزوین رسیدیم. در گراند هتل نهاری صرف کرده. اعضاء معارف قزوین و دوستان قزوینی دیدن آمده بودند.

چهار بعدازظهر از دبیرستان پهلوی قزوین سرکشی کردم. به عمارت جدید منتقل شده‌اند.

سه سال قبل که این جانب متصدی وزارت معارف شدم این مدرسه فقط سه کلاس اول متوسطه را داشت. دستور دادم سالی یک کلاس تشکیل دادند تا اینکه امسال کلاس ششم که سال نهایی است تأسیس شده و می‌رود که فارغ‌التحصیل بدهد.

سرکلاس از محصلین و دروس آنها بازدیدی کردم.

ساعت چهار و نیم به طرف تهران رهسپار شدیم. جاده را چون معبر شاهانه است که فردا از این راه به طهران خواهند آمد خیلی خوب درست کرده بودند. در دو ساعت و نیم طی کرده ساعت هفت به طهران رسیدیم. بعد از استحمام شب را در منزل استراحت کردیم و سفر هجده روزه به پایان رسید.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مسافرت به مازندران و گیلان

tarikhema.org

(شنبه دوازدهم تاچهارشنبه بیست‌وسوم خرداد ۱۳۱۸ شمسی)

(از دفتر شمارهٔ ۱۰ از دفاتر یادداشتهای روزانه).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(تهران ـ گچسر) ـ (شنبه دوازدهم خرداد ۱۳۱۸ شمسی).

امروز تا یک ساعت بعدازظهر به کارهای اداری اشتغال داشتم. قدری کارها را مرتب کردم که عصر به طرف مازندران و گیلان حرکت کنم. ترتیب جریان امور را به آقای فریدونی محول کردم و بعدازظهر به منزل آمدم. خواهران من و آقای سردار فاخر تشریف داشتند. ساعت سه بعدازظهر آقایان دکتر بهرامی مدیرکل بهداری و میکده مدیر کل فنی وزارت داخله آمدند. به قصد بازدید کارهایِ شمال حرکت کردیم. از جادهٔ کرج و راه مخصوص رهسپار تنکابن شدیم.

از هوای لطیف آن درهٔ فرحبخش و مناظر بدیع آن استفاده می‌کردیم. ساعت شش به مهمانخانهٔ «گچسر» رسیدیم. جای بسیار نظیف و مرتفع و زیبائی است. انواع اسباب استراحت فراهم است. شب را در آنجا مانده برای رفع خستگی ممتد زود شام خورده و زود خوابیدم. گرچه لطافت هوا و ارتفاع مکان و تغییر وضعیت قدری اذیت می‌کرد و خواب خوبی نرفتم، ولی معذلک هوا و فضا روحبخش بود.

(گچسر ـ چالوس ـ شهسوار ـ رامسر) ـ (یکشنبه سیزدهم خرداد ۱۳۱۸ شمسی).

صبح زود مقارن طلوع برخاسته در هوای لطیف صبحگاهی چشم از منظرهٔ کوههای سبز که قلل آن به تاجهای سفیدبرف آراسته بود سیر نمی‌شد. بعد از صرف چاشت و ادایِ فریضه رو به راه نهادیم. باز به قلل البرز صعود کرده در ارتفاع دو هزار و پانصدمتر از تونل کندوان عبور کردیم که از بزرگترین تونلهای ایران است و هزار و هشتصد متر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

طول دارد و در ساختن آن زحمت بسیار کشیده شده، سه سال و نیم مشغول بودند. در اردی‌بهشت خاتمه یافت، ولی آب ریزش درون آن زیاد است.

از گچسر تا چالوس قریب چهل و پنج کیلومتر را طی کرده برای ظهر وارد آنجا شده، علی‌الفور محل ساختمان بیمارستان را معاینه کرده تأکیدات لازم برای انجام آن امر دادم. در آنجا بیمارستان بزرگی ساخته می‌شود و چون مرکز کارخانهٔ حریربافی و قریب سه هزار عمله فعلاً در آنجا تجمع دارند وجود این مریضخانه مفید است. نهار را در مهمانخانه صرف کردیم. عباس معتمدی رئیس مهمانخانه را می‌شناسم. سالهاست در اینجا به این خدمت اشتغال دارد.

بعد از صرف نهار و استراحت عصر ساعت چهارونیم حرکت کرده ساعت پنج و نیم به شهسوار رسیدیم. فرماندار تنکابن آقای نصرت‌الله مستشاری پسر مرحوم مستشار نظام شیرازی همراه بود. مرد نجیبی است ولی در برابر کارپرداز املاک که شخصی است از اهل [۱] و موسوم به اسفرجانی و خیلی ناتو و متعدی می‌باشد مقاومتی نمی‌تواند بنماید. از تعدیات او حکایتها می‌گفت و اوقات ما را تلخ می‌کرد. اوضاع محلّ بیمارستان شهسوار را معاینه کردیم. مریضخانهٔ خوبی دارد و اسباب کارش از هر حیث مهیّاست.

در عمارت شهرداری قدری مانده چای صرف کرده به کارهای محاسبات شهرداری آنجا رسیدگی نموده برای اوائل شب به رامسر رفتیم. در مهمانخانهٔ بزرگ و معروف آنجا رحل اقامت انداخته شب را به سر بردیم و شام خوبی خوردیم. ولی هوای این ناحیه خیلی گرم و مرطوب است و مثل حمام گرم می‌ماند. انسان دائماً در رطوبت و عرق غرق است.

آقایان وثیقی کفیل تجارت و صالح و پاکدل که برای عقد قرارداد تجارتی با شوروی به مسکو رفته بودند و اینک بدون حصول مقصود برمی‌گردند امشب وارد رامسر شده بودند. شب بعد از شام با آقای وثیقی قدری صحبت کردم. تفصیل سفر خود را می‌گفت و اسباب تأسف بود.

۱ـ [جای اسم محل سفید مانده است (م.د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(رامسر ـ رودسر ـ لاهیجان ـ رشت) ـ (دوشنبه چهاردهم خرداد ۱۳۱۸ شمسی).

صبح زود برخاستم. در رامسر بیمارستان آنجا را معاینه کردم. دکتر آلمانی که جرّاح قابلی است در آنجا بود. ولی طبیب خوبی ندارد. اوضاع آنجا را دیدم. به دبستان اردی‌بهشت رفتم. این بنا را من بانی بودم. ولی اتمام آن سال گذشته انجام گرفت. خیلی زحمت آن را کشیدم. نقشهٔ آن از مهندس «سیرو» است. آقای عدل امین رئیس معارف تنکابن را که جوان لایقی است بر این کار گماشتم. امروز صبح آن را که دیدم خیلی مسرور شدم، زیرا حاصل عمل و نتیجهٔ زحمت خود را می‌دیدم. خدا را شکر کردم که بحمدالله در معارف آثار و نتایج مساعی و کوششهای من باقی است و برای بنی نوع و انسانیت خدماتی شده است. از خداوند توفیق می‌خواهم که بتوانم در این مأموریت وزارت کشور نیز به بهداری و عمران خدماتی به ابناء نوع وطن بنمایم.

دو ساعت قبل از ظهر حرکت کرده به رودسر رفتم. رودسر قصبهٔ کوچکی است. دو سالی است که جزء املاک شاهی شده و می‌رود که شهر بزرگی شود. در آنجا دبستانی می‌ساختیم که در شرف اتمام است. آن را هم تماشا کردم. بیمارستانی نیز از طرف بهداری شروع شده بود که مدتها ناقص و مُجمل و بلاتکلیف مانده بود. اینک چند روزی است که آقای جهان‌آرا که از مأمورین است فرستاده‌ام و حرکتی در آنجا شروع شده است. بعد از سرکشی و ترتیب کار مهندسی و بنّائی و غیره به منزلی که بخشدار معین کرده بود رفتیم. نهاری صرف کرده به کارهای حساب شهرداری و سایر امور رسیدگی نموده از دست اسفرجانی و فرمایشات او همه را شاکی و نالان دیدم. برای شارلتانی و خودنمائی همه را به زحمت انداخته و همه را می‌چاپد. خداوند همه را هدایت فرماید.

بعد از استراحت به کنار رودخانه که در پهلوی قصر همایونی واقع است رفتم و آنجا را سرکشی کرده مراجعت نمودم.

ساعت پنج به طرف گیلان حرکت کردیم. در لاهیجان پیاده شده آقای دولّو حاکم لاهیجان آمده کارهای ساختمانی و برنامهٔ شهرداری و سایر امور خود را اظهار می‌داشتند. بعد گردش در خارج شهر کرده خیابان و باغ ملی و استخر را دیده مراجعت نمودم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در سر پل لاهیجان که بر سفیدرود است به طرف رشت و از پلهای بزرگ ایران می‌باشد ساعتی توقف کرده، تماشا کردم. یاد از روزی می‌کردم که در فروردین ۱۳۰۶ از این جا عبور می‌نمودیم و از روی رودخانه با قایق و کرجی گذشتیم. اتومبیلها را آنجا روی تخته گذاشته و عبور دادند. به اتفاق آقای تدین وزیر معارف وقت و سرتیپ زاهدی از این راه می‌رفتیم.

در کوچصفهان آقای عظیمی فرماندار رشت جلو آمده بود. به اتفاق به شهر رشت رفته شب را در منزل آقای عظیمی ماندیم. سلمانی آمده اصلاحی کرد. حمامی رفتم و استراحتی نمودم.

(رشت) ـ (سه‌شنبه پانزدهم خرداد ۱۳۱۸ شمسی).

صبح برخاسته نخست بیمارستان ملی رشت را بازدید کرده و دکتر موسی فیض همه جا را ارائه می‌داد. بیمارستان بزرگی است و به صورت پاویونهای جدا جدا ساخته شده و خیلی مفصل است ولی فوق‌العاده کثیف و خراب شده، دوازده سال است ساخته‌اند. اوّل ملّی بوده، حالا از وجوه بلدیه و دولتی اداره می‌شود. همه جا را دیده، چون اعتبار و احتیاجات آن را تأمین کرده‌ام بنابراین اشکالی در اصلاح و تعمیر آن نیست. دستور داده شد. از آنجا به عمارت تیمارستان (دارالمجانین) که برای شمال می‌سازند و باغ مفصلی است رفتم. مشغول ساختن هستند. خیابان و غیره را نیز بازدیده کرده بیمارستان امراض زُهروی را نیز دیده به منزل مراجعت کردم. پس از صرف نهار و استراحت، عصر ساعت چهارونیم به عمارت شهرداری رفتم. در ۱۳۰۶ که سرتیپ زاهدی آن را می‌ساخت من آنجا بودم. هنوز قسمت عقب آن ناقص است. دستور تکمیل دادم. بعد به فرمانداری رفتم. آنجا مشغول رسیدگی به کارها و برنامه‌ها و بودجه‌ها بودم تا ساعت نُه‌شب. آنوقت به اتفاق آقای عظیمی پیاده به منزل ایشان آمدم. شامی صرف کرده استراحت کردم.

(رشت ـ بندر پهلوی ـ غازیان) ـ (چهارشنبه شانزدهم خرداد ۱۳۱۸ شمسی).

صبح زود برخاسته سرِ راه به ادارهٔ فرمانداری رفتم. به کارهای عقب مانده که دیشب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تمام نشده بود رسیدگی کردم. ساعت ده به اتفاق آقای عظیمی و آقایان همراهان میکده و دکتر بهرامی و غیره به بندر پهلوی رفتم و لدی‌الورود قسمت بولوار و اطراف را تماشا و سرکشی کرده بعد به اتفاق دکتر بهرامی بیمارستان بندر پهلوی را دیدم. گرچه در خانهٔ کثیف کرایه‌ای واقع شده و خیلی آبرومند نیست، ولی دکتر عباس‌زاده رئیس آن خیلی زحمت کشیده و جدی و دقیق است. گردشی کرده و بازدیدی نموده دستور دادم که محل آن را تغییر دهند.

امروز برای اولین دفعه با اتومبیل به بندر پهلوی رفتم. زیرا که پل غازیان و میان پشته به بندر پهلوی تمام شده و عبور و مرور سهل شده بود. لوتکاچیها دستگاهشان برچیده شده، متأسفانه بواسطهٔ عقب‌نشینی آب دریای خزر روز به روز بر خشکی مرداب می‌افزاید و آنجا آب کم می‌شود و آنهمه زیبائی و قشنگی از دست می‌رود. علّت این تناقص فاضل آب بحر خزر هم معلوم نیست.

ظهر نهار را در هتل غازیان صرف کرده در همان بالاخانه که سابقاً هم منزل داشتم منزل نموده استراحتی کردم. ساعت پنج و نیم به ادارهٔ بخشداری بندر پهلوی رفتم. بخشدار و شهردار آقای مفتاح پسر مفتاح‌السلطنه جوان خوبی است و خیلی زرنگ و جدّی به نظر می‌آید و در کار ساختمانهای شهر زحمت کشیده است. به کارهای آنجا رسیدگی نمودیم. تا ساعت نه در آنجا به کار بودجهٔ شهرداری و برنامهٔ ساختمانی آنجا و سایرامور معوقه مشغول بودیم. کمکهای خوبی به صحیّه و معارف کردم. بعد گردشی در کنار بولوار کردم. به اتفاق آقایان شب را مهمان مفتاح بودیم. منزل خوبی دارد. در آنجا شام مفصلی صرف کرده، آخر شب ساعت دوازده بود به هتل غازیان مراجعت کردیم و شب را خواب خوبی کردم.

(غازیان ـ رشت ـ لنگرود ـ شهسوار ـ نوشهر ـ بابلسر) ـ

(پنجشنبه هفدهم خرداد ۱۳۱۸ شمسی).

صبح ساعت نه بعداز مختصر گردش روی پُل غازیان به رشت مراجعت کردم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساعتی در فرمانداری توقف نموده، بعضی کارهای عقب‌افتاده را انجام دادم. با آقای عظیمی که این دوره مهمانداری می‌کرد و خیلی زحمت کشیده خداحافظی نمودیم. پیرمرد محترمی است ولی خیلی خسته به نظر می‌آید. تصور نمی‌کنم بتواند در اینجا کاری نماید.

ساعت ده از رشت حرکت کرده از طریق جادهٔ کناره به مازندران عزیمت نمودم. در لنگرود نیز در ادارهٔ بخشداری ساعتی توقف کرده به کارهای شهرداری و ساختمانی آنجا رسیدگی نمودیم. اعتبارات ساختمانی زیاد است ولی وسایل و اسباب بسیار کم، بقدری از این حیث نگران هستم و اسباب تشویش خیال شده است که حدّ ندارد. نمی‌دانم این بار سنگین را عاقبت چگونه خواهم کشید و کجا خواهم رسانید. می‌ترسم این وجوه همینطور بماند و یا نِفله شود.

ظهر نهار را در شهسوار منزل آقای مستشاری (نصرةالممالک) صرف کردیم. بعد از ظهر ساعتی با اسفرجانی کارپرداز املاک در کارهای آنجا و اوامر اکیدی که با نداشتن اعتبار برای تعمیر و آبادی رودسر صادر فرموده‌اند صحبت می‌کردیم. مرد فهمیدهٔ عاقلی است. گرچه سخت است و موذی ولی او را رام کردم.

ساعت چهارونیم به نوشهر آمدیم. مریضخانهٔ شهرداری را بازدید کردم. رسیدگی به کارهای ناقص آنجا نمودم. در شهرداری با حضور سرگرد فرّخزاد و دیگران و رئیس املاک راجع به کارهای عقب افتاده صحبت می‌کردیم و تصمیماتی اتخاذ شد. برای ساعت پنج و نیم عازم مازندران شدیم. از پهلوی تا بابلسر که امشب آنجا اقامت نمودیم در حدود دویست و پنجاه کیلومتر است که امروز طی کردیم. در بین راه آقای سروش فرماندار مازندران آمدند به اتفاق آمدیم در هتل جدید البناء بابلسر فرود آمدیم.

انصافاً از حیث ساختمان و لوکس و تجمل مثل یکی از بهترین هتلهای درجهٔ اول اروپاست ولی افسوس که آب‌جاری آن بواسطهٔ خراب شدن ماشین متوقف مانده، آب دستی می‌آوردند. شب را شام خوبی در هتل خورده با آقای سروش و رفقا ساعتی را برگذار کردیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(بابلسر) ـ (جمعه هجدهم خرداد ۱۳۱۸ شمسی).

امروز بواسطهٔ کسالت مزاج و اختلال معده و خستگی مفرط تعطیل کرده در اطاق متوقف مانده مسهلی خورده استراحتی کردم و تا عصر ساعت پنج بیرون نیامدم. غالباً به تفکر در حال و قال خود مشغول بودم و با خداوند کارساز راز و نیاز می‌کردم و از او توفیق و راهنمایی می‌جستم و در کار خود که دچار حیرت و بی‌تکلیفی شده‌ام می‌اندیشیدم و چون متوجه شدم هیچ دوست و مشاور و غمخواری ندیدم که صلاح کار را از روی نفع شخصی من محاسبه و محاکمه نماید جز خداوند یاری و مددکاری ندیدم. پس از او توفیق خواستم و به او متوسل گشتم.

عصر بیرون آمده به عمارت شهرداری بابلسر رفتم. شهردار و بخشدار بابلسر مردی است موسوم به نواب. در کارهای ساختمانی این جایگاه که فوق‌العاده محل توجه شاه است کوشش و مجاهده می‌کند. عماراتِ بسیار و دکاکین و مغازات و خیابانها ساخته‌اند ولی متأسفانه بواسطهٔ فقدان جمعیت همه خالی مانده‌اند. امید است که در آتیه آبادی و سکنه بسیار شده از آنها استفاده نمایند.

تا ساعت ده در عمارت شهرداری بودم و به کارها و انجام اموری که اعلی‌حضرت همایونی برای ساختمانها و اصلاحات فرموده بودند مشغول بودم. بعد به هتل بازگشته پیاده گردشی کرده شام خورده خوابیدم.

(بابلسر ـ آمل ـ بابل ـ کیاکلا ـ ساری) ـ (شنبه نوزدهم خرداد ۱۳۱۸ شمسی).

ساعت شش از خواب بیدار شدم. ساعت هشت از هتل بابلسر حرکت کرده به عزم شهر قدیمی و قشنگ آمل از طریق محمودآباد حرکت کردیم. جنگل بسیار قشنگ و کهنسالی سر راه بود. افسوس که جابه‌جا درختهای عظیم‌الجثهٔ آن را انداخته بودند و صحرا را برای زراعت برنج آباد می‌ساختند. خیلی محل تأثر و تأسف بود.

برای ساعت ده به آمل رسیدیم. لدی‌الورود عمارت نیم تمام بیمارستان را بازدید کردم. اعتبار کافی برای آنجا حواله شده و مأمور مخصوص فرستاده‌ام که آن را به اتمام

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برسانند. سه سال است به همین حال باقی مانده است. مهندسین که همراه بودند مشغول مطالعهٔ ساختمان مذکور شدند. به اتفاق دکتر بهرامی بیمارستان فعلی را دیدم. ازدحام کثیری از مرضٰی جمع بودند ولی طبیب نبود. به عمارت شهرداری آمده به بعضی کارها رسیدگی کردم و بعضی اشخاص را و مأمورین محلی را پذیرفته، برایِ ظهر از آمل از طریق پُل محمدحسنخانی عبور کرده به بابل رفتیم. تمام جاده خیابان ساخته و طرفین راه را درخت کاشته و نردهٔ چوبی زده بودند. تمام این آبادیها درسایهٔ توجهات شاه است والاّ که می‌توانست چنین کارهای بزرگ در این صحراها که معدن باطلاق و کثافت بود انجام دهد.

عمارت مدرسهٔ دبیرستان بابل را که خود من شروع کرده بودم بازدید کردم. قریب به اتمام است. مشغول سیمکشی و نازک‌کاری بودند. خیلی خوشوقت و مسرور شدم که این عمارت به پایان می‌رسد. گرچه شعار فردوسی «توانا بود هر که دانا بود» را حذف کرده‌اند، ولی اساس باقی است.

ظهر درشهرداری بابل نهار صرف کرده استراحتی نموده، عصر بیمارستان را بازدید نموده به کارهای شهرداری رسیدگی کردم. امروز هوا خیلی گرم بود. برای ساعت هفت از بابل حرکت کردیم. سر راه بیمارستان کوچک ولی قشنگ و زیبای کیاکلا را دیدم و ساعت هشت‌ونیم یا قریب به نُه به ساری رسیدیم. در عمارت فرمانداری مهمان آقای سروش فرماندار بودیم. شب به مصاحبه و مؤالفت می‌گذشت.

(ساری ـ شاهی ـ ساری) ـ (یکشنبه بیستم خرداد ۱۳۱۸ شمسی).

صبح را در بیمارستان ساری سرکشی نمودیم. نقائصی که دیدیم دستور دادم رفع کنند. طبیب آنجا موسوم به دکتر سینا جوان معقولی به نظر می‌آمد. چون از شهر دور است در وسط شهر عمارتی که شیر و خورشید سرخ ساخته است چند اطاق برای یک پُست امدادی در نظر گرفته گفتم یک طبیب بهداری بدهد و مقداری دوا که در آنجا این «تیمارگاه» را برپا کنند. به اتفاق آقای سروش از خیابان جدیدالاحداث فرح‌آباد که به بندر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

معروف تاریخی صفویه «فرح‌آباد» می‌رود و امسال برای گذشتن موکب ملوکانه درست کرده‌اند نگاهی و معاینه‌ای کرده به شهرداری رفتیم. در آنجا قدری به کارها رسیده به فرمانداری بازگشتیم.

بعدازظهر استراحت ممتدی کردم. ولی هوا خیلی دَم داشت و گرم بود. ساعت پنج و نیم به عزم شاهی رفتم. در آنجا نیز بیمارستان و شهرداری را دیدم. طبیب آنجا دکتر ملک افضلی است. بهداری عمارت مفصلی در آنجا ساخته‌اند که بهیچوجه محل حاجت نیست و معلوم نیست برای چه قصد و نیّتی ساخته‌اند. کار بهداری چون نقشه و ترتیب نداشته جز تضییع پول و تفریط اعتبارات نتیجهٔ دیگر نداده. در یک جا عمارت مفصل بنا کرده‌اند که بواسطهٔ قلّت نفوس محل حاجت نیست و در جاهای دیگر که محل حاجت است بنا ابداً ننموده‌اند. باری از خداوند توفیق می‌خواهم که مرا مدد و یاری نماید در کار بهداری که مستلزم خدمت به خدا و خلق است قدمی بردارم و اصلاحی نمایم.

امروز بعداز ظهر با دیوان حافظ راز و نیازی داشتم و فالی می‌گرفتم. این غزل برآمد. در آن تفکر می‌کردم. دارای ابیات پُر مغز و پُر معنی است:

سحرگاهان که مخمور شبانه — گرفتم باده با چنگ و چغانه
نگار می‌فروشم عشوه‌ای داد — که ایمن گشتم از مکر زمانه
که بندد طرف او از حسن شاهی — که با خود عشق ورزد جاودانه
وجود ما معمّائیست حافظ — که تحقیقش فسونست و فسانه...الخ

شب پس از مراجعت از شاهی قدری به کارها رسیدگی کرده و قدری در بالکن قدم زدم. رئیس دارائی «کامکار پارسی» آمد. شام خورده خوابیدم.

(ساری ـ بهشهر ـ گرگان) ـ (دوشنبه بیست‌ویکم خرداد ۱۳۱۸ شمسی).

صبح بعضی کارها و ابلاغات مربوط به مازندران را وارسی کرده، سپس سوار شده به اتفاق آقای سروش به «بهشهر» رفتیم. این همان شهر قدیمی و تاریخی «اشرف» است که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از شهرهای تفریحی و زمستانی صفوّیه می‌باشد و اکنون سه سال است که به نام بهشهر موسوم شده. سرِ راه‌آهن گرگان و مرکز چیت‌سازی و مرکز زراعت توتون و پنبه می‌باشد.

در بین راه در قصبهٔ «نِکا» اندک توقفی کرده تیمارگاهی که آنجا می‌سازند و مورد اعتراض و عدم رضایت خاطر شاهانه بود وارسی کرده دستور اصلاحی دادم.

بعد از آن در اشرف «بهشهز» لدی‌الورود به بیمارستان رفتم. جدیدالبناست. ظاهر آن خوب و تمیز و نقشهٔ آن خوب است ولی معایبی دارد. رسیدگی نموده دستور تکمیل ساختمان را دادم. به اوضاع و احوال بیمارستان رسیدگی نمودم. دکتر نهاوندی رئیس بیمارستان در مرخصی بود.

نهار را در باغ شاه که روی خرابهٔ قصر صفوی ساخته و جای بسیار با صفا و دارای درختهای سرو زیبای سیصد چهارصدساله است مهمان آقای سروان صمصامی بودیم که کارپرداز املاک اختصاصی ناحیهٔ بهشهر است. جوان خیلی معقول و خوبی به نظر می‌آید.

بعد از صرف ناهار استراحتی کرده، ساعت چهارونیم بعدازظهر به قصر صفی‌آباد رفتم که اساس آن بنای شاه صفی است و خرابه شده بود. بر روی همان پایه‌ها قصر مجلل و زیبائی اعلی‌حضرت همایونی ساخته‌اند. نهایت ظرافت و حسن سلیقه در گچبری و کاشیکاری و حجاری آن به کار رفته. خیلی زیبا و به اسلوب شرقی ساخته‌اند. حمّام ظریف عالی دیدنی دارد.

در سر آن تپه نظرانداز دارد که از کوه و صحرا و جنگل و دریا همه در مدّنظر است. کمتر جائی در ایران چنین چشم‌اندازی دارد.

بعد از آن به شهرداری اشرف و از آنجا به سمت گرگان رهسپار شدیم. بعد از تماشای جنگل قشنگ و زیبائی که بین اشرف و گرگان واقع است به کُردکوی (کُرد محله) رسیدیم. در آنجا سرهنگ صفّاری کارپرداز املاک خاصه و حاکم نظامی شهرستان گرگان به استقبال آمده بود. به اتفاق مراجعت کردیم. مرد بسیار خوبی است. ساعت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هفت به گرگان رسیدیم.

شهر گرگان خیلی زیبا و تمیز شده است. عمارت قدیم آغامحمدخانی که اوّل دفعه در آنجا به تخت نشسته و خرابهٔ ویرانهٔ غریبی بود تعمیر کرده و روی همان پایه‌ها به صورت عمارت جدیدی درآورده‌اند و منزل و ادارهٔ سرهنگ رئیس کارپردازی است. در همانجا از ما پذیرائی کرد. در اطراف گردش کرده دبیرستان ایرانشهر را که بنای آن به توسط من شروع و سقف آن زده شد، سال گذشته بنای آن را تکمیل نموده‌اند. خیلی بنای مجلل و باشکوهی است ولی افسوس که سالن خطابه و لابراتوار آن را نساخته‌اند. دِهِش رئیس فرهنگ آمد. توضیحاتی می‌داد.

شب را در باغ اطراف قصر گردش کرده با سرهنگ صحبتی می‌کردم. هوا خیلی گرم و خفه و مرطوب بود.

(گرگان ـ بندر شاه) ـ (سه‌شنبه بیست‌ودوم خرداد ۱۳۱۸ شمسی).

صبح بیمارستان بدبخت گرگان را معاینه کردم. بنای ناقص و بی‌اساسی شرکت ساختمان چند سال قبل ساخته بودند. امسال می‌خواستیم آن را کامل کنیم. آتش به شیروانی گرفته طبقهٔ عالیهٔ آن بکلی سوخته است. اکنون مرمت آن چهل‌هزارتومان خرج دارد. به هرحال ترتیب آن داده شد و دستور شروع به تعمیر درست آن را دادم.

به کارهای فنی بیمارستان نیز رسیدگی نموده بعد به اتفاق سرهنگ صفاری فرماندار و آقایان دکتر بهرامی و میکده به بندرشاه رفتیم. در بخشداری پیاده شدیم. سمیعی بخشدار توضیحاتی راجع به کارهای آنجا می‌داد. خیابان‌سازی و درختکاری دارد. این بندر که در شوره‌زار واقع است از حیث آب در مضیقه است. فعلاً مشغول حفر قنات و به دست آوردن آب هستند. ولی بواسطهٔ قطع ارتباط با روسیهٔ شوروی فعلاً به حالِ رکود و خمود افتاده، وضعیت آن خیلی تنزل یافته است. اکنون قریب هزار نفر بیشتر نیستند. گردشی در باغ و محوطهٔ جلوی لُژ اسبدوانی نموده مراجعت به گرگان نمودیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عصر در ساختمانها و اصلاحات بلدی شهر گرگان سرکشی کرده برای دستوراتی که اعلی‌حضرت همایونی صادر نموده بودند مطالعاتی می‌شد. بعد به شهرداری آمدیم. به کارهای معوقهٔ شهرداری و فرمانداری رسیدگی می‌نمودم.

اول شب بعضی از رؤساء ادارات آمدند و دیدن کردند. از آن میان آقای احمد قزوینی برادر میرزا محمدخان قزوینی رئیس دارائی است و انصاری رئیس طرق که از مهندسین پیرمرد و محترم است. آنها را می‌شناختم.

(گرگان ـ ساری ـ بابل‌کنار ـ درازکلا ـ بابل ـ ساری) ـ (چهارشنبه بیست‌وسوم خرداد ۱۳۱۸).

صبح ساعت هشت با سرهنگ صفاری فرماندار گرگان وداع کرده. کارهای گرگان بقدر مقدور انجام گرفته بود. به عزم بازگشت حرکت کردیم. در جنگل مصفای بین کُردکوی (کُرد محله) و بهشهر به تأنی می‌راندیم و از تماشای منظر فرح‌افزای جنگل حظ نظر برمی‌گرفتیم. ساعت دو و نیم به ساری رسیدیم. بعضی کارهای متفرقه و جزئی باقی بود رسیدگی کردم. روزنامه از طهران آمده بود. می‌خواندم. بعدازظهر استراحتی کرده. جزوهٔ خطی از دیوان مرحوم میرزا محمدعلی سروش اصفهانی نزد نوهٔ ایشان عیسی سروش که فرماندار مازندران است بود، آوردند. می‌خواندم و از اشعار فصیح و بلیغ آن استاد بزرگ لذّتی می‌بردم.

ساعت چهار از ساری به عزم بلوک بابل‌کنار و قریهٔ درازکلا حرکت کردیم. از ساری تا شاهی ۲۱ و از شاهی تا بابل ۲۷ و از بابل تا درازکلا ۲۷، جمعاً ۷۵ کیلومتر طی مسافت کرده در ساحل رودبابل در دامنهٔ شمالی البرز که خیلی سبز و مصفا بود و نظراندازهای بسیار زیبا داشت رسیدیم. افسوس که باطلاقها و برنجزارها آن را آلوده به پشه‌های گزنده و تب‌آور ساخته بود. ساعت شش به درازکلا رسیدیم. در آنجا حسب‌الامر باید تیمارگاهی بسازیم. معارف نیز دبستانی مشغول ساختن است. عمارت مجللی نیز در آنجا ساخته‌اند. حسین شاهرخی همشیره‌زادهٔ اعلی‌حضرت همایونی با خانم مادر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

محترمهٔ خود در آنجا ساکن هستند. پذیرائی کرد. ما نیز سلامی خدمت خانم عرض کردیم. بالای جبههٔ عمارت با خط متوسطی این شعر را نوشته بودند:

گردید بنا این کاخ به فرمان شاهانشاه شصت و یکمین سال از میلاد رضاشاه

ساعتی در آنجا توقف کرده محل تیمارگاه را معین نمودیم که ان‌شاءالله ساخته شود. بعد مراجعت به بابل کرده در عمارت شهرداری اندک توقفی نموده، چای صرف کرده به ساری بازگشتیم. ساعت نُه منزل آقای کامکار پیشکار دارائی به شام مهمان بودم. رفتم به اتفاق آقای سروش ساعتی در آنجا بودیم. شام خورده به منزل مراجعت نمودم.

(ساری ـ شیرگاه ـ پل سفید ـ فیروزکوه ـ آب علی ـ تهران) ـ

(پنجشنبه بیست و چهارم خرداد ۱۳۱۸ شمسی).

tarikhema.org

شب بد خوابیدم. صبح خیلی زود برخاستم. کسل بودم. ساعت شش با آقای سروش فرماندار خداحافظی کرده حرکت کردیم. در بین راه هوا خیلی لطیف و مصفا بود. در شیرگاه، پل‌سفید، فیروزکوه، که بیمارستانها نیمه تمام است و مشغول تکمیل هستند، جابه‌جا پیاده شده سرکشی می‌کردم و دستوری برای تکمیل و اصلاح آن می‌دادم.

نهار یک ساعت و نیم بعدازظهر در آب‌علی صرف شد. هوا خوب و لطیف و فرحبخش بود. ولی بیدها بواسطه مرض شَتَه برگها را ریخته و سایه کم بود. دو ساعتی استراحت کردم.

ساعت پنج بعد از صرف چای به ده مبارک‌آباد که در سه کیلومتری آب علی است رفتیم. درهٔ ییلاقی به این آب و هوا کم دیده‌ام. خیلی لطیف و فرحبخش بود. قدری در آنجا گردش کردیم. جادهٔ تهران ـ لاریجان ـ آمل ـ که فعلاً می‌سازند از این خط عبور می‌کند. چندهزار عمله در این راه مشغول کار هستند. در مبارک‌آباد اعلی‌حضرت ده دستگاه عمارت می‌سازند. ساعتی در زیر سایه‌های بید کنار رودخانه گردش کرده بعد سوار شده عزیمت تهران نمودیم. ساعت هشت به منزل آمدم و از دیدار اهل و عیال در تهران مسرور شدم.

* * *

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مسافرت به کاشان
برای سرشماری

(پنجشنبه‌سی‌ویکم‌خردادتا چهارشنبه‌ششم تیر ۱۳۱۸ شمسی)

(از دفتر شمارهٔ ۱۰ از دفاتر یادداشتهای روزانه).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(تهران ـ کاشان) ـ (پنجشنبه سی و یکم خرداد ماه ۱۳۱۸ شمسی).

صبح ساعت پنج برخاستم. هنوز آفتاب درست طالع نبود. وسائل حرکت دیده به طرف کاشان حرکت کردیم. همراهان: آقای دکتر نصر، کلانتری، سیدزاده و عطائی است. تا ظهر می‌رفتیم. فقط ساعتی در قم توقف کردم. حکومت هیچ کاری از اموری که به او محول بود انجام نداده بود و تعمیرات مریضخانه انجام نگرفته، خیلی اوقاتم تلخ شد. سر آنها داد و بیداد کردم.

در بین راه در دهنار و حسین آباد توقفی کردم. سرهنگ کاظم شیبانی که سابقاً در کردستان بود در امنیه مالک حسین آباد است، در آنجا پذیرایی کرد. بعد از چهار پنج سال او را ملاقات کردم. بعد از آن به طرف کاشان راندیم. در راوند قریهٔ دوازده کیلومتری کاشان حکومت و رؤساء ادارات و آقای بهرامی به استقبال آمده بودند. به اتفاق به شهر آمدیم. در عمارت جدیدالبناء شهرداری فرود آمدیم. نهار صرف کردیم. اعضاء آمار از پیشرفت کار سرشماری خود گزارشاتی می‌دادند. معلوم شد خیلی زحمت کشیده و کارها را منظم کرده و نقشهٔ کامل شهر را برداشته‌اند و نمره‌گذاری کرده و اوراق را منتشر نموده‌اند. قرار شد عصر در مدرسهٔ سلطانی اجتماع نموده دسته‌جات مختلف دنبال توزیع اوراق و جمع آوری برگهای شخصی بروند.

ساعت پنج به مدرسه سلطانی که مسجد وسیع و آبرومند و خوبی است رفتیم. قریب سیصد نفر اعضاء، کارمندانِ آمار از اعضاء ادارات و معتمدین محلی و دانشجویان به پنج دستهٔ مختلف تقسیم شدند و علامت سرشماری را به بازو نصب کردند. ما دستهٔ ششم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بودیم که برای بازرسی معین شدیم، دستمال مُفتشی که در روی آن با خط درشت «سرشماری» نوشته شده بود به بازو بستیم و ساعت شش بعدازظهر سوت کارخانهٔ ریسباف تعطیل عمومی را اعلام کرد و همه دنبال کار خود رفتند و تعطیل همگانی شروع شد. احدی در کوچه و بازار دیده نمی‌شد. یکی از محلات را من خودم برای بازرسی رفتم، تا ساعت هفت گردش در بازار و کوچه‌ها کرده اول شب منزل آمدم. رفقا از تفتیش بازگشته چهار پنج نفر نمایندگان وزارتخانه‌ها نیز از طهران رسیدند. آنها نیز پی بازرسی رفتند و بازگشتند. شب از شدت گرما و آفتاب امروز مبتلیٰ به رُعاف سختی شدم. خیلی هوا گرم بود و پشه هم اذیت می‌کرد. درست نخوابیدم.

(کاشان) ـ (جمعه اول تیرماه ۱۳۱۸ شمسی).

امروز نیز تعطیل همگانی در کاشان بود. در کوچه و بازار احدی دیده نمی‌شد. صبح همراهان به پنج دسته تقسیم شده به تفتیش سمتی رفتیم. من و جمعی به محلهٔ پشت مشهد رفته پس از بازرسیهای لازم به امامزاده رفتیم. مقبرهٔ شاه عباس کبیر نیز در آنجاست. تماشایی نموده مراجعت به منزل کردم. هوا گرم بود. زیرزمینی در عمارت شهرداری بود در آنجا معتکف شدم. ساعت پنج بعدازظهر بیرون آمدم. در قسمت حومهٔ شهر که به شعاع شش کیلومتر سرشماری می‌شود بازدید کردم. دهات «ایزچه» و «فین بزرگ» و «فین کوچک». در «فین بزرگ» در منزلی که رئیس بخش سرشماری منزل داشت رفتیم و در آنجا دفاتر و اوراق را بازرسی کردم. بعد از آن به باغ شاه معروف که قبلاً، از زمان تصدی اینجانب، دستِ معارف است رفتیم. آب فراوانی دارد. چای صرف کرده مراجعت به منزل نمودم. ساعت شش تعطیل تمام شده و مردم از کاشانه‌ها بیرون ریخته‌اند و از فرط بیخبری که تصور می کردند سرشماری امر خطرناکی است به جشن و سرور و رامش اشتغال دارند. دید و بازدید و روبوسی می‌کنند. شب دو سه نفر از مأمورین و معتمدین کاشان نزد اینجانب آمدند از جمله آقا شیخ محمد حسین نراقی که از علماست و مرد با فهم مطلعی به نظر می‌رسد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شب از شدت پشه‌ها از حیاط به اطاق پناه بردم. در آنجا هم از شدت گرما آرام نگرفتم تا صبح خیلی بد گذشت.

بحمدالله که سرشماری کاشان که جزو آمال و افکار این چند ماهه بود به نظم و ترتیب شایسته خاتمه پذیرفت و اطلاعات کاملی نصیب گردید.

(کاشان ـ قمصر ـ کاشان) ـ (شنبه دوم تیر ماه ۱۳۱۸ شمسی).

صبح به بازید به بیمارستان شهرداری رفتیم. خیلی اوضاع آنجا بد بود. اوقاتم خیلی تلخ شد. بعد به فرمانداری آمدم. به اتفاق آقای لسان سپهر فرماندار به کارهای شهرداری و بودجه و سایر مسائل رسیدگی نمودم.

قبل از ظهر بر حسب دعوت آقای بهرامی مدیر کل آمار برای نهار به قمصر رفتیم. در درهٔ بسیار خوش روح و خوش منظر و خوش هوا واقع شده و در سی کیلومتری جنوب شرقی شهر کاشان و از ییلاقات بسیار خوب ایران است. باغهای گل سرخ آن که مرکز گرفتن عطر و گلاب است در فصل اردی‌بهشت لطافت عجیبی به آن داده.

چهار و پنج ساعت جبران حرارت آفتاب سوزان و گرمای مهلک کاشان را در آنجا به‌عمل آورده دو سه ساعتی خوابیدم. چون هوا خیلی لطیف و فرح افزا بود خواب گوارائی داشتم.

عصر ساعت شش به شهر مراجعت کردیم. در مدرسهٔ سلطانی که مَقَرِّ ادارهٔ فرهنگ است مجلس عمومی بود. تمام وجوه شهر و کارکنان سرشماری اجتماع کرده بودند. چند کلمه برای آنان صحبت کرده از زحمات و مساعی همگی علی قدر مراتِبهم تشکر نمودم و بعد چای صرف شد و عکسهایی برداشتند و مجلس خاتمه پذیرفت.

شب مهمان آقای نواب و آقای سیف که مباشرین عملِ سرشماری بودند بودیم و اول شب جلسهٔ شورای آمار را تشکیل داده مطالعات و مذاکرات لازمه می‌نمودیم در ارقام حاصله که نتیجهٔ استخراج بود سخنانی گفته می‌شد و مشورتی به عمل آمد. دو فقره تلگراف نتیجهٔ عمل و گزارش آن یکی به دفتر مخصوص شاهنشاهی و یکی به جناب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آقای نخست وزیر مخابره نمودم.

بعد از جلسه شام دوستانه با رفقا و همکاران صرف شد. شب با گرما و پشه مانند شبهای گذشته سپری شد.

(کاشان ـ قمصر ـ کاشان) ـ (یکشنبه سوم تیرماه ۱۳۱۸ شمسی).

صبح به ادارهٔ فرمانداری رفته ساعتی در آنجا مشغول کار بودم. ساعت ده به منزل آمدم. امروز خیلی گرم است. باد گرم پر از شن و خاک از طرف کویر (شمال شرقی) می‌وزید. در سرداب ساعتی منزوی شدم. کتاب تاریخ بخارا را که در تهران تازگی آقای مدرس رضوی به طبع رسانیده‌اند و از نُسَخِ نادره و قدیمهٔ فارسی است و تا زمان سلطنت سامانیان را شرح می‌دهد می‌خواندم. عصر مبتلا به سوءهضم و دل درد سختی شدم. بواسطهٔ گرما و بدی هوا و نامرتب بودن غذا به این حال افتادم. عصر به اتفاق آقای بهرامی به قمصر کاشان رفتیم. آقایان نواب و سیف آنجا بودند و تعطیل کرده بودند. ساعتی با آنان بودم و گردشی در کنار رودخانه کردم و روی سنگها نشستیم. هوا خیلی لطیف و فرحبخش بود. افسوس که حال مزاجی بد و منقلب بود. ساعت هشت به منزل آمدم. شام نخوردم و خوابیدم.

با آنکه در پشت بام تختخواب داشتم باز از گرما و پشه خیلی بد گذشت

(کاشان ـ دلیجان ـ محلات) ـ (دوشنبه چهارم تیرماه ۱۳۱۸ شمسی).

صبح تلگرافی از تهران رسیده بود. خیلی اسباب وحشت و دلتنگی خاطر گردید و آن خبر می‌داد که مرضِ وبا به داخلهٔ ایران سرایت کرده، در ناحیهٔ زابل تلفات داده است و تقاضا کرده بود که رئیس صِحیَّه شخصاً برود. خیلی متأسف و نگران شدم. خدا حفظ فرماید. بعضی کارهای مربوط به بودجه و غیره کاشان بود رسیدگی نمودم و سپس با دوستان وداع کرده از کاشان ساعت هشت حرکت کردم. مقصد محلات است. وعده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کردم که یک دو روز در آنجا نزد آقای صدر بمانم. راه طولانی و تقریباً چهار ساعت است. مقارن ظهر به آنجا رسیدیم. در بین راه در «شیرین بلاغ» و «دلیجان» فقط اندک توقفی کردم. آقای محسن صدر وزیر سابق عدلیه که در دلیجان باغ و منزل و ملک و کارخانه و علاقه زیاد دارند از دوستان قدیمند. در «نیم در» یک فرسنگی محلات آمده بودند، به اتفاق به محلات رفتیم. در سرچشمهٔ محلات که یکی از بهترین و با صفاترین نقاط ایران است و از حیث منظر و لطافت هوا و درختان چنار کهنسال نظیر ندارد عمارتی ساخته‌اند، در آنجا فرود آمدیم.

من بواسطهٔ کسالت مزاج سوپ مختصری خورده بعدازظهر خوابیدم، دو سه ساعتی به جبران بیخوابی و کسالت دیشب استراحت کردم. عصر در آن آب روان پاک استحمامی کرده گردش در باغ ملی که در همان سرچشمه درست کرده‌اند نمودم و قدم می‌زدیم. ساعت نُه شام خورده خوابیدم. امشب نیز هشت ساعت خوابیدم.

(محلات) ـ (سه‌شنبه پنجم تیر ۱۳۱۸ شمسی).

امروز می‌خواستم تهران بروم بواسطهٔ کسالت مزاج نتوانستم. آقای صدر هم اصرار کردند. اختلال حال معده و دل درد به شدت باقی است. ناچار امروز هم در آنجا اطراق کرده و مُسهلی خورده استراحت کردم. عصر ساعت شش در تلگرافخانه آقای فریدونی مدیر کل، حضوری خواسته بودند. با کمال تشویشِ خاطر به آنجا رفتم. آمدند، معلوم شد همان موضوع سرایت وَبایِ افغانستان به خاک ایران است و تقاضا کرده بودند که رئیس صحیه شخصاً برود. موافقت کردم. قرار شد که حرکت نمایند. خداوند عاقبت این پیش آمد را به خیر فرماید.

شب نزد آقای صدر مشغول مصاحبه بودیم. از حوادث گذشته که ایشان خود شاهد و ناظر بودند حکایتها می‌گفتند و از حوادث جاری و ترقیات عصر جدید صحبت بود. ساعت نُه شام صرف‌کرده استراحت نمودم. امشب در نتیجهٔ دوا، معالجه و استراحت قدری حالم بهتر بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(محلات ـ دلیجان ـ تهران) ـ (چهارشنبه ششم تیر ماه ۱۳۱۸ شمسی).

صبح برخاسته پس از گردش به اتفاق آقای صدر سوار شدیم و در اطراف «نیم در» و کارخانهٔ پنبه پاک کنی و باغ جدیدالاحداث و قنات جدید ایشان که در پنج فرسخی محلات احداث کرده‌اند تماشا کردیم و گردشِ مفصلی نمودیم. ظهر پس از صرف نهار و استراحت برای ساعت چهار بعدازظهر خداحافظی کرده به طرف تهران رهسپار شدیم. در دلیجان چند دقیقه توقف کرده از خدا خواستم که مرا توفیق دهد آسایشگاهی برای مسافرین فارس و اصفهان در این نقطه که وسط راه است بسازم. در قم توقفی ننموده پس از دویست و پنجاه کیلومتر شب ساعت نُه و نیم به طهران رسیده به دیدار عزیزان و وطن نائل شدم.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سفرنامهٔ

سفر اول هندوستان

(شنبه ششم اسفندماه ۱۳۲۲ تا شنبه شانزدهم اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی).

(از دفتر ششم ـ هفتاد و یک صبح از صد صبحِ دهم).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح اول ـ (شنبه ششم اسفند ماه ۱۳۲۲ شمسی ـ ۲۶ فوریه ۱۹۴۴ م.) (تهران ـ حبّانیه).

رشته‌ای برگردنم افکنده دوست　　تارو پودش از محبتهای اوست
گه به دیر و گه به کعبه می‌کشد　　می‌کشد آنجا که خاطرخواه اوست[1]

در اوایل بهمن ماه گذشته روز جمعه در صحراهای سبز اطراف ری وقتی با مصاحبت یاران همدم و رفیقان محرم به خوشی می‌گذشت. ناگهان یکی از دوستان گفت که از هندوستان یکی از دوستان ایرانی نوشته است که دولت هند در صدد است هیأتی از اهل ادب و فرهنگ ایران را دعوت نماید که به آن دیار بیایند و اوضاع علمی و سازمانهای معارفی مملکت هند را مشاهده نمایند و ظاهراً که نام تو نیز برای این دعوت ذکر شده است. این سخن گفته شد و مشتی دیگر سخنها «ذَهَبَ اِدرماج الرِّیاح» مورد اعتنا واقع نشد. دو روز پس از آن آقای دکتر صدیق وزیر فرهنگ با تلفن به من گفتند که اگر مایل باشید به هندوستان سفری شوید. گفتم که درویش را هر چه پیش آید خوش آید. معلوم شد آن سخن پایه و مایه‌ای داشته و صورت فعلیت به خود گرفته است. باری هفته‌ای برنیامد که از طرف دولت به موجب تصویبنامهٔ هیأت وزرا که به تاریخ ـــــ و شمارهٔ ـــــ[2] صادر گردیده است مقرر شده که این بندهٔ حقیر به اتفاق آقای غلامرضا رشیدیاسمی و آقای ابراهیم پورداود به عنوان هیأت فرهنگی (Cultural mission) به هندوستان اعزام شوند. این هیأت به موجب دعوتنامه برای مدت یک ماه مهمان دولت

۱ـ [شعر از ؟ است (م.د.)].

۲ـ [جای تاریخ و شماره خالی مانده است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هند خواهند بود. باری اسباب کار فراهم آمد و مقرر شد که شنبه ۲۲ بهمن حرکت نماییم. در این مدت مهمانیهای عدیده تبادل شد. یک مهمانی از هیأت فرهنگی انگلیس و شورای انگلیسی (British Educational Institute) به شام در منزل این حقیر و یک روز در همان بنگاه فرهنگی از طرف مستر بینگلی (M. Baingley) رئیس شورای فرهنگی انگلیس (British Council) به نهار و روز چهارشنبه ۱۶ بهمن نهاری از طرف آقای ساعد وزیر امور خارجه در عمارت وزارت خارجه و جمعه ۲۸ بهمن نهاری از طرف دوست‌محمد شیخ فیض خان هندی که از تجار و زعماء کنونی هندی در تهران است در باغ جوادیه و یک شب چای در مهمانخانهٔ فردوسی از طرف هیأت هندیهای مقیم تهران تبادل گردید و در همه‌جا نطقهای گرم و پر محبت ایراد می‌شد. بالاخره خداوند اسباب کار را از هر جهت فراهم ساخت و امروز که روز شنبه ششم اسفند ۱۳۲۲ مطابق ۲۶ فوریه ۱۹۴۴ است بار سفر بسته شده با هواپیما از طهران به عزم هندوستان حرکت نمودیم.

صبحگاهان بعد از اداء دوگانه به قرآن مجید پیش آمد سفر را تفأل زدم این آیهٔ مبارکه آمد و بسیار عجیب بود و فال ازین نیکتر محال است: «بسم‌اللهالرحمن‌الرحیم سبحان‌الذی اسری بعبده لیلاً من المسجدالحرام الی المسجدالاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السمیع‌البصیر.»[1] خداوند چشم بینا عنایت فرماید که آیات او را با دیدهٔ معرفت رؤیت نماییم و چشم عبرت بگشاییم.

ساعت هشت صبح باکسان و همشیرگان و فرزندان وداع کرده از منزل بیرون آمده به میدان طیاره در مهرآباد که شش کیلومتری شمال غربی طهران واقع است رهسپار شدیم و در ساعت ده بر یک طیارهٔ سه موتورهٔ قوی انگلیسی که امروز صبح از بغداد آمده بود سوار شدیم. موقع حرکت عزیزان و دوستان و برادران و فرزندان جمع بودند. چون به طیاره درون آمدیم، آن را مرکوبی بسیار ساده ولی محکم و قوی یافتم. همراهان علاوه بر نویسندهٔ این سطور و آقای یاسمی و آقای پورداود ده نفر دیگر ایرانی و انگلیسی

۱ـ [آیهٔ ۱ از سورهٔ ۱۷ اسری قرآن کریم. (م.د.)]

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بودند. یک خانم انگلیسی و دو طفل شیرخوار نیز همراه بودند.

در صبح باد بسیار سردی می‌وزید. چون دیروز در آفاق شمالی ایران برف باریده بود هوا منتها درجه برودت داشت و در طیاره هم بسیار سرد بود. ساعت یازده از فراز شهر همدان و ساعت یازده و بیست و پنج دقیقه از روی شهر کرمانشاهان گذشته و درست مقارن ظهر به سرحد خاک ایران و عراق رسیده و یک ساعت بعد از ظهر در ایستگاه حَبّانیه فرود آمدیم. خط سیر طیاره عبارت.بود از جنوب غربی تهران و سپس از روی کوههای خرقان گذشته در نزدیکی همدان شوسهٔ غرب را پیروی نموده تا شاه‌آباد غرب همه جا مطابق خط شاهراه بود، از شاه‌آباد منحرف شده و جادهٔ کرند و قصر شیرین را در طرف شمال رها کرده به خط مستقیم از روی کوههای پشت‌کوه و مندلیج عبور نموده از روی رودخانه‌های دیاله و دجله و فرات گذشتیم. حبانیه در کنار فرات واقع شده. بُحَیْرهٔ عظیمی از فرات منشعب گشته است که در کنار آن ایستگاه حبانیه قرار گرفته و از لحاظ موقعیت جغرافیایی و داشتن بحیره آن را مرکز هواپیمایی انگلیس (British Airways) قرار داده‌اند، که هم طیارات برّی از شمال افریقا تا تهران از اینجا می‌گذرد و هم طیارات بحری از شرق اقصی و هند و افریقای جنوبی در آن جا فرو می آید.

در آنجا هتل زیبا و نظیف و پاکیزه بنا کرده‌اند که قریب ۲۰ اتاق دارد و با سرویس بسیار تمیز از مسافرین پذیرایی می‌کنند. و همانطور که به انگلیسی می‌گویند (Resting house) یعنی آسایشگاه خوبی است. بعد از ورود به حبانیه با تلفن با بغداد صحبت کرده با آقای محسن رئیس وزیر مختار قدری حرف زدیم. مذاکره شد که شب را به بغداد برویم. ولی چون ۹۶ کیلومتر مسافت حبانیه با بغداد است از خفتن شب بغداد صرف‌نظر کرده و آرامش حبانیه را ترجیح دادیم. بسیار محل ساکت و بی‌سروصدایی است. ده دوازده نفر از مأمورین انگلیسی در آنجا اقامت دارند و اشخاص نجیب و معقولی بودند. انگلیسیها عموماً مهربان‌اند و نسبت به دیگران خیلی خوش رفتار. نهار و شام مأکولی در هتل صرف شد. و بعد از ظهر چند ساعتی استراحت نیروی رفته را به تن ناتوان باز آورد. خداوند را برای توفیق و انعام او شکر گفتم. این مسافرت را که به مشیت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

الهی بدون خواستهٔ بندگان پیش آمده است ختم به خیر فرماید و به حسن عاقبت قرین سازد و موفق دارد که ازین راه خدمتی به عالم علم و دانش از دست ناتوان برآید.

صبح دوّم ـ (۷ اسفند ۱۳۲۲ شمسی ـ ۲۷ فوریه ۱۹۴۴ م.) (حبّانیه ـ بصره).

روز دوشنبه اول اسفند چهار ساعت بعداز ظهر که هیأت اعزامی برای کسب اجازه و تقدیم مراسم ادب به حضور اعلی‌حضرت شاه شرفیاب شدیم در ضمن سخن اشاره کردند که سزاوار است از اوضاع و احوال عمومی و علمی و سیاسی هندوستان اطلاعات واسع و کافی جمع‌آوری شود و اینک برای همین منظور و برای آنکه مشاهدات روزانه یکجا ضبط و ثبت شود و بعدها در ضمن گزارش علیحده تنظیم و تقدیم گردد، این سفرنامه یا روزنامهٔ یومیه نگاشته می‌شود. و امروز با همقطاران مذاکره کردیم که هر یک جداگانه ملاحظات و معاینات یومیهٔ خود را یادداشت نماییم و سپس با مجموعه اطلاعاتی که جمع‌آوری خواهد شد وقتی مصروف نموده گزارش مشروح و مبسوط فراهم و تقدیم کنیم. پس از صرف صبحانهٔ مطبوعی در آسایشگاه کنار دریاچه قدم می‌زدیم و از هوای لطیف و آفتاب دلپذیر که اشعهٔ آن بر روی صفحهٔ نیلگون بحیره منعکس می‌شد و جلوه و زیبایی جالبی داشت بهره می‌بردیم. نیم‌ساعت قبل از ظهر غذایی گوارا صرف شد و یک ساعت بعدازظهر در طیارهٔ بحری (Hydro - Avion) بسیار بزرگ چهار موتوره که از مصر آمده و در بحیره فرود آمد سوار شدیم. ۲۴ نفر در این طیاره بودند که همه انگلیسی و از مصر آمده عزم مسافرت به هندوستان داشتند. در آن میان جوان هندی بود دکتر در طب موسوم به (دکتر رآن) که از هندیهای مسیحی و اصل او از بمبئی بود با ما آشنا شد. چندین نفر جوانان نورس در حدود بیست سال برای خدمت هواپیمایی نیز عزیمت هند داشتند و می‌رفتند که در طیارات جنگی و کشوری خدمت نمایند و ظاهراً سفر اول آنها به آسیا بود. با قیافه‌های معصوم و جبین گشاده سرنوشت خود را در آسمان هند استقبال می‌نمودند.

تمام خط مسافرت ما از حبانیه تا بصره در مابین دو شط عظیم دجله و فرات از شمال

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به جنوب سیر می‌کرد و در زیرپا اول جز صحراهای شنزار و بعد باتلاقها که از فاضل آب دو رودخانهٔ بزرگ احداث شده بود چیز دیگر دیده نمی‌شد. ساعت سه بعداز ظهر به بصره رسیدیم. در شط‌العرب طیاره فرود آمد. با قایق موتوردار به ساحل پیاده شدیم. در قسمت شمالی بصره در محله‌ای که به عربی «المعقل» و به انگلیسی (Magdile) می‌گویند و محل پُرت و بندرگاه و استاسیون راه‌آهن و ایستگاه هوایی است هتلی بسیار مجلل و نظیف و آبرومند بنا کرده‌اند به اسم (فندق شط‌العرب). در آنجا برای هر یک از مسافرین اطاقی تعیین شده بود.

ساعتی در باغچه‌های جلو هتل که مشرف به ساحل یسار شط‌العرب بود قدم زدیم. هوا گرم و مرطوب بود. کونسول ایران در بصره آقای زنجانی فرزند مرحوم حاجی شیخ ابراهیم زنجانی از اعضاء قدیم وزارت خارجه است. ساعت پنج و نیم به هتل آمد و به اتفاق به گردش رفتیم. از محلة‌المعقل به العشار و پس از آن به شهر بصرهٔ قدیم رفتیم. این سه محل که عبارت از بصره هستند از ابتدا تا انتها قریب پانزده کیلومتر طول دارد و همه در ساحل یمین دجله واقع شده‌اند.

شهر بصره که آن را ونیز مشرق گویند در وسط نخلستانی عظیم که بالغ بر چندین میلیون درخت خرما در آن غرس شده قرار گرفته و جابه‌جا برای شرب نخلستان کانالها در شط احداث کرده‌اند و با بلم و یا قایقهای بادی از روی آن کانالها آمد و رفت می‌کنند و پرده‌های سفید بادبان قایقها در میان نخلستان منظرهٔ زیبایی دارد. تمام جاده از آخرالمعقل تا ابتدای بصره خیابان اسفالته است که طرفین آن را درختهای کهن اکالیپتوس و کُنار و گل ابریشم کاشته‌اند و جلوه و زیبایی خاصی دارد. خانه‌های ظریف به استیل عربی جابه‌جا در کنار خیابان دیده می‌شود.

هشتاد هزار نفر سکنهٔ بصره در این سه محله جای دارند. قونسولخانهٔ ایران که منزل آقای قونسول نیز هست در کنار همین خیابان مابین‌العشار و بصره واقع شده و عمارت خوب و آبرومند دو طبقه و نوساز است که اطراف آن را باغی از نخل و اکالیپتوس احاطه کرده و بسیار خوش‌منظر است. ساعتی در منزل آقای کونسول و خانم ایشان پذیرایی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمودند. رادیوی طهران را بازدید کردیم. داعی‌الاسلام سخنرانی می‌کرد و مطالبی می‌گفت که چندان خوش‌آیند نبود. ساعت هفت‌ونیم به هتل رجعت و بعد از صرف شام یک روز ما به آخر رسید.

صبح سوم ـ (دوشنبه ۸ اسفند ۱۳۲۳ شمسی ـ ۲۸ فوریه ۱۹۴۴ میلادی) (بصره ـ کراچی).

دو و نیم بعد از نصف شب بر حسب اخطار قبلی همهٔ مسافرین برخاسته چاشت مختصری صرف و به طیاره رفتیم. امروز راه طولانی و مفصلی در پیش داریم، تمام خلیج‌فارس را شمالاً و جنوباً و همچنین شرقاً و غرباً باید طی نماییم. ساعت چهار صبح به ساعت بصره از ایستگاه شط‌العرب حرکت کرده و ساعت شش به ساعت کراچی به ایستگاه بندر کراچی وارد شدیم. منازل بین راه عبارت بود از بصره به جزیرهٔ (المنام) (بحرین) و سپس به بندر (دوبی)، (عمان) و از آنجا به بندر (جیوانی) در بلوچستان انگلیس و پس از آن به بندر کراچی. متجاوز از هزار و پانصد میل طی کردیم. در بحرین صبحانه صرف شد. در دوبی و جیوانی فقط یک فنجان شیر و قهوه و در بندر کراچی چای عصر و نهار را خوراک سرد در بشقاب کاغذی و کارد و چنگال چوبی در طیاره روی صندلی سفری مدلول آیهٔ کریمهٔ «وفی‌السماء رزقکم و ما توعدون فَوَرَبِّ السماء والارض انّه لَحَقٌّ مِثل ما انّکم تنطقون[1]»

طیارهٔ ما موسوم است به (Cooee) که در ۱۹۳۸ در (روچستر) ساخته شده. کاپیتان خیلی متکبر است و اعضاء خشک و نامهربانی دارد. مسافرین عبارت بودند از سه نفر ایرانی و پانزده نفر انگلیسی، یک نفر هندی و یک نفر عرب هم از دوبی سوار شده در کراچی پیاده شد. برای اولین بار از انگلیسیها در طیاره خشکی و خودخواهی مشاهده شد. با کمال اصرار و سماجت و برخلاف حق تقدم صندلیهای راحت و فنردار را اشغال کردند و دیگر مسافرین آسیائی را در تمام طول راه روی نشیمنهای با دستهٔ ناراحت گذاشتند. ظاهراً قول معروف مصداق پیدا کرد که هرقدر قوم انگلیس در انگلستان و اروپا

۱ـ [آیهٔ ۲۲ و ۲۳ از سورهٔ ۵۱ ذاریات قرآن کریم. (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مهربان و مبادی آداب و معقول هستند به هندوستان که می‌رسند بی‌ادب و خودخواه می‌شوند. خداکند این رویه ادامه پیدا نکند، زیرا قطعاً برای من قابل تحمل نیست. وقتی که صائب از اصفهان به هندوستان می‌رفت، این بیت را گفت و برای شاه عباس فرستاد که زبان حال ماست:

گرفلک یک صبحدم با من گران باشد سرش

شام بیرون می‌روم چون آفتاب از کشورش.

ده ساعت متوالی مانند مرغی که در قفس باشد تمام آفاق را در زیر پا می‌دیدیم و از بر و بحر می‌گذشتیم. از عراق عرب به جزایر خلیج و عمان گذشتیم. شبه‌جزیره عمان جنوب تنگهٔ هرمز را از آسمان تماشا کردیم. تماشای سواحل ایران در طرف شرق قلب ما را به طپش می‌آورد. ولی در نیم متر فاصله محبوس بودیم و مجال حرکت نبود. صحرای عمان بی‌شباهت به بلوچستان نبود. گرچه صحرای بلوچستان بسیار قفر و شنزار و خشک بود باز منظرهٔ عجیبی نشان می‌داد. طلوع آفتاب از وسط دریا مانند طشتی از زر سرخ که از صحنی زیبق بیرون آید منظرهٔ فراموش نشدنی در خاطر رسم کرد. برجستگی‌های تلال و دهاد در زیر پا بسیار دیدنی بود. منظرهٔ دریا یکنواخت و خیلی (Monotone) بود.

گاهگاه که یک جزیره کوچکی در قبهٔ دریا دیده می‌شد، همه مسافرین برای تماشای آن به سوی روزنه‌های طیاره گردن می‌کشیدند. بندر چاه‌بهار تنها آبادی بود که از خاک ایران در زیر پا مشاهده شد ولی از دور جز چند بنای گلی کوچک چیز دیگر به نظر نمی‌آمد. باری این روز عجیب را که در تاریخ زندگانی ما بسیار برجسته است به سلامت به پایان رساندیم. شهرو...[1] شهر مدلول زندگانی امروز ما بود:

خورشید صفت سیرکنان در آفاق

هر روز به منزلی و هر شب جایی[2].

۱ـ چند کلمه خوانده نمی‌شود.

۲ـ [شعر از ؟ است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تشریفات معاینهٔ گمرکی و پاسپورت در کراچی خیلی زود انجام گرفت. شب با (B.O.A.C.) یعنی کمپانی هواپیمایی انگلیس وداع کردیم و بنا بود که به گوالیور برویم ولی فسخ عزیمت کرده و در کراچی ماندیم. آقای عباس امیراصلانی کونسول ایران در کراچی جوان پرحرارت و مُصرّی است، به اصرار ما را از هتل به قونسولخانهٔ ایران برد و شام گوارائی فراهم ساخته بود صرف شد. میزبان و خانم مهربانش سعی بسیاری کردند که ما را از هر حیث آسوده و راحت نمایند. در قونسولخانه یک تلگراف و یک دو نامهٔ مفصل از آقای علی معتمدی نمایندهٔ ایران در هندوستان از دهلی رسیده بود که اظهار داشته بودند باید هفتم مارس = ۱۵ اسفند به دهلی برویم و از طرف نایب‌السلطنه و اولیاء دولت هند آن روز را برای ورود ما به دهلی معین کرده‌اند. بنابراین قریب هشت روز فراغت خواهیم داشت که به کارهای دیگر برسیم.

صبح چهارم ـ (سه‌شنبه نهم اسفند ۱۳۲۲ ـ ۲۹ فوریه ۱۹۴۴ م). (کراچی).

قبل از ظهر برنامه‌ای برای چند روز اقامت در کراچی معین کردیم و دو تلگراف به ایران مخابره و سلامت ورود خود را به کسان و بستگان و همچنین به اولیاء دولت اطلاع دادیم. مراسله‌ای به آقای علی معتمدی نمایندهٔ دولت ایران در هندوستان نوشته اوراق و پاکاتی که توسط من برای ایشان فرستاده بودند ارسال داشتیم، همچنین تلگرافی نظر ایشان را در باب اقامت در کراچی تقاضا نمودم. بعد از ظهر پس از استراحت به یک سینما موسوم به پلازا (Plaza) که فیلم هندی موسوم به (قسمت) را نمایش می‌دادند رفتم. مقصود آن بود که از اوضاع و احوال هندیها قدری اطلاع حاصل نماییم، زیرا بهترین وسیله برای شناختن یک مملکت مشاهدهٔ فیلم همان مملکت است. هر چند زبان اردو تکلم می‌نمود، ولی اوضاع و احوال اجتماعی و آداب و عادات و موسیقی و ترتیبات اداری را خوب مجسم می‌کرد. و بعلاوه مشاهدهٔ جماعتی که به لباسها و هیکلهای مختلف در آنجا گردآمده‌اند عکسی از مجموع نفوس به نظر می‌آورد. از سینما به یک کافهٔ چینی رفته آب سردی نوشیده بعد از آن به کتابفروشی رفته چند جلد کتاب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

راجع به هندوستان ابتیاع نمودم. ولی خیابانها نیمه خاموش بودند که معلوم شد بواسطهٔ جنگ از ساعت هشت همه خیابانها را تاریک و یا به قول خودشان (Black out) می‌کنند.

میزبان ما آقای امیر اصلانی و خانم ایشان کماکان به پذیرایی گرم و با مهربانی خود ادامه می‌دادند. در کنار ساحل کراچی گردشگاهی است موسوم به کلیفتون (Clifton) که یکی از جاهای دیدنی کراچی است و آن عبارت است از جولانگاه و میدان (Parade) ممتد و قشنگی که به طول هفت میل یک نفر پارسی موسوم به جهانگیر در چند سال قبل ساخته است و سطح آن با ریگ قرمز مفروش است و بسیار زیباست. افسوس که چراغ نداشت و تاریک بود و مشاهدهٔ مناظر آن ممکن نمی‌شد و احدی نیز جز ما آنجا نبود. در نور ماه که (امشب شب پنجم ربیع‌الاول است) اندک روشنایی می‌داد تا انتهای پل رفته و سپس مراجعت کردیم و به قدر مقدور از تماشای آن در خاطره اثری باقی گذاردیم.

صبح پنجم ـ (چهارشنبه ۱۰ اسفند ۱۳۲۲ ـ اول مارس ۱۹۴۴ م.) (کراچی ـ سکّار)

امروز صبح به بانک ملی کراچی (National Bank of India) رفتیم و حواله‌جات و چکهایی که از ایران داشتیم، گرفتیم. اینجا تشریفات بانکی دو ساعتی به طول انجامید. قبل از ظهر به عمارت حاکم سند سِر هیوداو (His Excellency Sir Hew Daw) رفته دفتر مخصوص دیدن‌کنندگان را علی‌الرسم امضاء کردم. بعد از ظهر عزیمت تماشای شمال ناحیهٔ هند را داریم. شهری موسوم به سکّار (Sakkar) که در کنار شط عظیم سند واقع است مقصد ماست. با ترن ساعت پنج از کراچی حرکت کردیم و شب را در راه‌آهن گذراندیم. ترن فوق‌العاده کثیف و پرگرد و خاک بود و حرکت آن بطیء و ناراحت و غالباً ارتعاشهای شدید داشت. مناظر ناحیهٔ سند شبیه به نواحی شرقی ایران است. همه جا خشک و شنزار و جابجا درختهای گز و بُته‌های گرمسیری روییده است. ولی هر قدر که به شمال پیشتر می‌رفتیم درختها بزرگتر و مزارع سبز گندم و پنبه نمودارتر بود. اطراف کراچی همه ریگزار خشک است. شب را در ایستگاه گوتری شام صرف کردیم که شهری مرکزی است و در جنوب حیدرآباد سند واقع شده و یکی از مراکز اتصالیهٔ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

راه‌آهن است که آن را (Gutry Junction) می‌گویند.

با تلگراف به این ایستگاه اطلاع داده بودیم. شامی تهیه کرده بودند. این نواحی حقیقةً از حیث آب و هوا و مناظر و مرایا جزو ایران محسوب است. صدی هفتادوپنج سکنهٔ سند مسلمان سنی و شیعه هستند و زبان ایشان سندی است که یک نوع فارسی یا آریایی است. نزدیک به پنج ملیون سکنه دارد. فاتحینی که از طرف غرب به هندوستان حمله کرده‌اند همه به سند آمده‌اند.

قدیمتر از همه اسکندر کبیر و پس از او محمدبن‌قاسم ثقفی سردار لشکر عرب و بعد سلطان محمود غزنوی و چنگیزخان و تیمور لنگ و آخر همه نادرشاه در ادوار مختلف از رود سند گذشته این نواحی را فتح کرده‌اند. و نام اماکنی که غالباً ما می‌گذشتیم در کتب تاریخ این فاتحین مسطور و مذکور است.

تماشای ازدحام مردم در ایستگاهها یکی از مناظر جالب توجه است. زیرا هزاران اشخاص از زن و مرد با البسهٔ گوناگون و رنگهای مختلف ازدحام کرده‌اند. ولی لباسی که پیش از همه دیده می‌شود عمامه و تحت الحنک و پیرهن و شلواری است که به طور لنگ به کمر پیچیده‌اند و غالباً پا برهنه هستند و ریشهای بلند و دراز. لباس جدید اروپایی و کفش و موهای چیده و ریش تراشیده جز در میان جوانان و طبقهٔ جدید دیگر دیده نمی‌شود.

صبح ششم ـ (پنجشنبه یازدهم اسفند ۱۳۲۲ ـ دوم مارس ۱۹۴۴ م.) (سکّار ـ روهری ـ سکّار).

تا ساعت ده به وقت هندوستان در ترن بودیم. ساعت کراچی از وقت نجومی دو ساعت و نیم اختلاف دارد. یعنی کار در کراچی مطابق است با ساعت نه و نیم حقیقی و غروب آفتاب که در موقع اعتدال ربیعی باید ساعت شش باشد در کراچی هشت‌ونیم بعدازظهر است، بنابراین ساعت ده که به کراچی رسیدیم هفت‌ونیم بعد از نصف شب بود. در ایستگاه وارد شدیم. چای مختصری صرف کردیم. چون هیچ کس را نمی‌شناختیم و راه به جایی نمی‌بردیم و زبان هندی نمی‌دانستیم، با انگلیسی به حاکم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

محل که آن را «کولکتور» «Collector» می‌گویند تلفن کردم، معلوم شد که از کراچی به او دستوری رسیده که برای ما جا و منزلی معین نماید. معلوم شد که باید به کلوب مخصوص انگلیسها برویم که آن را سیرکیت هوس «Circuit House» می‌گویند. درشکه که به طرز هندی از دو طرف نشیمن داشت کرایه کرده با جامه‌دانها به آن محل رفتیم و آن ویلایی بود بسیار تمیز و مفروش و بسیار عالی با گلکاری بسیار خوب در کنار رود سند. از طرف حاکم یک نفر که از صاحب منصبان محلی بود موسوم به غلام مصطفی معروف به قاضی که سمت «مختار کار» و درجهٔ قضاوت دارد و مسلمان است به اتفاق مستر ستنا (Mr. Satna) که پارسی و از مهندسین محلی است برای پذیرایی ما آمدند و ما را در آن عمارت جا و منزل دادند. صبح و عصر به انفاق آن آقایان به تماشای اماکن جالب توجه محل رفتیم:

۱ ـ در سرقلعه تپه‌ای که شهر سکّار (Sakkar) با شصت‌هزارنفر جمعیت در اطراف آن قرار گرفته و مشرف است بر وادی رود سند مقبره و مناری است که آن را میرمحمدمعصوم شاه متخلص به نامی در ۱۰۰۴ هجری بنا کرده است. از حیث حجاری و کنده‌کاری بسیار تعریف دارد. ستونهای کوچک سنگی و رباعی‌های متصوفانه بسیار با حالت بر روی سنگ قبر و بر گوشهٔ رواقها و سقفها و سرستونها حکاکی شده است. چندین جا، قطعات شعر فارسی فصیح مادّه تاریخ گفته است. به عادت اهل سنت و جماعت کفش خود را درآورده آن مقصوره و گنبد را تماشا کرده بر فراز منار رفتیم. قریب یکصدوپنجاه متر ارتفاع دارد و از فراز آن تمام شهر سکار و قصبهٔ روهری (Rohri) که در آن طرف رود سند واقع شده و پلها و ابنیهٔ قدیم و جدید نمودار است. در ساحل یسار رودخانه نخلستان و درختزار مفصلی است که از قرار معلوم چندین میل طول آن است و از قراری که غلام مصطفی قاضی حکایت می‌کرد و قطعاً از روایات معروف محلی است، تخم خرما را سپاهیان محمدبن‌قاسم ثقفی سردار لشکر اسلام که در قرن اول درهٔ سند را فتح کرد و در این محل از رود گذشته است در آن باغستان افکنده، ازو نخلها روییده و در این ناحیه زیاد شده و اکنون میلیونها نخل به عمل می‌آید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ ـ در برابر گنبد میرمعصوم شاه روی تپهٔ مقابل عمارتی از گل و خشت دیده می‌شود. همراهان می‌گفتند این بنایی است که برای نخستین بار که سپاهیان انگلیس به این دره آمدند و سند را فتح کردند سر ریچارد فلیپس که سردار قشون انگلیس بود در این خانهٔ گلی منزل کرده است و تاکنون که نزدیک یکصدوپنجاه سال از آن تاریخ می‌گذرد آن را حفظ و نگاهداری کرده‌اند و ظاهراً درصددند که آن را بواسطهٔ کهنگی و اندراس خراب کنند. دو سه مدرسهٔ ابتدایی و متوسطه یکی هندی و یکی انگلیسی در برابر گنبد میرمعصوم شاه بود. به حکم وظیفه به آن مدارس رفتیم. در مدرسهٔ ابتدایی سندی تمام دروس به سندی است و دورهٔ آن چهار کلاس است. اطفال از هر دو جنس ذکور و اناث در آنجا مشغول تحصیل بودند. بنای عمارت کهنه ساز و قدیمی است ولی بسیار ظریف و پاکیزه است.

بادبزن ـ یک سیستم بادبزن بزرگ در مدرسه و بعد در مسجد دیدم که ممکن است در شهرهای گرم ایران نیز آن را تقلید نمود و آن بادبزن عریض و بزرگی است از سقف آویخته و با طناب آن را حرکت می‌دهند تمام اطاق را خنک می‌کند و مگسها را دور می‌نماید.

در مدرسهٔ متوسطه که انگلیسی است و دورهٔ آن هفت سال است رئیس مدرسه و مفتشین معارف مشغول امتحانات بودند و معلوم شد که این روزها در آنجا نمایشگاه (Exhibition) صنایع و آثار محصلین است که اولیاء محلی افتتاح کرده بودند.

چندین طالار وسیع را اشیاء و مصنوعات و تابلوها کار دست پسران و دختران چیده بودند. اولیاء مدرسه که با کمال مهربانی و گرمی از ما پذیرایی کردند ما را به تمام آن طالارها برده و تمام آن را با توضیحات مفصل به ما ارائه می‌دادند. بعد در صحن باغ در زیر چادر دور میز نشستیم. به رسم هندیها گردنبندی از گل به گردن هر یک از ما آویختند و با مهربانی چای و شیرینی صرف کردند. و دفتر یادبود مدرسه را آوردند و شرحی در آن به یادگار نگاشتیم. مخصوصاً بعد از آنکه دانستند که این حقیر نیز با آنها همکار و همقطار و خادم معارف هستم خیلی بیش از پیش مهربانی نمودند. ظهر را در «سیرکیت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هوس» مهمان آقای غلام مصطفی قاضی بودیم. خیلی به گرمی و مهربانی پذیرایی می‌کرد. بعدازظهر باز به اتفاق میزبانان به گردش رفتیم.

۳ ـ در قصبهٔ روهری که در ساحل یسار رود سند است، محلی است به اسم (موی مبارک) که گنبد و بارگاه مفصلی دارد و مسجد ساده و نظیف و کهنسالی از زمان اکبرشاه هندی در ساحل رود ساخته‌اند و محراب صفهٔ خارجی آن درست مجاور رودخانه است و محل پاک و با حالت و گرمی است. روحانیت خاصی دارد مخصوصاً در صفهٔ خارجی در زیر درخت سایه‌افکن کهنسالی موسوم به نیم که شاخه‌های آن در رودخانه آویزان است محل ساکت و خاموش ولی با روحی است که از دل آرزو کردم تنها بودم و در آنجا نمازی می‌خواندم و مناجاتی می‌کردم. ولی افسوس که عدهٔ کثیری همراه بودند و مانع حضور می‌شدند.

بعد از آن در قبهٔ آیینه‌کاری مزینی که گنبد مجللی دارد و سرطوقی از طلا بر فراز آن نصب شده و محل موی مبارک منسوب به حضرت رسالت پناهی صلعم می‌باشد، چند نفر از خدمهٔ مخصوص گرد آمده و صندوقی را با سلام آوردند و در وسط ضریحی که از سنگ مرمر ساخته شده بود گذاشتند و ما همه از دور ایستادیم. یکی از خدام پیرمرد سخنران به سلام و تحیت به حضرت رسول به عربی ولی به لهجهٔ سندی مشغول بود. سر صندوق را گشادند و از آن بسته‌ای بیرون آوردند. سر آن را باز کرده چندین بقچهٔ زری و مخمل یکی بعد از دیگری باز کردند و در وسط حقه‌ای از طلا جواهر نشان بیرون آوردند و از وسط آن از میان پنبه‌های معطر میله کوچکی از طلا بیرون آوردند که یک تار مو بر سر آن میله نصب بود. همه حضار صلوات فرستادند و حمد و فاتحه خواندند. آن مرد با دستمال بسیار سفیدی دست خود را پیچیده و آن میله را بیرون آورد و به همه ارائه داد و سپس آن دستمال را به تیمن و تبرک به من هدیه نمود.

در آنجا نیز از طرف خدام گردنبندی از گل به گردن ما آویختند و سپس اوراق و اسفاری که مدعی بود از زمان نادرشاه است و به خط فارسی نوشته شده بود برای اثبات صحت و اصالت موی مبارک ارائه داد که غالباً وقفنامه و تقسیمنامهٔ موقوفات همان محل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود و تاریخ آن از قرن ۱۲ هجری می‌باشد. بعد از آن ضریح را بوسیده نیازی داده بیرون آمدیم.

در اینجا آقای ساتنا در روی رودخانه قایق موتوری حاضر آورده بر آن سوار شده و از روی رودخانه به دو سه محل قابل تماشا رفتیم:

اول صومعه‌ای بود در روی جزیره‌ای در وسط رودخانه که سر در آن طاق کاشیکاری ظریفی و در آن بعضی از پیران و مشایخ صوفیه چله خانه داشته موسوم به «زنده پیر» و به عبادت مشغول بوده‌اند و هم در آنجا مدفون هستند. بنا دارای صوامع و اماکن متعدد است و درختهای عظیم کهنسال نیز در صحن آن روییده ولی خرابی و اندراس در آن راه یافته است و آن مکان را هم مسلمانان و هم هنود احترام می‌گذارند.

دوم جزیرهٔ دیگری است در وسط رودخانه که موسوم است به سادبلا (Sad - Bella) در آنجا معبدی از هنود و براهمه است، ابنیهٔ مفصلی از سنگ مرمر ساخته‌اند و ستونها و صفه‌ها و رواقها دارد و همه را از سنگهای مرمر سیاه و سفید زینت کرده‌اند. در معبد اصلی بتهای هندو و نقوش و آثار فراوان دارد و بر دیوار نیز رسوم و تماثیل و رموز بسیار نقش و حک کرده‌اند. در صحن جزیره باغی است و در آن باغ چندین طاوس مشغول گردش بودند. در یکی از رواقها «سادو» که رئیس مذهبی آن مکان است بر تختی جلوس کرده و بر متکایی تکیه نموده بود. جماعتی از متدینین در آن اطراف گرد آمده و یکی برای آنها وعظ می‌گفت. در گوشهٔ دیگر جمعی از فقرا و مرتاضین به عبادت مشغول بودند. ولی فوق‌العاده کثیف و چرکین.

از طرف معبد لقمه نانی با خورش در دستمال سفیدی پیچیده به رسم هندوان آوردند که هر کس در این معبد وارد می‌شود باید که طعامی بخورد. ما استنکاف را از تعصب دانسته لقمه نانی از آن گرفتیم و وداع کردیم. آقای پورداود که به رسوم پارسیان و هندوان آشناست با آنها به صحبت مشغول شده تعدادی اوراق و نوشتجات روحانی به ایشان هدیه دادند.

بعد از آن جزیره عرض رودخانهٔ سند را که در آن مکان ششصدمتر ولی در دیگر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جاها از چهار هزار متر افزون است قطع کرده در نزدیکی سکّار «سیرکیت هوس» پیاده شدیم و با اتومبیل به تماشای سدی که انگلیسیها روی رود سند بسته‌اند رفتیم. این سد یا (Barrage) در فرم و اسلوب و طول و عرض عیناً مشابه است با سدی که در مصر بر رود نیل بسته‌اند. دوازده فوت آب را بالا می‌برد و از آن هفت شعبه یا شاخه که کانالهای عریض و وسیعی است منشعب شده از یمین و یسار به تمام نواحی می‌رود و میلیونها گالون آب که سابقاً بی‌فایده به دریا می‌ریخت حالا به میلیونها جریب اراضی تقسیم شده و محصول عظیمی برمی‌دارند. مستر ساتنای مهندس که فعلاً مأمور مراقب سدّ است ما را به بالای سد برد و از آنجا سازمانهای الکتریکی را که به قوّهٔ موتور دیزل الکتریک کار می‌کند و منفذهای سد را باز و بسته می‌کند نشان می‌داد و توضیحات می‌گفت. بعد از آن در دفتر خود برده و در آنجا توضیحات بیشتری در باب نقشه و تاریخ و کیفیت عمل آن سد بیان نمود. بسیار استفاده کردیم. شب را در منزل مستر ساتنا به شام مهمان بودیم. خانم مهربان و محترمی دارد که بسیار نسبت به ایران به حکم اینکه پارسی هستند اظهار علاقه می‌کند. شام اغذیهٔ سندی تهیه کرده بود. ولی من بواسطهٔ کسالت مزاج تقلیل کردم. و شب ناراحت بودم.

روز ما در درهٔ سند به تماشای مناظر طبیعی و جغرافیایی و تاریخی و صنعتی آن قطعه از ارض که دست تقدیر ما را به آنجا کشانیده است به آخر رسید. و ازین تماشاها خاطره‌ها در خزینهٔ خاطر اندوخته شد.

صبح هفتم - (جمعه ۱۲ اسفند ۱۳۲۲ - سوم مارس ۱۹۴۴ م.) (سکّار - روهری - کراچی).

شب گذشته را در «سیرکیت هوس» (Circuit House) استراحت کردیم. با تلفن با کنسول کراچی صحبت کردیم. معلوم شد قرار شده است تا آخر روز دوشنبه در کراچی بمانیم و صبح سه‌شنبه با طیاره‌ای که از طرف حکومت هند مهیا شده است به دهلی جدید خواهیم رفت.

صبح با آقای غلام‌مصطفی وداع کرده قیمت جا و مکان را به اولیاء عمارت پرداخته

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به‌اتفاق مستر ساتنا مهندس به ایستگاه راه‌آهن روهری رفتیم. مشارٌالیه با اتومبیل خودش ما را مشایعت نمود. بعد از تهیهٔ بلیط راه‌آهن وداع کرد و مراجعت نمود. راه‌آهن هندوستان منظم است ولی از نظافت و پاکیزگی بسیار عقب است. این راه از کراچی به سکّار به دو خط منشعب است. در گوتری دو شعبه می‌شود، یک شعبه در ساحل یمین رود سند است و از شهر لارکانا عبور کرده به سکّار می‌رسد و دیگری از روهری از روی حیدرآباد سند که شهر مرکزی سند است می‌گذرد و باز از رودخانه گذشته در گوتری متصل می‌گردد و ما امروز از خط دوم مراجعت می‌نماییم. نهار را در ایستگاه موسوم به پاد ایدن (Pad Iden) در ترن غذای خشک صرف کردیم. ولی ترن خیلی کثیف و گردآلود بود و بسیار حرکت داشت، بطوری که سروصورت و لباس ما از گرد و دود آلوده شد. چند نفر صاحب منصبهای انگلیسی در کابین بودند، مردمانِ معقول ولی جوان و پرحرارت. آقای رشید یاسمی به مناسبت می‌گفت: «سرنشین کوی سربازان و رندانم چو شمع». ساعت ده ترن به کراچی رسید. آقای امیراصلانی کنسول ایران به ترن آمده و ما را به منزل بردند، پس از استحمام و صرف شام «کالمیّت بین یَدَی الغسّال» از خستگی و ناراحتی افتادیم.

صبح هشتم ـ (شنبه ۱۳ اسفند ۱۳۲۲ ـ چهارم مارس ۱۹۴۴ م.) (کراچی).

امروز مجالی بود در بازار کراچی به خرید پاره‌ای لوازم شخصی از قبیل پیراهن و جوراب و غیره مشغول بودم. تجار و کسبه در اینجا بسیار به چانه زدن عادت دارند ولی از چندی قبل که دولت مداخله کرده و برای اشیاء نرخ رسمی معین کرده است اصول چانه زدن بهتر شده. تا ظهر در قسمت مغازه‌های شهر که در کوچهٔ (الفیکستون رود) واقع است سرگرم بودیم. عصر نیز به کتابفروشی رفته از کتب و نوشتجات مربوط به هندوستان مقداری خریداری نمودم. جوان ایرانی موسوم به آقای دهدشتی از تجار مقیم کراچی است. تحصیلات خوبی دارد. اصلاً اهل شیراز است. امروز همراه ما بود و در بازار و غیره راهنمایی می‌نمود. بسیار مهربان است. شب را در یکی از رستورانهای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیرون شام صرف کرده گردش‌کنان پیاده به منزل آمدم. از آقای معتمدی ژنرال کنسول ایران در هندوستان مکتوبی رسیده و برنامهٔ اقامت در دهلی را یادآور شده بود. باید روز سه شنبه هفتم مارس با هواپیما به دهلی برویم و چهار روز در آنجا اقامت کنیم. و مهمان نایب‌السلطنه خواهیم بود.

صبح نهم ـ (یکشنبه ۱۴ اسفند ۱۳۲۲ ـ پنجم مارس ۱۹۴۴ م.) (کراچی).

امروز یکشنبه است و تعطیل است. قبل از ظهر چند نفر از تجار ایرانی مقیم کراچی به دیدن آمده بودند. بزرگتر آنها تاجری است یزدی به اسم «مسعودیه» که سالهاست در این حدود اقامت و تجارت دارد. آنها را تشویق کردم که برای تربیت اولاد خود و دیگران کانونی برای تعلیم زبان فارسی دائر نمایند و یک نفر معلم استخدام کنند که به آنها فارسی جدید درس بدهد و گفتم ممکن است وزارت فرهنگ ایران هم مختصر اعانه بدهد و کتاب بفرستد و نباید گذاشت که اولاد چندین هزار نفر بلوچهای تبعهٔ ایران بکلی هندی شوند و بواسطهٔ فقدان تربیت ایرانی از تبعیت ایران قهراً بیرون بروند.

قبل از ظهر در (Burno Gardens) گردشی کردم. از اشیاء قدیم مهنجودارو (Mohen-jo-Dāro) که آثار تمدن پنج‌هزار سال قبل هندوستان است در آنجا موزه‌ای گرد کردند ولی متأسفانه بواسطهٔ جنگ فعلاً موزه بسته بود و تماشا نمی‌توان کرد.

مجسمهٔ ملکه ویکتوریا و فرزندش ادوارد هفتم در شمال و جنوب عمارت موزه در وسط گلکاری از مرمر سفید نصب کرده‌اند و این موزه را «موزهٔ ویکتوریا» می‌نامند. کتابخانهٔ بلدیه هم در آن عمارت است که مجاناً برای اشخاص باز است. و آن عمارت را فری‌هال (Free Hall) می‌گویند. درختهای زیبای گرمسیری در اطراف کاشته شده و پارک با صفایی ترتیب داده‌اند. ظهر دکتر دوباش که از محترمین پارسیهای مقیم کراچی است نهار مهمان کنسول بود. آدم با اطلاع و با معلوماتی است و کلکسیونهایی از فسیلهای اطراف کراچی، همچنین از تمبر پست و پاکات پستی دارد. آدم دیدنی است. بعضی کتابها نوشته و اشعاری به انگلیسی گفته است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عصر به اتفاق آقای کونسول و خانم ایشان و دوستان برحسب دعوت دکتر دوباش مذکور برای گردش به ساحل دریا رفته در آنجا با قایق موتوری که به انگلیسی (Launch) می‌گویند به جزیره‌ای که در چند میلی جنوب غربی شهر کراچی است رفتیم. آن محل را (Sundopito) می‌گویند و پلاژ خوبی است و ریگهای نرم و ماسه دارد. غالباً مردم برای استحمام دریایی و شناوری می‌آیند. امروز نیز جمعیت زیادی گرد آمده بودند. قدری راه رفتیم و مراجعت کردیم. غروب آفتاب در شهر بودیم. شب را باز تماشای یک فیلم هندی دیگر رفتیم که آن را «شکورتا» می‌گویند و مأخوذ از افسانه‌های قدیم هندوستان است و از حیث موسیقی و شعر و زیبایی و مناظر در منتهای کمال است و حقیقةً قابل تمجید. تا نیمه شب در تماشای آن فیلم از آثار و مناظر و آداب هندوستان استفاده کردیم.

صبح دهم ـ (دوشنبه ۱۵ اسفند ۱۳۲۲ ـ ششم مارس ۱۹۴۴ م.) (کراچی).

امروز نیز در کراچی گذشت. صبح به اتفاق آقای سر الهی بخش وزیر معارف سند به بازدید مؤسسات و مدارس کراچی رفتیم. مدرسهٔ اسلامی «کالژ اسلامیک» و «کالژ سند» و «کالژ حقوق» و «مدرسهٔ متوسطه دختران زرتشتیان» را تماشا کردیم. این کالژها از شعب و متفرعات دانشگاه بمبائی هستند، هنوز سند اونیورسیته ندارد. در نظر دارند که دانشگاهی در کراچی امسال افتتاح کنند. رؤسای کالژها با کمال مهربانی مؤسسات خود را به ما ارائه داده و همه جا دفاتر خود را برای ثبت اسم و امضا و یادگار در برابر ما می‌گشودند و ما نیز شرحی در تشکر و تحسین می‌نوشتیم. یک ساعت قبل از ظهر به موجب وقتی که معین شده بود به دیدن حاکم سند «سر هیو داو» (Sir Hugu Daw) رفتیم. در عمارت حکومت پذیرائی نمود در دفتر خود. کتاب ترجمهٔ رباعیات عمرخیام راکه در حیدرآباد به انگلیسی ترجمه کرده‌اند مشغول مطالعه است و می‌گفت که خود او ابیات بهتری در ترجمهٔ آن می‌سراید. از خدمات و زحماتی که برای ساختن سد سکّار کشیده است تفاخر می‌نمود و البته تفاخرش سزاوار است زیرا مؤسسهٔ بسیار نافع و مفید و مهمی است. در باب تأسیس اُنیورسیته در سند صحبت شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

او را چندان مساعد و موافق نیافتم. می‌گفت هنوز اشخاص و اعضاء کامل برای تأسیس دانشگاه نداریم.

عصر ساعت شش به ساعت محلی که سه ساعت بعدازظهر به ساعت تهران است در قونسولگری ایران به چای دعوت شده بود. حاکم سند و خانم او و رئیس مجلس و سرغلامحسین رئیس دولت و وزرا و روزنامه‌نویسها و جمعی از محترمین پارسی و هندوستانی و مسلمان در فضای باغچه روی چمن پذیرایی شد. اول آفتاب بود ولی کم‌کم هوا خوب شد. قونسولهای آمریکا و ترک و افغان هم بودند. با حضار عموماً صحبت کرده وقتی به خوشی گذشت. شب چون خسته بودیم در منزل مانده و بیرون نرفتم.

صبح یازدهم ـ (سه‌شنبه ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ ـ ۷ مارس ۱۹۴۴ م.) (کراچی).

بنا بود که به‌موجب برنامهٔ مقرر امروز که هفتم مارچ است در نیودهلی حاضر شویم. به ادارهٔ هواپیمایی (B.O.A.C) نیز دستور داده شده است ولی متأسفانه با تلفن اطلاع دادند که امروز طیاره حاضر نیست، بناچار امروز را بیکار در کراچی متوقف ماندیم. ولی وقت را فوت نکرده صبح در منزل مشغول یادداشت بعضی خطابه‌ها یا نطقها که باید به انگلیسی در دهلی ارائه شود و همچنین به نوشتن بعضی مراسلات مشغول بودم. شخصی از اهل سند موسوم به «سیدشاه» منشی محلی قنسولگری است و انگلیسی و فارسی را خیلی خوب می‌داند عضو مفیدی است برای ما مشغول کار بود.

آقای دهدشتی از جوانان تجار محترم ایران است که در کراچی تجارتخانه دارد. این دو روز با ما خیلی مساعدت و راهنمایی نمود. امروز هم نهار در (کراچی کلوپ) نهاری به ما داد. جز و غذاهای هندی ادویهٔ تندی است به نام «کاری» که به مذاق اهل هند خیلی گواراست ولی برای ما خیلی تند می‌باشد. آن را با کوفته می‌خورند و امروز در سر نهار بود. در فهرست غذا که معمولاً سرسفره می‌گذارند به خط لاتین نوشته بود «کوفت کاری» که به فارسی به معنی یکی از امراض و در عین حال فحش آمیخته به نفرین است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عصر از منزل یعنی از قونسولخانه به بیرون نرفته به انتظار خبر از مؤسسهٔ هواپیمایی نشسته بودیم و آقای عباس امیراصلانی با صحبتهای خود ما را مشغول می‌داشت. جوان بسیار باهوش و کاری و خیلی تند است. پرفسور واسوانی هندو که در کالژ کراچی استاد زبان انگلیسی است و مؤلف کتاب (India Explains) می‌باشد که کتاب بیطرفانه نوشته و از حزب ملیون هند است امشب نزد ما به شام دعوت داشت. اسلوب و رویهٔ او خیلی ملی است. لباس سفید دراز و گشادی به عادت هندو در تن دارد و حیوانی هم نمی‌خورد و با انگشت غذا می‌خورد. از مطالب مختلفهٔ هندوستان با ما صحبت می‌کرد. شخص دانشمند و مطلعی است. مانند سایر هنود معتقد به تناسخ است.

شب به ما اطلاع دادند که سحر یعنی ساعت چهار بعد از نصف شب به ساعت طهران و ساعت شش به ساعت کراچی باید به (Ari port) برویم و با طیارهٔ دریایی به گوالیور خواهیم رفت و از آنجا با طیارهٔ ارضی به دهلی برویم. بعد از شام بار سفر را بستیم و ظرف نقره‌ای به رسم هدیه تقدیم خانم کنسول در برابر زحمات بسیار ایشان نمودم.

صبح دوازدهم ـ (چهارشنبه ۱۷ اسفند ـ ۱۳۲۲ ۸ مارس ۱۹۴۴م.) (کراچی ـ گوالیور ـ دهلی جدید.)

ساعت شش بعد از نصف شب به ساعت کراچی که دو ساعت قبل از طلوع آفتاب است از قونسولخانه به ساحل رفته در «اِرپورت» به طیارهٔ دریایی «هیدروآویون» نشستیم و به‌طرف دهلی حرکت کردیم. خط سیر ما به‌طرف شمال شرقی بود. از بیابان غربی هندوستان و راجپوتانا گذشته در حدود ساعت ده به دریاچهٔ گوالیور رسیدیم. چند نفر انگلیسی و هندی در طیاره بودند. یکی از همراهان که یک نفر جنتلمن انگلیسی بود و به استرالیا مسافرت می‌کرد برخلاف همراهان سفر بصره به کراچی خیلی مهربان بود و به همه خدمت می‌نمود، برای همه صبحانه می‌آورد. ما نیز از میوه‌ها و سیگاری که همراه داشتیم به همراهان تقدیم می‌کردیم. از دریاچهٔ گوالیور سوار «لاری» شده و از وسط شهر گوالیور که یکی از شهرهای قدیم هند مرکزی است گذشتیم و پس از طی ۲۰

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میل مسافت به میدان طیاره رفتیم. در آنجا یک طیارهٔ نظامی به دهلی می‌رفت. دو سه نفر دیگر هندی و انگلیسی همراه بودند. با طیاره از روی شهر اگره عبور کردیم و دورنمای «تاج محل» را از آسمان مشاهده نمودیم. همه جا رود جمنا با خم و پیچ خود در زیرپا بود و مزارع و دهات و قصبات آباد از یکدیگر قطع نمی‌شد. سه ساعت بعدازظهر به پایتخت عظیم هندوستان و تختگاه سلاطین اسلامی وارد شدیم. در میدان طیاره آقای علی معتمدی ژنرال کنسول ایران و مستر دیوک (Duke) نمایندهٔ وزارت خارجهٔ هندوستان و یک نفر صاحب‌منصب از (Aid - de - camp) نایب‌السلطنه حاضر بودند و به استقبال آمده مراسم معرفی به عمل آمد.

دو نفر صاحب‌منصب هندی که یکی موسوم به آقای معزالدین احمد (J.C.S) از طرف وزارت خارجهٔ هند و یک نفر موسوم به آقای سید وهاج الدین از صاحبمنصبان وزرات اطلاعات (J.J.C) به ما معرفی شدند که همواره مهماندار و همراه ما خواهند بود وفی‌الحال در اتومبیل خاصی که از طرف نایب‌السلطنه معین شده بود ما را به عمارت او بردند. همان صاحبمنصبها همراهی کرده نهاری صرف شد. نام صاحبمنصب انگلیسی (Lord Easton) است. سه دستگاه اطاق وسیع و لوازم پذیرایی در اختیار ما گذاشته شد. بلافاصله یک برنامهٔ مفصل شامل جزئیات بیست و پنج روز مسافرت و اقامت ما در شهرهای هندوستان تا تاریخ دوم آوریل در برابر ما گذارده شد که از امروز عصر شروع می‌شود. بعد از اندک استراحت شروع به اجراء برنامه کردیم و همه جا آقای معزالدین احمد، هادی و راهنمای ما بود.

۱ ـ به‌موجب برنامهٔ مقرر و دعوتی که قبلاً به عمل آمده بود نخست به عمارت رئیس کل قوای هندوستان رفته و دفتر او را امضاء کردیم. در هندوستان در تمام مراکز و اشخاص مهم کتابی دارند که به اسم (Visitors Book) موسوم است، هرکس وارد می‌شود ورود خود را و همچنین مراسم احترام را بوسیلهٔ امضای آن دفتر اعلام می‌دارد.

۲ ـ در قنسولخانهٔ ایران دعوت مفصلی بود که به احترام ورود هیأت فرهنگی از رجال و محترمین و محترمات دهلی از هندو و مسلمان و انگلیسی دعوت شده بود و آقای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

معتمدی ژنرال کنسول ما را معرفی می‌کردند و جمعیت زیادی قریب دویست نفر جمع بودند. وزراء هند که عبارت از اعضاء (Executive Comitee) نایب‌السلطنهٔ هند هستند در آنجا جمع بودند. با سر جگاندراسینگ وزیر معارف و سرسلطان احمد وزیر اطلاعات و مستر کارو وزیر خارجه آشنا شدیم. بعد از گرفتن چند فقره عکس خداحافظی کردیم.

۳ ـ زیارت قبر خواجه نظام الدین اولیاء (۶۲۳ تا ۷۴۵ قمری) رفتیم. خواجه از کبار رجال صوفیه و مشاهیر عرفاست و استاد امیر خسرو دهلوی بوده و در قرن هفتم و هشتم می‌زیسته، در جوار او مقبرهٔ غالب رجال و سلاطین و بزرگان دهلی قرار دارد. از جمله مقبرهٔ میرزا غالب اصفهانی که از شعراء معروف هند در قرن اخیر است. یکی از اولاد خواجه پیرمردی موسوم به خواجه حسن نظامی از ما پذیرائی می‌کرد و ما را با پای برهنه به همه جا برد و مقابر بزرگان، خسرو دهلوی و محمد شاه هندی را تماشا نمودیم. مقبرهٔ همایون یکی از باغهای دیدنی و تماشائی دهلی است که خوشبختانه حکومت هند در زمان «لارد کرزن» آن را به خوبی نگاهداری نموده‌اند و بسیار منظرهٔ با ابهت و پرشکوه و با عظمت و جلال دارد. گردش مفصلی در آنجا شد. در یکی از غرفات ایوان فوقانی منظرهٔ غروب آفتاب دهلی را که بسیار زیبا ولی حزن‌آور بود تماشا نمودیم. بی‌شباهت به غروب آفتاب مجد و عظمت شاهان گورکانیهٔ هندوستان نبود که از اول قرن دهم تا اواسط قرن سیزدهم هجری با منتهای قدرت و جلالت در آن سرزمین سلطنت مطلقه داشتند.

در برنامه، تماشای مرکز رادیو (Radio. Diffusion. Center) دهلی مقرر بود آنجا رفتیم. احمدشاه سنجاری رئیس آن مؤسسه، همچنین مستر (Mr. Slinger) رئیس شعبهٔ شرق وسطی ما را پذیرائی کردند و همه جا را نشان دادند. بهترین و جدیدترین دستگاهها را دارند. آقای عبدالصمد شاه برادرزادهٔ آقاخان محلاتی که آواز او را در رادیو دهلی همه می‌شناسند در آنجا ملاقات کردیم. این مرد ادیب ایرانی علاقه و عشق مفرطی به ایران دارد و ما را در آغوش گرفت. به یادم آمد وقتی در جوانی عکسی از او در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ایران منتشر شد بسیار شیک و زیبا که با لباس عربی بر شتر سوار بود، بعضی از ارباب ذوق این رباعی را در وصف او گفته [بودند]:

عبدالصمد آن امیر فرخنده نسب　　پوشید لباس عرب از فرط ادب

گر آن عرب و شتر سوارش اینست　　من شیر شتر خواهم و دیدار عرب.

عبوراً از پهلوی مجسمهٔ ملکه ویکتوریا وطاق بزرگی که شبیه به طاق نصرت پاریس ساخته‌اند و آنرا دروازهٔ هند (Gate of India) نامیده‌اند عبور کردیم. یکی از اماکن تماشائی هند است ولی متأسفانه بواسطه ضیق وقت مجال نداشتیم. شب در ژنرال قونسولگری ـ منزل جناب آقای علی معتمدی به شام دعوت داشتیم. ضیافت خصوصی خودمانی بود آقای معتمدی با خانوادهٔ محترم و بستگان و دوستان. شام لذیذ و گوارائی صرف کردیم و تا دل شب سخن از ایران و دوستان ایران بود. گویا لمحه‌ای غربت را فراموش کرده در وطن گذرانیدیم. بعد از شام به منزل نایب‌السلطنه رفته هریک در اطاق مخصوص خودمان آسایش جستیم.

صبح سیزدهم ـ (پنجشنبه ۱۸ اسفند ۱۳۲۴ ـ نهم مارس ۱۹۴۴ م.) (دهلی جدید).

دیروز اندک سر دردی از فرط خستگی داشتم. از دواخانهٔ قصر نایب‌السلطنه چند عدد قرص آسپرین فرستاده بودند. روی بستهٔ دوا عبارتی به فارسی نوشته شده بود که برای نمونه از طرز فارسی فعلی هند نمونه باشد. «دوگولی بخورد چنان در سر تکالیف بسیار داری!»، یعنی دو حب (گلوله) بخورد چون صداع زیاد دارد.

صبح، آقای شاهپور پسر مرحوم اردشیر جی که فعلاً در رادیو دهلی کار می‌کند و با قنسولگری مرتبط است از طرف آقای معتمدی.معرفی شد که به‌سمت سکرتر با ما کار بکند. جوان با محبت و خوش اخلاقی است. چندین سال در لندن بوده و تحصیلات در اونیورسیتهٔ لندن کرده است فعلاً چند ماه است در هندوستان می‌باشد. صبح قدری در منزل نشسته مقاله تنظیم می‌کردم که امروز در اونیورسیتهٔ دهلی که موقع رسمی خواهد بود بیان نمایم.

در ساعت ده به اتفاق آقای احمد [معزالدین] و آقای سید وهاج‌الدین و آقای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

معتمدی شروع به انجام برنامهٔ مقرر نمودیم. نخست «پالی تکنیک» دهلی را تماشا کردیم. مؤسسه‌ای است برای تربیت انواع مهندسین و استادکار (Centre maitre). در دوره‌های کوتاه هشت ماهه اقسام مهندس و آهنگر و نساج و نجار و مکانیک و غیره تربیت می‌کنند در تحت ادارهٔ وزارت جنگ و وزارت مشاغل و بیشتر برای آن است که برای انجام تکالیف نظامی به‌سرعت جوانان را تعلیمات داده به فرونت بفرستند. بعد از آن به شعبهٔ شیمیائی همان مدرسه رفتیم که در محل (کالژ سنت استیفن) قرارگرفته و آن مدرسه‌ای بوده است که در حدود یکصدسال قبل مبلغین مسیحی نخست در دهلی تأسیس کردند، ولی فعلاً آن کالژ جزو دانشگاه شده و در عمارت جدیدی قرار گرفته است و عمارت قدیم را به پالی تکنیک داده‌اند. دستگاه لابراتور مکملی دارد. ولی مدرسه تعطیل بود. بعد از آن به یونیورسیته رفتیم. در بیرون دهلی جدید، فضای وسیعی را برای دانشگاه اختصاص داده‌اند. رئیس دانشگاه شخص نایب‌السلطنه است و نایب رئیس که وایس چانسلر (Vice chancelor) می‌گویند پیرمرد محترمی است موسوم به (Sir Mourice Gillyre). وی با بعضی از اساتید با لباسهای رسمی دانشگاه از ما پذیرایی کردند. به اتفاق نایب رئیس و آقای دکتر اشفاق حسین مترجم زبان فارسی به کتابخانه و دانشکدهٔ حقوق و دانشکدهٔ علوم رفتیم و ابنیه و کتابخانه و کلاسها را تماشا کردیم. در دانشکدهٔ علوم معلوم شد هنوز شعبهٔ علوم طبیعی و بیولوژی تأسیس نشده است و فقط فیزیک و شیمی دارند. در کالژ دولتی که در حقیقت دانشکدهٔ ادبیات است نسخ خطی و فارسی را مشاهده کردیم و عمارت شبانروزی محصلین را نیز مشاهده نمودیم که آن را (Hostele) می‌گویند. بعد از آن به عمارت مرکزی رفته در سالن بزرگی صرف نهار شد. مدعوین جمع کثیری از اساتید و اعضاء دانشکده و فضلاء و دانشمندان و رجال و محترمین بودند. رئیس دانشگاه مقام احترام را داشت و در دست راست او محل اینجانب بود. معلوم شد فن وی حقوق است و رئیس دیوان کشور بوده فعلاً منتقل به دانشگاه شده است. نطق بلیغی در خیر مقدم این هیأت ایراد کرد و از این هیأت تشکر نمود. من نیز در جواب نطق مشروحی کردم که عین آن در جراید منتشر و در ضمیمهٔ این

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتابچه در آخر نقل شده است. (رجوع شود به ورقهٔ منقول از Dauv ۱۱ مارچ)[۱]

باغ دانشگاه بسیار وسیع، زمین آن با چمنهای سبز مفروش، جابجا درختهای کهنسال و گلهای کاغذی بسیار قرمز رنگ جلایِ دیگر به آن داده است و در زیر اشعهٔ گرم آفتاب رونق و جلوهٔ خاصی دارد. بعد از نهار وداع کرده از دوستان دانشگاه شدیم. بلافاصله برنامهٔ عصر شروع شد. نخست قلعهٔ جهانگیر را که از زیباترین ابنیهٔ عصر پادشاهانِ مغولی است تماشا کردیم. این بنا را به منتهای دقت و ظرافت نگاهداری کرده‌اند و در تحت‌نظر اولیاء آرکئولوژیک دولت هند است. حفظ باغ و باغبانی و گلکاری آن با کمال دقت انجام می‌شود. یک نفر از انگلیسیان که از طرف ادارهٔ باستانشناسی مراقبت می‌نمود موسوم به مستر «وادینگتون» (Mr. Waddington) ما را همه جا گردش داد. دیوان خاص و دیوان عام و نوبتخانه و حمام و مسجد مروارید و برج هشت‌گوش و محل تخت طاوس همه جا تماشا کردیم. کتیبه‌های نظم و نثر که به فارسی بر در و دیوار نقش کرده بودند موجب مسرت بود. سپس به تماشای مسجد جامع رفتیم. امام مسجد ما را همه جا هدایت کرده کتیبهٔ تاریخ که در پیشانی شبستان به موزائیک سنگ سیاه در سنگ مرمر سفید کار کرده بودند سال ۱۰۶۰ هجری را نشان می‌داد. در محراب برخلاف مسجد مروارید قلعه که بکلی خالی از نقش و نگار است یکی از آیات قرآنی بطور موزائیک نگارش یافته است. و آن آیهٔ «قُل یا عبادی الذین اَسْرَفوا علی انفسهم لا تَقْنَطوا من رحمة الله»[۲] می‌باشد. بر فراز یکی از مناره‌ها رفته دورنمای شهر دهلی را از آن بالا تماشا کردیم. چون خود مسجد نیز در روی تلی بنا شده و خیلی مرتفع است همه جا دیده می‌شود. بعد از تماشای مسجد منزل آمدیم. از گرما و خستگی حالی باقی نبود. با آب سرد استحمام نموده لباس شب پوشیده بیرون آمدیم. مستر کارو (Sir Olef Caroe) که سمت وزارت خارجهٔ دولت هند را دارد در کلوبی که بنام مرکز ملل متفرقه (The Center of the United nations) و طالار وسیعی دارد پذیرائی نموده بود.

۱ـ [در دفتری که در اختیار این جانب است نبود (م.د.)].

۲ـ [قسمتی از آیهٔ ۵۳ از سورهٔ ۳۹ زُمَر قرآن کریم.(م.د.)]

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جماعتی از رجال و محترمین هندی و ایرانی و خارجی در آنجا بودند و صرف چای شد. با مستر کارو راجع به تقدیم نشان علمی به علما و فضلای هندوستان صحبت کردم، حسن استقبال نمود. مراجعت به منزل. ساعت هشت در حضور نایب‌السلطنه و خانم او (Lady Wavel) باید شام صرف نمائیم. به اتفاق ژنرال کنسول ایران آقای معتمدی و چند نفر از رجال نظامی و کشوری هندوستان دعوت داشتند. در سالن انتظار همه ایستاده در موقع ورود آقایان با فرد فرد دست داده سپس به سفره‌خانه رفتیم. محل احترام را برای اینجانب معین کرده بودند یعنی در دست راست لیدی ویول جای داشتم و شام بسیار ساده مرکب از سه غذا صرف شد: یکی سوپ و یکی خوراک ماهی و یکی خوراک گوشت و علت این سادگی و اهتمام در صرفه‌جویی آن است که چون ایام جنگ است و همه چیز سهمیه‌بندی (Ration) شده است می‌خواهند همه پیروی کنند. در ضمن شام خانم ویول که پیرزن محترمه است صحبت از قالی ایران می‌کرد. در آخر شام نایب‌السلطنه بنام King Emperor و به نام شاهنشاه ایران جام خود را نوشید و البته جوابی نداشت. دختر و داماد آقای ویول نیز حضور داشتند و جزو اجزاء او بودند. به نظر لارد ویول مرد سپاهی ساده و بی آلایش و راست و حسابی آمد و از غل و غش دیپلماسی عاری است. داماد او در باب سلامت مزاج وی نگران بود و از من در این باب سؤال می‌کرد. ساعت یازده از شام خلاص شدیم. فوراً به رادیو دهلی شتافتیم. ساعت نُه به ساعتِ طهران به زبان فارسی خطابهٔ خطاب به ایران انشاء و با رادیو منتشر شد و بلافاصله در صفحهٔ گرامافون پر کرده بعد از ده دقیقه خود من صدای خود را شنیدم. مدت ده دقیقه صحبت کردم و بیاناتی مشعر بر اوضاع معارفی هندوستان و ترقیات معارف و مهمان‌نوازی حکومت هند و امیدواری به ایجاد روابط دو ملت ایراد شد. ساعت دوازده به منزل مراجعت کردم بسیار خسته و فرسوده. روز بسیار پرکار و گرمی بود

صبح چهاردهم ـ (جمعه ۱۹ اسفند ۱۳۲۲ ـ ۱۰ مارس ۱۹۴۴ م.) (دهلی ـ لاهور).

دهلی جدید محلهٔ تازه است که با دهلی کهنه مبلغی مسافت دارد و آن بمنزلهٔ باغ وسیعی است که خیابانهای وسیع پر درخت، خانه‌ها و ویلاهای کوچک را احاطه کرده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در وسط آن عمارت پارلمان و به اصطلاح (Legislative) است که بنای مدور عظیمی است و امروز در آنجا به نهار دعوت هستیم. در یک طرف آن قصر نایب‌السلطنه است و در میان میدان مدوری است که مغازه‌ها و دکانها در آنجا جا دارد و از هرطرف آن خیابان عریض مشجری منشعب می‌شود. و هریک از خیابانها به نام یکی از رجال قدیم یا جدید هندوستان نامیده شده است. از جمله خیابانی که قونسولگری ایران و منزل آقای معتمدی در آنجا قرار دارد به نام البوکرک سردار و امیرالبحر معروف پرتغالی است و به (Albuquerque Road) موسوم است.

امروز باید از دهلی برویم. صبح تهیهٔ مراجعت دیده لباسها و جامه‌دانها را پیچیده به مستخدمین عمارت نایب‌السلطنه انعامی دادیم و بیرون آمدیم. روزنامجات دهلی مخصوصاً (Stateman) شرح اقدامات و ورود و گردش دو روزهٔ ما را مفصلاً نوشته بود. صبح به تماشای مؤسسه فلاحتی [پوسا] (Pussa) رفتیم. سابقاً این مؤسسه در پوسا در ایالات بهار بوده است. بعداً به این جا منتقل شده است و هنوز همان نام را دارد. دکتر پوتی (Putti) که در فلاحت متخصص و مطلع و در آلمان و انگلیس تحصیل کرده است رئیس این مؤسسه است. شخصاً از طائفهٔ سیک است و به ایران هم سال قبل آمده برای کنفرانس مبارزه با ملخ در وزارت فلاحت و کشاورزی پذیرایی شده و مؤسسهٔ فلاحتی کرج را دیدن کرده است. فن او حشره‌شناسی است. در ضمن سایر مؤسسات و تشکیلات مفصل فلاحتی و تربیت مواشی که ارائه داد قسمت مبارزه با امراض نباتی مخصوصاً لابراتور خاص دفاع برضد ملخ را مشروحاً ارائه داد. بسیار مؤسسهٔ جامع و نافع است و جا دارد که از ایران بعضی از محصلین برای این قبیل مؤسسات فلاحتی بیایند و اطلاعات جامعی به دست آورند. مؤسسه پوسا تا شهر تقریباً هشت میل مسافت دارد. مراجعت یک ساعت قبل از ظهر بود. به وزارت خارجه رفتم. در اطاق شورا و کمیسون اجتماعی از نمایندگان مطبوعات گرد آمده بودند و به‌قول خودشان «کنفرانس مطبوعات» (Press Conference) تشکیل داده از ما سؤالات و اظهار عقیده می‌خواستند. تا آنجاکه مقدور بود با رعایت نکات سیاسی و ملاحظات اوضاع جنگی و غیره سخنانی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گفته از مهمان نوازی حکومت هند تشکر کردیم و به ترقی عظیمی که محسوساً برای هندوستان در شعب معارف و صنعت و فلاحت حاصل شده است اشاره کردم. بعداً مخبرین جرائد سؤالاتی نمودند و هر یک سؤالی می‌کردند و پرسشهای عجیب و غریب طرح می‌کردند. از جمله یکی پرسید که هندوستان را در ایران می‌شناسند یا خیر؟ گفتم: البته هندوستان از قدیم نزد ایرانیان معروف بوده، اخیراً نیز نسبت به هند تعظیم و احترام دارند. یکی راجع به تاگور شاعر هندی سؤال نمود. از او تقدیر و تجلیل نمودم. دیگری از سر محمد اقبال شاعر اردو لاهوری پرسش کرد. از او نیز به عزت نام بردیم. مجدداً سؤال کرد که کدام یک از این دو شاعر را ایرانیان ترجیح می‌دهند. من گفتم البته آثار اقبال چندان معروف نیست و باید بیشتر انتشار یابد. پور داود که از مرحله پرت بود گفت: خیر، اقبال شاعر محلی است درصورتیکه تاگور شاعر بین‌المللی است و معروفیت جهانی دارد. این سخن او در مطبوعات مسلمان تأثیر سوئی کرده و در روزنامهٔ (the Daun) بعضی از مسلمانان متعصب به این هیأت و به پورداود حملات سخت کردند که بعضی از آن قطعات جراید در آخر این کتابچه الصاق شده است.[1]

قبل از ظهر مجدداً به عمارت نایب‌السلطنه رفته و در اطاق دفتر او پذیرایی نموده خداحافظی کردیم. بسیار محبت کرد و از نزد او بیرون آمده به توسط داماد وی که جزو (Staff) یعنی ستاد اوست نزد خانم Lady - Wavel نیز پیغام تشکر دادیم و مراسم به عمل آمد. خیلی محل تأسف است که پیشنهاد آقای معتمدی در تهران مورد قبول نیافت والا موجبات تحبیب بیشتر فراهم می‌شد. ایشان پیشنهاد کرده بودند که از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاه قالیچه‌ای به رسم هدیه و یادگار برای نایب‌السلطنه ایفاد شود، ولی ظاهراً موافقتی در تهران با این پیشنهاد نکردند. نهار را در طالار پارلمان مهمان سر جاگاندرا سینگ (Sir Jagendra Singh) وزیر معارف بودیم. نامبرده از طایفهٔ سیک است و بی‌اطلاع نیست. از قراری که می‌گفت مناجات خواجه عبدالله انصاری را به انگلیسی ترجمه کرده است. بعد از نهار نطقی در خیر مقدم ایراد نمود و اظهار محبت و

۱ـ [در دفتر حاضر نزد این جانب نیست (م.د.).].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

علاقه به ایران و ادب ایران کرد. من نیز جواب تشکر خیلی به اختصار دادم. بعد از تودیع از اولیاء حکومت هند که همه در نهار حاضر بودند به تماشای عمارت پارلمان رفتیم. دو اطاق یکی مجلس عوام و یکی مجلس سنا را تماشا کردیم. سه ساعت بعدازظهر به میدان طیارهٔ دهلی رفتیم. یکی از آجودانهای نایب‌السلطنه و نمایندهٔ وزارت خارجه و آقای معتمدی حاضر بودند. طیارهٔ کوچک نظامی ما را به لاهور می‌برد وداع کرده حرکت کردیم. آقای احمد معزالدین صاحبمنصب وزارت خارجه نیز همراه است. آقای وهاج‌الدین با راه‌آهن رفته است. دو ساعت و نیم در طیاره بودیم. تمام صحراهای شمال غربی هندوستان و پنجاب را طی کرده ساعت پنج و نیم به ساعت هند که تقریباً سه بعدازظهر تهران است وارد لاهور شدیم. از طرف حاکم یک نفر صاحبمنصب اِتاماژور حکومت و مستر آرم‌استرانگ (Mr. Armstrang) که سمت ریاست معارف پنجاب را دارد در میدان طیاره ما را استقبال کردند و با اتومبیل حکومت پنجاب به منزل حکومت رفتیم. حاکم (Sir J. Glancy) از رجال محترم و پیرمرد مجللی است که حکومت صومهٔ پنجاب به عهدهٔ اوست. در عمارت مخصوص حکومت (Governor's House) ما را پذیرایی کرد. بمحض ورود از ما پذیرائی نمود و در یک ضلع عمارت که مخصوص مهمانان است اطاقهایی به اختیار ما گذاردند. رفقا بیرون رفتند ولی من در منزل بوده تهیهٔ بعضی نطقها و مقالات می‌دیدم و با مخبرین جراید صحبت می‌کردیم. شام را با حاکم و خانم او صرف کردیم. شخص بسیار مهربان و بی‌تکلفی است. شخصی انگلیسی گویا که رئیس پلیس بود نیز مهمان بود. فرانسه را بخوبی صحبت می‌کرد. موسوم بود به[1] بعد از شام تکلیف کرد که به اتفاق به سینما برویم. رفتیم. ولی فیلم آن بقدری آمریکایی و پیچیده بود که هیچ‌کس هیچ چیز نفهمید. مراجعت به منزل کردیم.

صبح پانزدهم ـ (شنبه ۲۰ اسفند ۱۳۲۲ ـ ۱۱ مارس ۱۹۹۴ م.) (لاهور).

آقای احمد معزالدین صاحبمنصب خدمات کشوری (Mr. M. Ahmad J.C.S.) که

---

۱. [جای اسم سفید مانده است. (م.د.)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مهماندار و راهنمای ماست کاملاً مواظب است و سروقت مواد برنامه را خاطرنشان می‌نماید. امروز صبح زود آمد برنامهٔ دو روزه توقف در لاهور را حاضر کرده بود. بسیار برنامهٔ سنگینی است، دقیقه‌ای آرام نخواهیم بود. نخست به دانشگاه رفتیم. مستر آرم استرانگ رئیس معارف راهنمایی می‌کرد. این دانشگاه از مؤسسات قدیم معارفی هندوستان است و متجاوز از پنجاه سال عمر دارد. ریجستر دانشگاه که در حکم رئیس دبیرخانه است شخص هندی است موسوم به رای بهادر، او نیز همراه ما بود. دانشکدهٔ حقوق را نخست معاینه نمودیم. شرط ورود به این دانشکده داشتن درجهٔ .B.A یعنی لیسانس ادبیات است و به این ترتیب فارغ‌التحصیلهای حقوق سه سال بیشتر تحصیل می‌کنند و علت اینکه این قدر مشکل کرده‌اند کثرت عدهٔ داوطلب است. رئیس مدرسه می‌گفت پارسال فقط یک نفر دختر دانشجوی حقوق داشته‌اند. در مدرسهٔ حقوق حقوق مدنی انگلیس و هند و اسلام و روم و حقوق اساسی و بین‌الملل خاص و عام درس می‌دهند. در مدرسهٔ ادبیات شعبه خاصی برای موزیک و شعبهٔ دیگر برای نقاشی دارند که دخترها در آن شرکت می‌کنند. همچنین شعبهٔ خاصی برای ژورنالیسم دارند و به همهٔ آنها درجه می‌دهند. کتابخانهٔ مدرسه کتابخانه مفصلی است کتب خطی فارسی و عربی زیاد دارد. مذاکره کردم که ترتیبی بدهند با فتوکپی عکسبرداری نمایند و برای طهران بفرستند. موافقت کردند. لابراتورهای شیمی مفصل دارند و لوازم لابراتوار را غالباً در هندوستان درست می‌کنند و می‌سازند زیرا به اروپا و امریکا بواسطه جنگ دیگر دسترس نیست. بعد از آن به موزه رفتیم. موزهٔ مفصلی است، غث و سمین هر دو دارد، کلکسیون سکه‌های تاریخی هندوستان آن قابل تمجید است زیرا کامل می‌باشد. مجموعه‌ای از آثار مکشوفه در «مهنجوداروه» جمع کرده‌اند قابل توجه است. نهار را در نزد حاکم صرف کردیم. دو نفر صاحب منصبان انگلیسی نیز دعوت داشتند. هوای لاهور آنطور که تصور می‌رفت گرم نشده و معتدل است.

عصر در ساعت چهار در (Government College) که جزو دانشگاه است و شعبهٔ خاصی است و در تحت‌نظر و ادارهٔ حکومت می‌باشد مجلس توزیع جوائز منعقد است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ما را نیز دعوت کرده‌اند. مجلس مجللی ترتیب داده به گل و گیاه آراسته و اساتید و مُدرّسین همه با لباسهایِ رسمی دانشگاه حاضر بودند. رئیس دانشگاه سر عبدالرحمن و وزیر معارف پنجاب سر عبدالحیّ نیز آنجا بودند. همینکه حاکم سر گلنسی آمد. احترامات لازم به عمل آمد. او و دکتر سودی رئیس کالج در صدر قرار گرفتند. نخست رئیس مدرسه دکتر سودی مجلس را افتتاح کرد و نطق مفصلی کرد و از گزارش مربوط به سال گذشته راپرت داده و در ضمن از حضور ما تشکر کرد. حاکم جواب داد و در نطق خود خیلی از ما خیرمقدم گفت و بسیار احترام کرد. بعد شروع به توزیع جوائز کردند و عدهٔ زیادی از محصلین و محصلات بسته‌های کتاب جایزه گرفتند. پنج نفر از آن میان در رشتهٔ زبان فارسی به اخذ جایزه نایل گردیدند و چقدر موجب مسرت بود که دو نفر از آنها از هندوهای پنجاب بودند. بعد از آن به اتفاق حاکم و رئیس مدرسه و مهمانان به باغ رفتیم. در وسط باغ جایگاه نمایشگاه تابستانی ساخته بودند که آن را به انگلیسی (Open air theatre) می‌گویند و بسیار با سلیقه و ظریف درست کرده بودند. من مدتی ایستادم آن را تماشا کردم و خیلی تأسف خوردم که چرا در ایران چنین چیزی در مدارس نساختیم زیرا این‌گونه جایها برای مدارس ممالک گرمسیر بسیار نافع و مفید است. مخصوصاً در جنوب ایران در سه ماه بهار و سه ماه پاییز و سه ماه تابستان استفاده کاملتر از آن می‌توانند بنمایند. نقشهٔ آن را در ذهن مرتسم ساختم که اگر خداوند توفیق بدهد در ایران نیز بنای آن را بگذاریم. دکتر سودی رئیس مدرسه برای شهر لاهور هم یک همچنین نمایشگاه تابستانی ساخته است و ما را که ذیعلاقه دید در اتومبیل خود ما را به آنجا برد. در وسط باغ ملی و گردشگاه عمومی لاهور تپه‌ای است و برفراز آن تپه نمایشگاه تابستانی را که برای دو هزار نفر متجاوز محل است ساخته است. دکتر مذکور هندوست و مرد بسیار باهوش و با استعدادی است. خود معلم رشتهٔ حقوق و اقتصادیات می‌باشد.

عصر به دیدن وزیر معارف رفتیم. مرد ساکتی است. منزل مصفایی دارد. مستر احمد صاحبمنصب مهماندار ما بود که اصلاً از اهالی لکهنو و مسلمان است. محل خدمت او

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در پیشاور می‌باشد. در لاهور منزل یکی از دوستان منزل دارد و از ما دعوت کرد به خانهٔ آن شخص که ملقب به خان بهادر بود و از اهل افغانستان است [برویم]. جماعتی از افغانها و انگلیسیها جمع بودند. چند دقیقه محض ادای احترام نسبت به مستر احمد در آنجا نشستیم و به منزل مراجعت کردیم. شام را در منزل رئیس‌الوزراء خان بهادر ملک خضر حیات خان مهمان هستیم. لباس شب پوشیده به آنجا رفتیم. هیأت دولت و جمعی از صاحبمنصبان معارف و اشخاص محترم شهر جمع بودند. شام صرف شد ولی تبادل نطق به‌عمل نیامد. میزبان بسیار جوان رشید و بلندبالای رعنایی است. در میدان جنگ بوده که او را برای ریاست وزراء احضار کرده‌اند. خیلی باهوش و با جربزه است. قیافهٔ عصبانی دارد. عمامه به‌طرز سیکها بر سر دارد. حاکم شهر هم خیلی از او تعریف می‌کرد که آدم خوبی است. آقای یاسمی عکس او را گرفتند به یادگار. بعد از شام به تماشای رصدخانهٔ پنجاب (Observatory) رفتیم که ضمیمهٔ دانشگاه است. برج متحرک دارد و تلسکوب بسیار عظیمی دارد که قبل از جنگ به چهل هزار لیره خریده‌اند و ۴۰۰ برابر اشیاء را بزرگتر از چشم عادی نشان می‌دهد. در آنجا منظرهٔ قرص ماه و اقمار مشتری و زحل بسیار دیدنی بودند. رئیس رصدخانه که دکتر در سیانس است با توضیحات دقیق خود در علم‌الفلک ما را محظوظ نمود. نیمه شب خسته به منزل آمده استراحت کردیم.

صبح شانزدهم ـ (یکشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۲۴ ـ ۱۲ مارس ۱۹۴۴ م.) (لاهور).

برای تهیهٔ نطق امروز در یونیورسیته مسوده تهیه می‌دیدم. بعد از فراغت ساعت در حدود دو ساعت قبل از ظهر به ساعت لاهور بود که از طلوع آفتاب دو ساعت می‌گذشت.

حکومتهای محلی را کلکسیونر (Collectionner) می‌گویند. در لاهور شخص انگلیسی که کلکسیونر هست ما را صبح به منزل خود دعوت نمود که مجموعهٔ کتب خطی فارسی خود را به ما ارائه دهد. متأسفانه به زحمت آن نمی‌ارزید. چند جلد کتاب سعدی و حافظ خطی داشت که نفاست و اهمیتی نداشتند. امروز تماشای مسجد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پادشاهی لاهور جزو پرگرام است، به آنجا رفتیم. صحن وسیعی دارد که می‌گویند برای بیست هزارنفر گنجایش دارد. تاریخ آن در حدود ۱۰۸۰ هـ.ق. بسیار عالی و مجلل می‌باشد. شاه جهان آن را بناکرده است. قبر سرمحمد اقبال معلم فلسفه و شاعر معروف نیز در جلو آن مسجد واقع شده و برای آن بنائی می‌خواهند بسازند ولی هنوز ناقص و ناتمام است. مراسم ادب و یادبود را دسته‌گلی همراه برده بعد از قرائت فاتحه تقدیم آرامگاه آن شاعر نمودم. آن شاعر نزد مسلمانان هند شأن و مقام ارجمندی دارد و دارای احساسات وطنپرستی و هند دوستی و بعد اسلام خواهی است. اشعارش در اردو خیلی محترم شمرده می‌شود ولی به زبان فارسی مطابق مذاق و سلیقه شعراء ایران نیست، گرچه افکار دقیق فیلسوفانه دارد. چون وقت دیر بود متأسفانه به تماشای قلعه جهانگیر که آن نیز از آثار تاریخی هند است موفق نشدیم. به مدرسهٔ اسلامیه (Islamical College) رفتیم. این مدرسه را امیر حبیب‌الله خان امیر افغانستان بانی و باعث شده و در سنگ بنای آن اسم آن منقوش است. رئیس مدرسه دکتر عمر حیات خان با مهربانی و احترام بسیار ما را پذیرایی کرد. محمد اقبال که در دانشگاه معلم زبان فارسی است نیز همراه بود. در طالار بزرگ مدرسه جمعی کثیر از تلامذه و اساتید جمع بودند. برحسب تکلیف اولیاء مدرسه چند کلمه برای آنها صحبت کردم و از اهمیت و برنامه و دروس و اساتید دانشکدهٔ معقول و منقول تهران شرحی بیان نمودم و محمد اقبال بطور خلاصه ترجمه کرد. بعد از آنکه در عمارت مدرسه و کتابخانه و لابراتوار آن گردش کردیم با اولیاء مدرسه وداع کرده باز آمدیم. به تماشای مقبرهٔ جهانگیر رفتیم، در باغ وسیعی مقبرهٔ با عظمت و شکوه جهانگیر امپراطور مغولی را تماشا کردیم. متأسفانه در قرن هفدهم که سیکها در پنجاب قدرت و نفوذ بسیار پیدا کردند و قدرت پادشاهان دهلی کم شد از سنگ مرمر و احجار کریمه و ظرائف و نقوش آن مقبرهٔ تاریخی برده و برای مقابر خود به کار برده‌اند. آقای ضیاءالدین ناظم مدیر ادارهٔ عتیقات همراه ما بود و به ما توضیحات می‌داد و این همان شخص است که تاریخ زین‌الاخبار گردیزی را در آلمان به طبع رسانیده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مقبرهٔ جهانگیر در نزدیکی رودخانهٔ کبیر «راوی» قرار گرفته است و در نزدیکی آن مقبرهٔ نورجهان ملکهٔ آن پادشاه است که وی خواهر آصف خان صدراعظم پادشاه بوده است. نهار را در منزل یکی از اعیان و متمولین شهر موسوم به ممدود خان مهمان بودیم. یک نفر شاعر لاهوری موسوم به حکیم احمد شجاع در آنجا بود که «ساحر» تخلص می‌کرد و اشعار خوب به فارسی و هندی سروده بود. از اشعار خود دو کتاب به ما هدیه نمود. و در سر نهار و بعد ازآن اشعار زیاد فارسی خوانده شد.

سه بعدازظهر در سالون سینمای دانشگاه مجمعی گرد آمده بودند. آقای سرعبدالرحمن که رئیس دیوان عالی مدرس بوده ولی فعلاً در لاهور رئیس دانشگاه است نطق افتتاحیه را ایراد و نسبت به ما خیلی اظهار لطف کرد. بعد از آن من چند کلمه صحبت کردم و در معرفی دانشگاه تهران و دعوت محصلین به آن مدرسه. آنگاه نوبت به آقای رشید یاسمی رسید. شرح مفصلی در باب مسعود سعدسلمان شاعر معروف غزنوی لاهوری بیان کردند و بسیار خوب و بلیغ و نافع بود و حضار غالباً فارسی می‌فهمیدند. عصر در منزل مستر میان عبدالحی وزیر معارف پنجاب به چای دعوت داشتیم. جماعتی از وجوه محترمین لاهور جمع بودند. در همه جا گرفتار عکاسها و محصلین هستیم که آنها عکس و اینها امضای ما را می‌خواهند.

(Two Curses of the lerning time: Autography , Photography).

بعد از آن به گردش به باغ شلامار رفتیم که از گردشگاههای معروف لاهور است (Shalamar Gardens). ابتدا در زمان سلاطین مغولیه در کشمیر این باغ به همین اسم ساخته شده، بعد از آن در لاهور. اخیراً نیز انگلیسیها در کلکته باغهای عمومی به همین اسم ساخته‌اند. از حیث گلکاری و آب و فواره‌ها تماشایی است. شب را منزل حاکم شام مفصلی بود. ملک حیات خان وزیر فوائد عامه و خانم ایشان نیز دعوت داشتند. بعد از شام ساعتی به استماع رادیو مشغول بوده سپس چون خیلی خسته بودم از حاکم و مهمانان عذر خواسته وداع کردم و به اطاق خود رفتم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح هفدهم ـ (دوشنبه ۲۲ اسفند ۱۳۲۲ ـ ۱۳ مارس ۱۹۴۴ م.) (لاهور ـ علیگره).

صبح با حاکم لاهور و خانم ایشان وداع کرده قوطی سیگار نقره کار اصفهان همراه بود به یادگار تقدیم ایشان شد، البته شئ مهم و قابل ذکری نبود ولی چون متأسفانه هدایای نفیسی همراه نیست ناچار به این اشیاء یادگار مهمان نوازی قناعت می‌کنیم.

به اتفاق دو نفر آجودان نظامی حاکم به میدان طیاره رفته و با طیاره ساعت ده و نیم از لاهور حرکت کردیم. از صحراهای پنجاب و دهلی عبور کردیم. شهر دهلی را در زیر پای خود دیدیم. منظرهٔ قلعه دهلی و رود جمنا و مقبرهٔ همایون و تغلق منار به خوبی نمایان بودند. مقارن ظهر طیاره در فرودگاه علیگره فرود آمد. دکتر سر ضیاءالدین رئیس دانشگاه و پرفسور هادی حسن معلم زبان فارسی در میدان به استقبال آمده بودند. با کمال بشاشت و مهربانی پذیرایی کردند. پرفسور هادی حسن که مادرش ایرانی است و فارسی را مانند آب روان حرف می‌زند نزد ما آمد. آشنایی داد و گفت: «من آن سروطناز را می‌شناسم[1]». معلوم شد در هنگام جشن هزار سالهٔ فردوسی به مشهد آمده بود. با اتومبیل به شهر رفتیم. رفقا را در منزل یکی از اعیانزاده‌ها ابن سعید پسر نواب چاتاری که پدرش صدراعظم دکن است جادادند و برای ما در منزل سر ضیاءالدین منزل معین کرده بودند. نهار را در خانهٔ نوابزاده صرف کردیم و بعدازظهر استراحت نمودیم. در باغ عمومی شهر چادری افراشته و مجلس چای فراهم کرده بودند و جماعتی از مردم شهر در آنجا جمع بودند. شخصی هندو که جوان دانشمندی بود نطقی نموده و خیرمقدم گفت ضمناً اشاره کرد که مابین ایرانیان قدیم و هندوان مخالفتی در دیرین بوده است همانطوری که همیشه دو برادر را بیش از دو پسر عمو اختلاف است و این اختلاف در مبانی و عقاید آنها ظاهر است، چنانکه کلمهٔ دیو را هندوان برای خدا استعمال کرده‌اند و ایرانیان برای اهرمن و در این باب بحث لغوی بسیار شد و هریک از آقایان اجتهادی کردند. از همه بهتر استشهادی بود که به قول فردوسی شد که فرموده است «تو مر دیو را

۱ـ [مصراع دوم و بیت بعد آن این است: من آن مایهٔ ناز را می‌شناسم
به گوش من آمد سحر بانگ پایی تو بودی من آواز را می‌شناسم. (م.د.)]

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مردم بدشناس». بعد از آن چند نفر دیگر از اهالی محل نطقهایی کردند و جوابهایی داده شد. اول شب در سالون بزرگ دانشگاه که موسوم است به (Strategy Hall) اجتماع عظیمی از محصلین و معلمین بود. صدر مجلس آقای سر دکتر ضیاءالدین احمد که پیرمرد دانشمندی است و رئیس دانشگاه است و پرفسور ریاضیات و در فن تعلیم و تربیت نیز متخصص است با نطق مختصر ولی با محبت و گرم مجلس را افتتاح نمود. من به او گفته بودم که در حدود چهل سال قبل یعنی در سال ۱۹۰۳ که از علیگره میسیونی به شیراز آمده و بنا بود که جمعی از جوانان شیراز را برای تحصیل به آن مدرسه ببرد از آنجمله من نیز برای این امر کاندیدا بودم و زمانی پدرم با اعضای آن میسیون صحبت می‌کردند. یکی از افراد آن هیأت را که هنوز زنده است به من معرفی کردند موسوم به عنایت حسین، پیرمردی بود که متجاوز از هفتاد سال از عمر او می‌گذشت. آقای سر ضیاءالدین در ضمن نطق خود اشاره به این سابقه کردند. بعد از او دکتر هادی حسن نطق مفصل و بلیغ و جالبی نمود. مقدار زیادی اشعار فارسی از حفظ خواند و حقیقةً مورد اعجاب و تحسین بسیار بود. آقای یاسمی اشعار خود را در قصیده‌ای که اخیراً ساخته‌اند در آنجا قرائت کردند و مطلع آن قصیده این است:

آورد دوش طوطی شکرستان هند　　خرم بشارتی سوی ما از زبان هند

باز هم موضوع اقبال پیش آمد. بعضی از محصلین اظهار حرارت و تمجید بسیار از اقبال می‌کردند. من بدون اینکه وارد موضوع شوم در ضمن نطق جوابیه خود که در تشکر از حضار بیان کردم و از دانشگاه علیگره ستایش نمودم و از سرضیاءالدین و پرفسور هادی حسن تمجید نمودم اشاره به سفر خود کردم و دوبیتی از اقبال به طور استشهاد نقل نمودم و آن دو بیت این است:

شنیدم کوکبی با کوکبی گفت　　در این دریا امید ساحلی نیست

سفر اندر نهاد ما نهادند　　[ ][1]

شام در منزل نوابزاده چتاری که جوان ساده و مهربانی است صرف کردیم. مجلس

۱ـ [مصراع چهارم نوشته نشده است (م.د.)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مفصلی بود.

صبح هیجدهم ـ (سه‌شنبه بیست و سوم اسفند ۱۳۲۲ ـ ۱۲ مارس ۱۹۴۴ م.) (علیگره).

امروز صبح تا ظهر وقت ما مصروف تماشای دانشگاه عظیم علیگره شد که تنها دانشگاه مسلمانان هندوستان است. نخست یک عده از جوانان دانشجو با اونیفورم سبز سوار بر اسب اطراف اتومبیل ما را احاطه کرده با نظم و ترتیب از منزل به دانشگاه رفتیم. درب ورود دانشگاه دستهٔ دیگر با آلات موسیقی موزیک سرود ملی ایران را که به عجله تمرین کرده و آموخته بودند نواختند. بعد از ورود از هر دو دسته که با این اقدام منتهای ادب و احترام را نسبت به ما که برادران مسلمان ایشانیم مرعی داشتند تشکر کردیم. سپس دکتر سرضیاءالدین همه جا ما را راهنمایی کرد. عمارت کتابخانه و دانشکده‌های ادبیات و علوم و حقوق و مهندسی و صنایع و نباتشناسی و حیوانشناسی و فیزیک و شیمی و دارالمعلمین و سایر مؤسسات را مشروحاً دیدن کردیم و در هر جا از طرف رئیس دانشکدهٔ مربوط و معلمین توضیحات مفیده به ما می‌دادند. به مسجدی که مرحوم سر سید احمدخان بانی و مؤسس این مدرسه بنا کرده و خود و پدرش نیز در آنجا مدفون هستند رفتیم و فاتحه خواندیم. سر سید احمدخان از مشاهیر رجال هند و از معاریف طرفداران معارف اسلامی است و با تأسیس کالج اسلامی علیگره نام خود را مخلد کرده است. مختصری از تاریخ و شرحی از اوضاع فعلی آن مؤسسه در گزارش رسمی ما مندرج است در اینجا تکرار ضرورت ندارد. مقارن ظهر خسته و مانده به منزل سر ضیاءالدین احمد رفتیم. این پیرمرد محبوب و مهربان نهار مجللی به افتخار ما داده غالب از فضلا و اساتید و وجوه علیگره جمع بودند. نهار گرمی صرف شد. نطقهای تبریک و خیرمقدم مفصلی ایراد و از طرف من جواب گرمی داده شد. بعد از استراحت عصر به‌تالار اتحادیهٔ محصلین رفتیم. در تمام دانشگاههای هندوستان اتحادیه به رسم اونیونها (Unions) دانشجویان اونیورسیته‌های آکسفورد و کمبریج دایر است که رئیس و نایب رئیس و سکرتر و کتابخانه دارد. رئیس اتحادیهٔ دانشگاه علیگره جوان بسیار باهوش و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لایقی بود با اسم شمس‌اتهنی. نطق گرم و اتشینی در تبریک ورود ما تقدیم نمود. چون نوبت نطق جوابیه به من رسید، از سقف روزنی قریب چند دقیقه بر سر ما گل نثار کردند به طوری که در زیر گل مستغرق شدیم. از اینهمه بروز احساسات غرق عواطف شرم و سپاس و محبت شده، با زبان الکن جوابی بر آنهمه مهربانی گفتیم. و بعد از آن هریک از رفقا رشید یاسمی و پورداود قطعه‌ای از اشعار خود قرائت کردند. آقای پورداود قطعه‌ای در هجو سلطنت قاجاریه ساخته بود ترنم نمودند مملو از فحش و دشنام به سلاطین قاجار. من ندانستم وجه مناسبت آن با این مجلس چه بود. بعد از نطقها عکسها برداشته شد و از بعضی کتابها و مطبوعات اونیورسیته یادگاری تقدیم کردند. مجدداً به تالار اونیورسیته (Strategy Hall) رفتیم و چای صرف شد. در آنجا نطق مشروحی راجع به معارف فعلی ایران بیان کردم و از اوضاع تعلیمات ثلاثهٔ ابتدایی و متوسطه و عالی و تربیت اکابر و تربیت نسوان اطلاعات مبسوطی به سمع آقایان حضار رسانیدم. غالب اساتید مخصوصاً آقای سرضیاءالدین که خود از رجال معروف تربیت و تعلیم است علاقهٔ خاصی ابراز داشت. پرفسور هادی حسن نیز با بیانات شیرین خود سخنان مرا تکمیل کرد. ساعت شش به استاسیون راه‌آهن رفتیم. هیئتی از جوانان دانشجو به سمت نمایندگی به ایستگاه آمده در آنجا نیز ابراز احساسات بسیار کردند. رئیس دانشگاه و پروفسورهای فارسی و عربی و غیره نیز مشایعت کردند.

مختصر با خاطرهٔ بسیار شیرین و پر از مهر و محبت علیگره را وداع کردیم. در راه‌آهن اتاق مجللی که دارای یک سالون بزرگ و چند کابین و حمام و سایر لوازم است به ا ختیار راه‌آهن گذارده‌اند که همه جا تا آخر خط سیر منزل ما خواهد بود و بسیار راحت و تمیز و آبرومند است. وزارت خارجهٔ هندوستان که مهماندار ماست تمام لوازم راحت را در آنجا فراهم نموده، فقط چون وسایل دفاع بر ضد حرارت (Air Condition) ندارد خیلی گرم است. شب در سالون به سر برده بعد از صرف شام استراحت کردیم. و ترن به سمت بنارس در حرکت بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح نوزدهم (چهارشنبه ۲۴ اسفند ۱۳۲۲ ـ ۱۴ مارس ۱۹۴۴ م.) (بنارس).

دو ساعت قبل از ظهر وارد شهر تاریخی و معبد معروف هنود یعنی بنارس شدیم. از حیث منظره و اشجار و هوا و وضعیت بکلی مظهر حقیقی هندوستان بود. همه جا درختهای عظیم بانیان و موز و انبه و نارگیل و هزاران اشجار سبز منطقهٔ حارّه فضا را زینت کرده بود. در ایستگاه از طرف حاکم محل کمیشنِر که موسوم است به مستر بارلو (Mr. Barlow) و پیرمرد بسیار معقول و مهربانی است و از طرف نایب او کلکشز مستر لید (Mr. Lyde) که جوان زرنگ و ناقلایی است استقبال شد. ما را به منزل خود برد. یک کلاه گرمسیری برای دفاع از آفتاب سوزان که کلاه مشکی نمد من هیچ مناسب آن نبود عاریه داده به سرگذاشته به تماشای موزهٔ سارنارت (Sarnarte) رفتیم. شهر بنارس محل ظهور بودا پیغمبر معروف چین است که ابتدا در هندوستان و از اهل هند به ظهور رسید ولی مذهب او در برابر مذهب برهمنان دوامی نیاورده در چین و ژاپن انتشار یافت و در هندوستان خاموش شد. در محلی که وی به وعظ برخاسته و مبادی دین خود را تعلیم داده است معبد قدیمی بوده است که هون‌ها در قرن پنجم (؟) آتش زده‌اند و خراب کرده‌اند. اکنون در جایگاه آن حفاری کرده و بسیاری از آثار آن را از زیر خاک بیرون آورده‌اند که از جمله منارهٔ بسیار عظیم و مرتفعی است. و در دامنهٔ آن موزهٔ مجللی آراسته‌اند که تمام آثار اولیهٔ بودایی را که از آنجا استخراج کرده‌اند در آنجا گرد آورده‌اند. موزه را به ما نشان دادند و کنسرواتور موزه که مرد عالم و آرکئولوگ دانشمندی بود توضیحات مفصل می‌داد. در طرف دیگر چینیها معبدی برای بودا ساخته‌اند. ژاپنیها نیز معبد دیگر بنا کرده‌اند و در دیوار آن تمام تاریخ پیدایش و ظهور بودا را بطوریکه در کتب مذهبی آنان مندرج است با نقش و نگار بسیار رسم نموده و در صدر معبد مجسمه‌ای از بودا بر پا کرده‌اند. خانم اسکاتلندی که به دین بودایی درآمده در آنجا ساکن است و لباسی به رسم بوداییها پوشیده بود. از کتب و نشریات آن مقداری گرفتیم و مبلغی هدیه دادیم. ظهر را در هتل منزل کردیم و نهار را در آنجا صرف نمودیم. عصر در منزل سرگویندر چاندرا (Sir Govindre Chandra) که از محترمین و متمولین است مجلس

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آراسته بودند و در باغ وسیعی برای چای مجلسی فراهم ساخته غالب وجوه شهر بنارس جمع بودند. پسر صاحبخانه که هندو جوانی بسیار معقول بود موسوم به «پریم چاندرا» پذیرایی می‌کرد. شاعری به نام خان بهادر محمد بی‌نظیر به فارسی اشعاری ساخته بود برای ما ترنم کرد. معلم زبان فارسی مردی بود موسوم به محمد حمایةالحسن، او نیز چند کلمه فارسی می‌دانست. شخصی الله آبادی نیز اشعاری ساخته بود قرائت کرد. آقای یاسمی هم قصیدهٔ خود را قرائت کردند. موزیک نظامی می‌نواخت. بعد از صرف چای برای گردش به شهر کهنهٔ بنارس رفتیم. در هر گوشه معبدی بود. از کوچه‌های تنگ و تاریک قدیمی عبور کرده به محل بافت «زربفت» که در تمام دنیا معروف است رفتیم و تماشا کردیم. سپس به هدایت حاکم و کلکشنر به بازار رفته در دکان زریفروش مقداری زربفت برای خانمهای خویشان و بستگان به ارمغان خریداری کردیم و مبلغی گزاف از ما قیمت گرفت. بعد از آن به منزل آمدیم. شام را در هتل صرف کردیم. بعد از شام پیاده به منزل دانشمندی هندو که موسوم است به بنی پرشاد (Dr. Beni Pershad) رفتیم. وی رئیس مؤسسهٔ تحقیقات حیوانشناسی هندوستان است که سابقاً آن مؤسسه در کلکته بوده است و فعلاً بواسطهٔ جنگ ژاپن که اشیاء مهم را از کلکته به داخلهٔ هندوستان برده‌اند این مرد نیز دستگاه خود را برداشته و به بنارس منتقل شده است. در حاشیهٔ فن و ، شتهٔ تخصصی خود علاقه به ادبیات فارسی نیز دارد و کتاب خزانهٔ عامره و مآثر رحیمی را به انگلیسی با حواشی و تفاسیر بسیار ترجمه کرده است. خود او می‌گفت که این رشتهٔ من نیست، هوس من است و سرگرمی.

هوس را که به این خوبی و دقت و عمق (That is not my line that is my hobby) تکمیل کرده باشد رشتهٔ فنی و تخصصی او چگونه است.

اسم او را یادداشت کردم که از طرف دولت ایران نسبت به او قدرشناسی بشود.

امشب باران شدیدی با رعد و برق می‌بارید. می‌گفتند در این فصل باران و طوفان سابقه ندارد و باعث خراب شدن زراعت است که هنوز در صحراست وجمع نکرده‌اند. حاکم مستر بارلو پیرمرد خیلی فهمیده و خوشرویی است. من گفتم مداخله در امور

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سیاسی داخلی هندوستان از وظیفهٔ هیئت فرهنگی ما خارج است. جواب داد: بلی، بوی گل سرخ در هر مذهب و ملت همان است.

"A rose by any other name would smell as sweet"

صبح بیستم ـ (پنجشنبه ۲۵ اسفند ۱۳۲۲ ـ ۱۶ مارس ۱۹۴۴ م.) (بنارس ـ الله آباد).

صبح را به اتفاق حاکم به انیورسیته رفتیم. وایس چانسلر دانشگاه مردی هندوست از معاریف و مشاهیر که در اونیورسیتهٔ آکسفورد سمت معلمی و استادی فلسفهٔ هندو را دارد و موسوم است به دکتر سر راگاکریشنان (Dr. Sir Raga Krishnan). او و معلمین ما را پذیره شدند و به دانشکده‌های مختلف راهنمایی کردند. اونیورسیتهٔ هندویی بنارس از متمولترین دانشگاههای هند است. تمام مهاراجه‌ها و نوابهای هندو اعانهٔ عظیمی همه ساله می‌دهند. دولت هند نیز کمک خرج می‌دهد. سال گذشته آن دانشگاه مرکز عملیات کنگریس بر ضد دولت بود و محصلین دانشگاه بر ضد دولت اقدامات شدید می‌کردند. فعلاً آرام هستند. در عرصهٔ وسیعی که به بزرگی شهری است دانشکده‌ها قرار گرفته‌اند. چندین هزار دانشجو مشغول تحصیل هستند. کالجهای مهندسی، کتابخانه، کالجهای علوم شیمیایی که در آنجا انواع عطریات و صابون و قلم خودنویس می‌ساختند، و مدرسهٔ کاشی‌سازی (سرامیک) که دو مجسمهٔ بودا و تاگور را به ما هدیه دادند، و کالج زنها و شبانروزی آنان را تماشا کردیم. وایس چانسلر مرد هندویی بود. او نیز خیلی به مهربانی ما را همه جا هدایت می‌کرد. رفتن را از هتل به اونیورسیته از طریق صحرا با اتومبیل رفتیم. مراجعت را با قایق موتوری (Launch) از روی رودخانهٔ عظیم گنگ عبور کردیم.

در ساحل یسار که قسمت مقدس هندوان است معبدهای عظیم ساخته‌اند و همه جا هندوها به شست و شو و تغسیل که از عادات قدیم آنهاست مشغول بودند و اموات خود را آتش زده در رودخانه می‌ریزند. در وسط آن معبد در قلهٔ تپه مرتفعی مسجد اورنگ زیب با گنبد و مناره‌های سفید خود قامت برافراشته است. از پل متحرکی که بر روی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رودخانه زده‌اند گذشته و در ساحل پیاده شدیم. گردش ما در روی رود گنگ تقریباً سه چهار ساعت به طول انجامید و خیلی مفرح بود. دو بعدازظهر به منزل رسیدیم. استراحتی کرده و عصر ساعت سه با حاکم و دکتر پرشاد و دیگران وداع کردیم و به ترن رفته در سالون معهود قرار گرفتیم.

ترن رهسپار الله‌آباد شد. بعد از سه چهار ساعت قطع طریق ساعت شش و نیم بعدازظهر وارد الله آباد شدیم. در هتلی که موسوم بود به رویال هتل (Royal Hotel) منزل دادند. هتل خوبی نیست ولی چه باید کرد.

اکنون در تمام هند هتلها و اماکن عمومی را نظامیها اشغال کرده‌اند. مستر مالکم که کلکتور (Collector) الله‌آباد است، استقبال ما آمد و به اتفاق نایب رئیس دانشگاه و آقای دکتر عبدالرحمن صدیقی معلم عربی و فارسی، مستر اورما رژستر این اونیورسیته که مرد بسیار هوشیاری بود جزو مستقبلین بودند. شب در منزل یکی از رجال محترم هندوستان موسوم به سِر تیج بهادر سپرو که از قضات عالی درجه و از سیاسیون مهم و معروف است به شام مهمان بودیم. پیرمرد مغرور جنتلمن مجللی است. خانهٔ مفصلی دارد. مرد دانشمندی است. کتابخانهٔ بسیار بزرگی دارد. اشعار فارسی نیز از حفظ دارد.

بعد از شام نطق بسیار گرم و با محبتی ایراد نمود و من نیز جواب دادم و گفتم همانطور که شهر الله آباد محل ملتقای دو رود عظیم گنگ و جمنا می‌باشد امیدواریم که مرکز ملاقات دو تمدن و فرهنگ قدیمی ایران و هند نیز واقع گردد. بعد از شام اشعار زیاد خوانده شد.

آقایان رشید یاسمی و پور داود قصاید خود را خواندند و آقای وهاج‌الدین به اردو ترجمه می‌کرد.

دکتر هادی حسن که از علیگر آمده بود نیز نطق فارسی فصیح و طولانی کرد. شب بسیار خوش گذشت.

صبح بیست و یکم ـ (جمعه ۲۶ اسفند ۱۳۲۲ ـ ۱۷ مارس ۱۹۴۴ م.) (الله آباد).

امروز صبح به دانشگاه کهنسال الله‌آباد رفتیم. دکتر امرنات چاکه از افاضل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دانشمندان و ادبای هند است، وایس شانسلر دانشگاه است ما را پذیرایی کرد. دیشب در منزل سر سپرو آشنا شدیم. امروز محتاج معرفی نبود. در تالار اونیورسیته مجلسی گرد کرده بود از رؤسا و اساتید دانشکده‌ها. بعد از آنکه نطقی در معرفی افراد هیأت نمود، من جواب گفته در آنجا حکایتی به نظرم رسید و ذکر کردم که در افسانه‌های میتولوژی قدیم ایران حکایتی است که دو نفر برادر از هم جدا شدند یکی به مغرب رفت و یکی به مشرق. آداب و عادات و سنن و معلومات خانوادگی خود را فراموش کردند و جز دو نغمهٔ موسیقی که در نی‌های خود می‌نواختند چیزی دیگر اعقاب آنان نمی‌دانستند. بعد از قرنها زادگان ایشان اتفاقاً یکدیگر را ملاقات کردند و بوسیلهٔ همان نغمات موسیقی همدیگر را شناختند و با یکدیگر انس گرفتند. ایران و هند هم در مَثَل مانند آن دو برادرند و فرهنگ و ادب نغمهٔ موسیقی است که اعقاب این دو ملت را بعد از هزاران سال به یکدیگر نزدیک می‌کنند. این قطعه خیلی اثر کرد، تمام روزنامه‌ها نقل کردند و آقای یاسمی به شعر فارسی نقل نمودند و بعداً ترجمه شد. در سالون اونیورسیته نطق مشروحی قریب به یک ساعت راجع به معارف ایران و ترقی تعلیمات به انواع مختلف بیان نمودم که اساتید و حضار خیلی ذیعلاقه شده یادداشتها برداشتند. بعد از آن به اتفاق رئیس دانشگاه در اطراف دانشکده‌ها گردش کردیم. همه جا رؤساء دانشکده‌ها توضیحات مفصل می‌دادند.

کالجهای حقوق، نباتشناسی و فیزیک و شیمی و کتابخانه را تماشا کردیم. کالج الله‌آباد که اکنون مستقر دانشکدهٔ ادبیات است از قدیمیترین و کهنسالترین مدارس هندوستان است. در اواخر قرن نوزدهم تأسیس شده و به اسلوب گوتیک ساخته‌اند.

ظهر نهار را منزل مستر قادر که از متمولین و ارباب دولت الله آباد است مهمان بودیم. در صحن منزل روی چمن خیمه افراشته و در سایهٔ آن میز مفصلی به شکل نعل درست کرده و جمع کثیری گرد آمده بودند. بعد از صرف نهار و تبادل نطق خیرمقدم و تشکر به هتل مراجعت کردیم.

ساعت چهار بعدازظهر در تالار دانشکدهٔ ادبیات اجتماع عظیمی از وجوه اهل شهر و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

محصلین و اساتید دانشگاه فراهم آمده بود. دکتر چا وایس چانسلر نطق افتتاحیهٔ فصیحی به انگلیسی کرد. پس از خیرمقدم و تشکر از هیئت اشاره به قدمت ارتباط ایران و هند نموده و از کتاب کلیله و دمنه و آوردن آن به ایران و انتشار عظیمی که آن کتاب بعدها در تمام دنیا حاصل نمود صحبت کرد. در جواب او نطق مشروح و مفصلی تهیه کرده بودم شامل تشکر و با استفاده به اسناد تاریخی رابطهٔ قدیم بین دو ملت را متذکر شدم. دکتر عبدالرحمن صدیقی مقاله‌ای به فارسی در خیر مقدم قرائت نمود. آقای یاسمی جواب گفتند. بعد از آنکه در فضای دانشکده بر روی چمن چای صرف شد و عکس برداشته شد. من با سر تیج بهادر سپرو صحبت می‌کردم. سخن از سیاست هند وایران در میان آمد. من گفتم شما مردم هند از ما مردم ایران خوشبخت‌تر هستید زیرا سروکار شما با یک دولت قوی اروپایی است در حالتی که سروکار ما با دو دولت بلکه سه دولت است که هر کدام مطامع و سیاستهای جداگانه دارند. مشارالیه آهی کشیده گفت: دردهای ما نگفتنی است و یارای ذکر نیست. سپس این بیت حافظ را خواند:

«این چه استغناست یارب وین چه قادر حاکمست

کـــاینهمه درد نـــهانست و مـــجال آه نـــیست».

بعد از صرف چای دوباره مجلس جمع شده آقای پورداود نطق کرده از فیلولوژی صحبت نمود و آقای دکتر صدیقی ترجمه کرد ولی ظاهراً غلط ترجمه کرده و اعتراضات بسیار نموده بود. از این رهگذر اوقات آقای پورداود خیلی تلخ بود. مجلس پذیرایی و نطقها منقضی شد. چند دقیقه مجال بود به گردش رفتیم. با اتومبیل به محل التقای دو رودخانهٔ عظیم جیمنا و گنگ رفتیم که هم در آنجا اکبرشاه پادشاه معروف هند قلعهٔ مفصلی ساخته است که الآن نیز محل استحکامات نظامی است. در روی رودخانه با قایق گردش کرده، غروب آفتاب را تماشا نمودیم.

شب در منزل دکتر چا رئیس یونیورسیته به شام دعوت داشتیم. خیلی خوش گذشت. از او نام کتابی را سؤال کردم که خلاصه‌ای از فلسفه و حکمت هنود را متضمن باشد. وی این کتاب را یادداشت کرد: (The ancient visdom of India) ولی متأسفانه بعدها هرچه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این کتاب را تجسس کردم نیافتم. معلوم شد بکلی مصرف شده است. شب در هتل خواب و استراحت کردیم. پرفسور هادی حسن حکایت شکونتالا را به انگلیسی به شعر کرده بود می‌خواند.

صبح بیست و دوّم ـ (شنبه ۲۷ اسفند ۱۳۲۲ ـ ۱۸ مارس ۱۹۴۴ م.) (الله‌آباد ـ بمبائی).

صبح به تماشای موزهٔ بلدی الله آباد رفتیم و عکسهای متعدد برداشتیم. موزهٔ آن چندان اهمیتی ندارد. این شهر مولد و منشأ جواهر لعل نهرو قائد سیاسی هندوان است که طرفدار استقلال هند می‌باشد. در این موزه، مجموعه‌ای از هدایا و آثار از طرف او تقدیم شده و در گوشهٔ مخصوص او گذارده‌اند. ساعت ده بود به کالج فلاحتی الله آباد رفتیم که شعبهٔ دانشگاه است ولی مؤسس و بانی آن از قدیم میسیونرهای آمریکایی می‌باشند. حالیه هم رئیس آن شخصی آمریکایی است موسوم به دکتر هیگن باتامز (Dr. Higgen Bottoms). با سن هفتاد سالگی نشاط جوانان دارد. ما را در اطراف مزرعه‌ها و طویلهٔ گاوها و انواع مزرعه‌ها و باغستانهای خود گردانیده و اطلاع مفصلی به ما داد. یک نفر جوان ایرانی اهل جلفای اصفهان از ارامنه در آنجا جزو محصلین درس می‌خواند. بعد به منزلگاه شبانروزی دختران ما را برده در آنجا قهوهٔ خوبی به ما داد. خانمش و یک نفر خانم آمریکایی که از تهران آمده و با میسیونرهای آمریکای تهران آشنا بود موسوم به میسیز شانن (Mrs. Shannan) از ما به مهربانی پذیرایی کردند.

نزدیک ظهر به باغ معروف شهر الله آباد که موسوم است به «خسرو باغ» رفتیم. در آنجا مدفن خسرو پسر جهانگیر امپراطور مغولی است. در دو گنبد دیگر مادرش و خواهرش مدفون هستند و صحن باغ از حیث گلکاری و چمن آرایی بسیار مصفی است. از مقبره‌ها تماشا کردیم. عکسها برداشته شد. این شاهزاده حاکم این ناحیه بوده است و بعد از آنکه بر پدر یاغی شده در آنجا محبوس و بعد از وفات در همانجا مدفون گردیده است. برای کنجکاوی و تفنن (Curiosité) آقای ملکم کلکتر شهر فرستاده بود و سه عدد فیل به آن باغ آوردند و بر آن سوار شده چند گامی گردش کردیم و عکس برداشتیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مقارن ظهر به استاسیون آمده از آقای ملکم و دیگران که برای وداع آمده بودند وداع کرده به درون سالون معهود خزیدیم و سالون عازم بمبایی شد.نهار را در همان سالون صرف کردیم. عصر را نیز به تماشای مزارع صحاری و جبال هندوستان از دریچهٔ سالون مشغول بودیم. شب را نیز در سالون به سر بردیم که خیلی گرم بود.

صبح بیست و سوم ـ (یکشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۲۲ ـ ۱۸ مارس ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

صبح تا بعدازظهر در راه‌آهن قطع مراحل و صحاری نموده همه دم به طرف جنوب غرب راه می‌پیمودیم. نهار را هم در همان سالون صرف کردیم. سه بعدازظهر وارد بندر معروف بمبایی شدیم. فوق‌العاده گرم بود. در ایستگاه ویکتوریا ترمینوس (Victoria Terminus) که نزدیک بندرگاه است پیاده شدیم. گروه عظیمی به استقبال آمده بودند از یک طرف وایس شانسلر اونیورسیته مستر داریا که شخصی پارسی است و جمعی از اعضای دانشگاه و همچنین از مردان نظامی (a.d.c) حاکم بمبایی و کمیشنر شهر و جمعی از ایرانیان و پارسیان ایران لیگ استقبال کرده بودند. آقای بازرگان که از تجار محترم ایرانی است طاقه گل بسیار مجللی به افتخار ما آورده بود و دیگران نیز طوقهای گل آورده ما را در برابر بیگانگان به کرم و اخلاق و نوازشهای خود سربلند و روسفید کردند. از ایستگاه به عمارت حاکم بمبایی رفتیم (Government House). در انتهای شهر بمبایی در سر تپه قرار گرفته و به صورت شبه جزیرهٔ مرتفعی است و تمام آن را درختها و اشجار بزرگ احاطه کرده و منظرهٔ بسیار دلارایی دارد. به مجرد ورود در دفتر حاکم سرجان کاوول که از رجال محترم انگلیس است ما را پذیرایی کرده چند دقیقه به مهربانی سخن گفت، دختر جوان و زیبای او نیز همراهش بود سپس هریک از ما را در اطاق مخصوص مهمانان جای دادند. لباس عوض کرده شست و شویی نموده و حاضر برای انجام برنامهٔ مفصل بمبایی شدیم. نخست به دانشگاه بمبایی رفتیم. در هندوستان سه دانشگاه خیلی کهنسال وجود دارد که تاریخ عمر آنها قریب به یکصد سال است و آنها عبارتند از دانشگاه بمبایی و مدرس و کلکته. وایس شانسلر ما را در عمارات مرکزی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دانشگاه گردش داده، کتابخانه را مشاهده نمودیم و مدرسهٔ علوم سیاسی و اقتصادی، چون مشغول امتحانات متوسطه هستند مدارس تعطیل است. در هندوستان بواسطهٔ گرمی هوا و فصول نامرتب، آخر سال تحصیلی آنها در ماه مارچ (فروردین) است و ماههای آپریل و می و جون تعطیل دارند و از ماه جولای سال تحصیلی شروع می‌شود. در بمبایی عدهٔ داوطلبان امتحانات متوسطه امسال به سی و دو هزار نفر بالغ شده است.

بعد از گردش در یونیورسیته در فضای جلو مدرسه که از دو طرف منتهی به دو خیابان بزرگ شهر می‌شود میزی نهاده و جمعی از رجال علم و اهل فضل بمبایی جمع بودند و چای صرف شد. مستر داریا وایس شانسلر نطقی در خیر مقدم و ابراز محبت کرد. جواب گفتم و حکایت دیگری از میتولوژی نقل کردم که دو خواهر بودند که گریه می‌کردند و مروارید از چشم می‌باریدند و اولاد آنها مادام که با هم به مهر و محبت رفتار می‌کردند موفق به جمع‌آوری مرواریدهای غلطان می‌شدند ولی چون با هم نزاع می‌کردند از این موهبت مادرانه محروم می‌ماندند و این دو خواهر یکی البرز نام دارد و دیگری هیمالیا. این مضمون خیلی مطبوع افتاد و در جراید نقل کردند و آقای رشید یاسمی آن را به شعر درآوردند. بعد از آن در تالار سر کاوس‌جی جهانگیر که از رجال متمول و معروف پارسیان هندوستان است و در شهر بمبایی سالون بزرگی ساخته است به نام «انجمن ایران لیگ» که از پارسیان و ایراندوستان تشکیل شده است تشکیل مجمع بزرگی داده بودند. رئیس انجمن سر کاوس‌جی جهانگیر در بمبایی نیست و به دهلی رفته است. نایب رئیس نیز یکنفر از متمولین پارسیان بمبایی است موسوم به «سر هومی متا». وی مجلس را ریاست کرده و نطق بلیغی در تبریک و خیرمقدم بیان کرد. من نیز به انگلیسی جواب گفتم. رفقای دیگر نیز هر کدام شرحی بیان کردند. سپس گلها نثار کردند. آنگاه دخترهای خردسال دبستان در برابر آتش مقدس رقصی نموده سرودی خواندند که بسیار مطبوع و دلاویز بود. شام را مهمان ایران لیگ بودیم. در کلوب جماعتی از زعماء پارسیان و قونسول ایران و بعضی از ایرانیان مقیم بمبایی حاضر بودند. در شام بواسطه آنکه ایام جنگ است و تمام آذوقه در تحت کنترل دولت قرار دارد و جیره‌بندی شده قرار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گذاشته‌اند تمام شام و نهارها از سه خوراک تجاوز نمی‌کند. شام امشب نیز به همین قرار بود ولی در عوض نطقهای گرم و شیرین رد و بدل شد. بعد از شام در محیطی که مملو از مهر و محبت صمیمانه بود مدتی مانده سپس میزبانان گرامی را وداع گفته به اتفاق آقای احمد که راهنمای ماست به منزلگاه حکومت که محل اقامت است برای استراحت رهسپار شدیم.

صبح بیست و چهارم ـ (دوشنبه ۲۹ اسفند ۱۳۲۲ ـ ۲۰ مارس ۱۹۴۴ م. (بمبائی).

روزنامه‌های هندوستان در همه شهرها شرح مسافرت ما را با شرح و بسط بیان می‌کردند. در بمبایی نیز روزنامهٔ (Times of India) که از روزنامجات درجهٔ اول هند است نیز تفصیل ورود و پذیرایی و نطقها را مشروحاً درج کرده بود. صبح به بانک ملی هند (National Bank of India) رفتیم و برحسب حواله‌ای که از تهران داشتیم و در کراچی تبدیل کردیم قدری وجه گرفته به یکی از مغازه‌های بزرگ و معروف بمبایی که مرکز فروش کلیهٔ حوایج و لوازم زندگانی است رفتیم. در آنجا لباس و کلاهی که مناسب با گرمای هندوستان باشد تهیه کردیم. اسم این مغازه (Wait away) می‌باشد و اجزاء و مدیر آن غالباً انگلیسی هستند. قبل از ظهر به اتفاق سایرین به مؤسسهٔ فنی تکنیکال انستیتو (Technical Institute) رفتیم که عمارت عظیم با لابراتورهای بزرگ و مهم مجهز است و به همه جهت متجاوز از یکصد نفر محصل دارد که همه از فارغ‌التحصیلهای یونیورسیته می‌باشند و در این مؤسسه به مطالعات و تحقیقات علمی و فنی در فنون مهندسی مشغول می‌باشند و تحقیقات آنها از درجه عالی به مافوق درجهٔ دکتری است که آن را به اصطلاح فنی (Post Gradual) گویند.

نهار را در هتل تاج محل که به تخفیف تاج هتل (Taj Hotel) می‌نامند و بزرگترین هتل هندوستان است مهمان آقای الله‌یار صالح بودیم که با خانواده در هندوستان اقامت دارند و از طرف دولت ایران برای امور تجارتی با هندوستان مأموریت دارند. بعدازظهر با وجود گرمای ناسازگار و هوای مرطوب و سنگین بمبایی به انجام بقیهٔ برنامه پرداختیم،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نخست به بلدیهٔ شهر بمبایی رفتیم . رئیس بلدیه «مینومسانی» فرزند سر رستم مسانی پدر و پسر هر دو از محترمین پارسیان هستند و تحصیلات عالی دارند. مینومسانی جوان بسیار باهوش و لایقی است. کتاب او را موسوم به هند ما (Our India) در بین راه می‌خواندم، اطلاعات کامل کافی از اوضاع اقتصادی هندوستان به زبان بسیار ساده و آسان بیان کرده است. بعد از پذیرایی ما را در سالون بزرگ شهر در مجلس شورای بلدیه برده و در آنجا نطقی در خیرمقدم بیان نمود. بعد از آن ساعتی نشسته به تماشای مذاکرات و مباحثات اعضاء شوری مشغول شدیم.

مذاکره راجع به حل اختلاف کارگران و شوفرهای تراموا‌ها و اتوبوسهای شهری بود که بواسطهٔ قلت حقوق اعتصاب کرده بودند و انجمن می‌خواست مابین آنان را با اولیاء کمپانی آشتی بدهد. خالی از تماشا نبود. بعد از آن به «انجمن آسیایی» (Asiatic Society) بمبایی رفتیم. رئیس آن آقای داریا رئیس دانشگاه است. کتابخانهٔ بسیار مهم دارد و در راهرو آن مجسمه عظیمی از سرجان ملکم مؤلف تاریخ نصب کرده‌اند. وی اولین کسی است که در زمان حکومت او در بمبایی توجه به این انجمن شده است. مؤسسهٔ دیگری که باز مرکزیت علمی دارد موسوم به متا انستیتوت (Meta Institute) آن نیز کتابخانه بزرگی دارد و دارای کتب خطی زیاد می‌باشد. عصر ـ در هتل «تاج محل» آقای ابوالقاسم پناهی کنسول ایران از وجوه شهر بمبایی دعوتی به چای کرده بود و تمام اولیاء حکومت بمبایی و سکرترهای حاکم و ژنرال کنسولهای سایر دول و رجال و محترمین شهر از پارسی و هندی و مسلمان جمع بودند. با آن جماعت مختلف همه صحبت کردیم و مجلس به احسن وجه برگذار شد. بعد از آن مجلس اولیاء جراید و مطبوعات (Press) فراهم ساخته بودند و از ما دعوت کرده بودند. در بالاخانهٔ عمارتی یکی از رؤسا نطق مشروحی کرد و از ما خواهش کرد که در اطراف اوضاع ایران اطلاعاتی به آنها بدهیم. من نطق مشروحی کرده از اوضاع معارف و ترقیات علمی و ورزشی و ترقی نسوان و مطبوعات ایران شرح مختصری بیان کردم. آقای رشید یاسمی هم از فرهنگستان ایران و وظایفی که در عهده دارد بیاناتی کردند. و مجلس در کمال مسرت حضار اختتام یافت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شام را در منزل سر جان کاوول حاکم بمبایی مهمان بودیم. جمعی از محترمین انگلیسی و هندی حضور داشتند. حاکم مرد بسیار خوش خلق مهربانی است. در سر شام با او صحبت بسیار کردم و چون اهل اسکاتلند است از حکایاتی که راجع به اسکاتلندیها نقل می‌کنند صحبت کردیم خیلی مسرور شد. در آخر شام برخلاف دیگران که مجلس را بدون نطق برگذار می‌کردند، وی برخاسته نطق گرم و پرمهربانی در خیر مقدم هیئت فرهنگی ایراد کرد. جواب مختصری به انگلیسی گفته و تشکر کردم. بعد از شام در ایوان منزل که مشرف بر دریا و دورنمای شهر بمبایی مانند چراغان بسیار مفصلی در برابر نظر گسترده بود مدتی نشسته صحبت می‌کردیم. در آخر شب به مناسبت تحویل عید نوروز و سال جدید نزد ما آمده تبریک گفتند. ما نیز به فال نیک گرفتیم.

صبح بیست و پنجم ـ (سه‌شنبه اول فروردین ۱۳۲۳ ـ ۲۱ مارس ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

امروز اول سال جدید ۱۳۲۳ است. خداوند بر همه اهل ایران مبارک نماید. قبل از ظهر در برنامهٔ ما تماشای مدرسهٔ صنایع مستظرفه (Fine Arts) مقرر بود به آن مدرسه رفتیم. این مدرسه دارای شعب مختلفهٔ نقاشی و مجسمه‌سازی و حجاری است و شعبهٔ چهارمی دارد موسوم به قسمت تجارتی که در آن عکاسی و فن اعلان سازی و چاپخانه و سایر امور مربوط به صنعت در تجارت تعلیم می‌دهد و بسیار مؤسسه نافع و مفیدی است و اگر خدا بخواهد در ایران نیز تشکیل دهند از برای اشخاصی که در رشته‌های نقاشی و مجسمه‌سازی و غیره کار می‌کنند جنبهٔ عملی و مادی پیدا می‌شود و از آن استفادهٔ عملی خواهند کرد.

به مناسبت عید نوروز صبح در منزل قنسول آقای ابوالقاسم پناهی و خانم ایشان از هموطنان پذیرایی می‌کردند. و نهار را هم در آنجا مهمان بودیم. منزل مصفی و مجللی دارد موسوم است به (نورماندی)، در سرتلّی مرتفع قرار گرفته و مشرف بر شهر بمبایی است. بسیار دورنمای خوبی دارد. نهار لذیذ و گوارایی به شادی و دلخوشی صرف کردیم و خدا را شکر گفتیم. بعدازظهر از مؤسسهٔ ویکتوریا که مخصوص به مطالعات

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شیمیایی است دیدن کردیم. دانشگاه بمبایی از حیث فن شیمی بسیار قوی است. بعد از آن به موزهٔ شهر بمبایی رفتیم، مقدار زیادی اشیاء دارد ولی اشیاء آن از هر قبیل است ولی چیز نافع و مهمی که امتیاز خاصی داشته باشد به نظر نرسید.

ساعت پنج در منزل آقای مکلای که در کنار دریا واقع است و از تجار مسلمان ناحیهٔ سورت می‌باشد و به عادت محلی عمامه از زربفت طلایی رنگ بر سر دارد. در منزل او مؤسسه‌ای دایر است به اسم «تحقیقات اسلامی» که سکرتر آن مؤسسه دکتر آصف فیض رئیس دانشکدهٔ حقوق از جوانان دانشمند است. کتاب اعتقادات شیخ صدوق را به انگلیسی ترجمه کرده بود. مؤسسهٔ مذکور مقدار زیادی کتب قدیمه مربوط به عقاید مختلفهٔ شیعیان و اسماعیلیان و زیدیه را به طبع رسانیده و یا ترجمه کرده است. در جواب نطق سکرتر این مؤسسه را به انجام این خدمات ذیقیمت به عالم اسلام تبریک گفتم و گفتم که سابقاً زمینهٔ مطالعات و تحقیقات علمی منحصر و محدود به جماعت مستشرقین خارجی بود ولی اکنون موجب مسرت است که خود مسلمانان نیز در این زمینه وارد شده‌اند و به حکم «اهل البیت ادری بما فی البیت» بسیاری از تحقیقات و مطالعات انجام می‌دهند که بیگانگان به آن نایل نمی‌توانند بشوند.

بعد از آن به منزل حاکم مراجعت کرده وداع کردیم و خداحافظ گفتیم. یک ظرف نقرهٔ کشکولی کار اصفهان امروز صبح به مناسبت آنکه روز میلاد او بود به او هدیه کردیم خیلی ممنون شده بود.

شب را در هتل «تاج محل» مهمان آقای الله یار صالح هستیم. جماعت کثیری از ایرانیان و اهالی بمبایی و انگلیسیها در سر شام حاضر بودند. به مناسبت عید نوروز و ورود این هیئت آقای صالح اطعام کرده بودند و در سر شام به سلامتی شاهنشاه ایران و امپراطور انگلیس و هندوستان جام بلند کردند. بعد از آن با دوستان وداع کرده برای ادامهٔ گردش در اطراف هند به ایستگاه راه‌آهن رفتیم. نمایندگان حاکم و رئیس اونیورسیته و جمعی از ایرانیان به مشایعت آمده بودند. خداحافظی کرده در سالون معهود قرار گرفتیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح بیست و ششم ـ (چهارم فروردین ۱۳۲۳ ـ ۲۲ مارس ۱۹۴۴ م.) (بمبائی ـ حیدرآباد).

شب را در راه‌آهن به سر بردیم. صبح را نیز در همانجا بوده نهار صرف شد. و غالب وقت به خواندن روزنامه و ثبت دقایق یومیه و تهیهٔ مقالات و مراسلات می‌گذشت. آقای سید وهاج‌الدین همسفر خوبی است. حافظهٔ بسیار خوبی دارد و اشعار بسیار به فارسی در حفظ دارد. خط سیر ما در مغرب بمبایی به طرف دکن و نقطهٔ مقصود شهر حیدرآباد است. شب گذشته ساعت ده از بمبایی حرکت کردیم و امروز ساعت شش بعدازظهر به حیدرآباد رسیدیم. در ایستگاه آقایان معین نواز جنگ نمایندهٔ دولت حیدرآباد و قاضی محمدحسین نایب وایس شانسلر دانشگاه و دکتر سیدحسین رژیسر و آقای اطهر حسین معاون ادارهٔ اطلاعات و دکتر نظام‌الدین پرفسور زبان فارسی و دکتر مطهر علی معلم فارسی در دانشکدهٔ ادبیات و کاپیتان گریسون (Graisson) نمایندهٔ پرزیدنت به استقبال آمده با اتومبیل دولتی به شهر حیدرآباد وارد شدیم. در عمارت مهمانسرای رسمی دولتی که موسوم است به (Rockland Guest House) منزل گرفتیم. عمارت بسیار شیک و مجلل و آبرومندی است. ای کاش که در ایران نیز برای پذیراییهایی رسمی در مرکز و ولایات از اینگونه عمارات می‌ساختند. بعد از استراحت برای ایفاء وظیفه و ادب به راه افتاده دفاتر امضای اشخاص مهم شهر را به شرح ذیل امضاء کردیم: (۱) دفتر در قصر نواب عثمانعلی خان آصف خان هفتم نظام دکن. (۲) دفتر رزیدنت (Sir Arthur Lothian). (۳) پرنس شاهزاده اعظم جاه، پرنس آف برار ولیعهد دولت نظامیه. (۴) والاشأن شاهزاده معظم پسر دوم نظام. (۵) نواب سراحمد سعیدخان نواب چاتاری صدراعظم که فرزندش در علیگره از ما پذیرایی کرد.

پس از این و گردش در اطراف شهر حیدرآباد به منزل مراجعت کرده پس از صرف شام استراحت نمودیم.

صبح بیست و هفتم ـ (پنجشنبه سوم فروردین ۱۳۲۳ ـ ۲۳ مارس ۱۹۴۴ م.) (حیدرآباد).

صبح برخاسته شروع به انجام برنامهٔ مقرر نمودیم. نخست به دانشگاه که موسوم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است به «جامعهٔ عثمانیه» رفتیم. در خارج شهر حیدرآباد در محل مرتفعی در صحرایی که جابه‌جا صخره‌های گرانیت آثار آتشفشانی قدیم از خاک برون آمده و با اشجار عالیه مزین است محلی را برای دانشگاه معین کرده و یک عمارت مجلل برای دانشکدهٔ ادبیات ساخته‌اند که طبقهٔ اول آن به استیل هندی قدیم و طبقهٔ دوم آن به استیل اسلامی است و ترکیبی از معماری هند اسلامی و هندی دارد.

زینل یار جنگ که معمار کل دولت دکن و از رجال معتبر است و مردی دانشمندست که فن معماری را در آمریکا آموخته و مدتها کار کرده این عمارت عظیم را بنا می‌کند. وی ما را در اطاقی که نمونه و نقشهٔ عمارت دانشگاه را گذارده بودند برده بعد از توضیحات به عمارت جدید البنای دانشکدهٔ ادبیات برد و پس از آن عمارت شبانروزی را که در فاصلهٔ قلیلی واقع است دیدن کرده اطاق بعضی از محصلین را که شب در آنجا بیتوته می‌کنند تماشا کردیم. بعد از آن به اتفاق قاضی محمدحسین معاون وایس چانسلر که او را پردایس چانسلر می‌گویند دانشکده‌های علوم و مهندسی و غیره را که در عمارات یک طبقهٔ موقتی قرار دارند و همه منتظر ساختمان هستند، راهنمایی کرده همه را مشاهده نمودیم و توضیحات مفصل شنیدیم. دوباره به دانشکدهٔ ادبیات مراجعت کردیم. در این موقع وایس شانسلر و وزیر معارف که موسوم است به نواب سِر مهدی یار جنگ و از رجال محترم و معتبر دولت نظام است به پذیرایی ما آمد. پیرمردی است که زبان فارسی قدیماً می‌دانسته ولی حالا جلادت و عادت صحبت آن را ندارد. به اتفاق مشارالیه به هال یا تالار ورود دانشکده که فضای وسیعی دارد رفتیم. در آنجا مجلس آراسته و جمع کثیری از محصلین و اساتید جمع شده بودند. در صدر مجلس مصطبه فراهم ساخته و صندلیهایی در آن صدر نهاده و در برابر میز و میکروفون هیئت فرهنگی و مهدی یار جنگ در آنجا نشسته و شروع به نطق و خطابه نمودند. نخست، وزیر معارف مجلس را افتتاح کرده به هیئت خیرمقدم گفت. سپس در جواب او من چند کلمه سخن گفتم و بیتی از فیضی دهلوی به مناسبت مجلس قرائت کردم. آنگاه پرفسور نظام‌الدین خطابهٔ مفصلی به زبان فارسی قرائت نمود و آقای یاسمی سخنرانی متین و پرمغزی در باب ادبیات

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جدید فارسی ایراد کردند و اشعار جدیدی که به طرز قصیده ساخته بودند قرائت کردند که مطلع آن این است:

بخت مساعد مرا، برد به هندوستان هرجاخالی کنان، جای همه دوستان.

متأسفانه هال از حیث انعکاس صدا خوب نبود و کلمات و آوازها ردّ صوت داشتند. نهار را در همان عمارت دانشگاه مهمان وزیر معارف بودیم.

بعدازظهر بعد از استراحت باز دنبالهٔ برنامه را تعقیب کردیم. نخست به تماشای ضرابخانه رفتیم. معنی آن را نفهمیدیم زیرا تماشای ضرب سکهٔ نقره و مس و یا طبع اسکناس برای ما تازگی نداشت که به اصرار در برنامه نهاده بودند. و در آن گرما ما را در پای کوره‌های سوزان که فلز می‌گداختند بردند. بعد از تماشای ضرابخانه که باغ تفرج بود ولی میوه به کَس نمی‌داد به مدرسهٔ تکنیکولوژی رفتیم. رئیس مدرسه سید مهدی جعفری ما را همه جا برده تماشای صنایع دستی و کارهای فنی را نمودیم، ولی آن مدرسه ترقی شایان نداشت و نسبت به مدارس تکنیک که در جاهای دیگر مشاهده کردیم قابل مقایسه نبود. این مدرسه در کنار دریاچهٔ بزرگ که به اسم حسین ساگر معروف است قرار گرفته در ساحل آن جاده قرار دارد که شهر سکندرآباد را به شهر حیدرآباد متصل می‌نماید. بعد از آن گردش مطبوع و مفرحی خوشبختانه در برنامه بود که موجب کمال مسرت گردید. با اتومبیل به تماشای مقابر سلاطین قطبشاهیه و پایتخت آنها قلعهٔ گلکنده رفتیم. محمد یوسف ناظم آثار قدیمه همراه ما بود و توضیحاتی می‌داد. این سلسله سلاطین محلی را اورنگ زیب پادشاه عالمگیر منقرض نمود. قبور آنها در باغی واقع است که تا شهر دو سه میل مسافت دارد. یکی از آنها بانی و مؤسس شهر حیدرآباد فعلی است. قلعه گلکنده در روی تپهٔ سنگی مرتفعی قرار گرفته و در آنجاست که اورنگ زیب بر آخرین سلاطین قطبشاهی مسلط شده است و آصف جاه اول نیای اعلای نظام دکن را به حکومت آنجا گماشته است و هنوز یک توپ برونز عظیم بر فراز قلعه قرار دارد که کار یکنفر آهنگر عرب است و اطراف آن را اشعار فارسی حکاکی کرده‌اند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بعد از تماشای قبور و مشاهدهٔ قلعهٔ گلکنده از طریق دیگر به شهر مراجعت کردیم. در کنار راه دو دریاچهٔ عظیم حمایت ساگر و عثمان ساگر را که در آنجا آب مشروب شهر را ذخیره می‌کنند عبوراً تماشا کردیم، بسیار مصفی و زیبا بود.

شب را در منزل نواب احمد سعیدخان نواب چاتاری (Chatary) که صدراعظم است به شام مهمان بودیم. مشارٌالیه از اهل راجپوتاناست و بروتهای برکشیده به اسلوب قیصر ویلهلم دارد. فارسی را نیز کمی می‌داند ولی او نیز مانند سایر سکنهٔ حیدرآباد همه اردو صحبت می‌کنند. شخصی از اهالی آنجا موسوم به سیدابوالحسن که از محترمین است و فعلاً متقاعد است با لحن و آواز اشعار قاآنی را می‌خواند. آقایان یاسمی و پورداود نیز از اشعار خود قرائت و مجلس را گرم کردند. به این ترتیب یک روز ما در حیدرآباد دکن به آخر رسید.

صبح بیست و هشتم ـ (جمعه چهارم فروردین ۱۳۲۳ ـ ۲۴ مارس ۱۹۴۴ م.) (حیدرآباد).

صبح روزنامجات حیدرآباد را ملاحظه کردم که همه به انگلیسی و اردو شرح مبسوطی از ورود ما نوشته بودند. مفتی عبدالقدیر که در عدلیه مفتی اعظم و رئیس مدرسهٔ جامعهٔ نظامیه نیز می‌باشد و همچنین آقای نجفقلی‌خان که از جوانان بسیار معقول و آراسته و رئیس ادارهٔ اطلاعات است به دیدن آمدند.

در برنامهٔ امروز تماشای ابنیهٔ جدید در شهر یا به اصطلاح خودشان (City Improvement) رفتیم. در یک محله شهر جدیدی با ابنیهٔ جدید مطابق نقشه برای اجزاء ادارات ساخته‌اند و مبلغ کمی از آنها می‌گیرند. البته خیلی خوب و ارزان و ظریف و پاکیزه است ولی فاقد جنبهٔ ظرافت و قشنگی و باغبانی بود. بعد از آن به تماشای مدرسه و شفاخانهٔ طب یونانی رفتیم. در آنجا دستگاهی برای معالجه به طرز قدیم با ادویهٔ نباتی و عقاقیر و معاجین فراهم ساخته‌اند و از نباتات و معادن مطابق دستور قرابادینهایِ قدیم دواهایی درست می‌کنند و چندین تختخواب دارد که فقرا را در آنجا زن و مرد معالجه می‌کنند و این از مختصات شهر دکن است، گرچه می‌گفتند در بمبایی و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دهلی نیز این دستگاهها هست. کتابخانهٔ مختصری هم دارد. ولی امروز به مناسبت جمعه مدرسه تعطیل بود. رویهمرفته کار خوبی کرده‌اند زیرا که معالجه با ادویهٔ نباتی اگر علاج عاجل و سریع نداشته باشد غالباً بی‌ضرر است و بعضی از آنها هم مبتنی بر تجربیات قدیم قرون سالفه می‌باشد و با خرج قلیلی معالجه می‌کنند. این مدرسه در جنب یکی از آثار تاریخی معروف حیدرآباد قرار گرفته است که به چهار منار و چهار کمان معروف است و آن از آثار سلاطین قطبشاهی می‌باشد و چهار طاقی سنگی مرتفع و باشکوهی ساخته‌اند که از هر طرف آن خیابانی امتداد دارد و از جاهای زیبا و دیدنی شهر حیدرآباد است. در جنب آن مسجد بزرگ و تاریخی آن شهر موسوم به «مکّه مسجد» قرار گرفته بسیار نظیف و تمیز. در یک طرف مقابر چند تن از آباء و اجداد نظام دکن را دفن کرده‌اند. در این مسجد و همچنین در دهلیز مسجد دهلی صفحهٔ ساعتی مشاهده کردم که وقت معمولی هندوستان را با اوقات نمازهای پنجگانه و هنگام ظهر و غروب حقیقی عقربک نشان می‌داد. نهار را در منزل یکی از نوابهای متمول و معتبر حیدرآباد مهمان بودیم موسوم به نواب سالار جنگ که در منزل او چندین حیاط و عمارات به طرز قدیم و کهنه ساخته شده و همهٔ آنها مملو از نفایس و کلکسیون اشیاء است. از همه چیز مجموعه‌ای جمع کرده است که در آن میان مجموعهٔ کتب خطی او از همه نفیستر است. نهار مجللی داده و جماعتی از محترمین مسلمانان مهمان بودند.

بعدازظهر به مدرسهٔ نقاشی و صنایع مستظرفه رفتیم. رئیس مدرسه خان بهادر سیداحمد نقاش بسیار معروفی است که آثار قلمیهٔ او را قبلاً در موزهٔ بمبایی دیده بودیم. ما را در مدرسهٔ خود گردانیده و توضیحات می‌داد. یک نفر دختر هندی سیاه را که نمایندهٔ تیپ هندی بود در گوشه‌ای به عنوان مدل نشانیده محصلین از هر طرف صورت او را می‌کشیدند. بعد از آن به موزهٔ حیدرآباد رفتیم. رئیس موزه خواجه محمداحمد اطلاعات آرکئولوژی و تاریخی دارد. موزه کوچک است و اشیاء مهمی ندارد ولی آنچه هست همه اشیاء منتخب و نفیس می‌باشد و محل موزه در باغ ملی حیدرآباد واقع است.

بعد به منزل آمدیم. چند نفر از اعیان حیدرآباد به دیدن آمده بودند: یکی وزیر مالیه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آقای غلام محمد صاحب و دیگری نواب بهادر یارجنگ است که از زعماء سیاسی مسلمانان می‌باشد و نمایندهٔ محمدعلی جناح رئیس حزب و فرقهٔ مسلم لیگ می‌باشد و سرسیاسی دارد. فارسی هم خوب حرف می‌زند. به ایران نیز چندی قبل مسافرت کرده است.

عصر در کلوب قایقرانی (Boot Culb) که در ساحل دریاچهٔ «حسین ساگر» واقع و جای بسیار باصفایی است مجلسی بود که صدراعظم به بعضی از اعضاء دولت که امتحان مدرسهٔ اداری را خوب داده بودند مدال اعطا می‌کرد. در آنجا نیز از ما نیز دعوت به چای کرده بودند. چند دقیقه در آنجا نشستیم و نطقهایی که رئیس و نواب چاتاری صدراعظم به مناسبت اعطاء مدال ردّ و بدل می‌کردند گوش می‌کردیم. چون بموجب اخباری که امروز در روزنامجات بود ژاپونیها در آسام حملهٔ تعرضی شدیدی شروع کرده و در خاک هندوستان داخل شده‌اند و شهر آسال را تهدید می‌کنند، به همین مناسبت در نطقهای امروز به ژاپون اشاره کرده بد می‌گفتند.

بعد از آن به عنوان صرف «کک تل» در منزل رزیدنت دعوت داشتیم. همه جمع بودند. رزیدنت و خانم او پذیرایی می‌کردند.

شام در «گست هوس» از نواب زینل یار جنگ رئیس معماران دولتی دعوت کرده بودیم، آمده همراه خود نقشه‌های آبی و عکسهای ساختمانی اونیورسیته را آورده قسمت دانشکده‌های علوم را به من نشان می‌داد و برای من اطلاع آن بسیار مفید بود زیرا که هنوز دانشکده‌های علوم دانشگاه تهران را نساخته‌اند و در دست نقشه‌کشی مهندسین است. مطالعهٔ این نقشه‌ها که از روی دقت و بصیرت تهیه شده بود بر بصیرت و اطلاع در آن امر می‌افزود.

امشب آقای یاسمی از رادیو حیدرآباد قصیدهٔ خود را منتشر می‌کردند و ما می‌شنیدیم. شب از منزل بیرون نرفتم. قدری کسالت داشتم.

صبح بیست و نهم - (شنبه پنجم فروردین ۱۳۲۳ - ۲۵ مارس ۱۹۴۴ م.) (حیدرآباد).

امروز صبح جامعهٔ نظامیه را دیدن کردیم. در فضای مدرسه چادری افراخته و

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

محصلین جمع بودند. مفتی عبدالقدیر رئیس جامعه و جمعی دیگر از اعضاء و معلمین پذیرایی کردند و بعد از قرائت چند آیه از قرآن کریم اشعار فارسی انشاء کرده بودند قرائت نمودند. بعد از آن اینجانب نیز نطقی در ایفاء تشکر و تقدیر از اولیاء این مدرسهٔ اسلامی ایراد نمودم و سپس به کتابخانه رفتیم. مجموعهٔ خوبی از نسخ خطی و چاپی به زبان فارسی دارد. از جمله کتاب خطی به‌عنوان[1] از جامی مشاهده کردم که اسم آن را در فهرست تألیفات مولانا ندیده بودم. یادداشتی از روی آن برداشتم که جداگانه ثبت کرده‌ام. بعد از آن کالج طب و مریضخانه را دیدن کردیم. در لابراتوار یک دانه مار معروف هند (کبرا) مشاهده کردیم. دیدنی بود. بعد به کتابفروشی رفتم به‌نام «مکتبهٔ حیدریه». شخص خراسانی آن را دایر کرده است و سالهاست در اینجا ساکن است. کتابهای فارسی چاپ هندوستان زیاد دارد ولی همه به‌طور انبار است و فهرست منظمی نداشت. هوا هم گرم و مجال هم کم بود. آنقدر که مقدور بود نگاهی کرده چند نسخه کتاب خریداری کردیم و منزل آمدیم و شست و شویی کرده نهار را منزل ولیعهد «پرنس آف برار» (Prince of Brar) مهمان هستیم. شهزاده اعظم جاه با لباس نظامی و رتبهٔ سرگردی درجهٔ سپهسالاری کل قشون حیدرآباد را دارد و خانم او پرنس نیلوفر یکی از شاهزاده خانمهای ترکیهٔ عثمانی قدیم است. خیلی مهربان و ساده و بی‌تکلف و تکبر است. جمعی از اعیان دولت با عمامه‌های رنگارنگ و بعضی هم با خانمهای خود در آنجا بودند. با ما خیلی مهربانی کرد و با هم عکس برداشتیم. بعد از صرف نهار با کمال عجله به منزل سرمهندس یارجنگ وزیر معارف رفتیم. مجال درنگ نبود زیرا تمام وقت ما بموجب برنامه اشغال شده بود. بلافاصله به منزل بازگشتیم. در عمارت «گست هوس» کنفرانسی از نمایندگان مطبوعات تشکیل شده بود و مذاکرات زیادی راجع به اوضاع ایران و امور مطبوعات و علمی و ادبی با آنها به عمل آمد. در آخر صحبت از اولیاء مطبوعات خواهش کردم که در ایجاد و تأکید روابط فرهنگی مابین دو مملکت با ما همکاری و مساعدت نمایند.

۱ـ [جای نام کتاب سفید مانده است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساعت پنج و نیم وقت ملاقات با نظام دکن معین شده بود. با اتومبیل از «گست هوس» حرکت کردیم. در قصر نظام پیاده شدیم. ابداً مستخدم و یا نوکری دیده نشد. از عمارت بالا رفته در عمارت شخص مفلوکی را دیدیم با فینهٔ چرک کثیف و لباس کهنهٔ کثیف. تصور کردیم که این شخص یکی از عمله و اجزاست. معلوم شد خود نواب آصف جاه هفتم عثمانعلی خان نظام دولت عثمانیهٔ دکن است. تعارف کردیم نشست و قدری صحبت کرد. از چشمهای براق او علامات استعمال افیون مشهود بود. معروف است بقدری حرص و حب مال دارد که ابداً فکر و خیال دیگری جز پول جمع کردن ندارد. بعد از چند دقیقه صحبت که از سفر ما و خط سیر و اینکه با چه وسیله آمده‌ایم و با چه وسیله‌ای خیال رفتن داریم، پرسید: در دکن منزل رزیدنت رفته‌اید. بعد از آنکه جواب مثبت دادم بر احترام افزود و وقتی که پرسید در دهلی در کجا منزل داشته‌ایم گفتیم در قصرنایب السلطنه بیشتر از پیشتر احترام کرد و خود را خیلی کوچک نمود. وقتی که به او گفتم که از راه دریا عازم مراجعت به وطن هستم خیلی وحشت و اضطراب کرد که چگونه از دریا نمی‌ترسید و از زیردریایی دشمن اندیشه ندارید. با آنکه فارسی می‌داند و شعر فارسی می‌گوید و سرود ملی حیدرآباد را هم خودش تألیف کرده و در آن از خودش ستایش نموده است، معذلک با ما انگلیسی صحبت می‌کرد. از حال و اخلاق او تعجب بسیار نمودم و گفتم «تَسمع بالمُعَیْدی خیرٌ من اَن تراه».

ساعت شش و نیم بعدازظهر به ایستگاه رفته جمعی به‌عنوان بدرقه آمده بودند. وداع کردیم و از حیدرآباد حرکت کردیم. شب را در ترن گذرانیدیم.

صبح سی‌ام ـ (یکشنبه ششم فرودین ماه ۱۳۲۳ شمسی ـ ۲۶ مارس ۱۹۴۴ م). (حیدرآباد ـ آرکنم).

امروز را تماماً در سالون ترن گذراندیم. مقصد بنگلور است که در مهاراجه‌نشین میسور قرار گرفته است و از دکن تا آنجا راه مسافتی ندارد ولی چون سالون باید از روی راه‌آهن وسیع عبور کند به ناچار اطول فاصله را گرفته تا نزدیک مدرس رفتیم و از آنجا مراجعت کردیم.

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عصر ساعت چهار به قصبهٔ موسم به «آرکُنَم» رسیدیم که محل اتصال و تفریق خطوط راه‌آهن است و به انگلیسی «Junction» می‌گویند. هفت ساعت ترن در آنجا متوقف است، پیاده شدیم. امروز معنی آفتاب سوزان منطقهٔ حاره و منظرهٔ صحراها و کوهها و جنگلهای این منطقه را دانستیم. در اینجا پیاده شده قدری نارجیل تازه می‌فروختند، در ایستگاه خریدیم و از آب آن نوشیدیم. بعد گردش را به داخل قریه آرکنم رفتیم تماشایی بود. هندوان سیاه‌پوست در آنجا زیاد بودند که خون خالص و نژاد قدیم هندی هستند. معبد قدیمی در آن قریه بود، به درون آن رفتیم و بتها را تماشا کردیم. در بالای معبد در محلی شکل آلت رجولیت را درست کرده بودند که نزد هندوان مقدس است و پرستش می‌نمایند.

گردش در بازار ارکنم کرده در سلمانی آن قریه محض تفنن اصلاح ریش کردم. به سالون باز آمدیم، بعد از اندک تجسس که در عقب سالون گشتیم آن را پیدا کردیم. شام خوردیم و خوابیدیم.

صبح سی و یکم ـ (دوشنبه هفتم فرودین ماه ۱۳۲۳ شمسی ـ ۲۷ مارس ۱۹۴۴ م.) (بنگلور).

صبح ساعت هشت به شهر زیبای بنگلور وارد شدیم. حرکت ممتد ترن و بی‌ترتیبی در غذا بکلی مرا از پا انداخته و ناخوش بودم. در ایستگاه از طرف نماینده رزیدنت و نمایندهٔ حکومت محلی استقبال شده به عمارت مخصوص مهمانان (Guest House) راهنمایی شدیم. هوا خیلی معتدل و لطیف و فضای شهر سبز و خرم و مزین به انواع گلها بود. در اینجا تقاضا کردم که بعضی قسمتهای بی‌فایدهٔ برنامه را حذف کنند، بلکه در دنبال این مسافرت ممتد دو سه روزی در این شهر استراحت نماییم زیرا به استراحت فوق‌العاده محتاج بودم. از خانوادهٔ خلیلی و نمازی چندین نفر در این شهر سکونت دارند. از قدیم الایام دارای ضیاع و عقار و خانواده می‌باشند. سر میرزا اسمعیل شیرازی که سابقاً صدراعظم مهاراجه میسور بوده است از اهل شیراز و با خانوادهٔ خلیلی وصلت دارند. شیرازیها در اینجا زیاد هستند ولی در عین حال شیراز را بر بنگلور ترجیح

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌دهند. بعد از اندک استراحت و صرف صبحانه، «وایس چانسلر» دانشگاه (که یک قسمت عمدهٔ مؤسسات دانشگاه میسور در این شهر است) شخص انگلیسی است موسوم به «مک آلپین» (Mac Alpine) به ملاقات ما آمد و به اتفاق به تماشای دانشگاه رفتیم. دانشگاه بواسطهٔ امتحانات تعطیل است. به او گفتم: در هوای به این اعتدال و خوبی چه موجبی داشته است که مدارس را تعطیل کرده‌اید. تصدیق کرد و گفت: چنین است، ما خود نیز علتی برای آن فرض نمی‌توانیم نماییم. به هرحال بعضی ابنیهٔ دانشگاه را تماشا کردیم.اول کالج مرکزی سپس کالج مهندسی و سوم مؤسسهٔ صنایع یدی و حِرَف که موسوم بود به (Technicological Institute) و برای تربیت و تعلیم اهل حِرَف و صنایع تأسیس شده است و فنون مختلفه تعلیم می‌دهند. فیلم تأسیس آن مدرسه را به ما نشان دادند که مهاراجهٔ جوان آمده افتتاح کرده است. از اینکه این مؤسسه را تأسیس کرده‌اند رئیس دانشگاه می‌گفت بهتر از آنکه فارغ‌التحصیل (لیسانسه) با درجهٔ (O.B.A) از دانشکده بیرون بیایند و برای معاش معطل بمانند و دنبال مشاغل دولتی و استخدامی بروند.

قبل ازظهر رزیدنت میسور که محل اقامت وی در همین شهر است انگلیسی نظامی است موسوم به کلنل فریزر (Col. Frazer)که اتفاقاً با ژنرال فریزر آتاشهٔ نظامی انگلیسی در تهران هم اسم و دوستند و می‌گفت که در ابتدای جنگ سابق دو سال در شیراز بوده و شیراز را می‌شناخت. اندکی هم فارسی می‌دانست. کاغذی برای ژنرال فریزر نوشته به من داد که در تهران به او بدهم. خیلی مهربانی کرد. دفاتر صدراعظم میسور راکه موسوم است به (Madlura Ras) و همچنین دفتر رزیدنت را به حکم تشریفات معمولی امضاء کردیم. نهار را در «گست هوس» صرف کردیم و بعدازظهر استراحتی نمودیم. عصر را برای گردش به باغ قشنگ و معروفی که در بنگلور است و موسوم است به «لال باغ» رفتیم و انواع درختها و نباتات و گلها و حیوانات را در آنجا تماشا کردیم و گردش خوبی کرده به منزل آمدیم. شب شام آقای ماک آلپین رئیس دانشگاه در آنجا با ما شام صرف نمود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح سی و دوم ـ (سه‌شنبه هشتم فرودین ماه ۱۳۲۳ ـ ۲۸ مارس ۱۹۴۴ م. (بنگلور).

دیشب در بنگلور قدری باران آمده و هوا بسیار لطیف بود. و چون این شهر پنج هزار فوت ارتفاع دارد، هوا بقدری مطبوع و خوش‌آیند بود که به توصیف در نمی‌آید. گلهای رنگارنگ و درختهای سرسبز عظیم الجثه طراوت و صفای دیگری داشتند.

امروز صبح بعضی مؤسسات را می‌بایستی دیدن نماییم. اول به تماشای مؤسسه سرم‌سازی رفتیم که برای مبارزه با امراض حیوانات و انسانی انواع سرمها را می‌سازند. سپس به مدرسهٔ فلاحتی رفتیم. مدرسهٔ قشنگی بود ولی به نظر مختصر آمد. بعد از آن به مؤسسهٔ جنگلبانی رفتیم. مدیر مؤسسه فارغ التحصیل آلمان است و تمام مؤسسهٔ خود را به نحو اتم به ما نشان داد و خیلی محظوظ شدیم. دو سه قطعه از چوب معطر صندل به یادگار به ما داد. ای کاش که در ایران هم به همین ترتیب تأسیس می‌کردند و از انواع چوبهای ایران نمونه‌ها نگاهداری می‌کردند و قوت مقاومت و خصایص آنها را ثبت و ضبط می‌کردند. در آخر برنامه مؤسسهٔ عظیم و معروف (Sience Institute) را دیدن کردیم. رئیس مؤسسه آقای دکتر گوش (Sir J.C. Gosh) از اجلهٔ علما و معاریف دانشمندان هندوستان است. این مؤسسه را ابتدا جمشید جی تاتا که یکنفر متمول پارسی است با مبلغ ده میلیون روپیه دایر کرده است و مربوط به حکومت میسور نیست. از تمام اطراف هندوستان فارغ التحصیلهای دانشگاه برای تحصیلات مافوق دانشگاه به آنجا می‌آیند. شعب مختلفهٔ شیمی و فیزیک و مکانیک و مهندسی و آیروپلانسازی دارد. در شعبهٔ فیزیک یک نفر از علماء هندوستان موسوم به (C.V. Raman) که به اخذ جایزهٔ بین‌المللی نوبل نایل شده است از اهل میسور است و فریفته و شیدای علم است و از دنیا و مافیها جز علم دیگر به چیزی علاقه ندارد. با حرارت و آشفتگی عجیبی با ما صحبت می‌کرد. اشعه‌ای کشف کرده است که به نام خود او موسوم است و به اشعهٔ (Ramanian) معروف است و متجاوز از صدجلد کتاب به السنهٔ مختلفه راجع به آن نوشته‌اند.

امروز مشغول مطالعه در دقایق و اجزاء فرد الماس بود و در زیر ذره‌بین به ما نشان می‌داد و مدلل می‌کرد که چهارنوع الماس متفاوت در دنیا موجود است که ترکیب دقایق

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و جواهر هر یک با دیگران اختلاف دارد. یکی از حضار به او گفت که شما این الماسها را می‌فروشید. خندیده گفت اگر بخواهم می‌توانم الماس بسازم ولی نمی‌دانم که عالم مرا از این اختراع لعنت خواهد کرد یا رحمت خواهد فرستاد. در شعبهٔ دیگر جوان پارسی دیدیم موسوم به دکتر «پاپا» (Pah Pah) که با سن قلیل به عضویت انجمن سلطنتی علوم انگلستان برگزیده شده است. در اشعهٔ کسمک که از اجرامِ علویه به زمین می‌آید مطالعات کرده و حاصل تحقیقات خود را به ما نشان می‌داد. حقیقةً اسباب افتخار است که یکنفر فارسی ایرانی نژاد مانند جمشید جی تاتا این مؤسسه را دایر کرده است و یکنفر جوان ایرانی نژاد دیگر مانند سر میرزا اسمعیل صدراعظم میسور وسایل پیشرفت کار آن را فراهم نموده و یک نفر جوان ایرانی نژاد دیگر مانند دکتر پاپا به این مقامات علمی در این مؤسسه نایل گشته است. گردش مفصلی در تمام شعب و لابراتورها کردیم ولی چون مافوق معلومات ناقابل مابود استفادهٔ کاملی نکردیم، هم بقدر تشنگی چشیدیم.[۱]

نهار را در همان مؤسسه مهمان دکتر گوش بودیم. در طالار کتابخانه نهار با حضور رزیدنت و جمعی دیگر صرف کردیم و بعدازظهر به منزل مراجعت نمودیم.

عصر گردش در شهر کرده ساعت شش به بازار شهر بنگلور رفتیم و از آنجا منزل آقای خلیلی مجلسی فراهم شده بود و دعوت به چای کرده بودند. جمع کثیری از کولونی ایرانی در بنگلور و جمعی از معاریف شهر آنجا بودند. خانواده‌های شیرازی ـ نمازی در بنگلور و میسور و مدرس از دیر زمانی سکونت دارند و وصلت کرده‌اند و عمارات و ضیاع و عقار بسیار دارند و با کلاههای قدیم ایرانی و هنوز به فارسی تکلم می‌نمایند.

غروب به منزل مراجعت نمودیم. شب هشتم ماه بود. فضای باغ عمارت گست هوس چمنی وسیع و سرسبز و باطراوت داشت. درختهای گل از هر طرف زینت و جلوه

۱ـ [اشاره به این بیت مولوی دارد:

آب دریا را اگر نتوان کشید　　هم به قدرِ تشنگی باید چشید (م.د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خاصی داده بود مخصوصاً گل آبی رنگ زیبایی در برابر زمین را مزین و مکلل ساخته و «گویی خرده مینا بر خاکش ریخته و عقد ثریا از تاکش آویخته بود[1]» درخت نارنجی غرق گل بهاری بود و عطر دلپذیر آن مشام را معطر می‌ساخت. ساعتی در آن فضا و هوا نشسته در صنعت دست صانع ازلی که چنین مناظر زیبا را نقاشی کرده است تفکر می‌نمودیم. شب وزیر فوائد عامه (آقای محمد امام) به شام نزد ما بود و صحبت از مسائل اقتصادی هندوستان و مهاراجه نشین میسور می‌کردیم.

صبح سی و سوم ـ (چهارشنبه نهم فروردین ۱۳۲۳ شمسی ـ ۲۹ مارس ۱۹۴۴ م.) (بنگلور ـ میسور)

امروز از بنگلور که مرکز دولت میسور است به شهر میسور که تختگاه مهاراجه است باید برویم. خوشبختانه خط سیر ما با اتومبیل خواهد بود. سیصد کیلومتر مسافت را به مدت سه ساعت عبور کردیم و ساعت یازده به شهر میسور رسیدیم. معنای فضا و مناظر و مرایای هندوستان را امروز درک کردیم. تمام خط سیر جاده اسفالته از وسط جنگلهای سبز و درختهای کهن سال و صحراهای پر از گل می‌گذشت. همه جا آباد بود و دهات و آبادیها از یکدگر منقطع نمی‌شد. در عمارت [گاورنمنت هوس] (Government House) فرود آمدیم. عمارت بسیار مجللی است که بعد از فتح انگلیسیها در آن ناحیه و قلع و قمع حیدرعلی سلطان و پسرش تیپو سلطان در اینجا ساخته‌اند. این پدر و پسر از نوّابان کارناتک مسلمان بوده‌اند و در قرن هجدهم به کمک و تحریک فرانسویها با انگلیسیها در این ناحیه جنگها کرده‌اند و در همه جنگها فاتح بوده و اسراء انگلیسی را در قلاع خود محبوس می‌ساخته‌اند تا عاقبت شکست خورده و از خانوادهٔ قدیم مهاراجه میسور یک نفر را به جای آنها به تخت نشانده‌اند که تاکنون سلطنت میسور در آن خانواده باقی است. پس از اندک استراحت به شهر رفتیم. کتابخانه و مؤسسهٔ آثار باستانی «آرکئولوژیک» را دیدن کردیم. رئیس مؤسسه هندویی دانشمند بود موسوم به دکتر کریشنا. بسیار مرد عالم و مطلعی بود و با همه فضل و کمال لباس

۱ـ [عبارتی است از مقدمه گلستان سعدی (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساده و رفتاری متواضع داشت. نمونه از کتیبه‌های قدیم ادوار تاریخی هندوستان را جمع کرده بودند به ما ارائه داد. یک کتیبهٔ زیبایی از زمان آشوکا پادشاه معروف هند که بعد از اسکندر در تمام هندوستان امپراطوری عظیمی تشکیل داده و چهل سال سلطنت کرده است در آنجا به نظر رسید که تماشایی بود و آخر آن یک نفر ایرانی امضاء کرده بود. بعد از آن بـه مـؤسسه حِـرَف و صـنایع سـلطنتی مـیسور رفـتیم، کـه آن را بـه انگـلیسی (The Technicological Institute) می‌گویند. و در آنجا انواع کارهای ظریف از نجّاری و خراطی و کارهای صندل و آبنوس و چوب موسوم به (رز) و زرگری و نقاشی فراهم کرده و به معرض فروش گذاشته بودند. به رسم یادگار و برای ارمغان مقداری قوطی سیگار و گردن بند و غیره خریداری کردیم. نهار را در عمارت حکومت صرف کردیم. بعدازظهر مجدداً مشغول به معاینه مؤسسات شدیم. نخست مؤسسهٔ کودشیمیایی را دیدن کردیم. کارخانهٔ مدرنی است که از آمریکا وارد کرده است و سولفات و آمونیاک درست می‌کنند و از هوا ازت و نیتروژن گرفته به صورت کود درمی‌آورند و باربار به مؤسسات زراعتی و فلاحان نیشکر می‌فروشند که به مصرف تقویت اراضی می‌رسانند و مـحصول زراعت نیشکر را دوصد چندان می‌کنند. رئیس موسسه هندویی بود مهربان و مؤدب موسوم به (Mr. Jyeugn) ما را پذیرایی کرده همه جا را ارائـه داد و تـوضیحات دقـیق بـیان کـرد و حقیقتاً مایهٔ کمال حیرت است که علم و صنعت به این جا رسیده که هوا را مبدّل به کود می‌کنند. ای کاش که در ایران چنین کارخانهٔ نافعی تأسیس می‌شد تا آنکه اراضی کم قوت ما را تقویت می‌نمود. سپس به شهر میسور باز آمده به باغ وحش (Zoo) رفتیم. در آنجا انواع حیوانات و طیور عجیبه را نگاهداری می‌کردند. در یک جا چندین هیپوتاتیموس دیده شد که زاد و ولد کرده بودند. بچهٔ هیپوتاتوم تماشایی بود. شیر و پلنگ و میمون به انواع دیده شد. طاوس سفید مانند نوعروس طنازی و جلوه‌گری می‌کرد. بوزینه موسوم به میمی با مدیر باغ انس و الفتی غریب ابراز می‌کرد. چای را در عمارت حکومت صرف کردیم. ساعت شش برحسب برنامه به ملاقات مهاراجه رفتیم. مهاراجهٔ جـوان مـیسور موسوم است به (Shri jaya - Chama - Rajendira Wadiar) در قصر بسیار مـجلل و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باشکوهی که زیبایی ظاهر و باطن آن مافوق توصیف است از ما پذیرایی کرد. در سرسرای عمارت گاوهای وحشی و ببرهایی که خود شکار کرده بود خشک کرده گذاشته بودند و نیز موزهٔ اسلحهٔ قدیمی در سر راه بود. با آسانسور بالا رفتیم. از اتفاقات نادره آسانسور در بین راه خراب شد و مدت ده دقیقه در آنجا محبوس ماندیم تا آنکه آن را اصلاح کردند و ما در طبقهٔ سوم قصر به حضور مهاراجه پذیرفته شدیم. مهاراجه که خود دارای درجهٔ .B.A در فن تاریخ می‌باشد لباس مجلل دربر داشت. انگشترهای بسیار درشت از الماس برلیان در انگشت، ولی بسیار فربه و تنومند بود به طوری که هیکل او عادی نمی‌نمود و مریض به نظر می‌رسید. ده دقیقه از ما پذیرایی کرد. به انگلیسی صحبت می‌کردیم. خیلی مهربانی و ادب نمود. شب را به تماشای یکی از زیباترین و قشنگترین مناظر هندوستان موفق شدیم. در کنار رودخانهٔ عظیم[1] سد بزرگ و ممتدی ساخته‌اند و از آب آن کانالها کشیده و ملیونها جریب آکر (Acre) اراضی را مشروب می‌نمایند. در کنار سد باغ عظیمی ساخته‌اند و در آن آبنماها و آبشارها و حوضها و فواره‌ها و دریاچه‌ها پرداخته‌اند و آن را با لامپهای رنگارنگ و گوناگون به طرز هندسی و ظریف و زیبا درست کرده‌اند که چون فواره‌ها جریان می‌یابند و الکتریک را روشن می‌کنند تمام آن باغ که دو کیلومتر طول آن است به الوان گوناگون منور می‌شود و منظرهٔ جالبی ایجاد می‌کند که آدم خیال می‌کند در مملکت پریان و جادوان جای دارد. اسم آن سد «کریشنا راجارها گار» و اسم آن باغ «کریشنا راجاگاردن» (Krishna Raja Garden) می‌باشد و در یک ضلع آن هتل مجلل و زیبایی ساخته‌اند. بعد از آنکه متجاوز از دو ساعت در کنار دریاچهٔ وسیع و آبنماها گردش کردیم و در پاویونهای مختلف و نشیمنهای زیبا که در هر گوشه به ظرافت و سلیقهٔ بسیار لطیف درست کرده‌اند نشستیم و آن مناظر ظریف را به خزینهٔ حافظه سپردیم در ایوان هتل ساعتی نشسته و قرص قمر را که از گوشهٔ آسمان با چشم رقابت بر آن کانون نور می‌نگریست تماشا نمودیم. شام گوارایی صرف شد. به یاد همه دوستان عزیز بودیم و شب را هم در همان هتل به سر آوردیم. این

۱ـ [جای نام رودخانه سفید مانده است (م.د)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سد و این باغ چند سال بیش نیست که ساخته شده و آن نیز از مساعی سِر میرزا اسمعیل شیرازی صدراعظم سابق میسور می‌باشد و این طلسم برق و آب را او تعبیه کرده است و من به او مراسله نوشته و او را به آن خدمات برجسته که اسم او را در همهٔ سینه‌های اهالی میسور نقش کرده است تبریک گفتم. حقیقةً اسباب افتخار است که یک نفر هموطن ما موفق به این خدمات برجسته شده است.

صبح سی و چهارم ـ (پنجشنبه ۱۰ فروردین ۱۳۲۳ شمسی ـ ۳۰ مارس ۱۹۴۴ م.) (میسور ـ بنگلور).

صبح ساعت هفت که در دفتر هتل (کریشنا راجاگاردن) نام خود را ثبت کرده و احساسات خود را در آن باره نگاشتیم این بیت را هم در آن دفتر نوشتم[1] با اتومبیل به بنگلور مراجعت کردیم. در همه جا جنگل و همه جا گلهای صحرایی و مخصوصاً بته‌های «شاه‌پسند درختی» کنار جاده را زینت کرده بود. از عجایب منطقهٔ حارّه که در بین راه مشاهده کردیم «قریهٔ مورچه‌ها» بود که آن را (Ant hills) می‌گویند. مورچه‌های درشت از گل آن را می‌سازند. در بعضی ارتفاع آن به دو متر می‌رسد و ظاهراً مار کبرا نیز در آن لانه می‌کند و نباید آن را خراب کرد. در بین راه مقابر و قلعهٔ تیپوسلطان را تماشا کردیم در قلعهٔ «سرینگاپاتام» همانجایی که مجلس انگلیسیها بوده و هم در آنجا تیپوسلطان آخرین سلطان مسلمان کارناتک به خاک هلاک افتاده است تماشا نمودیم. قلعه در جای محکمی است، از سه طرف رودخانه احاطه دارد. چندین ماه محاصره بوده است، عاقبت انگلیسیها به دست وزیر خائنی از جای آب به قلعه راه یافته و تیپوسلطان که نزد مسلمانان به سلطان شهید معروف است در آنجا جنگیده تا کشته شده است. مقبرهٔ او و پدرش حیدرعلی نیز در همان نزدیکی است. به فارسی ماده تاریخها در لوح مزار او ثبت کرده‌اند. فاتحه خواندیم و متأثر شدیم. باغ تابستانی او را که موسوم است به «دریا دولت» نیز تماشا نمودیم. عمارت به همان حال قدیم باقی است و انگلیسیها آن را در کمال خوبی محافظت کرده‌اند با آنکه در دیوارهای آن همه جا پرده‌هایی از تصویر

۱ـ [جای بیت خالی مانده است (م.د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جنگهای آنها با انگلیسیها منقوش است. ظهر نهار را در بنگلور صرف کردیم. آقای احمد (معزالدین) و آقای سید وهاج الدین صاحبمنصبان مهماندار ما را خجل و شرمنده کرده و بعضی اشیاء چوب صندل و فوفل به یادگار خریده به ما هدیه کردند. چون در بمبایی ما بعضی قطعات نقره کار ایران روز عید نوروز به رسم ایرانی به آنها عیدی داده بودیم خواستند مهمان‌نوازی کرده باشند. عصر در شهر بنگلور ژورنالیستهای میسور مجلسی فراهم کرده رئیس «مستر راما» مدیر روزنامهٔ (دیلی نیوز) خیرمقدم گفت. نطقها کرده شد و اشعار، آقای یاسمی قطعهٔ زیبایی گفته بودند، خوانده شد. ما نیز از معارف و مطبوعات ایران اطلاعاتی به ایشان دادیم. چای را مهمان کلنل فریزر بودیم. در باغ زیبای عمارت رزیدنتی از ما پذیرایی نمود و مراسلاتی به ژنرال فریزر هم اسم خود که در تهران آتاشهٔ نظامی است نوشته ما را حامل آن قرار داد.

شب شام را با رئیس معارف شهر بنگلور در «گِست هوس» صرف کردیم و بعد از شام دوستان را وداع کرده با ترن به طرف مدراس رهسپار شدیم.

صبح سی و پنجم ـ (جمعه ۱۱ فروردین ۱۳۲۳ شمسی ـ اول آوریل ۱۹۴۴ م.) (بنگلور ـ مدراس).

صبح ساعت هفت وارد مدراس شدیم. سر ساتهام (Sir Satham) رئیس معارف پریزیدنتی مدراس و نمایندهٔ حاکم که موسوم است به سر جان هوپ (Sir J. Hope) در ایستگاه راه‌آهن به استقبال ما آمده و ما را به عمارت حاکم بردند. مدراس بدهواترین نقاط خط سیر ما بود. از گرمای مرطوب به امان آمدیم. در عمارات حاکم همه جا مستخدمین هندی در اطاق ما آمده خدمات ما را انجام می‌دادند. در اینجا نیز هندوی سیاهی مستخدم ما بود که به بوزینه شباهت داشت. خیلی زحمت ما را می‌کشید ولی بسیار طماع بود. عمارت حاکم در هفت میلی خارج شهر مدراس در کنار دریای «خلیج بنگال» واقع است. عمارت کهنسالی است. پارک وسیعی دارد و دشت زمردی از چمن سبز در برابر دارد که تا چشم کار می‌کند سبز است و در آن جا دسته‌های عظیم از مرالها و غزالهای وحشی به چرا مشغول هستند. مردم مدراس از نژاد خاصی هستند. همه سیاه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مانند زغال ولی خیلی خوش صورت هستند. پیشانیهای برجسته و چشمهای گیرنده و دندانهای بسیار سفید و با قدهای کشیده و لاغر اندام در عالم خود نژاد زیبایی به شمار است. بعد از اندک استراحت چون حال مزاجی من خوب نبود صرف دوا کردم. ساعت یازده به اتفاق و راهنمایی سر ساتهام رئیس معارف به دانشگاه مدراس رفتیم. عمارات دانشگاه همه در ساحل خلیج بنگال واقع است و منظرهٔ دلاویز دریا در مدنظر محصلین است. رئیس دانشگاه از رجال معتبر و معروف اهل علم است. دکتر است در طب و جراحی موسوم به دکتر کریشنا مدالیار. امسال در مجمع علمای انگلستان هفت نفر از بزرگان اهل علم هندوستان را دعوت کرده‌اند که به لندن بروند. وایس شانسلر دانشگاه مدراس هم به آنجا دعوت شده است. با همه علم و دانش به حکم اثر طبیعی علم بسیار متواضع و معقول و مهربان و بی‌تکلف است. همه جا با ما همراهی کرده عمارات دانشگاه و کتابخانهٔ عظیم آن را به ما ارائه داد. این کتابخانه از حیث داشتن کتب فارسی و کتب راجع به ایران خیلی ممتاز است. بعد از گردش نهار را در تالار کتابخانه میهمان رئیس دانشگاه بودیم. در سر میز برایِ (Tost) خیرمقدم گفت. من جواب دادم و گفتم ما در ساحل دو دریا واقع شده‌ایم یکی دریای بنگال است که با منظرهٔ زیبا و آبهای سبز خود خاطر ما را محو جمال خود کرده و دیگر دریای علم و دانش دانشگاه است که بسی عمیقتر و وسیعتر از آن اقیانوس می‌باشد. بسیاری از رجال مدراس در آن نهار حاضر بودند با آنان آشنا شدیم.

ساعت سه و نیم به منزل مراجعت کرده بعد از شست و شو در ساعت چهار به «کالج پریزیدنسی» رفتیم. تاریخ تأسیس آن سال ۱۸۳۷ م. است و هفت سال قبل خشن صد سالهٔ آن که آن را (Diamond Jubilee) می‌گویند گرفته‌اند. رئیس کالج آقای[1] مرد دانشمند محترمی است، ما را در همه جا گردش داد و لابراتوار و غیره را تماشا کردیم. در تالار کالج چای صرف شد. نطقها تبادل گردید. آقای رشید یاسمی اشعار فصیحی سروده بودند قرائت کردند. در ساعت پنج و نیم ملاقات در باب جرائد در همان کالج به

۱ـ [جای اسم رئیس کالج سفید مانده است (م.د)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عمل آمد. در اینجا مجلس ما خیلی با مهر و محبت نبود. هندوها می‌خواستند با پرسشِ سؤالات سیاسی ما را به مرحلهٔ سیاست بکشانند که چیزی بگوییم و مثل میسیون ترکها با مسلمانان طرف بشویم. عقاید ما را در باب مسلم و هندو و سیاست دولت هند (پان اسلامیزم) و تعلیمات مذهبی و اوضاع ایران و مناسبات سیاسی ایران با دول همسایه سؤال می‌کردند ولی من برای جلوگیری از هرگونه سوءتفاهم عقاید خود را قبلاً نوشته و به صورت آخرین مصاحبه نسخ متعدد حاضر کرده مابین آقایان تقسیم کردم و جوابهای شفاهی مناسب نیز به سؤالات آنان دادیم و بحمدالله این مجلس نیز به‌خوشی و خوبی خاتمه پذیرفت و بهانه به دست حضرات ندادیم. اول غروب در موقعی که لباس اسموکینگ پوشیده عازم مهمانی منزل آقای امین خلیلی بودیم حاکم وارده شد با ما تصادف نمود. خیلی عذرخواهی کرد که بواسطه اینکه در مسافرت بود موفق به ملاقات ما امروز نشده است. قرار ملاقات را به فردا گذاشتیم. محمدامین خلیلی از خانواده‌های خلیلی شیرازی و داماد سر میرزا اسماعیل است. خانم بسیار معقول و مهربان و زیبایی دارد که از ما پذیرایی می‌نمود. غالب رجال مسلمان مدراس و خانوادهٔ خلیلی و نمازی در آنجا مهمان بودند. آقایان خلیلی نُه نفر برادرند. یک نفر از ایشان داماد آقای آقاعلی نمازی است که به مناسبت رضوان خانم عیال آقای حشمت‌الممالک[1] با ما خویشاوند می‌شوند. شب در آنجا هم مهمانی رسمی بود و هم ضیافت فامیلی و بسیار خوش گذشت. نیمه شب به منزل مراجعت کردیم. از گرما و خستگی بسیار در عذاب بودیم.

صبح سی و ششم ـ (شنبه ۱۲ فروردین ۱۳۲۳ شمسی ـ دوم آوریل ۱۹۴۴ م.) (مدراس ـ حیدرآباد)

امروز آخرین روز مهمانی ماست و برنامهٔ گردش ما در هندوستان به پایان می‌رسد. تا قبل از ظهر چند قسمت کار در پیش است. ابتدا آقای سرساتهام رئیس معارف با اتومبیل فورد خود آمده ما را از باغ حاکم به شهر برد. در مدرسهٔ اسلامی (Muhammadan College) پذیرایی به عمل آمد. شمس العلما مولوی عبدالحق که از

۱ـ [برادر نویسنده (م.د.)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رجال فاضل و محترم مسلمان هند است و تحقیقات بسیار در آثار فضلا و شعرای عرب کرده است رئیس مدرسه است. با آنکه مدرسه تعطیل بود ما را در عمارت کهنسال مدرسه گردش داده و مجموعهٔ بسیار نفیسی که از کتب فارسی، اعم از خطی و چاپی، در آنجا دارند به نظر ما رسانید. در سالون دیگری یکی از محصلین آن مدرسه تاریخ اسلام و ابنیه و آثار اسلامی را به صورت تابلو درآورده و گرافیکهای صنعتی ظریف ساخته بود. قدیمترین مطبوعات فارسی مدراس که تاریخ آن تا یکصد سال قبل بود در آنجا دیده شد. در سالون بزرگ مدرسه استادان و معلمین مدرسه جمع آمده بعد از صرف شربت و بستنی نطق گرمی رئیس مدرسه ایراد نمود و علی الرسم جواب گرمی دادم و قطعه ابیات مثنوی از حکایت تاجر و طوطی و مسافرت به هندوستان را ذکر کرد که:

گفت طوطی را چه خواهی ارمغان　　کـــارمت از خـطهٔ هـندوستان
یاد آرید ای مهان زین مرغ زار　　یک صـبوحی در میان مرغزار
یـاد یـاران یـار را مـیمون بـود　　خاصه کاین لیلی و آن مجنون بود

طوق زیبایی که به رسم هند به گردن ما آویختند به یادگار همراه آوردیم و با آن دوستان و برادران مسلمان وداع کردیم. در عمارت رادیو مدراس دعوت کرده بودند که به فارسی نطقی ایراد نماییم تا در صفحهٔ گرامافون پر کرده به دهلی ببرند و از آنجا به عنوان آخرین خطاب به مناسبت اختتام دورهٔ گردش ما در هند برای ایران منتشر کنند. امروز صبح با کمال عجله چند سطری یادداشت کرده و در عمارت رادیو مدرس ایراد کردم و پر کردهٔ آن را بعد از ده دقیقه استماع نمودم. صورت نطق در ضمن راپرت رسمی مندرج است در اینجا تکرار نمی‌شود. مؤسسهٔ رادیو هندوستان (All India Radio) بسیار مؤسسه فنی منظم و مرتبی است و شعب آن در تمام بلاد مهمهٔ هندوستان منتشر است. ساعت یازده و نیم به منزل آقای خلیلی داماد آقای علی نمازی رفتیم. خانم ایشان رضوان خانم و دیگر افراد فامیل از ما پذیرایی کردند و قریب نیمساعت در آن مجمع گرم خانوادگی نشسته به یاد دوستان و خویشان بودیم. در موقع رفتن قرآن و آرد و برگ سبز به‌رسم ایران آوردند و دیده‌بوسی کردیم. بسیار فامیل گرم بامحبتی هستند. پس به منزل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حاکم آمدم. چند فقره مراسله یکی به مستر کارو وزیر خارجهٔ هندوستان نوشتم و از پذیرایی گرم دولت هند و از محبتهای آقای معزالدین احمد و سیّد وهاج‌الدین تشکر کردم. دیروز از ایران کاغذی از خانم رسیده بود که تفصیل جریان انتخابات وکلاء تهران در مجلس شورای ملی را نوشته بودند از مخالفتهایی که می‌شود اشاره کرده، جوابی نوشتم و چون امروز با این دوستان خود آقای احمد و آقای شاهپور وداع می‌کنیم آن مراسلات را توسط ایشان به دهلی فرستادیم و یک شمعدان نقرهٔ زیبا به آقای احمد به یادگار دادم. نهار را در منزل با حاکم صرف کردیم. سر جان هوپ بسیار مرد محترمی است ولی پیرمرد و متکبر است. آب و هوای مدراس انسان را به ویسکی و مشروبات الکلی عادت می‌دهد. خانم و دخترهای ایشان نیز بودند. رویهمرفته گرم و مهربان بودند. مقارن ظهر به عمارت حاکم مراجعت کرده اسباب سفر را پیچیده سپس نهار را با حاکم (Sir J. Hope) صرف کردیم.

با کمال عجله نهار صرف شد و یک ساعت و نیم بعدازظهر به میدان طیاره شتافتیم. یکی از آجودانهای حاکم (A.D.C.) و رئیس معارف مشایعت کردند. میدان طیاره چند میل از شهر دور است. مسافرت ما با سرویس هواپیمایی «تاتا» (TaTa) که شرکتی پارسی است و در داخلهٔ هندوستان سرویس هواپیمایی از بمبایی تا کلومبو پایتخت سیلان و از طرف دیگر تا کلکته دارد. طیارهٔ او کوچک ولی راحت بود. با یکنفر جوان آمریکایی که از شرکت «استاندارد ایل کمپانی» (Standard oil Co.) در کلکته و سیلان کار کرده و اکنون عازم مراجعت به آمریکاست همسفر بودیم. طیارهٔ ما ساعت دو بعدازظهر حرکت کرد. از روی سواحل غربی هند گذشته و کوهها و سلسله جبال شرقی دکن را طی کردیم وارد جلگهٔ دکن و خاک نظام شدیم. ساعت چهار و نیم بعدازظهر بود که در میدان طیارهٔ حیدرآباد که در قسمت شهر «بیگم پیه» (Bigum Pih) واقع است پیاده شدیم. ما را به هتل بردند که در نزدیکی شهر حیدرآباد و مشرف به دریاچهٔ «حسین ساگر» است. و آن چون بر فراز صخره واقع شده است «رُک هتل» (Rock Hotel) نام دارد که به رسم‌الخط هندی «راک هوتل» می‌نویسند. هتل ظریف و تمیزی است. در ایوان مشرف به رودخانه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نشسته تماشای منظرهٔ شهر حیدرآباد می‌کردیم. شب ماه بود. تا دیروقت نشسته بعد از آن صرف شام شد.

صبح سی و هفتم ـ (یکشنبه ۱۳ فروردین ۱۳۲۳ شمسی ـ سوم آوریل ۱۹۴۴ م.) (حیدرآباد ـ بمبائی).

امروز سیزدهٔ فروردین است. در ایران همه «سیزده به در» می‌کنند، ما نیز سیزده به در مفصلی کردیم یعنی با طیاره از حیدرآباد پرواز نمودیم و به بمبایی رفتیم. خط سیر ما از روی فلات دکن عبور کرده جبال غربی شبه جزیرهٔ هندوستان را طی نموده از روی شهر پونا گذشتیم و ساعت شش صبح حرکت کرده ساعت نه و نیم به میدان طیارهٔ بمبایی که در «جهور» واقع است پیاده شدیم. تمام وقت را در طیاره به خواندن کتاب تاریخ هند (Oxford History of India) مشغول بودم و مخصوصاً قسمت وقایعی که در شبه جزیرهٔ جنوبی هندوستان واقع شده و در زیر پای ما بود مطالعه می‌کردم و مطالعهٔ آن لذت و تفریح زیاد داشت. در میدان طیاره جناب آقای الله‌یار صالح و آقای ابوالقاسم پناهی کونسول ایران در بمبایی و آقای محمد حجازی و آقای فیتر منشی انجمن ایران لیگ که از پارسیان است منتظر مقدم ما بودند. با اتومبیل آقای صالح به هتل تاج محل که به تخفیف [تاج هتل] (Taj Hotel) می‌گویند رفتیم. در جناح جنوبی یک آپارتمان شامل دو اطاق خواب و یک سالن برای ما کرایه کرده بودند از قرار روزی شصت روپیه با صرف غذا. آقای پورداود بدون آنکه به ما اطلاع بدهد ما را ترک کرده به نزد پارسیان رفت و طفیل آنان شد. ولی این حرکت پسندیده نبود زیرا ما هیئت اعزامی مأمور دولت هستیم و می‌بایستی به خرج خودمان با آبرومندی رفتار نماییم. این مبلغ جزئی که به مصرف هتل و غیره می‌رسد چندان اهمیتی ندارد. رویهمرفته در این سفر معلوم شد که این مرد عمق و عقل زیادی ندارد و بسیار با سوءظن و ممسک است. در هتل جماعتی از ایرانیان به دیدن ما آمدند.

مطبوعات امروز صبح رؤس مصاحبهٔ ما را با اربابِ جرائد نقل کرده بودند و قسمت مربوط به این سخن که گفتیم (Culture is Paramount) با خط درشت طبع کرده بودند. بعد از ورود تلگرافی به نایب‌السلطنه مخابره کرده از مهمان‌نوازی دولت هند و ایشان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تشکر نموده و خداحافظی کردیم. یکی از اجزاء کونسولخانه که موسوم است به آقای کازرونی و مرد فهمیده و لایقی است و بمبایی را به خوبی می‌شناسد و سالهاست خانوادهٔ آنها ساکن بمبایی می‌باشند کارهای ما را راه می‌انداخت. عصر به اتفاق آقای صالح و آقای حجازی و آقای خلیلی شیرازی که اولی نمایندهٔ تجارتی ایران در هندوستان است و دو نفر دیگر عازم مسافرت به ایران و منتظر کشتی هستند به گردش رفتیم. در ساحل سدی در وسط دریا ساخته‌اند که گردشگاه خوبی است و آن قسمت (Marine Drive) می‌گویند. گردش مفصلی پیاده کرده، اول شب منزل آمدیم و شام در رستوران هتل که بسیار بزرگ است و قریب پانصد نفر در آنجا می‌توانند غذا بخورند و با دستگاه تهویه (Air Condition) مجهز است و خیلی هوای خشکی دارد شام صرف شد.

صبح سی و هشتم ـ (دوشنبه ۱۴ فروردین ۱۳۲۳ شمسی ـ چهارم آوریل ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

از امروز فصل سوم مسافرت ما به هندوستان شروع می‌شود که عبارت باشد از توقف در بمبایی. برنامهٔ ما در توقف بمبایی عبارت است از تحریر و تألیف گزارش رسمی ما که باید به دولت ایران در نتیجهٔ این مسافرت رسمی تقدیم شود و تهیهٔ لوازم مراجعت به وطن.

صبح را به اتفاق کنسول ایران به ادارهٔ حکومت رفتیم و به رسم معمول مملکت دفتر امضاء او را، که معمولاً اشخاص تازه‌وارد از راه ادب امضاء می‌کنند و آن را (Visitors Books) می‌گویند، ما نیز امروز دفتر او را امضاء کردیم. و برای رئیس اونیورسیتهٔ بمبایی «دکتر داریا» کارت گذاشتیم. در مغازهٔ وایت‌اوی (Wait away) به خیاطی رفته لباس و کفش خریدیم. در مغازهٔ موسوم به (Asiatic Store) که تجار زردتشتی ایرانی اداره می‌کنند و همه قبیل اشیاء دارد بعضی لوازم خریداری کردیم. نهار را در رستوران هتل که جای خنک و هوای خوبی دارد و در این هوای گرم هتل بمبایی تنها محل فرار از گرماست صرف نمودیم. عصر را به اتفاق آقای عبدالحسین آزاد که نمایندهٔ تجارتخانه غضنفر است و طرف معاملات تجارتی آقای مهدی نمازی دوست

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عزیز ماست و خانم مهربان و عاقلی دارد به اتفاق آنها از بعضی مغازه‌ها زینت‌آلات برای ارمغان خریدیم. شام را در هتل صرف کردیم. و بعد از شام در کنار دریا گردش کردیم.

صبح سی و نهم ـ (سه‌شنبه ۱۵ فروردین ۱۳۲۳ شمسی ـ پنجم آوریل ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

آقای سید وهاج‌الدین که عضو وزارت اطلاعات هند و همسفر همراه بود از فضلا و دانشمندان است و زبانهای فارسی و انگلیسی مانند زبان مادری خود اردو می‌داند. از دولت هند خواهش کردم که او را برای مدت دیگری به اختیار ما بگذارند که در بمبایی باشد و با ما کار بکند. این خواهش را وزارت اطلاعات پذیرفته و به مشارالیه اجازه داده بودند. امروز با راه‌آهن از مدراس وارد شد. آقای علی معتمدی نمایندهٔ دولت ایران در هندوستان نیز به عزم ملاقات ما و برای ترتیب کارهای مربوط به هیئت از دهلی حرکت کرده امروز قبل از ظهر وارد شدند و در هتل تاج محل منزل نمودند. نهار را همگی با هم خوردیم. عصر نیز در شهر بمبایی گردش کردیم و خیاطی رفتیم. شام منزل آقای ابوالقاسم پناهی به شام دعوت داشتیم، بعضی از کونسولهای دول ترکیه و عراق و مصر نیز حضور داشتند. در باغچهٔ جلو منزل که چمن بسیار مصفایی است و چون بر سر تپه واقع شده مشرف بر یک قسمت عمدهٔ شهر بمبایی است و خانه‌های عظیم و چندین طبقهٔ آن شهر تا حد دریا همه منور به چراغهای الکتریک در برابر نظر، منظر بسیار زیبایی جلوه‌گر می‌ساختند. بعد از شام در آن باغچه نشسته با دیگر آقایان و خانمها صحبت می‌کردیم. چون شب یازدهم ربیع‌الثانی است ماه نیز در آسمان جلوه داشت. خانم آقای پناهی که دختر آقای خبیرالسلطنه است خانم خوش صحبت و مهمان‌نوازی است و غالباً حرف می‌زند و صحبت می‌دارد و برای آنکه مدعوین خسته نشوند و بیشتر خسته می‌شوند.

صبح چهلم ـ (چهارشنبه ۱۶ فروردین ۱۳۲۳ شمسی ـ ششم آوریل ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

از امروز قرار گذاشته‌ایم که از منزل بیرون نرویم، در منزل مانده مشغول تهیه و تحریر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گزارش سفر خود هستیم. نقشهٔ گزارش را به اتفاق آقای یاسمی طرح کرده و مشغول شدیم. گزارش ما دارای هفت فصل خواهد بود به این قرار:

۱ ـ مقدمه.

۲ ـ شرح مسافرت.

۳ ـ اقدامات.

۴ ـ معاینهٔ مراکز علمی.

۵ ـ مختصری از اوضاع هند.

۶ ـ پیشنهادها.

۷ ـ خاتمه.

قبل از ظهر با آقای معتمدی ساعتی مشغول کار بودیم و در تهیهٔ راپورت و اقداماتی که ایشان باید بکنند تبادل نظر می‌کردیم. برای بعضی از رجال علمی هندوستان که باید نشان علمی اهداء شود صورتی تهیه کرده به ایشان دادم و پیشنهادهای خود را هم به ایشان اطلاع دادم. همه به اتفاق نهار در هتل صرف کردیم. دیروز مبلغ پانصد روپیه وجه نقد از کیف آقای معتمدی دزیده بودند. خیلی محل تأسف و درس عبرت شد. بعدازظهر استراحتی کرده به اتفاق آقای خلیلی شیرازی به بازار رفته قدری پارچه برای لباس خریدیم. شب بعد از شام مدتی به تحریر و تألیف گزارش خود مشغول بودم. آقای معتمدی خداحافظی کرده به دهلی مراجعت نمودند.

صبح چهلم و یکم ـ (پنجشنبه ۱۷ فروردین ۱۳۲۳ شمسی ـ هفتم آوریل ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

صبح ساعتی به بانک ملی هند (The National Bank of India) رفتم و حواله‌ای که داشتم گرفتم و به مغازه «وایت اوی» رفته کفش و ارمغانی خریدم. ظهر نهار در هتل صرف شد. عصر به اتفاق آقای سید وهاج‌الدین در هتل مشغول کار و نوشتن گزارش بودیم. اول شب آقای یحیی نمازی و خانم همشیرهٔ ایشان و جماعتی دیگر از اقوام و اقارب آمدند و ما را به شام دعوت نمودند. در یک رستوران چینی به غذای چینی موعود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بودیم. غذاهای چینی بسیار متعدد و متنوع و غالباً خوشمزه بود ولی بسیاری از آنها که موادِ آن معلوم نیست از گوشت کدام جانور تهیه شده خوردنی نبود. چون من کسالت داشتم زودتر به هتل مراجعت نموده استراحت کردم.

صبح چهلم و دوم ـ (جمعه ۱۸ فروردین ۱۳۲۳ شمسی ـ هشتم آوریل ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

صبح در منزل مشغول تهیه گزارش بودیم. ترتیب منظمی داده شد. مطالب را بر طبق یادداشتهایی که دارم نگارش و تحریر می‌کردم. آقای یاسمی نیز یک قسمت را بر عهده گرفته می‌نوشتند. سپس یکنفر ماشین نویس فارسی که از اجزاء آقای صالح بود موسوم به «تهرانی» و بعد به واسطه کسالت عذر خواست و آقای دفتری عضو کونسولگری ایران ماشین می‌کرد و آقای وهاج‌الدین به انگلیسی ترجمه می‌کرد و یک نفر ماشین‌نویس آن را با ماشین لاتین تحریر می‌نمود ولی متأسفانه آقای وهاج‌الدین بیش از یک هفته اجازه ندارد و می‌خواهد برود. ناچار مجدداً تلگرافی به آقای معتمدی به دهلی به فوریت مخابره کردم و اجازهٔ آن را تمدید نمودم و نیمه شب جواب آمد و اجازه داده شده بود. تمام وقت مشغول بودیم و گزارش نسبةً خوبی تهیه شده است. خدا کند که این سفر ما به هندوستان مثمر به ثمر و نتیجهٔ عملی بدهد و از آن فایده عاید مملکت گردد. در هر صورت ما وظیفهٔ خود را انجام می‌دهیم. «دربند آن مباش که نشنید یا شنید».[۱]

رادیوی تهران اطلاع می‌داد که اعتبارنامهٔ من در مجلس مورد مذاکره شده و یک نفر اظهار کرده است که در شمارهٔ آراء فیمابین من و آقای تهرانی اختلافی روی داده است. به شعبه رجوع کرده‌اند که مجدداً رسیدگی نمایند. من فوراً فهمیدم که حقه‌بازی و فریب را شروع کرده می‌خواهند به این بهانه اعتبارنامهٔ تهرانی را بعد از من بگذرانند. من فکر کردم که کار را به خدا واگذار کنم. «قُل کُلٌّ یَعْمَلُ عَلٰی شاکِلَتِه»[۲] ولی با آنهمه گذشت

۱ـ [مصراع دوم بیتی است از حافظ که مصراع اول آن اینست: «حافظ وظیفهٔ تو دعا گفتنست و بس.» (م.د.)].

۲ـ [قسمتی از آیهٔ ۸۴ از سورهٔ ۱۷ اسری قرآن کریم. (م.د.)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و جوانمردی که دربارهٔ شیخ حسین تهرانی نمودم این رفتار او برخلاف آیین وفا و جوانمردی است. پاداش او را نیز به خدا واگذار کردم.

صبح چهل و سوم ـ (شنبه ۱۹ فروردین ۱۳۲۳ شمسی ـ ۹ آوریل ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

صبح را در هتل مانده مشغول تهیه گزارش بودم. ولی آقای یاسمی بواسطهٔ اشتغال به کارهای شخصی مجالی نداشتند. آقای پورداود هم که بکلی ما را رها کرده و دنبال کار خود رفته است. تمام این بار بر دوش من مانده است. سیّد وهاج‌الدین هندی با پشت کار و جدیت فوق‌العادهٔ قابل تحسینی به کار مشغول است و با وجود کسالت مزاج دقیقه‌ای آرام ندارد و با انگلیسی فصیحی آن را ترجمه می‌کند. نهار آقای محمدجعفر شوشتری دعوت کرده بود در یکی از کلوبهای بسیار عالی بمبائی نهار مفصلی داد. غالب ایرانیها با خانمهای ایشان نیز حاضر بودند. دختر آقای شوشتری به جای پدرش که فلج و زمینگیر است پذیرایی می‌کرد. در سر نهار نطق طنان و رَنّانی نمود و جوابی هم من گفته تشکر کردم و بعد از نهار عکس جمعی برداشتیم و از آنجا به منزل آقای شوشتری رفته از مشارالیه که منتهای ادب و معقولیت را کرده است و این ضیافت آبرومند را به افتخار ما داده تشکر نمودیم. بیچاره با آنکه زمینگیر و مریض و اسیر بستر است باز جنبهٔ ریاست ایرانیها را دارد و مرد خوش صحبتی است و اشعار زیاد هم می‌خواند. انشاء خوبی هم دارد و بحمدالله متمول است و ضیاع و عقار فراوانی در بمبائی دارد. بعدازظهر که به منزل آمدیم از فرط گرمای هوای بمبائی به جان آمده بودیم. با آنکه دائماً بادبزن برقی «پنکه» در حرکت است و با آب سرد استحمام می‌نماییم باز لباسهای ما از فرط عرق چین و چروک می‌شود و همه روزه باید تبدیل نمود. عصر باز مشغول نوشتن گزارش بودیم.

صبح چهل و چهارم ـ (یکشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۲۳ شمسی ـ ۱۰ آوریل ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

امروز نیز مطابق برنامه سپری شد. غالباً اوقات در بمبائی به این ترتیب می‌گذرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح ساعت هفت یعنی مقارن طلوع آفتاب پیشخدمت اطاق که اسمش رحیم‌خان است برای ما چای می‌آورد و بعضی از روزنامه‌جات بمبائی را نیز همراه می‌آورد. بعد از صرف فنجان چای به شست و شو و اداء فریضه مشغول سپس لباس پوشیده در اطاق دیگر به صرف صبحانه مشغول می‌شوم. از عادات معموله انگلیسی‌ها آن است که صبح یک فنجان چای با قدری میوه در بستر به محض بیدارشدن از خواب صرف می‌کنند، بعد از ساعتی چاشت مفصلی به نام (Break-fast) که غذاهای گوناگون و تخم‌مرغ و ماهی و میوه و پوریچ و شیر و کره و مربا را متضمن است می‌خورند. البته معدهٔ ما طاقت هضم چنین غذاها را ندارد. من به صرف پوریچ و شیر و میوه اکتفا می‌کنم. بعد از آن مشغول تحریر مکاتبات و تهیهٔ گزارش و مطالعهٔ یادداشتها می‌شوم. امروز دو مراسله به دهلی نوشتم: یکی به سر سلطان احمدخان وزیر اطلاعات و دیگری به سر جگاندرا سینگ وزیر معارف. یک ساعت بعدازظهر به اتفاق آقای رشید یاسمی و آقای وهاج‌الدین به رستوران عمومی هتل رفته نهار صرف می‌کنیم. پس از آن تا ساعت چهار استراحتی نموده ساعت چهار استحمام با آب سرد کرده لباس پوشیده به پذیرائی دوستان یا گردش در بازارهای بمبائی یا ساحل دریا می‌گذرانیم. امروز عصر چای را منزل سر انجینیر (Sir Engeenir) که از پارسیان محترم بمبائی است و از وکلای عدلیه است و سمت ریاست وکلا را دارد، (Chief Advocator) و پورداود در منزل او رحل اقامت افکنده است مهمانیم. عصر به چای دعوت کرده بود. جماعت کثیری از بزرگان بمبائی و پارسیان آنجا جمع بودند. عمارت بسیار مفصلی دارد که مشرف به دریاست و پنج طبقه است. کتابخانهٔ بزرگی دارد مشتمل بر مقدار زیادی کتب حقوقی و بسیار مجلل و لوکس. با آسانسور ما را به طبقات مختلفه عمارت برده گردش داد. و غروب آفتاب را در دریای بمبائی از طبقهٔ عالی تماشا کردیم.

امروز از ایران تلگرافی خبر رسیده است که در گرگان زلزلهٔ عظیمی حادث شده و تمام شهر خراب شده و مردم ویلان گشته‌اند. خیلی اسباب تأثر گردید. از موقع استفاده کرده با سر رستم مسانی که از دانایان و پیشوایان پارسیان است صحبت کردم که اعانه‌ای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جمع‌آوری شده برای بیچارگان بیخانمان گرگان بفرستم. وعدهٔ مساعدت داد. آقای فیتر (Mr. Fiter) که منشی ایران لیگ است و مرد بسیار فعالی است این کار را دنبال می‌نماید.

صبح چهل و پنجم ـ (دوشنبه ۲۱ فروردین ۱۳۲۳ شمسی ـ ۱۱ آوریل ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

امروز مطابق برنامه معمولهٔ همه روزه سپری شد. صبح مقرر شده بود که برای تقدیم مراسم وداع به منزل حاکم بمبائی برویم. ساعت ده آقای پناهی کنسول به هتل آمده به‌اتفاق به عمارت حاکم رفتیم. سر جان کاول (Sir J. Cowelle) حاکم در همان اطاق دفتر خود از ما پذیرایی نمود که فوق‌العاده هوای آن را بوسیلهٔ میکانیکی خنک کرده بودند. این اندازه برودت مصنوعی مضر به حفظ‌الصحه است. حاکم با گشاده‌رویی و مهربانی معهود خود پذیره شد. مقداری صحبت از مسافرت ما به میان آمد. آقای رشید یاسمی هم همراه بودند. بعد راجع به زلزلهٔ گرگان سخن به میان آمد. نقشهٔ ایران را آورده محل گرگان را سؤال می‌کرد. بعد از چند دقیقه وداع کرده و او نیز خیر سفر گفته بیرون آمدیم و به منزل مراجعت نمودیم. مدتی قبل از ظهر مشغول کار بودیم و به تهیه و تحریر گزارش می‌پرداختیم. پورداود بکلی خود را کنار کشیده و ابداً تن به کار نمی‌دهد. عصر به اتفاق آقای خلیلی شیرازی به کتابفروشیهای معتبر بمبائی رفتم. در کتابفروشی موسوم به (The New Book Co.) چند جلد کتاب لازم بود خریداری کردیم. شب را در هتل بعد از صرف شام باز به کار مشغول بودیم و مقداری از راپرت را تحریر نمودم.

صبح چهل و ششم ـ (سه‌شنبه ۲۲ فروردین ۱۳۲۳ شمسی ـ ۱۲ آوریل ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

از دیروز سیگار را برای مدت محدودی ترک کردم. این اواخر بواسطهٔ کار و مشغلهٔ زیاد فکری افراط می‌شد و سینه را خیلی آزار می‌داد و در حال مزاجی هم تأثیر کرده بود. روز را به ترتیب عادی گذراندیم. شب در منزل سر کاوس جی جهانگیر مهمان بودیم. این شخص رئیس انجمن ایران لیگ است و از پارسیان محترم درجهٔ اول است و جزو هیئت نمایندگان مجلس مقننهٔ هندوستان می‌باشد. ثروت بسیاری دارد و برای کارهای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خیر همیشه حاضر است و برحسب پیشنهاد دولت انگلیس یا دیگران مبلغ بی‌حساب تقدیم می‌کند و او را (Ready Money) می‌گویند. در بمبائی تأسیسات مهم دارد از جمله تالار بسیار بزرگی ساخته است که جا برای یک هزار نفر مستمع دارد و کنفرانس و نمایشهای مهمّ در آنجا صورت می‌گیرد. کلکسیون بسیار نفیسی از اشیاء عتیقه دارد و عمارت بسیار شیک و لوکس و زندگی درکنار دریا دارد که می‌گفت خانهٔ اجدادی او بوده و او آن را بزرگ کرده است و موزهٔ قشنگی از سنگ مرمر ساخته است. خودش و پسرش و خانم و دخترش از ما پذیرایی می‌کردند. جماعتی از بزرگان پارسیها در این مجمع امشب مهمان بودند و خیلی مهربانی می‌کردند. بعد از صرف شام تماشائی از موزه کرده و ساعتی در ایوان جلو عمارت نشستیم، زیرا در داخلهٔ عمارت هوا فوق‌العاده گرم بود. بعد از شام با اتومبیل کنسول به طرف منزل آمدیم. ولی درکنار دریا درگردشگاه معروف به (Marine drive) قدری پیاده با آقای یاسمی راه رفتیم و سپس به منزل آمدیم.

صبح چهل و هفتم ـ (چهارشنبه ۲۳ فروردین ۱۳۲۳ شمسی ـ ۱۳ آوریل ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

صبح را به عادت همیشه گذرانیدیم. در هتل قسمت عمده وقت ما صرف تهیهٔ راپرت و ترجمه و تصحیح و تکمیل بود. نهار را با آقای یاسمی و وهاج‌الدین در رستوران هتل صرف کردیم. عصر بعد از استراحت بر حسب دعوت آقای وفادار که یکی از پارسیان ایرانی مقیم بمبائی است درکلوپ موسوم به [رادیو کلاب] (Radio Clube) که در نزدیک هتل درکنار دریا واقع است به صرف چای مهمان بودیم. در روی چمن سبز جلو عمارت مشرف بر دریا پذیرائی خوبی کرده بود خیلی ممنون شدیم. دکتر داریا رئیس دانشگاه بمبائی و سر رستم مسانی و جمعی دیگر دعوت داشتند. آقای صالح الله یارخان و آقای حجازی میرمحمد مطیع‌الدوله که در بمبائی هستند با خانمهای ایشان نیز بودند. شب شام را در هتل صرف کردیم.

صبح چهل و هشتم ـ (پنجشنبه ۲۴ فروردین ۱۳۲۳ شمسی ـ ۱۴ آوریل ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

امروز امر مهمی اتفاق نیفتاد و روز را صبح و عصر در هتل به تهیه و تصحیح و ترجمهٔ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گزارش خود به فارسی و انگلیسی مشغول بودم. امروز آقای سید وهاج‌الدین کارهای خود را تمام کرد، وداع کرد و به دهلی روانه شد. یک قوطی نقره و یکدست لباس ناقابل به‌طور هدیه به مشارٌالیه تقدیم کردم.

صبح چهل و نهم - (جمعه ۲۵ فروردین ۱۳۲۳ شمسی - ۱۵ آوریل ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

صبح را در هتل مطابق برنامه گذراندیم و به کار تهیهٔ گزارش مشغول بودم که در شرف تکمیل و اتمام است. بعدازظهر ساعت چهار و نیم صدای مهیبی شنیده شد و حرکت عنیفی در عمارت هتل به طوری سخت اتفاق افتاد که غالب شیشه‌های درها و پنجره‌ها خرد و ریز ریز شد. همه بیرون دویدند که چه واقع شده. بعضی گفتند که حملهٔ هوایی ژاپونیها است و بمباران کرده‌اند و چون حملات سخت ژاپونیها در سرحدات شرقی هند [آسام] (Assam) چندین روز است شروع شده و جنگ و کارزار شدیدی در جریان است این حدس زده می‌شد. ولی چون زنگ وحشت (Alarm) نواخته نشد و طیاره‌ای در هوا دیده نشد دانستیم که بمباران نیست. من از پنجرهٔ حمام به خارج نظر کردم، جمعی از صاحبمنصبان انگلیسی را دیدم که با کمال لاقیدی و خونسردی ایستاده بودند. در این وقت آقای شوشتری از طرف آقای محمدجعفر شوشتری به نزد ما آمده مراسله از آقای محمدجعفر داشت که وداع کرده و در یک قاب عکس نقرهٔ بسیار خوب عکسی که از مجلس مهمانی از حضار برداشته بودند برای ما هدیه فرستاده بود. در همان موقع که با آقای شوشتری صحبت می‌کردیم مجدداً لرزش سختی در هتل روی داد و به فاصلهٔ چند ثانیه صدای بسیار مهیبی مجدداً مسموع شد و باز درها به هم خورد و شیشه‌ها فروریخت و حقیقتاً مفاد «اذا زلزلت الارض زلزالها»[1] محسوس گردید. همه بیرون دویدند. من با تلفن سؤال کردم، تلفونچی گفت انفجار روی داده است. بیرون آمدیم. در ایوان هتل مشرف به دریا نشستیم. بعد از چند دقیقه معلوم شد در یکی از کشتی‌های بسیار بزرگ که در ساحل در فرودگاه نمرهٔ ده ایستاده بود حریقی روی داده و چون کشتی

۱- [آیهٔ ۱ سورهٔ ۹۹ زلزال قرآن کریم. (م.د.)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حامل بنزین زیاد و اسلحه و مهمات بسیار بوده است انفجار اول از احتراق بنزین و دومی از احتراق و انفجار مهمات روی داده است. کشتیهای بزرگ که در دریا ایستاده بودند و عدد آنها در حدود پنجاه بود همه به حرکت آمده بودند و اضطراب و تشویق عظیمی در تمام خلق مشهود بود. لاینقطع دستجات ملاحان و بحریه بـه سـاحل پیاده مـی‌شدند. حسن اتفاق بوده است که این حادثه در روز روشن روی داده و مردم متوجه شده‌اند. در این بین آقای پناهی کنسول آمدند و این خبر را تأیید کردند و معلوم شد که حملهٔ هوایی نبوده و خطر دیگری ظاهراً نیست. چون قبلاً از طرف آقای دهـدشتی خـلیل (کـه از جوانان بسیار وطنپرست ایرانی و نوهٔ مرحوم آقای محمدحسین ملک التجار دهـدشتی است و پرفسور زبان فارسی در دانشگاه بمبائی می‌باشد) دعوت شده بود که به دبستان ایرانیها برویم و در جشن توزیع جوایز به دانش‌آموزان شرکت نـماییم. ایـن مـدرسه از موقوفه مرحوم آقای محمدحسین دهدشتی است و فعلاً آقای خلیل دهدشتی با بودجهٔ کم آن را اداره می‌کند و خدمت بزرگی انجام می‌دهد. با کنسول و آقای یاسمی سوار شده به مدرسه رفتیم. معلوم شد بواسطهٔ حریق و انـفجار مـجلس جشـن بـه هـم خـورده و محصلین رفته‌اند و در بسته بود ولی در حین عبور منظرهٔ غریبی در شهر مشاهده می‌شد، همه جا شیشه‌ها از درها شکسته و سطح خیابانها از خرده‌شیشه پوشیده بود و جا به جا پلیس انگلیسی و هندی راهها را سدّ کرده و عبور و مرور را هدایت می‌کردند و رفتن به منطقهٔ خطر را ممانعت می‌نمودند. برحسب تکلیف کنسول به منزل مشارٌالیه در عمارت موسوم به (نورماندی) در روی تپه واقع شده است رفتیم. در باغچهٔ منزل کنسول صندلی گذاشته و نشستیم. منظرهٔ غریبی در برابر چشم جلوه‌گر بود که مـادام‌العـمر فـرامـوش شدنی نیست. در مسافت بعیدی در آخر شهر که منتهی به دریا می‌شد در طول ساحل چندین میل دود غلیظی سر به آسمان کشیده و از وسط دود از آن مسافت دور شعله‌های آتش به ارتفاع چندین صدمتر زبانه می‌کشید. شخص فرانسوی که در همسایگی آقـای کنسول منزل دارد و نمایندهٔ شرکت «میشلن» می‌باشد با خانمش آمده تماشا می‌کردند. دوربینی داشتند بوسیلهٔ آن نظر می‌کردیم و مـنظرهٔ مـهیب و مـخوف و در هـمان حـال

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رقت‌آور و تأسف‌انگیز حریق را می‌دیدیم. معلوم شد بعد از انفجار آتش از کشتی به ساحل تجاوز کرده و بواسطهٔ جریان نسیم دریا به عمارات و منزلها سرایت نموده و این هنگامهٔ مهیب و تأسف‌آور را برپا کرده است. بعد از ساعتی تماشا و تأثر و تفکر و عبرت به اتفاق آقای محمدخلیل خلیلی شیرازی به هتل مراجعت کردیم.

بعد از صرف شام به اتفاق آقای یاسمی قدری در ساحل دریا و خیابانهای اطراف بندرگاه و گمرک حرکت کردیم. افق از طرف جنوب غربی از اثر اشتعال حریق قرمز شده بود و دود و شعله از دور دیده می‌شد و صداهای انفجار لاینقطع شنیده می‌گشت. کامیونها و اتومبیلها مملو از نظامی و عمله‌جات و غیره اتصالاً به طرف منطقهٔ حریق در حرکت بودند. تلفات جانی و مالی را خدا می‌داند. روزنامه‌های غروب واقعه را با کمال بی‌اهمیتی قید کرده بودند. تا فردا چه معلوم شود.

صبح پنجاهم ـ (شنبه ۲۶ فروردین ۱۳۲۳ ـ ۱۶ آوریل ۱۹۴۴ م.) (بمبائی)

روزنامهٔ [تایمز آف ایندیا] (Times of India) که امروز صبح آورده بودند خبر حریق و انفجار را به همان شرح که دیروز نوشتم شرح داده بود و نوشته بود که عدهٔ تلفات جانی در حدود چهارصد نفر و مجروحین متجاوز از هزار نفرند، ولی مسلماً این خبر منطبق با واقع نیست و برای تخفیف و تسکین‌خاطر مردم قضیه را بی‌اهمیت جلوه می‌دهند.

صبح سر رستم مسانی به دیدن ما آمده بود. در باب مساعدت و اعانه به زلزله‌زدگان گرگان از سه انجمن خیریهٔ پارسیان هرکدام مبلغ ده هزار روپیه که جمعاً سی هزار روپیه می‌شود چک به نام من نوشته بودند. خیلی تشکر کردم ولی خواهش کردم که حواله را تلگرافاً به تهران بفرستند. گفتند می‌خواهیم توسط شخص موثق و معتمدی باشد. آقای دکتر سعیدخان لقمان‌الملک را معرفی کردم و توسط او این وجه ارسال گردید و من شرحی در جواب مراسلهٔ ایشان نوشته تشکر کردم و توسط آقای فیتر فرستادم.

آخرین منشی هندی میسیون ماشین‌نویسی بود موسوم به محمد ناظرخان که نسخهٔ انگلیسی گزارش ما را با ماشین تحریر می‌نمود. او نیز کار خود را تمام کرده خداحافظی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمود و انعامی گرفت و عازم دهلی شد. از پنج نسخه راپرت انگلیسی یک نسخه برحسب خواهش برای آقای سید وهاج‌الدین و یک نسخه برای جناب آقای علی معتمدی ژنرال کنسول ایران فرستادیم. عصر یک نفر خانم آمریکایی که به کیش زردتشتی درآمده و یکنفر موبد پارسی او را اداره می‌کند دعوتی کرده بود. من عذر خواستم. رفقا رفته بودند. شب را آقایان تجار آزیاتیک‌استور یعنی آقایان گشتاسب و بهرام فلاحزادهٔ ایرانی در کلوب به شام ما را دعوت کرده بودند. بعد از صرف شام نطقهایی هم به عمل آمد. آقای پورداود نطق مضحکی کرد و گفت من برای مهمانی حاضرم و خواهش دارم که از این‌گونه مجالس مهمانی زیادتر فراهم آید. بعد از عکسبرداری هم پیاده به منزل آمدیم.

صبح پنجاه و یکم ـ (یکشنبه ۲۷ فروردین ۱۳۲۳ ـ ۱۷ آوریل ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

امروز صبح در هتل دستگاه نگارش و تحریر راپرت مسافرت ما خاتمه پذیرفت. بالاخره بواسطهٔ نداشتن ماشین‌نویس لایق پاکنویس آن به تهران محول گردید. جوانی مشیری نام که عضو کنسولخانه است برای این کار فرستاده بودند. گذشته از اینکه در تحریر ماشین کند بود و مغلوط هم ماشین می‌کرد خیلی هم تنبل بود و از زیر کار می‌گریخت، بناچار عذر خواستم. مستر فیتر (Fiter) سکرتر انجمن ایران لیگ صبح به دیدن من به هتل آمده بود و مراسلاتی از ایران لیگ داشت که مرا به سمت پاترون (Patron) افتخاری آن انجمن برگزیده بودند. عصر به عروسی در منزل آقای عدن والا که یکی از تجار محترم پارسی است و در سواحل بحر احمر و عدن تجارت دارد به عروسی دعوت داشتیم. برای دیدن آداب و رسوم پارسیها به آنجا رفتیم. خیلی تماشا داشت. دو نفر دستور پیرمرد دعا می‌خواندند و گردی از برنج و نارجیل بر سر عروس و داماد می‌پاشیدند.

صبح پنجاه و دوم ـ (دوشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۲۳ ـ ۱۸ آوریل ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

صبح برای خرید کتاب فارسی به بازار رفتیم. در «عمرکها روی» که محلهٔ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شیعه‌هاست کتابفروشی چندی بود ولی کتاب فارسی نداشتند. یک نفر ایرانی موسوم به جهرمیزاده یک جلد کتاب «التعرف فی التصوف» داشت خریداری نمودم. بعد از آن به بالاخانهٔ پسر ملک‌الکتاب که بقایا و آثار کتب مطبوعهٔ پدر را دارد رفتم. جوان روشنی است. مقداری کتاب فارسی داشت، چند جلدی انتخاب نمودیم. نزدیک ظهر به منزل مراجعت کرده و از فرط گرما و سنگینی هوا نزدیک به هلاکت بودیم.

امروز عصر در مدرسه ایرانیان آقای خلیل دهدشتی تجدید دعوت کرده بودند به آنجا رفتیم. جمعیت کثیری از رجال و نسا جمع بودند. آقای دهدشتی و آقای ماجدی معاونِ ایشان زحمت بسیار کشیده بودند و شاگردان را برای نطق و خطابه و خواندن اشعار و حکایات مشق داده و حاضر کرده بودند. طفلی قطعهٔ بلیغی از مثنوی «حکایت فلاح و نحوی» و طفل دیگری قصیدهٔ خاقانی «هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان» و سومی قطعهٔ ناصرخسرو «روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست» با حرکات و ژست (geste) خواندند. دو نفر دیگر دو قطعه از درامهای شکسپیر یکی از درام ژول سزار نطق انتخابی و دیگری از درام تاجر ونیزی مکالمهٔ شارلوت را خواندند و خوب ادا کردند، بعد اطفال دو نمایش طولانی از شاهنامه اقتباس کرده بودند. داستان ضحاک و فریدون و کاوه و نمایش داستان رستم و اسفندیار را بخوبی نمایش دادند. حقیقةً به منتهای کمال تهیه شده بود. بعد آقای دهدشتی نطق بلیغی نمود و از من خواهش نمود که جوایز را تقسیم کنم. من نیز در جواب صحبت مفصلی کردم و از اینکه خانمها در این مجلس حاضر شده و از هو و جنجال بعضی متعصبین و جهال نیندیشیده‌اند تلویحاً اشاره کردم. آقای دهدشتی خیلی ممنون شد. جوایز را تقسیم کردیم و در میان ستایش و شاباش و لبهای متبسم و صورتهای خندان برادران و خواهران عزیز مجلس خاتمه پذیرفت. شب در هتل استراحت کردم و بیرون نیامدم.

صبح پنجاه و سوم ـ (سه‌شنبه ۲۹ فرودین ۱۳۲۳ ـ ۱۹ آوریل ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

صبح آقای یحیی نمازی که جوان بسیار باهوش و امینی است به نزد من آمد. این

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اوقات بعضی لوازم و هدایا برای ایران توسط او خریداری می‌کنم. این خانواده که با ما خویشاوندی دارند و سرگذشت غم‌انگیزی دارند در سنگاپور از متمولین درجه اول بوده چندین ملیون ضیاع و عقار و عمارات داشته‌اند. بعد از حملهٔ ژاپونیها و تسخیر سنگاپور فرار کردند. مقداری جواهر که ذخیرهٔ ایشان بوده است در کشتی گذارده فرار می‌کنند. قضا را کشتی نیز مورد حملهٔ ژاپونیها [واقع] شده با جواهرات غرق می‌شود. خود آنها جانی به‌سلامت برده و به بمبائی می‌آیند او اینک در اینجا به کسب و تجارت مشغول است. خانوادهٔ عزیز شریفی دارد. خواهر و خواهرزادهٔ او همه خانمهای بسیار محترم و مهربان و محجوب می‌باشند. به اتفاق آقای نمازی بیرون رفته بعضی شالهای دستمال گردن و غیره که مصنوعات کشمیر است خریداری کردیم. امروز آقای یاسمی تب کرده در منزل مانده بودند. سرماخورده و گلودرد دارند. عصر آقای عبدالحسین آزاد یزدی که از تجار محترم است و نمایندهٔ تجارتخانهٔ غضنفر می‌باشد به دیدن آمدند. ایشان و خانم ایشان نیز کمال مهربانی را نموده و در کارهای ما کمال مساعدت را می‌نمایند. آقای صالح و حجازی عصر آمدند. به اتفاق ایشان گردش را به (Marine Drive) رفتم. در سد ممتدی که در دریا کشیده‌اند قدری قدم زدیم. نسیم تندی می‌وزید. تنفس کردیم. آقای صالح الله‌یار دوست قدیم و همکلاس و هم‌مدرسهٔ ماست. مرد معقول امین و درستی است. امروز شخصی موسوم به «حمید شجاعی» با خانم و فرزند از ایران آمده بودند و در هتل تاج محل منزل کرده‌اند. مردم معقولی می‌باشند.

صبح پنجاه و چهارم ـ (چهارشنبه ۳۰ فرودین ۱۳۲۳ ـ ۲۰ آوریل ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

صبح مستر فیتر منشی انجمن ایران لیگ به اتفاق آقای فریدون به دیدن آمده بودند. آقای فریدون از تجار معتبر و از پارسیان صاحب سرمایه است و دارای دستگاه تیاتری است در شهر بمبائی که به زبان اردو نمایش می‌دهد. امشب را از ما دعوت نمود که به تیاتر او برویم. قبول کردیم به این شرط که مساعدتی هم به زلزله‌زدگان گرگان بنماید. روز را از هتل بیرون نرفتم، به خواندن کتاب و روزنامه مشغول بودیم. بعد از شام در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساحل دریا قدری قدم زدیم.

شب به اتفاق آقای ابوالقاسم پناهی کنسول ایران در بمبائی و آقای خلیلی شیرازی و آقایان صالح و حجازی و خانمهای ایشان برحسب دعوت آقای فریدون به تیاتر اردو رفتیم. موضوع نمایش داستان «همایون» امپراطور مغولی است که مورد حملهٔ شیرخان افغان قرار گرفت و فرار کرده به شاه تهماسب صفوی پناه برد و از او عِدّت و عُدّت گرفته دوباره به هند آمد و مملکت خود را از آنها استرداد نمو د. داستان «دراما» و خیلی جالب بود و نمایش همه به زبان اردو بود. در فواصل دو نفر اکتور کومیک نیز نمایشات مضحک می‌دادند و موجب تفریح و خندهٔ بسیار بود. خانمها مانند خانم حجازی و خانم حمید شجاعی از تماشای آن خیلی لذت می‌بردند. جمل و عبارات اردو به‌قدری با فارسی آمیخته است که بعد از یک دو ساعت استماع و دقت کم‌کم گوش به آن عادت کرده مطلب مفهوم می‌شد. زبان قابل تداول و سریع‌التحصیلی است برای ما ایرانیان. نیمه شب بعد از تماشای تیاتر از صاحب نمایشگاه و از اکتورها تشکر کرده به منزل آمدیم و استراحت کردیم.

صبح پنجاه و پنجم ـ (پنجشنبه ۳۱ فروردین ۱۳۲۳ ـ ۲۱ آوریل ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

دیشب مبلغ یکصد روپیه از جامه‌دان من سرقت کرده بودند. ظاهراً عمل گارسون اطاق است که «رحیم خان» نام دارد. خیلی نوکر مواظب و دقیق و کارآمدی است ولی این مرتبهٔ دوم است که وجه در این اطاق سرقت می‌شود. در هتل باید وجه نقد را مسافر همیشه در جیب خود بگذارد. امروز صبح آقای پناهی کنسول اطلاع دادند که کشتی حاضر می‌شود برای صبح شنبه باید مستعد حرکت بود. بلافاصله از «تماس کوک» که آژانس خرید و فروش بلیط وسایل نقلیه است نیز این خبر تأیید گردید. بنابراین از امروز مستعد مسافرت خواهیم بود. قبل از هر چیز چون داشتن گواهی‌نامهٔ تزریق آبله از ضروریات است در موقع حرکت مطالبه می‌کنند صبح نزد دکتر مخصوص هتل که مرد هندی بسیار خوبی است و در همان هتل مطب دارد رفته آبله کوبیدم و بقیه روز را در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

منزل بودم. عصر به اتفاق فیتر منشی ایران لیگ و آقای صالح و جمعی از پارسیها به تماشای مجسمهٔ فردوسی رفتیم. این مجسمه را پارسیان بمبائی قبل از جنگ تهیه کرده و از برنز ساخته‌اند و به موجب قانون مصوب تا ساحل ایران مخارج را قبول کرده‌اند. از سرحد ایران تا پایتخت و همچنین مخارج نصب و ساختمان آن به عهدهٔ ایران است و اینک چندین سال است که بلاتکلیف مانده و کاری انجام نمی‌دهند. مدتی در تهران صحبت بود که آن را در کجا نصب کنند. آقایان پارسیان خواهش داشتند که تکلیفی برای آن معین شود. برای آنکه به رأی‌العین آن را مشاهده نماییم به اتفاق آقایان با اتومبیل به آتلیهٔ مجسمه‌ساز رفتم که در دهی در خارج شهر بمبائی می‌باشد و نیم ساعت راه مسافت دارد. در نزدیکی «جهور» می‌باشد. مجسمه را تماشا کردیم. انصافاً زیبا و خوب و محکم ساخته شده است و برای محل نصب آن از روی نقشه و تناسب ارتفاع آن با محل به نظر من همان میدان فردوسی است که در انتهای خیابان فردوسی در اول فیشرآباد واقع شده است. از مجسمه‌ساز که هندوی بسیار فهمیده و لایقی است تشکر کردم و خواهش کردم که آن را به بندر شاهپور حمل نمایند. وعده کردم که در تهران شهرداری تهران را به اهمیت و زیبایی مجسمه آگاه سازم. با اتومبیل مراجعت کرده در بین راه محلهٔ پارسیان را تماشا کردیم که در حقیقت شهر کوچکی است و دارای همه‌گونه وسایل می‌باشد و معبد و مدرسه و باغ و گردشگاه و ورزشگاه ساخته‌اند و طبقات فقیر را در آنجا سکونت داده‌اند. همهٔ خیابانها وسیع و عمارتها زیبا بود. شب شام را در هتل صرف کرده و بعد از شام مختصری در کنار دریا گردش کرده خوابیدم.

صبح و پنجاه و ششم ـ (جمعه اول اردیبهشت ۱۳۲۳ ـ ۲۲ آوریل ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

برای تهیه مسافرت صبح به بازار رفتم. در ادارهٔ تماس کوک رئیس آن مؤسسه شخصی است انگلیسی موسوم به Mr. Brown و معاونی دارد هندی موسوم به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«شیرانی»، هردو را ملاقات کردم و اطلاعات لازم برای مسافرت کسب نموده و بلیط کشتی خریداری کردیم. بعد از آن در بازار بعضی اشیاء و لوازم خریداری نمودم به اتفاق آقای بازرگان که یکی از تجار ایرانی مقیم بمبائی است و نهایت مهربانی را نموده و لوازم و اسبابی که ضرورت دارد خریداری و ما را راهنمایی در خریداری می‌کند کلاه و لباس و جوراب و کراوات خریده به منزل یعنی به هتل مراجعت نمودم. عصر در منزل کنسول اجتماعی از ایرانیها بودند و برای مذاکره و جمع‌آوری اعانه برای زلزله‌زدگان گرگان هرکس فراخور همت خود مساعدتی نمودند. حاجی زینل یوسف که اصلاً لاری و فعلاً تبعهٔ حجاز (دولت سعودی) است مبلغ دوهزار روپیه داد. سایرین نیز هرکس به فراخور کمک نمود. بعد از آن به هتل مراجعت نمودیم.

شب پس از صرف شام چون شبهای جمعه و شبهای شنبه در رستوران بزرگ مجلس رقص است و ما اهل رقص نیستیم، در «سال آمانژه» کوچکتری که مشرف به باغ است شامی صرف کرده ساعتی در کنار دریا به اتفاق آقای یاسمی قدم زده و سپس استراحت نمودم.

صبح پنجاه و هفتم ـ (شنبه دوم اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی ـ ۲۳ آوریل ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

صبح برحسب اطلاعی که به آقای پناهی کنسول ایران داده بودند معاون حاکم بمبائی که او را (Cheif Secretory) می‌گویند و شخصی است انگلیسی و موسوم است به [سوبر] (Dr. Sober) به اتفاق رئیس معارف حوزهٔ بمبائی و رئیس پلیس به عنوان مراسم تودیع به هتل آمدند و چند دقیقه نشسته از طرف حاکم بمبائی و دولت هند خداحافظی کردند. از حادثهٔ انفجار و حریق بمبائی خیلی دلتنگ و ملول بودند. پس از اندکی صحبت وداع کرده رفتند. من به اتفاق آقای بازرگان به کتابفروشی (New Book Co.) رفتیم و چند جلد کتاب در باب تاریخ هندوستان و دیگر کتب کلاسیک انگلیسی خریداری کردم و به هتل آمدم. متأسفانه تلفنی از تماس کوک رسید که حرکت کشتی که بنا بود فردا باشد موقوف شده و چند روز تأخیر افتاده و بنابراین فکر و تهیهٔ حرکت موقوف شد. آقای خلیلی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شیرازی مقداری میوه برای ایام اقامت در کشتی خریده بودند، متأسفانه همهٔ آنها ضایع شد. بعدازظهر بکلی بیکار بودیم. برای رفع خستگی و گذرانیدن وقت به سینما رفتیم. در یکی از سالونهای معروف موسوم به مترو (Metro) به اتفاق دوستان رفتیم. فیلم تماشایی بود. در قسمت فیلمهای جاری و (اکتوالیته) چند دقیقه فیلمهای مسافرت ما را نیز ارائه دادند. ورود به دهلی و حرکت از بمبائی و حیدرآباد و تماشای قلعه گولکنده را نشان می‌داد و توضیح می‌داد. ساعت نُه به منزل آمده شام خوردم.

صبح پنجاه و هشتم ـ (یکشنبه سوم اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی ـ ۲۴ آوریل ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

امروز یکشنبه است و همه جا تعطیل است. رفقا برای گردش و تماشای اماکن حریق زده بیرون رفته بودند. ولی من در منزل مانده با چند فقره روزنامه و کتاب تا ظهر وقتی گذرانیدم. در این آفتاب سوزان بمبائی بهترین جا همان سایهٔ سالون وسیع هتل است.

عصر برای وقت گذرانیدن به سینمای دیگری رفتیم موسوم به (Regal). فیلم قشنگی داشت که نمایش طفلی را می‌داد که در سن کم تمام رفتار و کردار و گفتار و حتی حرکات و سکنات و معلومات اشخاص سالخورده را داشت. در سالون سینما بواسطهٔ برودت مصنوعی [دستگاه تهویهٔ مطبوع] (Air condition) خیلی سرد بود. بیرون آمدم احساس سرمای زیادی می‌کردم. شب تب سختی کردم. از آقای معتمدی ژنرال کنسول در دهلی تلگرافی بود که دستور لازم در باب مساعدت در کار کشتی و حق تقدم و تسهیلات لازمهٔ گمرکی به اولیاء بندر بمبائی داده شده است.

صبح پنجاه و نهم ـ (دوشنبه چهارم اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی ـ ۲۵ آوریل ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

امروز تب شدیدی داشتم. واکسن آبله که روز پنجشنبه پریروز کوبیده بودم مؤثر واقع شده و در بازوی چپ دو آبلهٔ درشت نمایان شده و همان نیز مزید بر علت گردیده و ظاهراً این تب عکس‌العمل آن باشد. دکتر هندی را خواهش کردم به عیادت من آمد. دستور داد که از اطاق و بستر بیرون نروم و جز آب نارنگی چیز دیگر نخورم و استراحت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کنم. من نیز در منزل مانده از کتاب "Short English Stories" حکایات قشنگی می‌خواندم و وقتی می‌گذراندم. آقای یاسمی و رفقا بیرون رفتند ولی من در منزل مانده بودم و با کتاب مشغولیتی داشتم. رفقا منزل آقای بازرگان به شام مهمان بودند، من عذر خواستم.

صبح شصتم ـ (سه‌شنبه پنجم اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی ـ ۲۶ آوریل ۱۹۴۴ م.) (بمبائی).

دیشب تب افتاد. امروز حالم بهتر بود. صبح در سلمانی هتل اصلاح کرده گردشی در خیابانهای اطراف هتل نمودم. یک عدد تعلیمی می‌خواستم متأسفانه پیدا نشد. معلوم می‌شود در هندوستان گرفتن عصا و تعلیمی در دست معمول نیست. عصر به اتفاق آقای بازرگان به بازار رفته قدری پارچهٔ لباس و ظرف آب گرم «ترموس» و غیره خریداری کردم. اول شب به هتل مراجعت کردم. رفقا منتظر بودند. از کشتی اطلاع داده‌اند که فردا کشتی حرکت می‌کند. باید فردا صبح عزیمت نماییم.

صبح شصت و یکم ـ (چهارشنبه ششم اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی ـ ۲۷ آوریل ۱۹۴۴ م.) (دریای عربستان. کشتی و سنگ).

امروز باید به عون و عنایت الهی خاک هند را وداع گفته و از دریا گذار کرده عازم وطن شویم. دیروز با قرآن مجید پیش آمد سفر دریا را تفألی گرفتم این آیه برآمد که ما را به الطاف الهی بسی امیدوار ساخت. و این استخاره نیز مانند استخاره که بَدوِ حرکت از قران برگرفتیم از فرط تناسب حکم اعجاز را دارد: «وَ هُوَ ٱلَّذی سَخَّرَ ٱلْبَحْرَ لِتَأْكُلوا مِنْهُ لَحْماً طَرِيّاً و تستخرجوا مِنْهُ حُلِيَةً تَلْبَسوُنَها وَ تَرَى الْفُلکَ مَواخِرَ فيهِ وَ لِتَتَبِغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُم تَشْكُرونَ».[1]

یقین دارم که به فضل و کرم خداوندی در این سفر در کشتی خیلی خوش خواهد گذشت و ماهی بسیار تازه صرف خواهد شد. و انشاءالله به سلامت به وطن خواهیم

۱ـ [آیهٔ ۱۴ سورهٔ ۱۶ النحل قرآن کریم. (م.د.)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رسید.

سه بعدازظهر حساب هتل را پرداخته جامه‌دانها را پیچیده به اتفاق آقای پناهی کنسول و آقای صالح و آقای کازرونی که عضو کنسولگری است و بسیار مرد کاری و لایقی است به بندرگاه رفتیم. مسافرین که همراه هستند عبارت‌اند از آقای رشید یاسمی و آقای محمدحجازی و خانم ایشان و آقای حاجی محمد خلیل خلیلی شیرازی. پورداود هم که خیال اقامت داشت در این دو روزه تغییر عزیمت داده همراه است. در گمرک نهایت مهربانی و احترام را کردند و تصدیقنامهٔ آبله و ویزا و سایر تشریفات با کمال ادب انجام گرفت. ساعت یازده به قایق بخاری بزرگی سوار شده به سوی کشتی که در یک میلی ساحل لنگر انداخته بود روان شدیم. روز ششم اسفند از خاک ایران با کشتی هوایی عازم سفر هند شدیم و اینک که روز ششم اردیبهشت است یعنی درست بعد از دو ماه از خاک هند با کشتی دریایی عازم ایران می‌شویم. بحمدالله والمنه که این سفر میمنت اثر با خیر و خوشی و عزت و آبرومندی به پایان رسید.

در قایق دو نفر از اجزاء (Indian Steam Navigation Co.) که بحرپیمایی دریاهای هند با آن کمپانی است ملاقات کردیم و آشنا شدیم. اولی کاپیتان پیرسن و دیگری مستر پارک. اولی مأمور خرمشهر و دومی مأمور شعبهٔ بصره است. خیلی مهربان و مؤدب بودند.

ساعت یازده از قایق وارد کشتی شدیم. این کشتی موسوم است به وُ ـ سینگ (Wo Sing) که نام چینی است. سابقاً در آبهای چین کار می‌کرده. فعلاً منتقل به خلیج عجم و دریای عربستان شده است. کشتی کوچکی است ولی خیلی خوب و راحت است. برای هر دو نفر یک اطاق معین شده است. اطاق من و آقای رشید یاسمی نمرهٔ ۱۱ درجه اول A است.

نهار را در سفره‌خانهٔ مفصل کشتی صرف کردیم. مقارن ظهر کشتی به حرکت آمد و از ساحل هند دور شد. مناظر ساحل بمبائی خرد خرد از نظر محو می‌گردید. ما از دور هند را وداع کردیم. بواسطهٔ وزش نسیم و حرکت کشتی هوا خیلی خوب و مطبوع بود و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ابداً گرما احساس نمی‌شد. بعد از صرف نهار روی عرشهٔ کشتی (Deck) جای بسیار خوب و نسیمگیر و خوشمنظر است. صندلیهای راحت برای استراحت گذاشته‌اند.

اولین دفعه است که سفر طولانی نصیب و قسمت شده است. شب چراغها را بواسطهٔ احتیاطات جنگی بکلی خاموش کردند و کشتی در تاریکی مطلق واقع شد و به اصطلاح (Black out) کردند. در اطاقها گرما مانع خواب بود. بناچار در راهرو کشتی بستری گسترده رفقا هرکس در بستر خود غنودند. ولی از فرط باد و جنبش هوا من نتوانستم بخوابم. بناچار در تاریکی به کمک لامسه اطاق خود را پیدا کرده در آنجا با گرما که قدری بوسیلهٔ بادبزن برقی تخفیف می‌یافت ساختیم. اتفاقاً از نیمه شب به بعد هوا هم در اطاق چندان گرم نبود. باد بسیار تند خارج نزدیک بود لباس ما را ببرد و حتی کیف پول از جیب افتاده مبلغی از نوتهای بانک در حدود چهل روپیه «ذَهَبَ اِدْرَماج الرّیاح»، همه اموال دنیا عاقبت به باد می‌رود. حافظ فرموده است:

پیش صاحبمنظران ملکِ سلیمان باد است
بلکه آنست سلیمان که ز مُلک آزاد است.
شکوه آصفی و اسبِ باد و منطقِ طَیر
به باد رفت و ازان خواجه هیچ طَرْف نبست.

امروز به خوشی و مسرت اولین روز حرکت کشتی منقضی شد ولله الحمد.

صبح شصت و دوم ـ (پنجشنبه هفتم اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی ـ ۲۸ آوریل ۱۹۴۴ م.) (کشتی وُ ـ سینگ).

کشتی (وُ ـ سینگ) که حامل ماست تنها نیست. دو ناوشکن با او حرکت می‌کند. در کراچی هم بناست دو کشتی حامل مسافر به این کاروان ملحق گردد. این احتیاطات به‌ملاحظهٔ زیردریائیهای ژاپون است که چهار ماه قبل در ساحل مسقط یک کشتی روسها را غرق کردند. گویا در جنوب شبه جزیرهٔ عربستان و سواحل حضرموت تکیه‌گاه دریایی دارند. روز را قهراً در کشتی به سر برده و اوقات خود را غالباً به خواندن کتاب می‌گذرانیدم. کتاب (The Vicar of Waikfild) که از آثار ادبی کلاسیک انگلستان است،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وقتی در سال ۱۲۹۸ یعنی بیست و چهارسال قبل آن را خوانده بودم، اینک نیز در کشتی مجدداً مشغول شدم. کمدی بسیار شیرینی است. برای اشتغال خاطر بسیار مفید است. غالب روز را روی عرشهٔ کشتی بودیم و صندلی راحت بود. نسیم ملایمی می‌وزید. منظرهٔ سکوت و سکون دریا که منتهی به افق می‌شود از عظمت و بزرگی خداوند هر لحظه بر دل القا می‌کرد. ملالتی که حاصل بود از آبله‌های بازو بود که بواسطهٔ واکسن و مایهٔ آن حاصل شده و چرک کرده و اذیت می‌کرد. و این برای آن بود که از یاد خدا غافل نمانیم.

چهار مرتبه در کشتی غذا می‌دهند و هر دفعه به حد وفور و این برای مسافرین کشتی که باید معدهٔ آنها سنگین باشد خیلی مفید است، زیرا در غیر این صورت به هم خوردگی معده موجب کسالت دریا (Mal de mere) می‌شود. شب را با وجود گرما در اطاق گذرانیدم.

صبح شصت و سوم ـ (جمعه هشتم اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی ـ ۲۹ آوریل ۱۹۴۴ م.) (کشتی وُ ـ سینگ).

امروز کاپیتان سه نفر نورس که متعلق به بحریه هستند و در این کشتی مسافرت می‌کنند معرفی کرد و می‌گفت به بصره می‌روند می‌خواهند اطلاع اجمالی از لغت عرب پیدا کنند و معلومات مقدماتی حاصل نمایند، به آنها تعلیم بدهید. برای گذرانیدن وقت که ضمناً خدمت علمی هم انجام می‌شود پذیرفتم. از روی کتابی که داشتند به آنها کلمات و حروفی تعلیم دادم. یکی از آنها که اهل لندن است خیلی باهوش است ولی دو نفر دیگر یکی اسکاتلندی و دیگری اهل آفریقای جنوبی است هوش و علاقهٔ زیادی نداشتند. بسیار غریب است. این قوم انگلیسی به هرجا می‌روند فوری درصدد برمی‌آیند که زبان آن قوم را بیاموزند. روز را در کشتی مطابق برنامهٔ همه روزه گذرانیدم. غالب وقت را در روی عرشه کتاب «ویکار اف ویکفیلد». تألیف «اولیور گُلدسمیت» را می‌خواندم و سرگرمی داشتم. خلیلی شیرازی به میوه‌ها مشغول بود و نهایت محبت و مهربانی را می‌کرد.

یاسمی و حجازی و کاپتین پیرسن و مسترپارک به شطرنج اشتغال داشتند. همه برای خود سرگرمی داشتیم و به تماشای فضای نامحدود دریا وقتی می‌گذرانیدم. مخصوصاً شب در برابر تجلّی نور ماه جلوه و فروغ دیگری داشت و هزاران اشعهٔ طلایی از سطح

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

امواج منعکس شده تلؤلؤ و دلفریبی بسیار می‌نمود. شب از گرمای اطاق خواب خیلی ناراحت بودیم.

صبح شصت و چهارم ـ (شنبه نهم اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی ـ ۳۰ آوریل ۱۹۴۴ م.) (کشتی وُ ـ سینگ).

امروز روز مرطوبی بود. جلو آفتاب را پرده‌ای از مه و میغ رقیق گرفته بود. این دو روز تغییر وضع زندگانی و زندگی در کشتی در مزاج و اعصاب تأثیر کرد، حالت گیجی سر و سنگینی ایجاد می‌کرد. در برابر آفتاب روی عرشه ساعتی قدم زدم بلکه بهبودی حاصل شود. تمام روز به خواندن کتاب و صحبت با دوستان سپری شد. صبح نورسها زبان عرب درس خواندند. بعد از شام در سالون کشتی با دوستان قدری به شطرنج وقت گذرانیدم. در تاریکی کشتی که تمام چراغها را خاموش کرده بودند فقط چند لامپی در وسط سالون روشن بود و نور ضعیفی داشت ولی سراسر پنجره‌ها و درها را گرفته و با پرده‌های ضخیم از داخل و حجابهای چوبی از خارج مسدود کرده بودند. از تماشای منظرهٔ دریا و نسیم خنک آن محروم بودیم.

صبح شصت و پنجم ـ (یکشنبه دهم اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی ـ ۳۱ آوریل ۱۹۴۴ م.) (کشتی وُ ـ سینگ).

امروز کتاب دیگری را شروع به خواندن کردم. بعضی از قطعات منتخبه از نثر انگلیسی مشتمل بر حکایات ظریف و خواندنی ادبی و کلاسیک در کتابی جمع شده و به صورت کریستوماسی، آن را می‌خواندم. صبح در کشتی برای تمرین و ورزش در فراز عرشه چند تیر میترالیوز ضد طیاره شلیک کردند. هدفی مانند بادبادک به هوا فرستاده و آن را نشان قرار داده و شلیک می‌نمودند.

امروز کشتی ما به خلیج نزدیک می‌شود. از قبل از ظهر در طرف یمین یعنی مشرق سواحل مکران و بلوچستان معاینه می‌شد. مشاهدهٔ خاک وطن از دور ما را سیر نمی‌ساخت و مرغ دل به سوی آن پرواز می‌کرد. ساعات متوالی در کنار دست انداز کشتی ایستاده از تماشای دورنمای سواحل که مانند شبحی از دور نمودار بود خاطر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حزین را مسرور می‌ساختم.

بعدازظهر تقریباً در حدود ساعت چهار بعدازظهر بود یکی از ناوشکنها که در مصاحبت کشتی ما بود ناگهان راه را کج کرده به طرف ما آمد، در نزدیکی کشتی ما توقف مختصری کرده، با نورافکن به طور خط و نقطه تلگرافی با کشتی ما صحبت می‌کرد و علامت Signal می‌داد. بعد از آن راه خودِ را گرفته به طرف شمال حرکت کرد. بلافاصله بعد از آن کاپیتان نزد من آمده اظهار کرد آیا در همراهان شما کسی هست که روادید پاسپورت قونسولی داشته باشد، چون با بی‌سیم به توسط این کشتی ناوشکن به من امر شده است که فردا به بوشهر بروم و چند نفر که پاسپورت قونسولی دارند آنجا پیاده کنم. معلوم شد یک نفر هندی و خانم او و یک نفر خانم انگلیسی مأمور بوشهر هستند و در ژنرال قونسولگری انگلیس در بوشهر شغلی دارند و باید به آنجا بروند، در نتیجه اقدامات ژنرال کنسولگری به کشتی به توسط بی‌سیم امر شده است که آنها را در بین راه در بوشهر پیاده کند. این خبر برای آقای حاجی محمد خلیل خلیلی شیرازی که سعی وافر می‌کرد به بوشهر برود و اسباب فراهم نمی‌شد خیلی مسرتبخش بود. خداوند مسبب الاسباب موجب شد که مأمول او انجام گرفت. وقتی که من این خبر را به او دادم بسیار بسیار مسرور و خوشوقت گردید. چون مقداری گل و گیاه از هندوستان خریده و همراه دارد می‌خواهد به شیراز ببرد. بدیهی است از راه خرمشهر مشکل است که آنها را سالماً به مقصد برساند. وای به کاری که نسازد خدا. باری عصر آقای حجازی از کاپیتان و دیگر رفقای انگلیسی دعوت به چای کرده بود. در گوشهٔ سالون اطاق کوچکی است، در آنجا گرد آمده ساعتی صرف نوشیدن کردند. و به این وسیله وقتی گذرانیدیم. مسیو پارک اهل اسکاتلند است. برای اهالی اسکاتلند که مثل اصفهانیهای ما به بخل و خست معروف هستند حکایاتی جعل کرده‌اند و آنها را مسخره می‌کنند. بعضی ازین حکایات گفته می‌شد و می‌خندیدیم. خود او هم که بسیار مردِ خلیق و خوشقلب خوشخویی است با ما می‌خندید. بالاخره خود او رفت کتابی آورد که در آن حکایات و امثال بسیار راجع به اهالی (آباردین) یکی از شهرهای معروف اسکاتلند جمع کرده‌اند به نزد ما آورد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که بخوانیم و بخندیم.

امشب ساعت نُه کشتی ما از تنگهٔ هرمز عبور کرد یعنی از بعدازظهر سواحل عمان در دست چپ ما نمودار گردید و پیوسته نزدیکتر می‌شد. در اول شب چراغ دریایی یا فانوس که در روی صخره در نزدیک تنگه نصب کرده‌اند شروع به نورافشانی می‌نمود. آن نقطه را کوئن (Quoin) می‌گویند. در حدود ساعت نُه از پهلوی آن چراغ عبور کردیم. بعد از صرف شام با دلی که به مژدهٔ نزدیکی به ساحل وطن شاد بود خوابیدیم.

صبح شصت و ششم ـ (دوشنبه یازدهم اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی اول می ۱۹۴۴ م.) (کشتی وُ ـ سینگ).

امروز در کشتی به سر آمد. امر تازه‌ای نیست. سواحل ایران از طرف دست راست دیده می‌شود و موجب بهجت روح و فرح خاطر است. گله‌های ماهی صبح مشاهده می‌شد که در روی آب جست و خیز می‌کردند و هر کدام چند متر پرش می‌کردند. روز به خواندن کتاب و گاهی با شطرنج منقضی شد. هوای اردیبهشت ایران در اینجا بیش و کم محسوس می‌شود. گاهی مرغی هم در کشتی دیده می‌شود که معلوم می‌شود ساحل نزدیک است. در اطاق کاپیتان در عرشهٔ کشتی ساعتی به تماشای نقشهٔ خلیج مشغول بودم. تمام نقاط را دقیقاً نشان می‌داد. شب اعضاء کشتی دور میز سفره‌خانه جمع شده و به یک نوع بازی مهیجی مشغول بودند که با ورق کلماتی به لغت انگلیسی می‌ساختند.

صبح شصت و هفتم ـ

(سه‌شنبه دوازدهم اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی ـ دوم می ۱۹۴۴ م.) (کشتی وُ ـ سینگ).

شب از کنار هرمز و بندرعباس گذشته بودیم. صبح از برابر جزیره قشم و لنگه گذشتیم. هوا گرمتر و خفه‌تر بود. ظهر ساحل بوشهر نمودار گردید. بعدازظهر در چندین کیلومتری بندر که آن را «غاوی» می‌گویند کشتی لنگر انداخت. از بندر بوشهر که عمارات و دکلهای تلگراف بی‌سیم آن از دور نمودار بود، قایقهای متعدد به کشتی ما آمدند. از طرف کنسولگری انگلیس قایق موتوری آمده اجزاء هندی کنسولخانه را به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساحل برد. بعد قایق گمرک آمد. نمایندهٔ صحیه و رئیس شهربانی و چند نفر دیگر از جمع اهل محل آمدند. از آمدن ما به این کشتی اطلاع نداشتند. همینکه اطلاع پیدا کردند نزد ما آمده مراسم ادب و محبت را به جا آوردند. معلوم شد تا دیروز برادر من آقای حسنعلی حکمت حشمت‌الممالک در بوشهر بوده و دیروز به طرف شیراز رفته‌اند. شرحی به حاکم بوشهر آقای دکتر حسابی نوشتم و خواهش کردم که خبر ورود ما را به خرمشهر بدهند که در موقع ورود مأمورین محلی مساعدت لازم نمایند و همچنین تلگرافی به جناب آقای حمید سیاح وزیر راه کردم که دستور فرمایند وسایل حرکت ما با راه‌آهن به تهران فراهم شود. آقای خلیلی وداع کرده به بوشهر رفتند. تا ساعت پنج در ساحل بوشهر بودیم. از فقر و بدبختی و برهنگی و کم آبی بوشهر همه حکایتها می‌گفتند. موجب تأثر گردید. [کشتی] ساعت پنج به طرف شمال غربی حرکت کرد. سر شام کاپیتان کشتی و کاپیتان پیرسن و مستر پارک و سایر رفقا را دعوت کرده به سلامتی آنها مراسم [شادیخواری] (toast) به عمل آمد و نطقی در سر شام در تشکر از کاپیتان نمودم. خیلی حسن اثر کرده ممنون شدند. بعد از شام وقتی به بازی شطرنج می‌گذرانیدیم و با امید رسیدن به وطن دلخوش بودیم.

صبح شصت و هشتم ـ

(چهارشنبه سیزدهم اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی ـ سوم می ۱۹۴۴ م.) (کشتی وُ ـ سینگ).

سحر کشتی به دهنهٔ کانال شط‌العرب رسیده و لنگر انداخته بود. از قراری که اطلاع می‌دادند یک کشتی بزرگ نفتکش متعلق به شرکت نفت در بالای کانال به خاک نشسته و راه را مسدود کرده است، باید ناچار امروز را در کشتی به سر ببریم و چون کشتی متوقف است نسیم و جریان هوا ندارد. به این واسطه خیلی گرم و مرطوب است. و نیز باید یکنفر متخصص که راه آب دریا را می‌شناسد و موسوم است به "Pilot" و یا «آبشناس» و از طرف دولت و کمپانی حقوق می‌گیرد بیاید و راه را نشان بدهد. از او نیز خبری نیست. پنج کشتی دیگر نیز در دهنهٔ کانال مانند ما متوقف و منتظر ایستاده بودند. روز را گاهی به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خواندن کتاب و گاهی به بازی شطرنج می‌گذرانیدیم.

عصر کاپیتان جماعت را جمع کرده و در روی عرشه به بازی مخصوصی که مخصوص ملاحان است صرف وقت می‌کردند و این بازی کاملاً از روی بخت و اتفاق است. هرکس ورقه‌ای دارد که خریداری می‌کند و در روی آن خانه‌های مربعی است که اعدادی به اختلاف و بطور متفرق نوشته‌اند و کاپیتان از روی اوراق بر سبیل تصادف اعدادی می‌گفت و هرکس باید خانه را پر می‌کرد. و هرکس زودتر پر می‌کرد می‌برد.[۱] یک ساعت قبل از غروب پیلوت آمد. کاپیتان ما را در کابینهٔ خود دعوت کرد و نطقی ایراد نمود. ساعت پنج به سوی خرمشهر حرکت کردیم. از کانال عبور کردیم تا به قصبه «فو» یعنی دهنهٔ که اول خاک عراق است رسیدیم. باد شدیدی می‌وزید. همهٔ راه از تعدد فانوسهای بحری وعدهٔ بسیار کشتیها و زورقها مثل چراغانی به نظر می‌رسید. منظرهٔ بسیار دلکشی داشت. تا دیر وقت در روی عرشهٔ کشتی به مشاهدهٔ سواحل ایران در یمین و سواحل عراق در یسار خود سرگرم بودیم.

صبح شصت و نهم -

(پنجشنبه چهاردهم اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی - چهارم می ۱۹۴۴ م.) (خرمشهر - اهواز).

صبح زود که از خواب برخاستم کشتی در ساحل خرمشهر ولی در آب «شط العرب» ایستاده بود. در فروردین ۱۳۱۷ نیز با موتور به همین نقاط آمده بودم. اینک منظره فرق کرده آمریکاییها بواسطهٔ عبور و مرور نیرو و اسلحه که در خرمشهر لنگرگاه دارند جادهٔ اسفالته در ساحل یمین کشیده بودند و در ورودی شط نیز عبور قایقهای موتوری با مارک U.S.A. زیاد بود.

صبح آقای متین فرماندار خرمشهر به استقبال ما به کشتی آمد. قبلاً اطلاع حاصل کرده بود. آقای گلشن نیز که در خرمشهر مقیم است همراه ایشان بودند. با قایق موتوری متعلق به دولت ما احمال و اثقال خود را به ساحل حمل کردیم. ساعت یازده صبح با

۱- [مراد ظاهراً بازی «لُتو - Loto» است. (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کابین و همسفران وداع کردیم.

شخص چینی هم که با تذکرهٔ دیپلوماسی مأمور سفارت چین در مسکو بود در کشتی با ما مسافرت می‌کرد. خود و خانم و فرزندش چون غریب بودند و زبان نمی‌دانستند اخلاقاً مساعدت لازم با آنها به عمل آمد. به منزل آقای متین فرماندار وارد شدیم. منزل خوبی دارد که با برق و وسایل تهویه و تبرید (Cooler) مجهز است. این مرد از دوستان قدیم اینجانب است. در وزارت کشور که این حقیر تصدی داشتم مأمور حکومت خرمشهر شد. و بسیار خوب از عهدهٔ ایفاء این مأموریت برآمده است. به اقتضای آنکه اهل جنوب ایران است طبیعت کریم دارد و پذیرایی شایانی از ما نمود. نهار مفصلی تهیه کرده بود. بعد از نهار استراحت کرده ساعت چهار بر حسب تلفونی که به اهواز کرده بود آقای جمیل زند ایرانی رئیس راه‌آهن، معلوم شد که از مرکز هم از وزیر راه دستور داشته است، دو عدد دِرِزِنْت یعنی اتومبیل مخصوص راه‌آهن فرستاده بود. ساعت چهار به استاسیون رفتیم و احمال و بارهای خود را بار کرده و خود نیز به اتفاق آقای یاسمی و حجازی و خانم حجازی و پورداود روی عزیمت به سوی اهواز نهادیم. هوا فوق‌العاده گرم بود ولی خشکی هوای ایران و لطافت بهار هنوز باقی بود. با آقای متین پس از سپاس از مهمان‌نوازی ایشان وداع کرده ساعت شش بعدازظهر عازم راه شدیم و ساعت نه بعد از طی مسافت بین خرمشهر و اهواز به اهواز رسیدیم. این راه‌آهن از مستحدثات اخیره یعنی بعد از جنگ است ولی خیلی ساده و سست ساخته شده، شباهتی با راه‌آهن محکم و اساسی ایران ندارد. در بین راه قطارهای متصل باری که همه مخصوص حمل و نقل مهمات برای متفقین است عبور می‌کرد. خالی به خرمشهر می‌رود و پس از خرمشهر به بندر شاه می‌رود. کامیونهای زیادی هم نیز به همین قرار در آمد و رفت بود. راه‌آهن و جرّیه و کارهای فنی در دست مأمورین آمریکایی است و خط راه‌آهن از ساحل شمالی کارون از قصر شیخ می‌گذرد. ساعت نه به اهواز رسیدیم.

آقای مصباح فاطمی استاندار و آقای جمیل زند ایرانی رئیس راه‌آهن به استقبال ما به ایستگاه آمده ما را به منزل خود بردند. منزل استاندار در بنگلو نمره ۱ نزدیک ایستگاه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است و آن را من خوب می‌شناسم در مسافرتهای سال ۱۳۱۴ و سال ۱۳۱۷ که در زمان وزارت معارف به اهواز آمدم در این عمارت منزل کردم و خاطرات بسیار از آن دارم. شب خیلی گرم بود. باد خاک‌آلودی می‌وزید. در اطاق بهر صورت بود به سر آوردیم. آقای مصباح فاطمی نهایت مهربانی و مهمان‌نوازی را نمودند.

صبح هفتادم ـ (جمعه پانزدهم اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی ـ پنجم می ۱۹۴۴ م.) (اهواز ـ دورود).

امروز را در اهواز به سر آوردیم. قطار راه‌آهن برای طهران عصر حرکت می‌کند. چون روز خیلی گرم بود و باد گرم خاک‌آلودی می‌وزید که نفس را تنگ می‌کرد، بناچار از منزل بیرون نیامدم. حتی غالب وقت درهای اطاق را بسته و چراغ و بادبزن الکتریک را باز کردم. و حقیقتاً آدم نزدیک بود خفه بشود. غالب روز را به خواندن روزنامهٔ ایران که در منزل آقای مصباح فاطمی بود می‌گذرانیدم و از اوضاع مجلس درس عبرت می‌گرفتم. معلوم شد که آراء زیادی به آقا شیخ حسین تهرانی داده و به این بهانه او را در مجلس قبول کرده‌اند و با دوازده رأی مجعول او را بر من مقدم داشته‌اند. البته ازین معنی خیلی قلباً مسرور هستم که به طرز مظلومانه ازین کار با مسؤولیت و پرزحمت و بیفایده خلاص شدم ولی ازین حیث که دوستان قدیم با آنهمه سوابق عهد به این عمل ناشایست که هم جعل و تزویر و هم بیوفایی و هم بیحقوقی را متضمن است متشبث شده‌اند [متأثر گشتم] البته این نیز خیر بوده است. نهار را در منزل آقای جمیل زند ایرانی صرف کردیم که نهایت مهربانی را می‌نمودند. باری ساعت پنج بعدازظهر با ترن از اهواز حرکت کردیم. سفارشهای لازم به اجزاء راه‌آهن شده و در بین راه مواظبت و مراقبت کامل می‌کردند.

شب را در ترن گذرانیدیم. بعد از اینکه ترن از اندیمشک گذشت و وارد کوهستانهای لرستان گردید، دقیقه به دقیقه هوا رو به لطافت و برودت می‌گذاشت. ولی عبور از تونلهای متعدد و طولانی که دود بسیار داخل اطاقها می‌کرد و دم به دم اسباب زحمت بود. بالاخره به هر صورت بود شب سپری شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح هفتاد و یکم ـ (شنبه شانزدهم اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی ـ ششم می ۱۹۴۴ م.) (دورود ـ تهران).

تمام روز در راه‌آهن منقضی شد. با آنکه در بهترین قطار درجهٔ اول جای داشتیم و ادارهٔ راه‌آهن سعی کرده بود که از حیث جا و مکان از هر حیث موجبات راحت ما را فراهم سازد، معذلک اساساً ترن خیلی کثیف بود و تمام شیشه‌ها و پیچ و مهره‌ها را در طول این مدت که راه‌آهن زیر پای سربازان است شکسته و از بین برده بودند. صبح زود که از خواب برخاستم خود را در ایستگاه دورود در خاک بروجرد دیدیم. تمام جلگه سبز و خرم و باد لطیف اردیبهشتی می‌وزید و مانند ماهی که مدتی از آب دور باشد و دوباره او را در آب بیندازند ما نیز از هوا و محیط وطن روحاً و جسماً احساس استراحت می‌نمودیم.

در نزدیکی ایستگاه اراک بواسطهٔ اینکه در قطار جلو ما یک واگن حامل نفت محترق شده بود قریب چهار ساعت ناگزیر متوقف شدیم و به همین جهت به عوض ساعت هفت ساعت یازده بعدازظهر وارد ایستگاه تهران شدیم.

روز بواسطهٔ اختلال مزاج در راه‌آهن کسل بودم و خوش نگذشت ولی شب در موقع ورد به تهران چشم ما به دیدار عزیزان و فرزندان روشن گردید و بحمدالله تعالی بعد از هفتاد روز مسافرت با تندرستی و عزت و خوشی به خانه خود رسیدیم و گفتم:

مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد

هدهد خوش‌خبر از طرف سبا باز آمد.[1]

Awake, O heart, the morning breeze.

Is softly Sighing in the trees.

A Swift winged nightingale has brought.

Me scented spieces from the south

And rumours of the wonders seen

Within the court of Sheba's queen,

۱ـ [شعر از حافظ شیرازی است (م.ر.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

Where amorous breezes gently stir

Above the languid head of her

Whose image still tormented me

Across the golden foaming sea. (J.C.E.B)

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سفرنامهٔ اول شیراز

tarikhema.org

جمعه بیست و پنجم اسفند ۱۳۲۳ تا شنبه هجدهم فروردین ۱۳۲۴ شمسی

(دفتر هفتم) (بیست و سه صبح دنبالهٔ صد صبح دهم)

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«وَالصُّبْحُ إِذا تَنَفَّسَ»
(قرآن کریم)

صبح اول - (جمعه ۲۵ اسفند ۱۳۲۳ شمسی) (تهران ـ قم ـ اصفهان).

در اوایل اسفند درصدد برآمدم که برای رفع خستگی و ترویح نفس و تغییر زندگی ایام تعطیل نوروز را مسافرتی به یکی از بلاد داخلهٔ ایران‌بنمایم. با دوست فاضل و ادیب گرامی آقای فروزانفر (بدیع‌الزمان) نیر این عزیمت را در میان نهادم. وی نیز در این باب موافقت نمود و قرار گذاشتیم به سوی اصفهان قصد حرکت کنیم. سپس از اصفهان منصرف شده آهنگ مشهد طوس کردیم. ناگهان آقای حسنعلی حکمت اخوی گرامی از شیراز وارد شده، ما را به شیراز دعوت نمود و معنی «عرفتُ الله بفسخ العزائم و نقض الهمم»[1] به ظهور پیوست.

پس به قصد شیراز مصمم شدیم. کارهای جاری تهران را از درس و بحث و مطالعه و تحریر و تصویر و غیره به جایی رسانیده و روز جمعه بیست و پنجم اسفند از تهران به عزم شیراز بیرون آمدیم.

ساعت هشت صبح فرزندان را وداع کرده به اتفاق اخوان کرام: آقای حسنعلی حکمت و آقای دکتر محمدعلی حکمت و در مصاحبت دوست دانشمند آقای فروزانفر رو به راه نهادیم.

مقارن ظهر به شهر قم رسیدیم. علی الفور به حرم رفته پس از اداء فاتحه در سر قبر مادرم که در حریم حرم فاطمهٔ صغری(ع) مدفون است رفته در آنجا نیز سوره‌ای از قرآن

۱ـ [کلامی است از حضرت علی علیه‌السلام به معنی «خدای را شناختم به اینکه قصد و عزیمتها را فسخ می‌کند و همتها را می‌شکند.].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قرائت و برای روح پرفتوح او رحمةالله علیها طلب مغفرت کرده، سپس در قم در مهمانخانه‌ای که چندان نظافتی نداشت به حکم ضرورت لقمه ناهاری صرف کردیم.

اتومبیل عیبی داشت اصلاح کرده، ساعت چهار و نیم از قم حرکت و ساعد یازده شب وارد اصفهان شدیم.

مسافت از تهران تا قم ۱۵۰ کیلومتر و مسافت از قم تا میمه ۱۷۰ و از میمه تا اصفهان یکصد کیلومتر که جمعاً ۴۲۰ کیلومتر یعنی هفتاد فرسخ است و در مدت نه ساعت طی کردیم. شب را در اصفهان در مهمانخانهٔ ظریف نظیفی که به اسم «هُتل چهارباغ» موسوم است به سر بردیم.

صبح دوم - (شنبه ۲۶ اسفند ۱۳۲۳ شمسی) (اصفهان ـ شیراز).

صبح بی‌خبر به منزل برادرم ابوالحسن حکمت رفتیم. دوسه سال است به سمت ریاست ادارهٔ آمار در اصفهان مقیم است. سابقاً در نظام بود، به درجهٔ سروانی نیز رسید. ولی چون از خدمت نظام و سپاهیگری او را خوش نمی‌آمد به خدمت کشوری منتقل گردید. جوان بی‌غل و غش و با محبتی است. داماد مرحوم حاجی میرزا سید محمد مهذب الدولهٔ دوم است رحمةالله علیه و اطفال خیلی خوب و زیبا دارد موسوم به بهمن؛ بهرام؛ بهزاد؛ بهروز و همه بچه‌های بسیار باهوش و خوش قریحه هستند. بهمن فرزند ارشدش خیلی با من محبت دارد. چون ما چهار برادر اتفاقاً در آنجا جمع بودیم عکسها برداشتیم و همچنین از خانوادهٔ ابوالحسن خان نیز عکسی برداشته شد.

ابوالحسن خیلی محبت دارد. اصرار بلیغی می‌نمود که در اصفهان بمانیم ولی چون خیال رفتن به شیراز در پیش است نپذیرفتیم. بوسه‌ای چند بر سر و روی یکدیگر بدادیم و جدا شدیم.

ساعت هشت از اصفهان حرکت کردیم. مقارن ظهر بدون هیچ سانحه بحمدالله به آباده رسیدیم. مسافت فیمابین اصفهان به آباده ۲۰۰ کیلومتر است.

در خاک فارس قدری ناامنی است، گرچه ژاندارم زیادی مراقب راهها هستند. ولی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همین امروز قبل از ورود ما به آباده در یک فرسخی اشرار یک گله گوسفند را به غارت بردند. در مهمانخانهٔ آباده که نسبت به قم بسیار تمیزتر است نهار مأکولی صرف کردیم و یک ساعت بعد ازظهر حرکت کردیم. از آباده به شیراز ۲۸۰ کیلومتر است. در پنج ساعت و نیم طی کرده، ساعت نزدیک هفت بود که به شهر شیراز رسیدیم. در تنگ الله اکبر پیاده شده، در کنار آب رکناباد چای صرف کرده، به منزل اخوی حسنعلی حکمت (حشمت الممالک) رفتیم. در آنجا شب را بعد از صرف شام آسایش نمودیم.

صبح سوم - (یکشنبه ۲۷ اسفند ۱۳۲۳ شمسی) (شیراز).

هوای شیراز در منتهای لطف و حرارت بهاری است. هرچند نزدیک به یک ماه است باران نباریده و قدری خشکی مانع سرسبزی صحرا و چمن است معذلک کمال لطافت را دارد.

صبح به اتفاق آقای فروزانفر در صحرای نزدیک مصلی و کنار رودخانه قدری راه رفته تنفسی کردیم. دوستان قدیم و خویشاوندان و مأمورین رسمی جمعی کثیر به دیدن آمدند و تا اول شب به پذیرایی مشغول بودیم. از جمله اشخاصی که دیدن کردند، آقای آقاسیدنورالدین مجتهد است که مرجعیت و محبوبیت بین طبقهٔ عوام و خواص دارد. علاوه بر فضایل فقهی دارای معلومات ادبی و فلسفی و تاریخی می‌باشد. دارای خط خوب و انشاء سلیس به سبک قدماست. در شعر تخلص «نور» می‌نماید. مردی است بسیار خوش قریحه و باهوش و علاقمند به دیانت اسلام. هر چند قدری حبّ تظاهر و ریا از حرکات او مشهود می‌شود، ولی فهم و هوش ثاقب و نظر صائب دارد. بسیار محبت و لطف ابراز فرمود. پدرش مرحوم میرزا ابوطالب شیرازی نیز با والد حقیر در بدو مشروطیت دوست و برای آزادیخواهی و مبارزه با مستبدین محلی همقدم بوده‌اند.

دیگر آقای محیی‌الدین مزارعی است که از اجلّهٔ مُلّاک و متمولین شیراز است و از خانوادهٔ مرحوم آقا سید جعفر مزارعی مجتهد معروف است که در دورهٔ چهارم وکیل شیراز بود و در مجلس به اتفاق مرحوم سیدحسن مدرس بدو تغییر رژیم با رضاشاه که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌رفت سلطنت را تغییر بدهد مخالفتهای شدید نمود. سید خونگرم و بامحبت است. در اوان شباب نزد مرحوم ملا غلامحسین لُغَوی با یکدیگر سیوطی می‌خواندیم و از همان وقت رابطهٔ محبت فیمابین برقرار است.

دیگر آقای سعادت عبدالکریم که از قدماء فضلا و دانشمندان شیراز است مدرسهٔ سعادت بوشهر را در بدو مشروطیت او و برادرش مرحوم محمدحسین سعادت تأسیس کردند و این دو برادر از خدمتگزاران قدیم معارف می‌باشند. آقای شیخ عبدالکریم سعادت مؤلف کتابهای تحصیلی چند است. ولی اینک از کارهای علمی کناره گرفته به زراعت مشغول است. او نیز مثل سایر شیرازیها بسیار بامحبت و خونگرم و از دوستان دیرین است.

اوایل شب به اتفاق آقای فروزانفر قدری در خیابان زند قدم زده تنفسی کردیم و تا نزدیک بیمارستان سعدی رفتیم و مراجعت کردیم.

بیمارستان سعدی ـ این بیمارستان را بموجب نذر عهدی که به درگاه الهی نمودم و خداوند توفیق فرمود در سال ۱۳۱۸ بانی شدم. در آن تاریخ به خدمت وزارت کشور مشغول بودم و امور صحیّه نیز جزو آن وزارت بود. در سال ۱۳۱۷ روزی در "باباکوهی متوجه شدم که شیراز بیمارستانی که کفاف حاجات فقرا و بیماران بینوا را نماید ندارد. با خداوند عهد کردم که هرگاه موفقیتی حاصل شود به ساختن عمارت مخصوص بیمارستان اقدام نمایم. این آرزو برآمد. نقشهٔ آن را که برای یک بیمارستان مکمّل صدتختخوابی تهیه شده بود از طرف مهندس سیرو فرانسوی ترسیم و از بودجهٔ ادارهٔ صحیّه و شهرداریِ شیراز پرداخته شد. ولی متأسفانه در نتیجهٔ تقلب متصدیان محلی و طمع مقاطعه‌کاران به آخر نرسید و من از خدمت وزارت کشور مستعفی شدم و هنوز ناقص و ناتمام است و مبلغی خرج دارد تا بدرستی به پایان برسد. معذلک از تماشای جبههٔ خارجی آن شعف و مسرّت قلبی روی داد و خدای را بر این توفیق شکر کردم.

صبح چهارم - (دوشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۲۳ شمسی) (شیراز).

آقای حسنعلی و خانم گرامی ایشان میزبان کریمی هستند. در حسن پذیرایی و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مهربانی بهیچوجه ذرّه‌ای مضایقه و اغماض نمی‌کنند و ما را مرهون الطاف خود ساخته‌اند. وسایل پذیرایی واردین و مهمانان ما را نیز به نحو احسن فراهم نموده‌اند. صبح و بعدازظهر در خانه به پذیرایی دوستان و آشنایان قدیم مشغول بودم.

جمعی کثیر از وجوه اهالی به پاس دوستی قدیم به نوازش و دیدن آمدند: از تجّار آقای جواد اردوبادی که از آشنایان فامیلی قدیم خانوادهٔ ماست و پیرمرد بسیار خوش نیت و سنجیده و درستکار می‌باشد. در صدد هستم کمک خیریه به یتیمان شیراز به نظارت او انجام دهم که در این شهر از این سفر یادگار خیری باشد.

از کتابهای مرحوم شعاع مقداری برای خریداری آورده بودند. از آن میان هجده نسخه مطابق شرح ذیل انتخاب نمودم که همه نسخه‌های خطی است، دارای نفاست و قدمتی می‌باشد.[۱]

بعدازظهر به مناسبت فوت مرحوم میرزا محمدعلی خان قوامی ناظم‌الملک که از اعیان قدیم شیراز و فرزند مرحوم حاجی عزالملک و داماد ابراهیم‌خان قوام می‌باشد در مسجد وکیل مجلس فاتحه منعقد است. به پاس دوستی دیرین که با این خانواده دارد برای تقدیم فاتحه و تسلیت بازماندگان به مجلس فاتحه رفتم و پس از قرائت حزبی از قرآن کریم به خانه بازگشتم.

عصر به اتفاق آقای فروزانفر چند قدمی در کنار رودخانهٔ بهاره که در این بهار بواسطهٔ بی‌بارانی خشکتر از کام عطشان است راه رفته و تفریحی کرده به منزل بازگشتم.

صبح پنجم - (سه‌شنبه ۲۹ اسفند ۱۳۲۳ شمسی) (شیراز).

امروز صبح در منزل بودم. مهمان داشتم. پذیرایی دوستان ادامه دارد. جمعی از علماء به دیدن آمدند. از جمله آقا میرزا ابوالفضل محلّاتی پسر مرحوم میرزا ابراهیم محلّاتی

۱ـ [جای نام نسخه‌های عرضه شده از کتابخانهٔ شعاع‌الملک شاعر شیرازی برای خریداری اینجا نانویس مانده است اما در صفحات بعد نوشته شده است (م.د)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که از اجلّه علما و روحانیون معروف و از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی (میرزا حسن ...) می‌باشد. آقای آقا میرزا ابوالفضل مرد گرم بی‌غل و غش و خوش قلب و رفیقی است، محفوظات بسیار دارد و از قصاید اشعار و روایات مخصوصاً اشعار متنبی بسیار در خاطر دارد.

آقا شیخ بهاءالدین محلّاتی پسر مرحوم آقا شیخ جعفر نوهٔ مرحوم آخوند ملامحمدحسین محلّاتی است. این سلسله همه اهل علم و روحانیت هستند و خَلفاً عن سَلف پیشوای روحانی مردم شیراز می‌باشند. مرحوم آقا شیخ جعفر با مرحوم والد در مکتب همدرس بوده‌اند و در علم و فقاهت و زهد و ورع و تقوی بی‌نظیر بود.

حاجی سید جعفر علوی که از خانوادهٔ سادات اهل علم و روحانی پاکدین پاکدل پاکدامنی است و محل وثوق خاص و عام و بسیار مرد خوشرو و خوش محضر و محترم می‌باشد.

حاجی سید باقر واعظ دستِ‌غیب فرزند مرحوم آقا میرزا هدایت الله دستِ‌غیب مجتهد مسلّم عصر خویش و از سلسلهٔ عریقهٔ دستِ‌غیبیّه اهل وعظ و منبر از قدماء پیشقدمان در مشروطیت است.

مقارن ظهر به نهار منزل آقای سید عبدالله مزارعی فرزندآقا سید محیی‌الدین مزارعی موعود بودیم. جوان با محبّت و کریمی است. نهار مفصلی تهیه کره بود. آقای سعادت میرزا عبدالکریم هم تشریف داشتند. آقا سیدعبدالله کتابخانهٔ مفصلی دارد.

اخیراً کتابهای خطی و چاپی مرحوم شعاع را نیز خریده است و مقصود اینست که مقداری از آنها را به این جانب بفروشند. امروز از ما دعوت کرده بود که در منزل کتب محل حاجت را انتخاب نماییم. به اتفاق آقای بدیع‌الزمان تا چهار بعدازظهر مشغول ملاحظه و معاینهٔ کتب بودیم. معادل ۵۵ جلد کتاب چاپی و ۲۸ مجلد کتابهای خطی انتخاب و استخراج کردیم که خریداری شود. صورت آنها از این قرار است:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتب خطی

۱ ـ تاریخ زندیه، مؤلف میرزا صادق منشی اصفهانی. (تاریخ تحریر ندارد).
۲ ـ مجموعهٔ منشآت (دورهٔ صفویه)
۳ ـ فواتح سبعه. آقا حسین میبدی. (تاریخ تحریر ندارد).
۴ ـ نزهةالقلوب حمدالله مستوفی (صفحهٔ آخرش ناقص است)
۵ ـ رسائل افضل الدین کاشی. (تاریخ تحریر ندارد).
۶ ـ مزارات شیراز شیخ جنید
۷ ـ قسمتی از تاریخ زندیه، علیرضا شیرازی.
۸ ـ شرح مثنوی کمال‌الدین‌حسین خوارزمی.
۹ ـ منشآت افضل محمد فهامی.
۱۰ ـ قصص الانبیاء (اول و آخر ندارد).
۱۱ ـ مجموعه به خط ملاصدرای شیرازی.
۱۲ ـ بقیهٔ شرح مثنوی کمال‌الدین حسین خوارزمی.
۱۳ ـ فرهنگ شاهنامه علی بن طیفور (تاریخ تحریر ندارد).
۱۴ ـ کتاب فی الرجال. تاریخ تحریر ۱۱۱۷ در جهرم.
۱۵ ـ مجموعهٔ رسالات شاه نعمةالله ولی (جلد آخر ناقص است. ۱۲۲۸ قمری).
۱۶ ـ فرهنگ جهانگیری (تاریخ تحریر ندارد).
۱۷ ـ مجموعه منشآت و رسائل از هندوستان (تاریخ تحریر ندارد).
۱۸ ـ کتاب فی الفقه. احمدبن عبدالله الطبری (تاریخ تحریر ۷۰۸ ق).
۱۹ ـ تحفةالمنجمین جلال‌الدین محمدبن عبدالله الرازی (تاریخ تحریر ۱۲۷۲ ق).
۲۰ ـ جزء پنجم از کشاف زمخشری (خیلی کهنه است ولی تاریخ کتابت ندارد).
۲۱ ـ کتاب در فقه شرح و متن (اول و آخر ندارد).
۲۲ ـ مجموعهٔ مکاتیب قطب‌الدین محیی (آخر آن محذوف است)
۲۳ ـ خُفّی علائی در طب. سیداسماعیل گرگانی (تاریخ تحریر ندارد).
۲۴ ـ زیج ایلخانی خواجه نصیرالدین طوسی (تاریخ تحریر ندارد).
۲۵ ـ الصّحاح (جلد دوم) جوهری[1]
۲۶ ـ لوایح‌جامی‌و رسائل شمس‌الدین تبریزی
۲۷ ـ مکارم الاخلاق (؟)
۲۸ ـ روضةالشهداء (؟)

۱ـ دو کتاب ۲۵ و ۲۶ هدیه شده است به آقای بدیع‌الزمان.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتب چاپی

۱ ـ برهان قاطع جلد اول چاپ سنگی ۱۲۴۸ ق.

۲ ـ تذکرة حسینی میرحسین مطبعهٔ نولکشور لکنهو.

۳ ـ هفت آسمان. تذکره. مولوی آقا احمدعلی احمد. چاپ کلکته.

۴ ـ تذکرهٔ میخانه. ملاعبدالنبی فخرالزمانی قزوینی چاپ لاهور.

۵ ـ تذکرهٔ مجدیه. مجدالملک چاپ تهران.

۶ ـ منتخب التواریخ (جلد اول). عبدالقادر بداونی. چاپ کلکته.

۷ ـ منتخب التواریخ (جلد سوم). عبدالقادر بداونی. چاپ کلکته.

۸ ـ دیوان محتشم کاشانی. چاپ بمبایی.

۹ ـ اسلام و شیعه. عبدالحسین غروی چاپ تبریز.

۱۰ ـ تذکرةالائمه محمدباقر مجلسی چاپ تبریز.

۱۱ ـ دیوان ابن حسام.

۱۲ ـ شرح بیست باب ملامظفر.

۱۳ ـ تاریخ ایران. سالنامه. اعتمادالسلطنه. چاپ تهران.

۱۴ ـ سالنامهٔ ایران. اعتمادالسلطنه. چاپ تهران.

۱۵ ـ تاریخ منتظم ناصری (جلد اول) اعتمادالسلطنه. چاپ تهران.

۱۶ ـ تاریخ منتظم ناصری (جلد دوم) اعتمادالسلطنه. چاپ تهران.

۱۷ ـ تاریخ منتظم ناصری (جلد سوم) اعتمادالسلطنه. چاپ تهران.

۱۸ ـ خیرات حسان (جلد اول) اعتمادالسلطنه. چاپ تهران.

۱۹ ـ خیرات حسان (جلد دوم) اعتمادالسلطنه. چاپ تهران.

۲۰ ـ خیرات حسان (جلد سوم) اعتمادالسلطنه. چاپ تهران.

۲۱ ـ لطائف الطوائف. علی بن حسین الکاشفی. چاپ بمبایی.

۲۲ ـ سراج‌القلوب ابونصیر غزنوی. چاپ ایران.

۲۳ ـ مجموعهٔ ملاجامی (لوایح، لوامع، رباعیات و خمسهٔ ابن فارض). چاپ اسلامبول.

۲۴ ـ بدیع. میرزا محمدحسین ذکاءالملک چاپ تهران.

۲۵ ـ دیوان البسه. نظام قاری. چاپ اسلامبول.

۲۶ ـ گلشن. نصربن مزاحم در روایات چاپ ایران.

۲۷ ـ مطارح الانظار. محمود مازندرانی چاپ بمبئی

۲۸ ـ براهین العجم. سپهر کاشانی. چاپ تهران.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۹ ـ یوسف و زلیخا[شمسی] منسوب به فردوسی. چاپ تهران.
۳۰ ـ دیوان عمق بخاری چاپ تبریز.
۳۱ ـ تاریخ مسعودی. ظل السلطان مسعود میرزا. چاپ اصفهان.
۳۲ ـ بدایةالسبیل فرهاد میرزا. چاپ تهران.
۳۳ ـ جنّات الخلود. چاپ تهران.
۳۴ ـ برهان قاطع (جلد دوم) چاپ سنگی هند ۱۲۴۸ ق.
۳۵ ـ مجموعهٔ روزنامه انجمن اصفهان. سراج‌الدین صدرموسوی. چاپ اصفهان ۱۳۲۴ ق.
۳۶ ـ مجموعهٔ روزنامه علیه ایران طهران ۱۲۸۸ ق.
۳۷ ـ مجموعهٔ روزنامه تربیت (سال ۱و۲) ذکاءالملک ۱۳۱۴ ق.
۳۸ ـ مجموعهٔ روزنامهٔ تربیت (سال سوم) ذکاءالملک ۱۳۱۷ ق.
۳۹ ـ مجموعهٔ روزنامهٔ تربیت (سال۴و۵) ذکاءالملک ۱۳۱۷ ق.
۴۰ ـ مجموعهٔ روزنامهٔ تربیت (سال ۶ و ۷ و ۸ و ۹) ذکاءالملک ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ ق.
۴۱ ـ گلشن میخانه (تذکره). چاپ نولکشور لکنهو.
۴۲ ـ بهرام‌وبهروز.وقار شیرازی چاپ‌بمبایی.
۴۳ ـ نگارستان سخن (تذکره). سیدنورالحسن. چاپ شاهجهان دهلی بهوپال.
۴۴ ـ روز روشن (تذکره). محمدمظفر حسین. چاپ شاهجهان دهلی بهوپال.
۴۵ ـ صبح گلشن. تذکره. سیدعلی حسن خان چاپ شاهجهان دهلی بهوپال.
۴۶ ـ انجمن ناصری (تذکره). ابراهیم تفرشی چاپ طهران.
۴۷ ـ نامهٔ خردپژوهان (تذکره). رضاهزار چاپ شیراز.
۴۸ ـ مجموعه تربیت (روزنامه). ذکاءالملک (سال دهم). طهران ۱۳۲۴ ق.
۴۹ ـ مجموعهٔ روزنامهٔ ثریا(سال دوم). علی محمدکاشانی چاپ اسلامبول ۱۳۱۷ ق.
۵۰ ـ مجموعهٔ روزنامهٔ ادب (سه سال) ادیب‌الملک. چاپ مشهد.
۵۱ ـ مجموعهٔ روزنامهٔ علیه. اعتمادالسلطنه تهران ۱۲۷۷ و ۱۲۷۸ ق.
۵۲ ـ مجموعه روزنامه شرافت تهران ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ ق.
۵۳ ـ مطلع الشمس جلد اول.
۵۴ ـ مطلع الشمس جلد دوم.
۵۵ ـ مطلع الشمس جلد سوم[1].

---

۱ ـ سه کتاب اخیر به آقای بدیع‌الزمان هدیه شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عصر به اتفاق آقای بدیع الزمان و آقای صدارت رئیس محکمهٔ شهرستان که در بین راه بر ما وارد شدند به زیارت بقاع شعرا و بزرگان رفتیم. حافظیه و آرامگاه حافظ و تکیهٔ چهل تنان و هفت تنان و سعدیّه و آرامگاه خواجوی کرمانی را زیارت نمودیم.

بنای آرامگاه حافظ که به سعی و اهتمام و خون جگر چند سالهٔ نویسندهٔ این سطور با کمال ظرافت و زیبایی برافراشته شده است متأسفانه توجه و عنایتی در حفاظت و نگهداری آن نمی‌شود. یک خشت کاشیِ کتیبهٔ قشنگ آن افتاده بود و در فاصلهٔ احجار علف روییده و بعضی اشخاص بی‌ادب در اطراف گنبد خواجه قبر احداث کرده بودند. این وضع خیلی اسباب تأثر و تأسف من گردید.

در سر مزار خواجو که کنار آب رکنی تنگ الله اکبر قرار دارد اندک توقفی کرده چای نوشیدیم. آقای صدارت شاعر باذوقی است و غزلهای لطیف می‌گوید و سبک خاصّی دارد و تخلص «نسیم» می‌نماید. این غزل را برای ما خوانده خیلی محظوظ شدیم:[1]

صبح ششم - (چهارشنبه اول فروردین ۱۳۲۴ شمسی) (شیراز):

امروز روز نوروز باستانی است. از صبح تا عصر در منزل به پذیرایی دوستان و خویشاوندان و آشنایان که به تبریک عید می‌آیند مشغول بودم. خداوند در این عید دو عیدی عنایت فرمود:

اول توفیق زیارت موطن و دیدار هموطنان؛ دوم نعمت سلامت بدن و عزّت و استغنا و آزادی و نیکنامی. عیدی سوم که از عنایات خاصّهٔ الهی است آن که امروز بعد از یک ماه خشکی که قطره‌ای باران از آسمان به زمین نیامده است و زراعت در خطر و هوا خشک و گرم و موذی و صحرا غبارآلود بود امروز هوا ابر و شب باران بارید و اکنون نیز که این سطور را می‌نویسم هوا مستعد است.

عصر به زیارت مقابر گذشتگان رفتم. در شاه چراغ میرزا محمدحسین شریفی متولی آستانه با احترام بسیار پذیرایی نمود و حرم احمدبن موسی را زیارت کرده کتیبه‌ها و

۱ـ [جای غزل سفید مانده است.(م.د.)]

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آثار را قدری مطالعه نمودم. مثنوی فصیح لطیفی از میرزای فرهنگ[۱] کتیبه کرده‌اند. آثار تعمیرات و آینه‌کاری از حسینعلی میرزا فرمانفرما[۲] و فرهاد میرزای معتمدالدوله[۳] و مسعود میرزا ظلّ‌السلطان[۴] و اُویس میرزا معتمدالدوله[۵] همه جا مشهود است و کتیبهٔ مورخ دارد.

بقعه و آستانهٔ شاه چراغ خیلی خرابی پیدا کرده و احتیاج به مرمت بسیار حاصل نموده بود. از مردم شیراز اخیراً ارباب همت جمع مال نموده و تعمیری و مرمتی کرده و هنوز هم مشغول هستند. گرچه تمام نشده ولی قسمت عمدهٔ آن در شرف اتمام است. بعد از آن در سر مقبرهٔ حاجی شیخ یوسف حدائق که سنهٔ ماضیه وفات یافته و در یکی از حجرات آستانه مدفون است، رفته به اعتبار سوابق عهد که آن مرحوم با والد من و با من داشتند، فاتحه‌ای نیاز روح پرفتوح او نمود.

در مقبرهٔ محمدبن موسی که عوام شیراز "سیدمیرمحمد" می‌گویند به زیارت نایل شدم. آثار کتیبه از زمان حسینعلی میرزا دارد ولی ساختمان و گچبری و صورت بنا خیلی قدیم است و ظاهراً از عهد صفویه باشد. مقبرهٔ اجداد ما مرحوم حاجی میرزا علی‌اکبر طبیب و حاجی میرزا محمد حکیمباشی نیز در آنجاست. فاتحه خواندیم و طلب رحمت و مغفرت برای آنان نمودیم.

مسجد جامع عتیق را نیز جمعی از ارباب خیر و همّت تعمیری کافی نموده و رنج بسیار برده‌اند ولیکن در این تعمیر بسیاری از کتیبه‌ها و گچبریها و حجاریها و نفایس معماری از بین رفته است و آن مسجد قدیم ویران که با شکستگی به صدهزار درست می‌ارزید، مستجمع آثار هزار و دویست ساله بود. هنوز کتیبهٔ مغرق ۸۵۲ هجری که از

۱ـ [فرزند مرحوم وصال شاعر معروف شیرازی (م.د).]

۲ـ [فرزند فتحعلی شاه والی فارس (م.د).]

۳ـ [فرزند عباس میرزا نایب‌السلطنه. والی فارس (م.د).]

۴ـ [فرزند ناصرالدین شاه. والی فارس و اصفهان (م.د).]

۵ـ [سلطان اویس میرزا احتشام‌الدوله، معتمدالدولهٔ دوم، فرزند فرهاد میرزا معتمدالدوله اول والی فارس(م.د.).]

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آثار عهدشاه شیخ ابواسحاق است برفراز ستونهای سنگی در وسط مسجد برقرار است. ای کاش که با همان خرابی آن راگذاشته بودند و با این مرمّت مُدرن که دلالت بر انحطاط ذوق و تدنی سلیقهٔ اهل این عصر می‌نماید این بنای تاریخی را آلوده نساخته بودند. در هر حال چون نیّت مرد مؤمن بهتر از عمل اوست امید است که مأجور و مثاب باشند.

در مدرسهٔ منصوریه فخرالاسلام و میرزا محمدتقی مهذّب (پسردایی) فرزند مرحوم میرزا حسن فسائی که مجدّد و بانی اخیر این مدرسه است در آنجا مدفون می‌باشند. سنگ لوح مرحوم حاجی میرزا حسن را به سعی و اهتمام این جانب حک و نقر نمودند در سال ۱۳۱۴ هجری شمسی. در دفتر دبستان مهذبیّه اقای فخرالاسلام از ما و همراهان پذیرایی و تفقد نمودند.

بعد از آن به بقعهٔ دارالشفا که در نزدیکی مدرسهٔ منصوریه است رفتم. مدفن میرسیدشریف جرجانی است. بُقعهٔ بسیار حقیر و قبر بسیار مفلوکی از آن سید عالم باقی مانده است. قبر سید نوربخش لاهیجی نیز در همان نزدیکی است.

در دروازهٔ شاه داعی الی الله به مقابر دارالسلم رفتم که از مقابر قدیمهٔ فارس است و فضای وسیعی در مدت هزار سال گورگاه مردم این شهر بوده است.

آقای میرزا محمدرضا بهاءالسلطان پسرعمو همراه بودند ما را به مقبرهٔ مرحوم میرزا ابوالقاسم فرزند آقا میرزا مسیح جدّ اعلای نویسندهٔ این سطور راهبری کردند. تاریخ وفات پدر و اجداد خود را یادداشت کردم و ذیلاً می‌نویسم:

تاریخ وفات مرحوم والد احمد علی بن محمد. شهر شعبان ۱۳۵۱ هجری قمری.

تاریخ وفات پدر بزرگ محمد بن علی‌اکبر شهر ذی‌قعدهٔ ۱۳۲۰ هجری قمری.

تاریخ وفات جدّ اعلا علی‌اکبربن ابوالقاسم شهر رمضان ۱۲۸۳ هجری قمری.

تاریخ وفات نیا ابوالقاسم بن مسیح شهر جمادی‌الاولی ۱۲۴۸ هجری قمری.

رحمةالله علیهم رحمةً واسعة.

لحظه‌ای چند در سر حظیرهٔ والد بزرگوارم توقف کرده، فاتحه خوانده، طلب مغفرت نمودم و در دل با او راز و نیاز کردم و گفتم: ای پدر، عنقریب من نیز به تو ملحق می‌شوم،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

امید دارم که عنایت و الطافی که در حال حیات دربارهٔ من مبذول فرمودی از خداوند پاداش بگیری. توجه روحانی خود را دربارهٔ من دریغ مدار و در انوار رحمت الهی مستغرق باش. اللهم اغفرلی و لوالدیَّ «و ارحمهما کما ربَّیانی صغیراً[1]» و اجز هما بالاحسان احساناً و بالسّیئات غفراناً.

اول شب به دیدن خاله جان عیال مرحوم مؤیدالشریعه شیخ عبدالعزیز رفتم. با فرزندان بودند. به یاد مادرم ساعتی نشستم، شب به اصغاء رادیو تهران و اروپا وقتی گذراندیم. رادیو لندن در سخن پراکنی عربی قصیدهٔ لطیفی در تهنیت ورود بهار می‌خواند که بسیار فصیح و بلیغ و دارای معانی لطیفه بود. مطلع آن این بود:

وَرَد الرَّبیعُ فَمَرْحَباً بِوُروده و بِضَوءِ بَهْجَتِه و نَورِ وُرودِه

صبح هفتم - (پنجشنبه دوم فروردین ۱۳۲۴ شمسی) (شیراز).

بحمدالله تعالی دیشب باران نرمی به طور استمرار می‌بارید و شیرازیها آن را عیدی از جانب خداوند می‌دانند، زیرا خشکسالی و آب کاستی موجب بلاء آفت زراعت مردم فارس است. امروز همه خوشحال و مبتهج بودند. من نیز بسیار شادمان بوده خدای را شکر کردم. تا دو ساعت بعدازظهر می‌بارید.

از صبح تا قبل از ظهر در منزل بودم و مشغول پذیرایی از واردین. شیخ مصلح‌الدین امامی که از خانوادهٔ امام جمعه و مرد معقولی است دو جلد کتاب چاپی از تألیفات عموی خود شیخ بهاءالدین که مرد فاضلی بوده است برای ما هدیه آورد، یکی موسوم به «صدق اللسان» و دیگر موسوم به[2].

قبل از ظهر شاهزاده محمدحسین میرزا فیروز، سرلشکر که فرمانده فارس و استاندار استان هفتم است به دیدن آمدند و نهار را نیز با ما صرف کردند. شاهزاده باسواد و با اطلاع و خوش قریحه و عاقل و با حافظه و شرافتمند است.

۱ـ [بخشی از آیه ۲۴ سورهٔ ۱۷ اسری قرآن کریم(م.د.)].

۲ـ [جای نام کتاب سفید مانده است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شیرازیها از او خیلی راضی هستند و او را دوست دارند. برای انتظام و بهبود اوضاع اقتصادی و آبیاری فارس مساعی جمیله مبذول می‌دارد و سعی می‌کند که آب معروف شش پیر را به شیراز بیاورد. اگر این نیت را انجام دهد حقیقتاً خدمت بزرگی بـه مـردم شیراز انجام داده است.

آقای بدیع‌الزمان که با پدرش شاهزاده فرمانفرما و برادرش شـاهزاده نـصرت‌الدوله سابقهٔ دوستی داشته است با ایشان نیز آشنا شده و چون شاهزاده ذوق تـاریخی دارد وقت غالباً به مذاکرات تاریخی و تحقیقات علمی و ادبی می‌گذشت.

سه بعدازظهر جلسهٔ بسیار خوش آیند و خانوادگی داشتیم. در خانهٔ قدیم مـرحـوم حاج میرزا علی‌اکبر طبیب که مولد پدرم و عموهایم بوده است، اکنون نوه‌های آن مرحوم یعنی اولاد مرحوم حاجی میرزا ابوالقاسم ناظم‌الاطباء و اولاد زاده‌هـای حـاجی مـیرزا محمدتقی و میرزا علی‌نقی می‌نشینند. از آن جمله تقی حکمت فـرزند مـرحـوم مـیرزا علی‌اکبر خان با مادرش خجسته خانم صبیّهٔ آقای میرزا محمدتقی نیز در آنجا سـاکـن است و از قرار معلوم مبلغی کتابها و اوراق از زمان جدّ اعلای این طایفه یعنی مرحـوم حاج میرزا علی اکبر طبیب باقی مانده است. مدتی بود که مایل بودم آن اشیاء را ملاحظه نمایم. متأسفانه مجال مناسب دست نمی‌داد.در این سفر بر این امر موفق شدم. در خانهٔ اجدادی مجلسی بود مرکب از آقای بهاءالسـلطان، مـحمدرضا حکـمت و آقـای مـیرزا اسدالله خان مخبراعظم و میرزا مرتضی خان پسرعمو و میرزا تقی خان حکـمت پسـر مرحوم میرزا علی‌اکبر خان بـرادرزادهٔ بـهاءالسـلطان و مـادر او خـجسته خـانم. اوراق و کتابها را دیدم. بعضی از آنها اسناد و نوشتجات بی‌فایده بود که ارزش و قـدر تـاریخی نداشت و بعضی دیگر نیز کتب چاپی بود. در آن میان یک جلد کتاب طب فارسی موسوم به «زادالمسافرین» به خط شخص مرحوم حاجی میرزا علی‌اکبر طبیب با امضا و رقم و همچنین قلمدان مرحوم حاجی که با آن تمام این کتب را نوشته است برگزیدم و یادگار نگاهداشتم و سلسله نسب و شجرهٔ خانواده را نیز رسم نموده و از آقایان حضار کسب اطلاعات کردم و قرار شد که از آن بنا نیز به یادگار عکسی برداشته شود. پس به منزل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آمدم. باران ایستاده بود ولی هوا ابر و مرطوب بود. شب را در منزل مانده آقای سرابندی رئیس عدلیه، آقای دکتر افخم حکمت و خانواده‌هایشان شب را مهمان ما بودند به شام. شبی به خوشی سپری شد. بحمدالله تعالی.

صبح هشتم - (جمعه سوم فروردین ۱۳۲۴ شمسی) (شیراز).

صبح عازم مسافرت به مرودشت هستم. این بلوک که در پنجاه کیلومتری شیراز واقع شده است مرکز فارس و جایگاه خرابه‌های تاریخی تخت جمشید می‌باشد. رودکُر که از کوههای رامجرد و کامفیروز سرچشمه گرفته و منتهی به دریاچهٔ بختگان می‌شود از جنوب جلگهٔ مرودشت می‌گذرد و در آخر این بلوک در نقطهٔ مناسبی امیرعضدالدولهٔ دیلمی بر آن بندی و سدّی بسته است در حدود سنهٔ ۳۵۰ هجری قمری، تا امروز که هزار سال می‌گذرد آن سدّ به استحکام خود باقی است و از آن بند تمام بلوک کربال مشروب می‌شود و خروارها اراضی را زراعت می‌کنند. بر فراز این بند قریه‌ای متعلق است به آقا سید محیی‌الدین مزارعی که از مُلّاک معتبر فارس است و در مرودشت املاک زیاد دارد.

امروز مهمان معزی الیه هستیم. صبح ساعت هفت از شیراز به اتفاق آقای بدیع‌الزمان و میزبان محترم و فرزندان ایشان عبدالله و جعفر و محمود حرکت کرده بعد از دو ساعت به بند امیر رسیدیم و تماشای مستوفی از بند و ساختمان و گاو شیرها و آبشارها و مهارهای آن نموده و عکسها برداشتم. در عمارت اربابی آن ده ساعتی استراحت و نهار صرف نمودیم. شاعری از اهل آن ده به نام قانع آمده بود. پیرمرد درویش مسلک و خوش صحبت بود و قصیده‌ای با همان سبک خود گفته بود که مطلع آن این است:

شکرلله که شدم پیله‌ور بند امیر تاجر لورک و دوغ و کره و کشک و پنیر.

کدخدای آن ده رضاقلی خان مرد باهوشی بود و اطلاعات دقیق از ساختمان و تاریخ بند داشت.

ساعت سه بعدازظهر به تخت‌جمشید رفتیم. دستگاه تخت جمشید در تحت ادارهٔ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باستانشناسی در وزارت معارف است. شخصی موسوم به «سامی» از طرف آن اداره متصدی حفاظت و نگاهداری می‌باشد و عملیات خاکبرداری هم کم و بیش آنجا به عمل می‌آید. چیز تازه که در این سفر مشاهده کردم سرستون بزرگی بود که دو شیر بر آن نصب کرده بودند. ظرافت آن شیرهای حجاری شده و دقت و قشنگی آن قابل وصف نیست.

سیف‌الله خان حکمت برادر خبیرالدوله که تلگرافچی تخت است، در آنجا بود نزد ما آمد. بعد از گزارش مفصل و برداشتن عکسها و خواندن بسیاری از کتیبه‌های فارسی و عربی که در زمان دیلمیها تا فرهاد میرزامعتمدالدوله در آنجا نقوش و کتیبه دارند، برای ساعت چهار و نیم بعدازظهر به عزم شیراز حرکت کردیم و ساعت هفت به شیراز رسیدیم. روز خوش گردید و هوا را هم ابر رقیق و مرطوبی گرفته بود و طراوت صحرا به حدّ کمال بود.

صبح نهم - (شنبه چهارم فروردین ۱۳۲۴ شمسی) (شیراز).

از دیشب باز باران می‌بارد و نرم نرم تا ساعت نه صبح می‌بارید. همین دو روزه در و دشت سبزی و خرمی غریبی پیدا کرده است که دیده از تماشای مناظر کوه و صحرا سیر نمی‌شود.

صبح به موزهٔ شیراز رفتیم. آقای رئیس معارف فارس، صادقی‌نژاد و آقای رئیس موزهٔ پارس، استخر نیز حضور داشتند. بعضی قرآنها و آثار خوب در آنجاست.

طرح تشکیل شعبهٔ انجمن آثار ملی را در شیراز آنجا مذاکره نمودم و به نظر رسید در شیراز و اصفهان و مشهد و تبریز شُعَبی تشکیل گردد که اعضاء آن کارمند انجمن آثار ملی شمرده شوند و از اهل علم و فضل هر محل که به تاریخ و جغرافیا و آثار تاریخ حوزهٔ خود علاقه و بصیرتی داشته باشند انتخاب شوند. رئیس معارف و شهردار هر محل هم به اقتضای شغل عضو باشند. فهرستی از بعضی اشخاص متناسب در نظر گرفته شد که اقدام شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از آقای قوام‌الملک دیدن کردم. کسالت دارند. مبتلا به رماتیسم سختی شده‌اند و در بستر افتاده، در منزل فروغ الملک در خیابان فرح منزل دارند. مجموعه‌ای از روزنامهٔ انگلیسی «لندن نیوز» داشتند با تاریخ ۱۸۵۸ که تقریباً نودسال قبل می‌شود. مطالب و تصاویر قلمی خیلی جالب توجه داشت.

آقای مهدی نمازی و آقای حاجی محمدنمازی از تهران آمده‌اند. از آقای مهدی نمازی که در منزل عزیز آقا نمازی منزل کرده‌اند دیدنی کردم. از اوضاع تهران اطلاعاتی داشتند.

بعدازظهر به تماشای هنرستان صنعتی فارس رفتم. شعبهٔ هنرهای زیبا را در این مدرسه در ایام کوتاه وزارت خود در وزارت پیشه و هنر تأسیس کردم و طرح ساختمان بنای مدرسه هم ریخته شد که متأسفانه دو سال است به صورت نیم تمام و ناقص مانده است و یک قسمت از سقف آن زده نشده. سالونهای بزرگ برای کلاسها و کارخانجات دارد. موقع آن در خیابان حافظ در کنار جادهٔ تهران است. در همان محلی که سابقاً به مسجد حاجی عباس معروف بود. مهدی پرهام، پسر فتاح پرهام جوان خوبی است، لیسانسیهٔ جغرافیاست، در اینجا رئیس پیشه و هنر است. از ما پذیرایی کرد و مؤسسات مدرسه و کارخانجات آهنگری و نجاری را ارائه می‌داد و مصنوعات و محصولات کارخانه را که غالباً کار دست خود هنرآموزان بود نشان می‌دادند. امیدوارم ان شاءالله در تهران اقدامی بکنم که این ساختمان متوقف که از آثار ایام تصدی وزارت خود این جانب است دوباره شروع شده به آخر برسد.

به اتفاق آقای فروزانفر گردشی در صحرای مصلای شیراز و مقبرهٔ حافظ نموده، اتفاقاً رئیس معارف هم آمدند. پس از معاینهٔ بعضی خرابیهای وارده و قبرهای جدیدی که در آنجا متأسفانه حفر کرده‌اند و این بنای تاریخی و یادگاری می‌رود که دوباره به صورت قبرستان درآید، قرار شد مبلغ دو هزار ریال این جانب هدیه کنم که به مصرف تعمیرات لازمه برسانند.

اول شب جناب آقای ضیائیان تاجر دوا فروش از تهران به شیراز آمده و در منزل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آقای محیی‌الدین مزارعی فرود آمده‌اند. به دیدن ایشان رفتم در عمارت جدید البناء آقای مزارعی که در باغ جمشید آباد قدیم ساخته است. جمعی از آقایان محترم فارس نیز بودند

آقای افجه‌ای و آقای سرابندی از اعضاء عدلیه برای قضیهٔ اختلاف ملکی و تنازعی که فیمابین اخوی و سرهنگ قدیم در باب اجارهٔ خِرامه و سهل آباد روی داده است آمده بودند تا دیری از شب در این باب صحبت می‌کردند و طرح حل و تصفیهٔ آن را پیش‌بینی می‌نمودند. پیشنهاد کردند که من به عنوان حکمیّت وارد شوم. نپذیرفتم زیرا در این کار چون پای اخوی در میان است مداخلهٔ من صورت خوبی ندارد.

شب منزل مرتضی حکمت پسر عمو به شام مهمان بودیم. جمعی از افراد خانواده نیز حضور داشتند. آقای سیادت می خواند و آقای افشار (مشیرمعظم) سه تار لطیفی می‌نواخت و شب به خوشی سپری شد.

صبح دهم - (یک‌شنبه پنجم فروردین ۱۳۲۴ شمسی) (شیراز).

امروز کسل و خسته بودم. از منزل بیرون نرفتم و چون سینه درد می‌کرد و سُرفه می‌کردم خیلی پرهیز نمودم به امساک در غذا و سیگار و غیره. آب جوش با آب لیمو و آب پرتقال زیاد صرف شد. شب حالم بهتر بود. روز خوابیدم و خواب راحتی رفته حالم بهبودی یافت.

قبل از ظهر کسی را نمی‌پذیرفتم، معذلک مشهدی علی اکبر توتون فروش که از زعماء و سردسته‌های محلّات شیراز است به دیدن آمد. همچنین لسان فرزند مرحوم میرزا آقای لباف که از وُرّاث مرحوم شعاع است و در باب کتابهای آن مرحوم که به آقا سیدعبدالله فرزند آقا سید محیی‌الدین فروخته است نوشته گرفته بود که معادل مبلغ ۱۴۰۰ تومان کتاب برای من نگاه دارد.

کربلایی دادش احمدیه کتابفروش یک جلد تفسیر وقفی از مرحوم آخوند ملاصدرا و یک جلد کتاب خطی به نام «سلم العارف» تألیف میرزای خیاز شیرازی در حیوان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شناسی برای من آورد. کتاب وقفی مذکور را به صیغهٔ وقف نزد من نهاد.

آقای مهدی نمازی و برهان به بازدید آمدند و ساعتی نشسته رفتند.

ساعت پنج بعدازظهر مستر جکینس (H.G. Jakins) قونسول انگلیس و مستر جکسن ویس قونسول و همچنین آقای راست (نیکلا) روس که از اشخاص محقق و متتبع است و در لغت فارسی و تاریخ ایران تحقیقات و مطالعات دارد با خانم او و میس اِلاجرالد رئیسهٔ مدرسهٔ بهشت آیین به چای دعوت داشتند و تا ساعت هفت از ایشان پذیرائی می‌شد. مستر جکینس قونسول انگلیس مرد سنجیده و فهمیده است و مدتها در بلاد عربی زبان بوده، عربی و فرانسه می‌داند. در ضمن صحبتهای ادبی سخن در باب ترجمهٔ کتاب تاریخ ادبیات ایران تألیف براون به میان آمد.

وی از شاگردان مرحوم براون است. پیشنهاد کرد که ترجمهٔ جلد سوم آن تاریخ را که حقیر انجام داده‌ام در کمبریج به طبع برسد. قرار شد در این باب با مستر اون رئیس شورای بریطانیا صحبت شود و نیز پیشنهاد می‌کرد که در بریتیش اینستیتوت شیراز چند کلمه صحبت کنم. تصور می‌کنم که کار مفیدی باشد.

مستر جکسن نایب قونسول که مرد سیاسی است صحبت از اوضاع فارس می‌کرد. سابقاً در خدمت مؤسسهٔ تجارتی زیگلر به شیراز آمده ولی فعلاً مأمور سیاسی است. فارسی را خوب صحبت می‌کند. از اوضاع فارس برخلاف مشهور اظهار امیدواری و نیکبینی می‌کرد که اوضاع قرین آرامش شده و خواهد شد. شب ساعتی روزنامه‌جات تهران را می‌خواندیم و به رادیو گوش می‌کردیم. امروز مراسلهٔ مفصلی به آقای صادقی‌نژاد نوشتم و مبلغ قلیلی (دو هزار ریال) تقدیم کردم که به مصرف تعمیر و مرمت حافظیه برسانند و در ضمن آن مراسله در باب مبادلاتی که در امر نگاهداری و تنظیف بقعه می‌شود و قبرهایی که جدیداً در آنجا احداث کرده‌اند قدری تعییر و انتقاد نمودم. خدا کند مؤثر شود.

صبح یازدهم - (دوشنبه ششم فروردین ۱۳۲۴ شمسی) (شیراز).

دیشب و امروز نیز باران با کمال شدت می‌بارد و سیل عظیمی جریان یافته در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رودخانهٔ خشکه که در جنب منزل واقع است به طرف دریاچهٔ مهارلو جریان دارد. با وجود باران توقف در منزل ممکن نبود. برحسب وعده به منزل آقا سیدنورالدین به عنوان بازدید رفتیم. در کتابخانهٔ ایشان قریب دو ساعت بودیم. کتابی در اصول نوشته است که با وضع خوش و عبارت فصیح عربی دلکشی است. آقا سید نورالدین از شاگردان مرحوم آقا سیدکاظم یزدی است. در اوان حکومت فرمانفرما در حدود سنهٔ ۱۳۲۵ به عتبات رفته و بعد از هفت سال توقف به شیراز برگشته. بواسطهٔ حسن بیان و حسن خط و تورّع و تزهد مرجعیّت بسیار حاصل کرده است. سر پرشوری دارد و قائل به اصلاحاتی در مبادی و اصول روحانیّت است و مطالعات مفید دارد و پیشنهادهای نافع می‌کند. من گفتم انجام این مقاصد از طرف یک نفر روحانی که در گوشه‌ای مثل شیراز نشسته باشد امکان‌پذیر نیست. حق اینست که کنگره مانندی از بزرگان علماء شیعه در شهری مرکزی مانند اصفهان تشکیل شود و این اصلاحات در آنجا بحث و تنقیح و مطالعه شود و تصمیم لازم اخذ گردد. قبل از ظهر چند بازدید دیگر رفتم. از جمله منزل آقا علی صاحب نمازی که برادرش حاجی محمد در آنجا وارد است. حاجی محمد که مبلغی در حدود یک میلیون تومان به شهر شیراز اهداء کرده است و خیال دارد که شرکتی سهامی تشکیل دهد و از منافع آن پول لوله‌کشی شیراز را تأمین نماید.

آقای میرزا ابوالفضل محلاتی در باغچهٔ مصفایی در خارج شهر منزل دارد، با کمال صفا و گرمی، چنانچه عادت اوست، از ما پذیرائی کرده و مهربانی بسیار نمود. از گذشته بسیار صحبت شد. از راه کرم اخلاقی از خدماتی که از جانب من نسبت به ایشان شده بود تکرار و تحدیث می‌نمود و مرا خجل می‌ساخت.

عصر به بازدید آقا سید محمد رضوی که او نیز دیگری از علماست رفتم و ساعتی نیز در خدمت ایشان به اتفاق آقای فروزانفر سپری شد.

همهٔ علماء شیراز مردمان مهربان و کریم و خوش‌صحبت و خوش‌ذوق هستند.

شب در منزل ابوالقاسم برهان مهمان بودیم. اغلب خانوادهٔ نمازی و حکمت و سرلشکر فیروز نیز بودند و شامی صرف شد و زودتر به منزل آمده استراحت کردم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باران کماکان از صبح می‌بارد. امروز روز پنجم باران است. بیم خرابی بعضی از خانه‌ها می‌رود. آقای فروزانفر که ناگزیر درخانه متحجر و محبوس مانده است از این بابت بسیار کدورت دارند، ولی با این بارندگی اوضاع زراعت امسال در فارس خوب خواهد شد و محصول رشد و نموی فراوان حاصل می‌نماید. اگر با این باران اوضاع سیاسی و امنیت نیز خوب بشود و این ایل بازی و سرکشی و تمرّد که در شهر و عشایر پیدا شده با نظام مقرون گردد خیلی خوب است و موجب سعادت مردم پریشان شیراز خواهد شد. ولی افسوس که در نتیجهٔ ضعف حکومت مرکزی و پیدایش اختلال و بی‌نظمی که در زیر نام و عنوان حکومت «دموکراسی» به ظهور رسیده امیدواری نیست. مخصوصاً عیب کار در این است که اسلحهٔ فراوان به دست عشایر نیم‌وحشی افتاده است و در برابر قوای دولتی ضعیف است. اگر حکومت مرکزی بقا و دوام و قوتی حاصل نماید قهراً در ولایات نیز مظاهر اختلال و هرج و مرج برطرف خواهد شد. ولی بقا و قدرت حکومت مرکزی با مطامع دُوَل بیگانه که در ایران اکنون قشون بسیار دارند امکان نخواهد داشت و آنها نیز بالضروره دست از مطامع خود برنمی‌دارند.

صبح دوازدهم ـ (سه‌شنبه ۷ فروردین ۱۳۲۴ شمسی) (شیراز).

امروز نیز هوا گرفته و باران می‌بارید، هر چند به شدّت دیروز نبود ولی تا نیمه شب متناوباً می‌بارید. ظاهراً تا ۱۸/۳۴ اینچ در طول مدت سال در شیراز باریده است. خرابی به خانهٔ فقرا فراوان است.

امروز به بازدید آشنایان و خویشان شروع کردم. خانم بانو اقدس دختر عموی آقای دکتر افخم حکمت و آقای محمدعلی نمازی و هوشنگ اربابی همه را دیدن کردم.

به اتفاق آقای بدیع‌الزمان منزل آقای حاج شیخ محمد باقر شیخ‌الاسلام رفتم. مشارالیه از معمرّین قدماء فارس است و در حدود هشتاد سال عمر دارد، معذلک قوا و مشاعر او به جا و محکم است. حکایات و روایات بسیار از گذشتگان نقل می‌کرد که در حکومت مرحوم صاحبدیوان لقب شیخ‌الاسلامی را برحسب اصرار او پدرم به من

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

واگذار کرد. و نیز می‌گفت که در سال ۱۳۱۷ که به مشهد رفته بودم میرزا حاجی آقا ارومچی ادیب معلم مرحوم حاجی میرزا حسام‌الدین مشارالدوله هنوز در قید حیات بود و با مرحوم حکیمباشی مکاتبه می‌کرد و برای کمک به معیشت او امداد می‌کرد. و نیز می‌گفت که وی معتقد به استعمال افیون حتی برای معالجه و مرض نبود و می‌گفت که افیون سمّی است مُهلک. مقدار اندک آن تدریجاً و مقدار کثیر آن دفعةً انسان را هلاک می‌کند.

ظهر در منزل کشاورز مهمان آقای بهاءالسلطان بودیم. تا ساعت چهار بعدازظهر در آنجا بودیم. افراد بنی‌اعمام و اخوان بودند. ولی گاز اسید کربنیک که از منقل متصاعد می‌شد حال ما را که عادت نداشتیم منقلب ساخت. آقای بدیع‌الزمان و من مریض شدیم. من مبتلا به صداع سختی شدم و با وجود آنکه خیلی راه رفتم بهبودی نیافتم. شب امساک از غذا کردم. در ساعت نُه خوابیدم.

امروز به تماشای مریضخانهٔ صدتختخوابی رفتم که بانی آن خود من بوده‌ام. در سال ۱۳۱۸ شمسی از اعتبار وزارت بهداری و شهرداری شیراز شروع شد. متأسفانه در نتیجهٔ تقلب و طمع مقاطعه‌کار و شرکتی به نام شرکت «بس» مرکب از عزت‌الله خان هدایت و غلامعلی میکده، تمام پول را گرفته و عمارت را ناقص و نیمه تمام گذاشته و بواسطهٔ تصادف به انقلابات و اغتشاشات شهریور ۱۳۲۰ هنوز به این صورت مانده است. ظاهراً دویست هزار تومان دیگر کسر دارد که نقائص آن را مرتفع نمایند.

آقای دکتر قربان کفیل بهداری آنجا بود، ما را به همه جا گردش داده و توضیحات لازم می‌داد. سپس به بنگاه دارالایتام شیر و خورشید سرخ رفتم. ۱۲۰ نفر طفل بیکس در آنجا نگاهداری می‌شود و اوضاع اداری آن خوب نیست. گویا تفریط و تضییع می‌شود. مقدار یک خروار برنج به آنجا اعانه هدیه کردم که به مصرف فقرا برسانند.

اول شب به منزل مراجعت کردم. آقای حاجی محمد نمازی که از طهران آمده‌اند می‌خواهند شرکتی برای لوله‌کشی آب شیراز تأسیس کنند و یک میلیون تومان که وقف بیمارستان و دبیرستان نمازی کرده‌اند به این شرکت وام بدهند و پروژهٔ قراردادی که با

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شهرداری شیراز تهیه شده بود آوردند و با این جانب می‌خواندند که اگر نواقصی به نظر رسد بگویم و عبارات آن را نیز اصلاح نمایم. نیت خیر است. خداوند توفیق بدهد.

صبح سیزدهم ـ (چهارشنبه ۸ فروردین ۱۳۲۴ شمسی) (شیراز).

امروز باران افتاد و چند ساعتی آفتاب بود. هوا طراوات و لطافت غریبی پیدا کرده بود و مخصوصاً اعتدال ربیعی در این نقطه از جهان که ارتفاع طبیعی از سطح دریا به آن جنبهٔ کوهستانی داده و موقعیت عرض جغرافیایی به آن اقلیم منطقهٔ قریب به حارّه داده است و از این ترکیب لطف و اعتدالی حاصل شده که قابل وصف نیست.

عصر که به اتفاق آقای فروزانفر به صحرای خارج شهر در دامنهٔ کوههای شمالی تنگ‌اللّه اکبر و چهل‌مقام و تپهٔ پهندژ رفته گردشی می‌کردیم از ترکیب الوان مختلفه سبزی صحراوات و زردی کوه و دره و جلوه و شکوه سروها و کاجها و کبودی آسمان و سفیدی ابرها در هر گوشه هزار تابلوی زیبا به قلم صنع پرداخته می‌شد و غزل حافظ به یاد می‌آمد که گفت:

نفس باد صبا مُشکفشان خواهد شد عالم پیر دگرباره جوان خواهد شد.
ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد چشم نرگس به شقایق‌نگران‌خواهد شد.

صبح به بازدید منزل دوستان رفتم. بعضی مانند حاجی محمدجواد اردوبادی و علی محمد دهقان در منزل بودند و دیدار حاصل گردید و بعضی دیگر در خانه نبودند به دادن کارت اکتفا شد.

ظهر ناهار منزل سرلشکر شاهزاده محمدحسین میرزا فیروز رفتیم. خیلی شاهزادهٔ باهوش و علم دوست و باادبی است. به مذاکرات علمی و ادبی باشوق و ذوق فراوان شرکت می‌نماید.

عصر منزل آقای صنعتی پسر مرحوم آقا محمد زرگر رفتم. پدرش زرگر معتبری بود و بسیار اهل ذوق و عرفان. با مرحوم میرزا علی‌خان خیاط دوست بود و غالباً محشور و مألوف بودیم. این پسر از پدر تعداد زیادی کتب خطی نفیس و مُرقعّات و خطوط عالی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جمع کرده است. خطوط مشاهیر مانند میرعماد و علی‌رضا عباسی و میرعلی و میرزا احمد و درویش و خطوط ناخن و غیره خیلی دارد. همه را ملاحظه کردیم ولی در آن میان چیزی که چنگی به دل بزند به دست نیامد. بعلاوه ظاهراً طمع بسیاری دارد واداء قیمت آن خیلی مشکل است.

شب آقای حشمة‌الممالک و رضوان خانم به مناسبت ورود ما مهمانی داشتند. از خانوادهٔ نمازی همه جمع بودند. سرلشکر نیز حضور داشتند. دکتر افخم و دکتر محمدعلی حکمت و آقا محمد علی نمازی و خانمهاشان نیز بودند. یک نفر سرهنگ روس موسوم به[1] با خانم خود نیز بود. فارسی را بد حرف نمی‌زد. تبعهٔ ایران است و سمتِ او معاونت لشکر فارس است. راجع‌به گرم شدن جلوی بخاری حکایت بامزه‌ای می‌گفت، گفت: در تاریخ قدیم گرجستان نگاشته‌اند که شاه جماعتی را اسیر کرد و چون فدیه می‌خواستند بدهند گفت: امرا و شاهزادگان را هزار تومان و اشخاص نوکر و زارع را صدتومان فدیه بگیرند. چون تمیز فیمابین آنها مشکل بود، شاه برای شناختن نجبا و اعیان از زارعین و نوکر بابها امر کرد هرکدام را تکلیف کنند برود جلوی بخاری خود را گرم کند. هرکس با سینه و صورت مواجه بخاری بشود و سر و سینه را گرم کند نوکر باب است و هرکس پشت به طرف بخاری نماید و کمر و پشت را گرم کند اعیان است!!

مجلس مهمانان به واسطه سرگرمی خانمها و آقایان جوان به بازی به طول انجامید ولی من زود پس از وداع از سرلشکر و دیگر مهمانان به اطاق خوابگاه رفتم.

صبح چهاردهم ـ (پنجشنبه ۹ فروردین ۱۳۲۴ شمسی) (شیراز).

امروز آفتاب درخشندهٔ تابانی بود و ظهر قدری گرم بود. از ظهر باد سردی شروع به وزیدن نمود. شب خیلی سرد بود. نیمه‌شب قدری بارندگی کرد و در کوه «بَمو» و کوه جنوب برفی باریده است.

از دیدنها امروز منزل آقای افشار (مشیرمعظم) رفتم که بسیار مرد شریف جنتلمن

۱ـ [جای نام سرهنگ سفید مانده است(م.د.)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است و دارای ذوق لطیف. سه تار به خوبی می‌نوازد. از طرف مادر نوهٔ معتضدالسلطنه پسر اعتضادالسلطنه علی‌قلی‌میرزا می‌باشد. صدماتی که بیچاره به چشم او وارد آمده، باصرهٔ او را ضعیف ساخته است. مدتها در تهران، بیروت و فلسطین به معالجه مشغول بود. قبل از ظهر حمام رفتم. ظهر مهمان داشتم. آقای آقا سید نورالدین مجتهد، آقای محیی‌الدین مزارعی و آقای صدرزاده حاضر بودند و صحبت از مسائل سیاسی جاری و آتی در میان بود. آقای آقا سید نورالدین مجتهد حزبی در بازار در میان معتقدین و پیروان خود در شیراز دارد که عدد آن بسیار است و دوازده ماده مرام آن است که تمام آن منتهی می‌شود به حفظ استقلال و حفظ دیانت اسلام. البته این مقاصد و آمال بسیار شریف و مستحسن است و من قول مساعدت دادم.

عصر مسترساندرسن (Sanderson) که رئیس «شورای بریتانیا» و انجمن فرهنگی ایران انگلیس در شیراز می‌باشد به دیدن من آمده بود، هم او و هم قونسول اصرار بلیغی دارند که در انجمن فرهنگی خطابه‌ای ایراد نمایم. چون کتاب و مواد مراجعه در دسترس ندارم کار مشکلی است. وعده کردم روز شنبه به کتابخانه انستیتو بروم و در آنجا با مراجعه به کتب موجود تصمیمی گرفته شود.

آقای ابراهیم (قوام‌الملک) به بازدید آمدند. بحمدالله رفع پادرد شده است. اظهار می‌کرد که در شیراز خیال اقامت دارد و منزل تهیه نموده‌اند. در مجلس آقای قوام همیشه صحبت از سیاست جهانی بین‌المللی می‌شود. پیش‌بینیهایی می‌شود. ایشان به عادت معمول خیلی بدبین بودند و می‌گفتند بعد از این جنگ اوضاع خیلی خراب خواهد شد و سیاست رژیم استالین هم تمام عالم را خواهد گرفت مگر آنکه حوادثی از قبیل مرگ آنها یا جنگ با روسیه در میان بیاید. من نیز به عادت مألوف خوش‌بین هستم و گفتم بعد از جنگ با آلمان حوادث خوبی اتفاق خواهد افتاد که مستلزم آسایش تمام ملل کوچک مخصوصاً ایران خواهد شد و سیاست همسایهٔ شمالی نیز مزاحمتی با استقلال ایران نخواهد داشت. در سر این پیش‌بینی عهدی بستیم.

شب به بازدید آقای صادقی‌نژاد رئیس معارف رفتم و مراجعت به منزل نمودم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با رادیو مدتی مشغول شده اخباری گرفتم. آقای حشمةالممالک مهمان بودند ـ با آقای فروزانفر تنها بودیم. امروز جواب تلگرافی که به رسم تهنیت و تبریک عید به پیشگاه اعلی‌حضرت شاه مخابره کرده بودم جواب آن از طرف دفتر مخصوص آقای حسین شکوه‌الملک مخابره کرده بودند، اظهار خشنودی و رضامندی و ابراز مرحمت نموده بودند.

صبح پانزدهم ـ (جمعه ۱۰ فروردین ۱۳۲۴ شمسی) (شیراز).

صبح هوا ابر بود. باد سردی می‌وزید و کوه «بمو» و کوه جنوب (قبله) برف باریده بود. تا ظهر هوا منقلب و ابر و آفتاب اُفق را تیره و روشن می‌کردند. تا بعدازظهر ابرها بکلّی برطرف شده و آفتاب درخشانی تا هنگام غروب می‌تابید. هوا به منتهای لطافت و اعتدال بود. امروز مهمان آقای کرامت‌الله مشیری بودیم در باباکوهی.

باباکوهی موضعی است در کوه شمال شیراز، چشمهٔ آبی است و برکه‌ای و مدفن بابای کوهی در آنجاست. این برکه و طاق و دو اطاق را مرحوم حاجی میرزا زین‌العابدین شیروانی صاحب بستان السیاحه در سال ۱۲۳۵ هجری قمری ساخته است. بعدها دیگران نیز بر آن افزوده‌اند. چنار کهنسال و درخت سرو کهنی منظرهٔ آن را زینت داده است. لطف این مقام در نظرانداز مرتفعی که دارد تمام جلگهٔ شیراز از مسجد بردی تا پل فسا در مدّنظر است. شاید در حدود سیصدمتر از جلگهٔ شیراز مرتفعتر باشد. و محل تفریح مردم شیراز است. بقعه و مدفن بابای کوهی صدقدم بالاتر از چشمه قرار دارد. امروز هم جماعت کثیری از عامّه، کسبه و جوانان شیراز در آنجا بودند، در خیال خود خوش بودند و اشتغالی داشتند. ما نیز با دوستان در برابر آفتاب نشسته و به خواندن اشعار و گفتن حکایات و اختلاط و صحبت و تأنس مشغول بودیم. حسین شیفتهٔ فصیحی پسر ارشد مرحوم شوریده، فصیح‌الملک، دیوان پدر خود را آورده از قصاید و غزلیات و اشعار او می‌خواندیم. آقای سالار نیز قصاید و غزلیاتی داشت می‌خواند. آقای صدارت، نسیم تخلص قاضی بدایت شیراز نیز غزلسرایی لطیف است. به هرحال روزی با حال و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خوش و شادی سپری شد. چند قطعه عکس از منظرهٔ باباکوهی و دوستان با درویشی که سالهاست در بقعهٔ بابا اقامت دارد و مرد با حال و باصفایی است برداشته شد.

ساعت شش بعدازظهر به بازدید دبیرهای دبیرستانها رفتم. در ایوان دبیرستان حیات اجتماعی نموده بودند. نزدیک یکصد تن از زبدهٔ جوانان دانشمند که غالباً لیسانسیه از دانشسرا و دانشکدهٔ ادبیات و دانشکدهٔ معقول و منقول و دانشسرای شیراز بودند حاضر و پذیرائی می‌کردند. آقای محمدتقی مؤیدی فرزند حاجی شیخ عبدالغفار که لیسانسیهٔ علوم طبیعی است و جوان با استعداد و در ادارهٔ معارف فارس سمت بازرسی دارد و پیشوای لیسانسیه‌هاست نطقی در خیرمقدم ایراد نمود و خیلی اظهار لطف و محبّت نمود و از آقای بدیع‌الزمان فروزانفر نیز خیر مقدم گفت. در جواب چند کلمه این جانب سخن گفتم و آقای بدیع‌الزمان نیز صحبت کردند. بعد از آن دو نفر از جوانان فارغ‌التحصیل دانشسرای فارس یکی آقای مژده و دیگری آقای حشمتزاده دو قطعهٔ بدیع به نظم ساخته بودند قرائت کردند که عین منظومات ایشان ضمیمهٔ این رساله است[1]. بعد از آن صرف چای و شیرینی شده و با آقایان صحبت و اختلاط نموده با قلبی مملو از احساسات حقشناسی از این محبت و لطف بی‌آلایش و پراز مهر و وفا از آنان جدا شدیم.

شب بازدید آقای گلستان شهردار شیراز رفتم. از اوضاع شهرداری و نداشتن عایدات خاطری افسرده داشت و از اینکه کارهای شهرداری در تهران در وزارت کشور معطل و معوق مانده است داستانها می‌گفت که موجب ملالت‌خاطر و افسردگی گردید. شب خیلی خسته بودم و زود خوابیدم.

صبح شانزدهم ـ (شنبه ۱۱ فروردین ۱۳۲۴ شمسی) (شیراز).

هوا امروز گرم و لطیف و آفتاب درخشان بر صفحات چمن می‌تابید. معنای امتزاج‌الفصلین مشهود بود. اینجا هوا ترکیبی بود از زمستان و بهار. نه سرد بود و نه گرم و هم سرد بود و هم گرم. افسوس که دید و بازدیدها و انجام رسوم و تشریفات مجالی

۱ـ [اشعار در دفتر موجود نزد این جانب نیست (م. د.)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمی‌داد.

صبح به بازدید مستر ساندرسن رئیس انجمن فرهنگی ایران و انگلیس رفتم. اصرار و تقاضای بسیار دارد که در آنجا خطابه‌ای برای اعضاء انجمن ایراد نمایم. ولی چون منابع و کتب در دسترس نیست و با مراجعه به کتابخانهٔ انجمن نیز مرجع مفیدی به دست نیامد ناچار عذر خواستم. انجمن دارای کلوب و سالونهای ورزشی و کتابخانه و کلاسهای درس انگلیسی است و عمارت بسیار خوبی در خیابان زند اجاره کرده‌اند که اطاقهای متعدد دارد. یک جلد کتاب کوچک در تاریخ انگلیس موسوم به (The Spirit of the English History) تألیف «A. L. Rowse» به من هدیه داد. من نیز یک جلد کتاب ترجمهٔ حکایات شکسپیر تألیف خود را به کتابخانهٔ انجمن هدیه نمودم. با کمال مهربانی و لطف اطاقها و تشکیلات خود را به من ارائه داد. بعد از آن وداع کردیم.

در کتابخانهٔ احمدیه کربلایی داداش را ملاقات کردم. می‌خواستم کتابهای ترجمهٔ مرحوم لسان را ملاحظه نمایم، اگر نسخهٔ نافعی باشد خریداری کنم. ولی از هجوم گدا و فقیر وسائل مجال نشد.

نهار را در باغچهٔ آقای میرزا ابوالفضل محلاتی مهمان بودیم و تا عصر در محضر ایشان وقت خوش‌گذشت. معزی‌الیه حافظهٔ قوی دارد و اشعار عربی بسیار حفظ دارد و غالب وقت به خواندن و استماع قصاید مُتَنَبّی و دیگر شعراء عرب می‌گذشت. آقا میرزا ابوالفضل خود هم شعر عربی می‌سراید. قصیدهٔ فصیحی ساخته‌اند در حوادث جنگ گذشته و حملهٔ انگلیسیها به بوشهر و دفاع اهالی دشتستان. قابل توجه بود.

عصر گردشی به باغ حاجی میرزا خلیل خلیلی نمودیم. پارسال در این چنین ایام با مشارالیه در بمبایی بودیم در هتل تاج محل و امسال مشارالیه در کشمیر است و ما در باغ او به تماشای سنبلها و نرگسهای متعدد و متنوع فراوان و معطر مشغول شدیم.

به منزل چند نفر از دوستان به بازدید رفتم. تشریف نداشتند جز آقای نصرالله شادروان که اتفاقاً کاپیتان شرلی (Capitan Sherly) و مترجم او آقای مسلم هندی نیز آنجا بودند و مشارٌالیه از طرف قشون متفقین مراقب امر توزیع خواربارست و مترجم او

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از اهل لاهور هندوستان و سالهاست در ایران می‌باشد و علاقهٔ بسیار بـه حـافظ دارد. مبلغی جمع‌آوری کرده است که برای مرمت بقعهٔ حافظیه به مصرف برساند. مـی‌گفت خیال دارد که از هندوستان برای مرمت حافظیه و ساختمان سعدیه مبلغی به ایران بیاورد و اصرار دارد که در اطراف قبر حافظ محجری از برونز یا مرمر نصب کند. و برای ایـن مقصود تاکنون پنج‌هزار تومان اعانه جمع‌آوری نموده است.

شب در منزل بیکار بودم. به مراجعهٔ اسناد و فرامین پدری و اجدادی مشغول بودم و نوشتجات کهنه که در اِعطاء لقب و منصب و مواجب و تیول از سلاطین در دست است و جزو اوراق و اسناد مرحوم ابوی موجود بوده و اکنون نیز نزد آقای اخوی است رسیدگی می‌کردم که برای نگارش تاریخ خانوادگی ضرورت دارد.

قدیمترین فرمانی که در دست است به مهر و صحّهٔ شاهرخ نادری در سـنهٔ ۱۱۶۲ هجری قمری می‌باشد که منصب وزارت و استیفاء فارس را دربارهٔ آقا محمد مسیح جدّ نگارنده منظور نموده است و همچنین عریضه‌ای است که میرزا محمد کاظم فرزند آقا میرزا مسیح به علی مرادخان زند نوشته و تقاضای مواجب و وظیفه برای برادرش میرزا ابوالقاسم جدّ چهارم این بنده نموده است. این اوراق را تماماً جمع کردم که همراه خود به طهران برده ان‌شاءالله تاریخچه برای طایفه و سلسلهٔ خود بنویسم.

صبح هفدهم ـ (یکشنبه ۱۲ فروردین ۱۳۲۴ شمسی) (شیراز).

امروز روز آفتاب درخشان و هوای لطیف بود ولی رو به گرمی است. صبح بـعد از انجام وظایف صبحانه از جمعی تجّار لار پذیرایی کردم. اهالی «اِوَز» هستند و دیـانت سنّی دارند و مردمان معقولی می‌باشند.

آقای محمد تقی مؤیدی آمده بودند و اشعاری که حشمنی و مژده دو جوان مـعلم سروده بودند به یادگار آوردند که هر دو در این مجموعه ثبت است. بـه هـر یک از آن نوجوانان باهوش و مستعد که چشم امید آینده هستند یک جلد کتاب جامی اثر ناقابل خود را هدیه کردم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خانم لقاءالدوله عیال مرحوم ناظم‌الملک به رسم بازدید آمده بودند. از فوت شوهر خیلی متأثر بودند. خانم محترمه و مهربانی است و با همه‌کس به شرافت و مهربانی و درستی رفتار نموده‌اند.

به اتفاق آقای بدیع‌الزمان به دیدن آقای ابن‌یوسف رفتیم. در خانهٔ قدیم مرحوم حاجی شیخ یوسف در محلهٔ لب آب نزدیک مسجد آتشیها منزل دارد. جوان بسیار مستعدی بود و به کارهای علمی و ادبی اشتغالی داشت و فهرستها که برای کتابخانهٔ مسجد سپهسالار و کتابخانهٔ مجلس نوشته او را خیلی در همه جا معروف کرده است. ولی حیف که فعلاً دست از کارهای علمی و ادبی برداشته و به شغل آخوندی مشغول شده و در یکی از مدارس قدیمه (مدرسهٔ قوام) به مدرّسی و نظارت در موقوفه مشغول است.

به اتفاق مشارالیه به بازدید آقا شیخ بهاءالدین پسر مرحوم آقای شیخ جعفر رفتیم که از ملاّهای مُبرّز شیراز است و جنبهٔ فقاهت و اصول او بسیار خوب است. آقا شیخ جعفر پسر مرحوم آخوند ملامحمد حسین و او پسر مرحوم آخوند ملاّمحمدعلی محلاّتی است که یک قرن است این جماعت همه روحانی و اهل علم و ملاّی مسلّم فارس هستند و امروز آقا شیخ بهاءالدین گل سرسبد این سلسله است و متانت و حسن اخلاق وعقل بسیار دارد.

ظهر در منزل رؤساء ادارات دولتی به ناهار دعوت داشتند. کسانی‌که حضور داشتند عبارت بودند از آقای سرابندی رئیس دادگستری؛ آقای شاهزاده طاهر اسکندری رئیس اقتصادیات؛ آقای هوشمند رئیس ثبت اسناد؛ آقای پاسیار فروغ‌الملک قوامی رئیس شهربانی؛ آقای شاهزاده امیرقلی قوامی رئیس بانک ملی؛ آقای خواجه نوری رئیس بانک سپه؛ آقای سیروس رئیس تلگراف؛ آقای سعید وزیری رئیس بانک رهنی؛ آقای صادقی‌نژاد رئیس فرهنگ؛ سرهنگ رئیس امنیه و سرگرد[1] معاون امنیّه. نهار با محبت و گرمی صرف شد. چونکه ان‌شاءالله هر چه زودتر عازم طهران هستم از آقایان وداع کردم.

---

۱ ـ [جای نام این دو نفر سفید مانده است(م.د.).]

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بعدازظهر استراحت کردم. خیلی خسته بودم.

اول شب در منزل آقای روحانی وصال انجمن ادبی شعرا منعقد بود. آقای حشمت‌لباف و فرزندش احمد حشمت‌زاده و نوهٔ او محمد حشمتی و آقای استخر و آقای مشیری و آقای مژده شاعر نوجوان و جمعی دیگر حاضر بودند. و وقت به خواندن اشعاری گذشت. آقای احمد حشمت‌زاده بهاریهٔ لطیفی ساخته بود و از ورود حقیر ما اظهار لطف کرده و خیرمقدم گفته بود که عین آن در این مجموعه ثبت است[۱].

به قول استخر ورود آقای بدیع‌الزمان یک حرارت و حرکتی در انجمن ادبی که بسیار بیجان و ضعیف است ایجاد کرده و همه به شوق و نشاط هستند. اگر ان‌شاءالله موفق شوم که غالباً فصل نوروز را با یکی از فضلا و ادباء مرکز به شیراز بیایم موجب خدمت بزرگی به تشحیذ اذهان و تنهیض همم فضلاء شیراز خواهد بود. شب منزل دکتر افخم ضیافتی بود. شام در آنجا صرف شد.

صبح هجدهم ـ (دوشنبه ۱۳ فروردین ۱۳۲۴ شمسی) (شیراز)

امروز سیزده عید است. ما هم همه کارها را تعطیل کرده سیزده را به در می‌کنیم و به همین قصد از منزل بیرون آمدیم تا عصر در باغچهٔ آقا سیدنورالدین مجتهد که در دماغهٔ آسیا سه تایی ساخته و جای بسیار مصفایی است و نظرانداز خوبی دارد به سر بردیم. میزبان سیدکریمی است و زحمتی کشیده و خوانی مفصل گسترده بود. دو نفر از جوانان هاشمی لیسانسیهٔ دانشکده معقول و دکتر[۲] داماد آقا که در سال آخر طب در تهران است نیز به پذیرایی ما همت می‌گماشتند.

رودخانهٔ سیلابی شیراز که در جلو کوه آسیا سه تایی عبور می‌کند هنوز جریان داشت و عبور از آن با اتومبیل مشکل می‌نمود. خوشبختانه درشکه‌ای فرارسید و ما را از نهر بگذرانید.

---

۱ ـ [در دفتر موجود نزد این جانب نیست. (م.د)]

۲ ـ [جای نام سفید مانده است (م.د.).]

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تمام روز در محضر آقا سید نورالدین مجتهد به مسائل و مباحث علمی و اجتماعی می‌گذرانیدیم. مرد بسیار فطن و دانا و روحانی مطلع با معلومات وسیعه می‌باشد. دوازده مادّه برای مرام سیاسی خود و پیروان خود وضع کرده است که غالباً مطالب صحیح و اصول محکمی است و صورت آن دوازده ماده در این مجموعه مضبوط است.[۱] عصر پیاده به منزل مراجعت کردیم. از باغ ارم عبور کرده، خیابان مصفای سرو و مخصوصاً یک اصله سرو سهی بسیار زیبا دارد که بسیار تماشائی است.

امروز مقدمهٔ بلیغی نوشتم برای قراردادی که آقای حاجی محمد نمازی با شهرداری شیراز منعقد می‌خواهد نماید و بر طبق آن یک میلیون تومان به شرکتی قرض می‌دهد که آن شرکت آب مصرف شهر شیراز را لوله‌کشی نماید. بسیار نیّت خیری است و انشاءالله موفق شود. از من خواهش کرده بود که بر آن قرارداد مقدمهٔ خوش عبارتی بنویسم. این دو روزه انشاء نمودم و امروز برای او فرستادم.

شب به بازدید ابراهیم قوام رفتم. تا دیری از شب با ایشان نشسته از گذشته و آینده صحبت می‌کردیم، بعد برای آنکه دو روز دیگر عازم مراجعت هستم وداع نمودم و منزل آمدم.

شب را جهانگیر تفضلی که از جوانان با احساسات و سیاستمداران جدید تهران است و نویسندهٔ روزنامهٔ «ایران ما» می‌باشد و برای ایام عید به شیراز آمده است و از شاگردان آقای بدیع‌الزمان نیز می‌باشد برای صرف شام نزد ما مهمان بود.

صبح نوزدهم ـ (سه‌شنبه ۱۴ فروردین ۱۳۲۴ شمسی) (شیراز).

امروز قبل از ظهر ترشح بارانی شروع نمود و تا اوایل شب متناوباً می‌بارید. اندکی خشکی و گرمی دو روزهٔ اخیر مرتفع شده مجدداً هوا طراوات و لطافتی حاصل نموده که قابل تحریر نیست. با وجود باران عصر را به حافظیّه رفتم و از ایوان فلک آشیان حافظ روح و روان را قوّت و توانی حاصل گردید.

---

۱ ـ [در دفتر موجود نزد این جانب نیست. (م.د.)]

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح دو سه نفر از باباهای محلهٔ سنگ سیاکه بچه محلهٔ خود ما بودند آمدند. آقای صنعتی پسر مرحوم آقا محمود زرگر نیز آمده و قطعهٔ نفیس به خط علی‌رضا عباسی که در فرح‌آباد در سنه ۱۰۲۴ هجری رقم کرده است به نستعلیق نوشته و بسیار خوش‌خط زیبا بود برای این بنده هدیّه آورد. ممنون شدم. یادگار گرانبهائی است. خدا رحمت کند مرحوم آقا محمود زرگر با این جانب حق صحبت قدیم داشت.

منزل بعضی از دوستان و خویشان مانند آقای دکتر همایون‌پور و صدرزاده به دیدن رفتم. دکتر همایون‌پور داماد مرحوم حاجی میرزا سید محمد مهذب‌الدوله است و دو طفل توأمان دارد هرمز و پرویز که بسیار طفلان خوش‌صورت و باهوش و محبوب می‌باشند. خداوند آنها را حفظ فرماید.

ظهر در منزل طبقهٔ علما و روحانیون شهر مهمان ما بودند به صرف نهار. از قبل از ظهر تا سه ساعت بعدازظهر نعمت مصاحبت آقایان حاصل بود. مدعوین عبارت بودند از: آقا میرزا سیدمحمد رضوی؛ آقای ابوالحسن رضوی‌زاده فرزند ایشان؛ آقای میرزا ابوالفضل محلاتی؛ آقای حاجی سیدابراهیم مدّرس؛ آقای جمال‌الدین محلاّتی و دو پسران او؛ آقای سید محیی‌الدین مزارعی؛ حاجی شیخ عبدالحسین حائری؛ حاجی سید محمد جعفر علوی و آقای سید محمد حسین و اخوی ایشان؛ آقا شیخ محسن فقیه؛ حاجی سید محمد باقر دست‌غیب؛ ضیاءالدین ابن یوسف و آقای شیخ مجتبی مرتضوی محلاّتی.

مجلس به مباحث علمی و ادبی می‌گذشت. بعد از صرف نهار آقای بدیع‌الزمان نطقی در ابراز تشکر و امتنان از صفات شیرازی بالاخص روحانیون نمودند و آقایان نیز هر یک به نوبت خود جواباً ابراز لطف و محبّتی نمودند و نسبت به حقیر نیز نه به سبب استحقاق و قابلیّت بلکه بر حسن نیّت و صفای طویّت خود بروز عنایت نمودند. جلسه بخوبی و آبرومندی به پایان رسید و با آقایان وداع کردیم.

اول شب آقای دکتر قربان کفیل بهداری جنوب آمده و یادداشتهای خوبی از نقائص صحی فارس دادند که ان‌شاءالله در تهران در صورت امکان اقدام کنیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شب را هم منزل آقای مرتضی حکمت و هم منزل خانم فردوس خانم نمازی مهمان بودیم. می‌خواستم به حکم ادب هر دو را التزام نمایم ولی کسالت مزاج و سردی و رطوبت هوا مانع شد. در منزل آقای مرتضی خان حکمت تا نیمی از شب منقضی شد و بسیار خوش گذشت.

آقای سروان کوثری فرزند آقا سید یعقوب کوثر که از صوفیهٔ حاضر است مثنوی می‌خواند و همچنین جوان دیگری موسوم به کمال کشاورز او نیز با آوازی خوب مثنوی و حافظ می‌خواند، دیگری از دوستان موسوم به آقای بنان ویلون لطیفی می‌نواخت. شب خوبی بود.

صبح بیستم ـ (چهارشنبه ۱۵ فروردین ۱۳۲۴ شمسی) (شیراز).

هوا به کلی روشن و آفتاب تابانی می‌درخشید و لکه‌ای ابر در آسمان نبود. قبل از ظهر باد خنکی می‌وزید ولی بعدازظهر به کلی مرتفع و هوای معتدلی بود به منتهای لطافت.

قبل از ظهر میرزا محمدحسن دستِ‌غیب که از علمازادگان شیراز و رئیس دفتر رسمی و اهل حل و عقد است به اتفاق آقای مرتضی حکمت نزد این جانب آمد. در سال ۱۳۱۲ یعنی دوازده سال قبل مختصر کدورت و رنجشی در ایامی که کفالت وزارت معارف داشتم از من حاصل نموده بود و مدت دوازده سال در دل نگاه داشته بود و این منتهای عجب و غرابت است و به یک لمحه رفع شد.

ظهر ناهار را در بقعهٔ سعدیه مهمان حسین‌فصیحی فرزند مرحوم شوریده بودیم و در آنجا مدفن پدرش شوریده نیز قرار دارد و متولی بقعه نیز اوست. خود او نیز جوانی است گرم و بامحبّت. شعر خوب می‌گوید به اسلوب پدر و شیفته می‌کند. غالب روز به قرائت و استماع اشعار پدر و پسر مشغول بودیم. عکسهایی چند از بقعهٔ سعدیه و رفقا برداشته شد که در این سفینه ثبت است.[1]

متنجی از چند قطعه اشعار فکاهی و تاریخی آن مرحوم نیز پاکنویس کرده و هدیّه

۱ـ [در دفتر موجود نزد این‌جانب نیست (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمود که آن نیز در این سفینه مضبوط است.[۱]

عمارت بقعهٔ سعدیه بنایی است که کریم‌خان زند برپا کرده و اخیراً یعنی در سال ۱۳۰۴ شمسی آقای ابراهیم‌قوام‌الملک بر آن تجدید دیواری نموده و اشجار کاجی جدید کاشته و فضایی حاصل کرده است و خیلی خراب و کثیف است. اگر خداوند توفیق دهد و بر آن بنایی یادگاری ساخته گردد کمال توفیق است.

هوای تنگ سعدی خیلی گرم است و بواسطهٔ گرما و کثافت مگس بسیار دارد. آقای شیفته می‌گفت که اینهمه در اشعار سعدی ذکر مگس شده است بواسطهٔ آنکه شیخ در آن خانقاه از آن حشرهٔ موذی در عذاب بوده است.

نسخهٔ کاملی از کلیات شیخ وقف بر بقعه است که ابوالفتح خان زند فرزند کریمخان وقف کرده. خط خوب و تذهیب زیبایی دارد و نسخهٔ کهنهٔ قدیمی است، ولی تاریخ ندارد. مرحوم حاجی معتمدالدوله فرهاد میرزا بعضی از اوراق محذوفهٔ آن را به خط مرحوم میرزاعلی نقی خوشنویس شیرازی در سال ۱۲۹۶ هجری قمری نویسانده است و در حاشیهٔ طبیات شرحی فصیح و بلیغ دراین باب نگارش یافته. نسخهٔ مغلوطی است ولی جامع است. ساعت چهار با میزبان وداع کرده به شهر آمدم.

از قونسول انگلیس مستر جکینس (M. Jakins) و نایب او مستر جکسن بازدید نموده وداع کردیم. قونسول مرد خوبی است ولی از اوضاع و احوال شیراز خیلی پرت به نظر می‌آید. نظریات و تئوریهایی دارد که به نظر عملی نمی‌آید. از جمله می‌گفت که ایلات قشقایی در نظر دارند که به خودی خود تخته قاپو شوند و چادرنشینی و صحراگردی را ترک کنند. گفتم مادام که نفع اقتصادی در این کار نباشد از محالات است و اگر به صرف تربیت و تحول و تکامل تدریجی بخواهیم این مقصود حاصل شود نیاز به صرف زمان و سالها بلکه قرنها طی زمان است.

از آقای سرابندی رئیس عدلیه نیز دیدن کرده وداع نمودم. همچنین از خاله‌جان و فرزندانشان حسام مؤیدی که جوان باهوش و خوش قریحه است و بحمدالله آثار ترقی

۱ـ [در دفتر موجود نزد این‌جانب نیست (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در ناصیهٔ او مشهود است و عروسی کرده و خانواده تشکیل داده و اینک مشغول زراعت و کار می‌باشد.

شب را منزل آقای علی نمازی مهمان بودیم. سرلشکر فیروز و آقای حاجی محمد نمازی و دکتر ضیائی نیز تشریف داشتند. شب غالباً به مصاحبه و مؤانسه ومکافهه می‌گذشت.

صبح بیست و یکم ـ (پنجشنبه ۱۶ فروردین ۱۳۲۴ شمسی) (شیراز).

هوا امروز نیز آفتاب گرم و خوبی بود. گرچه عصر قدری سرد شده باد خنکی شدیداً می‌وزید. صبح زود بعضی از دوستان مانند فتّاح پرهام و بهاءالسطان و دیگران نظر به اینکه تصور می‌کردند عازم حرکت و معاودت به طهران هستم آمده بودند. آقای حسین مشیری نسخهٔ خطی خوبی از دیوان غزلیات جامی به رسم هدیه و تحفه برای این جانب آورده بودند که تاریخ کتابت آن قبل از ۹۲۹ هجری قمری یعنی زمان حیات مؤلف است.

قبل از ظهر آقای قوام‌الملک آمدند و آخرین ملاقات را نموده و از جریان کارهای سیاست داخلی فارس و مناسبات خود با اخوی صحبت می‌کردند.

اطلاع داشتند که تحریکات سیاسی در ایلات می‌شود و از ناحیهٔ شمال است و دولت هم در این باب کوچکترین اثری ندارد.

ظهر ناهار در منزل آقای محیی‌الدین مَزارعی صرف شد.

از آقای عبدالکریم سعادت بازدید نمودم. پیرمرد محترمی است و اهل علم و از دوستان قدیم.

امروز کتابهای ابتیاعی خود را که مجموعاً یکصد و بیست و پنج جلد کتاب است (از ورثهٔ مرحوم شعاع و کربلایی داداش خریداری شده است و غالباً نسخه‌های نفیس است) در صندوق پیچیده و اسباب سفر فراهم ساخته‌ایم.

عصر استراحت کرده به باغ عفیف‌آباد (باغ گلشن) رفتیم که چهار دانک آن ملک آقای حشمة‌الممالک است و عمارت وسیع و عریض مفصلی دارد ولی به کلی به درد زندگانی نمی‌خورد. یاد دارم در حدود سنهٔ ۱۳۲۰ هجری قمری که مرحوم محمدعلی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نصرالدوله آن را می‌ساخت اول عمارت فارس بود ولی فعلاً کهنه و متروک شده است.

اول شب به منزل آقای سرلشکر محمدحسین فیروز رفته خداحافظی کردیم. از اوضاع فارس و کارهای سیاست این ناحیه صحبت می‌شد و از عدم مساعدت اولیاء امور دلی پرخون داشت. قدری او را تشویق کردم و قرار شد نزد اعلی‌حضرت همایونی و اولیاء دولت آنچه مقتضی باشد به اطلاع ایشان برسانم.

شب جامه‌دان را پیچیده و مستعد حرکت شدیم که ان‌شاءالله فردا صبح حرکت کنیم. به عزم طهران.

صبح بیست و دوم ـ (جمعه ۱۷ فروردین ۱۳۲۴ شمسی) (شیراز ـ اصفهان).

امروز ساعت چهار بعد از نصف شب چنانکه رسم مسافران سحرخیز است برخاستم و به قصد مسافرت عازم راه شدیم. همّتخواه نام شوفری است که اتومبیل خود را کرایه داده و قرار است امروز ما را به اصفهان ببرد. با آقای حشمةالممالک اخوی وداع کرده ساعت شش از تنگ الله‌اکبر خارج شدیم. همراهان عبارتند از آقای بدیع‌الزمان فروزانفر و آقای دکتر محمد علی حکمت اخوی. در کنار آب رکن‌آباد پیاده شده جرعه آبی از آن آب را که «عمر خضر می‌بخشد زلالش[1]» نوشیده به سیر سفر اجازت گرفتیم.

در ابتدا اتومبیل بطیء بود. مقارن ظهر به ده بید رسیدیم که نسبتاً مرکزیت دارد. در آنجا نهاری صرف شد در نزد آقای صدیقی مأمور فروش نفت. نسبةً اطاق نظیفی داشت و مانند همه شیرازیها بسیار مهربان و مهمان‌نواز بود. ساعت دو و نیم بعد از ظهر به آباده رسیده درنگ نکردیم و عبور کردیم.

در زیر تپه‌های سنگی مابین خان خرّا و سورمق که راه مابین اصفهان و شیراز نصف می‌شود یعنی ۲۴۰ کیلومتر از دو شهر مسافت دارد به یاد آمد که چگونه در طول مسافرتهای به شیراز همواره در این نقطه خاطره‌ای که از سفر نخستین داشتم همواره تجدید تذکار می‌شود و آن عبارت بود از یکی از لیالی ماه شوال ۱۳۳۳ هجری قمری که

---

۱ ـ [مصراع دوم بیتی از حافظ است که مصراع اولش این است: ز رکن آباد ما صد لوحش‌الله (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در آغاز جوانی به عزم تحصیل از شیراز به طهران می‌رفتم و در آن وقت‌خاطر را به مطالعهٔ مثنوی مولانا جلال‌الدین رومی شعفی تمام بود و غالب ابیات و قطعات آن کتاب بزرگ را در خزینهٔ حافظه داشتم. چون کاروان ما به این نقطه رسید، نیمه شب حالت استغراق و توجهی روی داد و این قطعه از مثنوی مولوی به خاطر می‌گذشت:

صبغةالله چیست رنگ خُم هو　　پیسه‌ها یکرنگ می‌گردد در او
چون در آن خُم افتد و گوییش قُم　　گویدت بی‌شک منم خُم لاتَلُم
این منم خُم خود اناالحق گفتنست　　رنگ آتش دارد، امّا آهنست
شد ز طبع و رنگ آتش محتشم　　گویدت من آتشم من آتشم
آتشم من گر ترا شکّست و ظن　　دست‌خود بر رویِ من یک دم بزن
آتشم من ورتراشد مشتبه　　آزمون را دست خود بر من بنه
آتش چه؟ آهن چه؟لب ببند　　ریش تشبیه و مشبه را بخند

در آن شب حالتی عجیب دست داد که در صحیفهٔ خاطر اثر آن هنوز پس از سی سال باقی است و از آن تاریخ به بعد که مکرر عبور من به آن نقطه روی می‌دهد آن شب و آن حالت به یاد می‌آید و آن ابیات بر زبان جاری می‌گردد. ولی دریغ که ایام جوانی و آن سرور و نشاط سپری شده است و ایام پیری در می‌رسد.

ساعت هشت بود به اصفهان رسیدیم. از فراز تپهٔ جنوبی منظرهٔ شهر و چراغهای الکتریک فروزان آن بسیار جالب است.

منزل اخوی ابوالحسن حکمت که در اصفهان رئیس ادارهٔ آمار شهر اصفهان است وارد شدیم.

تقی‌خان حکمت تلگرافچی ده بید از آنجا به مشارالیه اطلاع داده بود و منتظر بودند. پذیرائی گرمی کردند. شام لذیذی صرف شده استراحتی کردیم.

صبح بیست و سوم ـ (شنبه ۱۸ فروردین ۱۳۲۴ شمسی) (اصفهان ـ طهران).

صبح ساعت نُه با همان اتومبیل که از شیراز گرفته بودیم عازم طهران شدیم. برادرم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ابوالحسن حکمت اصرار بلیغی می‌کرد که در اصفهان نزد او بمانیم. ولی امکان قبول نبود. دکتر محمدعلی حکمت دعوت او را پذیرفته از ما جدا شد و در آنجا ماند.

صبح از چهارباغ قدری شیرینی و گز که سوغات اصفهان است خریده رو به راه نهادیم. امروز تندتر از دیروز می‌آمدیم و مسافت هم کمتر بود. نهار را در میمه مرکز بخشداری جوشقان صرف کردیم. قریهٔ آباد و خوش‌آب و هوایی است. نهار مختصری همراه داشتیم با ماست و دوغ میمه صرف شد، لبنیات آنجا خیلی معروف است. مقداری پنیر از آنجا خریداری کرده همراه بردیم.

مسافت مابین اصفهان و قم ۲۷۰ کیلومتر است و از قم به طهران ۱۵۰ کیلومتر. ساعت چهار و نیم به قم رسیدیم. درنگی مختصر برای گرفتن بنزین نموده و بلافاصله حرکت کردیم. ساعت نُه شب پس از دوازده ساعت راهنوردی خسته و خُرد به منزل رسیدیم.

از غرایب اتفاقات آنکه نیم‌ساعت قبل از ورود ما، خانم و پروین دخترم که در شانزدهم بهمن‌ماه گذشته به عتبات رفته بودند نیز سالماً مراجعت نموده و منزل آمده بودند و بحمدالله نگرانی شدیدی که از بی‌خبری ایشان داشتیم رفع شد. خدای را بر سلامتی و تندرستی آنان و خود شکر کردم. بحمدالله که ایام مفارقت و مسافرت به پایان رسید و همگی به منزل رسیدیم. خداوند گمگشتگان وادی عمر را به سر منزل سعادت برساند.

این سفر مختصر که دارای منافع و فواید بسیار بود به انجام رسید. للّه‌الحمد.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سفرنامهٔ
پاریس ـ لندن

tarikhema.org

دوشنبه سی‌ام مهر تا یکشنبه پنجم اسفند ۱۳۲۴ شمسی

(۲۲ اکتبر ۱۹۴۵ تا فوریه ۱۹۴۶ میلادی)

(دفتر هشتم) (صد و بیست و هفت صبح از صد صبح دهم و یازدهم و دوازدهم)

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح اول ـ (دوشنبه سی‌ام مهرماه ۱۳۲۴ شمسی / ۲۲ اکتوبر ۱۹۴۵ م.) (تهران ـ بیروت).

به نام خداوند مهربان

امروز عازم سفر اروپای غربی هستم. همراهان عبارتند از: آقای دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی ـ آقای دکتر غلامحسین صدیقی ـ آقای عیسی سپهبدی که اعضای هیئت فرهنگی می‌باشند.

این هیئت از طرف دولت ایران به انجمن ملل متحد در لندن که برای مطالعه و عقد عهدنامه در امور فرهنگی و تشکیل و تأسیس یک سازمان جدید برای همکاری علمی مابین ملل جهان تشکیل شده است، نامزد شده‌اند.

مقدمات حرکت این هیئت از ماه مرداد گذشته (اوت ۱۹۴۵) فراهم آمده است و پس از صدور ابلاغات و احکام و تصویبنامه‌ها و غیره اینک این هیئت رسمیت یافته روز یکشنبهٔ گذشته بیست و دوم مهر به حضور اعلیحضرت شاه شرفیاب شده هیئت معرفی شدند و اجازهٔ مرخصی علی‌الرسم حاصل گردید.

امروز صبح ساعت چهار برخاسته و اسباب و ساز سفر را فراهم آورده جامه‌دانها را پیچیده ساعت پنج و ربع به ساعت طهران حرکت کردیم. جمعی از دوستان و خویشان در منزل و در میدان طیارهٔ مهرآباد به مشایعت آمده بودند.

حادثهٔ کوچکی روی داد و آن این بود که شوفر ما میدان طیارهٔ مهرآباد را بلد نبود و اتومبیل ما در صحراهای اطراف نزدیک بیست دقیقه سرگردان بود و دیرتر از وقت مقرر به فرودگاه رسیدیم. و با کمال عجله وداعی کرده سوار شدیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پروین دختر من و طوبی دختر آقای محمود بَدِر نیز برای تحصیل عازم اروپا هستند و آقای زند وزیر جنگ نیز برای معالجهٔ کبد عازم فلسطین است. در طیاره نه نفر ایرانی، یک نفر فرانسوی، یک خانم یونانی بودند. طیاره ساعت شش و نیم حرکت کرده نزدیک ساعت ده طهران وارد فرودگاه (حبّانیه) در عراق عرب شد. در چایخانه غذا و چای به مسافرین داده شد.

بعد از نیم ساعت مجدداً حرکت کرده از روی صحراهای ریگزار مابین عراق و شام عبور نموده ساعت دو بعدازظهر به ساعت طهران وارد فرودگاه دمشق شدیم. در آنجا جوانی بود محصلِ مدرسهٔ حقوق دمشق. از او احوال یوسف‌العِشّ را گرفتم. معلوم شد رئیس کتابخانهٔ ملی دمشق و معلم مدرسهٔ حقوق است. با من در سوربن همدرس بود. کارتی برای او فرستادم و از دور تحیت و درودی تقدیم نمودم. ساعت سه بعدازظهر وارد فرودگاه بیروت شدیم.

فشار هوا در موقع عبور از خاک لبنان گوش‌درد سختی ایجاد نموده بود که فوق‌العاده اسباب زحمت شده تا چهل و هشت ساعت گوشها گرفته بود.

در بیروت دچار زحمت غریبی شدیم و آن اینکه اولیاء هواپیمایی نظامی فرانسوی که در تهران ما را مطمئن نمودند که مستقیماً به پاریس خواهیم رفت، امروز اظهار داشتند که محل برای فردا صبح نیست و فقط یک نفر ممکن است مسافر پذیرفته شود و به من تکلیف کردند که با آن طیاره فردا بروم و سایر اعضاء هیئت برای طیارهٔ روز جمعه بیست و ششم اکتوبر حرکت کنند. بدیهی است این پیشنهاد قابل قبول نبود بعلاوه جا و محلی برای مسافرین در نظر نگرفته بودند. هوتلهای بیروت همه مملوّ است و جای خالی ندارد.

تلفونی با آقای مسعود معاضد وزیر مختار ایران در بیروت صحبت کرده و سپس احمال و اثقال خود را در کامیونی ریخته به سفارتخانهٔ ایران رفتیم.

خانم معاضد مهربانی کرده برای ما و دخترها که همه از خستگی فرسوده شده بودیم غذا و چای گوارائی تهیه و نوازش بسیار نمود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آقای معاضد نیز با تلفون و ارسالِ مأمور با هئیت اعـزامـی فـرانسـه مأمـور بـیروت (Delegation General Français) مشغول صحبت شدند که برای فردا حرکت کـنیم و مجبور به توقف چهار روز در بیروت نباشیم.

متأسفانه مساعی آقای معاضد به جایی نرسید و اولیاء فرانسوی اظهار مـی‌کنند کـه چون از طهران خبر نرسیده است یا دیر رسیده است نتوانسته‌اند محل برای ما ذخیره نمایند. ناگزیر تسلیم پیش آمد شده و در هتل دو اطاقی گرفته اقامت گزیدیم.

شب بواسطهٔ خستگی فوق‌العاده شوربای مختصری صرف کرده خوابیدیم.

صبح دوم ـ (سه‌شنبه اول آبان ۱۳۲۴ / ۲۳ اکتوبر ۱۹۴۵م.) (بیروت).

با آنکه هتل نزدیک شارع ادریس که یکی از مراکز پرجـمعیت و پـرصدای بـیروت است معذلک دیشب از فرط خستگی هشت ساعت خواب خوبی رفته و صبح تجدید حیات شد. صبح بعضی رفقای ایرانی که مقیم بیروت هستند ملاقات شدند مانند آقای عبدالحسین دهقان که فرزندشان در اونیورسیتهٔ آمریکایی بـیروت تـحصیل مـی‌کند. و اکنون مدتی است پدر و مادر به ملاقات او به بیروت آمده‌اند. دیگر آقای جهانگیر ایلخان فرزند مرحوم اسعدالسلطنه و خانم زینت‌السلطنه که چند سال است در بیروت مشغول تحصیل می‌باشند و امسال فارغ‌التحصیل شده و درجهٔ B.A گرفته است.

به هتل سن‌جورج رفتم آقای زند را ملاقات کنم. معلوم شد صبح زود بـه فـلسطین حرکت کرده است. به سفارت ایـران رفـتم و مـراسـله‌ای از طـرف سـفارت بـه هـیئت نمایندگی فرانسه در بیروت نوشته شد و راجع به پیش آمد اقامت ناگهانی ما در بیروت اعتراض نموده و از اینکه روز جمعه وعده داده‌اند که ما را حـرکت دهـند اتـخاذ سـند می‌نمود و همچنین مراسلهٔ خصوصی به «پیر لافون» سفیر فرانسه در تهران نوشته و این پیش‌آمد را به او اطلاع دادم.

تلگرافی نیز به پاریس مخابره شد که حرکت ما برای روز جمعه بیست و ششم اکتوبر خواهد بود. نهار در «هتل رجنت» صرف شد. عصر موقع چای مهمان آقای دکتر شهید

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نورایی بودیم. مشارالیه از دکترهای جوان است که از پاریس در سال ۱۹۳۷ میلادی فارغ‌التحصیل شده و رسالهٔ خوبی نوشته است و جوان بسیار تند و باهوش است. با خانوادهٔ خود که خانمی فرانسوی است عازم فرانسه می‌باشد. از طرف دولت مأمور مطالعات اقتصادی در ممالک خاورمیانه می‌باشد و اینک در بیروت است. امروز صبح در سفارت ملاقات شد و امروز عصر ما را در یکی از چایخانه‌های شیک بیروت مهمانی نمود.

اول شب در کنار دریا قدری قدم زده، در کافهٔ کنار دریا قهوه صرف شد. شام را در رستوران موسوم به «مطعم سعد» برای صرف غذاهای محلی بیروت رفتیم. دو سه نوع غذاکه همه از اطعمهٔ معمول اهالی لبنان است مانند «حمص»، «باباغور» و «کوس‌کوس» و «کباب کِنجک» آورده صرف شد. رستوران بسیار تمیز و نظیفی است. بعد از صرف غذا قدم‌زنان به مهمانخانه آمدیم و استراحت کردیم.

صبح سوم ـ (چهارشنبه دوم آبان ۱۳۲۴ / ۲۴ اکتوبر ۱۹۴۵م.) (بیروت).

صبح در اطراف «هتل رجنت» گردش می‌کردیم و در بعضی مغازه‌ها لوازمی می‌خریدیم. در میدان بزرگ شهر که قدیم موسوم بوده است به (Place des Canons) یعنی میدان توپخانه و اینک موسوم شده است به (ساحةالشهداء) گردش می‌کردم. عمارت حکومتی که از ابنیهٔ قدیم زمان سلطهٔ عثمانیهاست موسوم به «سرای» در گوشهٔ این میدان واقع شده و مقر پلیس و بعضی از ادارات حکومت و دولت لبنان است. در جنوب میدان بنای یادگاری آنانکه برای آزادی لبنان کشته شده‌اند برپا کرده‌اند. درخت عظیمی از نوع «گنه‌گنه» در وسط باغچهٔ میدان سایه افکنده است.

ظهر نهار در سفارت ایران مهمان بودیم. آقای مسعود معاضد و خانم ایشان مهربانی بسیار کردند و نهار خوشگوار و لذیذی تهیه دیده بودند. برحَسب خواهش بنده «پِرزیدنْت دَج» رئیس انیورسیتهٔ امریکایی بیروت و خانمش نیز دعوت داشتند. نهایت مهربانی را کردند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قبل از ظهر برای رئیس دانشگاه امریکایی و همچنین برای رئیس دانشگاه فرانسوی علی‌الرسم هئیت اعزامی کارت گذاشتیم. راهنمای ما به این نقاط آقای «کاویانی» منشی محلی سفارت ایران است که متولد بیروت و به السنه و آداب و رسوم محل کاملاً آشناست. آقای ایرج دهقان فرزند آقای عبدالحسین خان دهقان نیز که بسیار جوان باهوش و معقول و مؤدب است نیز غالب روز همراه ما بودند.

عصر برای تفریح و گردش به اتفاق به گردش جبل لبنان رفتیم. در مَصیف عالیه که به لسان محلی عَلیِ (Alley) می‌گویند پیاده راهی شدیم. در قهوه‌خانهٔ بسیار مصفایی چای صرف کردیم. تاکسی ما در بین راه شکست. ناگزیر مدتی متوقف ماندیم تا تاکسی دیگر از بیروت رسیده ما را به مقصد رسانید.

تمام این ییلاقها و به قول خودشان «مَصایف» در تابستان گردشگاه متمولین ممالک عربی زبان است. از مصر تا یمن و عراق همه به این نقاط می‌آیند و ایام تابستان را در این کوههای بسیار لطیف و مصفا می‌گذرانند. متنّبی در وصف این کوهستان گفته است:

و جبال لبنان وکیف اقصها و هی‌الشتاء و صیفهُن شتاء.

جنگلهای کاج سبز و خرم آن جلوه و شکوه بسیار داشت.

شب در هتل دکتر شهید نورائی و خانم او و اطفال مهمان ما بودند. شام را با ایشان صرف کردیم و بسیار خوش گذشت.

صبح چهارم ـ (پنجشنبه سوم آبان ۱۳۲۴ / ۲۵ اکتوبر ۱۹۴۵ م.) (بیروت).

امروز صبح به دیدن دانشگاه کاتولیکی بیروت رفتیم. رئیس دانشگاه (Duperé latour) از آباء یسوعی (ژزوئیت) است. رئیس دانشکدهٔ طب است ولی فعلاً قائم مقام شانسلر انیورسیته می‌باشد. مرد بسیار مؤدب و معقولی است. باکمال مهربانی و ادب و احترام از ما پذیرایی کرد و می‌خواست تمام مؤسسات دانشگاه را به ما ارائه دهد. چون وقت دیر بود اکتفا کردیم به تماشای کتابخانهٔ مؤسسه اورینتال (Institut des Letres Oriental). رئیس مؤسسه از آباء یسوعی پیرمرد دانشمندی است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

موسوم به «الاب موترد». کتابخانه جنب مدرسهٔ متوسطهٔ سن ژوزف واقع شده. بنای جدیدی است که در سال ۱۹۳۸ خاتمه یافته و قریب به صد و پنجاه هزار کتاب دارد و مطابق اصول فنی جدید ساخته شده است. بعد از آن به تماشای مطبعهٔ کاتولیکها رفتیم. امپرومری (L`Imprimerie Catolique) در آنجاست که کتابهای بسیار مانند المنجد و مجانی‌الادب و علم‌الادب تألیف پرشیخو و الاسلام تألیف (Lammenos) به طبع رسیده است. در آنجا مجله‌ای به نام (المشرق) طبع می‌شود. آبونمان را پرداخته و مشترک شدم. تماشای مطبوع و مفیدی بود.

آقای دکتر صدیقی کسالت مزاج داشتند، مسمومیت غذایی پیدا کرده بودند.

عصر برحسب دعوت پرزیدنت دَج (P.Dodge) که رئیس دانشگاه امریکائی بیروت است به دانشگاه رفتم. در سالون بزرگ (West Hall) پذیرائی نموده قریب سی الٰی چهل نفر شاگردان ایرانی مقیم دانشگاه را جمع کرده بودند. در آنجا برای آنها چند کلمه سخن گفته ونصیحت و تشویق نمودم.

اول شب در کنار دریا در قسمت (رأس بیروت) گردش کرده با تراموای به منزل آمدیم. به اتفاق رفقا و فرزندان در یک رستوران کنار دریا که جای باصفایی بود شام صرف کردیم. نیمه شب به منزل آمدیم.

صبح پنجم - (جمعه چهارم آبان ۱۳۲۴ شمسی / ۲۶ اکتوبر ۱۹۴۵م.) (قاهره).

امروز از بیروت عازم حرکت هستیم. صبح ساز و برگ سفر را آماده کردیم. آقای معاضد وزیر مختار به هتل آمده و با ما تا میدان طیاره مشایعت کردند.

حساب هتل پرداخته شد. زندگانی در بیروت گرچه در گرانی با تهران مساوی است ولی از حیث فراوانی نعمت بسیار خوب است. همه چیز کم و بیش یافت می‌شود.

یک ساعت قبل از ظهر به میدان هواپیمائی رفتیم. ولی تا دو ساعت بعدازظهر منتظر ماندیم. هوا گرم و آفتاب درخشان و سوزان بود.

ساعت دو طیاره‌ای که از دمشق می‌آمد مسافرین را در اندرون خود بلعیده پرواز

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمود. بعد از دو ساعت که از روی دریای مدیترانه عبور نمود به ساحل شبه‌جزیرهٔ سینا رسید و از روی کانال سوئز عبور کرد. پرت سعید و کانال را تماشا کردیم. بعد از یک ساعت به قاهره وارد شدیم. در گمرک برای معاینهٔ پاسپورتها و معاینهٔ گمرکی مدتی معطل شدیم. مأمور گمرک شخص مشکل گیر و خودفروشی بود.

از فرودگاه به سفارت تلفون کردیم و ورود خود را اطلاع دادم ـ آقای جم مهربانی کرد دکتر احتشام را که مستشار سفارت است با اتومبیل به فرودگاه فرستاد. ولی ما حرکت کرده و به هتل رفته بودیم. به آنجا آمد و اظهار محبت کرد. من نیز نسبت به جناب سفیر کبیر تقدیم سلام نمودم.

امروز در همه سفارتخانه‌ها به مناسبت چهارم آبان که یوم میلاد شاه است مجلس جشن و پذیرائی منعقد است. با وسایل مربوط به کمپانی هواپیمایی ما را از فرودگاه به هتل هلیوپولیس بردند که هتل بسیار مجلل و بزرگی است. شب در آنجا شامی صرف کردیم ولی از حیث اطاق و منزل بسیار راحت بودیم. و خواب خوبی کردیم. بعد از شام ساعتی در شارع عباس گردش کرده بعد به منزل آمدم.

صبح ششم (شبنه پنجم آبان ۱۳۲۴ شمسی / ۲۷ اکتوبر ۱۹۴۵ م.) (بیروت ـ تونس).

ساعت چهار بعد از نصف شب که هنوز ستاره‌ها در آسمان روشن و نمایان بودند از هتل هلیوپولیس حرکت کرده به میدان طیاره رفتیم. در ساعت پنج بعد از معاینهٔ گمرکی و ویزای گذرنامه سوار طیاره شده به راه افتادیم. خط سیر ما از روی شنزارهای شمال افریقا بود. همانجا که دو سال پیش بین آلمانها و انگلیسیها جنگهای خونین رویداده بود و از روی العلمین عبور کردیم. هزاران تانک و طیارهٔ شکسته در بیابان فروریخته بود. نیمساعت قبل از ظهر به بن‌غازی رسیدیم. اوقات خود را در طیاره صرف خواندن روزنامه و مجله و تماشای منظرهٔ اراضی زیر پا می‌کردم. به قول آقای دکتر رعدی در طیاره در آن واحد سه احساس به انسان دست می‌دهد: حیرت و لذت و خوف.

رفقای همسفر ما در طیاره مردمان خوب و مهربانی هستند. یک نفر کشیش از طبقهٔ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ژزوئیتها که پیراهن و طیلسان سفیدی دارد. این جمعیت موسومند به (Peres Blanc) اهل بلژیک است. یک نفر کوریه دیپلماسی و سیاسی بلژیکی که از بیروت می‌آید و این هر دو به بروکسل می‌روند و دوازده نفر صاحبمنصب فرانسوی که از مشرق می‌آمدند. یک نفر مستشرق فرانسوی موسوم به «ربنسون» در بیروت معلم است. یک نفر مهندس سوئدی که سالها در تهران بوده در کامپساکس و اینک از حبشه آمده به سوئد می‌رود. همه مردمان معقول و باادبی هستند.

نهار را در بن‌غازی در رستوران فرودگاه که متعلق به انگلیسیهاست صرف کردیم. عمله‌های آلمانی مشغول تعمیرات بودند که از اسرا هستند. نهار بسیار مأکول و لطیف و مرتبی بود.

ساعت چهار بعدازظهر به فرودگاه تونس رسیدیم. از روی دریای سرامیک و خلیج تونس عبور کردیم. در فرودگاه باز همان حکایت معاینهٔ پاسپورت و مأمورین گمرک تکرار می‌شد. مأمورین گمرک در اینجا خیلی معقول بودند و مزاحمتی نداشتند برای ما که دارای تذکرهٔ سیاسی هستیم و معمولاً مورد معاینه واقع نمی‌شویم.

متأسفانه محل ما در تونس جای مناسبی نبود. هتل بسیار کثیف موسوم به سالامبو (Salambo) اطاق کثیف برای ما شش نفر تعیین شده بود. بهیچوجه وسایل راحتی نداشت. نه آب جاری و نه چراغ کافی و نه ملافهٔ تمیز. به شرب‌الیهود گذراندیم. شام را در رستورانی در خیابان بزرگ شهر موسوم به ژول فرنی (Aven. Julle Ferny) صرف کردیم. بعد از شام در خیابان گردش کردیم. شهر تونس که در نزدیکی خرابه‌های کارتاژ قدیم قرار گرفته و سکنهٔ قدیم آن از مسلمانان و اعراب و بربر هنوز اکثریت دارند ولی یکی از شهرهای فرانسوی شمرده می‌شود آثار تمدن فرانسه از آن نمایان است.

آقای دکتر غلامحسین صدیقی در طیاره ناخوش‌اند و حال ندارند. امروز و شب غذا نخورد و خیلی اسباب نگرانی بود.

صبح هفتم ـ (یکشنبه ششم آبان ۱۳۲۴ شمسی / ۲۸ اکتوبر ۱۹۴۵ م.) (تونس ـ پاریس).

ساعت هفت بعد از نصف شب از تونس حرکت کردیم. مأمور هواپیمایی نظامی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عذرخواهی از محل و مکان و پذیرایی دیشب می‌کرد. گفتم این رفتار شما طریق میهمان‌نوازی نبود زیرا ما برحسب دعوت دولت فرانسه و در طیارهٔ فرانسوی حرکت کردیم، با ما می‌بایستی بهتر از این رفتار می‌کردند.

ساعت هشت از فرودگاه تونس حرکت کرده از روی دریای مدیترانه عبور نموده و از روی جزیرهٔ «ساردنی» گذشتیم. برای ساعت یازده و نیم به فرودگاه مارسِیْ رسیدیم. تشریفات گمرک و پاسپورت کما فی‌السابق به عمل آمد.

نهار را در رستوران میدانگاه مارسِیْ صرف کردیم. آب و هوای اقلیم اروپا نمایان و ظاهر شده، هوا سرد بود. از نیمساعت بعدازظهر طوفان شدیدی به ظهور رسید و باران سیل‌آسایی می‌بارید. یک ساعت و ربع بعدازظهر از مارسِیْ طیارهٔ ما حرکت کرد. چون طوفان بود اوج گرفته فوق ابرها می‌رفت. بعد از سه ساعت و نیم یعنی در حدود ساعت چهار ناگهان پاریس با کمال عظمت خود نمایان شد. برج ایفل و کلیسای «سکرِکور» به خوبی علامت پایتخت فرانسه را نشان می‌دادند.

در فرودگاه بوژره پیاده شدیم. معاینهٔ پاسپورت و گمرکی به عمل آمد. ولی مأمورین گمرک نهایت ادب کردند. چمدانها بدون معاینه خارج شده و ادارهٔ هواپیمایی نظامی در اتوبوس ما را به مرکز شهر برد. در کوچهٔ لافایت نمرهٔ ۱۱ پیاده شدیم. از طرف سفارت ایران دکتر وکیل و بعضی از اعضاء سفارت به استقبال آمده بودند و ما را به هتلی که برای ما جاگرفته بودند بردند.

آقای دکتر مهدی وکیل از دوستان قدیم من است که اینک برای اتصال و الحاق به این هئیت از ژنو آمده‌اند و اکنون هفت سال است که از سال ۱۳۱۸ تاکنون او را ندیده بودم تجدید ملاقات کردیم.

هتل که فرود آمده‌ایم از طرف سفارت ایران از دولت تقاضا شده است، زیرا تمام هتلها و وسایل حمل و نقل از طرف دولت (رکیزیسیون Réquisition) یعنی مصادره شده است و برای شخص عادی محل و منزل به زحمت حاصل می‌شود.

این هتل از هتلهای بسیار خوب است و در رندپوان شانزلیزه قرار دارد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آدرس آن این است: (Hotel Elyseés - Park. Paris 2 Rue Jean - Mermez)

در یک اطاق که مشرف به باغچه‌های رندپوان است و بسیار منظر باصفایی دارد و اطاق سه تختخوابی است من و فرزندان یعنی پروین و طوبی منزل گزیدیم. اطاق نظیف و پاکیزه است و با تمام وسایل مجهز است.

شب آقای رهنما سفیر ایران آمد. بعد از نوازش و خوش‌آمد ما را همراه خود به سفارت ایران بردند و در عمارت و منزل اختصاصی خود که در سفارت است پذیرائی کردند و شام را با ایشان صرف نمودیم و تا نیمه‌شب در آنجا بودیم. از سفارت با آقای تقی‌زاده در لندن با تلفون صحبت کردم و ورود هیئت را اطلاع دادم. می‌گفتند از حیث جا و مکان در لندن مضیقهٔ عجیبی است و باید بسیار امساک کرد. شام در خدمت آقای رهنما و خانم آذر رهنما صبیهٔ ایشان صرف شد. بسیار شام گوارا و مطبوعی بود. نیمه‌شب آقای رهنما من و فرزندان را به منزل رسانیدند و در هتل استراحت نمودیم. سفارت ایران در همان عمارت قدیم است و هیچگونه تغییری در آن حتیٰ در اثاثیه و مبلها مشاهده نکردم و همانگونه که در مهرماه ۱۳۱۲ آن را ترک کردم اکنون نیز بی‌کم و زیاد باقی است. تنها در جلو عمارت با کاشی‌کار ایران به خط نستعلیق (دفتر سفارت شاهنشاهی ایران ـ (۱۳۰۷) راکتیبه کرده بودند. آدرس سفارت این است:

La Legation Imperial de l'Iran 5 Rue Fortuney Paris 17 Tel. 8290

صبح هشتم ـ (دوشنبه هفتم آبان ۱۳۲۴ شمسی / ۲۹ اکتوبر ۱۹۴۵م.) (پاریس).

امروز در پاریس به سر بردیم. منظرهٔ پاریس همان است که بود. هر جا بروم یادبودهای چهارده سال قبل به خاطر می‌رسد. از ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۲ مدت سه سال و نیم در پاریس بودم. یادگارهای مطبوع و ناگوار زیاد دارم.

وجود خلق بدل می‌کنند ورنه زمین همان ولایت کیخسرو است و ملک قباد.[1]

صبح پیاده از منزل بیرون آمدیم. به مقر کنسولگری انگلیس رفتیم. برای تهیهٔ جا در

۱ـ [شعر از سعدی شیرازی است (م.د.)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

طیاره برای لندن اوراقی که لازم بود پر کردیم و جا برای شش نفر در نظر گرفتیم زیرا که دکتر وکیل به ما ملحق شده ولی در عوض پروین دخترم در پاریس می‌ماند. برای روز چهارشنبه سی و یکم اکتوبر در نظر است حرکت نماییم ان‌شاءالله. متأسفانه حال مزاجی دکتر غلامحسین صدیقی خوب نیست. بسیار ضعیف و لاغر و ناتوان شده و حال راه رفتن ندارد، خیلی برای حال او نگران هستم.

از پارک منسو (Parc Monceau) عبور کرده به سفارت ایران رفتیم. در اطاقی که محل انجمن (اتود ایرانین) بود ساعتی ماندیم. این انجمن را آقای علا در سال ۱۹۳۱ م / ۱۳۰۸ ش. تأسیس کرد و از سال ۱۹۳۲ من سکرترژنرال انجمن بود. رساله‌ها و کنفرانسهای طبع شدهٔ انجمن موجود است و کتابخانه نیز دارد. رئیس انجمن مسیو پلیو (M. Pelio) است که از مستشرقین معروف فرانسه می‌باشد و متأسفانه دو سه روز قبل فوت شده است.

تا ظهر در سفارت بودم. آقای معاون‌الدوله غفاری و آقای تقی سهرابی و بعضی از دوستان ایران به دیدن آمدند.

قبل از ظهر ساعتی کمیسیون کرده در کارهای میسیون تبادل نظر و رسیدگی نمودیم. ظهر در هتل نهار صرف شد. غذا بد نبود، کافی و خوب بود. بعدازظهر استراحت کردم. عصر به دیدن آقای حسین دادگر عدل‌الملک رفتیم. فرزندان نیز همراه بودند. منزل آقای دادگر به این آدرس بود: Ave. France - Russe Paris.

در منزل پذیرائی داشت. جمعی از دوستان ایرانی آنجا آمده بودند. آقای رضا بوشهری بعد از یازده سال اینک از پراگ آمده‌اند. دکتر آقایان از تهران و جمعی دیگر نیز آمده بودند. آقای دادگر یازده سال است که از ایران مهاجرت کرده و از تهران به پاریس آمده است. فوق‌العاده لاغر و شکسته شده موهای سر را سفید کرده‌اند.

باری در خدمت ایشان بودیم، چون به مناسبت مصاهرت آقای دکتر غلامحسین افخم حکمت که با ما خویشاوندی کرده‌اند بسیار نزدیک هستم. بعضی امانتها و مراسلات نیز از ایران داشتند ایفاء امانت کردیم.

شب به منزل آمده شام در هتل صرف کرده زودتر خوابیدیم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح نهم ـ (سه‌شنبه هشتم آبان ۱۳۲۴ شمسی / ۳۰ اکتوبر ۱۹۴۵ م.)(پاریس).

امروز هم در پاریس سپری شد. صبح به اتفاق فرزندم پروین و آقای روح‌الله روانباز که از تجار ایرانی و مرد بسیار صدیق و رفیق و بااطلاعی است از هتل بیرون رفتیم که برای پروین عکس پاسپورت تهیه کنیم. چند عکاسی رفتیم. موفق نشدیم. بامترو به خیابانهای بزرگ رفتیم و عکس برداشتیم. می‌خواستم برای دوربین عکاسی خود بسته‌ای فیلم بخرم وجود نداشت.

در پاریس اوضاع غریبی است. هیچ‌چیز نیست و همه‌چیز هست. اولاً در نتیجهٔ جنگ و پریشانی امور بحران اقتصادی عجیبی روی داده و پول فرانسه به سرعت پایین می‌رود و قیمت اشیاء به حد گیج‌کننده ترقی می‌کند. صحبت آن است که چند روز دیگر دولت رسماً بی‌قیمتی فرانک (Devaluation de Francs) را اعلام خواهد کرد. ثانیاً دولت برای انتظام امور قیمتهای ثابتی برای اشیاء مقرر داشته و اغذیه و مایحتاج زندگانی را در تحت کنترل درآورده و قیمت معتدلی معین نموده که رفتار خلاف آن موجب تعقیب و مجازات است. ولی در پهلوی آن به حکم اجبار بازار سیاهی درست شده و تمام مایحتاج زندگانی به قیمت بسیار گزاف محرمانه خرید و فروش می‌شود. در سر این تغییر پولها و بورسبازی جماعتی ملیونر شده‌اند و جماعتی به خاک سیاه نشسته. بعضی از ایرانیها که مقیم خارجه بوده‌اند در نتیجهٔ رفت و آمد که می‌کنند و با قاچاق پول دارای آلاف و الوف شده‌اند.

قیمت دولار امریکایی رسماً و کاملاً در بانک ۵۰هزار فرانک است و در بازار به ۱۴۰ هزار فرانک رسیده. لیرهٔ انگلیس در بانک دویست فرانک و در بورس سیاه ۴۵۰ فرانک خرید و فروش می‌شود. سکهٔ طلا لیره ضرب انگلستان که در تهران ۷۴۰ ریال است در اینجا هزار فرانک معامله می‌شود و قِس علی هذا.

نهار را در منزل آقای تقی سهرابی صرف کردیم. آپارتمان زیبایی در محلهٔ مجلل پاسی (Passy) دارد و آدرس او این است: 6 Rue Eugen Manuel Paris 16

خود و دخترهایش در آنجا منزل دارند. و چون بحمدالله متمول و غنی و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صاحب‌ثروت است اسباب جمع دارد. نهار بسیار لذیذ و خوبی تهیه شده بود صرف شد. آقای حسن زعیم را بعد از دوازده سال در آنجا ملاقات کردم و تجدید عهد بعید نمودم. خانم معلمه مادام آونیه (M.Avenier) که در مدرسهٔ آلیانس فرانسه در سال ۱۳۰۹ شمسی معلم من بود در اینجا ملاقات کردم. کمافی‌السابق به همان فن تعلیم اشتغال دارد.

هنوز نهار صرف نکرده بودیم که ناگهان دکتر فرهمند (که از جوانان فارغ‌التحصیل طب و از ایرانیهای بسیار اخلاقی و متین است و پانزده سال است در فرانسه به تحصیل طب اشتغال دارد، فرزند آقای مخبر فرهمند است) ما را در منزل آقای سهرابی پیدا کرد. با کمال عجله از در درآمد. معلوم شد که خبر نامطلوبی را حامل است و آن اینکه آقای دکتر صدیقی که در بین راه دچار اختلال معده و ضعف مفرط شده بود امروز صبح که به طبیب مراجعه کرده معلوم شده مبتلا به اولسر معدهٔ خیلی حادی است بطوریکه طبیب حرکت او را قدغن کرده و امر کرده که باید فوراً بخوابد و خون جدید به بدنش تزریق کنند (زیرا صدی هشتاد گلبولهای قرمز خون او رفته است) و حرکت را برای او مهلک تشخیص داده است.

خیلی از این پیش‌آمد متأسف شدیم ولی از اینکه در بین راه برای او حادثهٔ ناگواری پیش نیامد و اینک دست روزگار او را از ایران اینجا آورده که معالجه نماید امیدوار گشتیم. با تلفون تاکسی خواستیم. (چون تاکسی هم به قیمت قانونی جزو مصادرات دولت است و به قیمت سیاه شاید با هزار فرانک هم به دست نمی‌آید).

باری با تاکسی به هتل رفته فرزندان را پیاده نموده به اتفاق دکتر وکیل و دکتر رعدی بیرون آمدیم. به هتل دیو (Hotel Dieu) رفتیم که در آنجا بیمارستان عمومی است و دکتر صدیقی را فوراً خوابانیده بودند ـ منظرهٔ دیدن آن جوان معقول و اخلاقی که گرفتار این ناخوشی شده است قلب ما را بسیار متألم ساخت و در بستر خوابیده و به بدنش خون ترزیق کرده و اجازهٔ اندک حرکت نمی‌دهند. قدری او را تسلیت‌خاطر داده و به قضای الهی امیدوار ساختیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عمارت هتل دیو که سابقاً دیر بوده (Cloitre) و بعد از تجزیهٔ دولت از کلیسا جزو عمارات دولتی در آمده و به مریضخانه تخصیص داده شده است از عمارات قدیم و تاریخی پاریس است و در جزیرهٔ سیته (Cité) وسط سن واقع شده، در جنب کلیسای نتردام دُ پاری، و خیلی دیدنی بود.

ساعت پنج به منزل پرفسور ماسینیون رفتیم، در همان خانهٔ قدیم خود به آدرس زیر (21 Rue Monsieur, Paris) منزل دارد. بیچاره از ساعت سه‌ونیم منتظر ما بوده است. باری تجدید دیدار کردم و عذر خواستم. از حسن ختام سفر اخیر خود از ایران به هند و سپس ترکیه حکایت نمود. مبتلا به پادرد شده است. تقریباً ربع ساعتی بیشتر نتوانستم او را ببینم. ملاقات بعدی را به موقع مراجعت از لندن محول کرده و وداع نمودم.

با مترو (راه‌آهن زیرزمینی) به سفارت ایران آمدیم. قریب یک ساعت به طول انجامید زیرا مترو تنها وسیلهٔ آزاد حرکت و انتقال در پاریس است و اکنون جاری است. جمعیت و ازدحام غریبی می‌شود.

در سفارت به ما اطلاع دادند که مقرر است در ساعت شش و نیم بعدازظهر به «رادیو دُ پاری» رفته پیامی به ایران بفرستم. شرحی نوشته و به اتفاق آقای هویدا عضو سفارت به مرکز «رادیو دُپاری» در شانزلیزه نمرهٔ ۱۱۸ رفتیم.

نطقی ارتجالاً به فارسی بیان کردم و در آن از تجلیل دولت و ملت فرانسه تا جایی‌که ادب و انسانیت اقتضا می‌کرد حسب‌الوظیفه کوتاهی نشد.

عیسی سپهبدی آن را قبلاً به فرانسه ترجمه و قرائت نمود. بالاخره به حسن و خوبی انجام گرفت. شب خسته و فرسوده به منزل آمدم.

شام را مهمان آقای ابراهیم‌خان قراگوزلو بودیم. در رستوران بسیار مجلل در همان نزدیکی صرف شام شد. فرزندان و رفقا بودند. خانم قراگوزلو که خانم محترمه‌ای است با مهربانی پذیرایی نمود و غذای بسیار مأکول و مجللی صرف شد که ناگزیر برای میزبان مبلغ گزافی تمام شد.

پس از مختصری گردش به منزل آمده، استراحت کردیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح دهم ـ (چهارشنبه نهم آبان ۱۳۲۴ شمسی / ۳۱ اکتبر ۱۹۴۵ م.) (پاریس).

«عَزمتُ‌اللهَ بفسخ العَزائم و نقض الهمم.»[۱]

هـزار نـقش بـرآرد زمـانه و نـبود یکی چنانکه در آیینهٔ تصور ماست.[۲]

امروز می‌خواستم و بعدازظهر مقرر بود که به لندن برویم. صبح آقای دکتر وکیل اطلاع دادند که ادارهٔ هواپیمایی انگلیس عذر خواسته که وضعیت هوا اجازه نمی‌دهد و به فردا صبح ساعت هفت موکول شده است. بنابراین چون برنامهٔ روز ما تغییر کرد بکلی بیکار شدیم.

آقای روح‌الله روانباز صبح آمدند و ملاقاتی کردند و در امور تجارتی و اقتصادی صحبت می‌شد. معلوم شد که پول فرانسه رو به سقوط و نزول است. مقداری نقود و ارز آمریکایی و لیرهٔ انگلیس داشتم که بردنِ آن به انگلستان ضرورت نداشت. به دست آقای دکتر وکیل سپردم که در صندوق بانک بگذارند.

قبل از ظهر آقای رشید یاسمی به منزل آمدند و من و فرزند من پروین را به نهار دعوت کردند. منزل ایشان در پانسیونی است و در یکی از قراء حوالی پاریس موسوم به: (Nogent sur Marne, Rue Charll de Gaulle).

با مترو خط اول حرکت کرده مستقیماً به استاسیون «شاتودُ وَنسن» رفتم و از آنجا با اتوبوس نمرهٔ ۱۲۰ که از وسط جنگل ونسن می‌گذشت عبور کردیم به نوژان رفتیم. پانسیون منزلگاه آقای یاسمی بسیار خوشمنظره و مشجر و خوش هواست ولی عمارت کهنه ساز و کثیف شده است. خانم یاسمی و فرزندان ایشان از ما پذیرایی کردند و نهار مأکولی صرف شد.

بعدازظهر چون هوا خیلی خوب و آفتاب درخشان بود مغتنم شمرده به گردش رفتیم. در کنار رود مارن پیاده حرکت کردیم. بسیار خوشمنظره و زیبا بود تا به شهر موسوم به ژوئن ویل لوپون Jeauenville le Pont رسیدیم. پل بزرگی بر روی رودخانهٔ مارن دارد و

۱ـ [کلام حضرت علی (ع) است (م.د.)].

۲ـ [شعر از انوری است (م.د.)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شهر بزرگی است. خواستیم با اتوبوس به طرف پاریس حرکت کنیم میسر نشد. ناگزیر راه جنگل را پیش گرفته مجدداً به ژوئن ویل لوپون مراجعت کرده در آنجا با راه‌آهن حرکت کردیم. پروین که همراه ما بود خیلی خسته شده بود. با ترن به استاسیون باستیل آمدیم و در آنجا با مترو به منزل مراجعت کردیم. ساعت پنج از نوژان حرکت کرده ساعت شش و نیم در هتل بودیم.

شب مهمان آقای سید جلال تهرانی بودیم که از ۱۳۱۴ به اروپا آمده و در بلژیک متوقف است و متأهل شده و در ریاضیات و نجوم دست دارد. سید از رفقا و دوستان قدیم است. مرد باصفا و وفائی است. دارای هوش و مبادی خوب است. ولی چندین سال اقامت در اروپا در حالِ آخوندی و سیدی او تغییری دست نداده است.

شب حساب هتل و دیگر محاسبات خود را کرده و بار سفر بستیم.

طوبی خانم فرزند آقای بدر و پروین دختر من در پاریس می‌مانند. تذکرهٔ سفر طوبی خانم داده شده است. ولی هنوز ویزاهای مربوط صادر نگردیده بناچار بعداً به اتفاق یکی از دوستان خواهد آمد.

صبح یازدهم ـ (پنجشنبه دهم آبان ۱۳۲۴ شمسی / اول نوامبر ۱۹۴۵ م.) (پاریس).

بیچارهٔ توفیقند هم صالح و هم طالح درماندهٔ تقدیرند هم‌عارف و هم عامی.[1]

امروز نیز دستخوش مقدرات بودیم. از صبح تا ظهر در عمارت هواپیمائی انگلیس به انتظار هواپیما بودیم و هر ساعت می‌گفتند یک ساعت دیگر اطلاع داده خواهد شد.

ما همه کار را کرده بلیط هواپیما خریده و اوراق مربوطه را پر کرده با جامه‌دانهای بسته از ساعت هفت و نیم منتظر اخبار بودیم و برای تهیهٔ این مقدمات سحر برخاستیم، ساعت چهار و نیم بود، تاکسی هم یافت نمی‌شد. شوفر آقای وزیرمختار ما را به ادارهٔ هواپیمائی انگلیس آورد.

(British Airways Booking office Place Vendom).

۱ـ [شعری است از سعدی شیرازی (م.د.)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بعد از آنکه تا ظهر «حالا و یک ساعت» گفتند، بالاخره به یک و نیم بعدازظهر محول شده در آن وقت نیز به ساعت سه موکول کردند. عاقبت در ساعت سه گفتند امروز وضعیت هوا اجازه نمی‌دهد و حق هم بود زیراکه پاریس در مه غلیظ مستور بود که از ده متر فاصله دیده نمی‌شد. می‌گفتند لندن نیز وضع به همین منوال است.

در آغاز با پروفسور پیاژه سوئیسی رئیس دفتر بین‌المللی معارف (Prof Piaget Directeur du Bureau Inter. de L'Education.) که از دوازده سال قبل در ژنو آشنا شدیم و با هم روابط برقرار داشتیم و مکاتبه می‌کردیم و نیز مانند ما به لندن برای شرکت در کنفرانس فرهنگی بین‌المللی متفق می‌رود برخوردیم. چون دولت سوئیس جزو ملل متحده نیست از آنها قهراً دعوت نشده است از این رو این آقا به اتفاق معاون خود مسیو روسلی (M. Rosselly) به عنوان تماشاچی و ناظر (Observer) به آنجا می‌روند. از آنها دعوت کردیم، نهار را در یکی از رستورانهای شیک درجهٔ اول پاریس به هدایت آقای دکتر وکیل که مردی است اجتماعی صرف کردیم. آن رستوران جنب (Rue de la Paix) موسوم است به (Caffe de Paris) نهار کلانی صرف شد. پرفسور پیاژه و معاونش را نیز به نهار دعوت کردیم با ما بودند.

ساعت سه و نیم با کمال یأس و دلتنگی از ادارهٔ هواپیمای بیرون آمده در صدد تهیهٔ اطاقی برای بیتوته برآمدیم. نخست به هتل خودمان در شانزلیزه رفتیم، معلوم شد اطاق را کرایه داده‌اند و محلی موجود نیست. به هتل دیگر رفتیم. جواب یأس دادند. ناگزیر به سفارت ایران رفتیم. در آنجا بعد از تلفنهای متعدد موفق شدیم. اطاقی در هتل نزدیک اُپرا (Richmond Hotel, Métro Chaussé d´Antin) برای من و دکتر رعدی به دست آمد. آقای سپهبدی به نزد آقای حجازی رفت که اتفاقاً در سفارت بودند.

در سفارت فرزندان را دیدن کردیم که در منزل آقای رهنما قرار و منزل گرفته‌اند. در یکی از چایخانه‌های (Rue Royale) نزدیک کلیسای مادلین چای صرف کردیم. از آقای عبدالحسین خان میکده که با خانواده بعد از ده پانزده سال مهاجرت عازم ایران است و در هتل (Ritz) منزل دارد دیدن کردم. وی سل شدیدی گرفته بود ولی چنانکه خود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌گفت به عنایت الهی و معجزهٔ طب شفا یافته و اینک عازم وطن است. با من از بیست و پنج سال قبل دوست است و بسیار جوان محجوب و اخلاقی است. شب را به اتفاق آقایان دکتر وکیل و دکتر رعدی در هتل (Bristol) شام صرف کردیم. رستوران هتل از طرف دولت برای غذای دیپلوماتها معین شده. ایرانیها نیز به آنجا می‌روند. شام خوبی صرف شد.

بعد از آن با مترو به همان جایگاه و اطاقی که در هتل ریچمند گرفته بودیم رفتیم. هتل پاک تمیز بسیار خوبی بود. شب در آنجا بواسطهٔ خستگی استراحت کردیم، ولی برای آنکه صبح زود می‌بایستی برخیزیم و به ادارهٔ هواپیمایی برویم سحر در حدود ساعت سه بعد از نصف شب برخاستم.

صبح دوازدهم ـ (جمعه یازدهم آبان ۱۳۲۴ شمسی / دوم نوامبر ۱۹۴۵ م.) (پاریس ـ دیپ).

«هزار نقش برآرد زمانه و نبود یکی چنانکه در آیینهٔ تصور ماست»[1]

سحر برخاسته بعد از شست و شو اسباب سفر برداشته با هتل تصفیه حساب کرده و به ادارهٔ هواپیمایی انگلیس رفتیم. هوا خوب و روشن بود و برای حرکت اطمینان داشتیم. مسافرین بروکسل حرکت کردند. ولی باز مسافرین لندن را معطل کردند و گفتند در لندن هوا بد و مه غلیظی گرفته است. ساعت ۹ گفتند مسافرین لندن بعد از ظهر مراجعه کنند. برخاستیم و بدون تکلیف و برنامه بیرون آمدیم. حالت انتظار بدترین حالتهاست.

اگرچه هیچ غم بی‌درد سر نیست غمی از چشم در راهی بَتر نیست.[2]

قبل از ظهر به دیدن مادام کاریا (Madame Carrias) که سابقاً در پانسیون او منزل داشتم رفتم. منزل و محل را تغییر داده و در (3 Rue Leconte de Lille Tel: Aut 1621) منزل گرفته است. با تلفون با او صحبت کردم. خود او پای تلفن بود. به منزلش رفتم و دسته گلی هدیه کردم. در سال ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ در پانسیون او منزل داشتم و خیلی مهربان

۱ـ [شعر از انوری است (م.د.)].

۲ـ [شعر از خسرو و شیرین نظامی (ص ۹۹) است. (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود. در ایام ناخوشی و مرض که در آنجا مبتلا بودم نهایت غمخواری و دلسوزی را می‌کرد. بعد از تجدید دیدار وداع کردم با مترو به «پلاس واندم» یعنی ادارهٔ هواپیمایی انگلیس رفتم. سر ظهر در آنجا بودم. با آنکه در پاریس هوا آفتابی و روشن بود می‌گفتند در لندن هوا تیره و ابری است. اطلاع دادند که ساعت چهارده و سی دقیقه مراجعه نماییم. ناچار نهار صرف کردیم. در رستورانی در همان نزدیکی نهار صرف شد. در سر ساعت مقرر مراجعه کردیم، گفتند هنوز اوضاع جوی مساعد نیست تا ساعت سه باید صبر کرد.

در ساعت سه و نیم اطلاع دادند که بلیط‌ها لغو و حرکت موقوف و وجوه مسترد می‌شود ولی آقایان مسافرین را جا و محل در راه‌آهن پاریس به دیپ می‌دهیم و از آنجا نیز با کشتی به بندر (New Haven) و از آنجا به لندن. گرچه ناراحتی راه‌آهن و کشتی و بیخوابی شب و نداشتن جا و مکان بسیار دردناک خواهد بود ولی چون ماندن بهتر از انتظار و بی‌تکلیفی است ناگزیر تحمل تمام آن شدائد را کردیم که هرچه زودتر به مقصد برسیم.

در جراید اخبار کنفرانس را نوشته‌اند که پریروز، یعنی روز اول نوامبر جلسهٔ رسمی آن افتتاح یافته و دولتها هم در آن شرکت کرده‌اند و رئیس الوزراء انگلیس جلسه را افتتاح کرده و رئیس ویلکینسن وزیر معارف انگلیس و مسیو لئون بلوم نمایندهٔ فرانسه به سمت نایب رئیس انتخاب شده‌اند.

ادارهٔ هواپیمایی با وسایل حمل و نقل خود چهل نفر مسافرین لندن را با اعمال و اثقال آنان به گار «سن لازار» برد و در آنجا بلیط خریده شد.

یکی از جامه‌دانها را نیاورده بودند. از اینکه کار انگلیسیها منظم است خودشان با تاکسی به اتفاق یک نفر فرستاده بودند. آقای دکتر رعدی که در عقب آن رفته بود باز با تاکسی فرستادند.

بعد از آنکه جامه‌دانها را در انبار نظامی راه‌آهن گذاشتیم و بلیط خریدیم مقرر شد که شب ساعت یازده و نیم بعد از ظهر موقع حرکت ترن «پاریس به دیپ» در گار حاضر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باشیم. چای را در نزدیکی گار در یکی از چایخانه‌ها صرف کردیم. بنده به اتفاق آقای دکتر سپهبدی گردش کنان به سفارت ایران آمدیم.

آقای رهنما وزیر مختار ناخوش بود و در رختخواب خوابیده بود. او را دیدن کردم. فرزندان نیز که به اتفاق آذر خانم دختر آقای رهنما به (Luna Park) رفته بودند آمدند. آقای رضا بوشهری نیز آنجا بود و بعد از ساعتی رفتند. شام را به اتفاق آقای رهنما و فرزندان صرف کردم.

آقای رهنما اول ایرانی است که بعد از جنگ با کمال شجاعت به لندن رفته‌اند برای اینکه کار ایرانیهای مقیم برلن را مرتب کرده آنها را به ایران اعاده دهند. عکسها هم از سفر خود برداشته‌اند. از اوضاع و احوال آلمان و قساوت و بربریّتی که دربارهٔ آنها به عمل می‌آید حکایتها می‌کردند. انسان معاینه می‌بیند چگونه اعمال قشون چنگیز در این قرن که به اسلحهٔ صنعتی علمی جدید مسلح و مجهّز هستند عیناً بلکه صد برابر سخت‌تر و شدیدتر تکرار می‌شود.

شب را در خیابان واگرام گردش کردیم. در قهوه‌خانه‌ها که چای و قهوه ندارند یک مشروبی به اسم (Juice de Fruits) می‌دهند که همان سرکه شیرهٔ ایرانی است. حرکات و اعمال مستانهٔ دختران ولگرد پاریس با سربازهای آمریکایی که اینک مقیم پاریس هستند با کمال فضاحت و شناعت در جریان است.

نیمه‌شب با کمال خستگی به گار رفتیم. تا ساعت یازده و نیم در آنجا بودیم. از حسن نظم انگلیسیها آنکه یک نفر را مأمور کرده بودند که ما را در راه‌آهن جا بدهند. در اطاق مخصوصی که برای ما ذخیره شده بود و در آن را بسته بودند هدایت کرده اثاثیه و احمال و اثقال ما را نیز آوردند. به اتفاق پروفسور پیاژه و مسیو روسلی در یک کمپارتیمان بودیم. ساعت دوازده از گار «سن لازار» حرکت کردیم و قطار تمام شب به طرف دیپ حرکت می‌کرد و با کمال زحمت و صعوبت روی نیمکت چرت زدیم. ساعت پنج به دیپ رسیدیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح سیزدهم ـ (شنبه دوازدهم آبان ۱۳۲۴ شمسی/ سوم نوامبر ۱۹۴۵ م.) (دیپ ـ لندن)

«دریا و کوه و دره و من خسته و ضعیف ای خضر پی خجسته مدد ده به همتم»[۱]

صبح زود در دیپ بودیم. می‌بایستی در موقع خروج از خاک فرانسه و همچنین در نیوهاون در موقع ورود به خاک انگلیس تشریفات گمرکی و معاینهٔ پاسپورت را انجام دهیم که خوشبختانه بعد از اینکه مسافرین دُم گرفته و انتظار کشیدند در نوبت ما بواسطهٔ ویزای دیپلوماتیک که داشتیم خیلی زود انجام گرفت.

ساعت هشت و نیم سوار کشتی شده دریای مانش را طی کردیم. دریا انقلابی داشت. آقای احمد آرام از اجزاء وزارت خارجه که با خانم انگلیسی خود عازم آمریکا هستند همراه بودند. خیلی مهربانی کردند. (کابین) و اطاقی گرفته و در آنجا چای گرمی به ما دادند. بعد از آن در اطاق انتظار یا سالون عمومی روی صندلی ساعتی نشستیم تا آنکه کشتی به مقصد رسید و در بندرگاه نیوهاون از کشتی پیاده شده به خاک انگلیس وارد گشتیم. امروز هوا خیلی خوب و آفتاب بود و طیارات مابین انگلیس و فرانسه در جریان بودند. متأسفانه بخت با ما همراهی نکرد، هم «پول دادیم و هم پیاز خوردیم» یعنی هم در موقع به مقصد نرسیدیم و هم دچار زحمات و خستگی طاقت‌فرسای راه‌آهن و کشتی شدیم. اینها همه مقدرات است. «اَلْعبدُ یُدَبِّر وَ اللهُ یُقَدِّر».

در تهران می‌گفتند عبور و مرور مابین پاریس و لندن سهلتر از آب خوردن است. و ما برای این کار سهل سه روز معطل شده و اینهمه زحمت و دردسر داشتیم.

باری در راه‌آهن مابین نیوهاون و لندن که دو ساعت راه است لقمه نانی و گوشت سردی خورده، ساعت پنج و نیم به لندن وارد شدیم. در گار ویکتوریا (Victoria Station) و در روی کُنْ آقای حمزاوی و آقای نیامیر و آقای محمود فروغی اجزاء سفارت به استقبال آمده بودند و اتومبیل آورده، برای هریک از ما محل و مکانی گرفته بودند. متأسفانه مابین رفقا جدائی افتاده است. بواسطهٔ فقدان اطاق در لندن ناگزیر هریک باید در هتل جداگانه به سر ببریم. برای من منزلی در هتل خوبی معین شده بود و

۱ـ [شعر از حافظ شیرازی است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آن عبارت از اطاق نمرهٔ ۵۱ هتل گورینگ به آدرس زیر بود:

(Goring Hotel 15 Elury St. S.W.1, Tel: Victoria 8211).

رفقا نیز به هتلهای خودشان رفتند.

در هتل چای صرف کردم و جا و مکان گرفته و در ساعت هفت آقای حمزاوی مجدداً آمدند. آدرسهای لازم مرکز رفقا را گرفتم.

با آقای تقی‌زاده سفیرکبیر با تلفن صحبت کردم. قرار ملاقات به فردا داده شد. شب شام در هتل صرف شد. ساعت هشت و نیم خوابیدم.

بسکه خسته بودم و سه شبانه‌روز بود که خواب راحتی نرفته و دائماً در حرکت بودیم بدن طاقت مقاومت نداشت. بعد از خواندن دعای شکرانه که به عنایات الهی سالم به مقصد رسیدیم دیده بر هم نهادم و تا صبح ساعت هفت و نیم خوابیدم. به قول حافظ:

«خمار صد شبه دارم شرابخانه کجاست».

صبح چهاردهم ـ (یکشنبه سیزدهم آبان ۱۳۲۴ شمسی / چهارم نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

امروز یکشنبه است. در لندن همه جا تعطیل است. از سحر تا قبل از ظهر به کارهای خصوصی مشغول بودم. خیلی مراسله نوشتم و بعضی از مراسلات که از تهران همراه بود به مقصد خود فرستادم و به پاریس به پروین و بعد تهران به خانواده مراسله نوشته شد. ساعت پنج آقای حاجی محمد نمازی و آقای فخرالدین شادمان و خانم ایشان به دیدن آمدند. معلوم شد که هتل نسبةً هتل خوب و جای آبرومندی است، اگرچه قدری گران است. آقای سپهبدی با من نهار صرف کرد. از حیث جا و منزل بسیار در زحمت است. هتلهای خوبی به رفقا داده نشده و خیلی معطل و سرگردان مانده‌اند.

اوراق بسیاری از کنفرانس معارفی ملل متحد آورده بودند مشتمل بر صورت جلسه‌ها و مقررات و صورت اسامی اعضا و برنامه‌ها و طرحها.

سه و نیم بعدازظهر آقای نوری اسفندیاری (منظم‌السلطنه) تشریف آوردند. رفقا نیز در همان اوقات آمدند به اتفاق منزل آقای تقی‌زاده سفیرکبیر رفتیم. پذیرایی و مهربانی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کردند و در باب کارها صحبت شد. قرار شد که برای منزل رفقا و دفتر هیئت فردا اقدام نمایند. یک جلد کتاب مجالس النفائس که تازگی طبع نموده‌ام برای آقای تقی‌زاده هدیه آوردم. شب در هتل با رفقا شام صرف شد.

چون محتمل است که فردا در جلسهٔ کنفرانس نوبت نطقی به این جانب برسد، بعد از شام مسوده‌ای تهیه کردم به انگلیسی که اگر مجالی بشود ایراد شود.

صبح پانزدهم ـ (دوشنبه چهاردهم آبان ۱۳۲۴ شمسی / پنجم نوامبر ۱۹۴۵ م.) (پاریس).

صبح زود برخاستم و کارهای جاری صبحانه را انجام داده مشغول مطالعهٔ اوراق و نوشتجات کنفرانس بودم.

آقای تقی‌زاده سفیرکبیر تشریف آوردند. از هتل من تعریف کردند و گفتند خیلی خوب است و نباید از دست داد. قرار شد برای رفقا هم اقدام فرمایند جا و مکانی پیدا شود. پاکت ممهور وزارت خارجه را به ایشان تحویل نمودم. به اتفاق ایشان به محل کنفرانس رفتیم که آدرس آن این است و در عمارت بنگاه مهندسین کشوری تشکیل می‌شود: The Institute of Civil Engineers Great George St, Parliament St, S.W.1. Tel. White. Hall 4577

در آنجا نخست به ادارهٔ اطلاعات که دم در بود مراجعه کرده اوراق نهایی که برای ما نهاده بودند از صورت جلسات و یادداشتهای سه روزهٔ ماضی تحویل دادند. پاسپورتها را گرفتند که کارت جیره‌بندی بدهند.

بعداً به نزد سکرتر ژنرال رفتیم. شخصی انگلیسی است موسوم به (Alfered Zimmermen). پذیرایی کرد و علت تأخیر خود را بیان نمودیم. ورقهٔ اعتبارنامهٔ خود را تقدیم کردم. خواهش کرد که چند دقیقه صحبت نمایم.

بعد به پایین رفته اوراق را مراجعه کردم. مقداری اطلاعات و اوراق دعوت رسیده بود. با بعضی از دوستان دیگر ممالک از سوییسی و هندی و فرانسوی که اتفاقاً به این کنفرانس آمده‌اند تجدید عهد و دیدار واقع شد. از هندیها دو نفر یکی پرفسور جا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(Prof. Ja) رئیس اونیورسیتهٔ الله آباد و دیگری دکتر ذاکر حسین رئیس جامعهٔ ملّیهٔ دهلی با من سابقهٔ آشنایی دارند. در هندوستان یک شب مهمان آقای دکتر جا بودیم. مردمان مهربان و اخلاقی هستند.

در جلسهٔ کنفرانس که به ترتیب منظم الفبایی تشکیل شده، اتفاقاً صندلیهای ما نیز در جنب نمایندگان هندوستان واقع شده است.

جلسه را خانم ویلکینسون (Miss. E. Wilkinson) وزیر معارف رسمیت داده و صورت جلسه را به انگلیسی خوانده به فرانسه ترجمه کردند. سپس اطاق کمیسیونها و تقسیمات کار آنها از طرف سکرتر جنرال اعلام گردید. بعد نوبت به نطق رسید که به ترتیب الفبایی صحبت کردند. چند نفر باقی مانده و چند نفر امروز رسیده بودند.

نمایندهٔ آرژانتین و جزایر فیلیپین و ایران و سوریه و یوگسلاوی صحبت کردند. نوبت به این جانب رسید، نطق مختصری که دیشب تهیه کرده بودم ایراد نمودم و از قرار که می‌گفتند چون موجز و مفید و مختصر بود و از خودنمایی و تظاهر دور بود حسن اثر کرد.

بعد از آن جلسهٔ کمیسیونها شروع شد. من در کمیسیون شمارهٔ ۲ که موضوع آن تشکیلات عمومی سازمان معارفی است قبول کردم. رفقا نیز هریک در کمیسیونی عضو شدند. در این جلسهٔ کمیسیونها رئیس و نایب رئیس انتخاب می‌کردند و کار مهمی انجام نشد. یک ساعت و نیم بعدازظهر در هتل کلاریج مهمان مسیو گلبنگیان هستم. آقای سفیر کبیر و آقای علا و اجزاء سفارت و هیئت نمایندگی ایران و پنج نفر روزنامه‌نویس ایرانی مهمان دولت انگلیس و جمعی دیگر را دعوت کرده بودند و نهار مفصلی تهیه دیده.

(Mr. N.S. Golbenkian Ling House Dominion S.T.E.C.1.)

مهمانی در کلاریج هتل (Claridge Hotel) بود. این شخص از ارامنهٔ پولدار و بسیار متمول است که تابعیت ایران را دارد و زندگانی راحتی می‌گذراند. پدرش که ثروت هنگفت از اوست اکنون در لیزبون اقامت دارد. نهار بسیار مجللی و سفرهٔ بسیار شیک که به گلهای کوکب قرمز و سفید و برگهای سبز علائم بیرق ایران را می‌نمود آراسته بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خواهرش نیز پذیرایی می‌کرد. از خانمهای ایرانی خانم آقای تقی‌زاده و خانم شادمان و خانم آقای محمود فروغی بودند.

بعد از فراغت از مهمانی متفرق شدیم. من از طریق اکسفورد استریت به طرف هاید پارک رفتم. در محل ماربل آرچ (Marbele Arch) آقایان دکتر فرهاد و علی‌اکبر مهران را دیدیم، تصادف عجیبی بود. دکتر فرهاد اطاقی حاضر و مهیا داشت که به آقای سپهبدی راهنمایی کرد. بعد از تبادل سلام و وداع متفرق شدیم.

من به قصد دیدار هتل لنکسترگَیْت (Lancster Gate) که محل و مکان من در سنوات ماضیه بود رفتم ولی بسیار متأسف شدم زیرا اثری از آن هتل به جا نبود. عمارت آن محل همه خراب شده و درها بسته و اوضاع پریشان می‌نمود.

لندن در بمباران هوایی بسیار خرابی یافته است. با تراموای نمرهٔ ۱۶ و ۲۶ و ۷۲ که به گار ویکتوریا می‌رود با یکی از آنجمله به منزل آمدم. رفقا آمدند چای صرف کردیم. مراسلات دعوت را جواب دادم. سه تلگراف به ایران و پاریس مخابره کردم:

۱ ـ به خانم در منزل که سلامتی خود را اطلاع دادم.

۲ ـ به جناب آقای حکیمی در تهران که دولت را تشکیل داده است و کابینه را دیروز معین کردند.

۳ ـ به آقای دکتر صدیقی در مریضخانهٔ پاریس، احوالپرسی.

شب در هتل شام ساده صرف شد. بعد از شام به اتفاق آقای سپهبدی قدری قدم زده به منزل آمده استراحت کردم.

صبح شانزدهم ـ (سه‌شنبه پانزدهم آبان ۱۳۲۴ شمسی / ششم نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

تا ساعت ده در منزل به کارهای خصوصی شخصی مشغول بودم. ساعت ده به عمارت کنفرانس رفتم. امروز جلسهٔ عمومی نبود ولی کمیسیون شمارهٔ دو دائر بود و بحث در اساسنامه قسمت عضویت (Membership) از روی طرح پیشنهادی وزراء معارف و طرح پیشنهادی فرانسه‌ها مطرح بود. نمایندهٔ آمریکا هم طرح اصلاحی داده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود. مباحثات بسیار شد و جلسه به فردا صبح مقرر گردید. ظهر به منزل آمدم. دو فقره کارتهای دعوت رسیده بود، یکی از طرف شورای بریطانیا (British Council) و یکی از طرف مسیو لئون بلوم رئیس نمایندگان فرانسه. جواب قبول داده شد.

امروز عصر دعوتی از طرف وزیر معارف انگلیس به چای داده شده بود در یکی از عمارات وزارت معارف. بعد از آن‌که اشتباهاً تاکسی ما را به آدرس دیگر برد و به زحمت مراجعت داد زیرا تاکسی یافت نمی‌شود. بالاخره در ساعت پنج به محل موعود رفتم. خانم خود به مناسبت تشکیل کابینه از حضور عذر خواسته بود ولی معاونین او پذیرایی کردند، یک بسته عکسهای آثار تاریخی و یک جلد کتاب خیام طبع ظریف تهران را برای او هدیه بردم و توسط یکی از نمایندگان برای مشارالیها فرستادم. در آن جلسه با مسیو هنری بنه نمایندهٔ فرانسه که مرد محترم و معروفی است آشنا شدم. ساعتی در هتل رامبراند به اتفاق آقای دکتر وکیل وقت گذراندیم. علی وثوق فرزند آقای وثوق‌الدوله نیز آمده بود. برای تحصیل به اینجا آمده است.

شب را در منزل آقای تقی‌زاده به شام مهمان بودیم. شام لذیذی از ماهی و چلو خورش ایرانی به یاد ایران صرف شد و تا نیمه شب در خدمت میزبان گرامی وقت به خوشی می‌گذشت.

صبح هفدهم ـ (چهارشنبه شانزدهم آبان ۱۳۲۴ شمسی / هفتم نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

تا ساعت ده در هتل به کارهای شخصی از قبیل شست و شو و صبحانه و لباس و نوشتن حساب و روزنامهٔ یومیه و غیره مشغول بودم.

ساعت ده به کنفرانس رفتم. در کمیسیون شمارهٔ ۲ موضوع تشکیل کنفرانس عمومی مطرح بود. پیشنهاد فرانسه‌ها آن بود که از مجامع علمی خصوصی نیز پنج نفر نمایندگان دعوت شوند که دوش به دوش سه نفر نمایندهٔ دولت در کنفرانس شریک و سهیم باشند. با این پیشنهاد اکثریت دول کوچک و بعضی از دول بزرگ مخالفت دارند. نمایندهٔ بلژیک مخالفت شدیدی کرد. و جلسه تقریباً بدون نتیجه ختم و به فردا محول گردید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ظهر نهار در هتل کلاریج مهمان مسیو لئون بلوم (Leon Blum) رئیس هیئت اعزامی فرانسه بودیم و نهار خصوصی مرکب از دوازده نفر نمایندگان مختلف داده بود. به ما هم خیلی محبت و احترام کرد. به او تعدادی سیگار ایرانی هدیه کردم. ساعت دو و نیم به منزل آمدم. استراحت کردم. اول شب رفقا آمدند کمیسیون مختصری کرده در کارهای انجمن و اقداماتی که باید بشود صحبت می‌کردیم. در این هنگام میس لمبتون (Miss Lambton) از در درآمد. معلوم شد امشب در این هتل مهمان بوده است و تصادفاً به سروقت به ما رسیده. از او پذیرایی کردیم. در مدرسهٔ السنه شرقیه معلم فارسی است. قرار شد به اتفاق پرفسور آربری روز دوشنبه شام را نزد ما بیایند.

بعد از شام به اتفاق آقای دکتر رعدی قدری با هم قدم زدیم در «ماربل آرچ» (Marble Arch) تا میدان آکسفورد و بعد به پیکادلی (Picadelly) که کوچهٔ پرجمعیت شهر است و جای گردش جوانها و الواطهاست. یک نفر ایرانی را هم دیدیم که فاحشه‌ای را در بغل گرفته می‌رفت.

صبح هفدهم ـ (پنجشنبه هفدهم آبان ۱۳۲۴ شمسی / هشتم نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

آقای حمزاوی از اعضاء قدیم سفارت ایران در لندن است و خانم انگلیسی دارند. مردی سنجیده، خوش نیت و متین و با اطلاع است. معلوم شد که در سوابق ایام در حدود ۱۹۲۲ در مدرسهٔ آمریکایی شاگرد من بوده است. امروز صبح به هتل آمده به اتفاق به بانک رفتیم. در کنزینگتون و به آدرس ذیل:

Midland Bank Ltd. 92 Kensington High St. W.8.

رئیس را ملاقات کردم، دو فقره حساب جاری در آنجا باز کردم:

۱ ـ به حساب شخصی خودم مبلغ هشتصد و پنج لیره که ششصد و پنج لیرهٔ آن مخارج سفر و دویست لیرهٔ آن برای پروین است.

۲ ـ به حساب شرکت مادن بر حسب خواهشی که کرده بودند به مبلغ دو هزار لیره (Madon Commercial Corporation Ave. Saadi, Tehran). بعد از آن به جلسهٔ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کنفرانس رفتم. جلسه قدری دیر شده بود. صحبت بر سر سه مادهٔ طرح پیشنهادی وزراء فرهنگ بود و مادهٔ ۳ طرح پیشنهادی دولت فرانسه. اکثریت کمیسیون با طرح پیشنهادی فرانسویها مخالف بودند. و فرمول "D" از طرح پیشنهادی وزراء با اکثریت بیست و دو رأی در برابر شش رأی قبول شد. این فرمول را پیشنهاد کردند و نمایندهٔ آمریکا اصلاحاتی نمود و به این صورت درآمد که هریک از دول عضو پنج نفر نماینده بعد از مشورت با مجامع فرهنگی و یا با کمیسیون ملی انتخاب نموده و به کنفرانس اعزام خواهند داشت.

ظهر بعد از انقضاء کمیسیون پیاده از کنفرانس به منزل آمدم. خط سیر از کنار جیمس پارک (James Park) و قصر شاهی (Bukingham Palace) بود.

در هتل روزهای پنجشنبه عدهٔ زیادی غذا می‌خورند. به این واسطه غذای خوبی باقی نمانده بود. بعدازظهر از منزل بیرون رفتم و به کارهای شرکت مادن و نوشتجات آن رسیدگی کردم و همچنین اوراق و نوشتجات مربوط به کنفرانس را مطالعه می‌نمودم.

بعد از چای رفقا و دکتر وکیل و دکتر رعدی آمدند و قدری صحبت کردیم. ساعت شش و نیم به تئاتر رفتیم.

از هتل خواسته بودم که به یکی از تئاترهای کلاسیک بروم. بنابراین در (تئاتر ساوُی) نمایشی به نام «اولین جنتلمن» تألیف نورمان گینز بوری هم به شرح ذیل رفتیم:

نام تئاتر: Savoy theatre stand, London W.C.2.

نام پیس: The frist Gentelman.

نام مؤلف: Norman Ginsbury.

تئاترها برای بیگانگان مجلس درس بسیار مفیدی است هم از لحاظ درس آداب و رعایت رسوم و هم برای تمرین گوش. متأسفانه گوش من قدری سنگین شده و محل هم قدری از صحنه دور واقع شده بود درست نمی‌شنیدم.

بعد از تئاتر در برابر «ساوُی هتل» در کنار رود تایمز قدری گردش کردم و از (اوبلیسک) که در زمان ویکتوریا از مصر آورده‌اند تماشایی کرده با اتوبوس به منزل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مراجعت نمودم. شام سردی برای ما نگاه داشته بودند صرف شد و شب خوب خوابیدم.

صبح نوزدهم ـ (جمعه هجدهم آبان ۱۳۲۴ شمسی / نهم نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن)

صبح زود برخاستم. بعد از انجام کارهای علمی یومیه دو مراسله نوشتم یکی به تهران به آقای مهندس شهیدی و قبض دو هزار لیره که به حساب شرکت ایشان در بانک گذاشته‌ام فرستادم بعلاوهٔ اطلاعات دیگر. مراسله‌ای به خانم نوشتم و استعلام از سلامتی ایشان کردم. هر دو را با پست هوایی سفارشی ارسال داشتم. قبل از ظهر در کمیسیون نمرهٔ ۲ بودم و مطالبی راجع به تشکیل کمیسیون ملی و اختیارات کنفرانس عمومی بحث و تصویب شد. ظهر نهار به اتفاق دکتر رعدی در رستورانی در (Picadelly) صرف شد. دو نفر روزنامه‌نویس ایرانی آقایان باختر و مصطفوی به اتفاقِ مهماندار ایشان (Mr. Gravelaw) که فارسی را خیلی خوب حرف می‌زند نیز در آنجا نهار بودند تصادفاً ملاقات شد. بعدازظهر به منزل آمدم، پس از مختصری استراحت (M. Rice) که در تهران رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس بود به دیدن آمده بود. تفصیل ملاقات آقای ملکی روزنامه‌نویس دست چپ را با وزیر اطلاعات انگلیس حکایت می‌کرد که دیشب در مجلس شام مهمان بوده‌اند. از تهران خبر می‌رسد که کابینهٔ آقای حکیمی با اکثریت قریب به اتفاق رأی اعتماد گرفته است. عصر ساعت چهار و نیم در عمارت سفارت پذیرایی مفصل بود از ایرانیهای مقیم لندن. آنها را دیدن کردیم. روزنامجاتی از تهران رسیده بود که تفصیل حرکت ما را نوشته بودند و آقای دکتر غلامحسین صدیقی بحمدالله بهبودی حاصل کرده و امروز وارد لندن شده بود. خیلی از ورود ایشان مسرور شدیم. حامل مراسله‌ای از پروین بود که مشعر بر سلامتی او بود، مزید مسرت شد.

در ساعت شش در عمارت شخصی آقای تقی‌زاده سفیرکبیر پذیرایی دیگری به چای بود که به افتخار ملاقات این هیئت و هیئت روزنامه‌نویسان تشکیل شده بود. جماعت بسیاری از آشنایان انگلیسی سفیرکبیر از ایرانی و انگلیسی دعوت شده بودند و با بسیاری از آن آقایان و خانمها معارفه به عمل آمد. آقای پرفسور مینورسکی هم از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کمبریج آمده بودند، همدیگر را بوسیدیم و تجدید عهد کردیم.

رئیس ادارهٔ رادیو. B.B.C نزد من آمده دعوت نمود که به فارسی چند کلمه در رادیو بگویم. قبول کردم. قرار شد که روز چهارشنبهٔ آینده این وظیفه انجام شود.

لیونگستون را که از رؤسای شورای بریطانیاست نیز ملاقات کردم. جوانی موسوم به «ل. استرنج» را معرفی کرد که به سمت سکرتر و منشی به من کمک نماید.

ساعت هشت دعوت شام از طرف دولت انگلیس به عمل آمده بود. این مهمانی در هتل کلاریج (Claridge Hotel) در تحت ریاست وزیر معارف انگلیس خانم ویلکنسن (The Right Hon. Ellen Wilkinson M.D.) انجام می‌گرفت. در موقع ورود به هریک از واردین ورقه‌ای که نقشهٔ میز شام را طرح کرده بودند می‌دادند. دربِ در خانم وزیر از واردین پذیرایی می‌نمود.

در یکی از سالونهای بزرگ هتل هشت میز مدور گذاشته بودند و نمایندگان دول را با خانمها و رجال دولت انگلیس به ترتیب الفبایی بر آن میزها تقسیم کرده بودند.

در صدر میز A خود خانم وزیر با لُرد چانسلر (The Lord Jowintt) به اتفاق چند نفر از نمایندگان که ممالک آنها به حرف A شروع می‌شد نشسته بودند. میز اینجانب در شمارهٔ ۳ به اتفاق چند نفر انگلیسی و نمایندگان لوکزامبورگ و لندن و عراق، و یک نفر خانم موسوم به (Miss Theodor Bosanguet) که روزنامه‌نویس معروفی است و در روزنامهٔ (تایمس...) می‌نویسد پذیرایی می‌نمود. شام ساده ولی بسیار مأکول و لذیذ بود.

بعد از شام خانم وزیر معارف نطقی کرد. و نطق مفصل را لُرد چانسلر نمود. مسیو لئون بلوم غایب بود. در عوض او مسیو هنری بنه نمایندهٔ فرانسه نطق بسیار غرایی کرد و از دولت انگلیس تشکر و تملق بسیار گفت. بعد از او نمایندهٔ آمریکا و مسیو هوشی نمایندهٔ چین هریک صحبت کردند. مجلس گرمی بود. در ساعت یازده خاتمه یافت.

صبح بیستم ـ (شنبه نوزدهم آبان ۱۳۲۴ شمسی / دهم نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

بعد از صرف لقمة الصباح و نوشتن حساب مخارج یومیه و نگارش این صبحنامه دو

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مراسله نگاشتم یکی به پاریس به فرزندی پروین که در نامهٔ خود بسیار از مفارقت و غربت شکوه کرده بود. او را تسلی دادم و وعده دادم که بزودی به پاریس خواهم آمد و ان‌شاءالله او را به سوییس خواهم برد. دیگر مراسله با پست هوایی به تهران به آقای میرزا کریم خان اکبر که از دوستان عزیزند و در موقع حرکت از وطن ایشان را ندیدم. تقدیم ارادت و تجدید عهد مودت نمودم و به دوستان سلام رسانیدم. ساعت ده و نیم به کنفرانس رفتم. در کمیسیون شمارهٔ ۲ علی‌العاده مشغول مطالعه و بحث و تنقیح بعضی مواد اساسنامه بودیم بعضی مواد که شامل طریق رأی‌دادن و کیفیت تشکیل کنفرانس عمومی سالیانه بود مورد تصحیح قرار گرفت.

ظهر آقای ژان مایو (Jean Mayaux) که سکرتر مؤسسهٔ بین‌المللی تربیت است به نهار نزد ما مهمان بود. اعضاء هیئت اعزامی ایران نیز بودند. مدتی نشسته صحبت می‌کردیم چون قرار شده است که جایگاه دبیرخانه و هیئت اجرایی این کنفرانس از این به بعد بطور دایم در پاریس باشد. ظاهراً موسسهٔ بین‌المللی تربیت نیز با آن ضمیمه خواهد شد. از یادداشتی که از تهران برای آنها فرستاده بودم اظهار امتنان می‌کرد و نکته‌ای که جلب توجه ایشان را کرده بود همان موضوع تشکیل جامعه‌های محلی مابین ممالک همجوار است که آن را تعبیر کردیم به «گروپ ناسیونال» (Groups Nationales) می‌گفت بسیار فکر مفید و عملی و نافعی است. بعدازظهر هوشنگ مهین فرزند سلطانمحمد مهین به دیدن آمد. از پدرش امانتی داشتم که توسط (بریتیش کانسیل) فرستادم. در اینجا می‌گوید که مشغول تحصیل است.

مستر ل استرنج (Mr. J. L'strange) که آدرس او به انگلیسی در اینجا نوشته شده: (British Council Tel: Mayfair 84841) نمایندهٔ بریتیش کانسیل و جوانی است باهوش برحسب سفارش شورای بریتانیا در ایران فرستاده شده بود که اگر کار و کمکی می‌خواهم برای معاینهٔ مؤسسات فرهنگی انگلیس مساعدت نماید. فعلاً چون گرفتار کارهای کنفرانس هستم قرار شد بعداً به او اطلاع بدهم. عصر آقای حمزاوی آمدند به اتفاق چای صرف شد و در کارهای تجارتی شرکت پایه و غیره صحبت می‌کردیم. قرار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شد شخصی را معرفی نماید که نمایندهٔ دایم این شرکت باشد.

برای گردش به پیکادلی (Picadelly) رفتم، در چایخانهٔ بزرگی در ریجنت پالاس چای صرف کردم. از این چایخانه که در سفرهای سابق در لندن آمده بودم یادگارها دارم.

قدری در خیابانهای پرجمعیت اطراف پیکادلی گردش می‌کردم. سربازهای انگلیسی و آمریکایی با کمال بی‌ادبی به هرزگی مشغول بودند و رسماً از عابرین سبیل پول می‌خواستند. دو نفر از آنها نزد من آمده اظهار داشتند که پول ندارند و غذا نخورده‌اند، یک شلینگ گرفتند و تشکرکنان رفتند.

با اتوبوس به منزل آمدم و غذای سردی صرف شده استراحت کردم.

صبح بیستم و یکم - (یکشنبه بیستم آبان ۱۳۲۴ شمسی / ۱۱ نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

امروز یکشنبه است، تمام انگلستان تعطیل است. مردم انگلستان غالباً از بعدازظهر شنبه تا صبح یکشنبه از شهرها به خارج شهر می‌روند و تعطیل می‌کنند و آن را تعطیل آخر هفته (Weekend) می‌گویند و این استراحت برای سلامت مزاج و بنیهٔ کار آنها در ایام هفته مفید است. صبح بعد از انجام امور عادی دو مراسله نوشتم یکی به تهران به آقای حاجی عزالممالک اردلان و از امور تجارتی شرکت پایه و امور سیاسی جاری و توصیه و معرفی دوستان خود در وزارت عدلیه مطالب تمام نوشته شد. نامهٔ دیگر به آقای روح‌الله روانباز در پاریس که در امور مربوط به پروین متوجه باشد.

قبل از ظهر به دیدن آقای حاجی محمد نمازی رفتم. اطاق مبله در یک آپارتمان در نزدیکی پیکادلی کرایه کرده‌اند، با پسر آقای ایکار موسوم به (Charle) در یک جا هستند. آن پدر و پسر نیز آمدند. آنها اولاد آقای حاجی علی‌اکبر شیرازی و پسران هستند که سالهاست در منچستر محل و مقام دارند و تجارت می‌کنند و دارای تمول هستند. در بوشهر کارخانهٔ نخریسی متعلق به آن پدر است. راجع به کارهای شرکت پایه و امور تجارتی با آقای حاجی محمد نمازی مشورت کردم ولی جواب و رأی صریحی اظهار نداشتند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نهار را با آن آقایان و خانمهای ایشان در یکی از رستورانهای لندن که خیلی ظریف و تمیز بود صرف کردم. بعدازظهر به دیدن چند اتومبیل رفتم که اگر ممکن باشد برای ایران خریداری شود.

عصر در منزل بودم. جماعتی از دوستان ایرانی مانند دکتر فرهاد و دکتر ذوالریاستین و آقای شادمان که سالهاست در لندن مقیم است و آقای علی‌اکبر مهران که تازه از تهران از طرف وزارت معارف آمده است و آقای دکتر وکیل و دکتر رعدی به دیدن آمدند با هم چای صرف کردیم. بعد از شام مدتی در بوکینگ‌هام پالاس و پارک سنت جیمس گردش کرده از طرف وایت هال جلو پارلمان به منزل مراجعت نمودم. گردش قابل توجهی بود.

صبح بیستم و دوم ـ (دوشنبه بیست و یکم آبان ۱۳۲۴ شمسی / ۱۲ نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

امروز اول هفته است، کارها شروع می‌شود. من صبح زود بعد از انجام کارهای عادی به کنفرانس رفتم. در کنفرانس در کمیسیون شمارهٔ ۲ مشغول کار بودیم. نمایندهٔ کوبا پیشنهاد مفیدی راجع به تشکیل مجامع اُریژینال که اتحاد مابین چند مملکت باشد تقدیم نمود. من نیز همراهی کردم. مورد توجه شد. راجع به شرکت انجمنهای خصوصی بین‌المللی در این کنفرانس مذاکرات طولانی شد. فرانسه‌ها از مجرای کمیسیون ۴ پیشنهادی داده بودند که این طور مجامع به طور دائم در کنفرانس عضو باشند. ولی در کمیسیون ۲ مجدداً با مقاومت شدید و مخالفت مواجه گردید. بالاخره برحسب پیشنهاد نمایندهٔ امریکا قرار شد این طور مجامع برای هر جلسه با دعوت خاص دعوت شوند و حق رأی نداشته باشند. فقط مانند تماشاچی (Observer) شرکت نمایند.

ظهر در هتل گرُوِنُر (Grosvenor Hotel) مهمان آقای «سرآلفرد زیمرن» که سکرتر ژنرال کنفرانس است به نهار دعوت داشتیم. آن هتل در نزدیکی منزل ماست. سرزیمرن و خانم ایشان که زن با علم و با اطلاع خوش صحبتی است از ما پذیرایی نمود. یک سری عکسهای تاریخی ایران به خانم زیمرن تقدیم کردم. بواسطهٔ سوءتفاهم یک نفر علاوه داشتیم. قدری اسباب خجلت شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در باب انتخاب ایران در کمیسیون انتریم (موقتی) صحبت شد. معلوم می‌شود نظر سلسله جنبانهای کنفرانس به آن است که در میان ممالک شرق نزدیک ترکیه را دعوت نمایند.

بعد از صرف نهار خود حقیر با رفقا در سالون هتل نشسته راجع به امور مربوط به هیئت صحبت می‌کردیم. ساعت سه و نیم بعدازظهر به اتفاق آقای نوری اسفندیاری به دیدن طوبی خانم بَدرِ رفتیم که جدیداً آمده و در یک مدرسهٔ شبانروزی در لندن وارد شده است. خانم مدیره خیلی تربیت شده و اخلاقی است. درس مخصوص برای اطفال و دختران می‌دهند. رویهمرفته وضعیت خوبی دارد. بعد از آنجا به منزل آقای نوری اسفندیاری رفتم. چند دقیقه خدمت ایشان بودم. عصر ساعت پنج و نیم دعوتی از طرف پرفسور ژیلبرت مُرای (Gilbert Murray O.M.) و صاحبمنصبان و نمایندگان تشکیلات اعضاء معارف انگلیس از اعضاء کنفرانس دعوت به چای کرده بودند در اتحادیهٔ انگلیسی زبانها به آدرس ذیل:

(English Speaking Union Charles St .Berkeley Square London W.1)

این شخص از دانشمندان و معارفپروران معروف انگلیسی است که شهرت جهانی دارد و بیش از هشتاد سال از عمر او می‌گذرد. ولی چون ناخوش بود نتوانست در کنفرانس و در این مهمانی حاضر شود. نامهٔ حساسی نوشته بود که قرائت شد و موجب تهییج عواطف انسانیت حضار گردید. شب پروفسور (Arbery) معلم زبان فارسی در مدرسهٔ شرقیه به اتفاق خانم لمبتن به شام مهمان ما بودند. بعضی از کتابهای مؤلفهٔ خودم را به او هدیه کردم. شام خوبی صرف شد. تا دیروقت نشسته صحبت می‌کردیم. این پروفسور از شاگردان مرحوم براون و مرحوم نیکلسون است. خانم لمبتن (Lambton) هم که چندین سال در ایران بوده و فارسی را مانند ایرانیها تکلم می‌کند فعلاً در آن مدرسه درس می‌دهد.

امشب آقای حسین حکمت از چستر آمده بودند. پسرعموی این جانب است به آدرس: (Hosein Hekmat The Crossing Dunkirk Lane near Chester Cheshise)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از سال ۱۳۱۸ تاکنون از ایران دور شده‌اند. امشب به ملاقات ایشان نایل شدم.

صبح بیستم و سوم ـ (سه‌شنبه بیست و دوم آبان ۱۳۲۴ شمسی / ۱۳ نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

صبح به دفتر سفارت ایران به ملاقات آقای تقی‌زاده رفتم. در باب مهمانی که باید به افتخار این هیئت اعزامی به اشخاص برجستهٔ کنفرانس و رجال انگلیسی داده شود صحبت کردیم. قرار شد ضیافتی به نهار در روز دوشنبه ۱۹ نوامبر و ضیافتی به چای در عصر سه‌شنبه ۲۰ نوامبر داده شود. چون خانم ویلکینسن وزیر معارف تا روز پنجم دسامبر عذر خواسته است، قرار شد مهمانی دیگری نیز در آن تاریخ داده شود. صورتهای اسامی مدعوین را با مطالعهٔ دقیق به ایشان دادم.

با عجله از سفارت به کنفرانس آمدم. یک ساعت دیر رسیده بودم. کمیسیون شمارهٔ ۲ امروز مطالعه و بحث خود را در اطراف مواد اساسنامه خاتمه داد و یک جلسه صبح تا ظهر و جلسهٔ دیگر از سه و نیم بعدازظهر تا پنج و نیم بکلی کار خود را به آخر رسانید و راپرت آن به جلسهٔ عمومی داده خواهد شد. ظهر نهار را با میرزا حسین‌خان حکمت پسرعمو و دکتر رعدی در هتل صرف کردم. عصر ساعت پنج و نیم در هتل کلاریج دعوتی از بریتیش کانسیل بود.

(Biritish Council 3 Hanover St. W.1 at Claridge's Hotel)

در این جلسه با جماعت کثیری از اولیاء بریتیش کانسیل و غیره آشنا شدیم. با مستر بوین وزیر خارجهٔ انگلیس و خانم ویلکینسن وزیر معارف نیز ملاقات واقع شد. شب مهمان آقای حسین حکمت بودم. به تئاتر Comedy رفتم و بعد در مهمانخانهٔ فرانسوی موسوم به (Ecut de France) شام صرف شد.

صبح بیستم و چهارم ـ (چهارشنبه بیست و سوم آبان ۱۳۲۴ شمسی / ۱۴ نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

صبح خانمی که موسوم است به میسیز سنیور لویس (Mrs. Senior Luis) به این آدرس: (3 Queens berry Place londons. S.W.7 Tel: ken 1961)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از طرف شورای بریتانیا به من معرفی شده بود برای مکاتبات و کارهای منشیگری. قرار شد هفته‌ای سه گینه به او داده شود. آقای حسین‌خان خداحافظی کرد و رفت.

صبح در کنفرانس جلسهٔ عمومی منعقد بود. خانم ویلکینسن وزیر معارف مجلس را اداره می‌کرد. چند نفر تازه وارد بودند، مانند نمایندهٔ اُروگوئه و غیره. قبلاً در کمیسیون رسیدگی به اعتبارنامه‌ها که من نیز عضو هستم رسیدگی اوراق آنها به عمل آمد و تصویب شد. من پیشنهاد کردم که معلوم کنند از روی دقت چند دولت نماینده فرستاده‌اند و در صورت جلسه نوشته شود. قبول کردند. معلوم شد ۴۳ دولت در این کنفرانس شرکت کرده‌اند.

در جلسهٔ عمومی نمایندهٔ لیبریا که سیاهی حبشی نژاد بود نطقی کرد. فیلمبرداری هم می‌کردند. مادهٔ اول اساسنامه که اُم‌المواد است با شور و شعف تصویب شد.

بعد از جلسه پاکتهای دعوت که از سفارت فرستاده بودند به سِکرتاریا چون ناقص بود یعنی اسم نمایندگی را نداشت، نیم‌ساعتی وقت صرف کرده با رفقا آن را تکمیل کردیم و توزیع نمودیم.

ظهر در منزل با دکتر وکیل و دکتر صدیقی نهار صرف شد. چون دکتر وکیل عازم پاریس و بعد ژنو است دستور لازم راجع به کار پروین دادم که اگر لازم شد او را به سویس ببرد. من نیز بعداً خواهم آمد. دو مراسله یکی به پروین و یکی به آقای رهنما وزیر مختار ایران نوشتم و توسط آقای دکتر وکیل فرستادم.

ساعت سه جلسهٔ عمومی کنفرانس تشکیل می‌شد برای اینکه عکس بردارند. درست به موقع رسیده و با دیگر نمایندگان در صحیفهٔ عکس استقرار و دوامی به خیال خود حاصل کردیم و به منزل مراجعت کردم. چون امشب در B.B.C. باید نطقی ایراد نمایم مشغول نگارش آن شدم و نطقی تهیه کردم و دو رباعی از خیام در آن گنجانیدم که:

گر کار جهان به عدل سنجیده بُدی　　احوال جهان جمله پسندیده بُدی
ور عدل به کارها بُدی در گردون　　کی خاطر اهل فضل رنجیده بُدی

و با این رباعی سخن را ختم کردم:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یک چند به کودکی به استاد شدیم　　یک چند به استادی خود شاد شدیم
پایان سخن نگر که ما را چه رسید　　از خاک درآمدیم و بر باد شدیم.

به اتفاق آقای حمزاوی به مرکز رادیو لندن رفتم و نطق مذکور را ایراد کردم. در صفحه پر کردند که بعدها بعد از اطلاع قبلی در مرکز بی‌سیم گفته شود. شب ساعت هشت در روایال سوسایتی دعوت داشتم برای مباحثه (Conversation) اشتباهاً ساعت شش و نیم رفتم. افسوس از این غفلت. درب بسته بود. ناچار در پیکادلی و گرین پارک (Green Park) قدری راه رفتم. در ریجنت پالاس شام صرف کردم. ساعت هشت و ربع به محل دعوت رفتم. جماعت کثیری در آنجا دعوت داشتند. نمایش آثار علمی فرهنگی که اعضاء این انجمن در ساختمان آن شریک بوده است داده می‌شد و همه در مرحلهٔ عالی از مسائل ریاضی و فنی بود. کنفرانسی هم در تاریخ آن سوسایتی داده شد.

شب ساعت ده خوابیدم. فوق‌العاده خسته شده‌ام. کار زیاد، هوای لندن شروع کرده است که مرا خسته نماید.

صبح بیستم و پنجم ـ (پنجشنبه بیست و چهارم آبان ۱۳۲۴ شمسی / ۱۵ نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

صبح پس از انجام کارهای روزانه میسیز سنیور لویس آمده بعضی مراسلات که لازم بود دستور دادم بنویسند.

به کنفرانس رفتم. در ساعت ده و نیم جلسهٔ عمومی کنفرانس تشکیل شد و بسیاری از مواد و پیشنهادهای مختلف تصویب شد.

نهار را در هتل دُرچِستر (The Dorchester Hotel) مهمان بریتیش کانسیل بودم. از رفقا نیز دعوت کرده بودند ولی گویا رقعه به ایشان نرسیده بود.

آقای مدیر کل و جمعی از دوستان که در ایران بودند مانند پرفسور یور و مستر بیدول و مستر هورن بی و مستر لیونگستن آنجا بودند و نهار صرف شد. بی‌نهایت مهربانی و پذیرایی کردند.

عصر از هتل به کنفرانس آمدم. جلسه منعقد و مذاکرات در اطراف راپرت کمیسیون

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شمارهٔ ۲ بود. ولی چون من مهمان داشتم قبل از خاتمهٔ جلسه به منزل آمدم.

کلنل کرک لند آمده بود و در باب کارهای تجارتی مادن صحبت می‌کردیم. قرار شد بعد از آنکه کار کنفرانس در این هفته خاتمه پذیرفت به کارهای تجارتی مشغول شوم. شب شام را در منزل صرف کردم. با آنکه دعوتی از طرف وزیر مختار کولومبیا شده بود معذلک بقدری خسته بودم که نتوانستم از منزل بیرون بروم.

رفقا آمدند و قدری در اطراف کارهای هیئت نمایندگی صحبت کردیم. متأسفانه بواسطهٔ نداشتن اعضاء کافی و سِکرِتر لایق کار هیئت خیلی عیوب دارد.

صبح بیست و ششم ـ (جمعه بیست و پنجم آبان ۱۳۲۴ شمسی / ۱۶ نوامبر ۱۹۴۵) (لندن).

امروز جلسهٔ آخر کنفرانس است. ساعت یازده تشکیل شد. ممالکی که تحت فشار و غلبهٔ دشمن بودند مانند هلند و بلژیک و یونان و نروژ و فرانسه هر یک نطقهای آتشین کردند. عهدنامه و همچنین اساسنامهٔ سازمان ملل متفق که آن را (unesco) نامیده‌اند یعنی: (United Nations Educational, Scientific Cultural Organisation.)

حاضر برای امضاء شده و مسوّدهٔ آن را فرستاده بودند و قرار شد که جلسهٔ عصر آن را امضاء نمایند. عصر نیز سه بعد از ظهر مجلس کنفرانس در تحت ریاست خانم اِلن ویلکینسن (Miss Ellenn Wilkinson P.C. M.P. Ministry of Education) در (Belgrave Square S.W.1.) تشکیل شد. نمایندهٔ فرانسه و چین و آمریکا هر یک نطقهای وداع ایراد کردند. مخصوصاً نطق آقای مک لیش Mac Leish نمایندهٔ اتازونی خیلی مؤثر بود. بعد از آن خانم رئیس نطقی به یاد بود کشتگان جنگ ایراد نمود و همه یک دقیقه سکوت کردند. آنگاه مراسم امضای عهدنامه و اساسنامه به عمل آمد. به ترتیب الفبائی رؤساء هیئتهای نمایندگی را یکایک دعوت می‌کردند در برابر میز که عهدنامه‌ها گذاشته شده بود و عبارت بود از سه فقره:

(۱) اساسنامهٔ سازمان فرهنگی ملل متفق (یونسکو). (۲) قرارداد نهائی راجع به تصمیمات کنفرانس (Act final). (۳) قرارداد راجع به کمیسیون مقدماتی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(Commission Preparatory) که از نمایندگان اول دولتها تشکیل شده و شروع به کار خواهد کرد و چون هر یک از این سه فقره اسناد به دو زبان انگلیسی و فرانسوی تهیه شده بود، هر یک از رؤسای نمایندگان شش فقره امضاء نمودند و در همان حال عکاسها هم عکسبرداری می‌کردند و چهل تن نمایندگان چهل ملت آن را امضاء کردند. توجهی که عکاسها به برداشتن عکس نمایندگان دول معظم داشتند مخصوصاً انگلیس و آمریکا جالب توجه بود. بعد از خاتمهٔ جلسهٔ عمومی، کمیسیون مقدماتی تشکیل شد و خانم ویلکینسن مجدداً به ریاست جلسه انتخاب گردید و نمایندگان چهل ملت جمع شدند. و بعد از آن شروع به انتخاب کمیتهٔ اجرائیه نمودند که در حقیقت تمام اختیارات بعد از این به آن کمیته محول خواهد گردید و بمنزلهٔ موتور این جمعیت و سازمان خواهد بود و مقرر است که هرچه زودتر (در اواخر دسامبر) حاضر شده و به موجب برنامه که در عهدنامهٔ مقدماتی ذکر شده است شروع به عمل نماید تا آنکه مجدداً در ماه ژانویهٔ آتیه کنفرانس عمومی تشکیل گردد.

به موجب عهدنامهٔ مذکور مقرر بود که کمیته از پانزده نفر عضو تشکیل شود. برای تملق به دولت جماهیر شوروی پیشنهادی کرده بودند که یک محل برای او نگاه دارند و اگر دعوت را قبول کرد که بسیار خوب والّا نمایندهٔ تالی بعد از او هر که باشد معین خواهد گردید. بنابراین حضار نام چهارده مملکت را روی اوراقی نوشته بدون امضاء برده و به میز ریاست تحویل دادند تا بعد استخراج شود. من به نمایندگی و ریاستِ هیئت نمایندگی ایران ۱۴ مملکت را به شرح ذیل رأی دادم:

آمریکا ـ انگلیس ـ فرانسه ـ چین ـ دانمارک ـ مصر ـ هولاند ـ نروژ ـ ترکیه ـ عراق ـ کولومبیا ـ لبنان ـ هند و بالاخره ایران ولی بعد از آنکه آراء استخراج گردید ممالک ذیل به ترتیب انتخاب شده بودند:

آمریکا ۴۰ رأی ـ انگلیس ۳۸ رأی ـ فرانسه ۳۷ رأی ـ چین ۳۸ رأی ـ برزیل ۳۳ رأی ـ نروژ ۳۰ رأی ـ بلژیک ۲۸ رأی ـ مکزیک ۲۷ رأی ـ هند ۲۵ رأی ـ هلند ۲۲ رأی ـ پولونی ۲۲ رأی ـ کانادا ۲۱ رأی ـ کولمبیا ۲۱ رأی ـ یونان ۲۰ رأی ـ بعد از آن به ترتیب استرالیا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷ رأی ـ مصر ۱۶ رأی ـ شیلی ۱۴ رأی ـ چک اسلواکی ۱۳ رأی ـ آفریقای جنوبی ۱۳ رأی ـ یوگواسلاو ۱۳ رأی ـ زیلند جدید ۱۵ رأی ـ دانمارک ۱۰ رأی ـ ترکیه ۷ رأی ـ عراق ۷ رأی ـ لبنان ۵ رأی ـ ایران ۴ رأی ـ لوکزامبورگ ۳ رأی ـ آرژانتین ۲ رأی ـ هائیتی ۲ رأی ـ سعودی عربی ۱ رأی، هر یک به ترتیب رأی داشتند. (برای تعیین تکلیف نهائی جلسه کمیسیون مقدماتی به صبح دوشنبه محول گردید).

به این ترتیب از ممالک شرق اوسط هیچ‌یک و از مسلمانان هیچ‌یک انتخاب نشدند.

و چنانکه به وزیر معارف ترکیه و بعد به نمایندهٔ سوریه گفتم این تقصیر از خود ماست که اتحاد نداریم و هر یک برای خود حرکتی می‌کنیم و آنها نیز خیلی متأثر بودند.

امروز چهار جلد کتاب خیام به یادگار تقسیم کردم:

۱ ـ به خانم تئودور بسارگت (Theodore Besaregt)

۲ ـ به خانم زیمرن (Lady Simmerne)

۳ ـ به آقای ماک لیش نمایندهٔ آمریکا که مرد شاعری است و خیلی اخلاقی است.

۴ ـ به آقای حسنعلی رسول وزیر معارف ترکیه و نمایندهٔ اول ترکیه به مناسبت تبریک عید اضحی که مصادف با امروز است.

عصر به چای از طرف پرفسور دونّان (Donnan) و هیئت اجرائیه انجمن علماء لندن در محل انجمن دعوتی بود که متأسفانه بواسطهٔ گرفتاری در کنفرانس نتوانستم حاضر شوم.

دعوت دیگری بود از طرف اتحادیهٔ انگلیس زبانها به شب‌نشینی. در ساعت یازده و نیم در محل انجمن (Dartmont House) که به اتفاق رفقا رفته و قهوه نوشیده چون خسته بودم زودتر مراجعت کردم. نهار در هتل صرف شد و شام را به اتفاق دکتر رعدی و دکتر صدیقی در یک رستوران فرانسوی موسوم به (Chez le victor) صرف کردیم.

روز پرکار و خسته کننده ولی تماشائی و تاریخی بود. مراسلاتی که امروز نوشته شد:

۱ ـ راپرت به وزارت فرهنگ از جریان کارهای کمیسیون.

۲ ـ مراسله به آقای معاضد وزیر مختار ایران در لبنان برای تشکر از زحمات ایشان و خانم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳ ـ کارت به خانم و همچنین به لیدی زیمرن در تقدیم کتاب خیام.

۴ ـ مراسله به وزیر معارف ترکیه در تشکر از ارسال دو جلد کتاب مربوط به معارف ترکیه.

۵ ـ مراسله به رئیس مدرسه برای کار فیروز تربیت که می‌خواهد وارد مدرسه شود.

۶ ـ مراسله به رئیس دانشگاه آکسفورد در تقدیم نامهٔ دانشگاه تهران و هدیهٔ کتاب.

۷ ـ تلگراف به شرکت مُدن در تهران راجع به کار کلنل کرک لند و غیره.

صبح بیست و هفتم ـ (شنبه بیست و ششم آبان ۱۳۲۴ شمسی / ۱۷ نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن ـ آکسفورد ـ لندن).

امروز باید به اتفاق نمایندگان اعزامی ملل متفق به اکسفورد برویم. مهمان دانشگاه اوکسفورد هستیم.

صبح مادام سنیور لویس، نویسندهٔ این‌جانب آمد و مراسله‌ای که باید به نائب رئیس (Vice Chanceler) نوشته شود حاضر کرده بود امضاء کرده به انضمام سه جلد دیوان عمر خیام و یک جلد کتاب جامی تألیف خودم و یک دوره عکس برای شخص مذکور همراه برداشتم.

میعاد محل کنفرانس بود. قریب یکصد تن نمایندگان حاضر بودند. به اتفاق در سه اتوکار بزرگ ساعت نه و نیم صبح حرکت کردیم و ساعت یازده به شهر زیبای اکسفورد رسیدیم. هر یک از مدعوین کارت فردی داشت.

به موجب برنامه که منتشر کرده بودند: به محض ورود در تالار شهر (City Hall) یک عده دخترهای دانشجو که هریک بر سینهٔ خود نمرهٔ کارت شخص تازه وارد را داشت بودند. یکی از آنان موسوم به دوشیزهٔ بولارد (Miss Bullard) تصادفاً برای راهنمائی این‌جانب و دکتر رعدی معرفی شده بود ما را به طالار جلسه هدایت کرد. در آنجا رئیس بلدیه، شهردار اکسفورد با زنجیری از طلا و نشان مخصوص شهر اکسفورد که گاوی را در وسط آن نشان می‌داد و دو نفر از اعضاء انجمن شهر پذیرائی نموده و نطق جالبی ایراد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمود و سپس به اطاق جنب تالار رفته چای و قهوه صرف شد. سپس دفتر شهر را امضاء کردیم. و «Mace» را که عبارت بود از عصای اعطائی از طرف شارل دوم پادشاه انگلیس تماشا کردیم و از نقرهٔ مطلا بود و تماشا داشت.

بعد از آن به اتفاق راهنمایان خود به منزل وایس چانسلر رفتیم و کاغذ و کتابها و عکسها را به منزل او سپردیم.

برای نهار هر چندتن از مدعوین در یکی از کالجها پذیرائی می‌شدند. نصیب ما (Queen's College) مهمان رئیس کالج بودیم. در صدر سالن میز نهارخوری بزرگی که دانشجویان مشغول صرف غذا بودند و میز مخصوص برای ما و جمعی از معلمین نهاده بودند. نهار ساده ولی سالمی صرف شد. بعد از نهار در منزل رئیس کالج به اسم: (R.H. Hodgkin The Provost Queen's College Oxford). قهوه صرف شد. جمعی از نمایندگان بلژیکی و غیره نیز بودند.

از قضای اتفاق این شخص باجناق سر ریدر بولارد سفیر کبیر انگلیس در تهران است. خانم او احوالِ شوهر خواهر را می‌پرسید و بسیار از دیدار ما اظهار مسرت می‌کرد. بعداً ما را به کتابخانهٔ کالج برد که در قرن پانزدهم ساخته شده و متجاوز از یکصد هزار جلد کتاب قدیم و جدید در آنجا موجود است. یک جلد خیام چاپی با ترجمهٔ انگلیسی طبع 1888 که از روی نسخهٔ خطی به خط محمود کاتب که در ۸۵۶ نوشته شده است و عکس برداشته‌اند به ما نشان دادند. بعد از آن با صاحب‌خانه و خانم خداحافظی کرده روانه شدیم.

بعضی از کالجها را تماشا کردیم و از جمله پارک غزال (Deer Park) و بعد از آن به کتابفروشی بزرگ آکسفورد رفتیم. به این اسم و آدرس:

(Blackurill Broad st. Oxford).

در آنجا[۱] دو سه جلد کتاب از تاریخ ادبیات انگلیس و فلسفهٔ هُنود خریداری کردم.

در ساعت سه و سه ربع در یکی از کالجها در عمارت قدیمی و سالون کهنسالی مراتب اعطاء دیپلم دکترای افتخاری (Diplomes Honoris Causa) از طرف دانشگاه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به دو نفر از نمایندگان اعطا گردید. یکی پرفسور هانری کاسه معلم حقوق بین‌الملل در دانشگاه پاریس و نمایندهٔ فرانسه، دوم دکتر هوشی (Hu - Chih) نمایندهٔ چین.

مراسم و آداب و رسوم و تجلیلات و تشریفات مطابق رسم قدیم که از قرون وسطی در این دانشگاه باقی است به عمل می‌آید و تماشائی بود. نطقها همه به لاتین رد و بدل می‌شد.

در ساعت چهار و نیم بعد از ظهر مدعوین به سالون بزرگ کالج معروف کُرپوس کریستی (Corpus Christi College) راهنمائی شدند و در آنجا وایس چانسلر موسوم به سر ریچارد لیونگستن (Sir Richard Livingston) چای به مدعوین می‌داد. همه اعضاء انیورسیته و معلمین حتی محصلین به عباهای سیاه و قرمز مخصوص رسمی اونیورسته ملبس بودند. چای و شیرینی بسیار اعلائی به مهمانان داده شد. در ساعت پنج و نیم مجدداً سوار اتوکار شده عازم لندن گشتیم. در حدود ساعت نه و نیم در هاید پارک کُرنر پیاده شده با اتوبوس به منزل آمدم. شام در هتل صرف کرده خوابیدم.

شب بسیار بد خوابیدم و حالم ناراحت بود. بالاخره نیمه شب برخاستم و حمام آب گرم گرفتم.

صبح بیست و هشتم ـ (یکشنبه بیست و هفتم آبان ۱۳۲۴ شمسی / ۱۸ نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

امروز خسته بودم و تعطیل هم بود، از منزل بیرون نرفتم. صبح به کاغذها و نوشتجات و یادداشتها مراجعه می‌کردم.

عصر ساعت چهار آقای تقی‌زاده تشریف آوردند. و ساعتی در اینجا بودند و صحبت می‌شد. در باب فکر ایجاد اتحادیّهٔ معارفی ملل شرق میانه با ایشان صحبت کردم خیلی پسندیدند از اینکه این ملل در کمیسیون اجرائیه انتخاب نشده‌اند، شاید درس عبرتی باشد و برای این کار رغبت نمایند. از اساسنامهٔ مصوب و عهدنامهٔ نهائی نسخه‌ای به ایشان دادم مطالعه نمایند. ساعت پنج و نیم آقایان همقطارها آمدند در کارهای جاری

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صحبت می‌کردیم و تلگرافاتی به طهران تهیه شد که گزارش جریان کنفرانس را می‌داد و همچنین قرار شد اساسنامه را ترجمه نموده بفرستیم که به مجلس پیشنهاد کنند.

شب منزل آقای فخرالدین شادمان مهمان بودیم. ایشان با خانم فرنگیس نمازی دختر مرحوم آقا محمد جعفر نمازی وصلت کرده‌اند. مرحوم از دوستان قدیم ایام شباب من بود که در ابتدای مشروطیت با هم در راه آزادی همقدمی و همکاری می‌کردیم. این خانم در سال ۱۳۱۴ که به لندن آمده تحصیلاتی کرده و در آنجا با آقای فخرالدین شادمان مزاوجت نموده است. خانم مهربان و فضیلت مآبی است. و جز آنکه همه چیز و همه کس را تخطئه می‌کند عیبی دیگر ندارد. شام بسیار چرب و شیرینی تهیه کرده بود و چلوکبابی ایرانی فراهم ساخته که آقای حاجی محمد نمازی و صفیه خانم همشیرهٔ ایشان خیلی لذت بردند. قریب نیمه شب از میزبان وداع کرده با اتوبوس 73 و 52 به منزل آمدم، آدرس آقای شادمان این است:

(Mr. F. Shadman High Rensington St. kentoncourt, Tel: west. 5602)

صبح بیست و نهم ـ (دوشنبه بیست و هشتم آبان ۱۳۲۴ شمسی / ۱۹ نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

امروز کمیسیون مقدماتی در محل کنفرانس تشکیل می‌شد. راجع به کارهای کمیسیون صحبت شد. به مناسبت من نیز نطقی کرده و اظهار تأسف و گلهٔ شدیدی نمودم از اینکه از ملل اسلام و خاورمیانه هیچ یک در کمیسیون اجرائیه انتخاب نشده‌اند. پرفسور «کاسَن» نمایندهٔ اول فرانسه نیز تأیید نمود و نمایندهٔ عراق نیز مراسله‌ای به خانم وزیر معارف نوشته و اعتراض کرده بود که آن نیز منتشر گردید. این صحبتها در مجلس تأثیر شدیدی نمود و همه متوجه شدند که باید جبران نمایند. ولی به عنوان ممالک عربی پیشنهادهایی داده می‌شد که ربطی به ممالک اسلام نداشت. یکی از نمایندگان پیشنهاد کرد که یکی از ممالک عرب به جای روسیهٔ شوروی در کمیسیون انتخاب شود. بناچار در ثانی صحبت کرده گفتم که ما با کمال احترام و علاقه که به ممالک عرب داریم لازم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است این نکته را تذکر دهم که ممالک اسلامی و عالم اسلام به هیچ وجه در این کمیسیون انتخاب نشده‌اند و از این رهگذر نمایندگان ایران که از ممالک اسلامی است ابراز تأسف می‌نمایند.

بعد از صحبت بسیار رئیس جلسه که خانم وزیر معارف بود مذاکرات را خاتمه داد و قرار گذاشت که یکی از ممالک اسلامی را به عنوان ناظر (Observer) دعوت نمایند.

نسبت به تعیین کمیسیون فنی راجع به ممالک ستمدیده جنگ صحبت شد. سکرتر زنرال قبلاً با من صحبت کرده بود و تقاضا کردم که ما را نیز در عداد این ممالک قرار دهند و گفتم گرچه مملکت ما با لشکر دشمن اشغال نشد ولی اشغال شدهٔ بعضی از دوستان مزاحمتر از دشمنان بود، در نتیجه ایران را جزو نمایندگان در آن کمیسیون انتخاب کردند و این خود موفقیت بزرگی بود. به همین مناسبت تلگرافی به آقای نخست‌وزیر و آقای رهنما وزیر معارف در تهران مخابره نموده و این بشارت را به ایشان داده خواهش کردم که صورتی از خسارات وارده به معارف مملکت با پُست هوایی بفرستند بلکه ان‌شاء الله نتیجه گرفته شود.

امروز روزنامهٔ «دیلی تلگراف» را گرفتم. ناگهان خبر بدی از ایران خواندم که بسیار موجب نگرانی گردید و آن عبارت از شورش آذربایجان بود که در تبریز شورش کرده و تا میانه آمده و اینک به طرف زنجان پیش می‌روند و سیمهای تلگراف و تلفن را قطع کرده‌اند و در میانه جنگ شدیدی شده و نُه نفر کشته شده‌اند. و قوای روس به شورشیان اسلحه پخش می‌کنند و تبعیدشدگان آذربایجان بیانیه صادر کرده و بر این عمل اعتراض نموده‌اند.

ظهر ناهاری در سفارت به افتخار هیئت نمایندگان ایران داده می‌شد. از کنفرانس با عجله به سفارت رفتم، ساعت یک و ربع بعد از ظهر آقای تقی‌زاده سفیر کبیر نهایت مهمان‌نوازی را نموده و نهاری بسیار مجلل داده بودند و مدعوین و طرز نشستن آنها در سر میز در جدول زیر معلوم می‌شود:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آقای دکتر صدیقی

دکتر ذاکر حسین نمایندهٔ هند	ک.گ. سَیّدین نمایندهٔ هند
چنگ تیَن فُنگ نمایندهٔچین	سکرترژنرال سرآلفرد زیمرن
سنیورجَیْن جارمائیل آرُنگ	دکتر ناجی الاصیل نمایندهٔ عراق
سفیرکبیر کولومبیا	علی اصغر حکمت
آقای تقی‌زاده سفیر کبیر ایران	وزیر معارف انگلیس خانم اِلِن
جووِت لارد چانسلر	ویلکنسن
راج کوماری نمایندهٔ هند	پرفسور رُنه کاسن نمایندهٔ فرانسه
قدس مستشار سفارت ایران	آقای دکتر رعدی

آقای سپهبدی

عصر بر حسب دعوتی که پرفسور نوز کرده بود به انستیتوی او رفتم. در آنجا نبود. معلوم شد اشتباه شده است. پیاده به ریجنت پالاس هتل رفتم و در آنجا چای صرف کرده گردش کرده به منزل مراجعت نمودم. شام در هتل خودمان صرف شد. ساعت نُه خوابیدم. رطوبت هوای لندن موجب سستی و رخوت اعضا و خواب شده است.

صبح سی‌ام ـ (سه شنبه بیست و نهم آبان ۱۳۲۴ شمسی / ۲۰ نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

امروز هوای لندن را مِهِ غلیظی فراگرفته بطوریکه از ده متر فاصله اشیاء دیده نمی‌شوند. و بطوری رطوبت در اعصاب و عضلات تأثیر می‌کند که برای مثل من که در آب و هوای سر زمین خشک و روشن و مرتفع ایران زندگی کرده‌ام تنفس و تحمل مشکل است. تیرگی و ظلمات ظاهری بواسطهٔ اخبار دلخراشی که از وطن می‌رسد موجب مزید تیرگی و کدورت باطنی و نفسانی می‌شود. امروز اخبار تلگرافی خارجی اطلاع دادند که دولت ایران قوائی به طرف آذربایجان سوق داده است و از قرار تلگراف رسمی دولت یادداشت سختی به سفارت شوروی فرستاده‌اند. ولی عصر اطلاع دادند که در قزوین قوای شوروی از پیشرفت قوای ایران جلوگیری کرده‌اند. و آنها را مانع شده‌اند که به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

طرف زنجان بروند و امر کرده‌اند که به طهران برگردند.

در اینجا باطناً و قلباً کمال مساعدت را دارند. ولی فوق‌العاده به احتیاط و ملاحظه کار می‌کنند و عملِ حادّی که موجب رنجش شوروی باشد نمی‌کنند.

همیشه ابناء بشر یارِ اقویا و دشمن ضعفا هستند. مگر آنکه خداوند که حافظ بیچارگان و ضعیفان است به کمک ایران عنایتی فرماید.

صبح تا ظهر در منزل بودم. خانم سنیور لویس منشی انگلیسی آمد، تعدادی کاغذها و مراسلات لازم بود نوشتم.

قبل از ظهر به سلمانی رفتم و ظهر در سفارت یعنی در منزل آقای تقی‌زاده به نهار دعوت داشتیم. جمعی از محترمین و رجال دولت انگلیس نیز حضور داشتند از جمله سر الکساندر (Sir Alexandre) مدیر کل دائمی وزارت خارجه و وزیر بحریه و رئیس ادارهٔ شرق و لرد گرین وود و جمعی دیگر با خانمهای آنها بودند. صحبت ایران و حوادث اخیر نیز بسیار شد. سر الکساندر اظهار می‌دارد که اشکالات رفع خواهد شد. ظاهراً در این‌باره یادداشتی هم دولت انگلیس به شوروی داده است.

آقای تقی‌زاده اقدامات بسیار جدّی کرده که دیشب نیز وزیر خارجه مستر بِوین را ملاقات کرده بودند. بعد از ظهر به منزل آمده استراحت نموده مجدداً عصر ساعت شش به سفارت رفتم. امروز مجلس پذیرایی از نمایندگان کنفرانس معارفیِ ملل متحد به چای در آنجا فراهم بود و جمع کثیری از ملل مختلف جمع بودند و بسیاری از دوستان و آشنایان خارجی و داخلی را ملاقات کردم. و شب را به منزل آمده تا دیر وقت بیدار بودم و به نوشتن مراسلات به ایران و مطالعهٔ اوراق کارها ناگزیر وقتی می‌گذراندم.

صبح سی و یکم ـ (چهارشنبه سی‌ام آبان ۱۳۲۴ شمسی / ۲۱ نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

امروز همچنان مِه و ظلمات هوای لندن را فراگرفته بود و مفاد آیهٔ «ظُلُماتٌ بَعضُها فَوقَ بَعضٍ اِذا اَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَکَدیَریها»[1] محسوس بود. از ده متر فاصله دیده نمی‌شد.

۱ـ [قسمتی از آیهٔ ۴۰ سورهٔ ۲۴ نور قرآن کریم (م.د)]

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بدی هوا باعث تنگی نفس و اختلال مزاج می‌شد.

صبح مادام سنیور الیس[۱] (Senior Ellis) منشی آمده تعدادی کتاب خیام برای اعضاء نمایندگیها فرستاده شد.

ساعتِ ده و نیم به اتفاق دکتر رعدی بر حسب میعاد به بنگاه تعلیم و تربیت رفتیم به آدرس ذیل. (آدرس موقتی در ایام جنگ):

(Institute of Education 42 Portman Square; London W.1.)

در آنجا جوان دانشمندی به نام مستر لاریس (Mr. Lauwerys) که همه کارهٔ آن مؤسسه است وقت ملاقات داده بود. پذیرائی نمود و به اتفاق نزد مدیر کل مؤسسه رفتیم موسوم به دکتر جفری (Dr. C. B. Jeffery) پیرمرد محترمی است که سابقاً معلم ریاضیات بوده و فعلاً رئیس این مؤسسه است. توضیحات زیادی از معارف ایران سؤال می‌نمود و توضیحاتی نیز در باب آن مؤسسه می‌داد. معلوم شد که این مؤسسه جزو (University of London) می‌باشد و فارغ‌التحصیلهای دانشکده‌ها بعد از فراغت از تحصیل یک‌سال در این مؤسسه کار می‌کنند و در فن پداگوژی استاد می‌شوند. از جمله آقای محمود صناعی محصل ایرانی در آنجاست. معلوم شد آقای محمد یزدانفر و آقای عباس مقدم نیز که از طرف شورای بریطانیا برای یک سال تحصیل فرستاده شده‌اند در اینجا مشغول تحصیل خواهند شد.

اتفاقاً عکس و سوابق آنها را ارائه دادند و من نیز به اقتضای سوابق دوستی معرفی خوبی از او کردم و سفارش بسیار نمودم. تعدادی کتابچه و برنامهٔ مؤسسه را به ما هدیه نمود.

بعد از آن به کتابخانه رفتیم. صورت و فهرست کتب تربیتی را از کتابدار گرفتیم که اگر موفق شویم ان شاءالله خریداری نمائیم.

به منزل مراجعت نمودم. حسب‌الوعده به آقای پاکستون (Mr. Paxton) رئیس شعبهٔ رادیو لندن (B.B.C) تلفن کردم. قرار شد که برای دو ساعت و ربع بعد از ظهر به محل رادیو رفته در آنجا مقاله‌ای که چند روز قبل تقریر نمودم تغییر داده به مناسبت

۱ـ [کذا و قبلاً لویس نوشته شده است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیش‌آمدهای اخیر ایران آن را مطابق مذاق مستمعین نماییم.

کلُنل کرک لند آمده با هم قرار گذاشتیم که فردا به بانک میدلند برویم و اشکالی که برای افتتاح حساب برای شرکت مدن پیش آمده است رفع کنیم. مستر کرک لند نهار را با من صرف نمود.

بعد از ظهر در ظرف بیست دقیقه مقالهٔ جدیدی به مناسبت تهیه نمودم که متضمن نکات امیدبخش و اطمینان‌انگیز بود و آن را برداشته آقای سفیر شوفر خود را فرستاده بودند به ایستگاه رادیو رفتم. منتظر بودند. در برابر میکرفون تقریر کردم و آن را در صفحه ثبت کردند که ساعت ۴ به وقت لندن به طرف ایران انتشار دهند. مجدداً به هتل مراجعت کردم. (صورت تقریر در ضمیمه این کتابچه آمده است.)[1]

رفقا جمع بودند. قدری در اطراف اوضاع صحبت می‌کردیم و اخبار تشویش‌انگیز ایران را می‌خواندیم که چگونه قشون روس مانع از پیشرفت قوای دولتی به طرف آذربایجان شده‌اند.

طرحی که برای عهدنامهٔ معارفی تهیه شده بود خواندیم. قرار شد که خودم به انگلیسی و فرانسه ترجمه کنم و برای دول هفتگانهٔ: ترکیه، عراق، سوریه، لبنان، مصر و حجاز بفرستیم[2]. رفقا قدری دو دل و متزلزل بودند که مبادا تفسیرات سیاسی در اطراف آن بشود. ولی به نظر من این پیشنهاد که ناشی از کمال حسن نیت و برای خدمت به علم و دانش است و ذره‌ای شائبهٔ سیاسی ندارد نباید اسباب دغدغهٔ خاطر بشود.

شب بمناسبت هوای گرفته و تاریک و پر از مِه از منزل بیرون نرفتم و شام را در منزل صرف کردم و زود خوابیدم.

صبح سی و دوم ـ (پنجشنبه اول آذر ۱۳۲۴ شمسی / ۲۲ نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

امروز هوا قدری روشن شده و مِه اندکی تخفیف یافته و قدری باران می‌بارد. صبح تا

۱ـ [در دفتری که نزد این‌جانب است نبود (م.د)].

۲ـ [فقط نام شش دولت نوشته شده است شاید هفتمی ایران باشد (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساعت یازده در منزل به مکاتبات و رسیدگی به کارهای خود مشغول بودم. مستر (Hazkil) که از طرف آقای روح‌الله روانباز معرفی شده بود به‌دیدن آمد و از اوضاع تجارتی فعلی انگلستان تفصیل می‌داد.

به اتفاق کلنل کرکلند (Col. Kirkland) از منزل بیرون رفتیم.

نخست به بانک میدلند رفتیم. معلوم شد اشکالی که در باب افتتاح حساب جاری کرده بودند بواسطهٔ رسیدن تلگراف بانک ملی و معرفی اعضای کمپانی مرتفع شده است. رئیس شعبهٔ بانک می‌گفت از طرف ادارهٔ مرکزی اطلاع داده‌اند و می‌توانید حواله صادر نمائید ولی مجدداً اوراق وکالتنامه و غیره را گرفت که رسیدگی نماید.

آنگاه در قهوه‌خانه فنجانی قهوه نوشیده تا وقت نهار فرا رسید و برای نهار به کلوب موسوم به (Royal Automobile club) رفتیم. مهمان مستر اندرسن (Anderson) بودیم، رئیس تجارتخانهٔ روکارسازی که شریک و طرف تجارتخانهٔ مادن است به این آدرس:

(Cootston manufacturing co.)

نهایت مهربانی را کردند و رئیس کل و رئیس شعبهٔ محصولات خارجی نیز بودند. نهار خوبی صرف شد و پس از صرف غذا به مرکز تجارتخانه رفتیم. در اطاق نمایشگاه نمونه‌های بسیار از اقسام محصولات خود نشان می‌دادند که بسیار زیبا و خوب بود و آن مایعی است از مواد حجری و رنگ و سیمان با روشی بر روی دیوار داخلی یا خارجی بنا می‌مالند که به آن صورت ظریفی می‌دهد. من پیشنهاد کردم که برای ایران با محلول D.D.T. که برای کشتن حشرات درست شده است مخلوط کنند که از حشرات جلوگیری کند. پذیرفتند و قرار شد حاضر نمایند.

در آنجا به اتفاق کلنل کرک لند به زحمت بسیار و عبور از خیابانهای پر از ازدحام که از کثرت اتومبیل و اتوبوس و اتوکار و کامیون مجال عبور نبود و تیرگی و تاریکی هوا هم بر آن می‌افزود، بر حسب وعده نزد تجارتخانهٔ اتومبیلسازی و تجارت اتومبیل رفتیم. معلوم شد محل خود را تغییر داده و محل جدید را آدرس نداده‌اند.

عینک من عصر در موقع رفتن در اطاق نمایشگاه روکارسازی گم شد و هرچه بیشتر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جستیم کمتر یافتیم. خیلی متأسف شدم، زیرا آن اسباب خواندن و نوشتن است و بکلی امشب نابینا شدم، ولی شب ساعت هشت کلنل کرک لند تلفن کرد که عینک پیدا شده است و به پلیس داده‌اند، فردا بفرستید بگیرند. به فال نیک گرفتم «که خواجه خاتم جم یاوه کرد و باز بجست»[1].

ساعت چهار و نیم با کلنل وداع کردم. جوان عمیق و جدی و صمیمی است و اگر ان‌شاءالله کار نمایندگی شرکت را ادامه دهد شاید وجود نافعی باشد.

به سفارت ایران رفتم، ملاقاتی از آقای تقی‌زاده کردم. از اوضاع ایران خاطر ملول بود. با ایشان صحبت و درد دل می‌کردم. اظهار امیدواری می‌کردند که اگر آمریکا در این باب عکس‌العمل سخت نشان بدهد انگلیسیها هم شدیداً اقدام خواهند کرد ولی چون گرفتاری زیاد دارند ملاحظه می‌کنند. شب در هتل پس از صرف شام استراحت کردم.

صبح سی و سوم ـ (جمعه دوم آذر ۱۳۲۴ شمسی / ۲۳ نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

صبح در منزل مشغول تحریر مراسلات و غیره بودم. تلگرافی راجع به پروین به دکتر وکیل در پاریس مخابره نمودم در جواب تلگراف او که تأمل نماید یا همراه دکتر وکیل برود.

عینک من که دیروز گم شده بود امروز پیدا شده، سکرتر رفته گرفته آورده بود. مسرور شدم. به علاوه یک جفت دستکش هم پیدا کردم و به فال نیک گرفتم.

ساعت یازده در محل کنفرانس که جلسهٔ کمیسیون کمک به ملل آسیب دیده تشکیل می‌شد حاضر شدم. تا یک بعد از ظهر صحبت می‌شد. یک نفر استرالیائی را به ریاست کمیسیون انتخاب کردند.

ظهر مهمان مستر گاس (Mr. Gas) بودیم در هتل کارلتون با این آدرس:
(Carlton Hotel Down Regent St.) از روساء نفت جنوب است. آقای نوری

۱ـ [مصراع دوم بیتی از حافظ است (با تغییر کلمهٔ «نجست» به «بجست») و مصراع اول بیت این است: زبان مور به آصف دراز گشت و رواست (م.د.).]

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسفندیاری و مستر کِلک و مستر جرهم و مستر رایس بودند. با مستر کِلک سابقهٔ آشنائی در اهواز دارم، در سال ۱۳۱۴ او را در آنجا ملاقات کردم. با مرحوم مشارالدوله در ایران خیلی سابقه داشت. نهار خوبی تهیه دیده بودند. معمولاً این نهارها در همه‌جا مرکب از سه ظرف است: (۱) سوپ یا اُردُوْر (۲) یک خوراک گوشت یا ماهی (۳) دسر مانند بستنی یا کمپوت و یا شیرینی. میزبانان خیلی مهربانی می‌کردند. بعد از نهار مدتی صحبت کردیم. با مستر گاس در باب تقاضای شرکت پایه، در باب نفت صحبت کردم. قرار شد به مستر ویلیام فریزر که در تهران است اطلاع دهد با آقای اردلان صحبت نماید.

بعد از ظهر هم با آقای نوری اسفندیاری مقداری راه رفته و پیاده به منزل آمدم. یک ساعت استراحت کردم. ساعت پنج و ربع برحسب وعده به چایخانهٔ استاسیون زیرزمینی ویکتوریا رفتم، آن هم آمده بود. به اتفاق به تئاتر رفتیم و شام خوردیم. تئاتر موسوم به (Princes Theatre) اُپرت خیلی قشنگی بود. راجع به ملکه الیزابت و سر والتر رآلی. شب ساعت ده بعد از تئاتر به منزل آمدم و استراحت کردم.

صبح سی و چهارم ـ (جمعه سوم آذر ۱۳۲۴ شمسی / ۲۴ نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

تمام وقت در منزل مشغول کار بودم. مراسله به مستر انتونی ایدن نوشته در نطقی که در مجلس نموده بود به عنوان رئیس هیئت نمایندگی ایران در یونسکو تشکر نمودم.

تلگرافی به ایران به شرکت مدن نمودم. چند فقره مراسلات فارسی به سفارت ایران و به طهران به آقای البرزی نوشته شد. چند فقره نیز مراسلات به انگلیسی تهیه گردید.

جواب مستر بوین وزیر خارجهٔ انگلیس در مجلس عوام خیلی مفید به حال ایران بود و اخبار ایران تا حدی امیدبخش بود.

نهار را در منزل صرف کرده استراحت نمودم. عصر هم به (ماربل آرچ) رفتم. در گوشهٔ هاید پارک به عادت قدیم و معمول جمعی ایستاده و نطق می‌کردند، یکی دو نفر در تبلیغ دین مسیحیت و یکی در مسائل سیاسی بحث می‌کرد.

در کَمبِرلَند هتل که یکی از هتلهای خیلی معروف و بزرگ است به ملاقات دکتر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رعدی رفتم، رفقا نیز بودند. آقای مجتبی مینوی و آقای محمود صناعی نیز آمدند، تا مدتی صحبت می‌کردیم. به اتفاق مهمان آقای صناعی بودیم. برای شام رفتیم در رستوران اسپانیولیها که در کوچه ریجنت (Regent St.) واقع شده و تمام آن به وضع اسپانیائی است. ازاره‌ها و دیوارها همه با کاشی زینت شده. تابلوهای مناظر اسپانیائی نیز آویخته بودند. از حیث غذا نیز در درجهٔ اول بود. تا دیری از شب در آنجا نشسته بودیم.

پیاده با آقای دکتر رعدی قدم‌زنان به منزل آمدم. معلوم شد طفلک پروین از پاریس تلفنی کرده است و من نبودم. متأثر و متأسف شدم. شب تا دیروقت بیدار بودم.

صبح سی و پنجم ـ

(یکشنبه چهارم آذر ۱۳۲۴ شمسی / ۲۵ نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن ـ استراتفورد ـ لندن).

صبح آقای سفیرکبیر شوفر خود را فرستاده بودند هتل، به منزل ایشان رفتم. یک سری عکسهای آثار تاریخی به خانم ایشان تقدیم کردم. امروز هوا نسبةً خیلی خوب بود. ساعت ده و نیم با اتومبیل به اتفاق ایشان و خانم حرکت کردیم و نیم ساعت بعد از ظهر به شهر استراتفورد در کنار رود اون (Stratford - on - Avon) رسیدیم. نخست در رستورانی در کنار رودخانه اسم خود را ثبت کتاب کردیم که برای غذا اشکالی در پیش نیاید. سپس به کلیسای استراتفورد به مقبرهٔ شکسپیر رفتیم. همچنان که در دوازده سال قبل رفته بودم حالت روحانیت و زیبائی شاعرانه داشت. بعد از آنکه گردش کردیم، به رستوران رفته نهاری صرف شد.

به شهر رفته نخست به محل تولد شکسپیر رفتیم. چون روز یکشنبه بود در بسته بود. تئاتر یادگاری شکسپیر نیز تعطیل بود. از درب دکان (Mr. Yaggard) رفیق قدیم عبور کردیم. معلوم شد او نیز تعطیل است. کارتی به نام او نوشته در صندوق پست افکندیم. در پارک استراتفورد درخت توتی که شاخه‌ای است از آنچه شکسپیر غرس کرده تماشا نمودیم. در صدد برآمدم که کتابخانه را پیدا کنم، دو جلد کتاب ترجمهٔ خود را هدیه نمایم. متأسفانه به دست نیامد. معلوم شد به مناسبت تعطیل یکشنبه همه جا بسته است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با کمال تاسف به همین قدر قناعت کرده در کنار رود در چایخانه چای صرف کرده ساعت چهار بعد از ظهر عزیمت لندن نمودیم. ساعت هفت به لندن رسیدیم. مسافت مابین این دو شهر ۹۲ میل است. در مصاحبت آقای تقی‌زاده خیلی‌خوش گذشت و در گذشته و حال صحبتهای بسیار در میان بود. اول شب آقای انتظام را که از پاریس آمده است در منزل آقای تقی‌زاده ملاقات کردم سپس به منزل آمدم چون خیلی خسته بودم شام نخورده استراحت کردم.

صبح سی و ششم ـ (دوشنبه پنجم آذر ۱۳۲۴ شمسی / ۲۶ نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

تا ظهر در منزل به کارهای شخصی مشغول بودم. امروز تلگرافی از طهران از شرکت مادن رسیده بود که می‌گفت لنکرانی وجه خود را پرداخته است و اشعار از وصول مراسله می‌نمود.

با پروین در پاریس با تلفن صحبت کردم و صدای او را شنیدم، خیلی خوشحال شدم. طفلکی از تنهائی و بی‌تکلیفی ناله می‌کرد. او را دلداری دادم و وعده کردم تا دو روز دیگر پاریس رفته و او را به مدرسه می‌گذارم.

از رادیو لندن B.B.C شرحی نوشته تشکر کرده بودند و ضمناً قسمت سخن‌پراکنی را مبلغ هفت گینه تشخیص داده بودند. خیلی متعجب شدم. اول تصور کردم که مطالبه می‌کنند و بعد معلوم شد که باید بپردازند. تصور می‌کنم باید از آنها تشکری نموده و از قبول استنکاف نمایم.

کلنل کرک‌لند آمده راجع به کارهای تجارتی مادن قدری صحبت می‌کردیم و تلگرافی هم به طهران مخابره کردیم. و قیمت اسعار را سؤال کرده بودند اطلاع دادیم.

ظهر نهار مستر هزکیل میهمان من بود. راجع به اوضاع تجارتی انگلستان و اشکالاتی که در امر تجارت واردات و صادرات هست صحبت می‌نمود. مرد مطلعی است. قرار گذاشتم نمایندگی شرکت پایه را به او واگذار کنیم. و بعضی معاملات برای شرکت بنماید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(M. A. Heskel Importer and Shipper, Teleg. Adoskel. Tel: Avenue 5160 36 Camonile St. London E.C.2).

در باب سهمیهٔ صادراتی ایران مخصوصاً امتعهٔ پشمی شرحی به سفارت ایران نوشتم که با ادارهٔ تجارتی (Board of Trade) مکاتبه و مذاکره نمایند بلکه سهمیهٔ ایران افزایش داده شود.

بعد از ظهر استراحت نمودم. ساعت چهار و نیم بر حسب دعوت انجمن ایران سوسایتی (Iran Society) که دکتر لاکهارت در محل شورای بریطانیا کرده بود به آنجا رفتم. آقای سفیر کبیر و بعضی از اعضاء سفارت و جمعی از ایرانیان مقیم و مسافر و جمعی از انگلیسیهای مرتبط با ایران جمع بودند و صحبت می‌کردند. به دکتر لاکهارت گفتم خوب است انجمن را تجدید حیات نماید. قرار شد روزی نزد من آمده با هم صرف نهار کنیم.

در قبول دعوت نهار شرکت نفط ایران و انگلیس که برای فردا، دعوت کرده بودند اشتباهی روی داده بود که موجب کمال تأسف و شرمساری گردید.

شب را در ریجنت پالاس با رفقا چای و شام صرف کردیم و به منزل آمده خوابیدم.

امروز هوا فوق‌العاده سرد شده است. و چون غالب خانه‌ها بواسطهٔ اعتصاب عمله‌های (گاز لندن) چراغ و آتش ندارند اوضاع لندن خیلی بد شده است و مردم ناراحت هستند.

صبح سی و هفتم ـ (سه‌شنبه ششم آذر ۱۳۲۴ شمسی / ۲۷ نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

امروز از پروین و رشید یاسمی از پاریس نامه داشتم و همچنین دکتر وکیل تلگراف کرده بود که حال پروین بهتر است و او عازم ژنو می‌باشد ولی پروین ترجیح می‌دهد که با من بیاید.

صبح کاغذی به منشی بلدیهٔ شهر استراتفورد (M. The Clerk of U. Town Hall, Stratford) نوشتم و دو جلد کتاب ترجمهٔ خود را به مقبرهٔ شاعر شهیر هدیه کردم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساعت ده به ملاقات رئیس موزهٔ بریطانیا آقای فُرس‌دایک (Sir John Forsdyke) رفتم مرد بسیار مهربان و معقول و بی‌تکلف است. در دفتر خود از ما پذیرایی نمود و راجع به ارتباط مابین موزه و کتابخانهٔ ایران با آن موزهٔ عظیم صحبت بسیار کردیم. برای تبادل نشریات و مطبوعات پذیرفت و همچنین پیشنهاد نمود که دو نفر از کارمندان دانشمند موزه و کتابخانه به موزه بریطانیا بیایند و در آنجا یک سال بمانند و با ما کار بکنند. بعد از آن به شعبهٔ شرقی رفتیم. متخصص صنایع عتیقه آقای بازیل‌گری می‌باشد. (M. Basilgray Department of oriental Antiquites British Musieum W.C.1)

قبلاً او را در سفارت ملاقات کرده‌ام، همچنین با آقای دکتر فولتون (Dr. Fulton) رئیس کتابخانهٔ قسمت شرقی که در عربیّت تخصصی دارد معرفی شدیم. یک بسته عکسهای آثار تاریخی که به همراه داشتم به موزه تقدیم نمودم. نسخهٔ کتاب مجالس النفائس موجود در موزه را خواستم. از حسن اتفاق موجود بود آوردند. قرار شد فردا مجدداً به مؤسسه رفته مراجعه نمایم.

فعلاً موزه تعطیل است. تمام ذخایر و نفایس و کتب و غیره را از ترس بمباران در اثنای جنگ از لندن خارج کرده در معادن خارج جای داده بودند و اینک اتصالاً بر می‌گردانند. پس از فراغت از موزه به کتابفروشی لوزاک (Luzac and Co. 46 Gt. Russel st.) رفتم.

سابقاً مشتری این کتابفروشی بودم و خیلی کتاب از او خریدم. امروز نیز با آنجا تجدید ملاقات نمودم و یک جلد کتاب سلامان و ابسال جامی طبع لندن از او خریدم. قرار شد برای او کتاب بفرستم. با منشی خود که به همراه بود به چایخانه رفته فنجانی قهوه نوشیده، بعد به هدایت مشارٌالیها به کتابفروشی دیگر رفتیم موسوم به ژان واتکین (J.M. Watkins 21 Cecil court London w.c.2) که با آن خانم آشنا بود. سه جلد کتاب از او خریدم. یکی ترجمهٔ حافظ که نام مترجم مخفی و نامعلوم است و یکی در فلسفهٔ هنود و یکی ترجمهٔ خواجه عبداله انصاری تألیف سِر جگاندرا سینگ وزیر معارف فعلی هندوستان. امروز ظهر نهار در شرکت نفط ایران و انگلیس مهمان بودیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(Britannie House Finsbury circus London E.C.2) در این قسمت از لندن خرابی از بمباران زیاد و مشهودتر است. باری نایب رئیس کل شرکت مهمانی داده بود و از ما نیز دعوت کرده هجده نفر از رؤسای شرکت حضور داشتند و نطقهای محبت‌آمیز رد و بدل شد. خیلی مهربانی کردند. نقشهٔ میز و اسامی حضار که خودشان امضاء کرده‌اند در ضمیمه این کتابچه است[1].

در مراجعت ساعتی در سن جَیْمس پارک گردش کرده به منزل (گورینگ هتل) آمدم. رفقا نیز همراه بودند و صورت راپرتی تهیه می‌شد که برای تقاضای مساعدت به معارف ایران تقدیم کمیسیون بشود. شام نیز با رفقا در رستوران لهستانیها صرف شد و قدری گردش کرده به منزل آمدم. شب دچار بیخوابی بودم.

صبح سی و هشتم ـ (چهارشنبه هفتم آذر ۱۳۲۴ شمسی / ۲۸ نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

صبح پس از قدری تحریرات و تلگرافی که به پاریس به دکتر وکیل مخابره کردم، خانم لوی الیس منشی من نیز آمده به اتفاق موزهٔ بریطانیا رفتیم. دکتر فولتون منتظر من بود. در اطاق گرمی ساعتی نشسته نسخهٔ مجالس النفائس طبع خودم را با نسخهٔ موجود در موزهٔ بریطانیا مقابله کردم و بعضی نقائص داشت یادداشت می‌کردم. دو نسخهٔ ترجمهٔ بخارا را نیز خواستم آوردند ملاحظه نمودم. ترجیحی که بر ترجمهٔ هرات در بادی نظر دیده می‌شد آن است که اشعار ترکی و مقدمه را به فارسی ترجمه کرده است. از موزه به کتابفروشی لوزاک مراجعه و رئیس را دیدم. راجع به کتابهای منطبعهٔ خودم صحبت کردم قرار شد که بفرستم با قیمت به فروش برساند.

ظهر به منزل آمدم. آقای نصرالله انتظام نهار مهمان من بود، با هم صرف نهار کردیم. از اوضاع ایران نگرانی بسیار حاصل است. امروز به موجب اخبار روز روسها پرده را برداشته و صریحاً اظهار کرده‌اند که با این نهضت استقلال آذربایجان مساعد هستند. خداوند عاقبت امر را ختم به خیر فرماید.

۱ـ [در دفتر موجود نزد این‌جانب نبود. (م.د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دو بعد از ظهر به اتفاق رفقا به دیدنِ مدارس متوسطه رفتم. اول در مدرسهٔ متوسطه پسران موسوم به ویلیام الیس (William Ellis School Highgate Road N.W.5) و آن مدرسه‌ای است که به اصطلاح انگلیسی آن را «گرامر اسکول» می‌گویند و رئیس مدرسه (Mr. F.W. Loclwood) از ما پذیرائی کرده تمام کلاسها و اطاقها را به ما ارائه داد.

در جنب آن مدرسهٔ دخترانه موجود است موسوم به (Parliatment Hill School) که از آن پسرانه قدیمتر است. هر کدام از آن دو مدرسه به یک دورهٔ پنجساله و یک دورهٔ دو ساله منقسم است. شاگردها برای ورود به دانشگاه کمبریج یا لندن خود را حاضر می‌کنند.

هر مدرسه در حدود چهارصدالی پانصد شاگرد دارد و به تمام لوازم علمی و فنی و کتابخانه و اطاق نقاشی و اطاق جغرافیا و اطاق فیزیک و علوم طبیعی مجهز است.

در مدرسهٔ دخترانه مدیر مدرسه خانم خیلی مهربانی بود که از ما به محبت پذیرایی کرد و اوراق مربوط به مدرسه‌ها را به ما داد.

شب در منزل آقای تقی‌زاده به شام مهمان بودیم. آقای شادمان و خانم ایشان نیز بودند. مجلس دوستانه بود و به صحبت و آرامش گذشت.

صبح سی و نهم - (پنجشنبه هشتم آذر ۱۳۲۴ شمسی / ۲۹ نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

امروز با تلفن با پروین در پاریس صحبت کردم. حالش بهتر شده است به او وعده دادم که وقتی مراجعت نمودم به اتفاق به سویس خواهیم رفت.

صبح کار زیادی در منزل داشتم. آقای دکتر رعدی به اتفاق سپهبدی و مادام الیس مشغول تهیهٔ راپرت خسارات وارده بودند.

مستر ویلیام نمایندهٔ شرکت وارداتی ایران و انگلیس به اتفاق خانمی که رئیس هیئت مدیره است نزد من آمدند. مستر هزکل (Mr.Heskel) هم بود. در اطراف ایجاد رابطهٔ شرکت پایه با آن شرکت صحبت بسیار شد. قرار شد جلسهٔ دیگری هم ملاقات کنیم و صحبت نمائیم و رئیس کل شرکت هم حاضر باشند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بعد از آن به اتفاق آقای هزکل به ریجنت استریت رفتیم. دو عدد کیف چرمی برای خانمها خریداری کردم که به عنوان سوغات ببرم. نهار را با آقای هزکل در پیکادلی هتل صرف کردیم. در بعد از ظهر اتومبیل ارسالی «بریتیش کانسیل» آمده به اتفاق به دیدنِ یک مدرسهٔ ابتدایی رفتم موسوم به: (College Yonior and Infants school Cowley Road Brixton S.W.) مرکب از دو قسمت است، کودکستان اطفال چهار ساله تا هفت ساله و مدرسهٔ ابتدائی از هفت ساله تا دوازده ساله. رئیس هر دو قسمت از ما پذیرایی کرده و در سر کلاسها گردش داده توضیحات بسیار راجع به سبک تعلیم و تربیت و کیفیت کار معلمین و دیپلم آنها و حقوق آنها دادند. ساعت چهار و نیم بعد از اینکه فنجان چای در همان مدرسه از طرف خانم مدیرهٔ مدرسه داده شد به منزل مراجعت کردیم. به ملاقات رئیس مجلهٔ آسیائی رفتیم. به موجب میعاد در محل خود نبود! با کمال تعجب کارتی انداخته و گردش کنان به منزل مراجعت کردم. شب شام را در هتل صرف کرده و از منزل بیرون نرفتم و به خواندن کاغذها و روزنامه‌ها مشغول بودم.

صبح چهلم ـ (جمعه نهم آذر ۱۳۲۴ شمسی / ۳۰ نوامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

تا ظهر در منزل بودم. به تحریر مراسلات و غیره مشغول بودم. گزارشی از طرف هیئت تهیه شده بود که به کمیسیون فنی برای خسارت وارده به فرهنگ ایران و تقاضای جبران آن تقدیم شود.

مستر شارپ کشیش پرتستان که در شیراز در سال ۱۳۱۷ همسایهٔ من بود و در روزنامه خبر ورود ما را خوانده بود، به دیدن آمده مدتی نشست. این محبت موجب کمال ممنونیت گردید. قرار شد یک روز به اتفاق او به تماشای کلیسای «وست مینستِر آبی» و کاتدرال «سن پول» برویم.

ظهر نهار آقای دکتر لاکهارت، مهمان ما بود. مدتی در اطراف انجمن ایران و غیره صحبت می‌کردیم. مشارٌالیه مرد فاضلی است. کتابی که در باب نادرشاه نوشته است از کتب بسیار دقیق و نفیس تاریخ ایران است. برای روز یکشنبه دعوت نمود که به منزل او

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای چای برویم.

دو ساعت بعد از ظهر به اتفاق رفقا عازمِ تماشای مدرسهٔ ایتون (Eton) شدیم که در پنجاه میلی غرب لندن در قصبهٔ کوچکی واقع است که قصر ویندسور نیز از آن زمان قرون وسطی در همان قصبه واقع شده. اتومبیلی از طرف شورای بریطانیا آمده ما را به آنجا برد. در اطاق خود رئیس مدرسه منتظر ما بود. هوا خیلی خوب بود و آفتاب غربی از زیر پردهٔ مِه و غبار مانند کرهٔ قرمزی نمایان بود. فضای خارج از لندن خیلی فرح‌انگیز است و عمارات و ویلاهای کوچک و باغچه‌های پر از گل در اطراف آن حومهٔ لندن را منظرهٔ بسیار مطبوعی بخشیده است. ساعت سه و نیم به ایتون رسیدیم. چون هوا می‌رفت تاریک بشود فوراً شروع به گردش کردیم. دو نوجوان از محصلین آن مدرسه ما را راهنمائی می‌کردند. چون این مدرسه دبیرستان اشراف و اعیان انگلیس است عادات و رسوم اشراف را شدیداً رعایت می‌کنند. مثلاً همهٔ محصلین در مدرسه با لباس مشکی کالج و یقهٔ شکسته و کراوات سفید باید حاضر شوند و کلاه سیلندر سر بگذارند و معلمین نیز همچنان. بعلاوه در سر درس عبای مخصوص انیورسیته می‌پوشند و رسوم قدیم را رعایت می‌کنند.

انیورسیته در ۱۴۴۰ مسیحی از طرف هانری ششم بنا شده است و اکنون پانصد سال از عمر آن می‌گذرد. ابنیه و اطاقها و دالانها و پنجره‌ها همان است که بود، حتی پله‌های چوبی و طاقهای چوبی را هم حفظ کرده‌اند.

این مدرسه هزار و صد محصل دارد که هفتاد نفر آن از موقوفه یا عطیّه (Endowment) شاه هانری ششم تاکنون مجاناً و مابقی خرج تحصیل می‌پردازند. با مصارف شبانروزی و غذا هر محصل در حدود ۴۴۰ لیره در سال خرج دارد.

این مدرسه مانند گرامر اسکولها متوسطه است و با آنها فرق اساسی ندارد جز آنکه در اینجا دروس کلاسیک (السنهٔ لاتین و گِرک) بیشتر درس داده می‌شود و اصول و قواعد قدیمه را رعایت می‌کنند. این مدرسه و شش مدرسهٔ دیگر که همه متوسطه ولی مخصوص اشرافزادگان است به «پابلیک اسکول» (Public school) موسوم است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رئیس مدرسه آقای الیوت (C.C.Elliot) با خانم خود از ما پذیرائی نمود. چای گرمی به ما داد، زیرا خیلی خسته شده بودیم. کلیسا و کتابخانه و اطاقهای امتحان و اطاق درس و طالار سفره‌خانه را تماشا کرده بودیم. در سر کلاس ریاضیات قدری نشسته به تحقیقات معلم گوش کردیم.

ساعت شش و نیم به منزل مراجعت کردیم. شام را آقای مهندس حبیب نفیسی نزد من بودند به اتفاق صرف کردیم. برای کنفرانس کار که از طرف (B.J.T) دعوت شده بود به نمایندگی از طرف دولت ایران آمده بودند و اکنون چند صباحی را در لندن می‌گذرانند. شب چون خسته بودم ساعت نُه خوابیدم.

صبح چهل و یکم ـ (یکشنبه دهم آذر ۱۳۲۴ شمسی / اول دسامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

امروز از ایران دو فقره کاغذ داشتم. یکی که جالب و نافع بود مراسلهٔ آقای البرزی بود به تاریخ ۳۰ آبان که هشت روزه رسیده بود و از سلامت خانواده و بستگان و انجام بعضی کارها حکایت می‌کرد و موجب رضایت بود؛ دیگر از آقای محمود بدر که از حال و احوال سیاسی و شخصی نگاشته بودند. تا ظهر در منزل مشغول تحریر بودم. راپرتی که باید به کمیسیون فنی خسارات معارفی داده شود تهیه می‌کردم و خانم سنیور آلیس و آقای سپهبدی به فرانسه و انگلیسی حاضر می‌کردند.

از بریتیش کانسیل خواهش کرده بودم که چند فقره فیلم عکاسی کداک برای من تهیه کنند زیرا در بازار معمولاً هرچه تجسس کردیم به دست نیامد. امروز سه بسته فرستاده بودند. خیلی ممنون شدم.

جواب مراسلهٔ آقای هزکل را نوشتم که به سمت نمایندگی شرکت پایه ممکن است کار بکند. بعد از ظهر در منزل مشغول تحریر و مکاتبه بودم. مراسله‌ای به طهران به خانم نوشتم و مراسلهٔ دیگر به آقای کشاورزی برای دستور تعمیر منزل و غیره.

عصر پیاده مقدار مفصلی حرکت کردم، از منزل به هاید پارک آمدم و از هاید پارک از طریق ماربل آرچ و آکسفورد استریت و ریجنت استریت به منزل آقای نمازی رفتم. منتظر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بودند چای صرف کردیم. مراسله از آقای نمازی داشتند و همچنین تلگراف از تهران که اشاره به جریان امور عادی تجارتی می‌کرد، مخصوصاً در معاملهٔ اخیر که اخوی وارد بود معلوم می‌شود نفع سرمایه را حاصل کرده‌اند و طلب مردم را داده‌اند.

در کارهای جاری تجارتی با آقای نمازی صحبت می‌کردم و با آنکه بسیار با احتیاط حرف می‌زند، یا آنکه مایل به مساعدت نیست، در هر حال از فکر او و کمک او باید مأیوس بود.

به منزل آمدم. شام در هتل صرف کردم. بعد از شام آقای دکتر صدیقی آمدند بعضی یادداشتهای معارفی همراه داشتند، آوردند. شاید برای سخنرانی که در پیش است مفید واقع شود. تا مدتی نشسته و صحبت می‌داشتند.

صبح چهل و دوم ـ (یکشنبه یازدهم آذر ۱۳۲۴ شمسی / ۲ دسامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن)

امروز یکشنبه است. صبح به استحمام و کارهای شخصی مشغول بودم. یک دو مراسله نوشتم یکی به حسین حکمت در چستر و یکی به دکتر عماد حکمت در آمریکا (لوس‌آنجلس).

ساعت یازده رفقا آمدند. بر حسب دعوت آقای نیامیر که قونسول دولت ایران است به بیرون شهر برای صرف نهار رفتیم.

در کلوپ موسوم به «رویال اتومبیل کلوب» یا به اختصار .R.A.C که در سی میلی لندن در پهلوی شهر کوچک Epsam واقع است و بسیار مصفی و خوشمنظر و دارای پارک وسیع بسیار سبز و با نزهتی می‌باشد. تمام راه را با اتومبیل میزبان می‌راند و تا بعد از ظهر باران شدیدی می‌بارید ولی بعد از ظهر هوا روشن شد و آفتاب زیبایی از خلال ابرها نمودار بود.

تا ساعت چهار در آنجا بودیم و گردش کردیم. آقای نیامیر اهل زنجان و شش سال است که در انگلیس ساکن و در خدمت سفارت است. بسیار جوان گرم و با محبت و مهربان و لایق و کارآمد به نظر می‌آید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساعت پنج به چای در منزل دکتر لاکهارت دعوت داشتم به آدرس ذیل:
(Dr. Lackhart 48 Kenilworth Road. Ealing W.S. Tel: Ealing 4515)
در قصبهٔ النگ که در غرب لندن است. آقای نیامیر با اتومبیل ما را به آنجا برده وداع کردیم و پرسان‌پرسان به منزل صاحب‌خانه رفتیم. با زن خود از ما پذیرایی نمود و از کتب فارسی و شرقی و یادداشتها و عکسهای خود ما را محظوظ نمود. چند عکس از «حضر موت» شهر «سیون» داشت جالب توجه بود. شب را منزل آقای تقی‌زاده به شام دعوت داشتم. با راه آهن تحت الارض (اندر گراند) به آنجا رفتیم. تا ساعت نه در خدمت ایشان بودیم و از گذشته و حال صحبتها می‌شد. بسیار با محبت و مهربان هستند. سپس به منزل مراجعت و استراحت کردم. بعد از باران صبح هوا به کلی صاف و آسمان روشن و ستاره‌ها نمایان بودند.

صبح چهل و سوم ـ (دوشنبه دوازدهم آذر ۱۳۲۴ شمسی / ۳ دسامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن ـ کمبریج)

صبح زود خانم سنیور الیس آمده، بعضی مراسلات و نوشتجات تهیه شده بود، همچنین گزارش مفصل به کمیسیون بین‌المللی امداد معارفی امضاء کرده به آقای دکتر رعدی دادم که در جلسهٔ فردا صبح حاضر شده تقدیم کمیتهٔ فنی مذکور نمایند.

ساعت نُه و نیم برای کمبریج حرکت کردیم. خانمی از طرف بریتیش کانسیل آمده ما را تا استاسیون راه آهن در «لیورپول استریت» هدایت نمود. در ساعت ده با ترن عازم شهر کمبریج (Cambridge) شدیم. از غرایب اتفاقات هوا بسیار روشن و آفتاب درخشانی طالع بود و چنین امری در لندن در این فصل از نوادر اتفاقات است. آقای دکتر سپهبدی و دکتر صدیقی همراه بودند. اگر از بابت تهران و تجاوزات خارجی‌ها خاطرمان مشوش نبود هر آینه بسیار خوش می‌گذشت. افسوس که جسم ما در این جا و روح ما در جای دیگر است. مزارع سبز و خرم انگلستان با آن همه درخشندگی و طراوت دیده و دل ما را جلب نمی‌کند.

نیم‌ساعت به ظهر وارد شهر کمبریج شدیم. آقای پرفسور مینورسکی و یک نفر خانم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

موسوم به (Miss. Sands) به استقبال ما آمده با اتومبیل ما را به هتلی که برای ما معین شده بود هدایت کردند. این هتل موسوم است بـه (Garden House Hotel)، در کـنار رودخانهٔ کم (Cam) واقع شده و فضای سبز و درختهای باشکوه در جلو دارد. اطاقی به شمارهٔ ۱۱ برای ما معین شده بود که بسیار خوب و راحت بود. قهوهٔ گرمی صرف کرده منتظر بودیم که خانم مذکور و مینورسکی آمدند و ما را مطابق پرگرامی که بـه مـا داده بودند راهنمائی کردند. نـهار را در مـنزل رئیس دانشگـاه (Vice Chancellor) در کـالج (Clare) مهمان بودیم. مشارالیه و چند نفر دیکر از ما پذیرایی کرده نهار گوارائی صرف شد و به صحبتهای معارفی مشغول بودیم. به قـرائتخانه و کـتابخانهٔ دانشگـاه هـر یک علی‌حده یک جلد دیوان خیام نیشابوری طـبع مـرحـوم فـروغی هـدیه کـردیم و وداع نمودیم.

ساعت سه ربع کم مسیو مینورسکی به درب کالج کـلر آمـده پس از وداع از وایس چانسلر به کتابخانهٔ اونیورسیته رفتم. عمارت عالی و مُدرنی است که اخیراً یعنی قبل از جنگ ساخته شده و دارای یک ملیون کتاب است. برج عالی رفیعی دارد که به هدایت رئیس کتابخانه (Mr. Sholifield) تا بالای آن برج رفته با وجود دودی که از وسط آن به واسطهٔ کتابخانه متصاعد بود نظری به اطراف شهر کمبریج افکندیم. متجاوز از ۱۶۲ پا ارتفاع دارد. هوا صاف و آفتابی بود ولی نسیم بسیار سـردی مـی‌وزید. مـنظرهٔ شـهر و اطراف آن تماشایی بود.

بعداً به هدایت رئیس کتابخانه مجموعهٔ کتب مرحوم پرفسور ادوارد براون را دیدیم و کتابها راکه به خط خود اسم‌نویسی و نمره‌بندی کرده تماشا کردیم. بعد از آن در کتابخانه گردش کرده قفسه‌بندی و اطاق کتب نفیسه و اطاق جغرافیائی و اطـاق قـرائت و اطـاق فهرستها را تماماً دیدن نمودیم و بسیار محظوظ شدیم. در ساعت چهار و ربع به هدایت مسیو مینورسکی به منزل پرفسور بیلی (Prof. H. W. Bailley) رفتیم که در کوئین کالج (Queens College) مقام دارد و از معاریف اساتید شرقشناس انگـلیس است و شأنـی عظیم دارد و در السنهٔ زنده و مردهٔ شرق استاد است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از جمله این اوقات در لهجهٔ خُتنی کار می‌کند. شعر حافظ را برای او خواندم که گفته است: «دو چشم شوخ تو بر هم‌زده ختا و ختن»[۱]. جمعی از اساتید فارسی در آنجا بودند از جمله پرفسور لِوی و پرفسور هنینگ و خانم چک دیک. تا ساعت هفت و نیم در آنجا بودیم و از کتب فارسی و ادب فارسی صحبت در میان بود. به صاحب خانه و پرفسور لِوی از کتاب خیام هدیه کردم.

ساعت هفت و سه ربع بر حسب دعوت پرفسور رابرتسن (D.S.Robertson) که پرفسور رشتهٔ زبان یونان در کالج ترینیتی (Trinity College) می‌باشد نزد او رفتیم. آقای پرفسور مینورسکی ما را به آنجا هدایت کردند. صحن فضای مدرسهٔ ترینیتی مربع و وسیع و محاط به اطاقها و طاقهاست و در وسط سقاخانهٔ زیبائی دارد، آدمی را به یاد مدارس قدیمی اصفهان و مشهد می‌آورد.

این پرفسور از زعماء علم و منصب او از طرف پادشاه معین شده است. یعنی (Regius Profesore) است. از اطاق خود ما را به سفره خانه رهبری کرد در آنجا رئیس دانشکده (Doryen) که استاد علم حقوق است و جماعت کثیری از اساتید و طلبه جمع بودند. به رئیس کالج معرفی شدیم و به سر شام رفتیم. شام گوارائی صرف شد. با رئیس کالج صحبتها از فقه اللغه و ادبیات و غیره در میان بود. بعد از سفره‌خانه به اطاق دیگر رفتیم.

دعا خواندن به زبان لاتین و لباسهای دراز انیورسیته و گذاردن ظرف گلاب همه از آداب و رسوم قرون وسطی است که هنوز در کالجهای این دو انیورسیتهٔ بزرگ رعایت می‌شود. در اطاق سیگار، سیب و شراب و شکولات صرف کردند و صحبت ادامه داشت. پرفسور بتلر (Battler) را ملاقات کردم که برادرش در ایران شارژ دافر بود و با من در زمان تصدی وزارت معارف آشنائی داشت.

ساعت نُه به حجرهٔ پرفسور رابرتسن رفتیم. این اوقات بعد از حادثهٔ کشته‌شدن زن وی با بُمب برای اِنصراف خاطر به تحصیل زبان و ادبیات ایرانی مشغول شده است و

۱ـ ۲[بجز چاپ قدسی: «خطا و حبش» و مصراع دوم آن این است: به چین زلف تو ما چین و هند داده خراج (م.د.)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چندین نسخه کتب خطی گرد آورده است. از جمله نسخهٔ نفیسی از دفتر اول سلسلةالذهب جامی داشت که مورخ به تاریخ ۸۹۴ بود و مسلماً در زمان مؤلف نوشته شده است و حواشی و تفاسیر بسیار داشت که به خط جامی می‌نمود. مقاله‌ای در باب تاریخ تألیف دفترهای سلسلةالذهب نوشته بود که هنوز طبع نشده و نسخهٔ غلط‌گیری آن را به من داد. مطالبی را که در آنجا ملتفت شده و اشاره کرده بود قبلاً من در کتاب جامی تألیف خود ذکر کرده بودم. باری تا ساعت ده در آنجا به دیدن کتب خطی و صحبت مشغول بودیم.

ساعت ده پرفسور مینورسکی آمده ما را به منزل خود هدایت نمود. در آنجا به ملاقات خانم مینورسکی نائل شده جعبهٔ سیگار و کتاب رباعیاتی که به همراه داشتم برگ خشکی است تحفهٔ درویش هدیه کردم و در آنجا چای صرف شد.

نیمه شب به منزل آمده استراحت کردم. چون امروز خیلی خسته بودم و هوا زیاد خوب بود و راه زیاد رفته‌برخلاف شب قبل چند ساعتی خوابیدم.

صبح چهل و چهارم ـ (سه‌شنبه سیزدهم آذر ۱۳۲۴ شمسی / ۴ دسامبر ۱۹۴۵ م.) (کمبریج ـ لندن).

صبح در هتل (Garden House) صبحانه صرف کرده وقتی به خواندن روزنامه و اخبار ایران مشغول بودم. خبرهای خوشی نداشت، خیلی اسباب نگرانی بود.

ساعت ده خانم سندز (Mrs. Sands) به اتفاق پرفسور اوست (Prof. Oust) آمده ما را برای ملاقات و تماشای کالجها راهنمائی کردند. عکسهای تاریخی برای پرفسور رابرتسن فرستادم.

گردش ما تا ظهر به طول انجامید و بسیاری از ابنیه و کتابخانه‌ها و کلیساهای کمبریج را تماشا کردیم که فهرست آن به طور کامل از این قرار است:

کالج ملکه (Queens College) و این با مدرسه‌ای که در آکسفورد به همین اسم موجود است اختلاف در وضع آپستروف دارد و آن را (Queen's College) می‌گویند زیرا این را در کمبریج دو ملکه بنا کرده‌اند و لفظ جمع است و آن را در آکسفورد یک ملکه ساخته.

گالری و کتابخانه و منزل شخصی رئیس کالج «دکتر نی» را تماشا کردیم که همه از آثار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قرن پانزدهم است.

بعد از آن در (King's College) تماشای عمارت و کلیسای کمبریج و اطاق سنا که محل درجات است و همچنین ادارهٔ دفتری انیورسیته و اطاق شورای دانشگاه و اطاق سندیکا را تماشا کرده همه جا دکتر اوست توضیحات می‌داد.

در کالج ترینیتی که شب گذشته بودیم کتابخانهٔ بزرگی است مشتمل بر متجاوز از صد هزار جلد کتاب. هر کتابی که در ممالک انگلستان چاپ می‌شود بر حسب قانون یک نسخه به اونیورسیته‌های پنجگانه: اکسفورد، کمبریج، لندن، ادینبرو و ایرلند داده می‌شود. در این کتابخانه چند نسخهٔ خطی دیوان جامی و سعدی و شاهنامه بود که از قرن دهم تاریخ داشت.

بعد از آن از روی رودخانه و پل عبور کرده به کالج سن جیمس رفتم و کتابخانهٔ آن را نیز تماشا کردیم. نسخهٔ نظامی کهنه‌ای داشت. بالاخره ظهر به منزل آمدیم.

نهار را در هتل مهمان بریتیش کانسیل بودیم. پرفسور مینورسکی و خانم پرفسور اوست و خانم سندز نیز بودند. نهار صرف شد.

عصر برنامهٔ ما تمام شده بود ولی بهتر دیدیم که با آخرین ترن حرکت کنیم. بنابراین مجالی بود. ساعت سه به کالج (Pemlruke) که محل تدریس و منزل پرفسور براون بود رفتیم. ولی در حجرهٔ او فعلاً یک نفر پرفسور ریاضی ساکن است. مزاحم نشدیم. به کتابفروشی رفتیم. کتابخانهٔ مفصلی است به نام «هِفِر» به این آدرس:

(W. Heffer and sons Lted. Petty Cury Combridge)

در آنجا شعبهٔ شرقی را معاینه کرده چند جلد کتاب مستشرقین را راجع به ایران خریداری کرده و وجه دادم با آدرس که مستقیماً به ایران بفرستد. عصر هوا تیره و باران شدیدی می‌بارید. پرفسور مینورسکی ما را به منزل خود برد و مراسم مهمان‌نوازی را به حدّ کمال به عمل آورد و چای به ما داد. بعد از آن وداع کرده رهسپار لندن شدیم.

در ترن باران و ناراحتی به حد کمال بود. بالاخره به استاسیون (Liverpool St.) رسیده با راه‌آهن تحت‌الارض به منزل آمده شام خوردم. خسته بودم خوابیدم. ولی شب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بسیار بد خوابیدم. تأثر و نگرانی و تألم دربارهٔ پروین در پاریس و خانواده در طهران بسیار داشتم و دائماً منظرهٔ آنها در برابر دیده مجسم بود. این همه که شعرا و بزرگان از درد هجران نالیده‌اند تا کسی مبتلا نشود معنی آن را نخواهد دانست.

صبح چهل و پنجم - (چهارشنبه چهاردهم آذر ۱۳۲۴ شمسی / ۵ دسامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن)

امروز صبح در منزل به تحریر مکاتبات مختلف مشغول بودم و مستر ایدن جواب نوشته و از نامهٔ من تشکر کرده بود. دفتر کتابخانهٔ خانهٔ شکسپیر نیز شرحی نگاشته از هدیهٔ کتاب تشکر کرده و توضیحات در باب کتابها خواسته بودند.

به پاریس تلفن کردم و احوالپرسی از پروین کردم. معلوم شد حالش بهتر است و رفع کسالت شده و منتظر آمدن من به پاریس است. به او اطمینان دادم که ان‌شاءالله آخر این هفته حرکت خواهم کرد.

آقای هزکل آمد قلم خودنویس و پارچهٔ پالتوئی برای من آورده بود. ممنون شدم.

به اتفاق برای خرید کلاه به بازار رفتم. سراسر مغازه‌های مهم کلاهفروشی لندن را گشتیم و یک دانه کلاه مشکی می‌خواستم یافت نشد. بالاخره محروم و مأیوس مراجعت به منزل کردم. حقیقتاً لندن اوضاع غریبی است.

در یک کلاهفروشی کلاه سورمه‌ای به جای مشکی در تاریکی می‌خواست به ما بفروشد. در روشنائی معلوم شد و مسترد گردید. ظهر نهار را در هتل صرف کردم.

دو و ربع بعد از ظهر برای جلسهٔ کنفرانس وزرای معارف عازم وزارت معارف شدم. خانم الن ویلکینسن که وزیر معارف است چند دقیقه جلوتر از ما پذیرایی نمود. من با او تشکر از مهربانیها کرده و سپس از برای رفتن خود خداحافظی نموده و دکتر رعدی را به جای خود معرفی نمودم و سپس مراسله‌ای که در باب تقاضای کمک معارفی به ایران نوشته بودم به او دادم. ضمناً از اوضاع ایران صحبت شده خیلی اظهار تأسف کرد و اطمینان می‌داد که به سهم خود در کابینه از قضیهٔ ایران حمایت نماید.

جلسهٔ کنفرانس وزاری معارف در طالار یکی از عمارتهای وزارت معارف انگلستان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به این آدرس: (14 Belgrave Square London S.W.1) تشکیل شده و در حقیقت جلسهٔ آخر بود و مذاکرات در باب خاتمهٔ عملیات و تشریفات بود.

این کنفرانس کارهای خود را به یونسکو واگذار می‌کند و تعطیل می‌شود. از کنفرانس پیاده به منزل آمدم زیرا مسافتی نبود. آقای مجتبی مینوی هم آمده بود. از ایران خبر می‌داد که روسها اظهار داشته‌اند حاضرند بیشتر مطالب دولت ایران را بپذیرند مشروط بر اینکه در مسئلهٔ آذربایجان مستقیماً دولت با آنها و بدون مداخلهٔ دول دیگر مذاکره نماید و آقای حکیمی هم حاضر نشده و در صدد استعفا هستند و بناست آقای قوام‌السلطنه دولتی تشکیل دهد.

شب در هتل مهمان داشتم، به پاس زحمات بی‌پایان که شورای بریطانیا برای ما کشیده بودند شامی به افتخار بعضی از صاحب منصبان آنان دادیم. حضار عبارت بودند از:

۱ ـ سر انگلز گیلان (Sir Angles gillan) مدیرکل.

۲ ـ میس پاتکینسن (Miss Patkinson) نمایندهٔ شورا در انجمن یونسکو.

۳ ـ مستر لیونگستن از رؤسا.

۴ ـ مستر ل. استرنج که مأمور تهیهٔ وسایل پذیرایی ما بود.

۵ ـ مستر بلوم فیلد که مأمور ایران شده است.

دکتر رعدی و خانم الیس هم بودند. شام خوبی در هتل صرف شد و پذیرایی کامل به عمل آمده در آخر جلسه به هر یک از حضار یک قوطی سیگار ایران هدیه کردم.

شب خیلی خسته بودم و چند ساعتی خوابیدم. هوا هم خیلی سرد شده است. در لندن یا مه و باران است و یا سرمای خشک و نسیم زننده. گوش من از شدت سرما درد می‌کرد.

صبح چهل و ششم ـ (پنجشنبه پانزدهم آذر ۱۳۲۴ شمسی / ۶ دسامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن)

صبح در منزل رسیدگی به نوشتجات خود می‌کردم. یک دو مراسله پیدا نبود. خیلی متأثر شدم بیشتر از عدم نظم و کمی حافظه دلتنگ شدم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روزنامه‌های لندن باز از ایران اخبار خوبی نمی‌دادند. در مشهد نیز زمزمهٔ انقلاب و استقلال را آغاز کرده‌اند. در پارلمان انگلیس در جواب سؤال یکی از نمایندگان مستر بوین وزیر خارجهٔ انگلیس به اقلّ مقال جواب نُوت شوروی اکتفا کرده است و ابداً اظهار همدردی و تأسف ننموده، خیلی ازین رهگذر نیز دلتنگ و ملول بودم. سزای ملّتی که فاقد فضائل اخلاقی است همین است. ظهر نهار مهمان شارژ دافر عراق بودم که به افتخار دکتر ناجی‌الاصیل نمایندهٔ عراق در هتل ساوای نهار مفصلی داده بود. به اتفاق آقای تقی‌زاده سفیر کبیر ایران و خانم ایشان به آنجا رفتیم. مهمانی مجللی بود.

جماعتی از وزراء انگلیس و سفرا و نمایندگان ملل در کنفرانس یونسکو جمع بودند. در سر نهار با خانم مستر کامل شمعون سفیر لبنان و آقای دکتر ناجی‌الاصیل صحبت می‌کردیم. چون می‌بایستی به انیورسیتهٔ لندن بروم زودتر و وداع کرده رفتم.

بر حسب قرارداد یک نفر خانم نمایندهٔ شورای بریطانیا با اتومبیل به هتل ساوای آمده و بعد از مدتی انتظار او را پیدا کردم و به اتفاق به عمارت دانشگاه لندن رفتیم.

این عمارت که در ۱۹۳۲ شروع و در ابتدای جنگ قسمت عمدهٔ آن خاتمه یافت، به اسلوب تازه و مدرن و یکی از عمارات مجلل فعلی شهر لندن است. در ایام جنگ وزارت اطلاعات در آنجا موقةً قرار داشت و فعلاً تخلیه نموده‌اند. هنوز یک مختصر ساختمان و طالار بزرگ آن باقی‌مانده است. در ساعت سه و نیم به اطاق وایسِ چانسلر رفتیم. آقای پرفسور هوجس پاری (Prof. D. Hughes Porry The Vice Chancellor London university w.e.l) پرفسور در رشتهٔ حقوق مدنی است در اطاق خود از ما پذیرایی کرده چای تقدیم کرد.

او نیز مانند سایر بزرگان اهل علم و دانش که در این سفر ملاقات کردم همه مردمان متواضع و معقول و باادب و بی‌داعیه و سر به زیر بودند و علم در آنها نفوذ کرده و اخلاق آنها را تصفیه و تطهیر نموده است.

با کمال ادب و انسانیت خود شخصاً همراه ما آمده و ما را در کتابخانه که در طبقهٔ دوم و سوم عمارت بود گردش داد. کتابدار انیورسیته نیز در هر سالن و اطاقی توضیحات لازم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌داد. اسلوب ساختمان کتابخانه به طرز مُدرن و بسیار مجلل و ساده و ظریف و راحت و عملی بود. یک طالار نیز به نامِ شخصی که کتابخانهٔ خود را هدیه کرده بود و در وصیت خود قید کرده که مطابق اسلوب کتابخانه‌ای نگاهداری کنند به همان فرش و مبل و اثاثیه درست کرده بودند و این شخص همان کسی است که در صحت و اصالت انتساب اشعار شکسپیر شک نمود.

دو جلد کتاب رباعیات خیام و یک دوره عکس به وایس چانسلر و کتابخانه هدیه کردم. ساعت پنج به منزل آمدم. خیلی خسته بودم و سرم درد می‌کرد. هوا فوق‌العاده سرد و زننده شده است. منشی انگلیسی ما آمده بعضی مکاتیب و مراسلات و غیره تهیه کرده. مکتوبی در جواب دفتردار کتابخانهٔ شکسپیر به استراتفورد نوشتم. و همچنین کتابی برای مدیر مدرسهٔ ایتون فرستادم.

شام در منزل صرف کردم. چون هوا خیلی سرد بود و من هم کسالت داشتم رفته خوابیدم.

صبح چهل و هفتم ـ (جمعه شانزدهم آذر ۱۳۲۴ شمسی / ۷ دسامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن)

صبح در هتل جلسهٔ هیئت نمایندگی را تشکیل داده به تنظیم گزارشها به وزارت معارف در تهران و سفارت شاهنشاهی در لندن و غیره مشغول بودیم. ظهر نهار را در هتل تنها صرف کردم.

ساعت چهار بعد از ظهر آقای نیامیر قونسول ایران و مستر بُرج رئیس شعبهٔ کارخانه طبع تمبر پست و اسکناس که اسکناسهای ایران را تماماً طبع می‌کند به ملاقات من آمدند. اسم و آدرس او این است:

(Mr. Leonard C. Burge Manager Overseas Department Bradbury, Wilkinson Co. Ltd. New Malden Surrey, England).

برای طبع تمبر مخصوص ابن سینا (آثار تاریخی) با او مذاکره کرده و توضیحات داده قرار گذاشتیم که پیشنهادی برای قیمت و مدت طبع و غیره بدهد که اگر ان شاء الله

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روزگار مساعدی در ایران پیش آمد تمبرها را طبع کنیم. ساعت پنج مستر هزکل آمده او را با آقای نیامیر آشنا کردم. مدتی صحبت کردیم.

اخبار ایران مساعد نیست. حوادث جدیدی در تبریز پیش آمده و رئیس نظمیه را کشته‌اند.

شب مهمان آقای هزکل بودم. به اتفاق مشارالیه با اتوبوس نمرهٔ ۲۹ از ویکتوریا حرکت کرده بعد از طی یک ساعت راه که تماماً از لندن عبور می‌کردیم در شمال شهر به ناحیهٔ موسوم به (South Gate) رسیدیم که در حقیقت در حومهٔ لندن است و جای بسیار با صفا و خرم و مشجر می‌باشد. خانهٔ ظریف کوچکی با اراضی دارد. خانم او دختر میرزا نورالله کلیمی است که در سال ۱۳۲۲ او را در طهران دیده بودم.

پسرش ریموند فارسی نمی‌داند، با نامزدش نیز بودند خیلی مهربانی کردند. شام بسیار خوبی دادند که از جمله قورمه سبزی هم تهیه کرده بودند. زندگانیِ خوشی می‌گذرانند. بعد از صرف شام چند دقیقه نشسته به رادیو گوش می‌کردیم. سپس وداع کرده با راه آهن تحت‌الارضی به طرف منزل شتافتیم.

در پیکادلی پیاده شده گردش کردم و با پاری ملاقات نمودم. نیمه شب گذشته بود که به منزل رسیدم و در استاسیون تحت‌الارضی (Barker St.) سوار ترن شدم. در بین راه وقت گذشت. پیاده شده اتفاقاً و تصادفاً تاکسی به دست آمد و ما و جمعی دیگر را که همه مانند ما بودند به منزل رسانید.

شب خیلی خسته بودم. ازین پیش آمدها متأثر بودم و این دعا را می‌خواندم: «اللّهم صیرنا الی محبوبک من التوبه و ازلنا عن مکروهک من الاصرار».

صبح چهل و هشتم - (شنبه هفدهم آذر ۱۳۲۴ شمسی / ۸ دسامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن)

صبح بعد از نوشتن بعضی مراسلات شرحی به پرفسور رابرتسن در کمبریج نوشته و از کتابی که به هدیه برای من فرستاده بود تشکر کردم. بعد از آن مشغول به تهیهٔ یادداشتهای نطقی که باید در ایران سوسایتی ایراد نمایم شدم و تا ظهر به آن اشتغال

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داشتم. نهار را در هتل صرف کردم. دو ساعت بعد از ظهر به اتفاق مستر ریف نارمن شارپ (R.N. Sharp) کشیش که در شیراز با من آشنا شده بود به تماشای کلیساهای لندن رفتیم. نخست به کلیسای وست مینِستر آبی (West Minestre Abbey) که کلیسای رسمی دولت انگلیس و محل تاجگذاری سلاطین و مدفن رجال و بزرگان آن ملّت است رفتم.

مستر شارپ مهربانی کرده اولیاء محل را اطلاع داده، کشیش ما را همه‌جا گردش داد و شعب کلیسا و مقابر سلاطین و رجال علم و شعر و ادب و فلسفه و سیاست را یکایک نشان می‌داد. مستر شارپ دو کتاب راجع به آن کلیسا و محتویات آن به من هدیه نمود. قبر و مجسمه و یادگار از چهار تن رجالی که به ایران مسافرت کرده و در باب آن مملکت کتاب نوشته‌اند در آنجا دیدیم و آنها عبارت بودند از: (۱) لرد کرزن (۲) سرجان ملکم (۳) شوالیه شاردن (۴) [۱].

بعد از تماشای کلیسا و مدرسه (پابلیک اسکول وستمینستر) به تماشای کاتدرال «سن پال» رفتیم. در اینجا نیز یکی از رجال و صاحب‌منصبان کلیسا (The Archdeacon of London) که پیرمردی هشتاد ساله بود ما را همه‌جا گردش داده نقاط مختلف و طاقهای کلیسا و زیرزمین که باز مدفن بسیاری از رجال و سرداران و عظماء آن مملکت بود تماشا کردیم. به دو نقطه ازین کلیسای بزرگ بمب آلمانی اصابت کرده و خراب شده و فعلاً مشغول تعمیر هستند. اطراف آن ابنیهٔ بسیاری ویران شده است. پس از آن در ساعت چهار مجلس سرویس «دعا» به اسلوب پرتستانها در کلیسا منعقد بود تماشا کردیم. ساعت پنج در منزل آن کشیش چای صرف شد. ساعت شش به منزل آمدم. جلسهٔ هیئت نمایندگی منعقد و با رفقا مشغول کار و تهیهٔ راپرتی به وزارت معارف شدیم. شب مستر لارینس پرفسور بنگاه تعلیم و تربیت شام مهمان من بود و تا دیروقت از مسائل معارفی صحبت می‌کردیم. زمینهٔ تألیف کتابی برای معارف ایران طرح کردیم.

۱ـ [جای نام نفر چهارم سفید مانده است (م.د)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح چهل و نهم ـ (یکشنبه هجدهم آذر ۱۳۲۴ شمسی / ۹ دسامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن)

امروز تلگرافی از دکتر وکیل از پاریس داشتم که خبر از ورود خود به پاریس و بی‌طاقتی پروین می‌داد. از تأثر این طفل بیچاره خیلی متأثر شدم. حال صبر در وجود او گویی آفریده نشده است. دقیقه‌ای از فکر او بیرون نیستم. و شب هم به همین واسطه درست نمی‌خوابم. به هر حال چون امید است که روز جمعه او را ملاقات کنم، همچنان دشوار نیست[1].

تا ظهر در منزل مشغول تهیهٔ نطق خود در باب معارف ایران بودم. می‌گفتم و خانم الیس می‌نوشت. امروز هوا فوق‌العاده سرد است و از زمستان پارسال تا کنون این‌قدر سرد نشده بود. حرارت به نقطهٔ انجماد رسیده است. ظهر رفقا آمدند. به اتفاق آقای فتح‌اله نوری اسفندیاری برای صرف نهار بیرون رفتیم. مهمان ایشان بودم. حقیقةً در اخلاق و نجابت و حسن نیت بهترین نمونه از پدر مرحوم است. خداوند او را حفظ کند. نهار را در (رویال اتومبیل کلاب) شعبهٔ شهر (R.A.C. Pall-Mall. London) صرف نمودیم. چندی قبل نیز در همین جا میهمان بودیم. باری بعد از صرف نهار در همانجا توقف کرده چای نیز صرف کرده پیاده به منزل آمدم. از اوضاع ایران خاطری آشفته دارم. امروز روزنامهٔ آبزِرْوِر (Observer) مقاله‌ای نوشته خبر از خرابی و بی‌ترتیبی و انحلال امور می‌داد. ظاهراً همهٔ امیدها فعلاً متوجه ملاقات سه وزیر خارجه است که هفتهٔ آتیه در مسکو اتفاق خواهد افتاد. (سَندی تایمز) نوشته بود مسئلهٔ ایران در رقم اول برنامهٔ مذاکرات قرار گرفته است.

شب به خواندن روزنامه مشغول و خیلی کسل و ملول بودم. سردی هوا بر سردی روح می‌افزود.

۱ـ [اشاره‌ای دارد به قسمت آخر بیت سعدی شیرازی:

«ای که گفتی هیچ مشکل چون فراق یار نیست گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست»

(م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح پنجاهم ـ (دوشنبه نوزدهم آذر ۱۳۲۴ شمسی / ۱۰ دسامبر ۱۹۴۵ م.) (لندن).

صبح در منزل مشغول تهیهٔ نطقی که بایستی امروز عصر ایراد نمایم بودم. ساعت ده بر حسب وعده به بانک خودم رفتم که آدرس آن این است:

(Midland Bank Ltd. 92 Kensington High St. W.8)

به حساب خود رسیدگی کرده و دستور دادم که یک «اِلْترآف کِردیت» به مبلغ یکصد لیره تهیه نمایند یا چک مسافری. وعدهٔ فردا دادند. رئیس بانک بسیار مرد مهربانی است. چون صدور این چنین چک محتاج به اجازهٔ مخصوص است وعده داد تا فردا تشریفات آن را انجام دهد.

از حساب تجارتخانهٔ مادن مبلغ سی لیره برداشت کردم که در برابر مخارجی است که اینجا شده است. بعداً محسوب دارم. ظهر نهار را در منزل صرف کردم. هوا قدری بهتر شده ولی هنوز سرد است.

ساعت سه و نیم رفقا آمدند به اتفاق به محل خطابه رفتیم و آن در یکی از طالارهای انجمن پادشاهی آسیایی است به این آدرس:

(Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland 74 Grosvenor St. London w.1)

دعوت از طرف انجمن ایران (Iran Soiciety) به عمل آمده بود. جمع مختصری حاضر شده بودند. آقای سفیر کبیر و پرفسور آربری معلم فارسی در انیورسیتهٔ لندن مجلس را افتتاح نمودند. در حدود ساعت پنج صحبت کردم. موضوع آن به انگلیسی این بود.

(A. Discusition on the Education of Persian).

نزدیک به یک ساعت صحبت به طول انجامید و صورت آن در ضمیمهٔ این کتابچه است[1].

بعد از آن حضار نطقهایی در تشویق و تشکر کردند. از جمله کلنل مدکیکات از نفت

۱ـ [در دفتر موجود نزد این جانب نبود (م.د)]

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جنوب و آقای تقی‌زاده و آقای شادمان و مستر بازیل‌گری از موزهٔ بریطانیا همه صحبت کردند و از گوینده لفظاً تشویق نمودند. من در این نطق خود سعی کردم حتی‌المقدور ساده و صادق بوده از هرگونه تظاهر و خودستایی خودداری نمایم و اطلاعات اجمالی مبتنی بر گزارشهای رسمی وزارت فرهنگ به حضار بدهم.

قبل از شروع به صحبت چون هنوز مجالی بود به دفتر انجمن رفتم و عضویت خود را تجدید نمودم که چند سال بود منقطع شده بود و مبلغ سی شلینگ پرداختم و دستور دادم مجله را به ایران به آدرس من بفرستند.

شب با دکتر رعدی در ریجنت پالاس شام صرف کرده به منزل آمدم. چون خیلی خسته بودم ساعت نُه خوابیدیم و ساعت نُه برخاستم.

صبح پنجاه و یکم ـ (سه‌شنبه بیستم آذر ۱۳۲۴ / ۱۱ دسامبر ۱۹۴۵م.) (لندن).

ساعت نه بود از خواب برخاستم و از اینکه خواب من اینگونه بی‌ترتیب شده تعجب کردم. یک شب بکلی بیدار می‌مانم و یک شب تا صبح دیر به خواب می‌روم. به هر حال با کمال عجله و شتاب ناشتا صرف کرده به اتفاق سکرتر عازم مسجد مسلمانان لندن شدم. در محلهٔ مشرق لندن در کوچهٔ طولانی موسوم به (Commercial Road شمارهٔ 448 London E.1.). شخص هندی موسوم به صاحب رآوخان از اهل لاهور منشی آن مسجد است. بر حسب تلفون وقت معین نموده و منتظر بود. با راه‌آهن زیرزمینی به آنجا رفتیم. ما را به مسجد راهبری کرد. عمارت بسیار ساده و کوچکی است. بسیار بی‌تکلف و بی‌ریاست. پیرمردی مشغول تنظیف و جاروب بود. مرا تنها گذاشت. به فراغت خاطر نمازی خواندم و حالت توجه و انقطاعی دست داد. با قرآن مجید پیش آمد بد احوال خود و مملکت ایران را تفأل زدم این آیه برآمد: قل لِمَن ما فی السموات و الارض قل لله کتب علی نفسه الرحمة لیجمعنّکم الی یوم القیمة لاریب فیه الذین خسروا انفسهم فهم لایؤمنون. (سورهٔ الانعام آیه ۱۱). بسیار مناسب احوال بود، به فال نیک گرفتم. وقتی که مسجد می‌رفتم، هوا تیره و تاریک و مه غلیظی هوا را فرا گرفته بود. عجیب آنکه چون

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیرون آمدم هوا روشن و آفتاب طالع بود و روح را فرح و انبساطی بسیار دست داد. در مسجد جمعیتی و دفتری و کتابخانه و دارالوضوء و مطبخ و انبار و محل اجتماع و خطابه دارند. جمعیت موسوم است به جمعیت المسلمین که به نیت خدمت به اسلام و مسلمانان تأسیس شده است و ورودی آن ۲/۶ پوند است ولی این مبلغ قلیل قابل نبود. به سهم خود مبلغی پرداخته و عضویت آن جمعیت را تبرئاً قبول کردم. بعد از آن به اتفاق منشی جمعیت به دفتر تجارتی او رفتم. در آنجا فنجان شیر و چای و زلیبی آورد و به قدر مقدور پذیرایی نمود. ولی بسیار حرف می‌زد و ابداً مجال تکلم به مخاطب نمی‌داد. چندین دفعه سخن او را قطع کردم و تحقیقی نمودم. بالاخره برای ظهر به منزل آمدم. با تلفن پاریس با پروین صحبت کردم و او را از آمدن خود به پاریس اطلاع دادم. طفلک خیلی خوشحال شد. بعد از نهار به نوشتن چند فقره مراسله مشغول شدم. شرح مبسوطی به شرکت پایه نوشتم همچنین شرحی به آقای نمازی و از اوضاع تجارتی و ترتیب کارهایی که رجوع کرده بود خاطر آن آقایان را مسبوق نمودم.

عصر ساعت سه آقای محمد یزدانفر که تازه برای تحصیل به لندن آمده است نزد من آمد. از طرف شورای بریتانیا دعوت شده است، او و محصل دیگری به نام اکرامی. ولی مانند هر مسافر تازه وارد از ایران خیلی خاطر نگران داشت. او را تشویق کردم و به صبر و حوصله نصیحت نمودم. ساعت چهار و نیم در منزل آقای تقی‌زاده بر حسب خواهش من دعوتی از نمایندگان ملل و دول اسلامی فراهم بود. نمایندهٔ ترکیه؛ وزیرمختار عربی سعودی، حافظ وهب؛ و لبنان، کامل شمعون؛ و سوریه، السّازی آمده بودند. نمایندهٔ مصر و عراق و افغانستان غائب بودند. طرحی که برای عهدنامهٔ معارفی تهیه کرده بودم بین حضار تقسیم نمودم و از فوائد این اتحاد معارفی مقداری صحبت شد، به حسن قبول تلقی کرده و وعده دادند که به دول خود اطلاع دهند. در آن میان جوانی که وابستهٔ معارفی ترکیه بود بیشتر حسن استقبال نمود و جدی تلقی نمود. از دیگران چندان امیدی ندارم. تا ببینم چه خواهد شد. لَعَلَّ که این تیر بر نشان بخورد. شب شام در منزل آقای تقی‌زاده صرف شد. خانم تقی‌زاده نهایت مهربانی می‌نمودند. غذای ایرانی صرف شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساعت ده به منزل آمدم.

برای انتقال تاریخ هجری به تاریخ مسیحی آقای تقی‌زاده فرمول خوبی پیدا کرده بود و امشب می‌گفتند از این قرار: هـ. = تاریخ هجری. م. = سال مسیحی.

$$\text{م.} = \frac{\text{هـ}}{۳۳} + ۶۲۱ - \text{هـ.}$$

مثلاً امسال که سال ۱۳۶۵ هجری است چون بر ۳۳ تقسیم کنیم ۴۱ خارج قسمت است، آن را از ۱۳۶۵ تفریق می‌کنیم باقی مانده ۱۳۲۴ و چون بر آن ۶۲۱ بیافزاییم مساوی است با ۱۹۴۵ که سال مسیحی است.

مثال دیگر سال تاریخ تولد نویسندهٔ این سطور ۱۳۱۰ قمری است.

$$\frac{\text{هـ } ۱۳۱۰}{۳۳} = ۳۹ \qquad ۱۳۱۰ - ۳۹ = ۱۲۷۱ + ۶۲۱ = \text{م.} ۱۸۹۲$$

چون سال قمری درست منطبق با سال میلادی و شمسی نمی‌شود بنابراین باید گفت که یکسال عقب‌تر نشان می‌دهد. یعنی ۱۳۱۰ هـ = ۱۸۹۲ / ۱۸۹۳م.[1]

صبح پنجاه و دوّم ـ (چهارشنبه بیست و یکم آذر ۱۳۲۴ / ۱۲ دسامبر ۴۵) (لندن).

امروز صبح در منزل به کاغذها و مراسلات مربوط به کنفرانس رسیدگی می‌کردم ـ مقداری از اسناد مهمه را با کلیّهٔ کتابهایی که در این سفر به دست آمده است به توسط پست توسط کتابخانه[2] حمل به ایران نمودم. به آدرس خودم که به طور بستهٔ پست سفارشی فرستاده شود. و انشاءالله قبل از رسیدن ما به آنجا برسد. مستر هزکل آمده خداحافظی کردیم و اطلاعات مشروح راجع به شرکت پایه به او دادم. ساعت یازده به ملاقات طوبی خانم بدر رفتم.

در مدرسه از حال او جویا شدم. امانتی برای مادر خود دارد و بحمدالله سلامت بود. خداحافظی کردم.

۱ـ [در دفترهای دورهٔ نوجوانی خود نویسنده همین فرمول را با رقم ۶۲۳ ثبت کرده است که مربوط به سالها قبل از نوشتهٔ حاضر می‌شود. لابد ایشان فراموش کرده بودند و یا در خاطر نداشتند که فرمول را یافته و برای آقای تقی‌زاده نوشته بودند. (م.د.)].

۲ـ [جای اسم خالی مانده است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در موقع وداع به او سفارش کردم که خدا را فراموش ننماید و نماز و دعا را مرتب بخواند باشد که خداوند به او برکت و توفیق بدهد. در هتل رفقا حاضر شده مشغول تهیهٔ راپرت شمارهٔ سه به وزارت فرهنگ بودیم که از جریان کارهای اخیر کنفرانس گزارش می‌داد.

نهار را در منزل بودیم. دو و نیم بعدازظهر کلنل کرک لند آمد با آقای نیامیر کنسول ایران، معرفی ذات البین به عمل آمد و قرار شد که کنسولگری او را به اطاق تجارت و غیره معرفی نماید. چون روز ولادت او بود یک جلد کتاب رباعیات خیام به او هدیه کردم. خیلی ممنون شد. پس از آن وداع کرد و از هم جدا شدیم. تا اول شب در هتل بودم. روزنامه می‌خواندم و رفقا آمدند بقیهٔ کارهای هیئت را انجام داده راپرت به طهران تهیه و امضاء شد و صورت مجلس نیز نوشته شد. کلیه کارهای را بستیم که ان‌شاءالله فردا به سمت پاریس حرکت نماییم.

ساعت هفت و نیم به موجب وعده به خیابان رفته گردش کردم و نتیجه حاصل نشد. خدا را بر موفقیت اجباری شکر کردم. بعد از آن به رستوران پولندیها رفتم، شامی صرف کرده به هتل آمده صورت حساب امروز و این روزنامه را نوشتم.

صبح پنجاه و سوم ـ (پنجشنبه بیست و دوم آذر ۱۳۲۴ / ۱۳ دسامبر ۱۹۴۵م.) (لندن ـ پاریس).

امروز از لندن مراجعت می‌کنم. بعد از چهل روز درست اقامت در این سرزمین عزم رحیل نمودم. بحمدالله که این مسافرت ختم به خیر شد و نتایج خوب حاصل گردید و به حسن عاقبت انجامید. صبح زود برخاستم. اسباب سفر را بسته حساب هتل و سکرتر خود را پرداخته با بعضی از دوستان که آمده بودند مانند آقای نوری اسفندیاری وداع کردیم. انعامهای مختلف به اجزاء هتل و یک لیره هم به خانم سنیور الیس دادم و خداحافظی کردیم. در گار ویکتوریا آقای سفیر آمده بودند ولی چون ما دیر کردیم رفته بودند. جماعتی از اجزاء سفارت و غیره منتظر بودند. ساعت یازده و سه ربع ترن حرکت می‌کرد. با یاران وداع کرده رو به راه نهادیم. هوا خوب و آفتاب درخشانی غالباً از خلال

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ابرها دیده می‌شد. مقارن ظهر به بندر نیوهاون (New Heven) رسیدیم. تشریفات گمرکی و معاینهٔ پاسپورت عذاب الیمی است از انتظار و گرفتن نوبت تا آنکه بالاخره انجام گرفت و به کشتی رفتیم. کشتی در ساعت سه حرکت و ساعت شش و سه ربع به ساحل فرانسه به بندر دیپ رسید. در کشتی لقمه‌نانی با قهوه و شیر صرف شد ولی بواسطهٔ انقلاب و تلاطم دریا حال بدی داشتم. می‌گویند دریای مانش همیشه منقلب است و مسافرین را زحمت می‌دهد و مرض‌البحر (Mal de mer) ایجاد می‌کند. ساعت هفت در بندر دیپ دچار همان زجر جانکاه نقل و انتقال و تشریفات بودیم ولی هم در انگلیس و هم در فرانسه نهایت درجه احترام را کردند. ساعت نه و ربع ترن از دیپ حرکت کرد، ساعت دوازده و نیم به پاریس رسید. در بین راه در راه‌آهن بد نگذشت. دو نفر مهندس انگلیسی و یک کولونل فرانسوی همسفر بودند. شام هم در رستوران ترن صرف شد. در گار سن لازار رفقا منتظر بودند، دکتر وکیل و هویدا و امیریان ما را به هتل (الیزه پارک) راهنمایی کردند. شب در آنجا به‌سر بردم. ولی هتل آب گرم و بخاری ندارد و مانند زمهریر است.

صبح پنجاه و چهارم ـ (جمعه بیست و سوم آذر ۱۳۲۴ / ۱۴ دسامبر ۱۹۴۵م.) (پاریس).

امروز مجدداً در پاریس هستیم. اما کدام پاریس، پاریس غم‌انگیز و سرد و تاریک. پاریسی که در آن برای یک حب قند و یک قطعه نان باید که به بازار سیاه مراجعه کرد. پاریسی که شب در تاریکی و سرما غوطه‌ور است. هتل الیزه پارک که دیشب منزلگاه ما بود با آنکه از هتلهای لوکس درجهٔ اول است از سرما و نداشتن آتش ما را زحمت بسیار داد.

صبح برخاسته یک قطعه صابون خواستم. کنسیرج بعد از یکساعت معطلی و دو دفعه تلفن یک قطعه صابون آورده و مبلغ یکصد فرانک قیمت و انعام گرفت.

ناگزیر آن هتل را ترک کرده درصدد محل گرمتری برآمدیم. آقای ابراهیم قراگوزلو را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از حسن اتفاق ملاقات کردم، ما را رهبری کردند هتل دیگری به اسم و آدرس ذیل. در آنجا اطاقی به شمارهٔ ۳۶۴ گرفتیم که اطاق بزرگ و حمام و تلفن و دو تخت خواب دارد و نسبةً حرارتی هم دارد.

(Hotel Reynolds 6, aven. du parc Monceau Paris 17 Tel: Carnot 7300)

به سفارت رفتم، آقای رهنما را ملاقات کردم. تجدید عهد کردم. کسالت داشتند خوابیده بودند. پروین در این مدت در منزل ایشان پذیرایی می‌شد. خیلی تشکر کردم، از آذر خانم دختر ایشان همچنین، سپس به اتفاق پروین به هتل جدید آمده منزل گرفتیم. با دکتر وکیل برای صرف به رستوران (Dollyl) در نمرهٔ ۸۸ (Av.Curcille) رفتم. خیلی رستوران مفصل و همه چیز به حد وفور و فراوانی داشت و برای هریک نفر مبلغ ۶۰۰ فرانک می‌گرفت. بعدازظهر در هتل بودم. رفقا و آقای دکتر سپهبدی و صدیقی آمدند. همچنین آقای یاسمی و خانم ایشان. شام را با پروین در رستوران مجاور صرف کردم. زودتر به منزل آمده استراحت. کردم شب خواب رفتم...[1]

صبح صد و پانزدهم - (چهارشنبه بیست‌وچهارم بهمن‌ماه ۱۳۲۴ / ۱۳ فوریه ۱۹۴۶م.) (پاریس ـ ناپل).

حرکت از پاریس ـ صبح ساعت چهار برخاستیم، برگ و بار سفر را بسته و حساب هتل و غیره را پرداخته به اتفاق دکتر صدیقی و سپهبدی، اتومبیلی هم از سفارت فرستاده بودند، به مرکز هواپیمایی (British Oversee Airways Place Vendom) رفتیم. در آنجا بارها را کشیدند، هفت کیلو زیاد بود. به هزار زحمت جابه‌جا کرده و قیمت بلیط و اضافه بار را از قرار 4246F پرداختم و به سوی میدان هواپیمایی بورژه حرکت کردیم.

۱ـ [از صبح پنجاه و پنجم (شنبه ۲۴ آذر ۱۳۲۴ / ۱۵ دسامبر ۱۹۴۵ م.) تا صبح صد و چهاردهم (سه‌شنبه ۲۳ بهمن ۱۳۲۴ / ۱۲ فوریه ۱۹۴۶) که قسمتی از آن ایام مصادف با تعطیلات سال نو مسیحی است، نویسنده در پاریس مقیم است و چون یادداشتهای مربوط به این مدّت مربوط به مسائل شخصی است و نیز یک ماه حضور ایشان در دانشگاه سُربن (از ۲۴ دی‌ماه / ۱۴ ژانویه ۱۹۴۶) برای دیدن یک دوره درسهای مختلف در زمینهٔ ادبیات و حقوق و غیره که می‌تواند در طی یادداشتهای روزانهٔ احوال ایشان بیاید، لذا از نقل آن قسمتها در ضمن این سفرنامه خودداری و به دنبالهٔ آن تا بازگشت به تهران پرداخته شد (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در آنجا چند دقیقه مانده و روزنامه خریده بعداً با پروین وداع کردم و او را به خدا سپردم. طیاره در ساعت یازده از میدان بورژه حرکت کرد و در ساعت چهار بعد از ظهر به ساعت محلی که با پاریس نیمساعت اختلاف دارد به میدان هواپیمایی ناپل فرود آمد. به امید آن بودیم که در ناپل هوای گرم و آفتاب درخشانی باشد. برعکس در موقع ورود چنان باد سردی می‌وزید که طاقت را طاق می‌کرد. در طیاره خیلی راحت بودیم. در مواقع مختلف بولتنی کاپیتن طیاره می‌داد که در آن میزان حرارت و مقدار سرعت سیر و ساعت ورود و محل را نشان می‌داد.

در ناپل در میدان طیاره که تا به شهر هجده کیلومتر مسافت دارد در محل مخصوص که برای نظامیها درست کرده‌اند غذائی صرف کردیم. در آنجا ایتالیایی حرف می‌زنند و شلینگ انگلیسی و لیر ایتالیایی مصرف می‌شود. بعد با اتوبوس همهٔ مسافرین را به شهر بردند. در (Albergo Sirene) که هتل مهمی است فرود آمدیم. با آقای دکتر صدیقی هم منزل بودیم. ولی هتل گرم نبود. صابون و حوله هم نداشت. شام در آنجا صرف کردیم و از فرط خستگی و سرما به پناه بستر رفتیم.

در بین راه با جوان فرانسوی که عربی می‌داند و عازم مسافرت به مصر است موسوم به مسیو کولومب (M. Colombes) آشنا شدیم، خیلی جوان گرم و با محبتی بود. با دکتر صدیقی در مدرسهٔ السنهٔ شرقیه در سال ۱۹۳۵ آشنایی داشته است. در اینجا به درد خورد، اضافه بار دکتر صدیقی را به حساب خود قبول کرد. ولی او در ناپل ماند. زیرا در حق سبقت درجهٔ ۴ داشت و ما حق سبقت درجهٔ ۳ داشتیم. ناگزیر او مانده ما حرکت کردیم.

صبح صد و شانزدهم ـ (پنجشنبه بیست و پنجم بهمن ۱۳۲۴ / ۱۴ فوریه ۱۹۴۶م.) (ناپل).

امروز ساعت ده و نیم باید به میدان طیاره برویم. تا آنوقت خیلی مجال بود. در میدان گاریبالدی گردش کرده با مسیو کولومب و آقای دکتر صدیقی عکسی برداشتیم. در خیابان گردش کردیم. مردم شهر ازدحام و اجتماعی در خیابان داشتند ولی آثار فقر و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فلاکت سراسر ایتالیا را گرفته است. هفتصد فرانک فرانسه داشتم از قرار ۱۹۰ لیر در دکان پیرهن فروشی خرید کرده یک عدد شال گردن و دو کراوات و دو دستمال خریداری کردیم. خیلی ارزان تمام شد. کراوات را به مسیو کولومب دادیم. در ایتالیا همه چیز ارزان تمام می‌شود زیرا مملکت در حال تنزل پول است و با تبدیل پول زندگی خیلی ارزان می‌شود. پرتقال و نارنگی نیز فراوان است.

ساعت یازده به میدان طیاره رفتیم. در آنجا حادثهٔ غم‌انگیزی اتفاق افتاد که خیلی اسباب تأسف شد، یعنی جامه‌دان دکتر صدیقی را دیشب از انبار دزدیده بودند و متصدیان مسؤول هرچه بیشتر جستند کمتر یافتند. بیچاره دکتر صدیقی تمام لباس و اشیاء و ارمغانها و امانت هرچه داشته در این جامه‌دان نهاده و دزد بیکباره برده بود و اولیاء هواپیمایی هم خود را بهیچوجه مسؤول نمی‌شمردند. ناگزیر به همان شکایت اکتفا کرده حرکت کردیم. ظهر طیاره حرکت کرد. ساعت چهار بعدازظهر (به ساعت محلی) وارد جزیرهٔ مالت شدیم. در آنجا تا ساعت شش دو ساعت متوقف بودیم و نهار صرف کردیم. استراحتی نمودیم. باد سردی می‌وزید ولی آفتاب روشن و تابانی می‌تابید. کارت پستالی با پست هوایی برای پروین نوشتم و فرستادم. ساعت شش حرکت کردیم تا جزیرة العدم (El Adam) که ساحل طرابلس است دو ساعت راه است وارد شدیم. شامی صرف کردیم. ساعت سه و نیم بعداز نصف شب به ساعت محلی به میدان طیاره (Al Maga) در قاهرهٔ مصر فرود آمدیم. با مأمور گمرک داستانی داشتیم. بالاخره دو عدد جامه‌دان را در آنجا امانت گذاردیم. پس از انجام این تشریفات طولانی و خسته‌کننده ساعت چهار به هتل هلیوپلیس رفتیم و بقیهٔ شب را در اطاقی در آنجا به سر آوردیم. چهار ساعتی خوابیدیم.

صبح صد و هفدهم ـ (جمعه بیست و ششم بهمن ماه ۱۳۲۴ / ۱۵ فوریه ۱۹۴۶م.) (قاهره).

صبح به آقای جم سفیر کبیر ایران از هتل هلیوپولیس (Hotel Heliopolis) به زحمت تلفن کردیم، اظهار محبت و مهربانی نموده اتومبیلی فرستادند. نزد ایشان به سفارت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رفتیم با خانم جم پذیرایی نمودند. نهار را در سفارت ایران در قاهره «شارع الخدیوی اسمعیل دُقّی» (Sharo - Alkhedivi Ismaïl Duggi - Tel: 9773) اتفاقاً مهمان هم داشتند. آقای مهندس ملکزاده و آقای احمد مقبل با خانمهایشان بودند. ساعتی در خدمت ایشان بودم. بعد از نهار سلیمان مستخدم سفارت ما را به هتلی راهنمایی نمود موسوم به (National Hotel) در شارع سلیمان پاشا. هتل پرجمعیت و کثیفی است، بناچار اطاقی گرفته با آقای دکتر صدیقی در یک جا منزل گرفتیم. عصر تلگرافی به ایران و تلگرافی به پاریس مخابره و سلامت ورود خود را اطلاع دادیم. شب قدری در خیابان سلیمان پاشا گردش کرده و در رستوران (نواستار) شام صرف کرده خوابیدیم. بواسطهٔ خستگی و بیخوابی دو سه شبانه‌روز متوالی امشب چند ساعتی استراحت نمودم

صبح صد و هجدهم ـ (شنبه بیست و هفتم بهمن ۱۳۲۴ / ۱۶ فوریه ۱۹۴۶) (قاهره).

صبح چاشت را در هتل صرف کردم. آقای جم به دیدن آمدند. اظهار محبت کردند. یک نفر از اعضاء سفارت موسوم به آذرمی را برای راهنمائی و کمک گذاشتند. به اتفاق مشارالیه به بانک رفته صد لیره «چک مسافری» همراه داشتم به لیرهٔ مصری ۹۷/۹۷ دریافت نمودم. درکفاشی کفش خریدم. سپس به سفارت رفتم ـ در باب جامه‌دان مفقود آقای دکتر صدیقی چند مراسله از طرف سفارت و خود من و ایشان نوشته شد. نهار را مهمان آقای جم بودم. آقای جمال حسین تارای سفیرکبیر ترکیه در ایتالیا که سابقاً در ایران با من دوست بوده دعوت داشت. به چلوکباب دعوت شده بود. سفیر عراق نیز بود، آقایان مقبل و ملکزاده و پناه ایزدی نیز بودند. بعد از صرف نهار آمدیم. دکتر شهید نورائی آمده بود. قبلاً به کتابفروشی: (National Book shop) رفتم و کارت ویزیت دستور دادم. آقای دکتر شهید نورائی[1] جوان بسیار با هوش و رفیق و اهل مطالعه است، با هم قدری راه رفتیم. شام را در رستوران دیشب صرف کردیم و از فراوانی نعمت در

۱ـ [در اصل: «نورائی وصال» که ظاهرا با یکی از افراد فرزندان وصال شیرازی در ذهن نویسنده خلط شده است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قاهره برخلاف پاریس متمتع شدیم. بعد از شام و گردشی با کتابهایی که داشتم، به منزل آمدم.

صبح صد و نوزدهم[1] ـ (یکشنبه بیست و هشتم بهمن ۱۳۲۴ / ۱۷ فوریه ۱۹۴۶م.) (قاهره).

امروز باد شدیدی مخلوط به شن و غبار می‌وزد و هوا منتها درجه سرد است. هوای قاهره برای ما جز سردی و کثافت چیزی نبود. به اتفاق آذرمی بیرون آمده در کفش فروشی (Metro) کفشی خریدم. در شهر محصلین اجتماعی کرده نطق می‌کردند و اظهار حرارت می‌نمودند. در پای مجسمهٔ مصطفی کمال (کامل) پاشا اجتماعی داشتند. به تماشا جلو رفتم، معلوم شد از کلاه ما که کلاه اروپایی است خوشنود نبودند. یکی از محصلین اعتراض می‌کرد که فرنگیها بروند. ما دیدیم در این جماعت توقف کردن مصلحت نیست. با تاکسی تماشای قلعه رفتم و آن قلعهٔ قدیم مصر است که محل اقامت محمد علی کبیر بود و در آنجا بوده است که تمام خانوادهٔ ممالیک چرکس را قتل و عام کرده و از آنها احدی باقی نگذاشته جز یک نفر که از لب دیوار قلعه بیرون جسته و او را الملوک‌الشاره می‌نامند. مسجد جامع زیبایی به اسلوب مسجد اسلامبول ساخته است که ملک مصر در آنجا نماز عید و جمعه می‌گذارد. و با خط فارسی کتیبه بسیار دارد. در قبهٔ‌دارالوضوء در وسط آن اشعار فارسی به خط و انشاء میرزا سنگلاخ کتابت کرده است. گردشی کرده و از صفحهٔ پشت مسجد منظرهٔ عظیم شهر قاهره نمودار بود. متأسفانه باد و طوفان شن آلود اجازهٔ تماشا نمی‌داد. بعد از آن به مسجد سید احمد الرّفاعی رفتیم. در آنجا جنب مقبرهٔ ملک فؤاد جسد رضا شاه پهلوی را مومیائی کرده و امانت گذارده‌اند. اداء تکلیف وطنی و به پاس خدمات او فاتحه خوانده باز گشتیم به هتل کنتینانتال (H. Continental) در آنجا چند نفر ایرانی دیدیم. سیدالعراقین از ما پذیرایی نمود. قهوه صرف شد. سپس به اتفاق بیرون شدیم. آقای ساعد که دیشب در هتل اُکس فراندی

۱ـ [از اینجا تا صبح صد و بیست و ششم در شماره‌گذاری صبحها یک صبح اضافه نوشته شده است یعنی به جای صبح صد و نوزدهم، صد و بیستم قید گردیده و... الخ که اصلاح شد (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ملاقات کردیم، امروز ما را به ناهار دعوت کرد در (Aubergiditurf) که ناهار خانهٔ بسیار قشنگی است. ناهار صرف کردیم. به اتفاق آقای ساعد به هتل شِفرد آمده مسیو جمال؟ و خانم و دخترهای ساعد بودند. ساعتی نزد آنها نشستیم بعد از آن به هتل ناسیونال آمدیم. آقای جم سفیر کبیر و مهندس ملکزاده به دیدن آمدند. قدری نشسته و رفتند. چون هوا سرد بود و عصر باران بارید بیرون نرفتیم و تمام وقت در هتل بودیم. شب به اتفاق دکتر شهید نورائی گردش کردیم و بعد از صرف شام در رستوران به منزل مراجعت نمودیم.

صبح صد و بیستم ـ (دوشنبه بیست و نهم بهمن ۱۳۲۴ / ۱۸ فوریه ۱۹۴۶) (قاهره).

امروز هم هوا سرد و باد می‌وزید ولی آفتاب بود. صبح به اتفاق دکتر صدیقی به مرکز هواپیمایی انگلیسی (B.O.A.C.) و از آنجا به مرکز (R.A.F.) رفتیم دربارهٔ جامه‌دان گمشدهٔ دکتر شرحی نوشته شده بود مذاکره کردیم و مراسلهٔ سفارت را نیز داده با توضیحات لازم. لعلا که ان‌شاءالله نتیجه حاصل شود.

در هتل ناسیونال دکتر صدیقی با دکتر شهید نورائی برای خرید و انجام کارهای شخصی بیرون رفتند، ما نیز به اتفاق آذرمی که جوانی است عربی می‌داند از اعضاء سفارت و برای راهنمایی ما از طرف سفارت معین شده است بیرون آمده به هتل کنتینانتال رفتیم. نهار را مهمان سیدالعراقین بودیم. جمعی از مصریها را هم دعوت کرده بود از جمله عیسی حلمی پاشا وزیر سابق معارف و استاد حسن البناء رئیس جمعیت الاخوان المسلمین و چند نفر دیگر، مسیو ادوارد انگلیسی مفتش وزارت معارف. با عربی صحبت می‌کردیم. از بابت وحدت اسلام و مسائل معارفی و غیره صحبت در میان بود. تا عصر در آنجا بودیم. سید العراقین در اینجا عنوانی دارد و سرمایه دارد، زمینی خریده است می‌خواهد بنایی کند. با حیثیت و عنوان رفتار می‌نماید. ساعت چهار بیرون آمده کارتهایم را که به مطبعه سفارش کرده بودم و برای آنکه برای اشخاص مختلف و دانشمندان کارت بگذارم شروع کردم. متأسفانه چون آقای دکتر صدیقی همراه نبود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به تأخیر افتاد. به سفارت نزد آقای جم رفته ساعتی در آنجا بودم. چای صرف شد. خانم حاج امین التجار اصفهانی که خانم روسی است نیز بودند. بعد از آن در روی پل در کنار رود نیل قدری گردش کردیم در اطراف میدان زغلول، در وسط الجزیره باغی درست کرده‌اند به نام ریاض الفردوس. شب به اتفاق آذرمی و دکتر شیهد نورائی در رستوران مصری شام مفصل صرف کردیم. چون خیلی خسته بودم به منزل مراجعت و استراحت نمودم. امروز از دخترم پروین مراسله داشتم، همان روز حرکت با پست هوایی نوشته وتوسط سفارت ایران در قاهره فرستاده بود و نیز مراسله‌ای که از آقای دکتر وکیل هم رسیده بوده است جوفاً. خیلی مسرور شدم و به او دعا کردم.

صبح صد و بیست و یکم ـ (سه‌شنبه سی‌ام بهمن ۱۳۲۴ / ۱۹ فوریه ۱۹۴۶) (قاهره).

صبح آقای احتشام سکرتر اول سفارت که سابقهٔ آشنایی از پاریس دارد به هتل آمده به اتفاق برای خرید بلیط و کسب اطلاع به مرکز هواپیمایی فرانسه که درهلیوپولیس واقع است رفتیم. نامم را ثبت کردم. سفارت فرانسه سفارشنامهٔ مؤکدی نوشته بود ولی چون متصدی مسؤول حضور نداشت به بعد از ظهر محول شد. قبل از ظهر آقای عباس اسکندری آمدند به اتفاق با تاکسی به تماشای اهرام مصر رفتیم که در ۳۰ کیلومتری جنوب غربی قاهره واقع است. تماشا داشت، عکس برداشتیم. در هتل مجلل با صفایی که در جنب اهرام بنا کرده‌اند و دارای باغچه‌های مشجّر و پر از گل است موسوم به مناهوس (Mena House) نهار صرف کردیم و تاساعت چهار در آنجا استراحت نمودیم. از مهندس ملکزاده هم که آنجا منزل دارد بازدید کردیم. ساعت چهار به شهر مراجعت کردیم. آقای دکتر احتشام مجدداً آمده به اِرفرانس رفتیم. بلیط طیارهٔ مستقیم تا تهران خریداری کردم به مبلغ چهل لیره، چون تا طهران مستقیم است ارزش دارد. غروب مراجعت کردم. شام را در رستوران صرف کرده شب به اتفاق آقای سیف (سردار ناصر) به تماشای یک موزیک‌هال محلّی رفتیم موسوم به کازینو بدیعه. تماشائی نداشت و رقص و موزیک آن بسیار مبتذل بود. شب منزل آمدم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح صد و بیست و دوم ـ (چهارشنبه اوّل اسفند ۱۳۲۴ / ۲۰ فوریه ۱۹۴۶) (قاهره).

صبح به اتفاق آقای کاظم آذرمی عضو سفارت ایران که ما را در قاهره راهنمایی می‌نماید به کتاب فروشیها رفتیم. در شارع الفجاله که جزو محلّهٔ نسبةً قدیم شهر است به چند کتابفروشی که از دور آشنایی داشتم رفتم. در کتابخانهٔ (الهلال) ابراهیم زیدان رئیس آن مؤسسه را دیدم، برادر مرحوم جرجی زیدان است. پیر مردی است کتابخانهٔ نسبةً وسیعی دارد ولی اوضاع طبع کتاب در قاهره هم مانند سایر نقاط مختل و پریشان است و گرانی فوق‌العادهٔ قیمت کاغذ قیمت کتاب را بالا برده. باری چند جلد کتاب از او خریده و آدرس دادم که برای من به ایران بفرستد. بعد از آن در کتابخانهٔ سرکیس دو جلد ضمیمهٔ معجم المطبوعات العربیه را راجع به کتب منطبعه در سنوات اخیر بعد از 1919 است خریداری نمودم. ظهر منزل آمدم ـ دکتر شهید نورایی ما را به نهار دعوت کرده بود در رستوران (پولاردیه) که جای بسیار تمیز و سرویس بسیار پاکیزه دارد نهار صرف شد. دیروز احمد حسنین پاشا رئیس دفتر شاه مصر در حادثهٔ اتومبیل کشته شده است، امروز مراسم تشییع جنازهٔ او به عمل می‌آید و تمام قاهره تقریباً عزادار هستند. دِفیله (Cortége کورتج) از جلو هتل ما می‌گذشت. از بالکن جلو اطاق تماشا نمودیم. از ساعت سه تا چهار دفیله ادامه داشت. مدارس و مؤسسات و دانشگاه هم با طاقه‌های گل و سپس سربازها با تفنگهای وارونه و موزیک عزا از تمام واحدهای قشون سپس طاقه‌های گل که از طرف اشخاص و مؤسسات و ملک و ملکه تقدیم شده بود و همچنین جنازه را روی توپ گذاشته و در پشت سر اعیان و بزرگان و رجال مصر و کور دیپلوماتیک تشییع می‌کردند. فقید مذکور از رجال عالم و خوش نیت و مجرب بوده است. دیروز بعدازظهر مبتلا به درد سر شدیدی شدم. از اثر (Névralgie نورالژی) بود. شب شام صرف نکردم، با آنکه دکتر جعفرزاده مهمان ما بود در رستوران (نواستار) شربت پرتغالی صرف کرده خوابیدم.

صبح صد و بیست و سوم ـ (پنجشنبه دوّم اسفند ۱۳۲۴ / ۲۱ فوریه ۱۹۴۶) (قاهره).

امروز در قاهره گِرِوِ عمومی است، تمام مدارس و کارگران و طلاب و غیره تعطیل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کرده و برای تخلیهٔ مصر از قشون انگلیس و توحید وادی‌النیل نمایش می‌دهند. هیچ‌کس از خانه بیرون نمی‌رود چون بیم زد و خورد و کشمکش شدید می‌رود. به اتفاق رفقا برای تماشای موزه بیرون رفتیم. مغازه‌ها را هم بسته بودند. پس به تماشای باغ وحشن رفتیم. باغ بسیار مفصلی است، انواع نباتات و حیوانات غریبه را جمع‌آوری کرده‌اند. آقایان دهقان و مختاری هم آمده بودند. تا ظهر در آن باغ بودیم ولی آفتاب درخشان و هوای سرد صبح که ناگهان گرم شد مجدداً سردرد شدیدی عارض شد که تا شب حالم خوب نبود. ظهر ناهار را در سفارت ایران بودم. ضیافتی به افتخار هیئت فرهنگی از طرف سفارت داده شده بود. گرچه به مناسبت گرو و تعطیل و زد و خورد جمعی مانند محمد هیکل پاشا و مسیو ماسینیون و مدیر روزنامهٔ الاهرام نتوانستند بیایند ولی حضار عبارت بودند از دکتر طه‌حسین و وزیر مختار فرانسه[1] در پاریس و مسیو گیرشمان رئیس حفاری فرانسوی در شوش ایران و آقای[2] مدیر روزنامه المصری و آقای[3] معاون وزارت معارف و آقای عبدالوهاب عَزّام (استاد زبان فارسی در جامعهٔ مصر) که از دوستان و آشنایان قدیم من است (در جشن فردوسی به طهران آمد) و فارسی را خیلی خوب می‌داند و شاگردان بسیار در این رشته تربیت کرده است. با او صحبت می‌کردیم و یاد از ایام مسافرت ایران می‌کرد و ما را برای روز شنبه به جامعهٔ فؤاد و منزل خود دعوت کرد. با آقای دکتر طه حسین در سر نهار صحبت بسیار می‌شد، از ارتباط فرهنگی ملل شرق صحبت کردیم. در موضوع ارتباط فکری سعدی شاعر ایرانی با بهاء الدین زهیر شاعر مصری نکته‌ای است که چندی قبل متوجه شده بودم. وعده داد که اُدباءِ جوان و شاگردان خود را برای تحقیق در این موضوع مأمور نماید. این دانشمند کور که ثقافت و فضل او معروف آفاق است بسیار عمیق و متفکر و دانشمند می‌باشد. بعد از نهار به هتل آمدیم. چون غوغا و انقلاب زیاد بود و در شهر چندین نفر آدم کشته شده و بسیاری از مغازه‌ها و مؤسسات انگلیسی را در و پنجره شکسته‌اند و بعضی گاراژها و غیره را آتش

۱ـ [ظاهراً قاهره یا ایران. (م.د.)].

۲ و ۳ ـ [جای اسم این دو تن سفید مانده است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زده‌اند از قرار معلوم دو سه نفر کشته شده‌اند. در هتل ناسیونال که منزل است جمع کثیری از سربازان انگلیسی منزل دارند، از منزل بیرون نرفته و در را بسته و پرده‌ها را افکنده بودند. ما نیز به حزم و احتیاط عمل کرده از هتل بیرون نرفتیم. سیدالعراقین بازدید آمد و ساعتی نشست. اول شب گردش مختصری در خیابان کردیم. همه جا پلیسهای مسلح ایستاده و مکانها را مراقبت و ممارست می‌کردند. شام را در هتل ناسیونال صرف کرده و خوابیدم.

صبح صد و بیست و چهارم - (جمعه سوم اسفند ۱۳۲۴ / ۲۲ فوریه ۱۹۴۶) (قاهره)

امروز شهر قاهره آرام است و مغازه‌ها باز شده ولی همه جا پلیسهای مصری با تفنگ و میترایوز (Mitrailleuse) و چوب و چماق ایستاده و شهر را محافظت می‌کردند و ظاهراً دولت موفق شده است آرامش را برقرار سازد. صبح قدری سرد بود ولی بعد هوا رفته رفته خوب و آفتاب گرمی می‌تابید به طوری که مثل هوای اول فروردین می‌شد و انسان را خسته می‌کرد. صبح به اتفاق آقای آذرمی به تماشای شهر بیرون آمده در موزهٔ تاریخی مصر به تماشای آثار عتیقهٔ مصر از عهد فراعنه تا قبل از اسلام که در این موزه جمع‌آوری شده است مشغول بودیم. اجساد مومیایی فراعنه و همچنین ظرائف آثار مکتشفه در مقبرهٔ توت غنج آمون و مقدار آن آثار و مجسمه‌ها و مکتشفات آثار عهد یونانی و رومی همه را اجمالاً معاینه کردیم. یک ساعت به ظهر به تماشای مسجد الازهر رفتم. در مسجد جماعتی جمع شده برای نماز جمعه حاضر می‌شدند. شبستان مسجد را که از ستونهای مرمر که از کلیساهای عهد بیزانس گرفته شده بود بر افراشته شده بود و به قالیهای جدید هدیهٔ ملک فاروق مفروش شده تماشا کردیم. سپس به دیدن یکی از طلاب که جوانی عراقی و اهل موصل بود رفتم. خیلی خوش قیافه و مهربان بود. اصرار داشت که ما را به چای‌پذیرایی کند. از تمام ممالک اسلامی طلبه برای تحصیل در سه دانشکدهٔ ادب و کلام اسلامی و اصول دین در اینجا جمع شده‌اند. چون تماشای ما رسمی نبود از گرفتن توضیحات مفصل و ملاقات رئیس جامعه و مدرسین محروم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ماندیم. تقریباً برای ظهر از مسجد بیرون آمدیم. خواستم مسجد رأس‌الحسین را زیارت کنم، چون موقع نهار نماز جمعه و ازدحام بود محروم ماندیم. در بازار نزدیک جامع قدری گردش کرده حجرات و دکاکین را که به اسلوب بازارهای شرقی درست شده بود تماشا کردم. یک قوطی سیگار خاتم کار مصر و یک دستبند نقره به یادگار خریداری کردیم. مقارن ظهر به منزل آقای آذرمی رفتیم. با آقای آزموده داماد آقای معدّل در یک عمارت منزل دارند. به نهاری ما را پذیرایی کردند. آقای جم و خانم ایشان هم بودند. تا سه و نیم بعدازظهر در آنجا بودیم. در آپارتمان آقای آزموده که در شارع فؤاد اول واقع شده است قلعه از یک طرف و نوک مخروط هرمان از طرف دیگر و سفارت سوریه در برابر قرار دارد و خیلی خوش منظر است. ساعتی نشسته حال می‌کردیم. امروز اطلاع ناگواری آقای جم دادند، می‌گفتند از سفارت فرانسه کاران تلفن کرده و از دادن جا در هواپیما به ما معذرت خواسته است. از هر بابت خیلی متأسف و محزون شدیم ولی قرار شد مجدداً مذاکره نمایند بلکه نتیجه گرفته شود. ساعت چهار به هتل ناسیونال آمدم. آقای پروفسور ماسینیون به دیدن ما آمده ساعتی نشسته صحبت کردیم. از موضوع کار «انستیتو اتود ایرانین» که در سوربن تأسیس می‌شود صحبت شد و او را از جریان مطلع کردم. در باب کار اپرا هم قرار شد با وزیر مختار فرانسه صحبت نماید بلکه نتیجه گرفته شود. به اتفاق ماسینیون به (Maison Française) رفتیم. مؤسسه مهم و آبرومندی است که از زمان قدیم دایر شده و دارای کتابخانهٔ مفصلی است. در آن کتابهای زیاد راجع به مصر دارد. مدتی در آنجا به تماشای کتابخانه مشغول بودیم. خیلی انسانیت و مهربانی می‌کردند. ساعت پنج و نیم از مسیو ماسینیون خداحافظی کردم. امشب در ساعت شش در مرکز جمعیت اخوان المسلمین دعوت داشتیم. موقع نماز مغرب بود و مردم مصر که اهل سنت و جماعت هستند همانطور که امروز نماز جمعه خواندند نماز مغرب را در اول وقت ادا می‌کنند. برای اینکه ورود ما مزاحم اداء فریضهٔ میزبانان نشود مدتی به اتفاق آقای آذرمی در اطراف گردش کرده برای ساعت شش و نیم به محل جمعیت رفتیم. جمعی کثیر از رفقا و دوستان در جمعیت حضور داشتند. سیدالعراقین نیز آمده بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رئیس جمعیت استاد حسن‌البناء که مرد کوتاه قامت و با ریش و چشم‌های ریز بسیار با هوش و خوش صحبت و نطاق است از ما پذیرایی کرد. نخست در دفتر خوَد رئیس و سپس گردش در اطراف عمارت جمعیت کرده در اطاق دیگر به اتفاق جماعتی از اهالی مصر که ظاهراً همه اعضاء جمعیت مذکور بودند صرف چای و میوه و شیرینی شد. به زبان شکسته و بستهٔ عربی از میزبان تشکر نموده و بیاناتی راجع به اِخاء و برادری ما بین مسلمانان رد و بدل شد. بعد از آن ما را به عمارت دیگر که عمارت قدیم جمعیت است راهنمایی کردند. در هر جا جماعت پیش‌آهنگ که به عربی «الکشافه» یا «الجوّاله» می‌گویند ایستاده و به رسم معمول پیش آهنگی با سه انگشت سلام می‌دادند. و عموماً شعار جمعیت را تکرار می‌کردند و می‌گفتند: «الله‌اکبر لله‌الحمد» بعد از آن در پشت‌بام جوقهٔ از پیش آهنگان ما را پذیرایی کرده و به رسم و عادت معمول آتش افروخته و در اطراف آن به ایراد خُطَب و مقالات و ذکر حکایات و نمایش و بعضی بازیهای تفریحی مشغول شدند و سرود خواندند. در آخر مجلس رئیس جمعیت نطق فصیحی ایراد کرد و به مهمانان تبریک و خیرمقدم گفت و در محیط بسیار گرم و با محبتی با یکدیگر تودیع کردیم. استاد حسن البناء رئیس جمعیت در مصر محبوبیت و معروفیتی بسزا دارد و خود بسیار خوش اخلاق و فصیح است. آقای مهدی مشکینی امشب را به شام دعوت کرده اتومبیل فرستاده بود. از محل جمعیت به هتل رفته به اتفاق دکتر صدیقی به منزل آقای مشکینی رفتیم. مجلس شام و ضیافتی تهیه کرده بود و جمعی از رجال مصر و وزراء در آنجا جمع بودند از جمله العشاوی پاشا وزیر فعلی معارف و آقای حلمی عیسی پاشا وزیر معارف سابق و وزیر مواصلات و مدیر کل اوقاف و جمعی از فضلا و قضاة همه جمع بودند و مجلس خیلی پر مهر و محبتی بود. در سرشام میزبان نطق فصیحی به عربی کرد و از مهمانان خود تشکر نمود. من نیز به عربی نطقی کردم و از میزبان تشکر نموده و از ملت مصر و وزارت معارف مصر تشکر نمودم. وزیر معارف و آقای عبدالوهاب عزام هم نطقها کردند. آقای عزام به فارسی صحبت کرد. در پایان شب منزل آمدیم ولی شام امشب مرا ناخوش نمود و شب از فرط خیال و ناراحتی تا دم صبح خواب به چشمم نیامد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح صد و بیست و پنجم ـ (شنبه چهارم اسفند ۱۳۲۴ / ۲۳ فوریه ۱۹۴۶) (قاهره).

امروز صبح قبل از هر کار با تلفن با آقای جم صبحت کردم. خواهش کردم در باب ترتیب کار حرکت من با طیارهٔ فرانسوی اقدامات نماید. ساعت ده به سفارت رفتم، معلوم شد اقدامات و مذاکرات دکتر احتشام منتج به نتیجهٔ مثبت شده و قبول کرده‌اند که تا فردا صبح حرکت نمایم. چون خانم حسینعلی قراگوزلو نمی‌آمد خوشبختانه یک محل خالی فراهم شد. امروز روز پر کار و پر زحمتی بود. ساعت یازده به اتفاق آقای جم سفیر کبیر و جمعی از اجزاء سفارت به اُنیورسیتهٔ فؤاد اول رفتیم. در صحن دانشگاه ازدحامی از محصلین بود و دانشجویان اجماع کرده و نطق بر علیه قوای انگلیس و بر له شورشیان می‌کردند. وزیر معارف «العشاوی پاشا» نیز آمده آنها را با آرامش و سکون دعوت می‌کرد. ما در کنار ایستاده به آقای عَزّام رئیس دانشکدهٔ ادبیات اطلاع دادیم. منتظر بود. ما را در دفتر خود پذیرایی نمود. بعد از صرف قهوه به اتفاق به تماشای قسمتهایی از کلیهٔ آداب (یعنی دانشکدهٔ ادبیات) مشغول شدیم سپس چون آقای عزام معلم زبان فارسی است یک شعبهٔ خاص برای تدریس فارسی در دانشکده وجود دارد. بعد از آن کتابخانه را بازدید نمودیم. ۲۵۰ هزار مجلّد کتاب به السنهٔ مختلفه دارد که دو هزار جلد آن به زبان فارسی است. بعد از آن به طالار اجتماعات که در مرکز دانشگاه واقع است با ضمائم آن یعنی دفتر رئیس و دفتر دبیر کل را معاینه کردیم. طالار بسیار بزرگی است که محل برای پنج هزار نفر دارد. دیدن این عمارت و ابنیه مرا خیلی متأسف ساخت و رشک و غبطه قلب مرا به درد آورد که نتوانستم دانشگاه طهران را به آخر رسانم و نیمه تمام و ناقص باقی ماند:

هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی　　بر آنکه دارد با دلبری وصالی[1].

بعد از آن در دفتر رئیس دانشگاه قدری نشستیم. رئیس یا به اصطلاح خودشان (عمید) مریض سخت است. پس از صرف قهوه برخاستیم. نهار را منزل آقای عبدالوهاب عزام دعوت داشتیم. به اتفاق میزبان و آقای جم و اجزاء سفارت به خانهٔ

۱ـ[شعر از سعدی است (م.د)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ایشان رفتیم. در ساحل یسار نیل جای بسیار باصفا و خوش منظری دارد که رود نیل در برابر چشم می‌گذرد.مهمانان دیگر مصری نیز حضور داشتند. از جمله دانشمند و ادیب معروف مصر احمد امین مؤلف فجرالاسلام و غیره. این دانشمند که پروفسور کرسی ادبیات عربی است مثل همه دانشمندان جهان بسیار متواضع و خوش اخلاق و مهربان بود. از مجالست او بسیار متنعم و متلذذ شدم. از کتابهای خود سه جلد کتاب حکایة الملوک به من اهدا نمود. دیگر جوانی بود به نام یحیی‌الخشّاب که در رشتهٔ زبان فارسی مطالعه می‌نماید و کتابی به نام «الحکایات الفارسیة» به طبع رسانده است. تا بعد از ظهر منزل آقای عزام بودیم. نهار بسیار گوارایی از اغذیهٔ مطبخ عربی صرف کردیم. از کتابهای خود استاد دانشمند به ما هدیه نمود. او را بوسیدیم و وداع کردیم. من به منزل آمدم و آمادهٔ رفتن شدم. بار سفر بسته جامه دانها را برداشته به مرکز هواپیمائی فرانسه (Air France) در هلیوپولیس رفتم. احمال و اثقال‌ها را وزن کرده و قیمت گرفته یک جامه‌دان در آنجا گذاشته و کیف کوچک خود را برداشته و برای شب بیرون آمدم. شب را در هتل هلیوپولیس هاوس منزل گرفتم باشد که فردا سحر برای حرکت آماده باشم و تأخیری روی ندهد، زیرا که مقرر است که فردا دو و نیم بعد از نصف شب برخیزیم. اطاق خوبی گرفته دوباره به هتل مراجعت کردم. حساب خود را به هتل ناسیونال پرداخته و دیگرباره با دوستان وداع کرده به اتفاق آقای عباس اسکندری و آذرمی شام را در رستوران نواستار صرف کردیم. در کتابفروشی (Bookinerie Orientale) که در میدان سلمان فارسی واقع است رفته بسته کتابی داشتم هزینه را کلاً به آنها دادم که با پست بفرستند. بعد از آن شهر قاهره را ترک کرده به ناحیهٔ هیلوپولیس رفتم. در آنجا آقای دکتر همایون‌پور را دیدم که از ایران می‌آمد و به فرانسه می‌رفت، به توسط او کاغذی به پروین نوشتم. نیمه‌شب در هتل استراحت کردم ولی چه استراحتی زیرا که در ساعت دو و نیم برخاستم.

صبح صد و بیست و ششم ـ

(یکشنبه پنجم اسفند ۱۳۲۴ / ۲۴ فوریه ۱۹۴۶) (قاهره ـ بیروت ـ حبّانیه ـ تهران).

امروز آخرین روز سفرماست و عازم وطن هستم. ساعت سه و نیم بعد از نصف شب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از هتل هلیوپولیس حرکت کرده و در میدان طیاره (الاطه) تشریفات گمرکی و معاینهٔ پاسپورت را به پایان رسانده با طیاره در ساعت چهار حرکت کردیم. ساعت شش به بیروت رسیدیم. باران زیادی باریده و باد سردی می‌وزید. در میدان طیارهٔ بیروت پیاده شدیم. دوباره هواپیمایی فرانسه در بیروت اظهار داشت که محل برای مسافرین قاهره به تهران موجود نیست زیرا محلها در طیاره همه فروخته شده است. همان حکایت مرفع ایاب امروز نیز تجدید شد. بعد از مذاکرات بسیار یک نفر کاپیتن هواپیمایی آمده و ترتیبی داد یک دو نفر را از مسافرین بیروت حذف کرده و ما را به شرط تخفیف بار سوار نمود. ناچار تن به قضا در داده و یک جامه‌دان بزرگ که محتوی لباسها و سایر اشیاء بود به جای گذاشتیم و حرکت کردیم. مسافرین قاهره به تهران پنج نفر بودند که از جمله مسیو گیرشمان رئیس حفاری فرانسوی در شوش است. ساعت هشت از بیروت حرکت و از روی اراضی و جبل لبنان و سوریه عبور و صحراهای اطراف فُرات را طی کرده مقارن یک ساعت به ظهر در حَبّانیّه فرود آمدیم. در استاسیون هوایی انگلیسیها صرف نهار شد. به عادت مألوف باکمال ادب و گرمی از مسافرین پذیرایی کردند. در حدود ظهر از حَبّانیّه حرکت کرده‌ایم و آفتاب درخشان عراق عرب را پشت سر گذاشته به کوههای ایران رسیدیم. همین که به نواحی کرمانشاه رسیدیم کم کم قلل جبال با برفها نمایان شد و طیاره همه جا به خط مستقیم عبور می‌کرد. تا حدود همدان کوهها تمام از برف مستور بود. ساعت دو بعد از ظهر به ساعت قاهره و ساعت سه و نیم بعد از ظهر به ساعت تهران وارد فرودگاه مهرآباد شدیم. در آنجا چون اطلاع نداده بودیم از دوستان و بستگان کسی نبود. چند نفر از سفارت فرانسه آمده بودند. به اتفاق مسیو اتاشه سفارت جامه دانها را برداشته ساعت پنج بود که دوباره وارد خانه شدیم و چشم ما به دیدار عزیزان روشن شد.

عارفی کو که کند فهم زبان سوسن که چرا رفت از این شهر و چرا بازآمد[۱].

* * *

۱ـ [شعر از حافظ شیرازی است (م.د.)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سفرنامهٔ
سفر دوّم هندوستان

tarikhema.org

پنجشنبه پانزدهم اسفندماه ۱۳۲۵ تا هفتم خردادماه ۱۳۲۶ شمسی

(از دفتر نهم ـ هشتاد و پنج صبح دنبالهٔ صد صبح دوازدهم).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح اول ـ (پنجشنبه ۱۵ اسفند ۱۳۲۵ شمسی / ۶ مارس ۱۹۴۷ میلادی) (تهران ـ زاهدان).

در منزل برخاسته جامه‌دانها را فراهم نمودیم. جمعی از دوستان و خویشان در منزل آمده و تا میدان طیارهٔ مهرآباد مشایعت کردند و جمعی دیگر در مهرآباد بودند.

ساعت هشت صبح با دوستان و بستگان وداع کرده با هواپیما حرکت کردیم. همراهان عبارت بودند از: آقای مصطفی قلی‌رام نمایندهٔ وزارت مالیه؛ آقای دکتر غلامحسین صدیقی نمایندهٔ دانشگاه؛ آقای دکتر مهدی بیانی رئیس کتابخانهٔ ملی و منشی انجمن ایران و هند؛ آقای محمد تقی مقتدری مدیر آئین و نمایندهٔ وزارت کار و انجمن روزنامه‌نگاران؛ خوشحال سعید شارما منشی و مترجم؛ آقای عباس آریا از دوستان عزیز که بطور شخصی مسافرت می‌نمایند؛ خانم صفیّهٔ فیروز نماینده تشکیلات زنان.[1]

خط سیر طیاره عبارت بود از مغرب قم و کاشان. از روی کوههای مرکزی فلات ایران گذشته به اصفهان رسید. در میدان طیارهٔ اصفهان نزدیک تخت فولاد فرود آمد. پس از چند دقیقه توقف مجدداً حرکت کردیم. از روی مرداب گاوخونی عبور و از نایین و یزد گذشته یک ساعت بعدازظهر به کرمان رسیدیم.

جمعی از رؤسا و مأمورین ادارات و کفیل استانداری (عدل‌السلطنه اسفندیاری) با سرتیپ قدر فرمانده نیرو و جمعی دیگر در میدان طیاره منتظر بودند. خانم سردار فاخر

---

۱ ـ [ـ سفر هیئت برای مطالعهٔ اوضاع جدید هندوستان و تأیید روابط و تجدید علائق دیرینه بین دو کشور و همچنین برای شرکت در کنفرانس ملل آسیایی در دهلی صورت گرفته است. خود نویسنده رئیس هیئت سیاسی و اقتصادی اعزامی بوده‌اند. (م. د).].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

استاندار، دختردایی که مرا به منزلهٔ خواهر است در کرمان هستند، به موجب تلگراف آقای سردار به میدان طیاره آمده و نهاری ترتیب داده، صرف شد. از پرتقالهای شیرین و گوارای کرمان مقداری هدیه نمودند همراه برداشتیم و خداحافظی کرده مجدداً حرکت کردیم.

ساعت سه و نیم بعدازظهر به زاهدان رسیدیم. کفیل فرمانداری آقای پیراسته و رئیس شهرداری و تمام مأمورین محلی و جماعتی از وجوه اهالی شهر به استقبال آمده بودند و ابراز محبت و احساسات می‌کردند. در فرمانداری مجلسی فراهم ساخته و شیرینی و میوه و نهار مفصلی تهیه دیده بودند. منزل استاندار محل مصفایی است متعلق به ارباب مهدی یزدی وکیل مکران. پس از صرف، چای و میوه در اتومبیل سواری در شهر زاهدان گردش کرده و از اوضاع و احوال محل تحقیقاتی نمودیم.

ساعت هفت اول شب با راه‌آهن عازم سرحد میرجاوه شدیم. نیمه شب به آنجا رسیدیم. در ترن نه غذا یافت می‌شود و نه وسایل استراحت موجود است. از حاکم و رئیس گمرک میرجاوه آقای خلاقی لوازمی عاریه گرفتیم و همراه بردیم. شام در ترن در هنگام توقف در میرجاوه صرف شد. و شب با حرکت ترن البته خواب میسر نمی‌شد، هوا اندکی سرد بود، ولی بحمدالله به خوبی و سلامتی به پایان رسید.

صبح دوم ـ (جمعه ۱۶ اسفند ۱۳۲۵ / ۷ مارس ۱۹۴۷ م.) (راه‌آهن بلوچستان).

صبح راه‌آهن در نوکندی (Nuk- Kundy) که اوّلین مرکز سرحدی هندوستان است توقف نمود. رئیس گمرک جوانی هندی بود بسیار مهربان و معقول. ما را به منزل خود به چای دعوت نمود و آنچه در مقدور او بود مهمان نوازی کرد و از اغذیه و میوه فراهم ساخت. بادام نباتی (کوچو) که مانند (Pea nut)[1] بو می‌دهند و خیلی دُهنیت دارد با سایر اغذیه قدری ثقیل بود. حالت امتلائی ایجاد نمود که بیست و چهار ساعت از خوردن غذا مانند شبِ گذشته امساک کردم.

۱ـ (میوهٔ هسته‌دار = Nut نخود = Pea).

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تمام روز صحراهای بلوچستان را که بیابانی بی‌آب و علف است با راه‌آهن می‌پیمودیم و یاد از اردوهای اسکندر و نادر می‌کردیم که چگونه در این صحراها سرگردان و بیچاره بودند. باری غالب روز در سایهٔ (پنکه) یعنی بادبزن الکتریک که در اطاق ترن متحرک بود و نسیمی ایجاد می‌کرد می‌گذراندیم.

مقارن غروب در قریه نسبةً مهمی که موسوم است به «دال ئیدین» و چند هزار تن سکنه دارد ترن ساعتی توقف نمود و شب را نیز در ایستگاه دیگری موسوم به «احمد دال» اندک توقفی نموده و مجدداً با حرکت بطیء و یکنواخت و خسته کننده و پر صدای خود راه را ادامه داد و تمام شب در حرکت بود. اینجا رفقا و همراهان در ترن دور افتاده و تفرقه ایجاد شده بود. دکتر صدیقی و خانم فیروز با من، و آریا و رام و بیانی و مقتدری در اطاق دیگری بودند. رویهمرفته خیلی خوش گذشت. روز خیلی گرم و سوزان بود ولی شب سرد شد.

صبح سوم ـ (شنبه ۱۷ اسفند ۱۳۲۵ / ۸ مارس ۱۹۴۷ م.) (ورود به کویته).

ساعت شش صبح که سر از خواب برداشتم راه‌آهن از وسط دره‌ها و کوههایی می‌گذشت که قلل آن در برف مستور بود. این تغییر ناگهانی منظره موجب تعجب گردید. هوای ییلاقی بسیار سردی ما را فراگرفته بود. ساعت یازده ترن به شهر کویته (Quitta) رسید.

این شهر که پایگاه نظامی و مقر حاکم بلوچستان است در حدود یکصد و سی هزار نفر سکنه دارد و در درهٔ بسیار مصفائی واقع شده که اطراف آن را تپه‌ها و جبال خاکی «دکالکر» احاطه کرده. بی شباهت به اراضی و درهٔ شیراز نیست، خاصه که در همان عرض جغرافیائی هم واقع شده، یعنی هر دو در حدود ۳۰ درجه عرض شمالی از خط استوا واقع شده‌اند. دره پر از درختهای سرد سیری بود که بادامها و زردآلوها تازه شکوفه کرده بودند.

در ایستگاه آقای احمد قدیمی قونسول ایران در کویته به استقبال آمده و ما را به هتلی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

راهنمایی نمود که قبلاً برای ما در آنجا محل اقامت تعیین کرده بودند. اسم این هتل به مناسبت کوه مجاور «چهل تن هتل» (Chiltan Hotel) است. چون این دره در منطقهٔ آتشفشانی قرارگرفته، چند سال قبل در ۱۹۳۴ (؟) زلزلهٔ شدیدی اتفاق افتاد و تمام آن شهر ویران گردید و اینک آن را از نو ساخته‌اند، و تمام عمارات از یک یا دو طبقه تجاوز نمی‌کند و منظرهٔ زیبائی دارد. کوههای اطراف که قلل آن پر از برف است به آن منظرهٔ پرحالتی داده است.

رفقا همه در اطاقهای خود جا گرفتند. آب داغی در حمام جریان داشت. استفاده کرده برای رفع خستگی استحمام به عمل آمد. نهار در اطاق رستوران هتل صرف گردید. برای من که دو شبانه روز غذا نخورده بودم غذا بسیار مطبوع بود. ولی در هندوستان بواسطهٔ قحط و غلا هنوز اصول جیره‌بندی برقرار است و نان و شکر کمیاب. غذا هم یک سوپ و یک غذای گوشت و یک دسر است ولا غیر. به این واسطه برای اشخاص اکول و پرخور میدان جولان محدود است.

بعدازظهر استراحتی کرده عصر به قونسولخانهٔ ایران رفتم. آقای قدیمی و خانمش پذیرائی نمود. قونسولگری در عمارت استیجاری ولی باغچهٔ بسیار مصفا که اطراف آن را باغهای پر از شکوفه احاطه کرده است قرار دارد و چای بسیار خوبی صرف گردید و پس از آن در خیابان گردش کرده و در مغازه‌ها دستمال و لباس زیر و سایر لوازم خریداری شد.

از غرائب اتفاق یک دیوان «لانگ فلو» (Long Flow) شاعر امریکائی که سالها بود در عقب آن بودم به دست آمد. در کتابفروشی آنجا دیدم و به مبلغ دوازده روپیه و نیم خریداری کردم. دنیا همه نتیجهٔ تصادف و بخت و اتفاق است.

شب بعضی از رفقا در کلوپ انگلیسیها به شب نشینی دعوت داشتند ولی من خواب را ترجیح دادم. به منزل آمدم و در هوتل استراحت نمودم.

صبح چهارم ـ (یکشنبه ۱۸ اسفند ۱۳۲۵ / ۹ مارس ۱۹۴۷م.) (کویته).

امروز در کویته ناگزیر اقامت داریم زیرا فردا هواپیما به دهلی خواهد رفت. بنابراین

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مجالی برای کار و گردش و استراحت باقی است.

صبح آقای قدیمی قونسول ایران نزد ما آمده از اوضاع و احوال عمومی بلوچستان و نواقص موجوده در کار قونسولگری و معایبی که در کارهای اتباع ایران موجود است و بی‌نظمی سر حدات و غیره و غیره مطالبی می‌گفت که همه را یادداشت کرده برای بعضی از آنها گزارش به تهران فرستادم که اولیاء دولت مورد توجه قرار دهند.

نهار را در هوتل صرف کردیم. باد سردی می‌وزید و از عصر هوا گرفته و ابر محکمی افق را فراگرفت و از غروب به بعد شروع به باریدن کرده تا نزدیک صبح باران شدیدی می‌بارید.

عصر برای گردش به اتفاق قونسول و رفقا به دره‌ای که در شمال کویته واقع است و آب مشروب شهر پس از تصفیه از آنجا به شهر لوله‌کشی شده رفتیم. خیلی درهٔ مصفا و مفرحی است. از حیث منظرهٔ کوه و اشجار و نباتات عیناً شبیه دره‌های تلال مغربی شیراز می‌باشد. در جزو نباتات و درختان درخت «سرخ بید» قشنگی به طور فراوان دیده می‌شد که آنها را «مرجان» گویند. ساقه‌ها و شاخه‌های آن مانند مرجان سرخ است. خانم قونسول از شاخه‌های نازک آن دسته‌ای ترتیب داده در سالون در گلدان نهاده و در آن آب ریشه کرده و سبز شده است. گردش عصر ما در آن دره بسیار مطبوع بود.

اول شب منزل آقای قونسول آمدیم. شب خوبی گذشت. چند فقره دوسیه محتوی گزارشهای مفید راجع به اوضاع و احوال بلوچستان و در بار شاهی و جرگهٔ شاهی که همه ساله در ماه فوریه در «سی‌پی»، صد و چهل کیلومتری کویته، تشکیل می‌شود و حاکم بلوچستان در آنجا از بلوچها و رؤساء طوائف و قبائل دلجوییها می‌نماید و همچنین گزارشهای مسبوطی در باب هواپیمائی فیمابین خاک دولتین ایران و هندوستان و سایر امور تهیه کرده بود که می‌خواندم. الحق وظیفهٔ خود را به نحو شایسته انجام داده و مأمور قابل تمجیدی است.

پس از صرف شام منزل آمدیم. شب در هتل خوش نگذشت. اولاً حال مزاجی خوب نبود و از کسالت معده و امعاء و سوء هاضمه ناراحت بودم؛ ثانیاً بخاری زغال سنگ دود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌کرد و صداع می‌افزود؛ ثالثا از اثر باران که به سقف نفوذ کرده و چکه می‌نمود بسیار ناراحت بودم.

صبح پنجم ـ (دوشنبه ۱۹ اسفند ۱۳۲۵ / ۱۰ مارس ۱۹۴۷ م.) (کویته ـ دهلی).

صبح ساعت نه که به ساعت ایران هفت ساعت از نیمه شب گذشته است (زیرا ساعت هند با ایران دو ساعت اختلاف دارد) بعد از صرف صبحانه و تصفیه حساب هوتل عازم میدان طیاره شدیم. بلیط خریده شده بود و به خط مستقیم از کویته به دهلی خواهیم رفت. ساعت یازده و نیم حرکت کرده به طرف شمال شرقی از کوههای موسوم به (جبال سلیمان) گذشته و از رود سند و رود پنجاب که از شعب آن است عبور نموده و وارد جلگهٔ پنجاب شدیم. مجرد عبور از رود سند جلگهٔ هندوستان در برابر نظر گشوده شد. منظرهٔ زمین و آسمان فرق کرده و هوا گرمی گرفته و انخفاض حاصل نمود. ساعت دو و نیم به شهر (لاهور) رسیدیم. نهار مختصر خوراکی در طیاره صرف شد. طیاره مربوط به شرکت هواپیمائی داخلی هندوستان موسوم به (Indian National Airways L.T.D) و نام طیاره (India man) می‌باشد. از حیث استحکام و ظرافت و راحتی بسیار خوب است.

در میدان طیارهٔ لاهور که در سه سال قبل در همچنین ایامی اتفاق ورود افتاده بود چند دقیقه توقف کردیم. شهر لاهور این روزها دچار کشمکش و زد و خورد مابین هندو و مسلمان است. قتل و غارت بسیار در لاهور و امرتسر و سایر شهرهای پنجاب روی داده است.

ساعت پنج وارد فرودگاه دهلی شدیم. در میدان طیاره آقای معتمدی ژنرال قونسول ایران در هندوستان و بعضی از اعضاء نمایندگی ایران و همچنین مستر «هووا» نمایندهٔ وزارت خارجه و سکرتر کنفرانس «Inter. Asian» و خانم «سارو جینی نایدو» (Mrs. Sarojini Naidu) که از زنان معروف و از مشاهیر شعرا و نویسندگان و سیاسیون

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هندوستان و با نهرو و دیگران در یک ردیف می‌باشد[۱] و همچنین نمایندهٔ شخص جواهر لعل نهرو همه استقبال آمده بودند و یک لشکر از مخبرین جراید که به دوربینهای عکاسی مسلح بودند به ما حمله‌آور گشته و با سؤالات و توضیحات خود ما را بمبارده می‌کردند

به اتفاق آقای معتمدی به عمارت قونسولخانهٔ ایران رفتیم و چای در آنجا صرف شد. خانم نایدو و یک دو نفر دیگر نیز بودند. پس از صرف چای قدری با آقای معتمدی از جریان احوال و کیفیت اعزام این هیئت صحبت کردیم. ایشان معتقد بودند که عضویت رسمی کنفرانس را خود من بپذیرم. بعد از آن به اتفاق رفقا به هوتلهایی که محل اقامت ماسب رفتیم. متأسفانه مابین اعضا جدائی افتاده است. من و آقای رام و آقای آریا در خارج شهر قدیم دهلی در هوتلی که موسوم است به (Maiden's Hotel Delhi) منزل گرفته و سایر دوستان در هوتل (Marina Hotel) در دهلی نو (New Delhi) و شارما منشی هیئت ناگزیر در لاهور اقامت نموده است.

شب در هتل آقای معتمدی ما را همراهی کردند. در اطاق نمرهٔ ۷۲ که نسبةً اطاق وسیع و آبرومندی است جایگزین شدم.

پس از صرف شام که بسیار قلیل و ساده ولی صحی است اندکی قدم زده با آریا و رام در بیرون هتل راه رفته هوائی خورده سپس به قرارگاه خود رفتیم.

صبح ششم ـ (سه شنبه ۲۰ اسفند ۱۳۲۵ / ۱۱ مارس ۱۹۴۷ م.) (دهلی).

امروز به کارهای مقدماتی مشغول بودم. چون قبلاً رقعهٔ دعوتی از طرف اولیاء نظامی دهلی رسیده بود. در (نیودلهی) در فضای آزاد زوی چمن به دفیله (رژه) نظامی دعوت شده بودیم. این رژه به افتخار اعطای نشان سن جورج است به پنج نفر از افسران نظامی که در اثنای جنگ اسیر شده و خدمات نمایان کرده بودند و سه نفر از آنها در اثنای

۱ـ در گزارش آقای دکتر صدیقی از این سفر به دانشگاه تهران، نام سردبیر کنفرانس که جزء مستقبلین آمده دکتر آپادورا (Dr.A.Appadora) بوده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسارت به فجیعترین صورتی هلاک شده و اینک به خانواده و بازماندگان آنها نشان اعطا می‌شود. در فضای آزاد صندلی نهاده و جمع کثیری از نظامی و کشوری و داخلی و خارجی دعوت شده بودند. و نایب السلطنه و فرمانده کل قوا (C.In.C.) با لباس رسمی نظامی آمده، از ساعت ده تا یازده به این تشریفات مشغول بودند. سپس موزیک مارش نظامی نواخته و دستجات مختلفه ارتش دفیله رفتند. خالی از تماشا نبود. خوشبختانه گاهی ابر جلو را می‌پوشانید و برای مردم آسایش بود و الا حرارت آفتاب همه را کباب می‌کرد. در آنجا با شارژدافر «چین» و ژنرال قونسول «نپال» که مملکت کاملاً مستقلی است در شمال شرقی هندوستان، آشنا شدیم.

به اتفاق آقای معتمدی قدری در مغازه‌ها گردش کرده بعضی اشیاء و لوازم ضروری می‌خواستیم که متأسفانه چیزی به دست نیامد. زیرا که امزور هندوها به نام «روز ضد پاکستان» برخلاف عقیده مسلم لیگ (Anti- Pakistan day) تعطیل عمومی نموده بودند. در سرتاسر هندوستان این نمایش و تعطیل را مرعی نموده، به این واسطه در نیو دهلی نیز غالب دکاکین و مغازه‌های خود را بسته بودند.

مغازه‌ها و بازار دهلی جدید (New Delhi) در فضا و میدان مدوّری است بسیار وسیع که به نام «کانوت»، «کانوت پلاس» (Canaught Place) موسوم بود و خیابان گرد اطراف آن را «کانوت سِرکِس» می‌نامند. و متجاوز از چندین هزار دکاکین در دور تا دور این محوطه بنا نموده‌اند به دو طبقه و ساباط و ایوانی هم جلو دکاکین بنا کرده‌اند که مانع حرارت آفتاب و بارش شدید است. و پس از آن پیاده رو و پس از آن خیابان گردی است که اتومبیلها و وسائط نقلیه حرکت می‌کنند. سپس در وسط پارک وسیعی است که سطح آن از چمن و سبزه مفروش و درختهای بزرگ سایه افکن جابه‌جا غرس شده است. بسیار طرز بدیعی است. اهالی دهلی جدید که همه از کارکنان دولت و یا سرو کار با دولت دارند در ویلاهای بسیار قشنگ و مصفا منزل دارند. و از این بازار مدوّر مایحتاج خود را می‌خرند.

ظهر نهار را در قونسولخانه مهمان آقای معتمدی بودیم. و تا بعدازظهر در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قونسولخانه منقضی شد. ساعت سه بعدازظهر شروع به یک سلسله ملاقاتهای رسمی نموده نخست به اتفاق آقای رام در عمارت مجلس مقننه (Legislative Assembley) در دفتر مخصوص وزیر تجارت آقای سر اسماعیل چوندرانگار را ملاقات و در اشکالات راجع به تجارت ایران مذاکرات به عمل آمد و وعدهٔ تحقیق و مطالعه داد و قرار شد آقای رام درین باب یادداشتی به مشارٌالیه بنویسد. سپس در همان عمارت به دفتر مولانا ابوالکلام آزاد رفتیم که وزیر فرهنگ است. پیرمردی است که در حدود شصت سال دارد و بسیار باهوش و حساس و پر از حرارت و جوش است و عربی و فارسی را به فصاحت تکلم می‌کند. ربع ساعتی پذیرایی نمود و از مسائل مربوطه به فرهنگ عمومی سخن می‌گفت. فرزندزادهٔ سرتیج بهادر سپرو را در دفتر او دیدم. ظاهراً به عنوان منشی مخصوص با او کار می‌کند. خیلی مرد باهوشی است و مانند پدر بزرگش در خاطر من خیلی تأثیر نمود. مولانا ابوالکلام دعوت کرد که فردا عصر ساعت پنج به منزل او برای چای برویم. پس از آن به قصر نایب‌السلطنه رفته دفتر مخصوص او را هیئت میسیون امضا کردیم و نیز به منزل سپهسالار (C.In.C.) دفتر او را نیز امضا نمودیم.

چای در قونسولخانه صرف شد.

ساعت شش و نیم به چای در منزل جواهر لعل نهرو که صدراعظم و رئیس دولت و وزیر خارجه است و بزرگترین زعیم حزب کنگرهٔ هندوستان می‌باشد دعوت داشتیم. وی در خانهٔ خود از ما پذیرائی نمود. بسیار به مهربانی و ادب. و دختر و نوهٔ او نیز بودند. در حقیقت دوستانه و خانوادگی بود. وی با قیافهٔ باهوش و جذاب و معقول خود با ما صحبت می‌نمود. مراسله‌ای که از طرف آقای قوام‌السلطنه به او نوشته شده بود به او هدیه کردم. از کتاب معروف او «Discovery of India» که در آن راجع به روابط ایران و هند صحبت کرده است و نقل کلامی از من نموده است صحبت شد و او را از تألیف آن کتاب ستایش کردم. وعده کرد برای من بفرستد.

پس از ساعتی از منزل او برخاسته بیرون آمدیم و با آقای معتمدی خداحافظی کرده به منزل خود در هوتل میدن در خارج شهر دهلی رفتیم (Maiden's Hotel) که در قسمت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شمالی شهر واقع است، از نیو دهلی به دهلی قدیم رفته و از آنجا از دروازهٔ کشمیر خارج شده پس از طی مسافت کثیری به هتل می‌رسد. تقریبا هشت میل با قونسولخانه که در نیودهلی است مسافت دارد.

صبح هفتم ـ (دهلی ـ چهارشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۲۵ / ۱۲ مارس ۱۹۴۷ م.)

امروز صبح به قونسولخانه رفتیم و به اتفاق آقای رام به دیدن مستر «وایت من» (Mr. Weightman) که معاون وزارت خارجه است. در عمارت وزارت خارجه جنب قصر نایب‌السلطنه قرار دارد. سه سال قبل در همین عمارت و همین اطاق کنفرانس مطبوعاتی داشتیم. در موقع منتظر ما بود. مراسله از سر اسکرین که نمایندهٔ هندوستان است در تهران دریافت نمود که رسماً این هیئت را معرفی کرده بود.

در باب اوضاع و احوال مذاکراتی مقدماتی به عمل آمد. در خصوص رفتن به لاهور و تقدیم قالی به قبر محمد اقبال شاعر لاهوری صحبت شد. نظر به انقلابات شدیدی که مابین هندو و مسلمان در ناحیهٔ پنجاب موجود است و منجر به قتل و کشتار بسیار شده است و راهها مسدود و روابط مقطوع است عقیده داشت که مسافرت به لاهور را به تأخیر بیندازیم. رویهمرفته مذاکرات ما خیلی مفید و جنبهٔ دوستانه داشت و خیلی به مهربانی و احترام پذیرائی نمود. بعد از بیست دقیقه وداع کرده بیرون آمدیم. به اتفاق آقای رام به دانشگاه دهلی رفتیم و در دفتر رئیس دانشگاه کارت تبریک علی‌الرسم از طرف خود و همکاران تقدیم گردید. به هوتل مراجعت و نهار صرف شد.

عصر ساعت پنج منزل آقای مولانا ابوالکلام آزاد به چای دعوت داشتیم. وزراء کابینهٔ هند و خود پاندیت نهرو نیز بودند. میز چای مفصلی چیده و میوه و شیرینی و چای خیلی خوب، مخصوصاً چای چینی معطری صرف شد به نام یاسمن سفید (White Jasmine) که من کمتر دیده و چشیده بودم.

به مولانا ابوالکلام به نام انجمن روابط فرهنگی ایران و هند یک جلد کتاب خطی از سبحة‌الابرار جامی که ۹۷۰ هـ. تاریخ تحریر داشت و دارای خط خوب و تذهیب بسیار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مرغوب بود هدیه داده شد. خیلی حسن اثر کرد. همچنین از کتب مؤلفهٔ خود و رفقا نسخه‌ای چند هدیه و یادگار تقدیم شد. مولانا خیلی خسته به نظر می‌آمد. معلوم شد که از صبح تا ساعت پنج جلسهٔ پارلمان و کشمکشهای پارلمانی داشته‌اند. به او گفتم که مولانا کار بسیار می‌کنید و زحمت بسیار می‌کشید و البته خیلی خسته می‌شوید. در جواب گفت که چه باید کرد، انسان تا زنده است باید دچار این زحمت و کشمکش و سعی و مجاهدت باشد و این شعر پرمعنی و پرعمق از عرفی[1] را خواند:

ما زنده از آنیم که آرام نداریم موجیم که آسودگی ما عدم ماست.

فضایل و کمالات و علم و دانش و هوش و خُبرت و بصیرت مولانا محل تردید نیست ولی در جماعت مسلم لیگ شأن و مرتبه ندارد و اتصال و اتحاد او با حزب کنگره است. به همین مناسبت از مسلم لیگ هیچ یک در این مهمانی نیامده بودند و ظاهراً نسبت به کنفرانس ملل آسیائی حسن نظر ندارند و از آمدن این هیئت نمایندگی چندان خوشنود نیستند.

با پاندیت نهرو راجع به ایجاد روابط سیاسی صحبت می‌کردیم، می‌گفت در نظر داریم که با دول اروپا و آسیائی روابط دیپلوماسی افتتاح کنیم و سفارتخانه متبادلاً تأسیس شود ولی به قدر کافی اشخاص مجرّب که در این رشته مطلع و صاحب بصیرت باشند نداریم و از من سؤال می‌کرد که در ایران برای تربیت فنی دیپلوماتها چه رویّه دارید. من به او پیشنهاد کردم در مدارس عالی حقوق شعبهٔ مخصوص علوم و پلتیک دائر شود و فارغ‌التحصیلها یک دو سال در مدرسهٔ علوم سیاسی پاریس تحصیل نمایند و سپس داخل خدمت وزارت خارجه شوند. خیلی این نظریه را پسندید. صحبت از فرهنگ فرانسه و علماء هند شناس معروف مانند سیلون لوی و فوشه شد و از آن اساتید به نیکی یاد می‌کرد.

اول شب به قونسولخانه مراجعت و به اتفاق آقای کلنل دکتر عطاءالله هندی و شمس عارف که هر دو از دوستان هندی ما در ایران بودند و اینک به سراغ ما آمده‌اند به (کانوت

۱ـ [ظاهراً شعر از کلیم کاشانی است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرِکس) رفتیم و در مغازه‌ها بعضی لوازم و چند جلد کتابهای مفید خریداری کردیم. در غروب باران شدیدی می‌بارید و طوفان پر رعد و برقی شروع شده است و تا صبح می‌بارید. خیلی هوای گرم را تلطیف نمود.

شب با شمس عارف و کلنل عطاءالله در هوتل شام صرف کردیم و در قضایای سیاسی مربوط به هندوستان صحبت می‌کردیم. این دو نفر که از مسلمانان و دوستان هستند از اینکه مسلم لیگ نسبت به این نمایندگی نظر خیلی خوش بینی ابراز نکرده است ملول و نگران هستند.

صبح هشتم ـ (پنجشنبه ۲۲ اسفند ۱۳۲۵ / ۱۳ مارس ۱۹۴۷م.)(دهلی).

صبح پس از صرف صبحانه در هوتل قدری به تحریر این روزنامه و صورت حساب و دیگر کارهای خود مشغول بودم. دکتر صدیقی و بیانی و مقتدری آمدند و جعبه‌های کتاب و هدایا و غیره را که همراه داشتیم گشودند. سرگرد عبدالصمد به دیدن آمده بود. مدتی نشسته صحبت می‌کردیم. یک جلد «جامی» تألیف خودم را به ایشان تقدیم کردم. یک ساعت قبل از ظهر به اتفاق آقای معتمدی به دیدن لیاقت علی‌خان وزیر مالیه رفتیم. مشارٌالیه از مسلمانان معروف و شخص دوم در حزب مسلم لیگ می‌باشد و در کابینه و دولت رقیب (جواهر لعل نهرو) است. در دفتر خود در عمارت آسامبلی (Assembley) (چونکه همهٔ وزراء هر یک جنب پارلمنت دفتری مخصوص به خود دارند) از ما پذیرائی نمود. پس از تعارفات مقدماتی، با کمال وضوح و صراحت از آمدن این هیئت به دعوت نهرو اظهار انزجار نمود و می‌گفت که در تشکیل این کنفراس ما مسلمانان را وارد نکرده‌اند و معلوم نیست فایدهٔ آن چیست. کار هندوستان هنوز حل نشده می‌خواهند کار آسیا را اصلاح نمایند و این شعر را می‌خواند که توارد فکرتین شد:

تو کار زمین را نکو ساختی... الخ[1]. من در جواب او از عدم توسعه و انتشار مبادی و

۱ـ مصراع دوّم این است: که با آسمانها بپرداختی. اما اصل بیت در شاهنامهٔ فردوسی در داستان کاووس چنین است:

به جنگ زمین سر بسر تاختی کنون بآسمانها بپرداختی.

(شاهنامه b ۱۲/ ۶۶۵).

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سیاست مسلم لیگ در شرق استدلال کردم و گفتم این تقصیر خودتان است که سایر ممالک اسلامی را از جریان نقشه و افکار خودتان آگاه نمی‌نمائید و الا بدیهی است که مسلمانان همه جا بالخصوص ایران به حکم وحدت عقیده و نژاد و زبان با شما مسلمانان هند همراه و هم آواز هستند. تصدیق نمود و می‌گفت که علت این است که از ۱۹۳۷ که حزب مسلم لیگ صورت جدیدی گرفته و می‌رفت که تشکیلات خود را توسعه دهد مصادف با حلول جنگ بزرگ گردید و کارها چنانکه باید منظم نشد. گفتم در این صورت این تقصیر ما نیست. بسیار صحبت شد. از نقشه و خیال خودمان در باب مسافرت به کلکته و لاهور و هدیه به آرامگاه اقبال صحبت کردیم. آقای مقتدری نیز توضیح دادند که این هیئت فقط برای شرکت در کنفرانس آسیائی نیامده بلکه این میسیونی است که دولت برای کارهای دیگر نیز فرستاده است. تقاضا می‌نمود که خود را کنار کشیده در آن اشتراک ننمائیم. بعد در باب کارهای مالیه آقای رام قدری صحبت نمود. از موضوع افتتاح بانک ملی و غیره صحبت کردند. بالاخره مقارن ظهر به قونسولخانه مراجعت کردیم.

ازین پیش آمد که مسلمانان به این صراحت اظهار انزجار از شرکت دولت ایران در کنفرانس آسیائی می‌نمایند خیلی متأسف و متأثر شدم. آقای معتمدی دوسیهٔ این امر را آورد، معلوم شد تلگرافاتی در این خصوص کرده و حقائق را گفته‌اند ولی وزارت خارجه از فرط نادانی و جهالت آن را از من پنهان داشته‌اند.

پس از مشاوره و مذاکره قرار شد که فعلاً تأمل کنیم تا سایر نمایندگان ملل دیگر نیز بیایند. اگر از ممالک خاور میانه اشخاص محترمی که در عداد وزراء باشند نیامدند بناچار باید که خود من نیز به نام عضو رسمی در کنفرانس شرکت نکنم، و همانطور که از اول نظر خود من بود به صورت عضو ناظر یعنی (Observer) مداخله نمایم.

ظهر به منزل آمده پس از صرف نهار و استراحت عصر به اتفاق رفقا به خیابان کانوت سرکِس رفته شمس عارف و دکتر عطاءالله هم بودند. مدتی قدم زده و گردش کردیم. و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دو دست پیراهن ابریشمی لازم بود دستور دوختن دادم. در قهوه‌خانه (Wenger) که مانند چایخانه‌های لندن در بالاخانهٔ میدان کانوت ساخته شده است رفقا را ملاقات کردم. شب منزل آمده بعد از صرف شام قدری در اطراف هتل در خیابانها قدم زده و هوائی خوردیم.

صبح نهم ـ (جمعه ۲۳ اسفند ۱۳۲۵ / ۱۴ مارس ۱۹۴۷ م.) (دهلی).

امروز صبح در منزل از روی ایوان جلو اطاق گنبد مرتفعی به نظر می‌رسید. از مستخدم هوتل که هندوی لایعقلی است سؤال کردیم که آنجا کجاست. جواب درستی نداد. به نقشهٔ شهر به اتفاق آقای آریا مراجعه کردیم، معلوم شد بنای یادگاری است که به نام (Mutiny memorial) ساخته شده. به عزم تماشای آن خاطر مصمم شد. دکتر عطاءالله خان آمد. او نیز آنجا را ندیده و از آن بنا خبری نداشت. با تاکسی به آنجا شتافتیم. از هتل مسافت چندانی ندارد. در روی تپهٔ سنگی مرتفعی این بنا در سال ۱۸۷۵ به یادگار انقلاب و شورش هندوستان و یاد بود صاحب منصبان انگلیسی و هندی که در آن واقعه کشته شده‌اند ساخته شده است. و تقریباً ۲۲ متر ارتفاع دارد. تا نقطهٔ قلهٔ آن که از داخل پله دارد ۱۱۰ پله از روی زمین شمردیم. در لوحهٔ سنگ مرمر اسامی صاحب منصبان با احصائیه‌ها حک و ترسیم شده است. در مسافت چند صدم قدم شمال آن ستونی از آثار آشوکا امپراطور هند برافراشته‌اند و در پای آن به انگلیسی نگاشته‌اند که این ستون سابقاً در محل دیگر بوده است و پس از آنکه امپراطور فیروز شاه آن را منتقل کرده است بعدها شکسته شده و در نتیجهٔ انفجار انبار باروتی شکسته و در ۱۸۶۵ (؟) آن را حکومت انگلیس به این نقطه منتقل نموده است. اصل بنا را آشوکا در قرن سوم قبل از هجرت ساخته است و بعضی آثار خطوط و نقوش در روی آن نمودار است که بر متخصصین معلوم و بر ما مجهول بود.

بعد از آن به بازار معروف دهلی رفتیم، در همانجا که نادرشاه حکم قتل و غارت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صادر نمود. در همان مسجدی که به او تیر انداختند و موسوم است به مسجد (فتحی‌پور) رفته گردش کردیم. وضع پاکی آب و لوله آب پاش برای وضو خیلی جالب توجه بود. ای کاش در مساجد ایران تقلید می‌کردند.

ظهر با یکی از درشکه‌های معمول دهلی که آن را به هندی «تانگا» می‌گویند و سه نفر در آن سوار می‌شوند سوار شده از بازار به منزل آمدیم. آقای معتمدی در هوتل منتظر ما بودند. نهار را صرف کردیم و در کارهای خودمان و امور مربوط به هیئت صحبت نمودیم. آن روز در مجلس مقننه یکی از وکلا به شوخی از دولت سؤال کرده است که تخت طاووس در کجاست؟ چرا آن را پس نمی‌گیرند؟ مولانا آزاد جواب داده که درین باب سعی و اقدام خواهیم کرد ولی نمی‌دانیم تخت در کجاست؟ وکیل مزبور جواب داده است که شنیده‌ایم آن تخت در ایران است...!

بعد از استراحت بعدازظهر، عصر منزل خانم نایدو به چای دعوت داشتم به این آدرس:

Mrs. Naidu

C/0 Sir Shankar Lal

20 Curzon Road.

این خانم که در شعر و نطق و بیان معروف است به «بلبل هندوستان» شهرت دارد. اکنون نایب رئیس انجمن و دعوت‌کنندهٔ کنفرانس آسیائی است. (Indian Council of world affair) زیرا سرتیج سپرو که رئیس می‌باشد ناخوش و علیل شده و نتوانسته است بیاید. خانم در عمارت مجللی که متعلق به هندوی خرپولی است منزل دارد. در چای امروز علاوه بر قونسول ایران و شارژدافرچین جمعی دیگر از محترمین و محترمات دعوت داشتند. بعد از صرف چای موقع رفتن یک قوطی خاتم ظریف کار ایران به دختر آن خانم که او را «بی‌بی» می‌نامید هدیه کردم. بعد از آن به منزل آمدم. امروز از ظهر بواسطهٔ آفتاب سوزان که در گردش صبح داشتیم مبتلا به صداع سختی شدم. بعد از شام دوا خورده استراحت کردم. دندان نیز درد می‌کرد. خیلی ناراحت بودم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

امروز یکی از مأمورین شرکت نفط ایران و انگلیس که در بمبائی متوقف و مقیم است و برای کارهای خود به دهلی آمده و اتفاقاً درین هتل با من آشنا شد به بمبائی مراجعت می‌نمود. در باب کارهای شرکت مُدُن با او مذاکره کردم در موضوع خرید سیمان، قول مساعدت داد. خیلی مرد معقولی بود. اسم و آدرس او این است: M. John Cope[1]

صبح دهم ـ (شنبه ۲۴ اسفند ۱۳۲۵ / ۱۵ مارس ۱۹۴۷م.)(دهلی)

از امروز در منزل مشغول تهیهٔ مقالات و خطابه‌ها برای کنفرانس و غیره شدم. تا ظهر در منزل بودم. منشی هیئت آقای شارما نیز آمده و بعضی مکاتبات تهیه می‌کردیم. اوراق و اسناد مربوط به کنفرانس و انجمن روابط هند و ایران را مطالعه می‌نمودم. آقای شیوارائو (Mr. Shiva Rao 4 Harding avenue) و که نمایندهٔ روزنامه‌های: New Delhi « Hindu» در مدرس و منچستر گاردین (Manchester Gardian) در انگلیس و (Nation) در نیویورک است، به دیدن من آمده بود. وی از مؤسسین کنفرانس ملل آسیائی است و می‌گفت که در موقع تشکیل U. N. O در سانفرانسیسکو در آنجا بوده و این فکر برای او حاصل شده است و پس از آنکه به هندوستان آمده این تشکیلات را داده و «جواهر لعل نهرو» نیز تشویق و مساعدت نموده است. ولی شکوهٔ بسیار از اعضای مسلم لیگ داشت که بی جهت سوءظن دارند و در نزد ملل مسلمان کارشکنی می‌کنند در صورتی که هیچ موجبی برای این سوءظن نیست. تصور می‌کنند که هندوها می‌خواهند به وسیلهٔ این کنفرانس برتری و نفوذ خود را در آسیا نشان بدهند. اطلاعات مفیدی راجع به پیدایش اختلاف مابین هندو و مسلمان می‌داد که چگونه بواسطهٔ قانون‌اساسی هندوستان که در ۱۹۳۷ وضع شده حق انتخاب را منحصر به هم مذهب رأی‌دهنده داده است و از آن تاریخ تخم دوئیت و نفاق کاشته شده است و تغییر آن باید در پارلمان انگلیس به عمل آید و عجیب این است که در ادوار قرون متوسطه و توحش ما اهالی هند، مسلمان و هندو با

۱ـ [دنبالهٔ آدرس ناخوانا مانده است (م. د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همدیگر زندگانی می‌کردیم و دوئیت و جدائی نداشتیم ولی حالا که دورهٔ تمدن و معرفت است اینطور از یکدیگر گریزانیم.

دو ساعت بعد از ظهر به قونسولخانه رفتم. آقای معتمدی نرفته بودند. من به جلسهٔ هیئت مدیرهٔ انجمن ایران و هند در وزارت معارف که در دفتر آقای ابوالکلام آزاد تشکیل شده بود رفتم و ساعت سه و ربع به آنجا رسیدم (چون راه را نمی‌دانستم). اظهار محبت کردند، مراسلهٔ انجمن ایران را قرائت نمودند و بیانات مفصل شد. من نیز از طرف انجمن ایران سلام برادرانه را ابلاغ کردم و از مساعی و کارهای انجمن راپرت مختصری دادم و همچنین در باب تبادل معلم و پرفسور مراتب موافقت انجمن را ابلاغ نمودم.

جلسه در ساعت پنج و نیم خاتمه یافت. جمعی از دوستان قدیم را آنجا دیدم مانند پرفسور هادی حسن (علیگره) و سر رستم مسانی (بمبائی) و پرفسور اسحاق (کلکته). با جمعی دیگر نیز در آنجا آشنا شدم. با هادی حسن به قونسولخانه رفتم. چای با آقای معتمدی و خانمها صرف شد. چند مقالات آقای هادی حسن نوشته بودند گرفتیم که ان‌شاءاللّه در ایران به طبع برسانیم. اصرار بلیغی داشت که هیئت به علیگره برود. متأسفانه قبول آن بواسطهٔ گرمای هوا مقدور نیست. به اتفاق هادی حسن به هتل مارینا (Marina) رفتم که رفقا در آنجا ساکن هستند. با آقای دکتر صدیقی و دیگر دوستان آشنا شدند. بعد از آن به منزل آمدم. برای رفت و آمد به این قسمت شهر که با هتل ما مسافتی بعید دارد مجبوراً به تاکسی باید متوسل شوم، خیلی گران و پر زحمت است. امشب دو نفر شوفر هندی در سر تاکسی با هم دعوا و ما را معطل کردند. تماشائی بود.

صبح یازدهم ـ (یکشنبه ۲۵ اسفند ۱۳۲۵ / ۱۶ مارس ۱۹۴۷م.)(دهلی).

دیشب از دندان درد درست نخوابیدم. خیلی زحمت می‌داد. امروز صبح حادثهٔ عجیبی روی داد که نمونهٔ کامل از تصادفات حسنه بود. آقای دکتر ذوالریاستین در تهران نامه‌ای به یکی از میکروبشناسهای معروف هندوستان نوشته بود ولی آدرس را ندانسته و معلوم نکرده. من از پله‌های اطاق خود پائین آمدم. از دکتر عطاءاللّه می‌خواستم آدرس

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

او را سؤال نمایم. دیدم دکتر مذکور با شخص هندوئی به صحبت مشغول است. چون به سوی من آمد به او تفصیل را گفتم و کاغذ را به او دادم. چون نظر نمود فوراً گفت همین است که اینجا ایستاده و با من صحبت می‌کند. این دکتر هندی از بمبائی امروز صبح به‌دهلی آمده و امشب هم می‌رود. با یک نفر دکتر سویسی که در فارماکولوژی معروف است مسافرت می‌کند. خیلی خوشحال شده مراسلهٔ آقای دکتر ذوالریاستین را به او دادم. او را می‌شناخت. خیلی مهربانی کرد و به نهار ما را دعوت نمود. در همان هوتل مهمانی مفصلی نمود. در آنجا برادرش را معرفی کرد که شخص شیمیست معروفی است و در کنفرانس آسیایی نیز عضویت دارد و در عین حال شعر اردو هم می‌گوید و اسم و آدرس او این است: (Sir Chanti Civarufia Bhatnagar univrersity Delhi).
در اونیورسیتهٔ دهلی معلم است.

صبح را در منزل مشغول مطالعه و تحریر مقاله بودم. یک نفر مترجم هندی موسوم به آقای انور از طرف کنفرانس معرفی شده و نطق افتتاحیه را دادم ترجمه نماید و در باب مقاله‌ای که به نام (Some aspects of the Irano-Indian links) باید ایراد شود مشغول جمع‌آوری مواد و طرح مقال بودم. آقای دکتر صدیقی هم آمده و ظهر نهار را با ما بودند. آقای معتمدی و آقای حجازی آمدند و ساعتی در اطاق با ما بودند. معلوم شد مذاکرات مفصلی با لیاقت علی‌خان وزیر دارائی داشته‌اند و توضیحات کامل داده‌اند. ولی همچنان افراد مسلم لیگ از شرکت در کنفرانس کدورت و ملال دارند و متأسفانه توضیحات آقای معتمدی راه به جایی نبرده است.

ساعت چهار بعدازظهر بر حسب دعوت دکتر محمد علی رئیس مدرسهٔ (طب یونانی) باید به آن مدرسه برویم. مجلس جشن بیست و پنج سالگی آن مدرسه و روز توزیع جوائز است. دکتر مذکور خود به ملاقات ما آمده و ما را بر حسب دعوت و اصرار و موافقت آقای معتمدی به آن مجلس برد. عمارت مجلل و مفصّلی است که شعب و عمارات جداگانه‌ای دارد و هر پاویون را یکی از مهاراجه‌ها و متمولین ساخته و اهداکرده است. در یک طرف باغ چادری افراشته و در زیر آن جمعی از مدعوین و فارغ‌التحصیلها

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جمع شده بودند. و ریاست مجلس با یکی از اعاظم رجال هند آقای سر محمدعلی چدری بود. شخص مذکور پسر مرحوم سر اکبر چدری صدراعظم سابق دکن (دولت نظام) بوده و از مردمان خیرخواه و خدمتگزار بوده‌اند. و این جوان که در لندن تحصیل کرده اکنون به حکومت ایالت آسام منصوب شده است که از ایالات معظم هندوستان است و یازده میلیون سکنه دارد. اسم و آدرس دکتر محمد علی این است:

Dr. C. Muhammad Ali

Principal A & U Tibbia College

Karol Bagh New Delhi

این مدرسه را طبیبی به نام حکیم اجمل تأسیس نموده است که صورت او را در صدر مجلس نصب کرده و عکس او را بطور مدال به حضار می‌دادند و به سینه‌ها نصب می‌کردند و پسرش که پیرمرد غریبی بود با فینه و سترهٔ سفید که دگمه‌های طلائی مروارید نشان داشت در صدر نشسته و پان می‌جوید.

سر محمدعلی چدری با نطق بلیغ به انگلیسی مجلس را افتتاح نمود، ولی راپرت و سایر مقالات به اردو بود. اسامی خوانده می‌شد. دیپلم و جوائز تقسیم می‌گشت. جوانان فارغ التحصیل از هندو و مسلمان که عمر عزیز را صرف تحصیل طب یونانی و معالجهٔ نباتی کرده بودند این اوراق را گرفته و دلخوش بودند.

آقای ابوالکلام آزاد هم آمده چند دقیقه نشست و رفت. چون پهلوی من نشست صحبت از ابن سینا و قانون و اینکه هر ملتی او را از خود می‌داند در میان آمد. وی گفت تحقیقاً ابن سینا ایرانی است مانند سید جمال‌الدین که به مصلحت خود را افغانی خوانده و حال آنکه اسدآبادی ایرانی است و من خود از شیخ محمد عبده و رشید رضا و دیگر نزدیکان او شنیده بودم. باری دکتر محمد علی ما را بعد از خاتمهٔ مجلس بیرون برده عکسها برداشته و سپس صرف چای به عمل آمد. آنگاه وداع کرده به منزل مراجعت نمودیم.

شب مهمان دکتر عطاءالله خان هستیم. آقایان آریا و رام هم بودند. جمعی از محترمین مسلمان دعوت داشتند از جمله سر محمد ظفرالله‌خان مستشار دیوان کشور

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(Federal Court). بعد از صرف شام در چمن بیرون عمارت نشستیم. نامبرده نطق فصیحی به انگلیسی ایراد کرد و از ما خیر مقدم و راجع به امت اسلام و اتحاد اسلام سخن گفت. من نیز در جواب چند کلمه صحبت کردم و از موضع میسیون خودمان اشاره و توضیح دادم خیلی حسن اثر کرد. بعد از آن به منزل آمدم. آدرس دکتر عطاءالله:

Dr Col. Ataullah

13, Prithvi Raj Road, 13 New Delhi.

صبح دوازدهم ـ (دوشنبه ۲۶ اسفند ۱۳۲۵ / ۱۷ مارس ۱۹۴۷م.)(دهلی).

صبح هندوئی از فرقهٔ «Jainism» آمده ما را به صومعهٔ خودشان دعوت نمود. برای پس فردا قرار شد برویم.

ساعت نه و نیم نزد دندانساز رفتم. اسم و آدرس او این است:

Dr. N. N. Bery

13 Curzon Road. New Delhi

Tel 7570

ظاهراً دکتر عالمی است. دندان را معاینه معلوم شد کرم خورده و فاسد شده. چون دندان موسوم به «عقل» است کشیدن و دفع آن را اولی می‌دید.

آزمـــودم عـــقل دوراندیش را بعدازین دیوانه سازم خویش را[1].

فعلاً اصلاح موقتی کرد تا بعد سر فرصت آن را کشیده از شر آن خلاص شوم.

با گاری اسبی که آن را «تانگا» می‌گویند به قونسولگری رفتیم. آقای آریا و آقای رام هم بودند. در جریان کارهای خود صحبت می‌کردیم و قرار شد فردا نمایندگی ایران را معرفی نمایم و قرار گذاشتیم فردا صبح جلسهٔ میسیون را تشکیل داده صحبت کنیم.

ظهر نهار منزل سر «ویت من» معاون وزیر خارجهٔ هندوستان به نهار دعوت داشتم. به اتفاق آقای رام آنجا رفتیم. اسم و آدرس او این است:

۱ـ [شعر از مولوی است (م.د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

Mr. Weightman,

5. Sun Chani Bagh Raad

New Delhi.

در نهار قونسول سوئد در بمبائی و خانمش نیز دعوت داشتند. نهار ساده و بی تکلف و بدون نان بود. گوشت سرد و سالاد و دسر و سبزیجات فراوان. راجع به کارهای هندوستان خیلی صحبت شد. می‌گفت باید اجازهٔ تأسیس پاکستان به مسلمانان داده شود تا اینکه معلوم شود دفاع هند را که از طرف مغرب مخارج گرانی دارد که باید بکنند. مسلمانان که ندارند و نمی‌توانند....

ویتمن آدم خوشرو و عاقل و متینی است. مذاکرات ما ناقص ماند. قرار شد جلسهٔ دیگر ملاقات واقع شود. سه و نیم بعد از ظهر به منزل آمدم. استراحتی کردم.

عصر به اتفاق رفقا به کانوت سرکس (میدان کانوت) رفتیم. رفقا هم که در هتل مارینا هستند رسیدند. گردش کردیم. نزد خیاط یک دست لباس تابستانه دستور دادم تهیه نماید. اسم و آدرس آن خیاط این است: B. Lilaman & sons

Canaught Circus

New Delhi

خیاطخانهٔ مفصلی است، ولی خیاطی که برش می‌نمود حاضر نبود. پارچه را خریده قرار گذاشتم پنجشنبه به آنجا برویم. در چایخانهٔ ونگر (Wenger) اندکی با رفقا نشسته سپس به منزل آمدم برای صرف شام و خواب.

صبح سیزدهم ـ (سه‌شنبه ۲۷ اسفند ۱۳۲۵ / ۱۸ مارس ۱۹۴۷م.)(دهلی).

صبح مراسله‌ای به دبیر کل کنفرانس ملل آسیا نوشته و اعضاء رسمی که برای کنفرانس از ایران آمده‌اند معرفی کردم. بالاخره بعد از مذاکرات و مشاوره قرار شد که آقای دکتر صدیقی و بیانی و خانم فیروز اعضای رسمی و اینجانب عضو ناظر باشم و آقای رام هم چون باطناً و قلباً مایل بودند مشارکتی داشته باشند عضو ناظر معرفی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شدند.

صبح با اعضاء هیئت اعزامی جلسهٔ رسمی داشته و در امور جاریه مشاوره می‌کردیم و مراسلات مربوطه را با تلگرافات تبریک عید به تهران نگاشتم.

انور که به سمت مترجم از طرف کنفرانس معرفی شده است مشغول تحریر و ترجمهٔ مراسلات و مقالات بود. مراسله‌ای از دختر نیدو داشتم که از جعبهٔ خاتم تشکر کرده بود و نیز سردار اِجیتسینگ (Sardar Ajitsingh) لاهوری را برای ملاقات معرفی کرده بود. در این بین سردار مذکور نیز بر من وارد شد. خیلی از ملاقاتش مسرور و مشعوف شدم. اول دفعه که او را ملاقات کردم در ۱۳۲۷ هق. در شیراز با صوفی امبارشاد از هندوستان آمده بودند و بعد از مختصر اقامت به تهران رفت. دیگر او را ندیدم تا در سال ۱۹۳۲ در پاریس در منزل آقای محمد قزوینی او را دیدم که از برزیل آمده بود و بعد به ملاقات من آمد. اکنون بعد از ۳۹ سال مهاجرت و دوری و در سن ۶۶ سالگی با مزاج علیل و شکسته به هندوستان مراجعت کرده است و معلوم شد که در لندن از آقای تقی‌زاده از حال من استعلام کرده و دانسته است که به هندوستان آمده‌ام و پیوسته در صدد تحقیق از حال من بوده. من نیز بعد از آنکه روز ورود از لاهور به دهلی در روزنامه ورود او را خواندم دائماً درصدد ملاقات او بودم و خاطره‌های ایام شباب را به یاد آوردم. باری ساعتی نزد من نشست. دو نفر از هندوهای (کنگره) نیز همراه او بودند و از حال صوفی سؤال می‌کردند. راجع به عاقبت غم‌انگیز او که در سال ۱۹۱۶ م در شیراز در حبس بود و گویا خودکشی کرده است.

ظهر نهار را مهمان داشتم. رفقاء نمایندگی ایران مهمان آقای آریا بودند. آقای سرور گویا اعتمادی نمایندهٔ افغان که از دوستان قدیم ماست و در سال ۱۳۱۳ به نمایندگی از افغانستان به جشن هزارهٔ فردوسی آمده و با هم به طوس رفتیم بسیار مرد ایراندوست و ایرانشناس و خوش معاشرت و خوش محاوره است و شعر بسیار به یاد دارد.

معلوم شد که راجع به آثار جامی در افغانستان شرح مبسوطی گرد کرده با عکسهای متعدد از کتب خطی و غیره برای من به ایران فرستاده است، ولی چون ایام جنگ بوده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دچار سانسور شده و به من نرسیده است.

ساعت چهار بعد از ظهر بر حسب میعاد قبلی به اتفاق رفقا و آقای ژنرال قونسول ایران و آقایان دکتر عطاءالله خان و شمس عارف به ملاقات آقای دکتر ذاکر حسین رئیس «جامعه ملیه اسلامیه» رفتیم. این مدرسهٔ مدرن که در «اُکلا» (Okla) واقع است مدرسهٔ جدیدی است که در سال گذشته جشن بیست و پنج سالگی آن را گرفته‌اند. دکتر مرد دانشمندی است. دو سال قبل در لندن او را در کنفرانس یونسکو ملاقات کردم و با او سابقهٔ دوستی برقرار است. مدرسهٔ وی در نزدیکی رود جمنا (Jamna) با استیل خیلی قشنگی ساخته شده. یک نفر مهندس چک آن را ساخته است و اطفال را از دورهٔ ابتدائی تا متوسطه تا عالیه تربیت می‌کنند. با مهربانی بسیار از ما پذیرائی نمود. در چمن چای صرف شد. یکی از محصلین مقالهٔ فارسی فصیحی در خیر مقدم خواند و سه جلد از کتب اقبال شاعر لاهوری هدیه نمود. و من نیز چند جلد کتاب و یک دوره عکس و غیره به دکتر هدیه نمودم. بعد از گردش در کلاسها و مؤسسات مدرسه با رئیس مدرسه و معلمین وداع کرده بیرون آمدم. چون مدرسه در نزدیکی سد معروف «اُکلا» (Okla Dam) می‌باشد به تماشای آن رفتیم که آب جمنا را به اراضی اطراف سرازیر می‌کند. نسبت به سدّ ساکار که بر رود سند بسته‌اند خیلی کوچکتر است.

ساعت هفت به منزل آمدیم و لباس شام پوشیده بر حسب دعوت مولانا ابوالکلام آزاد به شام منزل ایشان رفتیم. (از غروب طوفان شروع شده با رعد و برق باران شدیدی می‌بارید. امیدوار است که هوای گرم خفه کنندهٔ این دو روز بعد ازین طوفان اندکی تسکین حاصل نماید). شب در منزل مولانا شام خوبی با اغذیهٔ هندی تهیه شده بود. آقای جواهر لعل نهرو و خانمهای آنها نیز بودند. مادام نایدو شاعرهٔ هند که رئیس کنفرانس نیز هست با دخترش بودند و مذاکرات بسیار در میان بود. نهرو خیلی خسته و کسل و ملول به نظر می‌آمد. معلوم شد که ازین سفر پنجاب خوشنود برنگشته است. می‌گفت که روحاً متأثر شدم. از قرار معلوم سوء قصدی نسبت به او کرده بودند. نیمه شب با اتومبیل مخصوص قونسولگری به منزل آمدم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح چهاردهم ـ (چهارشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۲۵ / ۱۹ مارس ۱۹۴۷م.)(دهلی).

دو نفر از اعضاء وزارت معارف که اسامی و آدرس ایشان نوشته می‌شود و از اعضاء انجمن دهلی ایران و هند می‌باشند امروز به دیدن من آمدند و راجع به تبادل معلم صحبت می‌کردند ولی قبل ازآنکه نتیجه گرفته شود بواسطهٔ گرفتاری و آمد و رفت زیاد موکول به جلسهٔ دیگر شد و قرار شد هفتهٔ آتیه در قونسولگری در این باب جلسه نمائیم:

1- Mr. Ashfaque Hossain Deputy Edu. Advisor Gov. of India

40 Conning lame New Delhi.

2- Dr. Imdād Hussain Assistant Edu. Advisor

72 Harding Avenue New Delhi

دیشب خانم نایدو اطلاع می‌داد که جلسهٔ کنفرانس مطبوعاتی امروز عصر در منزل خود مشارٌالیها تشکیل خواهد شد تا با ارباب جراید مصاحبه به عمل آید. ظاهراً این دعوت و محل آن برای آن است که ما را کاملاً به حزب کنگره بچسباند و از مسلمانان جدا نماید. امروز صبح آقای معتمدی هم که متوجه این نکته و مضار آن شده بودند به هوتل آمده و پس از مشاوره مراسله‌ای به مشارٌالیها نوشته و از حضور در این جلسه عذر خواستم و آن را موقوف کردم. ولی مقال و بیانیه تهیه کرده بودم که به جرائد بدهم، قرار شد بعداً آن را برای روزنامه‌ها بفرستم.

آقای انور منشی هندی و آقای مقتدری آمده بودند. قدری مقاله و نطقهائیکه باید آقایان اعضاء در کنفرانس بنمایند مطالعه و ملاحظه می‌کردم.

برای نیم ساعت بعد از ظهر به اتفاق آقای دکتر صدیقی به نزد «سر دکتر ضیاءالدین احمد» رئیس دانشگاه علیگره به نهار موعود بودیم. چون عضو مجلس شورئ «اسامبله» (Logislative Assembley) می‌باشد در رستوران مجلس پذیرایی نمود. جمعی دیگر را نیز دعوت کرده بود. کلیهٔ نمایندگان افغانستان مانند دکتر عبدالمجیدخان رئیس دانشگاه و دکتر اُنس خان رئیس تعلیم و تربیت و آقای سرور گویا اعتمادی و کهزاد خان که مورخ و نویسنده است نیز آمده بودند. سر اسماعیل چوندرانگار وزیر تجارت و جمعی دیگر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از منتسبین به حزب مسلم لیگ و نیز آقای نواب چتاری که سابقاً صدراعظم حیدر آباد (نظام دکن) بود و امروز صبح در هتل «میدن» نشسته بود و او را شناختیم.

با این مدعوین تا سه بعد از ظهر در آنجا بودیم. آقای ابوالکلام آزاد خیلی دیر آمد. در وقتی که همه گرد میز نهار جمع شده و شروع کرده بودند، همه برخاسته محلی برای او معین کردند. به او گفتم که «فی‌التأخیر آفات». فوراً خواند که «لازم شد طبیعت را مکافات»[1]. در سر نهار نطق رسمی به عمل نیامد و مجلس دوستانه برگذار شد.

این روزها کشمکش و اختلاف مسلم لیگ و کنگره به حد کمال رسیده است. دکتر ضیاءالدین می‌گفت که هندوها می‌گویند که همانطور که انگلیسهارا بیرون کردیم مسلمانان را نیز بیرون باید کرد، زیرا آنها نیز بیگانه به این ملک هستند. دکتر هادی حسن گفت : در امریکا بعد از ازدواج و یک پشت زاد و ولد شخص خودبخود تبعهٔ امریکا می‌شود. در هندوستان بعد از هزار سال اقامت و چندین پشت زاد و ولد شخص را از تبعیت هند اخراج می‌نمایند...! بسیار نکتهٔ صحیحی می‌گفت و حقیقتاً نشان می‌دهد که این مملکت استعداد و قابلیت استقلال را ندارد. این روزها لرد ویول نایب‌السلطنه می‌رود و لرد مُنت باتن (L.Mountbatten) می‌آید و همه منتظر هستند که رویهٔ او در هندوستان چه خواهد بود و چه تعلیماتی دارد. بعد از ظهر در هوتل استراحتی کردم.

عصر شخصی از اتباع فرقهٔ (Jainism) که شخصی محترم و اخلاقی بود بر حسب میعاد قبلی به هتل آمده ما را به ملاقات (Sadous) یعنی راهبان فرقهٔ مذکور برد. جماعت فقیری که یکتا پیراهن و تمام موی سر و ریش خود را کنده بودند در گوشهٔ معبد (Birlla Temple) جمع شده بودند. این جماعت ما را به مهربانی پذیرفته و هر چه اطلاع می‌خواستم می‌گفتند. رئیس کل آنها (His Highness) مانند اینها در اطراف هندوستان متحرک است. این راهبان و راهبات از قرار معلوم در حدود ششصد نفر فعلاً هستند و رسم آنها این است که دائماً در حرکت هستند و به قدر قوت لایموت در بعضی نقاط

[1] ـ [مصراع دوم بیتی است از خسرو و شیرین نظامی که مصراع اول آن این است: چو بد کردی مشو ایمن ز آفات (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به نزد اشخاص مهمان می‌شوند و پول نقد قبول نمی‌کنند. بت‌پرست نیستند و صفات عالیهٔ انسانی را می‌پرستند که عبارت است از راستی و امانت و احتراز از دروغ و دزدی و فحشا و آزار مخلوقات و غالبا در تفکر و مراقبه می‌باشند و گاهی صوم می‌گیرند که برای مدت ممتدی غیر از آب نمی‌خوردند و آثار صنعتی نیز از خودشان دارند که با دست ساخته یا با قلم به خط سانسکریت نوشته بودند. خیلی از دیدار آنها استفاده و از مقالات آنان متأثر شدیم. شخصی که هادی و رهنمای ما بود ما را در معبد گردش داد. این معبد جدید که به تازگی ساخته شده است موسوم است به بیرلا تمپِل و اسم و آدرس صحیح آن این است:

(Shri Lakishāminavayan Temple. New Delhi

Built 1938 for the Hindus (Arya Parmis)

by Seth Raja Baldeodas Birla).

تمام شعب هندوئی مانند ساناتانیستها، بودائیها، سیکها، جینها و غیره در آن به عبادت می آیند. و از اروپا و امریکا و اطراف عالم آن را تماشا می‌کنند. مهمانخانه‌ای دارد که در آنجا از واردین پذیرایی می‌کنند. از حیث استیل و سبک معماری بسیار زشت و بدقواره است ولی از جهت صنایع حجاری و نقاشی و سنگ مرمر بسیاری که در آن به کار رفته بسیار عظمت دارد.

میزبان ما که جوان معقول اخلاقی بود ما را در اطراف آن معبد گردش داد. در گوشه‌ای که معبد بودائی بود کتابی خریدم موسوم به «سه سال در تبت» به این امید که از اوضاع و احوال مردم آن دیار اطلاعی حاصل کنم. میزبان ما معلوم شد اتومبیل برای ما نگاه داشته و با کمال مهربانی با ما وداع نمود و ما را به منزلگاه آورد و آدرس آن جوان معقول و مهربان این است: (Chhagan mal Chopra

Gangashahr p. o.

Binanir).

شب در کلوپ جیمخانه (Imperial. G. Club) مهمان ماژور شمس عارف بودیم. با

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خانوادهٔ خود از ما پذیرائی کرد.قونسول ایران و خانواده نیز بودند و جمع کثیری در آنجا از مسلمانان و صاحب منصبان دعوت کرده بود که از آن جمله اسکندر میرزا که از اعقاب سلاطین گورکانیه است و در وزارت دفاع سمت سکرتری (معاونت) دارد و فارسی را خیلی خوب می‌داند. و نیز الطاف حسین که نویسندهٔ روزنامه (Dawn) می‌باشد و به سیاست هندوستان بسیار وارد است.

میزبان مهربان شام و مشروبات گوارا بسیار فراهم ساخته بود و تا نیمه شب دوستان در آنجا جمع و به مصاحبه و مؤانسه مشغول بودند. خیلی خوش گذشت. متأسفانه تغییر آب و هوا و وضع زندگی و انخفاض زمین و حرارت هوا و رطوبت فوق العاده و نور زننده در مزاج من تأثیری فاحش نموده و خیلی خسته هستم و غالباً گرفتار سر درد و صداع می‌باشم.

صبح پانزدهم ـ (پنجشنبه ۲۹ اسفند ۱۳۲۵ شمسی / ۲۰ مارس ۱۹۴۲ م.) (دهلی).

در هتل مارینا در دهلی نو (Marina Hotel New Delhi) رفقا (دکتر صدیقی و مقتدری و بیانی) منزل دارند. صبح نزد ایشان رفتم و جلسهٔ مختصری از هیئت تشکیل داده و مذاکراتی به عمل آمد. بعضی از مراسلات وارده و صادره داشتیم که با نظر رفقا جواب داده می‌شد.

امروز از طرف مسلم لیگ اعلامیه‌ای صادر شده و کنفرانس آسیایی را محکوم و بایکوت کرده و از اینکه بعضی از ملل اسلامی در آن شرکت نموده‌اند اظهار تأسف نموده است. به‌اتفاق آقای آریا و انور به بازار رفته نخست به بانک رفتم. در لوید بانک مبلغ ۳۱۲۰ روپیه که نصف وجوه موجودی من است دریافت نمودم. و سپس از پیراهندوز پیراهنهایی که دستور داده شده بود گرفتم. نزد خیاط اندازه لباس و نزد کلاهفروش کلاه گرمسیری و نزد کتابفروش چند کتاب خریده و کتابها را دستور دادم که به ایران حمل نمایند.

ظهر به منزل آمده و تا ساعت هفت و نیم از خانه بیرون نیامدم. عصر با وجود حمام

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرد باز سردرد داشتم. نگرانم که با این حال چگونه سفر کلکته را که در گرما بی‌مانند است طاقت خواهم آورد. قدری به مطالعه و تحریر مشغول بودم.

ساعت هفت و نیم به مناسبت جشن نوروز مجلس جشن و پذیرایی در باغ نمایندگی دولت ترتیب داده و آقای معتمدی و خانم ایشان پذیرایی می‌کردند. و جمع کثیری از هندو و مسلمان و انگلیسی آمده بودند. سینی هفت سین نیز درست کرده بودند. اشخاصی که در این جمع ملاقات کردم پاندیت نهرو خود مرا طلب کرده با کمال ادب و مهربانی تبریک عید می‌گفت. همچنین چند نفر از دوستان پارسی را دیدم. با قونسول افغانستان غلام احمدخان مدتی صحبت می‌کردیم. جوان باهوش و خوش صحبتی است. به خانم نایدو یک قطعه شعر شادباش نوروزی و همچنین به خانم نهرو یک قطعه دیگر هدیه کردم.

در حدود ساعت نه مهمانهای اولیه رفتند و جماعتی در حدود چهل نفر از دوستان آقای معتمدی باقی ماندند. در آن موقع ایشان نطقی ایراد و پس از تبریک عید از ورود هیئت اعزامی اظهار خوشوقتی و مسرت نمودند. جواباً من نیز شرحی بیان کرده در تشکر از زحمات معزی الیه و اظهار صمیمیت و تقدیم مبارکباد نوروزی با ذکر نام شاهنشاه و دولت و سپس یک مراسله از انجمن ایران و هند که به نام ایشان بود خوانده شد. یک سینی نقره که به نام ایشان اهدا شده بود تقدیم گردید. و یک قطعه از (شادباش نوروزی) تقدیم نمودم. و بر حسب تکلیف رفقا آن را نیز قرائت نمود. شام لذیذ و ساده‌ای تهیه شده بود، صرف شد. و پس از مؤانست و مؤالفت با دوستان نیمه شب به منزل مراجعت نمودم.

صبح شانزدهم ـ (جمعه ۳۰ اسفند ۱۳۲۵ / ۲۱ مارس ۱۹۴۷م.) (دهلی).

امروز به‌مناسبت اول فروردین که سال نو می‌شود به دیدن آقای معتمدی و خانوادهٔ ایشان رفتم و هدیهٔ مناسبی با شیرینی ایران ارمغان بردم. صبح شمس عارف و دکتر عطاءالله به دیدن آمده تبریک می‌گفتند. دو جعبه خاتم عیدی به آن دوستان تقدیم نمودم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

امروز نذر کردم که در این سال جدید مدت یک سال که ۳۶۵ روز باشد لب به سیگار آلوده نکنم، همچنین برنامه برای زندگانی خودم به‌طور اجمال در نظر گرفتم که ذیلاً می‌نگارم و از خداوند توفیق انجام آن را می‌خواهم:

۱ ـ زندگانی عملی:
الف ـ مسافرت هندوستان ـ بهار.
ب ـ مسافرت فرانسه و انگلستان ـ تابستان.
ج ـ اشتغال به خدمات عملی ـ زمستان.

۲ ـ زندگانی علمی و ادبی:
الف ـ طبع کتاب «از سعدی تا جامی».
ب ـ تألیف کتاب «حکمت قرآن».
ج ـ تألیف کتاب «ارمغان هند».
د ـ تالیف کتاب Les Lettres Perssane
هـ طبع کتاب «سفینهٔ حکمت».
و ـ ادامهٔ درس «تاریخ قرآن».
ز ـ تهیه مقالات راجع به:
۱ ـ مونتسکیو.
۲ ـ معتمدالدوله فرهاد میرزا.
۳ ـ میرزا احمد وقار.
۴ ـ یغمای جندقی.
۵ ـ امیر علیشیر نوائی.

۳ ـ زندگانی اقتصادی و خانوادگی:
الف ـ انجام شرکت عقاب.
ب ـ تعیین تکلیف پروین.
ج ـ ساختمان مختصر در خانه.
د ـ ادامهٔ شرکت مدن و پایه.

۴ ـ زندگانی اجتماعی:
الف ـ ادامهٔ خدمت در یونسکو.
ب ـ انجمنهای فرهنگی هند و شوروی.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ج ـ انجمنهای خیریه.

د ـ تحریر مقالات انتقادی و سیاسی.

ه ـ انجمن شیراز.

صبح به تماشای قصر نایب‌السلطنه رفتم. در آنجا از رفتار خانمی از همراهان که سر خود را پایین انداخته با یک نفر نوجوان انگلیسی بدون اعتنا به دیگران می‌رفت قدری مکدر شدم و زود تماشا را خاتمه داده بیرون آمدم. ولی دیدن قصر و سالون بار و اطاق ایران و امثال آن و باغ و گلکاری آن خیلی تماشایی بود.

ساعت یازده به مجلس قانونگذاری رفتم. (Legislative Assembley) وکلا از دولت سؤالات می‌کردند و نمایندگان دولت جواب می‌دادند. عمارت مجللی به شکل دایره دارد که از سنگهای بزرگ ساخته شده و ستونها و طاقها و رواقها دارد.

ظهر نهار را در هوتل صرف نموده و تا عصر استراحت کردم. عصر مقالهٔ مفصلی از رادا کریشنان که از فلاسفه و نویسندگان هند و رئیس دانشگاه بنارس است در روزنامهٔ (Evening Call) می‌خواندم راجع به آسیا و گذشته و آیندهٔ آن. خیلی خوب مقاله‌ای بود و محل استفاده است. قدری برای نطقی که در پیش دارم مطالعه و یادداشت می‌نمودم.

ساعت هفت برحسب قرار قبلی آقای رستم مسانی که از بزرگان پارسیهای هندوستان است به هوتل آمده و به اتفاق ما را در مجلس و مراسم نوروز پارسیان در سالون (پلازا) برد. مجمر می‌سوخت و شمعها روشن بود. ولی مراسم و تشریفات چون باید مقارن غروب آفتاب انجام گیرد خاتمه پذیرفته بود. آقای دکتر شرف Dr. S. P. Shroff که طبیبی پارسی و مقیم هند است و مریضخانهٔ خیریه مجانی دارد صاحب مجلس بود. نطقی در خیرمقدم وتبریک عید بیان نمود. جوابی دادم و از طرف ایرانیان به آنها که برادران پارسی و همنژاد ما هستند تبریک عید گفتم. همچنین آقای سرکاوس‌جی جهانگیر که رئیس پارسیان هند است نطق مفصلی ایراد نمود و از زردشتیان ایران یاد نمود. مجلس خوبی بود و احساسات و عواطف ایرانیت در آنجا واضح و آشکار می‌شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شب در منزل جواهر لعل نهرو به شام دعوت داشتیم. شام خودمانی و خیلی (intime) بود. مدعوین هیئت میسیون ایران بودند و آقای ابوالکلام آزاد و چند نفر از هندیها، سردار اجیتسینگ (Ajitsingh) لاهوری رفیق قدیم ما که چهل سال قبل او را در شیراز دیده و آشنا بودیم، همچنین دکتر انصاری که در چهارده سال قبل (ژوئن ۱۹۳۳) در پاریس در خانهٔ پرفسور فوشه استاد هندشناس دانشگاه پاریس ملاقات کرده بودیم فقط چند ساعتی و به اتفاق از خانهٔ استاد که در (بان لتو) بود با راه‌آهن به شهر پاریس مراجعت کردیم. خیلی از حافظهٔ من تعجب نمود. با فرانسه صحبت می‌کرد.

آقای نهرو یک جلد کتاب (Discovery of India) تألیف خود را به من هدیه نموده در پشت آن به خط خود نوشت. من نیز یک قوطی خاتم بسیار ممتاز به دختر او هدیه نمودم. در باب اشکالاتی که برای حمل و ورود کتاب از هند به ایران می‌شود مذاکره کردم. وعده کرد که مطالعه نموده تسهیلاتی قائل شود. شام ساده و بی‌تکلف در سر میز ایستاده صرف شد. دختر و خواهر نهرو از خانمها پذیرایی می‌کردند. خانم نیدو و دخترانش نیز بودند. یکی از دخترهای او را که بسیار باهوش و قیافهٔ عجیبی دارد، امشب ملاقات کردم. گویا فارغ التحصیل آکسفورد و دارای عنوان و شهرتی است. شب بسیار خوش گذشت.

صبح هفدهم ـ (شنبه اول فروردین ۱۳۲۶ شمسی / ۲۲ مارس ۱۹۴۷م.) (دهلی).

امروز روز اول سال نو است. از خداوند تبارک و تعالی سعادت و آسایش جسمانی و روحانی همهٔ کسان و آشنایان و دوستان و هموطنان و همجنسان خود مسئلت دارم.

صبح آقای معتمدی و خانم و اعضاء قونسولخانه برای تبریک عید به دیدن آمدند. همچنین رفقاء اعضا هیأت اعزامی بذل محبت کرده آمدند.

در منزل قدری به نوشتجات وارده رسیدگی کرده به تلگرافات و مراسلات تبریک جوابی نوشتم. امروز یک تلگراف تبریک از آقای فیروز مدن در پاریس داشتم که تبریک عید به کلیهٔ (ما) گفته بود. اسباب مسرت خاطر شد. معلوم شد رفقای پاریس همه با هم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و سلامت بوده‌اند. قبل ازظهر مشغول تهیه مقالهٔ خود در باب «در روابط هند و ایران» بودم. تا یک ساعت بعدازظهر قسمتی از آن را به انگلیسی درآوردم.

نهار در هوتل صرف شد. رفقا برای دیدن مؤسسات فلاحتی رفتند ولی من در منزل ماندم. دندان درد می‌کرد و از اثر آن سر و گوش نیز درد داشت.

چهار بعدازظهر سه نفر بر من وارد شدند که اسم و آدرس آنها در زیر مسطور است:

1 - Mr. Manzar Alam منظر عالم

Advocate, on all India states Muslim - Leag.

10 B. Fiz Bazar - Delhi.

2 - Shaffaut - Ahmad شفاعت احمد

Private Sec to M. Liaghat - Ali khan.

3 - A. M. Zobairi زبیری

U. R. Union Bank Ld. Delhi.

tarikhema.org

اینها از طرف مسلم لیگ آمده و صحبت می‌کردند برعلیه کنفرانس آسیایی و مخالفت مسلم لیگ با آن و ترغیب ما بر ترک آن و غیره و غیره. با آنها مدتی به محبت صحبت کرده خاطرنشان نمودم که این اقدام زعماء مسلم لیگ دیر و بی‌موقع بوده است. زیرا کنفرانس تشکیل شده و نمایندگان ملل اسلامی در دهلی حاضرند. می‌بایستی نظرات خود را قبلاً می‌گفتند. و اکنون نیز بهتر است که در این باب خودداری نموده و از این پس دستگاه اطلاعات و انتشارات خود را در ممالک اسلامی برقرار نمایند.

ساعت شش مؤسسهٔ آثار و صنایع عتیقهٔ هندوستان (Archaeological Survey of India) ما را به تماشای اکسپوزیسیون، نمایشگاه صنایع و آثار آسیایی دعوت کرده بودند. دکتر ویلر رئیس موزه و ادارهٔ باستانشناسی هندوستان این نمایشگاه را فراهم ساخته بود و از تمام نمایندگان و اشخاص مختلف دعوت کرده بود. پاندیت نهرو و ابوالکلام آزاد نیز حضور داشتند. از افغانستان بسیار آثار ظریفه و نقوش و کتابهای خطی آورده بودند که از جمله کتاب دیوان حافظ بسیار ظریفی به خط میرعلی مشهدی (زمان

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سلطان حسین بایقرا) بود. و همچنین نسخهٔ بهارستان جامی بسیار زیبایی با تذهیب اعلی. آقای سرور گویا که اشعار دلاویز فارسی زیاد از حفظ دارد، حکایت می‌کرد که وقتی این رباعی را در سنگ مزاری دیده:

ای نور دو دیدهٔ جهان افروزم　　رفتی و ز هجر تو سیه شد روزم

بودیم دو دست، هر دو روشن چون شمع　　تقدیر ترا بکشت و من می‌سوزم.

و می‌گفت که در جنگ خطی دیده است که این رباعی از شمس الدین محمد صاحبدیوان است و در مرثیهٔ برادر خود ساخته است. یک بیت آن اگر حافظهٔ من خطا نکند در جلد سوم تاریخ ادبیات ایران مذکور می‌باشد. (مراجعه شود)[۱].

آقای سرور گویا به من اطلاع دادند که از مصر آقای دکتر عبدالوهاب عزام به نمایندگی مصر آمده است، خیلی مسرور شدم. برای ملاقات او برحسب تکلیف آقای گویا به منزل نمایندگان کنفرانس که در (Constitutional Club) جا و مقام دارد رفتیم. همه نمایندگان که بالغ بر دویست نفر می‌شوند از همه طرف آسیا آمده بودند. منظرهٔ بسیار جالب توجهی داشت و هر قوم و ملت با لباس ملی خود.

شام را با نمایندگان افغان و مصر در سر یک میز صرف کردیم. با آقای دکتر عزام روبوسی کردیم. او نیز در باب مناقشهٔ مابین مسلم لیگ و کنگره نگران و اندیشه ناک است. یادداشتی تهیه کرده بود که به جراید بدهد. او را منع کردم و گفتم تأمل کند تا در این باب مطالعهٔ بیشتری به عمل آید و قرار شد مسوده‌ای هم من بنویسم.

ساعت نه و نیم برحسب دعوت خانم نایدو رئیس کنفرانس همهٔ نمایندگان و رؤسا هیئتها جمع شدند[۲]. مشارالیها و آقای نهرو توضیحاتی می‌دادند برای تشریفات و تشکیلات که فردا باید انجام گیرد، چون فردا عصر افتتاح رسمی کنفرانس است. مدتی صحبت بود، از جمله قرار شد کمیسیونی برای تنظیم قرارداد تشکیل این کنفرانس برای

۱ـ [در کتاب «از سعدی تا جامی» (ص ۷۶) آمده است به این صورت:

گویی من و او دو شمع بودیم به هم　　یک شمع بمرد و دیگری می‌سوزد (م.د.)].

۲ـ [در مهمانخانهٔ «کنستی توسیونال هاوس» که برای مسکن نمایندگان ملل در کنفرانس تخصیص داده شده بود (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آینده نوشته شود. از مؤسسات علمی و فرهنگی جهان نیز دعوت شده و همه عضو ناظر فرستاده بودند. من تذکر دادم که خوب بود از «UNESCO» نیز دعوت کرده بودند. آقای پاندیت نهرو تصدیق نمود و اظهار تأسف کرد که فرصت فوت شده است.

ساعت یازده آقای شیوارائو که یکی از اولیاء تشکیلات و پوبلیسیت معروفی است اتومبیلی به اختیار ما گذارد و ما به هوتل خود مراجعت نمودیم. تماشای ملل مختلف آسیایی با البسه و رسوم گوناگون حقیقتةً بسیار تماشایی بود.

صبح هجدهم - (یکشنبه دوم فروردین ۱۳۲۶ شمسی / ۲۲ مارس ۱۹۴۷م.) (دهلی).

درد دندان به‌طوری آزار می‌دهد که آرام و قرار سلب کرده و دائماً سردرد غریبی عارض است. اگر این صداع از دندان نباشد پس از چیست؟ باوجود کارهای زیادی که این چند روزه دارم مجال رفتن به طبیب و معالجه نیست. گرما و حرارت هوا به منتهای شدت است. خانم معتمدی امروز نهار را به چلوکباب آهو دعوت کرده بودند. ولی من بواسطهٔ کسالت و عدم عافیت عذر خواستم.

صبح به هوتل مارینا نزد رفقا رفتم. چند تلگراف تبریک رسیده بود. جواب دادم. مسودهٔ مراسله‌ای به لیاقت علیخان لیدر مسلم لیگ نوشته بودم، رفقا بعضی اعتراض داشتند و می‌گفتند موجب گفتگو و مقال در روزنامه‌جات خواهد شد، بهتر است به مذاکرهٔ شفاهی اکتفا کنیم.

به اتفاق رفقا به مجلس کنفرانس آسیایی (Constitutional House Curzon Road New Delhi) رفتیم. امروز ساعت دوازده کمیسیون هیئت مدیره (Arian Inter Conference) تشکیل می‌شود. رؤساء نمایندگان و هیأتها اجتماع کرده بودند. چون آقای دکتر صدیقی به سمت رئیس هیئت معرفی شده و من به سمت عضو ناظر (Observer) لهذا من در گوشه‌ای نشسته متوجه و ناظر بودم. جلسه را خانم نایدو افتتاح کرد و آقای جواهر لعل نهرو به سمت نایب رئیس توضیحات مهم داد. در ابتدا جمعی را از سران نمایندگان به سمت رئیس (Chairman) انتخاب کردند. از جمله نمایندهٔ ایران هم انتخاب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گردید. سپس کمیسیونی برای ترتیب نظامنامه و مسودهٔ قرارداد برای تشکیل انجمن فراهم گردید. در اینجا نمایندهٔ ایران نیز انتخاب شد. امروز نمایندگان جمهوریهای سویت، گرجستان، آذربایجان، قزاقستان، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان نیز حاضر بودند. دیشب آمده بودند. عکسها برداشتند.

ظهر چون صداع به منتهای شدت بود به منزل رفتم. در هوتل آقای عباس دولتشاهی ویس قونسول ایران و خانم ایشان مهمان ممتاز علیخان بودند که برادر زن لیاقتعلی‌خان است و خانم فرانسوی دارد.

بعد از صرف نهار و استراحت و استحمام عازم کنفرانس جلسهٔ رسمی و عمومی شدم. اولین جلسه را در خارج شهر دهلی در قلعهٔ قدیم موسوم به «پورانا» که از ابنیهٔ قدیم دهلی و ظاهراً قلعهٔ شیرخان افغانی بوده است تشکیل داده بودند. ساعت چهار عموم نمایندگان از مقر خود حرکت کرده به قلعه رسیدند. چادرهای متعدد در روی چمن افراشته و پذیرایی می‌کردند. جمع کثیری از پسران و دختران جوان دانش‌آموز به راهنمائی و پذیرایی مشغول بودند. در چادر بزرگی مختصر توقفی کرده و چای صرف شد، سپس سلسله نمایندگان ملل مختلف به‌ترتیب الفبایی حرکت کرده در محل جلسه رفتند. در زیر سایبانی از پارچهٔ سفید جمع کثیری بالغ بر ده هزار نفر دعوت داشتند. در صدر جلسه مصطبهٔ مرتفعی آراسته و پرچمهای ملل آسیایی را در اطراف آن آویخته و در وسط نقشهٔ بزرگ آسیا را با گرافیکها و اطلاعات مربوطه ترسیم و کلمهٔ آسیا با خط درشت در وسط نمایان و شب با الکتریک روشن می‌شد. جلسه افتتاح شد. رؤساء هیأت نمایندگان بر ترتیب الفبائی دعوت می‌شدند و سوی مصطبه رفته در صندلیهای خود قرار می‌گرفتند. نخست خانم نایدو (S.Naidu) به ریاست مجلس معین و سپس شخص هندوئی نطق انگلیسی کرده به حضار خیر مقدم گفت. بعد از او جواهر لعل نهرو که در حقیقت نخست وزیر (Vice President of the Council) است نطق مشروحی به اردو و سپس به انگلیسی قرائت نمود و به حضار خیرمقدم گفت و از گذشته و آیندهٔ آسیا یاد کرد. نام ایران را با تجلیل بسیار ذکر نمود. بعد از او خانم نایدو که به بلبل هندوستان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

معروف است نطق مشروحی از خزینهٔ خاطر با فصاحت و بلاغت و تأثیر تمام ایراد کرد. مدت نیم ساعت مسلسل و بدون اندکی فتور صحبت می‌کرد و حضار را شیفتهٔ بلاغت و روانی سخن خود می‌نمود. او نیز از ایران در ضمن بیان خود به عظمت و تجلیل نام برد و مصراع حافظ را «بلبلا مژدهٔ بهار بیار» به فارسی بیان نمود. نطق او غالباً با شور و شعف و دست زدن حضار قطع می‌شد. بعد از او پیغامات و تلگرافات مؤسسات و شخصی را ذکر کردند. آنگاه هریک از رؤساء نمایندگان به‌ترتیب الفبائی دعوت می‌شدند و چند کلمه به زبان ملی خود یا به زبان انگلیسی سخن می‌گفتند به این ترتیب: افغانستان، ارمنستان، برمه، سیام، کچنچین، چین، مصر، هندوچین. چون ساعت به هفت رسیده و دیروقت بود سایر نمایندگان مانند ایران و غیره فردا در ساعت پنج در همان جلسهٔ عمومی سخن خواهند گفت. بلندگوهای بزرگ و بادزنهای الکتریکی نصب کرده و همه باکمال راحتی به استماع سخنان ناطقین مشغول بودند. ساعت هشت و نیم به منزل آمدم. شب بواسطهٔ درد دندان بسیار ناراحت بودم و تقریباً بیدار بودم.

امروز که روز (پاکستان) است از طرف مسلمانان بیرقهای سبز مسلم لیگ را در مسیر معابر و دکاکین و غیره برافراشته بودند. ظاهراً در دهلی زد و خورد شدیدی مابین مسلمانان و سیکها نیز به وقوع پیوسته که منجر به قتل و خرق هم شده است به همین جهت حکومت نظامی برقرار شده و آمد و رفت از ساعت هفت شب تا هفت صبح ممنوع بود.

صبح نوزدهم ـ (یکشنبه سوم فروردین‌ماه ۱۳۲۶ / ۲۴ مارس ۱۹۴۷) (دهلی).

درد دندان بسیار مرا ناراحت کرد. دیشب خواب نرفتم و شقیقه و گوش و سر بشدت درد می‌کرد. بالاخره تصمیم گرفتم که فوراً به طبیب دندان مراجعه کرده و در صورت لازم آن را قلع کنم. به اتفاق آقای عباس آریا نزد دکتر بری (Dr. Bory) رفتم. اول با اشعهٔ ایکس (X Rayon) عکس برداشت و دندان معیوب را معلوم کرد و سپس آن را درآورد. چون فاسد و ضعیف شده بود مقاومت نکرده شکست ولی ریشه‌ها سالم بود. به زحمت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ریشه‌ها را بیرون آورد. البته چون عضو را بیحس کرده بود درد حس نمی‌شد ولی عکس‌العمل آن و رخوت فک اسفل و جریان خون مزاحم بود. به منزل آمدم و سه چهار ساعت بیحال بودم.

امروز نهار مهمان مهاراجه (کاپورتالا) بودم. عذرخواستم. عصر فنجانی سوپ سرد نوشیدم. و چون کم کم حالم رو به بهبودی می‌رفت اتومبیلی گرفته به محل کنفرانس رفتم. جلسهٔ علنی در قلعهٔ کهنه بود. به اتفاق جمعی از نمایندگان ملل مختلف با اتوکار به آن محل رفتیم. در بین راه شخصی موسوم به رشیدالدین نمایندهٔ (هند هولند) اندونزی همنشین بود. صحبت به فرانسه می‌کرد و از اوضاع تشکیلات مذهبی ایران می‌پرسید. معلوم شد خود او سکرتر وزارت مذهب است. می‌گفت (زبان هولندی) را لغو کرده و به جای آن زبان انگلیسی را در مدارس اتخاذ کرده‌اند. رفقا قبل از من رفته بودند. جلسه تشکیل شد. پاندیت نهرو در ابتدا نبود. ریاست جلسه را خانم ساراجونی نایدو (Sarajuni Naidu) مثل دیروز اداره می‌کرد ولی چون کسالت حاصل کرده و طاقت نداشت عذر خواست و رفت و ادارهٔ جلسه را به پروفسور معروف (رادا کریشنان) واگذار نمود و او نیز در آخر جلسه نوبت خود را به نهرو واگذاشت. در این جلسه باقی نمایندگان صحبت کردند. از جمله تقی‌الدین صلح نمایندهٔ عرب لیگ و یک خانم مصری که تازه وارد شده بود به عربی و انگلیسی صحبت کرد. پیام زنهای مصر را آورده بود. و نیز یک خانم که نمایندهٔ تاجیکستان بود به زبان فارسی سخن می‌گفت و از شعرای فارسی مانند رودکی و فردوسی نام برد (البته فارسی او به اسلوب قدیم آسیای مرکزی بود). نطقهای نمایندگان جمهوریهای سویتیک هم یکنواخت و متحدالمضمون بود و همه از آزادی جماهیر شوروی و خلاصی از چنگال استبداد سخن گفتند. در آخر جلسه نوبت به فلسطین (Palestine) رسید. شخص یهودی موسوم به برگمان که از طرف اونیورسیته عبری آمده بود صحبت کرد و در ضمن کلام از حق یهودیها در فلسطین اشاره نمود. از این معنی نمایندگان مصر و عرب لیگ برآشفتند. نمایندهٔ عرب لیگ در ضمن نطق خود به او جوابی داد و تصریح نمود که فلسطین مملکت عربی است و خاص عرب است و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یهودیان در آنجا تازه واردند و اشاره کرد که در نتیجهٔ سیاست انگلیس آنها به آن سرزمین آمده‌اند. خانم مصری نیز به اصرار اجازه گرفت و او نیز اعتراضات سختی کرده جوابهای شدیدی داد. نمایندهٔ عبری اجازهٔ جواب خواست. چون پاندیت نهرو به او اجازه نداد قهر کرد و از مجلس بیرون رفت. جمعی از هندیهای صاحب عنوان رفته او را برگردانیدند و او نیز آمده با نمایندهٔ عرب لیگ دست داد و مردم نیز کف بسیار زدند. در این موقع (رادا کریشنان) که نمایندهٔ هندوستان بود از طرف هندوستان در ختم مجلس سخنرانی می‌کرد و با همان لهجهٔ محکم و انگلیسی فصیح و شیرین خود حرف می‌زد. در پایان مجلس پاندیت نهرو مجدداً چند کلمه حرف زده و از حضار تشکر کرد و از نمایندهٔ عبری عذرخواهی کرد و جلسه در میان احساسات عمومی خاتمه پذیرفت.

در ابتدای جلسه آقای دکتر صدیقی نیز نطق خود را با لهجهٔ بسیار فصیح و بلیغ ایراد نمود و آقای انور به انگلیسی ترجمه نمود. شب چون کسالت باقی بود استراحت نمودم.

صبح بیستم ـ (سه شنبه چهارم فروردین ماه ۱۳۲۶ / ۲۵ مارس ۱۹۴۷) (دهلی).

صبح آقای هومی مدن از بمبائی به دیدن من آمده بود. بسیار از ملاقات او مسرور شدم. ظهر هم نهار نزد من صرف کرد و چون عجله برای مراجعت دارد قرار شد فردا مجدداً او را ببینم.

صبح مشغول مطالعه و تحریر مقالهٔ خود به انگلیسی بودم. قبل از ظهر به اتفاق آریا به نزد خیاط برای امتحان لباس رفتیم. متأسفانه دیر شده بود حاضر نبود. ناچار عصر ساعت شش و نیم رفتیم. تازه خود خیاط انگلیسی نبود، شخص دیگری امتحانات نمود. بعد به هوتل مارینا آمده به اتفاق رفقا به منزل مراجعت کردیم.

از امروز مجدداً حکومت نظامی (Curfew) در شهر دهلی اعلان شده از ساعت شش شب تا ساعت هفت صبح آمد و رفت قدغن است و تا روز شنبه ۳۱ مارس این وضعیت باقی خواهد بود. علت همان زد و خورد بین مسلمانان و هنود است.

ساعت شش و نیم به منزل آقای هادی جزایری به بازدید رفتیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

20, Rad Landen Road Mr H, Djazaery. خانمهای ایرانی بودند. آقای دولتشاهی و خانم ایشان نیز بودند. ساعتی نشسته به اتفاق آقای معتمدی و خانمها به منزل آقای لیاقت علی خان وزیر مالیه و شخص دوم در مسلم لیگ رفتیم.

(Sir Liaquat Ali Khan, Memberof Finance Gut-i-Raaîma, Hardinge-Avenue, New Dehli.

به کوکتل (At home) دعوت کرده جمع کثیری از انگلیسی، اروپایی و هندو و غیره جمع بودند و خانم به آب مشروب پذیرایی نمود. از جمله اشخاصی که ملاقات کردم سپهسالار کل قوای انگلیس کماندو آن چیف مارشال[1] بود که راجع به ایران و اوضاع آذربایجان و ارامنه و آشوریها و کردها بسیار صحبت شد و نیز بابا که وزیر معادن است و از پارسیهای هندوستان می‌باشد.

شب را به شام در منزل اسکندر میرزا مهمان بودیم. شام بسیار لذیذی صرف شد. آقای عبدالرب متخلص به نیشتر که از اهالی پیشاور و مرد بسیار خوش هیکل است و فارسی را به خوبی حرف می‌زند و شعر هم می‌گوید و اکنون وزیر طرق و شوارع است، در آنجا ملاقات شد. ولی من با یکی از دوستان به خیال خود مشغول بودم.

شب در منزل خیلی بد خوابیدم و ناراحت بودم. مولانا ابوالکلام آزاد امروز یک جلد کتاب «غبار خاطر» که جمع آوردهٔ ایام حبس او در قلعهٔ احمدنگر است برای من فرستاده و در پشت آن نیز سطری نگاشته. افسوس که اردو نمی‌دانم و فهم کلمات آن مقدور نیست.

صبح بیست و یکم ـ (چهارشنبه پنجم فروردین ماه ۱۳۲۶ / ۲۶ مارس ۱۹۴۷م.) (دهلی).

امروز بواسطهٔ بیخوانی و خیالات دیشب خیلی خسته و ناتوان بودم. گرما و حرارت روزافزون دهلی نیز برخستگی و ضعف می‌فزود.

صبح را در هتل مارینا (Marina) که جایگاه رفقاست آمدیم. در آنجا به مراسلات و کارهای جاری هیئت اعزامی رسیدگی و گزارشهایی برای طهران تهیه و مکاتیبی در

۱ـ [جای اسم سفید مانده است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جواب به دوستان می‌نوشتم. بعد نیز جلسه تشکیل داده در کارهای هیئت مشغول مشاوره بودیم. روز شنبه قرار شده است که از رؤسای نمایندگان ملل آسیائی دعوت نمائیم به چای.

نطق انگلیسی که برای شورای امور جهانی در هندوستان تهیه شده است به دفتر آن شورا اطلاع دادم که وقت و محل آن را معین نمایند. چند مراسله به وزارت خارجه و آقای قوام السلطنه نوشته از گزارش اوضاع و پیشرفت امور اطلاع دادم.

ظهر به منزل آقای دکتر صدیقی که رئیس شعبهٔ شرقی رادیو دهلی است به ناهار مهمان بودیم. جمعی از مهمانان هندی و انگلیسی نیز بودند. نهار سرد سر میز صرف شد. بسیار مطبوع و گوارا بود ولی گرمای هوا طاقت فرسا و سایبانی که در وسط حیاط روی چمن برافراشته بودند مانع حرارت آفتاب نمی‌شد. بعدازظهر به منزل آمده استراحتی نمودم. ساعت پنج آقای هومی مدن (رهبر راست) به دیدن آمد و ضمناً چون عازم بمبئی است خداحافظ کرد و رفت. ساعت شش و نیم دعوتی از طرف هئیت به پذیرائی شده بود در (Royal Theatre) موضع تئاتر رقص و موسیقی هندی از اشعار تاگور شاعر معروف است (Rabindranath Tagor) و آن را در مدرسه‌ای که در شانتی نیکیتان دائر کرده بود نوشته. شعر بنگالی و موسوم است به (Chilrangada). خالی از تماشا و لطافت نبود. تاگور اصل حکایت را از اخبار مهابهارات اقتباس کرده و آن را به این صورت درآورده. شب در منزل شامی صرف کرده استراحت نمودم.

صبح بیست و دوم ـ (پنجشنبه ششم فروردین ماه ۱۳۲۶ / ۲۷ مارس ۱۹۴۷م.) (دهلی).

امروز صبح بعضی هدایای مختصر مانند کتاب و سیگار و عکس برای آشنایان و رفقای همکار در کنفرانس تقسیم کردیم که رفقا بدهند. ساعت ده و نیم به قونسولگری رفتیم. معلوم شد آقای معتمدی به منزل عبدالرب نیشتر رفته‌اند، حسب‌الوعده من نیز رفتم. در منزل خود از ما پذیرائی نمود. مرد خوش قواره و خوش هیکلی است. امروز جامهٔ پنجابی پوشیده بود. دامنهٔ صحبت امروز توسعه یافت. چون از زعماء و پیشوایان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وزراء مسلم لیگ است اندکی او را به زبان گله و ملامت نمودم و گفتم اینهمه بدبختی که نصیب مسلمانان هند شده تقصیر خود ایشان است که از ابتدا تمدن جدید را اقتباس نکرده و خود را کنار کشیدند، تا اینکه هندوها خود را در تعلیم و تربیت جدید جلو انداخته ودر مدارس جدید و در لندن تحصیل کردند و اکنون علم وصنعت و ثروت هند را به دست گرفته‌اند و مسلمانان پیوسته با همدیگر به اختلاف مشغول بودند. تصدیق کرد و می‌گفت انگلیسیها در بدو امر هندوها را پیش کشیدند زیرا می‌گفتند حکومت دست مسلمانان بود و هندوها خوار و زار بوده‌اند و حزب کنگره را برای اولین بار یک نفر انگلیسی تأسیس نمود. اکنون هم انگلیسها و هم مسلمانان بیدار شده‌اند ولی قوت و ثروت در دست هندوهاست. بالاخره در باب کنفرانس و دورکشی زعماء مسلم لیگ از نمایندگان ملل اسلامی او را ملامت نموده گفتم دریغ است که این جماعت کثیر را از خود دور نمایند. درصورتیکه مابین اینها اصناف طبقات از وزیر و عالم و پروفسور و روزنامه‌نویس وجود دارد و حال آنکه هندوها دائماً آنها را مانند حلقهٔ انگشتر احاطه کرده‌اند و با انواع مهربانی آنها را جلب می‌نمایند. در باب افتتاح خط هواپیمایی مابین هندوستان و ایران نیز مذاکره و تشکر کردم. موافقت کرده‌اند که رفت و آمد موقتی دائر گردد و امید است که چهارخط کراچی ـ خرمشهر و کویته ـ ایران دائر گردد. می‌گفت بعد از چهار ماه دیگر خط تهران ـ مشهد و کابل ـ لاهور ـ دهلی نیز دائر می‌گردد. از منزل آقای نیشتر به قونسولخانه آمدم. نمایندگان وزرات معارف آمده و رفتند. جلسه و کمیسون تشکیل نگردید. به عمارت و جایگاه کنفرانس (Constitutional House Curzon Raod) رفتم، در آنجا بعضی از نمایندگان را ملاقات کردم. به اتفاق آقای رام در کمیسیون مخصوص امور اقتصادی و کشاورزی حاضر شده، ظهر در هتل مارینا به اتفاق رفقا صرف نهار کردم. بعضی مکاتیب و مراسلات را رسیدگی نمودم. عصر ساعت سه و نیم به جلسهٔ عمومی کنفرانس که در (Lady Irving College) تشکیل می‌شد رفتیم. دکتر سیدین راپرت کمیسیون فرهنگی را قرائت کرد که از جمله موضوع زبان رسمی کنفرانس بود و مقرر شده بود که زبان انگلیسی زبان رسمی کنفرانس باشد. یکی از نمایندگان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(پرفسور اونیورسیتهٔ عبری) که طرفدار زبان اسپرانتو بود نطقی کرد و گفت اگر قشنگی و ظرافت زبان موجب اختیار آن بود زبان ایرانی از همه زیباتر است و نطق شیرین نمایندهٔ ایران همهٔ ما را دلچسپ واقع شد... همهٔ حضار با کف زدن کلام او را تصدیق کردند. بعد از ختم جلسه از این تمجید و تحسین او تشکر نمودم. بعد از خاتمهٔ جلسه نمایندهٔ سیلان به چای دعوت کرده بود ولی من منزل دولتشاهی را ترجیح داده ساعتی در منزل او و خانمش بودم و صحبت می‌کردیم و اشعار خود را برای من می‌خواند. در میان ساعات پرمشغله و گرفتاری و تماس با افراد بسیار، این‌گونه ساعات مختصر بسیار فرحبخش و لذیذ است، خاصه که میزبانی دلنواز پذیرائی نماید.

ساعت شش و نیم در تئاتر رگال (Regal Theatre) از طرف کنفرانس دعوت به تماشا شده بودیم. با درشکه به آنجا رفتیم. امشب نمایش رقص کلاسیک هندی بود. و آرتیست و رقاصهٔ معروفی موسوم به تارا چودری (Tara Chaudhri) به انواع رقصهای کلاسیک با موسیقی خاص هندی حضار را مسرور می‌نمود. در پایان بعد از شش نوع رقص که غالباً یکنواخت و بدون تنوع بود، بعد از آن به نمایش تاریخی هندی موسوم به (Bheeme) و رقصهای آن مشغول شدند. چندان مطبوع نبود. برخاسته بیرون آمدم و بارفقا به هوتل رفتیم.

به مناسبت حکومت نظامی (Curfew) که این دو روزه در دهلی اعلان شده می‌گویند آمد و رفت در شب مشکل شده و تاکسیها با زحمت اشخاص را می‌برند. امشب از سر میرزا اسماعیل شیرازی صدراعظم دکن کاغذی داشتم. از وصول تبریک نامه (شادباش نوروزی) تشکر کرده بود، و مراسلهٔ معقول و مؤدبی نوشته، درصدد هستم به او مراسله بنویسم و او را به خدمت به فارس و شیراز که وطن اصلی اوست دعوت نمایم.

صبح بیست و سوم ـ (جمعه هفتم فروردین ماه ۱۳۲۶ / ۲۸ مارس ۱۹۴۷) (دهلی).

امروز از یک عملی که متضمن ملالت روحی و جسمی و خسارت مادی و معنوی بود خداوند مرا حفظ نمود و به جزئی خرجی که در حدود ۳۰ تومان ارزش نداشت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خاتمه پذیرفت. و آن نیست مگر از توفیق و تأیید الهی.

صبح به هوتل مارینا رفتم. بعضی نوشتجات به وزارت تجارت هندوستان راجع به عمل بازرگانی و همچنین به تهران و غیره حاضر نموده ارسال شد.

از دکتر وکیل از پاریس به تاریخ ۲۰ مارس مراسله داشتم متضمن شرحی که دکتر بدیعی نوشته و از سلامت پروین[1] اطمینان داده بودند. خیلی مسرور شدم و خدا را شکر کردم. عجب است که مراسلات پاریس به دهلی در کمتر از یک هفته به مقصد می‌رسند. امشب ترتیب پراگرام بقیه مسافرت را با رفقا داده مقرر داشتم که ان شاءالله هفتهٔ آینده روز شنبه ششم آوریل از این شهر حرکت نمائیم. قبل از ظهر منزل آقای دولتشاهی رفتم. بنا بود با خانم برای خرید به بازار برویم ولی منصرف شده به وقت دیگر محول شد. چون در سر راه عبوراً به عمارت کنفرانس (Constitutional House) رفتم، اتوبوسی در شرف حرکت بود. خانمی که تنظیم حرکت نمایندگان را می‌داد فوراً به من گفت اگر مایل باشید با این اتوبوس به نمایشگاه بروید. من فوراً و بیدرنگ قبول کردم. با کمال شتاب از عقب اتوبوس دویده سوار شده راه افتادم. معلوم شد نمایشگاه در انیورسیته دهلی و مربوط به مسائل عملی است. خالی از فوائد علمی و تحقیقات و مطالعات نبود. نمایندگان افغان هم بودند. نیم ساعت بعدازظهر همان اتوبوس از جلو هتل میدن می‌گذشت، پیاده شدم.

نهار را مهمان والا حضرت شاه احمدخان عمو و پدرزن پادشاه افغانستان بودم به اتفاق آقای رام. معلوم شد جماعت مصریها نیز هستند. در هتل سسیل (Cecil Hotel) که از هتلهای درجهٔ اول دهلی است، والا حضرت نهاری داده، قونسولهای ایران و افغانستان نیز حضور داشتند. آقای عبدالوهاب عزّام و تقی‌الدین الصلح و خانمهای مصری نیز بودند. خیلی مهربانی و احترام کردند. در سر نهار «پلاس دنور» را به من دادند. والا حضرت از خیال عزیمت من که از راه افغانستان عازم مراجعت هستم خیلی به مسرت و مهربانی تشویق نمود. مرد بلند بالا و گشاده پیشانی است و قیافهٔ مردانه دارد و

۱ـ [مراد دختر ایشان است (م.د)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فارسی را به لهجهٔ افغانی تکلّم می‌کند. خالی از شخصیت نیست.

سه بعدازظهر به هوتل مراجعت کردم. بعد از استراحت و استحمام ساعت شش برحسب دعوت به قصر نایب السلطنه (H.E.Lord Mountbatten & Lady M.) رفتم. در قصر نیو دهلی از تمام نمایندگان کنفرانس پذیرائی می‌کرد. با رعایت انتظام و ترتیب کامل واردین را به حضور نامبرده هدایت دادند و پس از آن در سالون بزرگ که به نقاشی ایرانی مزین است همه جمع شده و پس از صرف نوشیدنی آقای جواهر لعل نهرو که تنها وزیر دولتی بود که در آن جمع حضور داشت دنبال من آمد اظهار داشت که با نایب‌السلطنه ملاقات شود. به پایین باغ رفتیم. جایی که گلها و سبزه‌ها به نور چراغها روشن و فواره‌ها در جریان بودند هم نایب السلطنه و هم خانم ایشان را ملاقات و صحبت کردیم و به آنها گفتم که این دفعهٔ دوم است که در این قصر آمده‌ام. خانم می‌گفت به ایران آمده و در بیست سال قبل تماشای پرس پلیس را کرده است. بعد از گردش به منزل رفقا در هوتل مارینا آمدم. شام آنجا صرف شد و به اتفاق همگی به منزل نهرو رفتیم. ساعت نه و نیم در منزل شخصی شب‌نشینی فراهم شده و نوشیدنی خنک و مطبوع می‌دادند. در یک طرف و روی چمن چادری افراشته و گرداگرد بالغ بر دوهزار نفر از مدعوین انگلیسی و هندی و اعضاء کنگره در روی صندلی و روی چمن نشسته و در زیر چادر موزیک هندی می‌نواختند و چند نفر رقص هندی می‌کردند که فوق العاده زشت و ناموزن بود و گرچه از حکایات و روایات قدیمی هند اقتباس شده و رقصهای مذهبی بود ولی چندان لطفی نداشت و موجب تعجب شد که چگونه با این رقصهای بی قواره و بداندام این جماعت را کسل می‌نمایند. ساعت دوازده به منزل مراجعت کردم. نشانی منزل نهرو:

(Pandit Jawaher Lal Nehru

Private Secretary External Affairs Department).

صبح بیست و چهارم ـ (شنبه هشتم فروردین‌ماه ۱۳۲۶ / ۲۹ مارس ۱۹۴۷) (دهلی).

صبح به آژانس مسافرت رفتم. به اتفاق آقای رام برای خرید بلیط مسافرت در داخلهٔ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هندوستان و صورت مسافرتهای خود را دادم . به مناسبت گرمای روزافزون هوا و اخبار موحشی که از کلکته از زدوخورد مابین مسلمانان وهندوها می‌رسید از رفتن به کلکته منصرف شدم.

قبل از ظهر به نمایشگاه آثار صنعتی ملل آسیایی که روز دوشنبهٔ گذشته مولانا ابوالکلام آزاد افتتاح نمود رفتم. این نمایشگاه را انجمن صنایع مستظرفه تشکیل داده است به این آدرس: (All India Fine Arts Society Parlemant Road).

و در صدر نمایشگاه غرفهٔ مخصوص ایران بود. دوازده قطعه نقاشی (که از ایران همراه آورده و متعلق به وزارت پیشه و هنر است) قرار داده بودند. خیلی ظریف و زیبا و یکی از آن جمله عکس اعلیحضرت شاه بود و خیلی جلوه ونمایش داشت.

ظهر تاساعت شش در منزل بودم. هوا گرم و باد شدید پرغباری می‌وزید. در آن ساعت لباس پوشیده به کلوب جیمخانه (The Imperial Delhi Gymkhana Club New Delhi) رفتم. در آنجا پذیرائی داشتم. از ساعت هفت و نیم مهمانان آمدند. قریب یکصدنفر از رجال و محترمین و وزراء هندو و مسلمان و انگلیس و رؤساء هیئتهای نمایندگی و دوستان آمده بودند و به موجب رسم دیار انواع شربت و نوشیدنی فراهم بود و تغییر ذائقه می‌دادند و خیلی خوش و خرم بودند. شب را با هیئت نمایندگی افغان و آقای عزام نمایندهٔ مصر و چند نفر دیگر در قونسولگری ایران شام صرف شد. آقا و خانم معتمدی پذیرائی می‌کردند.

صبح بیست و پنجم ـ (یکشنبه نهم فروردین ماه ۱۳۲۶ / ۳۰ مارس ۱۹۴۷م.) (دهلی).

امروز صبح کاپتیان راشد هندی که جزو اعضاء تبلیغات هندوستان و دوسال قبل در ایران بود به دیدن آمده بود ودو عدد فیل کوچک آبنوس هدیه آورده بود. خیلی جوان باهوشی است و فارسی را خوب می‌داند.

به اتفاق رفقا به مقر کنفرانس (Con. House) رفتیم و به نوشتجات و کارتهای دعوت رسیدگی و جواب نوشتیم. تلگرافی به پرفسور اسحاق نوشته از آمدن به کلکته معذرت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خواستم. پاندیت نهرو به نهار دعوت کرده بود. صبح در کنفرانس بود. خود نزد من آمده به اتفاق خود او به منزلش رفتیم. در آنجا نیز با کسان و بستگان خود با نهایت صمیمیت و سادگی پذیرایی نمود. هرچه از حسن سلوک و خلوص و صفا و درویشی این مرد بنویسم کم نوشته‌ام. مثلاً خود او مرا به کابینه راهنمائی می‌کرد، خود او غذا می‌آورد و میوه پوست می‌کند. باری بعد از نهار قریب یک ساعت با او در باب کارها و اوضاع صحبت کردم. دیگری نبود. از اوضاع هند خیلی اسباب امیدواری می‌کرد و در حسن نیت انگلیسیها شکی نداشت ولی از دوئیّت و اختلافی که در خود هند وجود داشت نگران بود. در باب ایجاد روابط دیپلوماسی وعده می‌داد که عنقریب سفارتی در ایران برقرار نماید و نیز در باب کنفرانس آسیایی از رقابت چین نگران بود. در مسائل مختلفه صحبت بسیار شد و با کمال صفا و صمیمیت با او وداع نمودم.

عصر ساعت شش در قلعهٔ شاهجهان دهلی (The Archaeological Survey India at the Red Fort Delhi) دعوت شده بود به چای و شربت و نمایش رقص از طرف شاگردان مدرسهٔ موسیقی هندوستان. دکتر ویلر رئیس ادارهٔ باستانشناسی نطقی نمود و باز به تخت طاووس اشاره کرد. بعد از آن رقص و آواز هندی شروع شد بسیار زیبا بود و جالب توجه. در برابر مهتاب در مقابل عمارت دیوان خاص شب بسیار مطبوعی بود.

صبح بیست و ششم ـ (دوشنبه دهم فروردین ماه ۱۳۲۶ / ۳۱ مارس ۱۹۴۷م.) (دهلی).

صبح امروز به قونسولخانه رفتم. آقای معتمدی یک جلد کتاب تاریخ قدیم هرات که جدیداً در کلکته به طبع رسیده است برای این جانب هدیه نموده بود. به وزارت معارف به دفتر دکتر اشفاق حسین که یکی از مدیرکلهای وزارت معارف است رفتیم. آقای معتمدی و دکتر صدیقی نیز بودند. تا نیم ساعت بعدازظهر صحبت در روابط فرهنگی هند و ایران بود. در باب ارتباط مطبوعاتی و کتاب و همچنین تبادل محصل و تبادل معلم صحبت زیاد در میان آمد. و تصمیماتی اتخاذ شد که ظاهراً اجرای آن انشاءالله نافع خواهدبود. ظهر به دفتر آژانس فروش بلیط و غیره (Guan Brs.) رفتم و ترتیب تهیهٔ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بلیطها را داده و قرار شد که ان‌شاء الله با راه آهن صبح شنبه به اگره برویم

عصر ساعت چهار و نیم منزل سرظفرالله خان (Sir Mohammad Zafarulla Khan 8 York Road New Delhi) رئیس دیوان عالی کشور به چای دعوت داشتم. با رفقا به آنجا رفتیم. اکثر زعماء مسلمانان و نمایندگان افغان و مصر و هند نیز دعوت داشتند. چون صاحبخانه می‌دانست که مجلس خطابه دارم زودتر خداحافظی کرد و آن پیرمرد محترم که از قضات درجه اول و مهم هندوستان است به مهربانی با ما وداع نمود.

ساعت پنج و نیم جلسهٔ خطابه از طرف شورای امور جهانی هند ترتیب داده شده بود (Constitutional Club The Indian Council of the World Affairs) که این جانب در موضوع (Some aspects of the Irano Indian relation Links) سخنرانی نمایم ولی متأسفانه بسیار بی‌ترتیب بود، اولاً اطاق مجلس خطابه را کمیسیون مشاغل کنفرانس اشغال کرده مشغول بودند، ثانیاً با آنکه در روزنامه اعلان کرده بودند ولی چون دعوت خاصی برای نمایندگان و غیره نفرستاده بودند اشخاص متعددی نیامده بودند. به هرحال رئیس‌الوزراء مدرس ریاست جلسه را نموده و قریب یک ساعت مجلس به طول انجامید. حیف از آن مطالعات و تحقیقات و زحمات که در مجلس مهمی ادا نشد. نکتهٔ مفید و مهمی که در ضمن نطق به مناسبت ایراد نمودم جوابی بود که به دکتر ویلر رئیس ادارهٔ تحقیقات و باستانشناسی دادم که در مهمانی دیشب در قلعه سرخ اشاره به تخت طاووس و نادرشاه نمود. من امروز به مناسبت روابط جنگی بین دو مملکت گفتم که خیلی متأسفم. دکتر ویلر یک حکایت افسانه که پایه و اساس تاریخی ندارد تکرار نمود. من خیلی میل داشتم به او بگویم اگر یک نفر فاتح آسیایی سرمست غافل به این شهر آمده چند جواهر و سنگ برده، سایر فاتحین اروپایی سرمست و غافل به این مملکت آمده هرچه بود بردند و از آنجا نرفته و ماندند ولی دکتر ویلر باید بداند که با این حکایات افسانهٔ بی‌سر و ته مابین ما و برادران هندوستانی ما در این عصر که محتاج به وحدت کلمه هستیم اختلافی ایجاد نخواهد شد. اول شب در سفارت چین شارژ دافرچین از نمایندگان پذیرایی می‌کرد. در آنجا با یکی از نمایندگان تبت صحبت می‌کردم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و از اوضاع واحوال آن مملکت استعلام می‌نمودم.

شام را مهمان آقای هادی جزایری‌ویس قونسول و خانمش فروغ بودیم. رفقای میسیون و قونسولخانه و اسکندر میرزا و فرزندان او نیز بودند. جوانی شیرازی به نام محمود میرزا بود که همشیره‌زادهٔ سرِ میرزا اسمعیل است و در هواپیمایی می‌باشد. خیلی جوان محجوبی بود. شام گوارایی در نزد دوستان در کمال خوشی صرف شد.

صبح بیست و هفتم ـ (سه‌شنبه یازدهم فروردین ماه ۱۳۲۶ / اول آوریل ۱۹۴۷م.) (دهلی).

امروز به کارهای شخصی وخرید بعضی اشیاء پرداختم. کتابهایی که در این چند مدت اقامت در دهلی خریده یا هدیه داده شده بود به کتابفروشی که اسم و آدرس آن ذیلاً نگاشته می‌شود تحویل دادم که به ایران حمل شود:

(Oxford Book & Stationery Co. Scindia House New Delhi).

مبلغ جزیی وجه پست زحمت حمالی از دوش برداشته می‌شود، گرچه مَثَلِ ما در حمل اسفار و کتب همان مثل است که در کتاب کریم آمده است: «...یحمل اسفاراً[1]» «چارپایی بر او کتابی چند»[2]. در آژانس مسافرت دنبال بلیطهای دورهٔ مسافرت رفته و سپس به مغازهٔ لیلارام (B. Lillaram & Sons) رفته لباسی را که دوخته بود برای اصلاح دادم و با کمک دکتر کلنل عطاءالله خان سه فقره ساری بنارس خریدم به رنگ سبز و سفید و سرخ برای بچه‌ها و مبلغ گزافی که جمعاً ۱۰۷۰ روپیه می‌شد جهت آنها دادم. بعد مقداری گردش و معاینهٔ اشیاء عاج نموده ظهر منزل آمدم.

نهار مستر هدو (Hado) مهمان ما بود. سه چهار سال در مشهد و بندرعباس و کرمان بوده و فارسی را خیلی خوب می‌داند. فعلاً در وزارت خارجهٔ هندوستان است. اظهار می‌داشت که ما تصمیم داریم که هندوستان را تخلیه نماییم. از سخن دکتر ویلر گله کردم

۱ـ [اشاره شده است به آیهٔ ۵ از سورهٔ ۶۲ جمعه قرآن کریم (م.د.)].

۲ـ [مصراع دوم بیتی است از باب هشتم گلستان سعدی و مصراع اول آن این است:
«نه محقق بود نه دانشمند» (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که در باب نادرشاه و تخت طاووس اشاره نموده است و گفتم بعضی از هندوها حال تصور می‌کنند که این مذاکرات عمدی برای ایجاد اختلاف بین هند و ایران است. می‌گفت سرور گویا شاعر افغان به او اظهار داشته که زبان فارسی صحیح و حسابی در افغانستان است و آنچه در ایران تکلم می‌کنند فرعی و مغلوط می‌باشد. می‌گفت تعجب است که چگونه هندیها که ملت آرام و صلح دوستی هستند دست به کار قتل و کشتن پیشوایان خود هستند؟ ظاهراً در این دو قرن به حکومت امنیت و قانون عادت کرده‌اند.

عصر ساعت پنج و نیم به هتل مارینا (Marina) رفتم. با آقای دکتر صدیقی و رام و دیگر رفقا قدری مشورت در کارهای هیئت و ترتیب مسافرت نمودم. امروز جلسهٔ عمومی کنفرانس را آقای دکتر صدیقی اداره نموده و خیلی خوب از عهده برآمده و جلسه منظمی بوده است.

ساعت شش و نیم از طرف کنفرانس نمایندگان به تئاتر دعوت داشتند. در (Royal Theatre) نمایش رقص بالت (Ballet) ترتیب داده شده بود به نام (The Discovery of India) که سراسر اقتباس از کتاب پاندیت نهرو به‌همان اسم می‌باشد و یک دوره از اوضاع هندوستان را نمایش می‌داد، از آشوکا و چندراگوپتا و محمود غزنوی و سلاطین بابریهٔ مغول تا آمدن انگلیسیها. در این قسمت نمایش بسیار مفصل بود و سراسر تدابیر و حیل انگلیسها را از قرن هفدهم تاکنون به جزئیات نمایش می‌داد که عاقبت منتهی به برچیدن بیرق انگلیس و تخلیهٔ هند می‌گردید. البته بسیار جالب و زیبا درست شده بود ولی برای آنها خیلی زننده بود.

شب در منزل نهرو بنی‌عم پاندیت نهرو به شام دعوت داشتیم. شام بسیار خوبی از مطبوخات هندوستان ایستاده صرف شد. پدرخانم نهرو مردی بود که فارسی اندکی می‌دانست و اشعار بسیار از حفظ داشت مخصوصاً از میرزای غالب دهلوی و حکایات شیرین می‌گفت. یک حکایت که نقل نمود ذیلاً نگاشته می‌شود: می‌گفت در زمان میرزای غالب دهلوی مجلس مشاعره در هندوستان طرح شده بود:[1]

۱ـ [جای متن حکایت سفید مانده است (م . د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح بیست و هشتم ـ (چهارشنبه دوازدهم فروردین ماه ۱۳۲۶ / دوم آوریل ۱۹۴۷م.) (دهلی).

امروز روز آخر کنفرانس ملل آسیایی است. (Inter. Asian Conference) تمام روز را وقف جلسات آن نمودم. صبح را به جلسهٔ عمومی رفتم که در سالون کالج «لیدی اروینگ» تشکیل شده و موضع زنان آسیا مطرح بود. خانم نایدو (Mrs. Naidu) راپورت مفصلی قرائت نمود و پس از او زنان از نمایندگیهای مختلف در مباحث گوناگون مربوط به نسوان سخن می‌گفتند. متأسفانه در باب زنان ایران ابداً اشاره در راپورت نشده و از نهضت اخیر و ترقیات نسوان در عالم معارف و هنر و امور خیریه و حقوق مدنی و اجتماعی زنان بهیچوجه صحبتی ننمود. وقتی که من از او توضیح خواستم گفت نمایندهٔ ایران در این باب ابداً سخنی نگفته و راپورتی نداده تنها چیزی که اظهار نموده این بوده که «طلاق در ایران مشکل است». این سخن خیلی اسباب تأسف گردید. بانو صفیهٔ فیروز که با اینهمه عنوان تشریف آورده و خرج سفر گزافی دریافت فرموده‌اند وظیفهٔ خود را انجام نداده است.

ظهر در وزارت خارجه (External Affairs) برحسب میعاد به دفتر مستر ویتمن (Weightman) رفتم. مرد مطلعی است. در باب کارهای آیندهٔ هندوستان و روابط ایران و هند صحبت می‌کردم. به آینده و حوادث ناگواری که در این مملکت روی خواهد داد بدبین بود ولی گفت سزاوار است دولت ایران هم با هندوستان روابط دیپلوماسی برقرار کند ولی با تأنی و صبر و می‌گفت اکنون که موقع تحویل گرفتن هند رسیده عناصر هند و مسلمان هر دو متوجه به ضعف و ناتوانی خود شده‌اند. از این رو دچار زدوخورد خواهند شد و یک سلسله حوادث ناگوار بین طرفین پیش خواهد آمد که چون قوهٔ ثالثی هم وجود ندارد که فیمابین حکومت کند، ناچار شق ثالثی مانند آنچه که وزراء ثلاثهٔ انگلیسی پیشنهاد کردند به میان خواهد آمد. پس از مذاکرات مفصل با او وداع کردم.

ظهر در هوتل مهمان داشتم. سردار اجیتسینگ (Sardar Ajitsinge) آمده بود. سه نفر از بستگان و خویشان خود را هم همراه آورده بود. آقای سرورخان گویا اعتمادی نیز مهمان بودند. نهار خوبی صرف شد. ساعت سه جلسه (Permenant Council) در کلوب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(C.C.) تشکیل می‌شد با ریاست نهرو، نهرو به سمت ریاست انتخاب شده بود. موضوع طرح پیشنهادی در خصوص تشکیل شورای دائمی و مؤسسهٔ ملل آسیایی مطرح بود. بالاخره چون به جایی نرسید قرار شد جلسهٔ دیگری فردا صبح نیز تشکیل گردد. خبری که مقطوع است این است که دارالانشاء فعلاً در دهلی تشکیل می‌شود و دو سال بعد یعنی در ۱۹۴۹ جلسهٔ عمومی کنفرانس مجدداً در نانکن (چین) تشکیل خواهد شد. در خاتمهٔ جلسه آقای نهرو نهایت مهربانی را اظهار داشت و عکس خود را با امضا به یادگار به من هدیه کرد و اظهار داشت که جواب مراسلهٔ جناب اشرف آقای قوام را نوشته و با کمک مولانا ابوالکلام آزاد اشعار فارسی بسیار در آن درج کرده و ارسال داشته است.

ساعت پنج به اتفاق جمعی از نمایندگان به جلسهٔ آخرین کنفرانس که در قلعهٔ کهنه تشکیل می‌شد رفتم. امروز نظم و ترتیب روزهای نخستین در کار نبود و جمعیت کثیری در حدود ۲۵ هزار نفر از مردم هند به تماشا بلیط خریده آمده بودند. در صدر مجلس به ترتیب سابق هیئت رئیسه قرار گرفته بودند و نمایندگان متفرق در پایین برصندلیها مخلوط نشسته بودند. مجلس مطابق پروگرام برگزار شد. خانم نایدو با وجود کسالت آمده و ریاست مجلس را برعهده داشت. فقط نمایندهٔ چین و ایران به زبان وطنی و ملی خود نطق اختتامیه ایراد نمودند. دکتر صدیقی شرح فصیحی تهیه نموده و خیلی خوب قرائت نمود و خانم مترجم به انگلیسی ترجمهٔ ناقصی کرد. در این بین گاندی وارد شد و تمام حضار به احترام او برخاستند و او نطق مفصلی کرد و اشاره به حکایت «کلبهٔ هندی» نمود و نیز سلطان شهریار رئیس الوزراء اندونیزی نطق مفصلی ایراد کرد.

نمایندگان کره و فیلیپین و مغولستان که دیرتر رسیده بودند آنها نیز نطق کردند و خانم نمایندهٔ کره دو عروسک به نهرو و نایدو هدیه کرد. مجلس به دو نطق اختتامیه، یکی از پاندیت نهرو، یکی نطق خطابی غرّائی از طرف خانم نایدو پایان پذیرفت و نمایندگان متفرق شدند.

شب را منزل شمس عارف به شام مهمان بودیم. جمعی از نمایندگان مسلمانان مصر و ایران و غیره دعوت داشتند. شام هندی صرف شد و خوش گذشت. شخصی در آنجا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود، از اشعار اقبال لاهوری می‌خواند از جمله این دو بیت:

سرود رفته باز آید که ناید　　نسیمی از حجاز آید که ناید

سرآمد روزگار این فقیری　　دگردانای راز آید که ناید

در سرِ استعمال کلمه و یاء (فقیری) که به گوش فارسی زبانان ایران ثقیل می آید مدتی صحبت بود.

صبح بیست و نهم - (پنجشنبه سیزدهم فروردین ماه ۱۳۲۶ / سوم آوریل ۱۹۴۷م.) (دهلی).

با آنکه کنفرانس دیروز خاتمه پذیرفت معذلک شورای عمومی موقتی برای تشکیلات ملل آسیایی درست شده (Provisional General Council of the Asian Relations Organisation) و سی نفر در آن عضو هستند. از ایران اینجانب و دکتر صدیقی به عضویت انتخاب شده‌ایم و دو نفر منشی دارد یکی هندی (Dr. Appadoray) و یکی چینی موسوم به هان لیت‌وو (Mr. Han-Lith - Wu). امروز صبح جلسهٔ کمیسیون تهیهٔ اساسنامه تشکیل شده بود و موادی نگاشته می‌شد. از جمله درباب اینکه این کنفرانس دولتی باشد و ملتها به واحدهای ملی خود نظارت و کمک بنمایند یا نه صحبت بسیار شد. من گفتم اگر دولت مداخله نماید نتایج مفیدی در بعضی ممالک گرفته نخواهد شد. فورمولهای مختلفی تهیه شد و در جلسهٔ کونسیل که در عصر در تحت ریاست نهرو تشکیل شد یکی از فورمولها پذیرفته گردید که در حقیقت زننده نیست و دولت می‌تواند در آن باب کمک مادی و معنوی نماید. بالاخره جلسهٔ کونسیل در ساعت چهار بعدازظهر خاتمه پذیرفت و نمایندگان دست یکدیگر را فشرده متفرق شدند.

ظهر آقای دکتر قرشی معلم تاریخ در اونیورسیتهٔ دهلی به ناهار نزد من مهمان بود. مرد فاضلی است. سابقاً چند ماهی در ایران بوده و فارسی را می‌داند. به منزل عباس دولتشاهی رفتم. بیژن یاسمی آمده بود، او را ملاقات کردم. دوسال است در هندوستان در مدرسهٔ دریدون به علم جنگلبانی مشغول است و جسماً و معناً رشد کرده. اینک عازم فرانسه نزد پدر می‌باشد. به اتفاق آقای رام وانور به درگاه شیخ نظام الدین اولیا رفتیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خواجه حسن نظامی رئیس طایفهٔ چشتیه امروز مجلس «قوالی» به افتخار نمایندگان ملل آسیایی فراهم کرده بود و جمعی از مردم دهلی جمع شده بودند و نغمات و آوازی را استماع می‌کردند. شخصی هندو (سیک) چند شعر به زبان اردو در تمجید نمایندگان ملل آسیایی قرائت نمود که مورد «واخ واخ» مستمعین قرار می‌گرفت. خواجه حسن نطق مشروحی به زبان اردو کرد و ترجمهٔ آن را به فارسی و عربی و انگلیسی نیز چاپ کرده بودند. در آنجا تعریفی از نهرو و نایدو کرده بود که مورد تنقید و اعتراض مسلمانان دیگر واقع می‌شد. بیچاره این مرد درویش که بازماندهٔ سلسله چشتیه است می‌خواهد همه را راضی کند ولی بواسطهٔ پیری و حمق نتوانسته است، گرچه مدعی است که پنج لَک[1] مرید دارد که اطراف هند برای او نیاز می‌فرستند. بعد از آن به زیارت قبر خواجه نظام‌الدین اولیا و امیرخسرو دهلوی رفته و قبر محمدشاه هندی که در جلو مسجد جامع بنای علاءالدین خلجی است تماشا کردیم و سپس به منزل مراجعت کردم. کارهای زیاد و ناراحتی این دو روزه مرا خیلی خسته کرده بود. دیشب حالی باقی نبود.

صبح سی‌ام ـ (جمعه چهاردهم فروردین ماه ۱۳۲۶ / چهارم آوریل ۱۹۴۷م.) (دهلی).

امروز جمعه اول عید پاک است و موسوم به (Goud Friday). دکاکین مسیحیان تعطیل است، سلمانی هم تعطیل بود. ناگریز منزل سلمانی آمده و اصلاحی نمود. ساعت ۱۱ به بعد به قونسولخانه رفتیم و از آنجا به‌اتفاق قونسول و دیگر رفقا برحسب وقتی که معین شده بود برای تودیع به نزد نایب‌السلطنه رفتیم. (Lord Mountbatten and Lady) نایب‌السلطنه و خانم او از ما پذیرایی نموده، چند دقیقه صحبت از آثار صنعتی هند و ایران به میان آمد. از تابلوهای نقاشی کار جدید ایران که در نمایشگاه دیده و خوشش آمده بود تعریف می‌کرد. از اوضاع هند صحبت شد و می‌گفت بار مسئولیت و زحمت من سنگین است و مشکل زیرا اختلاف مابین دو جماعت به حد کمال رسیده است و دائم مشغول زدوخورد هستند. گفتم امیدوارم عقل و تدبیر و دوراندیشی کارها را اصلاح نماید.

۱ـ [لک به معنی صد هزار است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ظهر به منزل آمدم. دکتر آپادرای منشی شورای امور جهانی هندوستان ناهار را در نزد من صرف نمود.

(Dr. Appadoray Sec. of the Indian Council of the world Affairs New Delhi)

آقای مقتدری هم بود. تحکیم عهد مودت به عمل آمد. ساعت سه و نیم مولانا ابوالکلام آزاد وزیر فرهنگ به دیدن ما آمد. ساعتی در هتل از او پذیرایی کرده صحبتهای علمی و ادبی می‌کردند. از انحطاط تعلیم زبان عرب و جنبشهای ضدعربی گفتگو می‌شد. بعد از تودیع عصر ساعت پنج به انجمن «ترقی اردو» رفتیم. عمارتی دارند در نزدیکی دروازهٔ دهلی محله که موسوم است به «دریاگنج». رئیسی دارد پیرمردی است اهل فضل و ادب و لغتشناس موسوم به مولوی عبدالحق. این انجمن کتاب بسیار به اردو طبع و نشر کرده بود که بعضی از آنها مربوط بود به ادبیات فارسی از جمله تنقیدی است از کتاب «شعرالعجم» شبلی نعمانی. کتابخانهٔ مفصلی نیز دارند. با چای مفصل و میوه و شیرینی از ما پذیرایی کردند. دو نفر نمایندگان شوروی هم بودند.

مغرب به کانوت پلاس رفتم. در دکان عاجفروشی مقداری اشیاء عاج برای ارمغان خریداری کردم. شب به منزل آمدم. بسیار بسیار بدخوابیدم، از گرما و تشویش خاطر. تا دو ثلث از شب بیدار بودم و به جمع‌آوری نوشتجات و نوشتن حساب و غیره خود را مشغول می‌کردم.

صبح سی و یکم - (شنبه پانزدهم فروردین ماه ۱۳۲۶ / پنجم آوریل ۱۹۴۷) (دهلی - اگره).

امروز صبح عازم تماشای آثار تاریخی اگره هستم. ساعت هشت به ایستگاه راه‌آهن رفتم. خانم معتمدی هم به مشایعت آمده بود. در راه‌آهن محلی از درجهٔ یک گرفته بودیم. ساعت هشت و نیم ترن حرکت کرد و بعد از ربع ساعت تأخیر در ساعت سه و ربع بعدازظهر وارد اگره شد. راه فوق‌العاده گرم و گردآلود و کثیف بود، حرارت آفتاب طاقت‌فرسا و منظرهٔ صحراهای هند جلب توجه‌خاطر نمی‌کرد. وقتی به اگره رسیدیم، در ایستگاه حاکم که «کالکتور» می‌گویند و نایب‌الحکومه که «کمیسیونر»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌گویند ما را پذیرایی کرده و احتراماتی مبذول داشتند. بموجب قراری که گذاشته بودیم از طرف هتل ایمپرس (Eempress) دو تاکسی آمده ما را به هوتل برد. در آنجا نیز نمایندهٔ حکومت آمده و یک نفر دلیل (Guide) به اختیار ما گذاشت. هتل خیلی خوب نبود و کثیف بود. دستگاه حمام و توالت او بسیار ابتدایی و اطاقها نیز اثاثیهٔ خوبی نداشتند. به هرحال نهار صرف شد و استراحتی کردم.

عصر ساعت چهار استحمامی نموده و چای صرف کرده و به امید تماشای آثار تاریخی این شهر بیرون آمدیم. با این انتظار که بعد از یک ماه امشب که شب ماه تمام است در فروغ ماه تمام تاج محل راتماشا کنیم. متأسفانه:

فرشته‌ای‌ست بر این بام لاجورد اندود که پیش آرزوی بیدلان کشد دیوار[1]

بعدازظهر طوفان وباد پر از خاک و غباری شروع شد و ابر تمام آسمان راگرفته تاریک نمود و بکلی نقشهٔ ما راکه مدت یکماه به انتظار او بودیم بلکه این سفر هندوستان را برای آن تحمل نمودیم واژگونه ساخت. این نیز از طعن و طنز سرنوشت است. به هر صورت که بود از منزل بیرون آمده نخست به تماشای قلعهٔ قدیم (Old Fort) رفتیم که آن را اکبر بنا نموده و شاه جهان به پایان رسانیده. تمام قلعه و اندرون حرم و دیوان خاص و عام و حمام و منظره که به طرف رود جمنا دارد و مسجد را تماشا نمودیم. بعد از آن با کمال عجله به تاج محل شتافتیم، در هوای تاریک آن بنای زیبا و عظیم را که حقیقةً از نفیسترین آثار صنعتی اسلامی است دیده و از تماشای عظمت و ظرافت وحسن بنای آن دل و دیده سیر نمی‌شد. آثار صنعتگران ایرانی در معماری و طراحی و کتیبه‌ها دیده می‌شد. از آنجا به مقبرهٔ اعتمادالدوله رفتیم که آن نیز از بناهای ظریف اگره است ولی افسوس که هوا بکلّی تاریک و تماشا میسر نبود. به کمک فانوس نفتی گردش کرده مراجعت به هتل نمودیم. هوا از فرط گرما و رطوبت خفه کننده بود و ابر ضخیمی هم چهرهٔ آسمان را مکدر ساخته بود.

بعداز صرف شام مجدداً به تاج محل رفتیم. در کتابها نوشته‌اند که منظرهٔ تاج محل در

۱ـ [شعر از عمادی شهریاری است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پرتو ماه جلوهٔ دیگر دارد ولی ما از نور ماه که در زیر ابر پنهان بود سودی نمی‌بردیم. مدتی گردش کردیم. حکومت یعنی (ادارهٔ آرکئولوژی) درآنجا چراغ‌کشی را قدغن کرده برای آنکه عمارت محفوظ مانده به‌صورت پارک و گردشگاه در نیاید. نیمه شب منزل آمدم و استراحت کردم. یک روز در اگره بدین منوال سپری شد. این شهر که از حیث مکان بسیار کثیف و از جهت هوا بسیار گرم است، اگر این آثار تاریخی را نمی‌داشت مجهول و گمنام می‌ماند، اکنون معروف جهان است. سلاطین بابریهٔ گورکانی از آن سبب آن را به تختگاهی برگزیدند که مرکز حملات آنها به ناحیهٔ (راجپوتانا) بود و مدت یکصدسال در آنجا اقامت جسته آثار ظریف و بدیع و جاویدانی به جای گذاشتند.

صبح سی و دوم ـ (یکشنبه شانزدهم فروردین ماه ۱۳۲۶ / ششم آوریل ۱۹۴۷م.) (اگره ـ دهلی)

صبح عزیمت مراجعت نمودیم. معلوم شد که مهمان حکومت بوده‌ایم. به اجزاء مهمانخانه و راهنما و غیره انعامی پرداخته به ایستگاه رفتیم. ترن می‌بایستی ساعت هفت حرکت نماید، تأخیری داشت. بالاخره به راه افتاد. مقارن ظهر به دهلی رسیدیم.امروز هوا خنکتر و زحمت کمتر بود. در هوتل بعد از استحمام و تغذیه استراحت شد. عصر به هوتل مارینا نزد رفقا رفتیم. معلوم شد تمام مغازه‌ها تعطیل و ادارات تعطیل است. انور مترجم هندی نزد من به هتل مراجعت کرد. مشغول مکاتبه شدم. سرضیاءالدین احمد رئیس دانشگاه علیگره مکتوبی نوشته یکی از معلمین موسوم به محمد صادق خان قطعهٔ نوروزیه من را به اردو به شعر درآورده بود به همان بحر و سبک. شرحی جواباً تشکر کردم. تلگرافی به آقای هومی مادن به بمبائی نمودم که کلکته موقوف شده به لاهور بیایند.

آقای معتمدی ژنرال قونسول آمدند. از جریان امور مدتی صحبت کردیم. معلوم شد که دانشگاه لاهور تعطیل است بواسطهٔ عید پاک و متفرق هستند. تقاضا کردند که چندروزی برنامه را به تأخیر بیندازند. بعد از مشورت قرار شد معطل نشده روز سیزدهم آوریل مطابق تصمیمی که داشتم حرکت نماییم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بعداز رفتن ایشان در هوتل قدری تحریر کرده و به جمع‌آوری اثاثیه و اوراق مشغول شدم و زود خوابیدم چون صبح ساعت چهار باید به رامپور روانه شوم. آقای رام وآقای آریا در دهلی مانده‌اند. فردا عزیمت بمبائی دارند.

صبح سی و سوم - (دوشنبه هفدهم فروردین ماه ۱۳۲۶ / هفتم آوریل ۱۹۴۷م.) (دهلی. رامپور).

ساعت سه برخاسته و احمال و اثقال خود را برداشته با تاکسی به ایستگاه پنجاب اکسپرس (Panjab express) رفتیم. در ساعت چهار ترن راه افتاد و عازم مرادآباد شدیم. در ساعت ده و نیم به آنجا رسیدیم که شهری مهم و مرکز اتصال خطوط راه‌آهن است. در آنجا بایستی تغییر ترن بدهیم ولی معلوم شد نواب رامپور پیشکار خود را به اتفاق پرفسور هادی حسن اعزام داشته است که با اتومبیل به رامپور برویم. از مرادآباد تا رامپور سی میل راه است. از رودخانه می‌گذرد. در سر رودخانه درب آهنی اتوماتیک قفل شده بود، بناچار مدتی معطل شدیم تا مکانیسین آمده آن را باز کرد و عبور نمودیم. در بین راه پرفسورهادی حسن همراه بود.

ساعت یک بعدازظهر به شهر رامپور رسیدیم. در عمارت شخص نواب که موسوم به «خاص باغ» است به ما منزل دادند. همراهان عبارت بودند از خانم صفیه فیروز که خود را همه جا پرنسس فیروز معرفی می‌نماید و دکتر صدیقی و آقای مقتدری و بیانی.

آقای زیدی (Mr. Zaidy)که وزیر اعظم (Honourable Chief Minister) و مرد بسیار فهمیده و عاقلی است از ما پذیرایی نمود. نهار را به اتفاق مشارالیه در همان منزلگاه قصر «خاص باغ» صرف کردیم. بعدازظهر از فرط حرارت هوا و خستگی راه و بیخوابی دوشبه طاقت نشستن نبود، استراحتی کردیم. ساعت پنج چای صرف شد. برای گردش به اتفاق هادی حسن و یک‌نفر مهماندار به نمایشگاه امتعهٔ وطنی که فعلاً در رامپور دایر است رفتیم. دو قوطی کوچک نقره از مصنوعات محلی به یادگار خریدیم و چند جلد کتاب عربی و انگلیسی. خیلی باصفا و خوش منظره بود. شام را شب در قصر مخصوص والاحضرت سیدرضا علی خان نواب رامپور. (His Highness Reza Ali Kh. & Her

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

Highness) صرف شد. از ما پذیرایی کردند. عمارت مجللی دارند. اطاق نهارخوری بوسیلهٔ دستگاه تبرید هوا (Air condition) خنک شده بود. مهمانان عبارت بودند از وزیر اعظم و عده‌ای از وزراء و یک نفر آمریکایی که نمایندهٔ «مجله جغرافیایی» آمریکا است و خانمهای آنان. نواب و وزراء کم و بیش فارسی حرف می‌زنند و شیعهٔ متعصب هستند. در رامپور که قریب ۵۰۰ هزار نفر سکنه دارد نصف سکنه مسلم و نصف هندو هستند و چند هزار نفر شیعه می‌باشند. نواب مرد کوتاه قامتی است بسیار مهربان و خلیق که اتصالاً سیگار برگ می‌کشد و خیلی ظاهراً شکسته و علیل می‌نماید. با آنکه سن او بر پنجاه نرسیده موهای سر او غالباً ریخته و بسیار ضعیف‌البنیه است. بسیار مهربان و بی‌تکلف می‌باشد. بعد از صرف شام در حیاط اندرون که دیوارهای مرتفعی آنرا از پارک خارج مجزی کرده روی چمن نشستیم و صحبت می‌داشتیم. نواب از علاقهٔ خود به تشیع و روضه‌خوانی ایام عاشورا حکایت می‌کرد. بعد از آن از سیاست هندوستان صحبت به میان آمد. در اینجا نیز مانند سایر مسلمانان نواب و وزراء از آتیهٔ خود نگران هستند و نمی‌دانند که بعد از رفتن انگلیسیها که دائماً اظهار داشته‌اند در پانزدهم ماه جون ۱۹۴۸ واقع خواهد شد مقدرات آنها چه خواهد بود. همه کس صحبت از جنگ داخلی و انقلاب و خونریزی می‌نماید.

صبح سی و چهارم ـ (سه‌شنبه هجدهم فروردین ماه ۱۳۲۶ / هشتم آوریل ۱۹۴۷م.) (رامپور).

منزل نواب از حیث غذا و پذیرایی و رفاهیت و لوکس و تجمل به حدّ کمال است. صبحانهٔ خیلی مجللی تقدیم نمودند. افسوس که مزاج من به غذای ساده قناعت عادت کرده و طاقت غذاهای چرب و شیرین ندارم، ناگریز به صرف اندکی پاریج و قدری میوه «پاپایی» اکتفا نمودم.

به اتفاق رفقا به تماشای کتابخانهٔ سرکاری رفتم که از مشاهیر مجموعه‌های کتاب هندوستان است و پانزده هزار کتاب خطی و مرقعات و آثار دارد. کتابدار مرد فاضلی است به نام امتیاز علی صاحب عرش. بسیار خلیق و متواضع. افسوس که کتابخانه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فهرست مکمل چاپی ندارد که بتوان از آن استفاده نمود. بناچار به بعضی کتب خطی در رشتهٔ تفاسیر قرآن اکتفا نمود و چند نسخهٔ نفیس دیده شد. از جمله جلد اول ترجمهٔ تفسیر طبری خیلی کهنسال و نسخهٔ «النکت والعیون» تفسیر ماوردی (ناقص) و تفسیر سفیان ثوری که از تابعین است و از اقدم تفاسیر می‌باشد. و (نورالثقلین) که تفسیر مکملی است به سبک و سلیقهٔ شیعهٔ امامیه نوشته شده است و یادداشتهای چند راجع به هر یک از آنها برداشته و تا ظهر به دیدن آن کتب نفیس و ذی قیمت مشغول بودم. در این کتابخانه نسخ خطی نادره و منحصر به فرد بسیار است ولی بسیار جای نامرتب و محل کوچکی دارد و محل مخصوص برای قرائت ندارد.

ظهر ناهار مهمان ولیعهد بهادر نواب‌زاده مرتضی علی خان و خانم او بودیم. جوانی است خوش صورت و خوش سیرت و با خانمش که او نیز خانم جوان خوبرویی است. به انگلیسی لقب او را (Heir Apparent) می‌گویند. عمارت خاصی دارد به نام «ایوان رفعت» که یکی از عمارات اندرونی جد او بوده است و فعلاً با وجود دیوارهای رفیع منزل مسکونی نوابزاده است. در سر نهار جمعی از وزرا و محترمین بودند و نهار مفصلی صرف شد.

بعدازظهر مراجعت به عمارت «خاص باغ» نموده پس از ساعتی استراحت در سر ساعت چهار کمیسیونی در حضور نواب در دفتر خاص او بود که مرا دعوت نموده در آنجا مولوی محمد صاحب و حافظ داود حضور داشتند و برای نواب به امر او کتاب تفسیری می‌نگارند. مولوی مرد بسیار دانشمند و فاضلی است و از علمای شیعه می‌باشد که به سبک امامیه مقدمهٔ مفصلی نگاشته مشتمل بر مبادی کلامیه. نام او را نگاشتم که از ایران کتاب تفسیر ابوالفتوح بفرستم. حافظ داود تمام قرآن را حفظ دارد و یک دو کلمه از هر آیه بخوانند تمام آن آیه را قرائت می‌کند. من آیه‌ای که در سورهٔ کهف است «وَ اضْرِبْ لَهُم مَثَلاً رَجُلَيْنِ ...»[1] را از او خواستم تماماً قرائت کرد و موجب حیرت شد.

ساعت پنج و نیم در سالون جمعی از علما و محترمین رامپور را دعوت کرده بودند و

۱ـ [آیهٔ ۳۲ (م.د)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با آنها مذاکره وصحبت می‌شد. از جمله شخصی بود به نام محمد شفیق که معلم زبان فارسی در کالج رامپور می‌باشد. ساعت شش در سالون بزرگ مجلس نطقی فراهم کرده بودند و در حدود یکصد نفر از محترمین و اهل علم و رجال را دعوت کرده بودند. ریاست مجلس را نوابزاده مرتضی علی‌خان به‌عهده داشت و دکتر سیدین نطق افتتاحیه به انگلیسی ایراد نمود و محمد شفیق صاحب به فارسی مقالهٔ شیرینی نگاشته به هیئت ایرانی خیرمقدم گفت. بعد از او من به انگلیسی صحبت کردم و پس از تشکر از آن جمع و از میزبان، از اوضاع ایران، تشکیلات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آن به‌قدری که حافظه اقتضا می‌کرد اطلاعات نافعی بیان نمودم. بعد از آن آقای دکتر صدیقی خطابهٔ مفصلی در باب معارف و فرهنگ ایران بیان کردند. در خاتمهٔ مجلس پرفسور هادی حسن با بیان سلاست کلام و فصاحت بیان که معهود اوست نطق بسیار جامع و عالی کرد. گرچه غالب مطالب مکررات بود که سابقاً نیز همانها را گفته بود، ولی به هر حال بسیار فصیح و بلیغ و مملو از احساسات لطیفه نسبت به ایران بود و این حقیر را مکرر به نیکی یاد کرد.

ساعت هشت مجلس خطابه بخوبی و تجلیل انجام گرفت. چند جلد کتاب و تعدادی سیگار به نواب و نوابزاده اهداکردم و با نواب خداحافظی کردم. شب را مهمان وزیراعظم (Mr. Zaidy) و خانم او بودیم. عمارت بسیار ظریفی دارد که خانم او بسیار قشنگ مبله کرده است و شام ایستاده صرف شد و بسیار خوش‌گذشت. امشب خانم صفیه فیروز وداع کرد و به دهلی مراجعت نمود. در این سفر با ما متناسب و موافق نمی‌بود زیرا خانمها افکار خاص دارند و به خودرأیی و Vanity عادت دارند. خداوند از تقصیرات همهٔ ماها بگذرد.ان شاءالله.

صبح سی و پنجم - (چهارشنبه نوزدهم فروردین ماه ۱۳۲۶ / نهم آوریل ۱۹۴۷م.) (رامپور ـ لکناهو).

امروز از رامپور عزیمت کردیم. ارشادالله خان وزیر داخله تا راه‌آهن ما را مشایعت نمود. ساعت هشت ترن که موسوم است به (Panja Mail) و از لاهور به کلکته می‌رود از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رامپور می‌گذشت و با آن حرکت کردیم. ساعت دو بعدازظهر به لکناهو رسیدیم. بسیار گرم و کثیف بود چنانکه به وصف نمی‌آید. دو نفر مسافر یکی هندی و دیگری چک نیز در همان اطاق بودند که بسیار بی‌ادب بودند. دو بعدازظهر به لکناهو رسیدیم. آقای احمد آل مسرور که از لکناهو به رامپور آمده و از طرف دانشگاه نمایندگی داشت و ما را نیز در ترن همراهی کرد پرفسور زبان اردو است. در ایستگاه رئیس دانشگاه و کمیسیونر و نمایندهٔ حکومت و جمعی دیگر به استقبال آمده بودند. رئیس دانشگاه آقای دکتر ست ما را به هوتل (Carlton H.) راهنمایی کردند. اطاقهایی برای ما نگاه داشته بودند. از حیث منظر وجههٔ عمارت هوتل بسیار مجلل است ولی از حیث اثاثیه و رفاهیت داخلی تعریفی ندارد. از طرف حکومت دو اتومبیل و یک نفر مستخدم به اختیار ما گذاشتند. گرمای هوا طاقت فرسا بود. بعد از استحمام و صرف نهار و استراحت ساعت شش آقای سیدعلی ظهیر که از محترمین و رجال مسلمانان است و در لکناهو ساکن است و در حکومت به وزارت انتخاب شد و استعفا داد، به دیدن آمد و به اتفاق او از منزل بیرون آمده نخست به سالون رستوران (Ambassadeur) رفتیم و در آنجا جماعت حلقهٔ احباب که انجمن محصلین دانشگاه است مجلس چای دایر کرده بودند و نطقهایی ردو بدل شد. بعد به اتفاق آقای علی ظهیر در بیرون شهر با اتومبیل گردش کرده، کنار رودخانه و پارک دلگشا حرکت کرده هوایی خوردیم، شام در هوتل صرف شد.

صبح سی و ششم - (پنجشنبه بیست و ششم فروردین ماه ۱۳۲۶ / دهم آوریل ۱۹۴۷م.) (لکناهو).

صبح به منزل میسز پاندیت (Mrs. Pandit) خواهر جواهر لعل نهرو رفتیم. به عادت معهود کمال مهربانی را نمود و راهنمایی کرد که نزد چه اشخاصی باید رفت و کارت گذاشت. خانم در دولت ناحیهٔ (U.P.) وزیر است. در باب جماعت (حلقهٔ احباب) که می‌خواهند ما را مونوپل نمایند به او تفصیل را گفتم. اقدام نمود که پیگیری شود. بعد از آن به منزل رئیس انیورسیته (Raja Seth) و رئیس دولت و رئیس‌الوزراء و همچنین منزل حاکم (U.P.) رفتم و کارت گذاشتم. رئیس دولت منزل بود، می‌خواست برود مراجعت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کرد، چند دقیقه پذیرایی نمود. ولی حاکم که شخصی انگلیسی است از شهر خارج رفته است و دفتر او بسته بود.

ساعت نُه و سه‌ربع با رفقا به تماشای یکی از آثار تاریخی شهر لکناهو رفتیم که گنبدی بر آرامگاه غازی‌الدین حیدر است که یکی از نوابهایِ شیعهٔ لکناهو بوده و برای خود و زنهای خود این آرامگاه را ساخته و آن را «شاه نجف» نامیده است و خواسته است شبیه مقبرهٔ نجف بسازد.

یک ساعت به ظهر به اتفاق مستر (Seth) رئیس دانشگاه به مجلس ملی لکناهو رفتیم و قریب یکساعت در آنجا بودیم. سؤالاتی از دولت می‌کردند و بعد از آن مباحثاتی در میان بود. عمارت مجللی است و گنبدی مرتفع دارد و کتیبه‌هایی به خطوط و السنهٔ مختلفهٔ متداول در حاشیهٔ غرفه‌ها نوشته‌اند. از جمله در یک جا این شعر فارسی سعدی را به خط نستعلیق درشت کتیبه کرده بودند:

بارعیت صلح کن وز جنگ خصم ایمن نشین

[زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکرست][1]

بعد از آن به اطاق رئیس مجلس رفتیم. پذیرایی مفصلی کرد. انواع شیرینیهای صبحانه را حاضر نمود. پیرمردی است از کنگرسهای قدیم که مدتها در حبس انگلیسها گذرانیده و فعلاً ریاست مجلس را دارد، خیلی باهوش است. سؤالاتی راجع به زبان و اصطلاحاتی فنی و اوضاع سیاسی ایران می‌کرد.

ظهر نهار را منزل راجه سیدمحمد مهدی راجهٔ پیرپور (Raja Syed Mohammad Mehdi of Pirpur) مهمان بودیم. راجه از اعیان شیعهٔ این نواحی است. دختر او عیال نوابزاده ولیعهد رامپور می‌باشد و خود او اهل شکار است. چندین زبان را خوب می‌داند. به فارسی هم تکلم می‌کند. در سال ۱۳۱۳ به ایران آمده به زیارت مشهد و از راه اصفهان و عراق مراجعت کرده است. مرد محترمی است. عمارت مجللی دارد ولی خالی از جنبهٔ ایلاتی و دهاتیگری نمی‌باشد. جماعتی از وجوه مسلمانان را نیز دعوت کرده بود. از

۱ـ [شعر از گلستان سعدی است (م.د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جمله حافظ محمد ابراهیم وزیر ارتباطات که حفظ قرآن را با وزارت جمع کرده است ومسلماً در هر دو ناقص است.

ساعت پنج در فضای چمن جلو هتل کارلتون سیدعلی ظهیر صاحب رئیس جامعهٔ شیعه مجلس پذیرایی (At home) تشکیل داده و به افتخار این میسیون جمع کثیری از وجوه محترمین شهر را دعوت نموده بود. خود و خانمش و مادرش پذیرایی می‌کرد. چای مفصلی با میوه تهیه دیده بودند. صاحب مطبعه (نولکشور) را در آنجا ملاقات و آشنا شدم. سیدمحمد ماهان عارف تحصیلدار که مرد معقولی است آمده یک جلد کتاب (کلیات سخن) که اشعار عمومی اوست به اردو و فارسی هدیه آورده بود.

ساعت هفت در دانشگاه مجلسی فراهم شده و برای محصلین نطق خطابه درست کرده بودند. آقای سِت رئیس دانشگاه اشعاری به فارسی سروده بود. بعد از آن من نیم ساعتی به انگلیسی راجع به «ایران جدید» صحبت کردم و دکتر صدیقی در باب «تعلیمات عالیهٔ» ایران قدیم به فارسی صحبت کرد. مجلس خوبی بود. شب را مهمان میسز پاندیت بودیم. تمام هیئت وزراء و محترمین و خانمهای آنها دعوت شده بودند. شام ایستاده صرف شد. نهایت مهمان نوازی را می‌کردند. یک قوطی سیگار نقره به یادگار به میزبان هدیه کردم.

صبح سی و هفتم ـ (جمعه بیست و یکم فروردین ماه ۱۳۲۶ / یازدهم آوریل ۱۹۴۷م.) (لکناهو).

امروز صبح به منزل آقای سیدعلی ظهیر رفته و به اتفاق او به منزل مولوی سید محمد نصیر که عالم شیعی و رئیس شیعیان لکناهو است رفتم. وی پسر مولوی ناصرحسین است و او فرزند حامد حسین که شرح حال او در کتاب المآثر و الآثار[1] مرقوم است. کتابخانهٔ بزرگی دارد که از نفائس مجموعهٔ علمی موجود در هند است مشتمل بر ده هزار کتاب. نسخ عدیده از فقه و تفسیر و ادب و تاریخ و حدیث و طب و غیره و غیره. نسخهٔ کهنسالی داشت که تشخیص داده بودند در حدود اواخر قرن دوم هجری نوشته شده

۱ـ [چاپ سنگی، ص ۱۶۸ (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است. کتاب موسوم بود به (المنمق) تألیف حبیب‌الله بغدادی فی حالات قریش. تا ساعت ده در آن کتابخانه مشغول تماشای کتب بودیم. سیدمحمدنصیر که آثار نجابت و اصالت از ناصیهٔ او هویدا بود نهایت مهمان نوازی را ابراز داشت و چند جلد کتاب عبقات تألیف پدر خود را به این جانب هدیه نمود.

بعداز آن به منزل رئیس دانشگاه (Lit. Col. Raja Bisheshwar Dayal Seth) رفته به اتفاق به دانشگاه رفتیم. در کتابخانه اکسپوزیسیون آثار و کتب خطی فارسی افتتاح می شد و مقدار زیادی کتب نفیسهٔ خطی در آنجا موجود بود. از آن میان چیزی که برای من تازگی داشت مجموعهٔ مراسلات خواجه محمود گیلانی ملقب به ملک التجار است که پنج‌نامه به عبدالرحمن جامی نگاشته است. آقای دکتر مسعود حسن رضوی معلم زبان فارسی که مرد فاضلی است آنها را ارائه می‌داد. از او خواهش کردم که سواد مراسلات مذکور را برای من بفرستد. بعد از تماشای کتابخانه که عمارت جدیدالبنا و مطابق اصول جدید است نزدیک ظهر از فرط گرمای هوا طاقتی نمانده بود. به هوتل مراجعت و پس ازصرف نهار و ساعتی چند در گوشهٔ اطاق که نمونه‌ای از درجات سافلهٔ جهنم بود انزوا جستم.

ساعت پنج برحسب دعوت رئیس دانشگاه پذیرایی در منزل او که در «قیصرباغ» (Kaiserbagh) است رفتیم. این عمارت که از ابنیهٔ قدیمهٔ واجد علی شاه آخرین پادشاه «اود» است اکنون منزل جمعی از «تعلق داران» یعنی صاحبان املاک می‌باشد. در جلو منزل در چمن سایبانی افراشته و فرشی گسترده و میزی چند نهاده وسایل پذیرایی از چای و شربت فراهم ساخته بود.

در آنجا یکی از شاعران معروف اردو را ملاقات کردم که موسوم است به «مولانا» و شهرت بسیار در فن شاعری دارد. نسخه‌ای از دو شادباش نوروزی را برای او نوشتم. بعد از ملاقات با بسیاری از بزرگان لکناهو، با سیدعلی ظهیر وداع کرده قوطی سیگار خاتم به یادگار به او هدیه کردم. همچنین به خانم رئیس دانشگاه نیز چند فقره عکس و یک جلد کتاب خیام هدیه نمودم. از آنجا ساعت شش و نیم منزل راجه رام‌کامار سارگاط [رفتیم] که صاحب مطبعهٔ نولکشور است مجموعه‌ای از کتب منطبعهٔ خود را فراهم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساخته بود. از آن میان چند جلدی را برگزیدم که خریداری نمایم ولی راجهٔ مذکور نپذیرفت، قرار شد برای من به ایران بفرستد.

راجه و برادرش پذیرایی گرمی کردند. عمارت مجلل و عالی دارند و از متمولین درجهٔ اول هستند. راجه شکارچی ماهری است، نزدیک به پنجاه ببر و پلنگ شکار کرده و آنها را در عمارت خود در سالون نهاده است. خانم او نیز چند ببر شکار کرده است.

از آنجا بیرون آمدیم چون اندک مجالی بود به اتفاق دکتر مسعود حسن رضوی تماشای دو عمارت که به اصطلاح «حسینیه» و به اصطلاح شیعیان اینجا «اما مباره» می‌گویند رفتیم، یکی مقبرهٔ آصف الدوله از سلاطین «اود» است و دیگری مقبرهٔ محمدعلی شاه در محلهٔ حسین آباد. عرض طاق مقبرهٔ آصف الدوله که به نظر بیست ذرع متجاوز می‌آید خیلی عالی است، تمام آن را با آجر ضربی زده‌اند. در هیچ جا چنین طاقی به آن عرض ندیده‌ام.

در مراجعت به هوتل، رئیس الوزراء ناحیهٔ (U.P) به بازدید آمده ابراز مهربانی و ادب نمود. با آنکه هندو است پیرمرد مهربانی است.

شب را به اصرار مهمان یکی از قضاة عدلیه موسوم به مبشر حسین بودیم. جمعی از علماء مسلم لیگ و اعضاء عدلیه و مسلمانان را دعوت کرده بود. بعد از صرف شام به آنجا رفته ساعتی در نزد آن آقایان بودیم و وقتی به خوشی گذشت. نیمه شب منزل آمده در اطاق گرم پرحرارت که نمونه‌ای از هاویه و جحیم بود خزیدم.

صبح سی و هشتم ـ (شنبه بیست و دوم فروردین ماه ۱۳۲۶ / دوازدهم آوریل ۱۹۴۷م.) (لکناهو ـ دهلی).

امروز صبح به اتفاق مولوی محمد سعید بنا بود که به کتابفروشیها برویم. اسم و آدرس او از این قرار است: (محمد سعید الموسوی، آل صاحب‌العبقات، نصیر منزل ـ نخاس ـ لکنهو). یکی از مولویها که مرد فاضل و دانشمند و کتابشناسی بود نیز به اتفاق مشارالیه آمده دو سه کتابفروش در امین‌آباد و غیره و غیره دیدیم ولی از کتابهای فارسی و عربی خبری نبود. بناچار دو سه جلد کتابهای متفرقهٔ انگلیسی خریداری کردیم. غالب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتابهای مسلمانان در این نواحی بکلی به زبان اردو است.

ساعت ده به هتل مراجعت کردیم. نمایندهٔ حکومت و رئیس دانشگاه موسوم به: (lit. col. Raja Bisheshwar Dayal Seth) برای مراسم وداع آمده خداحافظی کردند. جوانهای انیورسیته که جامعه‌ای به اسم (حلقةالاحباب) درست کرده و در لکناهو دقیقه‌ای از ما منفک نمی‌شدند امروز صبح نیز آمده بودند و عکس برمی‌داشتند و امضا می‌گرفتند.

ساعت یازده و نیم به میدان هواپیمایی که در چند میلی خارج شهر لکناهوست رفتیم. در آنجا مولوی محمد سعید مشایعت نمود. احمدآل مسرور که معلم انیورسیته و غالباً با ما همراهی می‌کرد نیز مشایعت نمود. در آن ساعت طیاره حرکت کرد. با آنکه در هوا اوج گرفت به‌قدری گرم بود که طاقت را سلب می‌کرد. ظاهراً منفذهای آن‌را مسدود کرده بودند. حالت به هم خوردگی مزاج برای همه دست داده بود. ساعت ده و نیم به دهلی رسیدیم. حرارت آفتاب سوزان به حد کمال بود. آقای معتمدی قونسول ایران، میرزا مستخدم هندی قونسولگری رابا اتومبیل برای ما فرستاده بود. سوار شده به هوتل (Maidens) آمدم. نهاری صرف کرده استحمام و استراحت نمودم. در صدد بودم که حرکت به لاهور را برای دو روز به تأخیر انداخته، اشخاص مختلف را دیدن کرده و ضمناً استراحتی نموده باشم. میرزا مستخدم قونسولخانه را به ادارهٔ هواپیمایی فرستادم که بلیط را برای روز سه‌شنبه تجدید نماید. با تلفون تحقیق کردم معلوم شد حاضر برای تجدید شده است. از طرف دیگر فردا بواسطهٔ اطلاع قبلی در لاهور همه منتظر هستند، از هوتل و اولیاء سفارت و دانشگاه و غیره، بنابراین تصمیم گرفتیم که هر طور شده بر طبق پرگرام قبلی عدم حرکت را موقوف نموده فوراً عزیمت لاهور بنماییم. با کمال استعجال به کتابفروشی (Oxfold press Palace) که در (Press Scindia House Canaught palace) واقع است رفته مقداری کتاب داشتیم دادیم که با بسته‌های قبل به طهران بفرستد. آدرس او از این قرار است:

(Oxford Book & Stationary Co. Scindia House New Delhi India).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مبلغ چهل و سه روپیه هم وجه کرایه داده شد. آقای معتمدی نیز همراه بودند.

در قلعهٔ دهلی به دکان عاجفروشی رفته چند جعبه سیگار عاج خریداری کردم برای ارمغان.

شب را در هوتل مهمان ولایت علی‌خان پسر لیاقت علی‌خان بودم. شام مفصلی تهیه کرده بود وجماعت کثیری از ایرانی و فرنگی و هندی دعوت داشتند. خانم امتیاز علی که فرانسوی است پذیرایی می‌کرد. دختری فرانسوی نیز دارد که او نیز پذیرایی می‌نمود.

صبح سی و نهم ـ (یکشنبه ۲۳ فروردین ۱۳۲۶ / سیزدهم آوریل ۱۹۴۷م.) (دهلی ـ لاهور).

ساعت چهار بعد از نصف شب برخاسته جامه‌دانهای سفر را فراهم ساخته عزیمت به میدان طیارهٔ دهلی (Willington Airport) شدیم. آقای معتمدی و خانم و جزائری به مشایعت آمده بودند، وداع کردیم. آقای قونسول از آمدن به لاهور طفره رفته در صورتی که مقتضی بود که برای انجام تشریفات همراهی نمایند. ولی چون کسالت مزاج دارد و مبتلا به ضعف قلب شده است معاف و معذور می‌باشد. رویهمرفته مرد معقول و فهمیده و صدیقی است و نهایت مهربانی و پذیرائی را در این چند روزه نمودند.

ساعت هفت و نیم صبح از میدان طیاره حرکت کرده و ساعت نُه به لاهور رسیدیم. طیارهٔ ما بسیار وسیع و خوب است که با اسلوب جدید ساخته شده، یعنی اطاقها زیر بال واقع شده. در طیاره صبحانهٔ مختصری به مسافرین دادند. از جمله مسافرین عبدالغفارخان معروف به پادشاه‌خان است که از زعمای خوانین و آزادیخواهان پیشاور می‌باشد و از هواخواهان جدی گاندی است و او را گاندی ناحیهٔ سرحدی می‌گویند. جماعت مسلم لیگ او را به همین جهت دوست ندارند.

در طیاره روزنامهٔ (Times of Hindustan) را می‌خواندم. تفصیل رفتن ما به مجلس مقننه لکناهو و مناظره مابین کنگره (میسیز پاندیت) و مسلم لیگ (محمد اسحاق خان) را نوشته بود. و اینکه چگونه نمایندگان ایران برخاسته رفتند و محمد اسحاق‌خان محض خاطر آنها به زبان انگلیسی تکلم کرد ولی آنها گوش نکرده رفتند. خیلی اسباب خنده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شد. در میدان لاهور اشخاص زیادی به استقبال آمده بودند: ۱ ـ پروفسور چمن لال کاپور (C.L.Kapur) نمایندهٔ ادارهٔ معارف ۲ ـ کرامت (Mr. V. Karamat) صاحب منصب ادارهٔ معارف ۳ ـ آقای بشیر منشی کل انیورسیته Mr. M. Bashir. Regi. of the U. ۴ ـ عطا محیی الدین (Mr. Ata Mohyeddin) معاون دارالانشاء ۵ ـ خان بهادر محمدحسین (Mr. Kh. Bahadur Mohammad Husein Chairman) رئیس انجمن اقبال ۶ ـ آقای رحیم (Mr. A. Rahim) مدیر انجمن اقبال. برنامهٔ مفصلی هم تهیه کرده بودند که برای ایام اقامت ما در لاهور تا روز هفده آوریل پیش‌بینی شده بود. از میدان طیاره به هتل فلیتز (Faletti's Hotel) آمده منزل گرفتیم. هوای لاهور از دهلی لطیفتر و خنکتر است. در هتل هم اطاقها در طبقهٔ اول خیلی خنک و مطبوع است. قبل از ظهر پرفسور چمن لال کاپور آمده در باب برنامه صحبت کردیم. بعضی اصلاحات در آن به عمل آمد. و بعد از آن راجع به کنفرانس و خطابه به فارسی و انگلیسی در انیورسیته مذاکره و قرار شد حرکت را تا بیستم به تأخیر بیندازیم و روز یکشنبه ۲۰ برای (راولپندی) حرکت نمائیم. یک ساعت قبل از ظهر دو نفر معلم عربی یکی راضی طاهرالدین احمد و دیگری السید محمد العربی المراکشی که هر دو در مدرسهٔ کلّیة الشرقیه (Orientall College) معلم هستند آمده قدری نشسته صحبت می‌کردند. برای یکی از روزها دعوت کردند که جلسه‌ای تشکیل می‌شود. در انجمن تحقیقات اسلامی (Islamic studies). در همان موقع رئیس کل معارف پنجاب (Indian Educational service D.P.J) موسوم به شاترجی (Mr. G. C. C hatterje) به دیدن آمده خیرمقدم گفت. بعد از آن نهار در هتل صرف و نظر به بیخوابی و خستگی چند روزه ساعتی استراحت نمودم. ساعت پنج و نیم عصر آقای پرفسور چمن لالکپور آمده به موجب برنامه به تماشای آرامگاه جهانگیر و زن او نورجهان و آصف‌جاه پدر زن او رفتیم و گردش مفصلی کردیم. هوا در اینجا سورت و شدت وسط هندوستان را ندارد و بوئی از بهار فلات ایران به مشام می‌رسد. چون در حدود سیصد و پنجاه متر ارتفاع دارد. بعد از گردش در پارک و عمارات تاریخی مذکور، شربت میوه که بسیار مطبوع و دلچسب واقع شد صرف نموده به هوتل آمدیم. پس از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صرف شام گردش مختصری در خیابانهای اطراف نمودم.

صبح چهلم ـ (دوشنبه ۲۴ فروردین ۱۳۲۶ / چهاردهم آوریل ۱۹۴۷م.) (لاهور).

امروز صبح به اتفاق چمن لال کپور ساعت ده از منزل بیرون آمدیم. رفقا نیز بودند. قبل از آن به تحریر روزانه و رسیدگی به محاسبات و سایر نوشتجاتِ خود رسیدگی می‌کردم. در آن ساعت به موزهٔ لاهور رفتیم. رئیس موزه شخصی یهودی مجارستانی است موسوم به دکتر فابری (Dr. Fabri). وی از شاگردان سر اورل اشتاین است. با او به ایران آمده. مرد دانشمندی است. چندین زبان می‌داند . بعضی اشیاء و آثار قدیمه که در موزه موجود است ارائه و توضیحات می‌داد. از آثار مکشوفهٔ ادوار حجری هندوستان تا عصر بوریک و ادوار اخیر و نقاشیهای دورهٔ مغولیه بابریه. ولی در عرض مدت قلیل اطلاعات کثیر حاصل نمی‌شد. از آن پس به ادارهٔ کل ضبط اسناد پنجاب (Panjab Record Office) رفتیم. در آنجا رئیس که خود معلم تاریخ است مجموعه بزرگی از اوراق و نوشتجات و اسناد و صور و غیره از زمان سلطهٔ سیکها (قرن ۱۸) تاکنون جمع‌آوری کرده‌اند. از جمله یک فقره تصویر نادرشاه را داشت که در بالای آن نوشته بود (نادرشاه پادشاه خراسان). قرار شد عکسی از آن برای من بفرستند. به نظر نمی‌آید که چندان از اصل حقیقت دور باشد.

قبل از ظهر به اتفاق قاضی جعفر منشی پرفسور کپور برای خرید بلیط هواپیما و غیره به کشمیر به ادارهٔ (تماس کوک) رفتم و اطلاعاتی کسب نمودم. می‌باید با هواپیما به راولپندی در خاک پیشاور برویم و از آنجا با اتومبیل به سرینگار پایتخت کشمیر برویم.

ظهر در هتل گذراندیم تا ساعت پنج و نیم بعد از ظهر. در آن وقت به اتفاق پرفسور کپور به باغهای تاریخی شالیمار (Shalimar) که بنای جهانگیر است رفتیم. در فواره‌ها آب انداخته بودند. خالی از تماشا نبود. پس از مراجعت شب را یکی از رجال محترم لاهور موسوم به (Sir Dalip Singh) که از خانوادهٔ شاهی لکاپور است و از وکلا و حقوقیون بزرگ هندوستان است و اینک به جای دکتر رایس رئیس کالج مسیحی شده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است خود او و خانمش پذیرائی مفصلی کردند. خضرحیات خان رئیس الوزرای سابق نیز بود. در اوضاع سیاسی هندوستان خیلی مذاکره شد.

صبح چهل و یکم - (سه شنبه ۲۵ فروردین ۱۳۲۶ / پانزدهم آوریل ۱۹۴۷م.) (لاهور).

قبل از ظهر چند تلگراف مخابره کردم. یکی به تهران به آقای شهیدی احوالپرسی. یکی به بمبائی به هومی مادن استعلام از حرکت. یکی بمبائی به آقایان رام و آریا. یکی به پرفسور هادی حسن در علیگره. یکی به قونسولگری ایران در دهلی در اِخبار از اوقات توقف در لاهور.

سردار اجیتسینگ که فعلاً در لاهور به دیدن آمده بود می‌خواستند از طرف کنگره مجلسی فراهم سازند. عذر خواستم که از پذیرائیهای منتسب به احزاب سیاسی معذور هستم ولی برای ملاقات خصوصی به فردا محول شد. دکتر محمد اقبال لاهوری رئیس مدرسهٔ شرقیه و معلم زبان فارسی به دیدن آمده و به اتفاق تا ظهر همراه ما بود و برای عصر به چای دعوت نمود.

قبل از ظهر تماشای قلعهٔ لاهور رفتیم که ظاهراً بر روی قلعهٔ تاریخی و قدیم در زمان اکبر بنا شده است و وی چهارده سال ایام سلطنت خود را در آنجا گذرانیده و عمارت آن ظرافت و سلیقهٔ قلعه‌های اگره و دهلی را ندارد و بسیار صلب و خشن است ولی خالی از تماشا نیست. در کنار رود «راوی» واقع شده. بعد از مغولها سیکها و بعد از سیکها انگلیسیها در آن تصرفات بسیار کرده‌اند. طاق درب ورود و دیوار کاشیکاری به سبک ایران دارد که در زمان شاه جهان در سال ۱۰۴۱ بنا شده است و در تحت ادارهٔ باستانشناسی هندوستان می‌باشد. شخصی موسوم به بدیع‌الله خان از طرف آن اداره حاضر شده و توضیحاتی داد. تماشای مفصلی کردیم، گرچه آفتاب گرم و سوزانی از بالا می‌تابید. قبل از ظهر به دفتر پرفسور کپور رفتیم و از آنجا با تلفن ترتیب مجلس جشن هدیهٔ اقبال را فراهم ساختیم. بعد از آن به «تماس کوک» رفته بلیطهای مسافرت به کشمیر را خریداری کردیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ظهر نهار را در هوتل و پس از آن در اطاق گرم به سرآورده ساعت چهار بعد از استحمام برای صرف چای منزل آقای دکتر اقبال رفتیم. آقای عطاء الله محیی‌الدین معاون دبیرخانهٔ دانشگاه آمده و ما را راهنمائی نمود. منزل اقبال در خارج شهر در محلی موسوم به شهر جدید (Modern Town) واقع شده. فضای وسیع و اشجار فراوان سرسبز دارد. ولی هوا بقدری گرم و راکد بود که انسان خفه می‌شد. چای مفصلی میزبان فراهم کرده و جماعتی را از فضلا و ایرانشناسان دعوت کرده بود. از جمله محمد شفیع استاد سابق عربی که کتاب (تتمهٔ صوان الحکمه) را چاپ کرده و محمد ناظم ناشر زین‌الاخبار گردیزی و جمعی دیگر. پس از صرف چای، ساعت هفت و نیم که مقارن غروب بود به هتل مراجعت کردیم. و شب مجلس (At home) در منزل رئیس معارف به اسم و آدرس: (Mr. C. C. Shatterji 1 club. Road Lahore) به افتخار میسیون دعوت کرده بودند و جمعی از محترمین در آنجا جمع شده بودند. از جمله آقای دکتر رایس (Dr. Rice) رئیس انیورسیته و خانمش و آقای کرامت معاون سفارت و خانمش و جماعت بسیاری دیگر. تا ساعت هشت و نیم در آنجا بودیم و صحبت بسیار بود. در باب الغاء پاسپورت که اسباب زحمت مسافرین است به آقای (Sir. K. Dalip Singh) که عازم کنفرانس برای قوانین بین‌المللی به آمریکا است صحبت کردیم که در آنجا این مسئله را عنوان بلکه تسهیل و حل نمایند. شام را در هتل صرف کردیم.

روزنامه (Pakistan Times) شرحی راجع به بیانات اینجانب منتشر ساخته بود و کیفیت عضویت را در انجمن آسیائی و سایر مطالب شرح داده بود که به نظر بد نمی‌آمد.

صبح چهل و دوم ـ (چهارشنبه ۲۶ فروردین ۱۳۲۶ / ۱۶ آوریل ۱۹۴۷م.) (لاهور).

امروز صبح دکتر عبدالوهاب عَزّام بیگ از دهلی آمده و در هتل ما منزل گزیده. صفحهٔ لوحه مرمری همراه خود آورده در آن اشعاری چند سروده به فکر خویش به نام ارمغان حجاز نقش نموده که بر قبر اقبال نصب کند. صبح به اتفاق او به کتابخانهٔ دانشگاه رفتیم. نسخهٔ کهنه و نفیسی از ملل و نحل شهرستانی در آنجا بود که چل و شش سال بعد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از مؤلف تحریر شده و نیز نسخهٔ نفیسی از مرصاد العباد نجم الدین دایه که یکصد و ده سال بعد از مؤلف تاریخ تحریر داشت وکلیات جامع عطار مشتمل بر تمام اشعار او که در هیچ جا ندیده بودم.

آقای سِت کتابدار که سابقاً نیز از ما پذیرائی نموده بود در این سفر نیز پذیرائی و راهنمائی می‌کرد. از تماشای کتابخانه مسرور شدیم. به دانشکدهٔ السنهٔ شرقی (Oriental College) که به ریاست دکتر محمد اقبال دائر است از ما پذیرائی نمود. نطقهائی ایراد شد و سپس بیرون آمدیم. به دفتر آقای (C. L. Kapur) رفتیم. در آنجا دکتر عزّام‌بیک با آقای شاترجی (G. C. Shatterji) ملاقات نموده و او را معرفی کردم.

بعد از آن به تماشای مسجد قدیم لاهور که در قسمت شهر قدیم واقع است رفتیم. آن مسجد موسوم است به وزیرخان مسجد و بنای شاه جهان است در سنهٔ ۱۰۴۱ هـ. اشعار فارسی در سر در آن با کاشی کتیبه نموده‌اند. محراب و شبستان منقش و پرنگاری دارد که به آیات و احادیث و اقوال بزرگان صوفیه مزین است.

نیم ساعت بعد از ظهر در آن گرمای سوزان به هتل آمدم. خان بهادر محمد حسین و خواجه عبدالرحیم J.G.S که اولیاء کمیتهٔ مرقد اقبال است (Iqbal Meusolium Committee) با دو نفر دیگر آمده بودند. متأسفانه راهنمای ما دکتر کپور فراموش کرده و آنها یک ساعت منتظر بودند. برنامهٔ جلسهٔ فردا که رسماً در سر قبر اقبال تشکیل می‌شود نگاشته شد. قدری خان بهادر محمد حسین که پیرمرد پرمدعایی است اظهاراتی می‌نمود که چندان مطبوع نبود.

نهار را مهمان سردار اجیتسینگ بودیم، در منزل شخصی که یکی از جراحان هندو است. نهاری از اغذیهٔ هندی ترتیب داده و جمعی از پیرمردان و قدماء آن طایفه جمع بودند. برادر ارشد اجیتسینگ که پیرمرد کهنسالی است نیز بود. در ضمن نهار صحبت از (صوفی امبارشاد) و اواخر ایام حیات او به میان آمد. چون آنان همه از دوستان و نزدیکان او بودند خیلی میل داشتند وقایع اواخر زندگانی او را بدانند.

عصر در سالون دانشگاه (University Hall) از طرف دکتر رایس رئیس دانشگاه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مجلس پذیرائی به چای به افتخار این هیئت تشکیل داده بود و جمعی در حدود دویست نفر از زن و مرد از محترمین و پرفسورها و رجال دعوت داشتند. بعد از صرف چای دکتر رایس نطق بسیار گرم و با حرارتی نموده ازین هیئت تبریک گفته و یک دوره از کتب فارسی که از طرف فضلاء دانشگاه به چاپ رسیده به من هدیه نمود، به انضمام یک نسخه چاپ لوکس مُذهَب از دیوان غالب دهلوی. در جواب از او تشکر کردم و ارتباط ایران و هند را آرزو نمودم. بعد از مذاکرات و سخنرانی اقبال و محمد شفیع و دیگران مجلس ختم شده عکسها برداشته شد.

شب در هوتل بودم و با گرما و حرارت اطاق به سرآوردم. به مناسبت قطعهٔ عربی دکتر عزام بیک که آن را او نیز به مناسبت کتاب اقبال (ارمغان حجاز) نام کرده بود دو بیت امروز مرتجلاً سروده شد:

یا فصیح الزمان اهلاً و سهلاً　　انت من مصر جئتَ بالاعزاز
کان فی رحلةالشریف کثیراً　　من المسک ام ارمغاناًمِن بلاد الحجاز.

صبح چهل و سوم - (پنجشنبه ۲۷ فروردین ۱۳۲۶ / هفدهم آوریل ۱۹۴۷م.) (لاهور).

صبح به (Christian College) مدرسهٔ آمریکائیها رفتیم. این مدرسه را مبلغین مسیحی سالهاست تأسیس کرده و اینک جزو دانشگاه است. در هشت رشته مختلف از علوم و ادبیات درجهٔ .M.A می‌دهد . دکتر رایس رئیس کالج که فعلاً رئیس دانشگاه است از ما پذیرائی نمود. در سالن بزرگ مدرسه مجلس اجتماعی از محصلین و معلمین فراهم بود. رئیس فعلی کالج که شخص هندی مسیحی است، نطقی ایراد کرد و از من خواهش نمود که چند کلمه صحبت بدارم. من نیز تقاضا را پذیرفته در باب مدارس آمریکائی و خدماتی که به علم و اخلاق جوانان نموده‌اند و یاد از دکتر جردن و مدرسهٔ البرز تهران نموده و همچنان این مدرسه را به هیمالیا تشبیه نمودم که جوانان با اخلاق وزین و استوار مانند کوه تربیت شوند و با اشعار لانگ فلو شاعر آمریکائی سخن را ختم کردم که گفت (Learn to Lahore & to wait). بعد از آن دکتر رایس و خانم در منزل خود از ما پذیرائی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نموده قهوهٔ سردی نوشیده نهایت مهربانی و محبت را مبذول نمودند.

قبل از ظهر به اتفاق آقای عزام بیک به منزل اقبال شاعر رفتیم. وصی او خان بهادر محمد حسین و فرزند کوچکش جاوید اقبال در آنجا از ما پذیرائی کردند. خانه و منزل را کماکان نگاه داشته‌اند. فقط کتابخانهٔ او را که وقف مدرسه کرده منتقل ساخته‌اند. اطاقی که منزل سکونت و محل اقامت او بوده است با همان مبل و اثاثیه محفوظ داشته‌اند. پسرش جوان باهوشی به نظر می‌آمد ولی فارسی نمی‌دانست و مهندس است. برادر بزرگتری دارد موسوم به آفتاب اقبال که مادرش را اقبال طلاق گفته و او را از ارثیهٔ خود محروم ساخته است. عکسی از مرحوم اقبال به ما هدیه نمود.

مدتی در آنجا نشسته از آقایان گله کردم که روزنامجات بطوریکه باید و شاید هدیهٔ دولت و مردم ایران را قدرشناسی نکردند. بعضی از روزنامه‌های هندو مثل (Tribune) اصلاً اشاره به این معنی ننموده و روزنامه‌های مسلمانان مانند «ندای وقت» (اردو) و «پاکستان تایمز» به طور اختصار نوشته بودند. (معلوم می‌شود اختلافات محلی که هندیها با هم دارند، حتی مسلمانها هم با هم مناقشه و اختلاف دارند باعث و سبب شده است).

ظهر نهار را در هوتل صرف کردم. روزها اطاق مسکونی ما خنکتر و مطلوبتر از شبهاست. عصر برای ایفاء مراسم اهداء قالی به آرامگاه اقبال، به اتفاق آقای عزام بیک و رفقا از منزل بیرون آمدیم. قبلاً در ساعت چهار و نیم از طرف کمیتهٔ آرامگاه اقبال در یکی از چایخانه‌های لاهور موسوم به (Lorango) چای داده می‌شد. جماعتی از وجوه مسلمانان و طبقات مختلفهٔ شهر لاهور دعوت داشتند. آقای سر عبدالرشید رئیس عدلیه (Sir Abdu Rashid Cheif Justi) که پیرمرد بسیار محترمی است و منتسب به هیچ حزب و جمعیتی نیز نمی‌باشد در آنجا معرفی شد. به اتفاق او و خواجه عبدالرحیم که رئیس و سکرتر مؤسسه است به آرامگاه اقبال رفتیم.

ساعت پنج و نیم بعد از ظهر بود. در برابر پلکان مقبرهٔ ناتمام اقبال که از سنگ سرخ و مرمر سفید بنا می‌شود سایبانی برافراشته بودند. این‌گونه سایبانها را (شامیانه) می‌گویند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و قالی را که امروز صبح به آنها تحویل داده شده بود به دیوار آویخته. و جماعتی در حدود یکصد نفر از مسلمانان لاهور دعوت داشتند (چونکه بواسطهٔ جنگ و جدال طبقاتی و اغتشاش که فعلاً در تمام هندوستان خاصه در پنجاب موجود است پلیس اجازهٔ اجتماع کثیر را نداده بود). نخست به سر مقبره رفته فاتحه خوانده سپس به مجلس آمده، در صدر ریاست جلسه به آقای سر عبدالرشید محول شده بود. صورت برنامه از این قرار اجرا شد:

اول ـ آقای خواجه عبدالرحیم که از جوانان محترم و رئیس کمیته است نطقی به زبان اردو ایراد و از حضار خیرمقدم گفت.

دوم ـ جاوید فرزند اقبال قطعه‌ای از اشعار پدرش را قرائت نمود که اتفاقاً بسیار بد انتخاب کرده بود و آن قطعه‌ای بود از کتاب جاویدنامه در مکالمه مابین شاعر و نادرشاه افشار زیرا در آنجا انتقادات و تعبیراتی نسبت به ایرانیان داشت. به هیچ وجه با این مجلس متناسب نمی‌نمود. معلوم می‌شود جوان مذکور از فرط حماقت یا عمداً این اشعار را انتخاب کرده است، ولی ما به روی خود نیاوردیم.

سوم ـ آقای دکتر غلامحسین صدیقی امروز بعد از ظهر به حافظ تفألی زده بودند و از عجایب آنکه این غزل آمده بود: «تا زمیخانه و می نام و نشان خواهد بود»[1] که بسیار با موقع و مقام مناسب می‌نمود. من مخصوصاً تأکید کردم که این غزل را ایشان قرائت‌کردند.

چهارم ـ اینجانب لایحه‌ای که امروز انشاء کرده بودم به نام (بر تربت اقبال) و به سبک انشاء متقدمین نگاشته و رونوشت آن ضمیمهٔ این رساله است[2] قرائت نمودم که بسیار مورد توجه و جالب واقع گردید.

پنجم ـ آقای عبدالوهاب عزام بیک نطق فصیحی به عربی ایراد کرد و اشعار خود را قرائت نمود و لوحهٔ مرمر را تقدیم کردند.

ششم ـ در این موقع خان بهادر محمد حسین چند کلمه صحبت کرد و به هر یک از

۱ـ [مصراع دوم شعر این است: «سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود.» (م.د)]

۲ـ [در دفتر موجود نزد این‌جانب نبود (م.د).]

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حضار یک دوره از کتابهای اشعار فارسی اقبال را هدیه نمود.

هفتم ـ آقای سر عبدالرشید رئیس عدلیه و صدر مجلس نطق تشکر و ابراز امتنان از هیئت اعزامی ایراد کرد که به زبان اردو بود.

هشتم ـ سر فیروزخان نون که از زعماء مسلم لیگ پنجاب است و سابقاً هم در کابینه نایب السلطنه حکومت مرکزی و وزارت دفاع را داشت بی‌مقدمه برخاسته و شرح مبسوطی به فارسی شکسته و بسته بیان نمود در جلب مساعدت به مسلمانان هند و ایجاد حکومت پاکستان و سایر مسائل سیاسی که البته مطلوب جماعت کنگرس و هندوها نمی‌شد. من چون دیدم مطلب جنبه سیاسی پیدا می‌کند فوری برخاسته و چند کلمه در باب اهداء قالیچه گفته و مجلس خاتمه پذیرفت. بعد از برداشتن عکسهای متعدد به تماشای مسجد پادشاهی لاهور که در جنب مقبره روبروی قلعهٔ قدیم واقع است رفتیم. آن مسجد بسیار بزرگی است. بعضی مدعی هستند که در تمام عالم اسلام مسجد به این وسعت ساخته نشده است. ولی به نظر من مسجد جامع جدید شیراز و مسجد جامع ابن‌طولون در قاهره از این مسجد بزرگتر می آید. این مسجد چند سال است که در دست تعمیر است و آن را به صورت روز نخست درمی‌آورند.

بعد از تشکر و وداع از سر عبدالرشید که تا هتل ما را مشایعت نمود، به منزل آمدم، شام در هتل صرف شد. سرشب را مدتی در بیرون چمن نشسته ولی گرما به حد کمال بود و دقیقه‌ای راحت نبودم، تا صبح خواب نرفتم.

صبح چهل و چهارم ـ (جمعه ۲۸ فروردین ۱۳۲۶ / هجدهم آوریل ۱۹۴۷م. / لاهور).

امروز صبح در منزل به تحریر چند مراسله مشغول بودم. نامه‌ای به آقای معتمدی قونسول ایران در دهلی نوشتم و از تفصیل مجلس دیروز ایشان را آگاه ساختم. ضمناً تعریضی به آنکه ملاحظه و بیم کرده و به لاهور نیامد و اینکه اینهمه ملاحظه کاری و احتیاط عیب است و همچنین در باب اینکه گزارش او به وزارت خارجهٔ ایران چه بوده است؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نامه به پاندیت نهرو نوشته پس از ایفاء مراسم خداحافظی و توديع از اشخاص ذیل که در دهلی و دیگر نقاط به ما مساعدت کردند تشکر نمودم:

۱ ـ دکتر امداد حسین معاون وزارت معارف. ۲ ـ دکتر سِت رئیس انیورسیتهٔ لکناهو. ۳ ـ دکتر رایس رئیس انیورسیتهٔ لاهور. ۴ ـ مستر شاترجی رئیس معارف در لاهور. ۵ ـ انور مترجم هیئت عضو وزارت اطلاعات.

و نیز مراسلهای به مستر شاترجی نوشتم و از زحمات خود او تشکر نمودم و از مساعدتهای ذیقیمت پرفسور چمن لال کپور (C.L.kapur) و منشی او قاضی جعفر تشکر نمودم.

قبل از ظهر به بانک (Lloyds Bank) رفته از ورقهٔ اعتباری که داشتم مبلغ ۷۵ لیره وجه دریافت داشتم. به کتابفروشی رفتم به این اسم و آدرس: (Rama Krishna & son's. Anarkali street Lahore) در حدود یکصد روپیه کتاب از او خریداری کردم و تمام کتابهای مختلف که اهدا شده یا خریداری شده بود به او تحویل دادم که به آدرس من حمل نماید و به این وسیله از زحمت حمالی آنها راحت شدم.

ظهر به منزل آمدم. بی‌خوابی و آشفتگی و عادات ذمیمه امروز مرا بکلی بیحال و کسل کرده بود. غالباً تا عصر در منزل بودم. ساعت چهار و نیم بعد از ظهر بر حسب دعوتی که انجمن مطالعات اسلامی نموده بودند در منزل قاضی ظهیرالدین احمد که معلم عربی در مدرسهٔ السنهٔ شرقیه است مجلسی به چای فراهم کرده بودند. معلم عربی السید محمد العربی المراکشی که اهل سجلماسه است و نه سال است که در لاهور مقیم و تدریس می‌نماید دنبال ما آمده به هدایت او به محل موعود رفتیم. جمعی از اشخاص متفرقه که همه از مسلمانان متعصب بودند جمع بودند. بعد از صرف چای و شربت و بستنی مجلس را به قرائت آیاتی از قرآن مجید و اشعاری که به آهنگ هندی از اقبال خواندند بیاناتی صاحبخانه و ولی‌الله خان نمایندهٔ آثار عتیقه و عبدالحمید نام تلگرافچی نمودند. جوابی هم من به انگلیسی بیان کرده و با استشهاد از آیهٔ «رُحَماءِ بَینَهُم»[1] فلسفهٔ

---

۱ ـ [قسمتی از آیهٔ ۲۹ سورهٔ ۴۸ فتح قرآن کریم (م.د).]

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اتحاد اسلام را که موضوع اشعار اقبال است اکتفا نمودم.

شب را بر حسب دعوت خواجه عبدالرحیم (J.C.S) که داماد رئیس بلدیهٔ لاهور (Abdul - Amir Major of Lahore) است به شام دعوت داشتیم. جماعتی از رؤساء مسلم لیگ و غیره جمع بودند. در لاهور کهنه نزدیک قلعه در عمارت بسیار کهنسالی که آثار کهنگی و خرابی در آن نمودار بود و محل کثیفی بود پذیرائی کردند. ولی شام مفصل و غذاهای هندی به حد وفور بود. شب را به مؤانست با آن آقایان که منتهای کرم و مهمان‌نوازی را مبذول می‌داشتند به پایان رسانیدم. گرما به حد کمال بود. شب را باز ناراحت بوده خواب نرفتم.

صبح چهل و پنجم - (شنبه ۲۹ فروردین ۱۳۲۶ / نوزدهم آوریل ۱۹۴۷م.) (لاهور).

صبح بعد از نگارش چند مراسله و رسیدگی به اوراق، یادداشتهایی برای صحبتها و نطقهای امروز تهیه نمودم. ساعت ده صبح به مدرسهٔ کالج دولتی (Government Col.) رفتم. این دفعهٔ دوم است که به این مدرسه می‌روم، دفعهٔ اول در سفر سابق روز اعطاء جوایز و جشن اعطاء دیپلم بود که سر گلنسی حاکم لاهور ریاست داشت و پذیرائی کرد. امروز رئیس مدرسه آقای سنجاری از مسلمانان پنجاب است و مرد بسیار خوش خلق و مهربان می‌باشد. با انگلیسی بسیار فصیحی خیرمقدم و تبریک ورود گفت و از من خواهش کرد که چند کلمه صحبت نمایم. نطق مفصلی در باب احساسات و افکار خود در باب هندوستان بیان نمودم و از مشاهدات خود در زمینهٔ اختلاف عقاید و عدم وحدت طبقات و لباس و مذهب و فقر عمومی و معارف و صحیه شرحی گفتم و به جشن پذیرائی و مهمان‌نوازی مردم هند ختم کلام نمودم. یک دوره از اشعار اقبال که خود شاگرد و معلم در این مدرسه بوده است به یادگار به ما هدیه کردند. بعد از اختتام جلسه آقای سنجاری در منزل خود که جزو مدرسه و عمارت کهنسالی است و یکصد سال قبل بنا شده است از ما پذیرائی نمود. جمعی از مدرسین و اساتید نیز حاضر بودند. بعد از صرف قهوه و شربت و مخالطت و مؤانست وداع کرده مراجعت نمودم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قبل از ظهر منزل آمدم. گرما و بیخوابی و تهییجات عصبی شب دوش حالتی باقی نگذاشته و خیلی کسل بودم. عصر ساعت پنج به موجب اعلانی که قبلاً کرده بودند و دعوتی که انتشار داده در عمارت تالار سنای دانشگاه دکتر رایس پذیرائی نمود و جمع کثیری برای استماع سخنرانی حاضر شده بودند. نخست آقای دکتر رایس با بیان شیرین و خوش‌آیند خود جلسه را افتتاح نمود. پس از آن من نطقی در خصوص ایران امروزه (Modern Iran) بیان نمودم و از اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و معارفی آن مملکت اطلاعات مفیدی برای حضار بیان نمودم که سه ربع طول کشید. (افسوس که عکس و ارقام همراه نبود). و این درس عبرت است، در آتیه اگر سفری اینچنین پیش آید بعضی عکسها و ارقام همراه باید بیاورم. بعد آقای دکتر صدیقی نطق مفصلی به فارسی در باب معارف ایران در ادوار اسلامی بیان کردند که بسیار فصیح و عمیق و با مغز بود ولی افسوس که حضار فارسی نمی‌دانستند و استفاده نمی‌کردند. بعد از ختم جلسه چند جلد کتاب که همراه بود مانند دیوان حافظ و خیام و رومئو و ژولیت و غیره به کتابخانهٔ دانشگاه لاهور هدیه کردم. یک جلد خیام و مقداری عکسهای آثار تاریخی به دکتر رایس و قدری سیگار ایران و عکس برای شاترجی و یک قوطی سیگار نقره به آقای کپور اهدا نمودم. با رفقا وداع کرده منزل آمدم، زیرا امشب آخرین شب توقف در لاهور است و کار ما خاتمه یافته و باید این سرزمین را وداع کنیم.

شب گرما به حد کمال بود. می‌گویند امسال استثناءً اینطور گرم شده و سابقه ندارد. درجهٔ حرارت به ۱۱۴ درجهٔ فارنهایت رسیده است. نیمه شب از فرط گرما بناچار برخاسته لباس پوشیده به فضای جلوی هتل رفتم و ساعتی آنجا نشستم بلکه افاقه حاصل شود ولی هجوم پشه‌های گزنده در آنجا نیز راحت مرا سلب می‌کرد.

صبح چهل و ششم ـ (یکشنبه ۳۰ فروردین ۱۳۲۶ / بیستم آوریل ۱۹۴۷م.) (لاهور).

امروز معنی قضا و قدر بر من معلوم شد. صبح بعد از آنکه حساب هوتل را پرداخته و با دوستان وداع کرده عازم میدان طیاره شدیم. هوا را ابر و مه و غباری فراگرفته بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برحسب مقررات هواپیمائی مسافرین را وزن کرده و احمال و اثقال آنها را کشیده و اضافه بار را دریافت نمود. انتظار آمدن طیاره از دهلی که باید ما را به راولپندی (Rawal Pendi) ببرد نشستیم. امروز آن مه و غبار و هوای گرفته و سنگین همه را خفه می‌کرد. دکتر اقبال و سرشاترجی و میرزا عباس و پرفسور کاپور به مشایعت آمده بودند. از ساعت هشت تا یازده به انتظار نشستیم. معلوم شد چون در میدان هوا تاریک است و قوهٔ مشاهده (Visibility) کافی نیست طیاره از دهلی آمده در فیروزپور فرو نشسته و باز هوا گرفته و در[1] ... نشسته است. بالاخره مأیوس شدیم. وجه مسافرین را مسترد کردند که بروند. ما به امید آنکه فردا باز با طیاره بتوانیم برویم وجه را نگرفتیم و موقتاً به هتل بازگشتیم. مقارن ظهر مجدداً خبر دادند که طیاره می‌آید. باز با اتومبیل دوان‌دوان به میدان طیاره که تا شهر بیست دقیقه راه راست رفتیم. طیاره نمودار شد و برای آنکه محل فرود آمدن خود را ببیند موشکهای آبی‌رنگ مشتعل می‌کردند، تیراندازی می‌کردند. متأسفانه با همهٔ این تفاصیل بعد از آنکه در روی میدان گردش کرد جرأت فرودآمدن نکرد به دهلی مراجعت نمود و ما نیز با خاطر پژمان وسبلت آویزان به هتل بازگشتیم و گفتیم:

اگر محول حال جهانیان نه قضاست　　چرا مجاری احوال برخلاف رضاست[2]

در هتل اطاقهای ما را کرایه داده بودند. ناچار در یک اطاق منزل گزیدیم و روز را به بطالت و کسالت گذراندیم و گرمای خفه‌کنندهٔ هوا ما را به استحمام در آب سرد که از فرط حرارت هوا گرم شده بود و گردش در قهوه‌خانه موسم به (Metrs) گذرانیده بعد از صرف شام شب را در آن هتل به سرآوردیم و یک روز از عمر بکلی بی‌فایده و لغو تلف شد.

صبح چهل و هفتم ـ (دوشنبه ۳۱ فروردین ۱۳۲۶ / بیست و یکم آوریل ۱۹۴۷م.) (لاهور ـ راولپندی).

صبح گفتند طیاره از دهلی می‌آید. بعد از آنکه بار و بندیل خود را بسته عازم حرکت شدیم خبر دادند که باز بواسطهٔ مه و میغ نمی‌آید. مأیوس شده در صدد مسافرت با

۱ـ [جای نام فرودگاه خالی مانده است (م.د)].

۲ـ [شعر از انوری است. (م.د)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

راه‌آهن افتادیم. با اینکه وقت زیادی نبود، در ساعت نه و نیم ترن (Mail) یعنی سریع‌السیر حرکت می‌کرد، دوان دوان به ایستگاه رفته شخصی از مأمورین هتل (Psinash) ما را راهنمائی نمود و در کمپارتیمان دارای هوای خنک سرد (Air Condition) منزل داد و انعام خوبی گرفت. بوسیلهٔ پول کارها آسان شد. در آن اطاق فقط یک صاحب منصب انگلیسی و خانمش جای داشتند. اطاق بسیار تمیز و هوای مطبوع خنک و جای بسیار خوبی نصیب شد. خدا را شکر کردیم که اگر از طیاره محروم ماندیم وسیلهٔ مسافرت با راه‌آهن به سهولت انجام گرفت.

ترن در ساعت نه و نیم حرکت کرد و بعد از هفت ساعت که دائماً به طرف شمال غربی حرکت می‌کرد و از روی رود عظیم (جیلم) که از شعب رود سند است عبور کردیم و در ساعت چهار به راولپندی (Rawal Pendi) که شهر مهمی است و مرکز نظامی در آخر خاک پنجاب واقع شده است رسیدیم. هیچ جا را نمی‌دانستیم و هیچ‌کس را نمی‌شناختیم. به وسیلهٔ تلفن به نمایندهٔ تماس کوک (Thomas Cook) خبر دادیم. تاکسی فرستاد و رفقا را با اثاث به هتل برد. من قبلاً با درشکه اسبی که تانگا (Tanga) می‌گویند به هتل رفتم. در این شهر هتل بسیار خوبی است به نام (Flashman). قبلاً تلگراف کرده جاگرفته بودیم. پس از نزول در آنجا و استحمام و شستشو دو نفر نمایندهٔ معارف محل که بر حسب تلگراف آقای شاترجی اطلاع یافته به دیدن آمده بودند اظهار ادب و مهربانی کردند. نمایندهٔ تماس کوک هم آمده قرار حرکت فردا را به کشمیر داد. شب در Flashman Hotel شام خوبی صرف شد و بعد از شام در خیابان ظریف و زیبای شهر موسوم به (Mall) گردش کرده به منزلگاه خود آمده، خوابیدیم.

صبح چهل و هشتم -

(سه‌شنبه اول اردیبهشت ۱۳۲۶ / بیست و دوم آوریل ۱۹۴۷م.) (راولپندی ـ کشمیر).

ساعت هفت نمایندهٔ تماس کوک آمده چهار فقره چمدانهای ما را تحویل گرفت که بعد از مراجعت از کشمیر به ما مسترد دارد. دو اتومبیل بسیار خوب به اختیار ما گذاشت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با دو نفر شوفر یکی مسلمان موسوم به سیدشاه و یکی هندو موسوم به (اُمرنات). ساعت هفت حرکت کردیم و ساعت هفت به شهر کشمیر رسیدیم. سه ساعت در بین راه در آسایشگاه واقعه در دُمِل (The dak Bangalow at Domel) برای نهار توقف نمودیم. و نیم ساعت در آسایشگاه واقع در رامپور (The dak Bangalow Rampur) برای صرف چای توقف نمودیم.

مسافت مابین راولپندی و کشمیر ۱۹۵ میل انگلیسی است و همه راهها رو به بالا می‌رود. در شهر موری (Muree) که در شش هزار فوت ارتفاع واقع است و منزل بین راه می‌باشد هوا بسیار لطیف و کوهستان همه جا از جنگلهای سبز مستور بود. مخصوصاً جنگلهای کاج وحشی منظره و صفای عجیبی داشت.

در شهر کوهلا (Kohala) رود جیلم فاصلهٔ مابین خاک هندوستان (N.P.F) است و دولت کشمیر. در ساحل چپ رودخانه عمال گمرکی مهاراجهٔ کشمیر مسافرین را معطل می‌کنند و ورقهٔ اعلامیه دریافت می‌دارند و باج می‌ستانند. چون این روزها در این نواحی جنگی مابین هندو و مسلمان به منتهای شدت است اتومبیلها را تفتیش می‌کنند که حامل اسلحه نباشند. همه‌جا در ساحل رود جیلم عبور می‌کردیم و تمام مراحل را طی کرده مناظر زیبا و بدیع جنگلهای کاج منتهی به جنگلهای چنار شد. خیابانهای با سفیدار تبریزی تناور و چنارهای عظیم و صحراهای سبز و خرم و سنبلزارهای وحشی و سوسنزارها در برابر چشم منظرهٔ بدیعی می‌گسترد که قابل وصف نیست. هوا ابر و جابه‌جا ترشحی می‌بارید و بر طراوت و صفای محل می‌افزود. فصل اردیبهشت کشمیر در منتهای جمال نمودار بود.

صبح چهل و نهم - (چهارشنبه دوم اردیبهشت ۱۳۲۶ / بیست و سوم آوریل ۱۹۴۷م.) (کشمیر).

امروز خسته بودم، استراحت واجب بود، تا ظهر از اطاق بیرون نیامده به کارهای داخلی خود مشغول بودم. هوا هم ابر خفیفی بود و بیرون رفتن مطلوب نمی‌نمود.

دیشب ساعت هفت به هتل نیدو (Nidou) که بهترین هتل کشمیر است وارد شدیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چند اطاق در آنجا برای هر یک از ما معین کردند. بعد از منزل گرفتن صرف شام شد. بعد از شام در اطراف هتل و فضای چمنزار وسیعی که در جلوی هتل قرارگرفته و به درختهای کهنسال تناور مزین است گردش کردیم و استراحت نمودیم. هتل از حیث لوازم و غذا مطلوب است.

عصر به اتفاق رفقا به راه رفتن مشغول شدیم. کوه مرتفعی در سمت شرق هتل واقع شده که بر قلهٔ آن یک معبد سنگی هندوئی جالب نظر است. برای تماشای دورنمای شهر کشمیر عازم قلهٔ آن کوه شدیم. راه پر پیچ و خم و طولانی است، دو ساعت و نیم راهپیمائی و تمام سربالا. مقارن ساعت شش و نیم به قله رسیدیم. از آنجا منظرهٔ زیبای شهر کشمیر و دریاچه و کوههای اطراف، مسیر رود جیلم و قصر مهاراجا و عمارات شهر و کانالها و قایقها (که برای اجاره House bout می‌گویند) در برابر نظر نمودار بود و بسیار مطبوع و دلپذیر. مخصوصاً سبزی صحرا و دشت و خرمی جلگه و کوهسار و گلهای عدیده دلربائی می‌کرد. در قلهٔ کوه به جوانی ایرانی مصادف شدیم موسوم به نقشینه که از محصلین ایرانی است و شعبهٔ برق و الکتریک مطالعه می‌کند. معلوم شد برای تعطیل چند روز است به کشمیر آمده است. بسیار جوان جدی و خونگرم و باهوشی به نظر می‌آمد. همه جا همراه ما بود. شب شام را در هتل صرف کردیم. فوق‌العاده از حرکت عنیف امروز خسته و فرسوده شده بودم و ساقها و زانوها به شدت درد می‌کرد.

صبح پنجاهم - (پنجشنبه سوم اردیبهشت ۱۳۲۶ / بیست و چهارم آوریل ۱۹۴۷م.) (کشمیر).

اهالی کشمیر مردم فقیری هستند. در این هتل که منزل داریم جمع کثیری دائماً ما را احاطه می‌کنند. یکی به عنوان نوکر یکی به عنوان سلمانی و یکی به عنوان فروشنده و می‌خواهند خدمتی بکنند و پولی بستانند. چون این شهر مسافرتی و سیاحتی است و این ایام بواسطهٔ اختلال اوضاع هندوستان هیچ‌کس به ییلاق نیامده و لذا شهر خلوت و همه بیکار هستند و ما دسته مسافرین که نام نمایندگی ایران را داریم طمع آنها را به حرکت آورده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح در منزل بودم و بیرون نرفتم و تمام وقت به مطالعه و تحریر وقت گذرانیدم. به تاریخ هندوستان مراجعه می‌کردم که اطلاعاتی از کشمیر حاصل نمایم و یادداشت می‌کردم. معلوم شد شهر سرینگار را اشوکا امپراطور معروف هند بنیاد نهاده است و در آنجا اقامت می‌کرده است.

بعد از ظهر استراحتی کرده و عصر ساعت پنج با اتومبیل تاکسی گردشی در اطراف شهر نمودیم. سه نقطه مهم و زیبا که از باغهای عصر مغولهاست تماشا کردیم. اول چشمهٔ شاهی؛ دوم نشاط باغ؛ سوم باغ شلیمار. در هر سه ظرافت و نازک‌کاری با رعایت قرینه‌سازی (سمیتریزه) منتها درجه بود و درختهای چنار عظیم‌الجثه بر زیبائی منظره می‌افزود. چمنهای سبز و دشتهای گل سوسن در کنار دریاچه و کوههای پربرف در انتهای افق دل از بیننده می‌ربود. قرینه‌سازی از خصائص معماری عهد مغولهاست و در مسجد و مقبره و باغ و قلعه همه‌جا رعایت می‌کرده‌اند. دیروز عصر رفقای ما آقایان رام و آریا که هفده روز قبل به جنوب مسافرت کرده بودند از بمبائی و کلکته مراجعت نمودند. اسباب کمال مسرت خاطر شد. مراسله‌ای از آقای معتمدی آورده بودند که خیلی مرا متأثر ساخت و از احساسات جاهلانهٔ نمایندهٔ دولت شاهنشاهی تعجب کردم. در عوض مکتوبی با پست هوایی از پروین از پاریس رسیده بود به فرانسه نوشته بود، جبران کدورت نمود.

صبح پنجاه و یکم ـ (جمعه چهارم اردیبهشت ۱۳۲۶ / بیست و پنجم آوریل ۱۹۴۷م.) (کشمیر).

امروز تا قبل از ظهر در هوتل بودم. به مطالعه و تحریر مشغول بودم، نامهٔ مفصلی در جواب آقای معتمدی نوشتم و تأثرات خود و اشتباهات ایشان را تذکراً شرح دادم. قبل از ظهر با دکتر صدیقی قدری قدم زدم در اطراف هوتل. هوا هنوز ابر و آفتاب و مه آلود است و قدری برودت دارد. لباس نازک نمی‌توان پوشید.

بعد از صرف نهار و استراحت ساعت پنج به اتفاق دوستان قایقرانی مفصلی کرده و در دو قایق که آن را به زبان محلی (شکاری) می‌گویند سوار شده از روی کانال وارد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دریاچهٔ (Dal Lake) شدیم. به وسیلهٔ بند (Eclose) دو سطح دریاچه و کانال را که وسط رودخانه است متصل کرده‌اند. تا جزیرهٔ مربعی که در وسط دریاچه واقع و چهار چنار عظیم‌الجثه در چهارگوشهٔ آن کاشته‌اند و بسیار جای مصفای خوش منظری است، با قایق رفته و مراجعت از وسط باطلاق و نیزارها برگشته، مشاهده نمودیم که چگونه اهالی در سطح دریاچه جزیره‌های کوچک مصنوعی از گل و لجن درست کرده و گل و خاک ریخته زراعت می‌کنند. بعد از سه ساعت و نیم قایقرانی ساعت هشت به هوتل آمدیم. پس از صرف شام با آقای آریا ساعتی در خیابانهای اطراف هوتل قدم زده استراحت نمودم.

صبح پنجاه و دوم ـ (شنبه پنجم اردیبهشت ۱۳۲۶ / بیست و ششم آوریل ۱۹۴۷م.) (کشمیر).

امروز مراسله‌ای به آقای نصرالملک کمال هدایت سفیر کبیر ایران در کابل نوشته و از قصد مسافرت به افغانستان و تاریخ ورود به کابل و برنامهٔ ورود و خروج و اسامی و عدهٔ همراهان ایشان را آگاه ساختم و ضمناً خواهش کردم که در مهمانخانه یا هوتل منزلی برای ما دستور دهند حاضر شود. مکتوب مفصلی نیز که در تفسیر از گزارش آقای معتمدی به وزارت خارجه نوشته شده بود امروز فرستادم.

جوانی موسوم به غلامحسین که از تجار ترمه فروش است به قول خودشان (تاجر پشمینه) است دیروز با ما بود. امروز هم آمد با (تانگا) به داخلهٔ شهر قدیم رفتیم. در خانهٔ خود مقداری کارهای «ابریگری» سوزنکاری و ترمه دوزی که از نفایس صنایع قدیم و هنر های زیبای شهر کشمیر است به ما ارائه داد که مبلغهای گزاف هر کدام علی‌حده قیمت داشت و کیسهٔ تهی ما از عهدهٔ آن بر نمی‌آمد. ناچار به نگاهی دل خوش داشته فقط مقدار قلیلی به نام ارمغان دوستان خریداری کردیم. با (شکاری) یعنی قایق، روی رودخانهٔ جیلم حرکت کرده به مقبرهٔ شاه زین‌العابدین که از سلاطین قدیمی مسلمان کشمیر است و در قرن ششم در این ناحیه آمده است رفتیم. آثار صنعتی و تاریخی ندارد و قبرستان کثیفی هم در اطراف آن است. در آن نزدیکی کتابفروشی بود، از او کتاب فارسی خواستم، یک جلد تاریخ کشمیر که در کشمیر به تازگی به طبع رسیده است آورد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خریداری نمودیم موسوم است به (واقعات کشمیر) یا (تاریخ کشمیر اعظمی) تألیف خواجه محمد اعظم دیده مری کشمیری. در زمان محمدشاه هندی معاصر نادرشاه تألیف شده است و شرح احوال صوفیه و شعرا و بزرگان اسلامی کشمیر را نیز دارد. بعد از آن به تماشای مسجد موسوم به «شاه همدان» رفتیم. این مسجد قدیمی است و تمام آن از چوب ساخته شده است و اینک نیز مسلمانان آن را دارند تعمیر می‌کنند. این رباعی در بالای سر در روی چوب کنده شده است که متضمن تاریخ وفات شاه همدان و یا تاریخ بنای مسجد است (۷۸۶):

چو شد از گاه احمد خاتم دین　　ز هجرت هفتصد و ست و ثمانین

برفت از عالم فانی به باقی　　امیر هر دو عالم آل یاسین

و نیز در بالای محراب تاریخ وفات شاه همدان مذکور و مسطور است:

حضرت شاه همدان کریم　　آیة رحمت زکلام قدیم

گفت دم آخر و تاریخ شد　　بسم الله الرحمن الرحیم

و این شخص سید علی همدانی مرشد طایفهٔ همدانیه است که نور بخشیهٔ ایران از آن منشعب شده‌اند. در تاریخ کشمیر نوشته است که در سال ۷۸۱ به کشمیر آمده است. بعد از گردش مفصلی با «شکاری» و «تانگا» به منزل آمدیم. عصر مجدداً تاجر جوان غلامحسین نام آمده و مقدار زیادی منسوجات و پشمینه آورده بود که جز حظّ نظری استفاده از آن میسر نمی‌شد.

عصر به اتفاق آریا و رام در ساحل رود جیلم که خیابان «بولوار» بسیار مصفای زیبایی درست کرده‌اند و مغازه‌ها و ویلاها واشجار چنار کهنسال دارد و عطر اقاقیا ودیگر گلها فضا را مملو کرده بود گردش مفصلی نمودیم.

صبح پنجاه و سوم ـ (یکشنبه ششم اردیبهشت ۱۳۲۶ / بیست و هفتم آوریل ۱۹۴۷م.) (کشمیر).

چون امروز یکشنبه است گردش در باغات و اطراف شهر کشمیر توصیه می‌شود. از این رو صبح پس از صرف چاشت دو تاکسی کرایه کرده به خارج شهر رفتیم. نگین باغ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(Nagin Bagh) و نسیم باغ (Nasim Bagh) که چنارهای زیادی است در عرصهٔ وسیعی و مسجد حضرت نال که از مساجد قدیم مسلمانان است و سر آب، منبع آب مشروب شهر که در ده میلی خارج شهر در دامنهٔ کوه مصفا و جنگل سبز، رودی از دره می‌آید و در آنجا منبع تصفیه بنا کرده‌اند و بسیار جای نزهت‌انگیز و خرمی است موسوم به (Harivan) و بعد از آن باغات مغولیهٔ «شلامار» و «نشاط باغ» و «چشمه شاهی» را تماشا کردیم. امروز در فواره‌ها آب افکنده و در آبشارها جریان آب زیبایی و منظرهٔ پرطراوتی داشت. خلق کثیری از اهل شهر نیز به خارج آمده و به تفرج مشغول بودند.

ظهر نهار در هوتل صرف شد و پس از استراحت به تماشای مسجد جامع رفتیم. مسجد بسیار وسیعی است که ظاهراً در قرن نهم بنا شده و اورنگ زیب عالمگیر آن را تجدید بنا نموده و پس از آنکه چندبار با حریق سوخته است اخیراً در بیست سال قبل مهندسی انگلیسی آن را تجدید نموده با سنگ و آجر و ستونهای چوبی از چوب کاج دورتادور شبستان است و در وسط حوضی وسیع و فوارهٔ آب دارد و از چهارگوشه چهار باغچهٔ مشجر و از هر ضلع درب بزرگی دارد که چهار درب در چهار طاق رفیع دارد و بر فراز آنها چهار مأذنهٔ چوبی به سبک چینی ساخته‌اند. مسجد زیبا نو و عالی است. بعد از آن به خارج شهر در سی میلی در کنار درهٔ رود (Syndab valley) گردش مفصلی نموده بر فراز رود پلی چوبی نصب کرده‌اند که قابل تماشاست و آن را (Valley Bridge) می‌گویند. در آن جایگاه که در کنار رود واقع است چای صرف کردیم. تمام راه و تمام جلگه از درختان چنار عظیم‌الجثه که از عمر آنها صدها سال می‌گذشت و هرکدام چند متر قطر کنده دارد پوشیده است. گویا بریدن چنار نزد این مردم ممنوع و حرام است که اینهمه چنار کهنسال تناور در این خاک به جای مانده است. بندرت امثال آن چنارها در ایران یافت می‌شود مگر در مساجد قدیمه وامارات کهن. در کنار رودخانه در نزدیکی آبادی موسوم به گاندربال (Gander bal) نیز گردشی کرده اول غروب به منزل آمدم. خدا را شکر که روز خوشی به فراغت خاطر سپری شد. از خداوند مسئلت آنکه عاقبت امور را ختم به خیر فرماید. آرزو می‌کردم مرا توفیق بدارد در طهران عمارت مسجد و معبدی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بسازم که به یادگار بماند.

لیس علی الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد[1]

صبح پنجاه و چهارم ـ (دوشنبه هفتم اردیبهشت ۱۳۲۶ / بیست و هشتم آوریل ۱۹۴۷م.) (کشمیر).

امروز عزیمت گردش در اطراف و خارج شهر سرینگار Srinagar را داریم. دو تاکسی کرایه کرده مطابق برنامهٔ ذیل در ساعت نُه صبح از هتل به راه افتادیم:

۱ ـ از جادهٔ جمو (Jamu) که پایتخت دوم کشمیر است و محل اقامت مهاراجه (Harycingh) می‌باشد، در سر راه مزارع ابریشم را تماشا کردیم و نیز دو معبد هندو که در سر جاده واقع شده در حدود هشتصد میلادی ساخته شده و اخیراً حفاری و کشف شده است تماشا نمودیم. در آسایشگاه (Rest House) که در سر جادهٔ جَمو و اسلام‌آباد واقع است قهوه صرف نموده و بعد از طی سی و دو میل مسافت به اسلام‌آباد (Islamabad) رسیدیم. شهر معتبر و پرجمعیتی است، چشمهٔ بزرگی دارد که آب زیادی قریب به پنجاه سنگ از کوه در می‌آید و در جلو آن دو اصطخر ساخته‌اند که یکی مخصوص معبد هندوها و دیگری گردشگاه مسلمانان است و در آن اصطخرها ماهی فراوان به قطر و جثهٔ عظیم وجود دارد.

۲ ـ بعد از طی ده میل مسافت به قریهٔ «اچهابل» (Achahabal) رسیدیم که در دامنهٔ کوه واقع شده و رِست هوس (Rest House) دارد. آنجا باغ قشنگی به اسلوب معماری مغول در زمان جهانگیر ساخته شده و یکصد سنگ آب از کوه درمی‌آید و از آبشارها و اصطخرها و فواره‌ها می‌ریزد. چمنهای وسیع و درختهای چنار عظیم‌الجثه همه جا منظره را زینت داده است.

نهار را در آسایشگاه صرف کردیم. مأمورین ادارهٔ نوغان دولتی آمده و تخم پیلهٔ ابریشم مابین رعایا تقسیم می‌کردند. تخمها محصول فرانسه و ایران بود. مایهٔ کمال مسرت شد که دیدیم قوطی‌های مارک ایران نیز تقسیم می‌شود. معلوم شد دولت کشمیر

---

۱ ـ [شعر از ابونواس است (م.د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنها را از بغداد خریداری می‌کند. رئیس آن دسته مأمورین می‌گفت بذر پیلهٔ ایرانی خیلی خوب و پیله‌های بزرگتر می‌دهد ولی طاقت مقاومت با گرما و حرارت را ندارد.

در «رست هوس» نهار صرف کرده اندک استراحتی نموده، بعدازظهر هوا تاریک شده چند قطره بارید. این ایام همیشه هوا ابرآلود و میغ و غبار است و کمتر چهرهٔ صاف آسمان مانند ایران نمودار می‌شود، هرچند لطافت هوا به منتهای کمال است.

ساعت چهار از اچهابل حرکت کرده به ککرناگ (Kukarnag) رفتیم. قریب پانزده میل مسافت بیشتر در کوه رفتیم و به سرچشمه‌ای رسیدیم که چند صد سنگ آب از کوه بیرون می‌آمد. تمام کوه با جنگل کاج و صنوبر پوشیده بود. آبی که می‌جوشید در منتهای لطافت و برودت و خوبی بود. اندکی در آنجا نشسته وتفریح نمودیم و اهالی محلی می‌گفتند (جهانگیر) پادشاه همواره به اینجا آمده و به شکار ماهی در رودخانه می‌پرداخته است. پس از آن مراجعت به شهر سرینگار نموده دو ساعت در راه بودیم. ساعت شش و نیم وارد شهر شدیم. راه همه جا سبز و خرم و جنگلهای مصفا و زراعتهای گندم و برنج ما را احاطه کرده بود. خیلی حظّ و تفریح داشت.

امروز خیلی خسته بودم و شب از هتل بیرون نرفته واستراحت کردم.

صبح پنجاه و پنجم - (سه شنبه هشتم اردیبهشت ۱۳۲۵ / بیست و نهم آوریل ۱۹۴۷م.) (کشمیر).

امروز از منزل بیرون نرفتم. به کارهای شخصی و داخلی مشغول بودم. مراسله‌ای به پاریس به دکتر وکیل و همچنین چند کلمه به فرزندی پروین نوشتم. بسیار در حال و کار او به فکر هستم، نمی‌دانم بر او چگونه می‌گذرد. دیشب او را به خواب می‌دیدم و در هر حال او را به خدا می‌سپارم.

عبدالرحمن افندی که از بزرگان و زعماء مسلمانان کشمیر است و برحسب معرفی ملک فیروز خان نون از لاهور نسبت به ما ابراز محبتی کرده کارتی فرستاده نامه نوشته و دعوتی کرده بود. چون شخصیت او سیاسی است و از زعماء مسلم لیگ می‌باشد جواباً مراسله‌ای نوشته با تشکر از پذیرایی او عذر خواستم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عصر بعد از استراحت به سینما رفتم. عباس آریا نیز همراه بود. موضوع فیلم حکایتی رمانتیک بود که به زبان پنجابی تکلم می‌کرد و منظره‌ای از زندگانی و محیط هندی را نشان می‌داد و بسیار جالب بود. ما را ساعتی مشغول داشت.

صبح پنجاه و ششم ـ (چهارشنبه نهم اردیبشهت ۱۳۲۶ / سی‌ام آوریل ۱۹۴۷) (کشمیر ـ گلمرغ).

امروز به گردش به «گل مرغ» می‌رویم. تا شهر سرینگار بیست و چهار میل مسافت دارد. تا تنگ مرغ که در بیست میلی است بااتومبیل و از آنجا با اسب می‌روند. ساعت نُه به راه افتادیم، در حدود ساعت ده به تنگ مرغ رسیدیم. جمع کثیری از صاحبان اسب و مکاریها متاع خود را عرضه می‌داشتند. من در آن میان کره اسب سیاه رنگی اختیار کرده بعد از سی و اندسال اسب سواری را تجربه نمودم. تا گل مرغ چهار میل تمام راه در کوه به طرف بالا و سراشیبی خیلی تندی دارد. در میان جنگل انبوهی از درختان کاج و صنوبر کهنسال که قطر و ارتفاع آنها موجب اعجاب و حیرت بود راه پیموده در حدود ساعت یازده به گل مرغ رسیدیم. در وسط کوههای پر از برف که از جنگل مستور است آمفی تأتری به وجود آمده از چمن سبز که نهر و رودها در آن سیر می‌کنند و مملو از گلهای رنگارنگ است و در اطراف آن بر روی بلندیها خانه‌ها و منزلگاهها و هتلها و ادارات از چوب ساخته‌اند. ما در هتلی به نام (Tourist Hotel) فرود آمدیم که در برابر فضایی از چمن سبز داشت و حاشیهٔ آن با گلهای نرگس مزین بود. صرف غذا و استراحت در آنجا کردیم. ارتفاع گل مرغ هشت هزار و هشتصد فوت است که متجاوز از هزار و پانصد متر می‌شود. برف هنوز آب نشده. لطافت هوا وارتفاع تنفس را مشکل می‌نماید.

بعدازظهر گردش در آن چمنها نموده ساعت چهار بااسب سواری مراجعت کردیم. این هشت میل اسب سواری تمام عضلات پا و کمر و کلیه‌ها را خسته نموده بود. ساعت پنج و نیم به منزل خود یعنی هتل نیدو در سرینگار رسیدیم. با آب گرم استحمامی کرده بعد از صرف شام استراحت نمودم. ولی تغییر هوا و غذا و حرکت عنیف مرا بکلی خسته و مریض کرده بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح پنجاه و هفتم ـ (پنجشنبه دهم اردیبهشت ۱۳۲۶ / اول می ۱۹۴۷م.) (کشمیر).

امروز در کشمیر در شهر سرینگار برحسب دعوتی که ادارهٔ دولتی سیاحان کشمیر: (Office of the Director Visitor's Bureau H.A Goverment jammu and Kashmir) نموده بود کارخانهٔ تهیهٔ ابریشم و همچنین مؤسسهٔ صنایع زیبا را دیدن نمودیم. نخست به کارخانهٔ تهیهٔ ابریشم (Director of Silkculture) رفتیم. رئیس انگلیسی داشت و معاون هندی. دستگاه خود را ارائه داد. دو هزار و دویست نفر عمله دارد و دستگاه مفصلی است. پیله‌های ابریشم را می‌خرند و در اینجا به عمل آورده کلاف ساخته می‌فروشند. از آنجا به کارخانهٔ نساجی ابریشم رفته چندتایی رومیز سفید و دستمال برای یادگار خریدیم. بعد از آن به بنگاه صنایع زیبا (The Technical Institute) رفتیم. این دستگاه را به یاد امر سینگ (Amar Singh) عموی مهاراجه ساخته و به اسم او معروف است. هفت شعبه: آهنگری و نجاری و نقاشی و رسم و صباغی و معماری و سبدبافی دارد. شعبهٔ سبدبافی آن را در جای دیگر ندیده بودم. خالی از تماشا نبود. اگر در ایران ترویج می‌شد خیلی خوب بود.

یک عمارت تمام را از بن تا بام خود محصلین ساخته بودند. از معماری و نجاری و رنگ آمیزی و تزیین و مبل همه و همه کار خود شاگردان بود و این خیلی فکر بدیعی است. در ایران نیز خوب است چنین کاری کرد. در آنجا جوانی بود محصل در شعبهٔ طراحی اهل کانگات که آخرین نقطهٔ سرحدشمالی کشمیر است و در آنجاست که تبت و کاشغر و افغانستان و ترکستان روس تلاقی می‌کنند. این جوان مسلمان بود و قیافهٔ روشن و سفیدی داشت. به زبان محلی چند کلمه صحبت می‌کرد. لهجهٔ او فارسی بود. باری رئیس مؤسسه ساتالال خارو (Sata lal Kharu) توضیحات مفصل داد. خود او نیز نقاش است.

ظهر در هتل بودیم پس از نهار و استراحت عصر ساعت پنج بیرون آمده گردشی در اطراف کرده به اتفاق آقای آریا به تماشای فیلم هندی موسوم به تان سین رفتیم که فیلم بسیار عجیب و غریبی بود و دربار اکبر پادشاه مغول هندی را نشان می‌داد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح پنجاه و هشتم ـ (جمعه یازدهم اردیبهشت ۱۳۲۶ / دوم می ۱۹۴۷م.) (کشمیر).

صبح برای تماشای موزه و کتابخانهٔ شهر سرینگار بیرون آمدم. عباس آریا نیز همراه بود. ساعت ده هنوز درب موزه بسته بود. آن را (عجایبخانه) می‌گویند. در کتابخانه که در جنب موزه بود رفتیم. نسخه‌های خطی به اصطلاح خودشان (قلمی) دارد به فارسی و عربی. نسخهٔ جالب منحصر به‌فردی به نظر نیامد. غالباً در لغت فارسی و تصوف و تاریخ کشمیر و اشعار محلی بود. کتابدار شخصی مهربان بود به نام (Jai Lal Sapru) که از خانودهٔ «تیج بهادر سپرو» می‌باشد. به ادارهٔ عتقیات و باستانشناسی ما را راهنمایی نمود. در آنجا شخصی که ریاست آن را داشت از ما پذیرایی نمود. در آنجا شخصی است متخصص به زبان فارسی موسوم به (مولوی عبداللطیف). نسخه‌های خطی فارسی نیز دارند. صورتی تهیه کرده بود که بر حسب تقاضای انجمن روابط ایران و هند به دهلی بفرستند. معلوم شد انجمن به تمام کتابخانه‌ها بخشنامه صادر کرده که نسخ منحصر به فرد را بفرستند. اگر این صورتها کاملاً جمع‌آوری شود اطلاعات نافعی از کتابخانه‌های هند به دست خواهد آمد.

مجدداً به موزه آمدیم. در آنجا مجموعه‌ای از اشیاء مربوط به تاریخ طبیعی و معدنشناسی و حیوانشناسی و اتنولوژی و آرکئولوژی و صنایع مستظرفه جمع کرده بودند. مجموعهٔ نفیسی است ولی رئیس و ناظم عالمی می‌خواهد که آن را به صورت علمی تجزیه و تنظیم نماید.

ظهر از روی رودخانهٔ جیلم عبور کرده به منزل آمدیم. امروز دو روز است که هوا تیره و تار و غالباً باران می‌بارد. از حسن حظ این چند روزه اقامت هوا خوب بود.

عصر ساعت چهار رئیس دفتر اداره آرکئولوژی و مولوی عبداللطیف آمدند. مولوی فارسی و عربی را در کالج اورینتال لاهور تحصیل کرده و شکسته و بسته تکلمی می‌نماید، پیرمرد بی‌اطلاعی نیست. درصورتی که تهیه کرده بودند نام کتاب (تاریخ رشیدی) میرزا حیدر دُغلات و تاریخ کشمیر حیدر ملک جالب توجه بود. برحسب خواهش او شرحی به رئیس اداره نوشتم و تذکر دادم که اگر این دو کتاب را طبع نماید

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خدمتی به عالم تاریخ خواهد بود. عصر و شب از منزل بیرون نرفتم. باران شدیدی می‌بارید. زودتر خوابیدم چونکه فردا عازم حرکت هستم.

صبح پنجاه و نهم ـ (شنبه دوازدهم اردیبهشت ۱۳۲۶ / سوم می ۱۹۴۷م.)(کشمیر ـ راولپندی).

امروز عازم مراجعت از کشمیر به سوی راولپندی و از آنجا به سوی وطن هستیم. این دوازده روزه ایام توقف در کشمیر مانند خواب خوش‌آیند و مطبوعی خاتمه پذیرفت و در طومار عدم پیچیده شد. صبح برخاسته گفتم:

ایام خوش چو عمر به رفتن شتاب کرد. گربرگ عیش می‌طلبی ترک خواب کن[1].

از خوشبختی از دیشب باران می‌بارید و تمام راه با بارشهای تند همراه بودیم و تمام جاده را آب گرفته صفا و طراوت می‌افزود. ساعت هشت از هتل نیدو وداع کرده رو به راه نهادیم. (دیروز مراسله به مدیر هتل نوشته یک دوره عکسهای ایران برایِ او فرستادم که به یادگار زینت دیوارهای هتل نماید). همهٔ ما در سه اتومبیل جا گرفته بودیم. آقای دکتر غلامحسین صدیقی همراه من بود. اتومبیلها از قرار ساعتی سی میل به حد متوسط طی طریق می‌کردند. فاصلهٔ فیمابین سرینگار و راولپندی ۱۹۷ میل بود. برای نهار ساعتی در آسایشگاه (دک بنگلو) منزل دمل (Domel) توقف نمودیم و بلافاصله به راه افتادیم. در قلل جبال و نزدیک شهر (Muree) که شش هزار فوت ارتفاع دارد مه و میغ غریبی گرفته بود. بالاخره با باران شدید ساعت پنج بعدازظهر وارد راولپندی شدیم. در آنجا هوا باز و آفتاب ظاهر و هوا لطافت و طراوت فروردین تهران را داشت. در هتل (Flashman) منزل گرفتیم. ساعتی در خیابانهای (کانتون نت) شهر راولپندی قدم زده و از کتابفروشی کتاب و از ساعتفروشی سه ساعت خریدم. شخصی هندی موسوم به[2] که در تهران ملاقات کردم اهل آنجاست. تصادفاً در کتابفروشی ملاقات شد. شب بعد از صرف شام استراحت نمودم زیرا خیلی محتاج بودم.

۱ـ [شعر از حافظ شیرازی است (م.د)].

۲ـ [جای اسم سفید مانده است (م.د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح شصتم ـ سیزدهم اردیبهشت ۱۳۲۶ / چهارم می ۱۹۴۷م.) (راولپندی ـ پیشاور).

صبح حساب هتل را تصفیه نمودم. ولی نسبت به رفقا (آریا و رام) شلتاق نمود. مبلغ ۲۶ روپیه که توسط «کوک» گرفته بود حساب ننمود. رویهمرفته دستگاه متقلب و کثیفی دارند. از تمام هتلها که در این سفر دیدم بی‌قاعده‌تر و بی‌نظمتر است.

ساعت ده به میدان طیاره رفتیم. ساعت ده و نیم در طیاره که از دهلی عازم پیشاور است جای گرفتیم. از عجایب اتفاق بعد از آنکه طیاره به راه افتاد، بواسطه خبط راننده (Pilot) طیاره خط سیر خود را منحرف کرد. روی چمن رفته، می‌رفت که روی سیمهای خاردار اطراف میدان را قطع کند، خوشبختانه درست همان دقیقه متوقف شد و از خطر محفوظ ماند. پیاده شدیم و قریب یک ساعت همهٔ مسافرین در وسط آفتاب ایستادیم و به زور بازو و زور و فشار طیاره را به عقب راندیم تا در خط سیر اصلی خود قرار گرفت. ساعت دوازده ظهر بود که بالاخره راه افتاد. بعد از چهل دقیقه به پیشاور رسیدیم. در هتل دین (Dean's Hotel) منزل گرفتیم. قبلاً توسط تماس کوک در همه جا پیش بینی منزل و بلیط شده بود. هوای پیشاور خیلی مطبوع بود. بی‌شباهت به هوای جنوب ایران نیست در صورتیکه در سی و هشت درجهٔ شمالی قرار گرفته و نزدیک به مشهد است. درختهایِ مرکبات فراوان دارد.

عصر بعد از استراحت و استحمام، به اتفاق بعضی از رفقا به سینما رفتیم. وقتی گذراندیم. فیلم انگلیسی که زندگانی یک جوان اسکاتلندی را نشان می‌داد تا حدی جالب بود.

بعدازظهر جمعه خان صدیقی وکیل التجار افغانستان و بعد از او امیر فاروق خان مأمور ویزا اطلاع حاصل کرده به دیدن ما آمدند. معلوم شد قبلاً ژنرال قونسول افغانستان از دهلی به آنها خبر داده بوده. آمدند و خیلی مهربانی کردند و قرار شد برای تهیهٔ اتومبیل به کابل اقدام نمایند.

صبح شصت و یکم ـ (دوشنبه چهاردهم اردیبهشت ۱۳۲۶ / پنجم می ۱۹۴۷م.) (پیشاور).

هوای پیشاور بسیار معتدل است. بهیچوجه گرمای هندوستان محسوس نیست.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بی‌شباهت به هوای جنوب ایران نمی‌باشد. عصر امیر فاروق خان مأمور ویزای افغانی دو عدد اتومبیل فرستاده بود که خوب بودند ولی قیمت مبلغ گزافی می‌گفتند، یعنی برای مسافت مابین پیشاور به کابل که ۲۰۷ میل مسافت است ۶۰۰ الی ۵۰۰ روپیه مطالبه می‌کردند. البته قابل قبول نبود، جواب منفی دادیم. خود مشارالیه آمده می‌گفت همان بهتر که با اتوبوس سرویس که مابین کابل و پیشاور آمد و رفت می‌کند برویم و می‌گفت یک عدد اتوبوس موجود است، قرار شد معاینه شود. از جمعه‌خان وکیل التجار افغانی که وعدهٔ تهیهٔ اتومبیل داده بود خبری نبود.

صبح سر حسام الدین خان که از اعیان پیشاور است برحسب سفارش آقای معتمدی ژنرال قونسول ایران به دیدن آمده اظهار محبت و به قول هندیها «مهربانی» می‌کرد و می‌گفت که عازم ییلاق بودم محض ورود شما موقوف کرده‌ام. البته تشکر کردیم و خواهش کردیم که استفاده از ییلاق خود را متوقف ندارد. بعد از آن به اتفاق آقای آریا بیرون رفته نخست به بانک (Lloyd Bank) رفته بقیهٔ وجه حوالهٔ خود را دریافت داشتم و برای مخارج راه افغانستان مبلغ سه هزار افغانی خریدم. قیمت روپیه افغانی ازین قرار است: 100Af = 21 / H یعنی صد افغانی مساوی است با بیست و یک روپیه و کسری. بعد از آن به مغازهٔ بزرگی که در این شهر است موسوم به (Kripasan) از آنجا بعضی مخلفات و لوازم سفر مانند پتو و لحاف و کیف و غیره خریدم. همچنین قدری دوا خریده شد.

عصر نیز مجدداًبه بازار رفته چند جلد کتاب گرامر اردو و غیره خریده شد و گردشی در خیابان معروف (The Mall) نموده به هتل مراجعت و پس از صرف شام قدری رادیو گوش کردم و به امید مسافرت فردا با کمال بی‌تکلیفی و نگرانی سر به بالین نهادم.

صبح شصت و دوم ـ (سه شنبه پانزدهم اردیبهشت ۱۳۲۶ / ششم می ۱۹۴۷م.) (پیشاور).

امروز صبح نگرانی به حد کمال بود زیرا وسیلهٔ مسافرت به کابل پیدا نمی‌شود. شوفرها سکاکی را به جنابت گیر آورده و مطالبهٔ قیمت گزاف برای کرایهٔ می‌نمایند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

افغانها هم هنوز کاری نکرده‌اند. پسر فاروق خان مأمور ویزا یک اتوبوس سرویس که تازه رنگ کرده بودند و بسیار ناراحت و کثیف بود فرستاده بود که در موقع حرکت تمام مفاصل مسافر را از هم جدا می‌کرد. در این حین که در اشتغال بال حال و حواسی باقی نبود، جوانی هندی که معاون ادارهٔ رادیو است آمده و گریبان مرا گرفته بود که در مرکز سخنرانی پیشاور صحبت نمایم و هرچه عذر می‌آوردم و موقع خود را توضیح می‌دادم دست برنمی‌داشت.

امروز صبح به منزل حاکم استان شمال غربی مستراولاف کارو (Mr. Olaf Caro The Governor of N.W.F.) رفته و دفتر او راامضا کردم. همچنین مراسلهٔ توصیه که مستر کاکس مستشار سفارت انگلیس به رئیس دارالانشاء حاکم پیشاور (Cheif sec.) در لاهور نوشته بود که وسیله و مساعدت لازم نماید رسانیدم که اگر از افغانها مشکلی گشوده نشود شاید انگلیسیها گره‌گشایی نمایند، هرچند در تمام امور خدا حلال مشکلات است.

به اتفاق آریا به تماشای شهر قدیم پیشاور رفتیم. در آنجا مسجدی بود که تازگی تعمیر کرده بودند. بسیار تمیز و پاکیزه بود ولی در بالای محراب آیة الکرسی را کتیبه کرده بودند. غلطی فاحش داشت و آیهٔ «و لا یحیطون بشیء من علمه[1]» را «من علم» نوشته بود. معلوم است تا چه پایه نفوذ عربیت در این سامان و حدود تأخر دارد. خادم درب شبستان را قفل کرده بود که مؤمنین کثیف ننمایند. به زحمت او را پیدا کردیم، درب را باز کرد. حصیر ظریف تمیزی در صحن شبستان گسترده بودند. خادم می‌گفت اصل مسجد بنای (محبت خان) از امرای مغولیهٔ بابریه است. از بازار شهر با درشکه (تانگا) عبور کرده و اوضاع و احوال اجتماعی را سطحاً تماشایی نموده و به هتل باز آمدیم.

عصر جمعه خان وکیل التجار تلفون کرده بعد هم خود او آمد. دو عدد اتومبیل نظامی متعلق به دولت افغانستان که عازم کابل بود آورده قرار شد فردا صبح با آنها حرکت کنیم. کرایهٔ آن هم معتدل بود، صد و پنجاه روپیه بنا شد پرداخته شود.

مدتی جمعه خان و سرفاروق مأمور ویزا نزدِ ما نشسته از اوضاع اقتصادی افغان

۱ـ [قسمتی از آیهٔ ۲۵۵ سورهٔ ۲ بقره قرآن کریم (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صحبت می‌کردند. معلوم شد بواسطهٔ اختلافات هندوستان وسایل تبادل خیلی راکد است و اوضاع اقتصادی افغانستان رو به وخامت می‌رود. خشکسالی فلات ایران در آنجا هم تأثیر خود راکرده و زراعت افغانستان در این چندساله خوب نبوده. سال گذشته آرد از آمریکا برای قوت اهالی خریده‌اند.

مار سیاهی که چندی است در درون من ضعیف منزل گزیده و با سم جانگذار خود دائماً این پیکر مسکین را مسموم می‌کند امروز نیز بر من حمله نمود و از زهر موذی خود قطراتی به کام روح فرو ریخت، خداوند جان مرا از او خلاص فرماید.

صبح شصت و سوم ـ (چهارشنبه شانزدهم اردیبهشت ۱۳۲۶ / هفتم می ۱۹۴۷م.) (پیشاور ـ جلال آباد).

امروز خاک کشور هندوستان را ترک گفته عازم افغانستان هستیم که از آنجا به سوی وطن رهسپار شویم. صبح ساعت پنج برخاسته اثاث و سامان خود را فراهم چیده منتظر اتومبیل بودیم. بعد از صرف چاشت و تصفیهٔ محاسبات هتل و غیره، در ساعت نه آقای جمعه خان رئیس التجار و آقای سرفاروق مأمور ویزا آمدند. دو اتومبیل نظامی هم آوردند که بسیار کهنه و کثیف بود ولی خودشان می‌گفتند «نو» است. معلوم شد معطلی برای معاینهٔ ویزاها و تذکره است. بالاخره انجام گرفت. در سر راه خودمان نیز به ادارهٔ مربوطه رفته و با دادن توضیحات امضا شده تحویل دادند. چون تذکرهٔ چهار نفر از رفقا که ویزای خدمت است موجب این تحقیقات می‌باشد.

سر اولاف کارو حاکم ناحیهٔ غربی (N.W.F) که دیروز برای او کارت فرستادم امروز دعوت به نهار کرده بود ولی متأسفانه امکان قبول نبود و به ناچار عذر خواستم.

بالاخره ساعت ده از پیشاور به سوی جلال آباد حرکت کردیم. راه تا آخر سر حد هند و افغان که محلی است موسوم به تُرخام (Torkham) آسفالت بود و به سهولت رفتیم. در ترخام هند مجدداً معاینهٔ تذکره به عمل آمد. بعد از آن راه بسیار بد و ناصاف بود. از گردنهٔ خیبر (Khaybar Pass) معروف که دروازهٔ هندوستان است عبور کردیم و بطوریکه عبوراً ممکن شد قلعه‌های جنگی و استحکامات نظامی و وسایل دفاعیه را تماشا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمودیم زیرا از آنجاست که همیشه به هندوستان خطر وارد شده و قبایل مختلفه و اسکندر و تیمور و نادر و غیره و غیره از این راه عبور به داخلهٔ هندوستان حمله کرده‌اند.

در سرحد افغانستان یک نفر.سرگرد نظامی با یک عدد گارد سرحدی به حال احترام ایستاده و سلام گفتند. بعد از آن در دکه (Daka) که اولین منزل سرحدی افغانستان است مجدداً مراسم احترام نظامی به عمل آوردند و کلانتر مرز پذیرایی نمود و بسیار احترام کردند. معلوم شد از کابل تلفونهای عدیده شده و سفارش کرده‌اند.

ساعت یازده از دکه حرکت کرده بعد از طی هشتاد میل مسافت در جادهٔ سنگلاخ و ناهموار طی مسافت کرده دو و نیم بعدازظهر به جلال آباد رسیدیم. راه خشک و ناصاف و ناهموار بود ولی با همه ناهمواری چون بوی وطن از آن می‌شنیدیم بسیار مطبوع و دلپسند بود «خنک در راه مشتاقان بساط پرنیان باشد.»[1]

جلال‌آباد شهر سرحدی است، بیست هزار جمعیت دارد. آب و هوای آن گرمسیری است. درختهای سرو و مرکبات و اشجار هندی در آنجا به فراوانی می‌روید. امراء افغانستان در آنجا باغات و ابنیه بنا کرده‌اند که در زمان امیرعبدالرحمن خان و امیر حبیب‌الله خان بسیار خوب بوده مخصوصاً عمارت (دارالسراج) که بچه سقا آنرا سوزانده و فعلاً خراب است. در آنجا هتل (Rest House) خوبی موجود است که دستگاه مرتبی تهیه کرده و پذیرایی نمودند. مخصوصاً ماست و دوغ فراوان بسیار گوارا بود. چون دیر وقت بود از رفتن به کابل منصرف شده شب را در جلال‌آباد اقامت کردیم. عصر در باغات شاهی گردشی کرده و پس از آن در آسایشگاه آسایش گزیدیم.

صبح شصت و چهارم ـ (کابل ـ پنجشنبه هفدهم اردیبهشت ۱۳۲۶ / هشتم می ۱۹۴۷ م.) (جلال آباد ـ کابل).

ساعت هفت صبح از جلال آباد حرکت کردیم. جاده تا کابل بهتر از دیروز است و همه جا از کنار رودخانهٔ بسیار بزرگی موسوم به «کنار دریا» و «کابل دریا» عبور می‌کردیم.

۱ـ[بر وزن قصیده‌ای از فرخی است (ص ۱۹ تا ۳۴ دیوان چاپ دکتر دبیرسیاقی) اما گویندهٔ آن معلوم نشد (م.د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درهٔ باصفا و نزهت‌انگیزی است. دره پغمان و مزارع سبز آن را در دست راست گذشته وارد تنگ مطولی شدیم که به تنگ ابریشم موسوم است. در آنجا در کنار رودخانه مسافت مدیدی پیمودیم، قریب شصت میل تا به قریهٔ (سوربی) رسیدیم. در آنجا معلوم شد که اتومبیل دوم حامل آقای عباس آریا و مقتدری نرسیده است. به ناچار ساعات طولانی به انتظار آنها در کنار جاده و در چایخانه نشستیم. لاریهای باری و مسافری آمدند خبر دادند که اتومبیل معیوب بوده و حرکت نمی‌کند. در این بین با اتوبوس سرویس که مسافر می‌آورد آقایان رسیدند. به هرصورت بود در اتومبیل نمرهٔ یک چپیده رو به راه نهادیم.

دکتر (اون والا) فارسی زردتشتی را هم اتفاقاً در میان مسافرین دیدیم، تعجب کردیم، تعارف نمودیم. معلوم شد به ایران می‌رود.

مجدداً حرکت کرده از کتل مرتفع لاتابان که متجاوز از هشت هزار فوت ارتفاع دارد و پیچهای طولانی دارد صعود کرده و سپس فرود آمدیم. در بین راه در کنار چشمهٔ موسوم به (منارهٔ ملاعمر) دقیقه‌ای پیاده شده تنفس کردیم. ناگهان آقای سرور خان گویا با اتومبیل سواری بسیار خوبی رسیده به استقبال آمده بودند. خیلی بموقع بود. به اتفاق ایشان و رفقا سوار شده به سوی کابل حرکت کردیم. بالاخره در ساعت یک بعدازظهر بعد از طی صد و بیست میل وارد شهر باصفا و سبز و خرم و نزهت انگیز کابل گشتیم. در یک منزلی کابل در باغ باصفایی که موسوم به «بگرامی» است دکتر درویش خان رئیس تعلیمات و برادر وزیر معارف به اتفاق آقای نصرالملک کمال هدایت سفیر ایران به استقبال آمده بودند. نهایت مهربانی و لطف کردند. عکاسی هم آمده عکس برداشت. بیش از حد انتظار از طرف افغانها ابراز مهربانی و محبت می‌شد.

به اتفاق آقای دکتر انس خان و سرور خان گویا به شهر وارد شده و از وسط شهر عبور کردیم. همه جا سبز و خرم و اطراف کابل مثل نگین زمردی که در حلقه‌ای از طلا نصب شده باشد یک‌پارچه سبزی با طراوت در وسط کاسه‌ای از کوههای قشنگ واقع است. در هتل دولتی کابل که مخصوص مهمانان است وارد شدیم و منزل گزیدیم. نهار صرف شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عصر ساعت چهار به اتفاق آقای گویا به دیدن وزیر معارف رفتیم. در ادارهٔ و دفتر خود از ما پذیرایی نمود. ع.ص. نجیب الله خان کفیل معارف در باغ بستانسرا که مقبرهٔ مرحوم امیرعبدالرحمن خان نیز در وسط آن قرار دارد و فعلاً وزارت معارف آنجا را کتابخانه کرده است. در این عمارت دفتر وزیر است. در آنجا از ما پذیرائی نمود، در نهایت ادب و تواضع و احترام بدون تصنع و ساختگی و رعونت بطوریکه آثار صداقت و خلوص از رفتار او مشهود بود. قریب نیم ساعت نشسته پس از صحبت معمولی و تشکر از پذیرایی و غیره مراجعت به منزل نمودیم.

نم نم باران می‌بارید. آقای گویا می‌گفت مردم کابل چندی بود انتظار باران داشتند و اینک از قدوم هیأت اعزامی باران نعمت الهی می‌بارد. اتومبیلی که عقب‌مانده حامل احمال و اثقال بود ساعت نُه وارد شد.

صبح شصت و پنجم - (جمعه هجدهم اردیبهشت ۱۳۲۶ / نهم می ۱۹۴۷ م.) : کابل.

صبح زود آقای گویا که مأمور پذیرایی ماست آمد. وی از رفقای قدیم است و در سال ۱۳۱۳ به ایران آمده در جشن فردوسی و پس از آن چندماهی در تهران اقامت داشت و بسیار در مسائل ادبی و سیاسی ایران وارد است. حافظهٔ بسیار قوی دارد و آنقدر اشعار فارسی به یاد دارد و بطوری به مناسبت می‌خواند که باعث تحیر است. قصیدهٔ صائب اصفهانی را که در مدح کابل سروده است برای من آورده بود. صائب متوفی ۱۰۸۱ هجری در سال ۱۰۱۴ در زمان جهانگیر پادشاه از راه هرات به کابل آمده و قصیده در مدح ظفرخان تربتی پسر خواجه ابوالحسن تربتی حاکم کابل سروده است. در تشبیب یکی از آن قصاید از این شهر وصف کرده است و این ابیات از آن است:

خوشا عشرتسرای کابل و دامان کهسارش
که ناخن بر دل گل می‌زند مژگان هرخارش

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خوشا وقتی‌که چشمم از سوادش سرمه‌چین گردد
شوم چون عاشقان و عارفان[۱] از جان گرفتارش
حصار مارپیچش[۲] اژدهای گنج را ماند
ولی ارزد به گنج شایگان هرخشت دیوارش
به صبح عید می‌خندد گل رخسارهٔ صبحش
به شام قدر پهلو می‌زند زلف شب تارش

عبدالله خان قاری تخلص ملک الشعرا که چندسال قبل فوت شد این تشبیب را تضمین نموده است و بسیار خوب گفته. این چند بیت برای نمونه ثبت می‌شود:

وطن را فیض جاری باشد از جوی پل مستان[۳]
حیات یک جهان گشت آب دلجوی پل مستان
چمن هم زینتی دارد زپهلوی پل مستان
چه موزون است یارب طاق ابروی پل مستان
خدا از چشم شور زاهدان بادا نگهدارش

ساعت یازده صبح برای ایفاءِ مراسم ادب و احترام یک طاقه گل که به بیرق ابریشمی ایران مزین بود از طرف هیئت اعزامی بر سر مزار مرحوم محمد نادرشاه پدر پادشاه فعلی که معروف است به شاه شهید گذاشته شد. برای قبر او نمای مجللی می‌سازند که تمام از مرمر و سنگهای الوان و قیمتی است و بر سر تلی در جنوب شرقی کابل قرار دارد.با اتومبیل به آنجا رفته بعد از خواندن فاتحه و بعد از آنکه خدمه آیاتی از قرآن مجید قرائت نمودند دسته گل را نیاز نموده مراجعت کردیم.

در وسط شهر منارهٔ موسوم به (علم رحیل) که یادگار سربازان و اسیران مقتول در جنگ داخلی افغانستان در سال ۱۳۰۴ زمان سلطنت امان الله خان برافراشته شده است

۱ـ عاشقان و عارفان مزار معروفی است در جنوب شهر کابل که مقبرهٔ دو فرزند خواجه عبدالله انصاری است.
۲ـ مراد بالا حصار کابل است که سابقا به حصار عقابین معروف بوده است.
۳ـ پل مستان نام پلی است بر روی رودخانهٔ کابل.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیدن کردیم. بعد از تأسیس مدارس اناث بعضی از طوائف شوریده بودند و بعد از آنکه امان الله خان آنها را سرکوبی داده این منارہ را بنا کرده بسیار خوش وضع و خوش موقع است، در روی تلی از سنگ در وسط شهر بنا شده و اطراف آن گل و گیاهان زیبا کاشته‌اند. در آنجا چند فقره عکس برداشتیم.

در این هنگام فصل گل زرد کابل است ولی در همان حال گل دیگری از همان جنس در باغها و خیابانها شکفته شده که به گل (رعنا و زیبا) معروف است. اوراق آن از رو سرخ و از پشت زرد است و این‌گونه گل در هیچ جا ندیده بودم. آمیزش این دو گل و این دو رنگ حقیقةً رعنایی و زیبایی به منظرهٔ باغ داده است. به قول فخری گرگانی[1]:

بیا این سرخ گل بر زرد گل نه که در باغ این دو گل با یکدیگربِهْ.

ظهر نهار را مهمان نجیب الله خان کفیل وزارت معارف هستیم. در یکی از عمارات دولتی موسوم به (چهل ستون) که در خارج شهر واقع شده در دامنهٔ تپهٔ مرتفعی و در اطراف آن باغ زیبایی و خیابانهای بسیار منظم و باصفا از نارون آنها را احاطه کرده و تمام دشت سبز بر آن محیط است و کوههای سنگ الوان بر آن دشت احاطه دارند و آسمان کبود بر آن کوهها احاطه نموده و رنگ آمیزی بدیعی دست طبیعت ایجاد کرده است. مهمانان عبارت بودند از رجال و وزرای افغانستان و رئیس مجلس شورا. بعضی از اشخاص محترمی که در آنجا بودند عبارت بودند از علی محمد خان وزیر امور خارجه و دکتر عبدالمجیدخان وزیر اقتصادیات و حیدرالحسینی وزیر مالیه که مدت دو سال سفیر افغانستان در ایران بود. عبدالحمیدخان معاون وزارت خارجه را شناختم که در سال ۱۹۳۵ م در مسکو ژارژ دافِر بود و صلاح الدین سلجوقی رئیس مستقل مطبوعات او را نیز شناختم که در سال ۱۳۱۳ در جشن فردوسی به مشهد آمد و مرد فاضلی است.

نهار بسیار گوارا و مجللی فراهم ساخته و با نهایت مهربانی پذیرایی نمودند و غالب وقت در صحبت با وزراء مخصوصاً با وزیر خارجه در اوضاع امور هندوستان و پیش آمدهای جهانی و غیره می‌گذشت. تا ساعت چهار بعدازظهر در آنجا بودیم بعد وداع کرده برآمدیم.

۱ـ [مراد فخرالدین اسعد گرگانی صاحب منظومهٔ ویس و رامین است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هوا بسیار لطیف و ابر است. از قبل از ظهر شروع به باریدن نموده تا نیمه شب باران مفصلی بارید. بحمدالله رفع کدورت و خفگی از هوا و دلتنگی و ملال از خاطر مردم کابل شد.

در خارج شهر در جایگاهی که سابقاً سلاطین بابریه مغول دو باغ بنا کرده بودند به نام «جهان آرا» و «شهرآرا» در محلی که آب فراوانی دارد در دامنهٔ کوه قشنگی صدراعظم (شاه محمودخان) باغ مدرن و زیبایی شروع کرده و گلکاری مفصل واستخر شنای مدرن و داربستهای ایتالیایی آن را زینت نموده است. قدری در آنجا گردش کردیم و آقای سرور گویا همه جا توضیحات داده و راهنمایی می‌کردند.

از آن پس با وجودی که باران می‌بارید به تماشای باغ بابر رفتیم که قدیم ظاهراً به اسلوب مغولی بوده است و فعلاً کافهٔ مفصلی است و قبر بابر در آنجاست. بابر ظهیرالدین محمدبن عمر شیخ بن ابوسعید گورکان پادشاه کابل و فاتح هندوستان که در ۹۳۱ وفات یافت در اینجا مدفون است. لوحهٔ سنگی و ماده تاریخی دارد که گویند از همان زمان است. محمدنادرشاه آن قبر را تعمیر کرده است و در جنب آن نورالدین جهانگیر پادشاه هند مسجد کوچکی از سنگ مرمر بنا کرده است که ماده تاریخ دارد ۱۰۳۶ و کتیبهٔ فارسی فصیحی دارد و نوشته است که چهل لک[1] روپیه خرج آن کرده است. چون باران به شدت می‌بارید ناگزیر به هتل مراجعت کرده شب را در منزل آرمیده با آقای گویا غالباً صحبت می‌کردیم. آقای سرور گویا حافظهٔ عجیبی دارد و اشعار فارسی بسیار به خاطر دارد و برای هر مضمونی هر چه باشد علی الفور بیتی به مناسبت می‌خواند.

صبح شصت و ششم ـ (شنبه نوزدهم اردیبهشت ۱۳۲۶ / دهم می ۱۹۴۷م.) (کابل).

امروز صبح باران ایستاده و آفتاب درخشان طالع و صحرا و دشت سبز کابل جلوه و تلألؤ دیگر داشت. ساعت ده از منزل بیرون آمدیم. در (استانف) که درهٔ بسیار باصفایی

۱ـ [لک = صد هزار (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است در شمال کابل مهمان شاقلی صلاح الدین سلجوقی رئیس مستقل مطبوعات هستیم. به اتفاق آقای گویا راه افتاده قریب بیست میل مسافت است و تمام راه در میان درهٔ بسیار باصفا و سبز و خرمی عبور می‌کند و منتهی می‌شود به جلگهٔ مصفا و وسیعی که از دو طرف به کوههای مرتفعی احاطه شده است. یک طرف را «کوهسار» و یک طرف را «کوه دامن» می‌نامند. قلل این دو کوه به برف دائمی آراسته است، زیرا هر دو از شاخه‌های «هندوکش» هستند و قلل کوه هندوکش از دور نمایان می‌باشد. این دو کوه به دره‌های نزهت انگیز و باصفا منشعب می‌شوند که در وسط هر یک نهری عظیم جاری است ودر دو طرف نهر اشجار سردسیری و نارون و گردو و ارغوان و دیگر درختان سبز سربرکشیده و حقیقتةً مفاد قطعهٔ معروف است[1]:

روضةٌ ماءُ نَهرها سلسال　　دوحةٌ سجع طیرها موزون

باد در سایهٔ درختانش　　گسترانیده فرش بوقلمون

یکی از آن دره‌های نزهت انگیز و مصفا دره‌ای است که (استانف) نام دارد و اسم آن چون به عربی و فارسی شباهتی ندارد می‌تواند باشد که بسیار قدیم و از نامهای بودایی قدیم باشد. بر روی تپه‌های دو طرف دره که مکان مسطحی است و طبقه طبقه به ارتفاع قلهٔ کوه بالا می‌رود به درختهای چنار و نهرهای روان و چمنهای زیبا آراسته‌اند و آن را تخت محمدحسین خان می‌نامند. در برابر چشم از آن کوهها، از آن دره‌ها و رودخانه‌ها و چمنها چشم‌اندازی جلوه‌گر می‌شود که مافوق تعریف و توصیف است و یکی از بهترین (Paysages) دورنماهای زیبا که در عمر خود دیده‌ام علی التحقیق همین منظرهٔ امروزین است. در زیر درختهای چنار عظیم که از قرار مذکور امیر علیشیرخان قریب به هشتاد سال قبل غرس کرده ولی به نظر من کهنسالتر از آن می‌آید بساطی آراسته و میزی نهاده و میزبان کریمی ایستاده و جمعی از محترمین و رجال و وزراء و نویسندگان و روزنامه‌نگاران کابل به عزم دیدار ما انجمن کرده بودند. در آن میان پیرمردی موسوم به میرزامحمدخان که اهل بدخشان است و کهنسالترین رجال این ملک می‌باشد و در دورهٔ

۱ـ [دو بیت از مقدمهٔ گلستان سعدی است. (م.د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

امیر عبدالرحمن خان وارد خدمت شده تمام افغانستان را با اسب گشته و سالها وزارت کرده و به سفارت به اروپا و آمریکا رفته و هنوز جسماً و روحاً در کمال شادابی و جوانی است. دیگری مردی بود موسوم به عبدالهادی خان راوی که از رجال با ذوق و متفکر و متخلص به «پریشان» است. از فرمان امیر حبیب الله خان زمان انتقاد کرده و بساط آزادیخواهی پهن کرده و مدتها در حبس بوده است و مرد بافهمی است

بالاخره میزبان آقای سلجوقی که از طلاب قدیم و از خدمتگزاران در این دولت است ودر عربیت وادبیت زبردست می‌باشد. اشعار و حکایات و امثال به فارسی و عربی از حفظ دارد.

نهار ایستاده و در برابر میز صرف شد و بسیار مطبوع و گوارا افتاد. ساعتی بعد از صرف طعام به صحبتهای شیرین ادبی مشغول بودیم و خیلی خیلی خوش می‌گذشت. مجلس مؤانست و مؤالفت گرمی داشتیم. در پایان مجلس میزبان ا کتاب خود موسوم به «افکار شاعر» به هر یک ازما نسختی هدیت نمود.

ساعت چهار بعدازظهر بعد از آنکه قدری از طبقات زیبای تخت بالا رفته و مقداری راهپیمایی کردیم، از میزبان وداع گفته به شهر مراجعت نمودیم. آقای نصرالملک سفیر کبیر به اتفاق آمده در هتل ساعتی با یکدیگر صحبت می‌کردیم. از جریان اوضاع افغانستان و افکار متعصبانه که به صورت احساسات و مبادی تاریخ و همچنین راجع به جریان امر زبان پشتو اطلاعات خوبی بیان می‌کردند.

عصر آقای دکتر اون والا پارسی بالاخره آمده ما را پیدا کرده بود. به اتفاق گردشی کرده قصر عالی و رفیعی که امان الله خان شاه افغانستان در منتهای خیابان به نام (امانیه) ساخته است و سنگهای زیبا و احجار کریمه در آن به کاربرده و بسیار مجلل و زیبا و رفیع است ولی متأسفانه آن را متروک و ناقص انداخته و به تکمیل و تتمیم آن نمی‌کوشند و عجبتر آنکه شاه فعلی افغانستان در دامنهٔ همان تپه باغی و عمارت جدیدی طرح کرده که در برابر آن بسیار مسکین و حقیر می‌نماید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح شصت و هفتم - (یکشنبه بیستم اردیبهشت ۱۳۲۶ / یازدهم می ۱۹۴۷م.) (کابل).

صبح آقای گویا آمده و از اشعار بسیاری که در حافظه داشت قطعه‌ای از غنیمت لاهوری می‌خواند از مثنوی عزیز و شاهد (نیرنگ عشق) که بسیار جالب بود. همچنین قطعه‌ای از واهب که در باب معشوق خود زاغی به معشوقه در کوه زر نوشته است و این مصرع از آن: «در گلستان جهان هر دو ندارند نظیر» مثل سائر شده است. هر دو قطعه از مشارالیه یادداشت می‌شود.

ساعت یازده برحسب برنامه به دیدن صدراعظم افغانستان رفتیم. والاحضرت شاه محمودخان که شخص دوم مملکت است و سابقاً وزیر جنگ بوده و فعلاً هفت یا هشت ماه است که به جای برادرش محمد هاشم‌خان صدراعظم شده و منصب سپهسالاری را نیز دارد.

در بین راه گرفتار شتربانی شدیم که پای شتر او را اتومبیلی شکسته بود و آن بیچاره مانع حرکت ما شده و خود را در راه چرخ اتومبیل می‌افکند. هم موجب زحمت بود و هم مایهٔ تأسف.

ساعت یازده در عمارت دفتر صدراعظم پذیرائی نمودند. وزیر معارف نیز حضور داشت. بسیار با ادب و مهربانی و از سفری که در سال ۱۳۱۵ به طهران آمده و به اتفاق این جانب دانشگاه و موزه را معاینه نموده یاد کرد. بعد از آن به مناسبت ذکر مرحوم اعلیحضرت فقید پهلوی به میان آمد و از علاقهٔ او به مملکت افغانستان و این خاندان صحبت شد. او نیز بسیار اظهار علاقه می‌کرد. سپس از باغ باصفایِ ایشان صحبت کرده و او را به آن حسن ذوق و سلیقه تبریک گفتم.

از مسجد شاه جهان که در سر قبر بابر ساخته و محتاج به تعمیر است یادآوری کردند، تذکر دادم که آن را تعمیر و درست نمایند که بعدها خرابی بیشتری روی ندهد و این مسجد ظریف زیبا از میان نرود. باری بسیار اظهار علاقه و صمیمیت و مهربانی نسبت به ایران نمود و پس از نیم‌ساعت وداع کردیم و روانه شدیم.

تماشای مقبرهٔ دو تن از صحابه که در فتح کابل به دست اعراب کشته شدند رفتیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنها موسوم‌اند به[1] که در جنب یکدیگر مدفون شده‌اند و اعلیحضرت محمد نادرشاه برمزار آنها قبهٔ زیبا و ظریفی ساخته است. در جوار آنها یکی از مرشدهای صوفیه نیز که اخیراً وفات کرده مدفون است که بر فراز قبر او از سنگهای رخام و غیره مقبرهٔ زیبائی ساخته شده است که بسیار جالب نظر است. بواسطهٔ وجود معادن رخام و سنگهای قیمتی و احجار کریمه در افغانستان صنعت حجاری در این ملک بسیار ترقی دارد.

نهار را در سفارت ایران مهمان آقای سفیر کبیر بودیم. وزیر خارجه و وزیر معارف و جمعی از محترمین و وزراء نیز دعوت داشتند و محیط گرم و پرمحبتی بود. بعد از نهار در ایوان نشستیم و صحبت می‌کردیم. نجیب‌الله‌خان و صلاح‌الدین سلجوقی که هر دو از فضلا و عضو دولت هستند صحبت می‌کردند. از زبان پشتو صحبت شد، می‌گفتند که حد وسط و اعتدالی پیش گرفته‌اند و جدیداً تدریس اجباری را اختیاری کرده‌اند.

چهاربعدازظهر به تماشای درهٔ مصفای «پغمان» رفتیم و آن درهٔ بسیار نزهت‌انگیزی است که درشمال کابل در مسافت بیست میل واقع شده و آبهای برف کوههای اطراف از دره‌های آن می‌گذرد و ییلاق و مَصیف شهرکابل است. اعلیحضرت ظاهر شاه باغ ظریف باگلکاری بدیع و فواره‌ها و خیابانهای بسیار قشنگ آن را زینت داده و عمارت قشنگی با استیل محلی ساخته‌اند و آبشارهای بسیار تماشائی دارد. در آنجا گردشی کرده به منتهای دره رفتیم. در آنجا والاحضرت شاه احمدخان وزیر دربار باغ طبیعی ظریفی ساخته است که تاکنون به این طرز باغ ندیده بودم، زیرا آن را دست صنعت به صورت طبیعت درآورده همه جا در خلال کوه و سنگها لوله‌کشی کرده و فواره‌ها تعبیه نموده بودند و آبها به رودخانه که از وسط باغ جریان دارد می‌ریزد. چمنها و گلکاریها و اشجار سایه‌افکن همه به طور طبیعی درست کرده و گلهای سوسن و نرگس جلوه‌گری و تماشای عجیب داشت. این روزها که اواخر اردیبهشت است درختهای شفتالو و بهْ غرق شکوفه بودند. در آنجا گردش کرده و عکسی برداشته بعد از آن در قلهٔ یکی از تپه‌ها در مکان مرتفعی که مشرف به تمام درهٔ پغمان و شهر کابل در دورنمای آن واقع است محمد

۱ـ [جای نامها سفید مانده است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داوودخان وزیر جنگ باغی در دست ساختمان دارد که از جهت منظرو نظرانداز تالی ندارد.

غروب ساعت هفت به شهر مراجعت کردیم. ساعت هشت با لباس شام منزل صدراعظم رفتیم که دعوت کرده بود. در سر شام در دست راست خود جای مرا تعیین کرده و ادب و احترام را به منتها درجه رعایت کرده بود. در روبروی او محمد داودخان برادرزادهٔ وی که وزیر جنگ است جا داشت. در سر سفره صحبت از هواپیمائیهای خارجی که در ایران است به میان آمد و او را تشویق نمودم که خط هواپیماهای خارجی را در کابل نیز دائر نمایند. می‌گفت مخارج دارد، نگهداری میدان طیاره و غیره و باید دولتهای مربوطه سهمی و حقی به دولت بپردازند. من گفتم کابل چون طهران در معبر شاهراههای بین‌المللی هوائی واقع نشده و در کنار افتاده نمی‌توان چنین توقعی نمود، بلکه باید اجازه داد که بیایند و خرجی هم اگر دارد بنمایند و به علاوه دولت ایران در کار وضع قانونی برای این کاراست. همچنین در باب راه ایران صحبت شد. قدری مردد به نظر می‌آمد و می‌گفت خرج بسیار دارد ولی اگر اوضاع هندوستان به همین منوال پیش برود ناچار باید اقدام نمود.

تا ساعت دوازده منزل صدراعظم بودیم. بعد از آن به منزل آمدیم. با آنکه از ساعت پنج صبح تا دوازده شب همه وقت مشغول حرکت و کار بودیم معذلک لطافت هوا به حدی است که ابداً خستگی احساس نمی‌شود.

صبح شصت و هشتم ـ (دوشنبه دوازدهم اردیبهشت ۱۳۲۶ / بیست و یکم می ۱۹۴۷م.) : کابل).

امروز ضعف و فتوری در اعضا و سستی در اعصاب و کسالت عمومی در بدن احساس می‌کنم که ظاهراً در نتیجه خستگی و کار این چند روزه است یا در اثر سرماخوردگی باشد. به هر حال آرامش محال است و باید بر طبق برنامه مرتب در پی انجام کارهای روز باشم.

مقرر است یک دو مدرسه از مدارس ابتدائی و متوسطهٔ کابل را معاینه نمائیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به اتفاق رفقا و همراهان ما را به (لیسهٔ استقلال) بردند. این لیسه که شامل چهار سال ابتدائی و چهار سال امدادی و چهار سال رشدی می‌باشد، بیست و پنج سال است که در کابل تأسیس شده، از زمان امیرحبیب‌الله‌خان و ادارهٔ آن با فرانسویهاست. رئیس و معلمین فرانسوی دارد. چند کلاس را معاینه کردیم. در سال ششم ابتدائی شیخی شرعیات درس می‌داد. کتاب به زبان فارسی بود و تعلیم نیز به همان زبان است. ولی زبان پشتو نیز درس می‌دهند. ولیعهد افغانستان موسوم به شاهزاده شیراحمدخان که در حدود سیزده الی چهارده ساله است در آن کلاس درس می‌خواند، همچنین فرزند وزیر معارف. قدری از محصلین سؤالات کردیم. شاهزاده ولیعهد نیز سطری از آن کتاب درسی خواند. طفل خوش‌قواره و خوش هیکل و بسیارباهوش به نظر می‌آید. شرعیات مختصری مطابق فقه حنفی به اطفال می‌آموزند. در کلاس دیگر معلم فرانسوی فیزیک درس می‌داد. در سال چهارم ابتدائی جغرافیای افغانستان می‌آموختند. کتاب فارسی بود. رودخانه را تعبیر به «دریا» نموده و از «دریا» تعبیر به «بحر» می‌کنند. دورهٔ تحصیلات تازه شروع شده بود، زیرا بواسطهٔ سرمای مفرط کابل از فصل بهار شروع می‌کنند تا آخر پائیز سال تحصیلی به اتمام می‌رسد و زمستان را تعطیل دارند.

ظهر نهار را در سفارت انگلیس مهمان وزیر مختار دولت انگلیس سر اسکوار (Sir Squirc) بودیم. به اتفاق آقای نصرالملک به آنجا رفتیم. خودش و خانمش پذیرائی نمودند. عمارت بسیار زیبای قشنگی (مانند همه جا) ساخته‌اند. باغ وسیع و انواع گلها دارند. اصطخر شنا و میدان تنیس و چمنها و درختهای زیبا خیلی از سفارت انگلیس در تهران زیباتر و چون دورتر از آبادی واقع شده آرامتر و خاموشتر است. در دامنهٔ کوه سنگی قشنگی واقع شده و منظری دلپذیر دارد. مستر اسکوار در سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ و در اول تغییر پهلوی و سلطنت محمدرضا شاه در طهران بود و متصدی رسیدگی به امور خواربار قشون انگلیس و درسفارت سمت مستشار داشت. فارسی را خوب می‌داند. در آن ایام من نیز در کابینه عضو دولت بودم و سابقهٔ شناسائی داشتیم. از دوستان ایرانی خود از من سؤالات و احوالپرسی می‌کرد. نهار مطبوع و ساده تهیه کرده تا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساعت سه بعدازظهر در آنجا بودیم. مطلب مضحکی می‌گفت که وزیر مختارِ قبل از او که می‌گویند در زبان پشتو عالم است در اولین موقع شرفیابی به حضور پادشاه به زبان پشتو سخن گفته، نه شاه و نه وزرا سخنان او را ملتفت نشده‌اند.

مراجعت به سفارت آمده نیم ساعتی استراحت کردم، چون خیلی خسته بودم و استخوانها درد می‌کرد. ساعت چهار به موزه رفتیم. احمدعلی خان کهزاد که از فضلاء جوان افغانستان و شخص مورخی است پذیرائی نمود. دارای اطلاعات بسیار خوب است ولی افسوس که تاریخ را با «شونیزم» و عقاید افراطی آمیخته می‌کند. در موزه گردش کرده و آثار مکتشفهٔ تمدن گریکو و بودیک که هیئت حفاری فرانسوی (گُدار ـ هلن ـ گیرشمان و غیره) در قصبهٔ نزدیک جلال‌آباد و دیگر اماکن کشف کرده‌اند جالب توجه بود. صورت سلاطین افغانستان را به دیوار زده بودند و عجب این است که میرویس و اشرف و محمود را نیز در عداد آنها قرار داده بودند.

در کتابخانهٔ موزه کتابهای خطی و نسخه‌های خطی را مشاهده می‌کردم. یک نسخه قرآن با ترجمهٔ آن به خط کوفی در خرابه‌های غلغله نزدیک بامیان در زمان امیرحبیب‌الله خان کشف شده بود که قسمت عمدهٔ آن را ظاهراً موش یا موریانه خورده بود و چند ورقی از سورهٔ «شعرا» باقی مانده. ترجمه و تفسیر مهمی بود. دیگر نسخه‌های ادبیات و حدیث و غیره نیز داشتند. ولی کتابی که مورد توجه و استفاده باشد به نظر نرسید. آقای دکتر صدیقی نسخهٔ (جغرافیای جیهانی) ترجمه به فارسی ملاحظه کردند که نسخهٔ کمیابی است. تفسیر منسوب به ابن‌عباس به نظر رسید که معروف و متداول است.

ساعت پنج و نیم در کافهٔ بابر به عصرانه یا به قول افغانها (عصریه) مهمان آقای دکتر عبدالمجید (وایس چانسلر اونیورسیته) یا به قول افغانها (کفیل پوهنتون) بودیم. در آن نقطهٔ مرتفع در جوار مرقد بابر پادشاه پذیرائی مفصلی کرده بودند و تمام استادان دانشگاه از افغان و خارجی و همچنین اعضاء معارف جمع بودند. عصریهٔ بسیار مفصلی بود و یک شام حسابی بود. تا ساعت شش و نیم در آنجا بوده با استادان و دانشمندان افغان صحبت می‌کردیم. در آنجا آخوندی بود که می‌گفت در الازهر هجده سال به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تحصیل فقه مشغول بوده و حالیا معلم فقه حنفی در دانشکدهٔ حقوق است. جوانی را دیدم که معلم طب (پِسی آکری) (Psyacrie) است، در عین حال به مطالعهٔ مثنوی مولانا جلال‌الدین رومی مشغول است و افکار تند و تیزی دارد و برخلاف هیأت حاکمه است. آقای نجیب‌الله خان وزیر معارف و آقای صلاح‌الدین سلجوقی رئیس مطبوعات نیز بودند و پذیرائی می‌کردند و غالباً صحبتهای شیرین و گرم در میان بود.

شب به منزل آمده یک سینی نقره کار اصفهان قلمزده به عنوان سوونیر برای آقای نجیب‌الله خان و یک قوطی سیگارت خاتم برای آقای سلجوقی و یک قوطی سیگار خاتم برای دکتر عبدالمجید رئیس دانشگاه و یک قوطی کوچک برای دوست ما آقای سرورخان گویا حاضر کرده و تقدیم نمودم. شب در هتل استراحت نمودم. امروز خیلی خسته و ناسالم بودم.

tarikhema.org

صبح شصت و نهم ـ (سه‌شنبه بیست و دوم اردیبهشت ۱۳۲۶ / سیزدهم می ۱۹۴۷م.) (کابل).

امروز آخرین روز توقف در کابل است. ساعت یازده و نیم به حضور اعلیحضرت المتوکل علی‌الله محمدظاهر شاه پادشاه افغانستان بار یافتم. ازین هیأت فقط این جانب و آقای مصطفی قلی رام را که سمت وزارت داشته‌ایم پذیرفته‌اند. در عمارت موسوم به دلگشا که از ابنیهٔ قدیم افغانستان و ظاهراً در عهد امیر حبیب‌الله خان ساخته شده است پذیرائی نمودند. معاون تشریفات درب ورود ما را پذیرفته در اطاق انتظار محمدعمرخان سرمنشی و معین دربار حضور داشتند و پذیرائی نمودند.

بلافاصله در اطاق کوچک جنب سالون بزرگ به حضور اعلیحضرت رفتیم. جوان بلندبالای خوش‌قوارهٔ لاغراندام و قیافه عصبی و عضلات محکم که کلاه افغانی پوستی قهوه رنگ به سر داشتند و به لباس معمول اروپائی ملبس بودند. سنّاً گویا از اعلی‌حضرت محمدرضا شاه یک سال بزرگتر باشد. بسیار متین و محجوب، بطوریکه صوت ایشان را درست نمی‌شنیدم. بعد از شرفیابی احوالپرسی کرده از سفر جویا شدند. بعد از آن از اوضاع هندوستان سؤال کردند. نگرانی که از اختلافات داخلی هندوستان

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حاصل است گفتم. در قیافهٔ ایشان آثار نگرانی مشهود گردید. معلوم می‌شود همهٔ افغانها متوجه خطر شده‌اند. از پیشرفتهای حاصله در افغانستان و ترقی معارف و دیگرآثار تمدن تمجید کردیم، مسرور شدند و صحبت از افغانستان شد که بمنزلهٔ سویس آسیاست. گفتند با این تفاوت که افغانستان خشک و کم آب است. در پایان مجلس فرمودند خدمت اعلی حضرت شاهنشاه سلام بسیار از طرف ایشان برسانیم. بعد از ده الی پانزده دقیقه مرخص شدیم. آقای علی‌محمدخان وزیر خارجه نیز حضور داشتند. بیرون آمدند، وداع کنند ضمناً در باب امور جاریه دو مطلب گفتند که به اطلاع آقای قوام‌السلطنه و وزیر خارجه برسانم: یکی آنکه نظر دولت ایران در باب قرارداد موسوم به «پکت سعدآباد» چیست و سیاست افغانستان به بسط و تقویت آن است و میل ندارند که بدون اطلاع ایران اقدام نمایند و ظاهراً روسها در این باب خیلی تکران هستند و میل ندارند چنین معاهده وجود داشته باشد؛ ثانیاً در باب آب هیرمند اختلافات موجود قطعاً قابل حل است و انتظار دارند که دولت ایران با اقدام مستقیم در این باب قضیه را حل نمایند و دولت ثالثی را مداخله ندهند.

یک جلد کتاب (پنج حکایت از آثار شکسپیر) همراه داشتیم. گرچه نسخهٔ قابلی نبود به رسم ادب به کتابخانهٔ شاهی اهداء کردم و به سر منشی دادم که به نظر اعلی حضرت برسانند. ظهر منزل مراجعت کرده و استراحتی نمودم.

بعدازظهر مقرر است که در ساعت پنج در سالون خطابهٔ لیسهٔ استقلال کنفرانس ایراد نمایم. بعضی یادداشتها حاضر می‌کردم. اتفاقاً در مجلهٔ کابل منطبعهٔ افغانستان مقاله‌ای مشاهده کردم به قلم (پیرمحمد صدیق) که ظاهراً ترجمه باشد و در موضوع (فن تاریخ‌نویسی) نوشته است و برای موضوع سخنرانی من که در باب (روش جدید در تعلیم تاریخ) است بسیار مناسب بود. دو قطعه از آن انتخاب کردم که برای استشهاد و عیناً با استیل فارسی افغانی قرائت نمایم. ساعت پنج به مجلس سخنرانی رفتم. دکتر عبدالمجید خان کفیل پوهنتون و وزیر معارف و جمعی دیگر حاضر بودند. سالون خطابهٔ بزرگی دارد و تمام آن از شاگردان جوان مدرسه و غیره پر بود. دکتر عبدالمجید نطق

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

افتتاحیه کرده و این جانب را معرفی نمود. بعد از او من شروع به صحبت کردم تا ساعت شش خطابه ایراد کردم، در باب تاریخ (پیدایش آن و نظر مورخین اسلامی و یونان و روم و سبک جدید تاریخ در قرن هجدهم و نوزدهم) و اینک که در تحت نظر مجامع معارفی عالم روشی اتخاذ شده که می‌خواهند تاریخ را به منظور صلح و سلم در میان طبقات آینده تدریس کنند. هر قدر که مقدور بود مطالبی نافع و مفید برای مستمعین بیان کردم و سخنانی که به منظور رفع سوء تفاهم تاریخی بین دو مملکت لازم بود تلویحاً گفته شد و پایان سخن به تشکر از وزیر معارف و به نام اعلی حضرت پادشاه افغانستان خاتمه یافت. ظاهراً بسیار حسن اثر نمود و همهٔ مستمعین اقبال و تحسین فراوان کردند و من نیز خدا را شکر کردم که با گفتن این کلمات ناقص و زبان الکن چند کلمه به فارسی صحیح به گوش برادران افغانی خود رسانیدم و تا اندازه‌ای که میسر بود نکاتی متضمن ایجاد روابط قلبی و معنوی دو ملت بیان نمودم.

غروب در سفارت ایران از آقای نصرالملک هدایت سفیر کبیر دیدن و وداع نموده بعد از صحبتهایی چند که آقای سرورخان گویا از جراید ایران و فحاشی و دشنام و اشعار بعضی از شعرا (از جمله ملک‌الشعراء در قصیدهٔ فتح دهلی) گله می‌کرد، توضیحاً جواب داده شد. بعد از آن خداحافظی کرده به هتل مراجعت نمودم.

شب آقای نجیب‌الله‌خان کفیل معارف و آقای صلاح‌الدین خان رئیس مستقل مطبوعات و آقای دکتر عبدالمجید به عنوان شب تودیع در هوتل آمده به اتفاق شام صرف کردیم. صحبتهای جانانه بسیار رد و بدل می‌شد. نجیب‌الله‌خان بسیار جوان فهمیده و با اطلاعی است. صلاح‌الدین خان مرد ادیبی است، در ادبیات عرب با اطلاع و اشعار بسیار در حفظ دارد. به مناسبت غزل جامی را می‌خواند:

شتر بانا مبند امروز محمل مرا باری چنین مپسند بر دل

یک قوطی سیگار و جای خاکستر سنگ لاجورد بسیار زیبا نیز به عنوان سوغات هدیه نمود. شب خوشی سپری شد. تا نیمه شب مجلس ما از سخنان پرعاطفه و مملو از احساسات گرم بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح هفتادم ـ (چهارشنبه بیست و سوم اردیبهشت ۱۳۲۶ / چهاردهم می ۱۹۴۷م.) (کابل ـ غزنین).

امروز عازم رحیل از کابل هستیم. آقای سرورخان گویا اعتمادی با ما همسفر هستند. صبح سفیر کبیر ایران آقای نصرالملک آمده راجع به اوضاع روابط سیاسی با افغانستان مطالبی محرمانه می‌گفت که شفاهاً به عرض اولیاء دولت برسانم. رویهمرفته از وضع و مذاکرات خود چندان راضی نیست و می‌گفت که به قدم صدق و خلوص نیت پیش نمی‌آیند و کار هیرمند همانطور مبهم و مجمل مانده است.

ساعت هشت و نیم از کابل رو به راه نهاده عازم غزنین هستیم. یک اتومبیل سفری که به اصطلاح (استیشن واگون) می‌گویند دولت افغانستان به اختیار ما گذاشته و یک اتومبیل هم از همان نوع خودمان کرایه کرده‌ایم و احمال و اثقال خویش را در آنها جای داده، این جانب و آقای دکتر صدیقی و آقای گویا در یک اتومبیل هستیم و پرفسور اون والا پارسی نیز در این سفر مهمان ماست و همراه می‌باشد.

مسافت فیمابین کابل و غزنین قریباً هفتاد میل است. چهارساعت به طول انجامید. مقارن ظهر به منزل رسیدیم.

هوای غزنین از کابل سردتر است و بکلی مانند زمستان می‌باشد. درختها تازه شکفته‌اند. بیخوابی دیروز و دیشب و خستگی راه مرا از پای درآورده بی اختیار افتادم و دو ساعتی خواب رفتم. در هتل محلی (Rest House) غزنین به موجب اطلاع قبلی طعامی مطبوع از کباب گوشت بره و ماست تهیه کرده بودند، خیلی گوارا بود.

ساعت پنج با وجود کمال کسالت به عزم دیدن آثار غزنین راه افتاده نخست به جایگاه شهر قدیم غزنین رفتیم که در دامنهٔ کوه واقع شده و رو به مشرق است. در کنار جاده دو منار رفیع که متجاوز از ده متر ارتفاع دارد از آجر برپاست که یکی از مسعود بن ابراهیم غزنوی و دیگری از بهرامشاه غزنوی است که اولی زیباتر و دارای کتیبهٔ آجری است و به یادگار فتوحات خود نصب کرده‌اند. منارى که بنای سلطان مسعود بن ابراهیم است ظاهراً در حدود ۵۰۰ هجری ساخته شده است.

قبر ناصرالدین سبکتگین نیز در همان نزدیکی است که در زمان امیرحبیب‌الله خان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کشف شده است و برای او ایوان و گنبدی ساخته‌اند. بعد از آن به تماشای مقبرهٔ سلطان محمود غزنوی رفتیم در قریه‌ای که تا شهر فعلی غزنین متجاوز از یک میل مسافت است و موسوم است به «روضهٔ سلطان محمود» و دیوارهای آن همه از آجرهای کهن ساخته شده است و مردم آن غالباً فارسی زبان (تاجیک) هستند. در باغچهٔ پردرختی که غالباً درخت توت است آرامگاهی ساخته شده که سقف و کتیبهٔ آن جدید است و کتیبه از زمان حبیب‌الله خان دارد، ولی سنگ قبر خیلی کهن است و به خط ثلث خوانا نام سلطان محمود و لقب او منقوش است، و آیات قرآنیه نیز در اطراف آن نقر شده است. ساعتی در آنجا گردش کرده، پیرمرد خادمی که متجاوز از هشتاد سال عمر داشت و فارسی زبان بود عبارت نقش قبر را بخوبی می‌خواند. بعد از آن به مقبرهٔ میرزا الغ‌بیگ پسر ابوسعید گورگان که از طرف پدر حاکم این شهر بوده است رفتیم. از آجر چهار طاقی رفیعی است ولی سنگ قبر ندارد. در آنجا در طرف شرقی در دامنهٔ صحرا مزار علی لالا که از مشاهیر صوفیه است قرار دارد و شرح احوال او در تذکرةالاولیاء عطار و نفحات‌الانس جامی مسطور است و قریه‌ای به نام خواجه علی در جنوب آن موجود است. بعد از آن به شهر مراجعت و به زیارت مقبرهٔ حکیم بزرگ سنائی رفتیم. این بنا کاملاً جدید است با سنگهای مرمر و سمنت و شیروانی آهنی ساخته شده است که اخیراً محمدنادرشاه پادشاه اخیر افغانستان بنا نموده و لوحهٔ سنگ قدیم نیز موجود است ولی آن نیز چندان قدمتی ندارد و به خط ثلث نام حکیم و تاریخ رحلت آن به سال ۵۲۵ هـق نقش شده. از آنجا پیاده به منزل مراجعت کردیم. در این گردش و تماشا که سراسر عصر با عظمت غزنوی که منتهی به حریق و سوختن غزنین در زمان سلطان حسین غوری گردید در برابر نظر و در عالم خیال مجسم بود و از گذشته داستانها به خاطر می‌آورد. این صحرای پر از تلال و دهاد که جایگاه شهر قدیم غزنه است محل خوبی برای تحقیقات آرکئولوژی می‌باشد و اگر آن را حفاری کنند بسا آثار و نقوش و مسکوکات و اقمشهٔ تاریخی از قرون چهارم و پنجم و ششم هجری به دست می‌آید. جوانی از مأمورین محلی موسوم به فدائی محمدخان که گویا مأمور مالیه است همراه ما بود و مانند یک نفر راهنمای مطلع

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صاحب سر رشته به ما توضیحات می‌داد. می‌گفت چهار سال است در اینجا مأموریت دارد و وقت صرف مطالعات و تحقیقات تاریخی در محل نموده است. او را تشویق کردم که یادداشتهای خود را در باب آثار و خرابه‌های موجود غزنه در مجله منتشر سازد.

شب را در غزنین اقامت کردیم. باد و توفان شدیدی می‌وزید. در این شهر سرد که دائماً مهبّ ریاح است و هیچگونه موقعیت اقتصادی یا زراعتی ندارد معلوم نیست چگونه دو قرن و نیم تختگاه امپراطوری عظیمی بوده است که از اصفهان تا لاهور و قنّوج و بخارا توسعه داشته است. ظاهراً موقعیت نظامی آن مهم بوده است که سبکتگین[1] آن را انتخاب نموده است.

شب درهای اطاق مهمانخانه را بسته و از شدت سرما و باد بیرون نرفتیم. بعد از صرف شام استراحتی نمودم. غزنین مرکز فروش پوستین است. گرچه درین فصل بواسطه تابستان پوستین خوب پیدا نمی‌شود. معذلک پوستین فروشی آمده چند قطعه پوستین آورد و آقای عباس آریا دو دانه خریداری نمود به مبلغ یکصد روپیهٔ هندی.

صبح هفتادویکم - (پنجشنبه بیست و چهارم اردیبهشت ۱۳۲۶/ پانزدهم می ۱۹۴۷م.) (غزنین - قندهار).

صبح زود عازم راه شدیم. ساعت هشت بود که از دشت شاه بهار در جنوب غربی غزنین حرکت کردیم. این همان دشت است که به همان اسم در تاریخ بیهقی بدان اشاره می‌کند که سلطان در آنجا سان سپاه می‌دیده است. هوا بسیار سرد بود و باد خنکی می‌وزید. از آن دشت عبور کرده ساعت ده به منزلگاه معتبری به نام (مُقُر) رسیدیم که قصبهٔ معتبری است و در نیمه راه بین کابل و قندهار قرار گرفته. صحرای سردی است. از اشعار محلی است که می‌گویند:

مرد بی‌پوستین و دشت مُقُر ناله‌ها می‌کند که خر نکند.

در آنجا هتل مرتفع و آبرومندی ساخته‌اند که مسافرین قندهار به کابل در آنجا اقامت می‌کنند. در مُقُر مدرسهٔ علوم شرعیه وجود دارد که طلاب با لباس سفید نزد مدرس

۱- [ابتدا البتگین پدر زن سبکتگین آنجا را محل اقامت و فرمانروائی قرار داده است (م.د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

محلی که شخص معروفی است فقه حنفی می‌خوانند. چند نفر از آنها آمده و به زبان افغانی (پشتو) از ما توقع خیرات می‌کردند. ظاهراً رسم است که روزهای پنجشنبه از مأمورین و اشخاص متمکن خیرات می‌گیرند. دبستانی نیز در آن نزدیکی بود دو کلاسه که در روی زمین نشسته نزد آخوند درس می‌خواندند به فارسی. چون به وقت ظهر خیلی بود چای صرف کرده نان و گوشتی از مهمانخانه گرفته و همراه برداشته رو به راه نهادیم. ساعت دو و نیم بعدازظهر بعد از طی تقریباً هفتاد میل مسافت به (کلات غلیزائی) رسیدیم، در اینجا درهٔ بسیار سبز قشنگی است در کنار رودخانه که همه جا زراعت است و مخصوصاً بادام زیادی غرس کرده‌اند و از آنجا بادام زیاد به هندوستان صادر می‌کنند. مهمانخانه ندارد ولی در مرکز فروش بنزین که در بیرون قصبه واقع است تهیهٔ محلی دیده بودند و در آنجا نهار صرف کردیم. قلعهٔ کلات را در قلهٔ کوه که تل مرتفعی است و مکان مسطحی دارد ساخته‌اند و در دامنه آبادی و دکاکین قراردارد. ساعتی در آنجا اقامت کرده نهار صرف کردیم و بلافاصله حرکت کردیم. در بین راه بعد از یک فقره «پنجر» اتومبیل که مدتی به طول انجامید، بالاخره ساعت شش بعدازظهر به شهر قندهار رسیدیم. به فاصلهٔ تقریباً هفتاد میل است که جمعاً یکصد و هشتاد میل طی کرده بودیم.

تمام خط سیر ما رو به جنوب‌غربی است و هوا دمبدم گرمتر می‌شود. از قندهار تا «چمن» یعنی سر حد بلوچستان انگلیس هفتاد و پنج میل مسافت دارد و از آنجا راه‌آهن به کویته می‌رود بنابراین وسیله قندهار به کراچی خیلی نزدیک می‌شود و مرکزیت تجارتی دارد. در قندهار هوتل خوبی است که به نام هوتل قندهار یا به زبان پشتو (دِهوتل قندهار) موسوم است. به جای کسره اضافه و نسبت «دِ» می‌گذارند. در هوتل فرود آمدیم. آقای حبیبی رئیس معارف و آقای خلیل‌الله خلیلی که از فضلاء افغانستان است و مرد دانشمندی است در هوتل از ما پذیرائی کردند. رئیس مطبوعات نیز بود.

اول شب استراحت و استحمام و صرف شام نموده خوابیدم. آقای خلیلی که مرد دانشمندی است یک کتاب کیمیای سعادت خطی قلمی دارد که تاریخ ۵۹۵ یعنی نود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سال بعد از وفات غزالی مؤلف تحریر شده و بسیار نسخهٔ نفیس ذیقیمتی است.

صبح هفتاد و دوم قندهار ـ (جمعه بیست و پنجم اردیبهشت ۱۳۲۶ / شانزدهم می ۱۹۴۷م.) (قندهار).

امروز را ناگزیر در قندهار متوقف هستیم. رفقای افغانی برنامهٔ دلپسند مطبوعی برای ما تنظیم کرده بودند که برطبق آن خیلی خوش گذشت.

قبل از ظهر نخست گردشی در شهر کرده از چهار بازار آن که به چهار خیابان وسیع تبدیل شده به نام بازارشاه و هرات و کابل و [1] عبور کرده در محلی که به نام (خرقهٔ مبارک) موسوم است به زیارت رفتیم. خرقه منسوب به حضرت رسالت (ص) می‌باشد که سابقاً در فیض‌آباد بدخشان بوده و احمدشاه دُرّائی به قندهار آورده و گنبدی رفیع و ایوانی بلند برای آن ساخته است. آن خرقه که ظاهراً از پشم شتر است در صندوقی است و گشودن آن سالی یک مرتبه با تشریفات خاص انجام می‌گیرد. آیات قرآنی را در دیوار آن مقصوره کتیبه کرده‌اند. ملا فقیرالله شکارپوری که از علماء حنفیه و شخص دانشمندی در مائهٔ دوازده بوده است در مکتوب مفصلی شرح تاریخ این خرقه را نگاشته است و احمدشاه را در مقبرهٔ مخصوصی در نزدیکی آن بنا دفن کرده‌اند. ظاهراً نظر داشته است که در جوار خرقه مدفون شود ولی علماء وقت اجازه نداده‌اند که هر پادشاهی به نقل و انتقال آن نپردازد. ازین رو خرقه از آن تاریخ در قندهار مانده است. امیر حبیب‌الله‌خان آنجا را تعمیری بسزا کرده و با خطوط ثلث و نستعلیق کتیبه‌های قرآنی نگاشته‌اند. بعد از زیارت آن خرقه، که هر چه باشد و در صحت و اصالت آن تردیدی باشد یا نباشد علی‌التحقیق مورد احترام و تقدیس میلیونها نفوس مسلمان است، به سر قبر احمدشاه درانی رفتیم. این پادشاه که از سرداران نادر شاه بوده است و بعد از قتل او به قندهار آمده و سلطنتی تشکیل داده و او را افغانها احمدشاه بابا نام داده‌اند و بواقعی پدر افغانستان حالیه است در ۱۱۸۶ وفات یافته و در قندهار مدفون است. وسعت ملک او از نیشابور تا پیشاور بوده است. بعد از او پسرش تیمورشاه و بعد از او شاه‌شجاع و

۱ـ [جای نام بازار چهارم سفید مانده است (م.د).]

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بعداً امارت از اولاد درانی به خانوادهٔ محمدزائی[۱] منتقل گردیده و امیردوست محمدخان امارت افغانستان را تشکیل داده که بعدها در سال ۱۲۹۷ شمسی به صورت سلطنت درآمد. پادشاهی کریم و رؤوف و دانا بوده است و مانند معاصر خود کریمخان وکیل زند محبوب مردم افغانستان می‌باشد. بعد از خواندن فاتحه از مقبرهٔ شاه به بازار رفته در دکان کتابفروشی دو جلد کتاب از مصنفات ملا فقیرالله مذکور گرفتم. یک جلد از آن که در تاریخ تصوف و طبقات صوفیهٔ افغان و هند شأنی دارد موسوم به ....[۲] است، آقای خلیلی برای ما خریداری و هدیه کرد.

ساعت ده از شهر خارج شده به قریه (سرو ده) رفتیم. همه جا از کنار نهر عظیمی که از رود ارغنداب جدا شده است و باغات بسیار سبز و خرم احداث کرده‌اند می‌گذشتیم. بعد از طی هفت میل به باغ عمومی رسیدیم که در نقطهٔ انقطاع نهر از رودخانه بنا کرده‌اند و به درختهای سرسبز و فواره‌ها و استخرها و گلکاریها مزین است. نهار را در آن باغ مصفا مهمان آقای حبیبی رئیس معارف بودیم. جوان فاضل و دانشمند ولی متعصب در زبان پشتو و افغانیت است. کتاب تاریخ طبقات ناصری تألیف (منهاج السراج) را از روی نسخه‌های خطی و ترجمهٔ انگلیسی تصحیح و تنظیم و برای طبع آماده ساخته و تعلیقات مفید بر آن نگاشته است. آقای خلیل‌الله خلیلی که مرد بسیار فاضل و شاعر زبردستی است از اشعار و قصاید خود برای ما می‌خواند و ما را وقت خوش می‌شد. وی مترجم تفسیر محمد هاشم خان صدراعظم است و پسرمستوفی‌الممالک معروف افغانستان می‌باشد، ولی اخیراً مورد بی‌لطفی دولت واقع شده، چند ماه در حبس انفرادی به سر آورده و بعداً او را به قندهار تبعید کرده‌اند و بعد از استعفای صدراعظم سابق دولت جدید به او لطف کرده و ریاست بخش اجناس انحصاری مانند قند و شکر را به او واگذار کرده‌اند و اینک به دو معنی شکرفروشی می‌کند. سبک کلام شکرین او به اسلوب شعرای قدیم ترکستانی است و بسیار خوب است. با سرورخان گویا مشاعره یعنی

۱ـ [بارکزائی درست است (م.د.)].

۲ـ [جای نام کتاب سفید مانده است (م.د.)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«بیت‌جنگی» یا «مضمون جنگی» می‌کردند و هزارها ابیات گوناگون می‌خواندند.

نهار بسیار مجللی در زیر سایهٔ درختان که به فرش بوقلمون آراسته و منظره و دورنمای رود وسیع ارغنداب در مدّ نظر بود صرف شد و تا ساعت چهار در آنجا به صحبتهایِ شیرین ادبی و تاریخی مشغول بودیم.

چهاربعدازظهر به تماشای مکان موسوم به (چهل زینه) رفتیم. در جنوب غربی قندهار درکوهی از سنگ خارا نیم‌طاقی تراشیده‌اند که از دامنه تا به آن طاق قریب پنجاه پله دارد و هر پله در حدود هفتاد سانتیمتر بیش و کم می‌شود و دو طرف آن پله که پرتگاه است ملکهٔ ثریا عیال امان‌الله خان نرده از آهن قرار داده است و در آن طاق به خط نستعلیق کتیبه از زمان اکبر امپراطور گورکانی هند منقوش است که نام تمام ممالک محروسه که در زیر نگین او بوده‌اند نقش کرده و در آنجا می‌نویسد که از قندهار تا بنگال دو سال راه در تحت حکم او هستند. و نام قندهار را بعداً الحاق کرده‌اند. دورنمای قشنگی دارد و در آنجا شهر قندهار و فیل‌کوه و باغات و بساتین نواحی بخوبی نمایان است. آقای گویا و آقای خلیلی نیز همراه بودند، و از هر قبیل صحبت در میان بود و اطلاعات ذیقیمت در باب افغانستان و زبان آن و تاریخ آن می‌دادند. از روابط ایران و افغان صحبت می‌کردند و از بعضی روزنامه‌های ایران که به افغانستان تاخته است مخصوصاً از قصیدهٔ ملک‌الشعراء بهار در فتح دهلی که از افغانها بد گفته است گله و شکایت می‌نمودند. خلیلی در زمان حکومت پاکروان جزو کمیسیون سرحدی به مشهد رفته و به او خوش گذشته است.

مجدداً از شهر قندهار به طرف سرو ده رفتیم. درکوه بابا ولی در جنب مزار بابا ولی کافهٔ مجللی ساخته‌اند که بر تمام درهٔ ارغنداب مشرف است و منظرهٔ بی‌نظیری دارد. امروز که جمعه است مردم بعد از اداء صلوة جمعه سر به صحرا گذاشته هزارها نفر در این دره و دشت مصفا در زیر درختها پراکنده‌اند، ولی یک نفر زن در میان آنهمه جمعیت دیده نمی‌شود. و از لحاظ حجاب نسوان بسیارمتعصب هستند. باری شب را در مصطبه و مهتابی جلو کافه نشستیم و مهمان آقای رئیس بلدیهٔ قندهار بودیم. مرد بسیار باهوشی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است. از آزادیخواهان قدیم افغانستان است و مدیر روزنامهٔ صدای افغانستان بوده است. بعدها چندین سال در حبس افتاده. فعلاً آزاد شده و رئیس بلدیهٔ قندهار است. شطرنج بسیار استادانه بازی می‌کرد.

شام بسیار خوبی تهیه کرده بودند. بعد از صرف شام از میزبان و دوستان افغانی تشکر کرده به هوتل مراجعت نمودیم.

صبح هفتادوسوم ـ

(شنبه بیست و ششم اردیبهشت ۱۳۲۶ / هفدهم می. ۱۹۴۷م.) (قندهار ـ گرشک ـ دلارام).

راه فیمابین قندهار به هرات که مسیر ماست بسیار طولانی است و متجاوز از سیصد میل مسافت دارد و به مراحل متعدد تقسیم می‌شود. جاده ابتدا به طرف شمال‌غربی و سپس به سوی شمال می‌رود تا به هرات برسد. ابتدا از صحراهای سوزان ناحیهٔ فراه می‌گذرد که همعرض سیستان ایران است. بسکه سخن از گرمی و ناراحتی بین راه می‌کردند و از بی‌آبی بیابانهای سوزان بین قندهار و فراه حکایت می‌نمودند رفقا بسیار بیم کرده و از حرکت صبح منصرف بوده به خیال بودند که ساعت چهار بعدازظهر حرکت کنند. ولی اینهمه واهمه بی‌مورد بود، زیرا اینقدر مبالغه و اغراق از حقیقت دور است و بعلاوه این راه بیابان متروک نیست بلکه شاهراه بین هرات و قندهار است. بنابراین برخلاف میل رفقا بر حرکت عزم جزم نموده بعد از ساعتی که معطل شوفرها شدیم تا پترول و لاستیک یدکی حاصل کردند. در ساعت ده و نیم صبح با دوستان قندهار وداع کرده و آب و آزوقه همراه برداشته رو به راه نهادیم.

از دشت مَرمَهْ که محل جنگ انگلیسها با محمد ایوب‌خان امیر افغانستان است گذشته به سوی «گرشک» راه می‌سپردیم. هوا گرم و بیابانها بی‌آب و علف بود ولی نه چندان که در قندهار حکایت می‌کردند. در ساعت یک و نیم بعدازظهر در نزدیکی یخچال که یک دو رباط با گرشک فاصله دارد یکی از اتومبیلها پنجر شد. ناگزیر ساعتی توقف کرده و ضمناً غذائی که همراه بود صرف شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساعت سه بعدازظهر به گرشک رسیدیم و از روی پل بزرگی که دولت افغانستان بر روی رود هیرمند زده‌اند گذشتیم. قصیدهٔ فرخی به یاد آمد که در رفتن ازبُست به فراه گفته است[1]. فیض محمدخان حاکم گرشک پیرمرد بسیار معقولی است. از ما در دارالحکومه پذیرائی کرد و نهایت مهربانی نمود. نهار مفصلی تهیه دیده بود ولی چون ما طعام را قبلاً صرف کرده بودیم به نوشیدن قدری دوغ اکتفاکرده و از حاکم صاحب تشکر و وداع کردیم. ساعت پنج بعدازظهر در پای قلعهٔ ارگ گرشک که تاریخی و کهنسال است از چاه آب گرفته به طرف منزلگاه بعدی که موسوم به دلارام است رهسپار گشتیم. بیابان پیمائی در شب بسیار خسته‌کننده است زیرا که در اتومبیل جز یک نقطه سفید که جاده باشد دیگر چیزی دیده نمی‌شود و راه بر مسافر طولانی می‌نماید. و حوصله و صبر تمام می‌شود. باری بعد از قطع فراسخ و امیال ساعت یازده به دلارام رسیدیم. در هوتل (آسایشگاه) آنجا پیادهٔ شده شامی تهیه کرده بودند، صرف کرده و در ساعت دوازده به بستر استراحت رفتیم. رفقا از اینکه در قندهار نمانده و حرکت کرده‌اند هم خوشحال شده و از آن توهمات بی‌اساس که اینها را فراگرفته بود نادم شده‌اند.

از قندهار به گرشک هفتاد و پنج میل است و از گرشک به دلارام نیز هفتاد و پنج میل است.

صبح هفتادوچهارم ـ

(یکشنبه بیست و هفتم اردیبهشت ۱۳۲۶ / هجدهم می ۱۹۴۷م.) (دلارام ـ فراه ـ هرات).

ساعت چهار بعدازنصف شب از دلارام راه افتادیم و مقصد ما شهر تاریخی فراه است. فاصله فیمابین هشتاد و سه میل است و معبر ما از صحرای خشک بی‌آب و علفی می‌گذرد موسوم به «دشت بکوا» ولی چون سحرگاه از آن دشت می‌گذشتیم نمودی

۱ـ [مطلع قصیده این است (دیوان چاپ دکتر دبیر سیاقی ص ۳۳۳ و ۳۳۴):

چون بسیج راه کردم سوی بست از سیستان — شب همی تحویل کرد از باختر بر آسمان

بعد از چند بیت آرد:

من بیابانی به پیش اندر گرفته کاندرو — از نهیب دیو دل خوناب گشتی هر زمان
سهمگین راهی فرازش ریزهٔ سنگ سیاه — پهنور دشتی نشیبش تودهٔ ریگ روان
گاه رفتن ریگ او چون نِشتری در زیر پای — گاه خفتن سنگ‌اوچون نیش‌کژدم زیر ران].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمی‌نمود.

ساعت هشت به فراه رسیدیم. در کنار رود فراه در باغی موسوم به «پل باغ» هتلی است که بر رودخانه مسلط و درختهای بید و میموزا بسیار دارد و گنکاری مصفائی کرده‌اند. دراین هتل بواسطهٔ تلفون قبلی منتظر ما بودند. چای صرف کردیم و ناشتا خوردیم. همینکه شوفرها حاضر و تیمار شدند و پترول گرفتند، ساعت ده و نیم از فراه رهسپار گشتیم. سراغ مقبرهٔ ابونصر فراهی ناظم نصاب‌الصبیان را گرفتم. معلوم شد فرسخی از راه دور است و اتومبیل به آنجا نمی‌رود. متأسف گشتیم. تحقیق نمودم، معلوم شد مدرسهٔ متوسطه که دولت در فراه دارد بی‌نام است. پیشنهاد کردم که آن را به نام آن مؤلف و معلم بزرگ بنامند. شهر فراه بطوریکه عبوراً مشاهده شد آباد و تمیز و پاکیزه است ولی گرم است. قلعهٔ قدیم آن در یک طرف واقع شده و شهر جدید در طرف دیگر است.

از فراه به سبزار یا اسفزار قدیم نود و چهار میل است. از رودخانه‌های فراه و خاش رود و آدرسکن عبور کردیم و پیوسته رو به بالا می‌رفتیم تا ساعت سه بعدازظهر به اسفزار رسیدیم. جلگهٔ سبز و خرمی دارد و به همین جهت بدان نام موسوم شده است. این شهر ۳۲۵۰ فوت ارتفاع دارد. هوای آن بسیار خنک و مطبوع بود. در آنجا هوتلی بود بسیار خوب و راحت. نهار را در آنجا صرف کردیم.

افغانها اسم زیبای این شهر تاریخی را که مولد معین‌الدین اسفزاری صاحب «روضات الجنات» است تغییر داده و به زبان پشتو نامی جدید به آن گذاشته‌اند. خیلی شهر زیبا و دلبازی است. گره سیاه نام یک سلسله کوههای کوتاه ولی سیاهرنگ است که شهر را احاطه کرده‌اند و منظر دلکشی به آن داده‌اند. ساعت پنج و نیم از اسفزار به سوی هرات عزیمت نمودیم. بعد از یک ساعت طی مسافت در مرکز حکومت (آدرسکن) یکی از اتومبیلها را فنر شکسته ناچار متوقف شدیم. گروهی از افغان و تاجیک با عمامه و جبه در کامیونها مسافرت می‌کردند. یک ساعت در آنجا ماندیم. معلوم شد مرکز ایلات و طوائف است که آنها را (کوچی) می‌گویند که به گوسفند داری و شبانی و تربیت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مواشی و پشم و قالیبافی اشتغال دارند.

ساعت هشت از ادرسکن حرکت کردیم. در حدود ساعت ده در رباط میرداود که یک منزلی هرات است جمعی به استقبال آمده بودند مرکب از آقای نوائی سرکنسول ایران و آقای مجددی مدیر امور خارجه و رئیس معارف هرات محمد یونس خان و رئیس مطبوعات. پس از تبادل تعارفات و تشکر از زحمت آقایان حرکت کردیم. از رودخانهٔ هریرود گذشتیم. حدساً دانستم که آنجا پل مالان است که در تواریخ ذکر آن را خوانده بودم. از رباط میرداود تا شهر خیابان عریضی احداث کرده‌اند که از دو طرف کاج کاشته‌اند ولی هنوز پا نگرفته. اگر رشد نماید بسیار زیبا و قشنگ خواهد شد. ساعت یازده به هوتل هرات رسیدیم موسوم به پارک هتل. بسیار مجلل و نو و تمیز است و اثاثیه آن از قالیهای و میزهای سنگ مرمر قابل تعریف. شام را در آنجا صرف کرده استراحت کردیم.

صبح هفتاد و پنجم ـ (دوشنبه بیست و هشتم اردیبهشت ۱۳۲۶ / نوزدهم می ۱۹۴۷م.) (هرات).

از دریچهٔ اطاق هوتل به خارج نگاه می‌کردم. جلگهٔ هرات از طرف جنوب در مدّ نظر بود و از طرف شمال گازرگاه و تخت سفر. هوا بسیار مطلوب و معتدل و آفتاب درخشان و فضا بسیار طرب‌انگیز و فرح‌افزا. تماشای این شهر تاریخی از آن جهت همیشه جزو آمال و آرزوی من بود که در باب تاریخ قرن نهم هجری تحقیقات بسیار کرده‌اند و در سنوات ۱۳۲۰/۱۳۲۱/۱۳۲۲/۱۳۲۵ برای یک گروه از محصلین دانشگاه تهران تاریخ سیاسی و ادبی و تمدن این قرن را درس گفته‌ام و در شرح حال استاد مسلم این عصر خاتم الشعراء عبدالرحمن جامی که ساکن و مدفون در این سرزمین است کتابی نوشته‌ام. در عالم خیال و تصور در فضای این شهر بوده‌ام. شکر خدا را که این آرزو به تحقق پیوست و در عالم شهود در معاینه نیز به زیارت این شهر تاریخی نائل گشتم.

فعلاً شهر هرات هشتاد هزار نفر سکنه دارد و ارتفاع آن سه هزار و سی فوت است. مردم آن فارسی زبان و مسلمان سنی و شیعی‌اند. موقعیت زراعی آن ناحیه و همچنین

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

موقعیت جغرافیائی و نظامی آن اهمیتی بسیار به آن بخشیده است. شهر قدیم و باروی خرابهٔ آن در برابر هتل ما قرار دارد که در وسط آن قلعهٔ اختیارالدین برفراز تپهٔ مرتفعی نمودار است. ولی در قسمت شمال و غرب آن شهر محلات جدیدی احداث شده و عمارات نوین ساخته‌اند که آن را شهر جدید و شهر نو می‌گویند.

هتل ما در قسمت شمالی واقع است. در این فصل تمام این ناحیهٔ جدید به گلهای طاووسی مزین است که هوا را معطر و منظره را با رنگ زردفام خود مزین کرده است.

از صبح تا ظهر از منزل بیرون نیامده به اصلاح حال و استحمام و نگارش روزنامه مشغول بودم. آقای فکری سلجوقی که به ما معرفی شده است از فضلای هرات و بسیار مرد محجوب و مؤدب و باحیاست. به دیدن آمده ابراز مودت می‌نمود. عموماً تاجیکهای افغانستان که از نژاد افغانی نیستند و از اعقاب قدماء ساکنین این ملک می‌باشند به علم و تحقیق و کسب و صنعت و حرفت اشتغال دارند. این شخص نیز علاوه بر اینکه مورخ و شاعر و ادیب است نقاشی و کاشیسازی نیز می‌داند و مرد با کمالی است. پسر عموی صلاح‌الدین خان سلجوقی است. به اتفاق او و آقای نوائی قونسول هرات به خارج رفته گردش کردیم. مسجد جامع هرات را دیدن نمودیم. این مسجد اصلاً بنای ملک غیاث‌الدین غوری است که در قرن ششم آن را بنا کرده و هنوز به نام او کتیبه‌ای گچبری در رواق مقصوره نزدیک محراب موجود است. ملوک آل کرت و بعداً در زمان شاهرخ و بالاخره در عصر سلطان حسین بایقرا به دست امیر علیشیر مرمتی عظیم نموده‌اند و کتیبه و تاریخ موجود است. از زمان غیاث‌الدین ابوبکر محمد کرت سنگاب فلزی عظیمی در وسط مسجد موجود است که تاریخ ۷۷۶ دارد و کلمهٔ (ابوبکر) را شیعیان بعد از غلبه بر هرات حک و محو کردند ولی هنوز خوانده می‌شود. فعلاً دولت افغانستان مشغول تعمیر و مرمت آن مسجد است و سر در و گلدسته‌های آن ساخته شده و اطراف کتیبه‌ها از اشعار فارسی و منثوراتِ خواجه عبدالله انصاری با کاشی نصب شده است. در سردرب بزرگ قصیده‌ای به قافیهٔ حرف قاف از خلیل‌الله خلیلی کتیبه شده و نیز سطری به خط ثلث به زبان پشتو کتیبه شده که در آن صریح نوشته

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است این مسجد در زمان شاه اسماعیل ویرانه شد. تعجب کردم که چگونه دولتی چنین تهمت و دروغی صریح می‌نویسد و تخم کینه در دلهای جهّال و عوام می‌کارد. مقصوره و شبستان و رواق آن خیلی شبیه است به مسجد جامع عتیق شیراز. دو درب به طرف جنوب دارد که سلطان مراد میرزاحسام‌السلطنه فاتح هرات باز کرده است. فعلاً آن دو را می‌خواهند مسدود کنند. معمار و مهندس این تعمیرات شخصی بود به نام محمداسماعیل که بسیار استاد هنرمند و با فهم و باهوشی است. اطلاعات ذیقیمت داشت وسخن به گزاف نمی‌گفت. جز آنکه مدعی بود که پدر بر پدر در فن بنائی و معماری بوده تا «بنائی» شاعر. گفتم پس خوب است همان شوخیهای قدیم را که جدش با امیر علیشیرنوائی نموده است با آقای نوائی قونسول صاحب که مدعی است از اولاد امیر می‌باشد تجدید کند. گفت در نتیجه همان شوخیهاست که به این روزگار افتاده‌ام و ظاهراً هر دو در این ادعا کاذب باشند. زیرا بنائی سنی متعصبی بوده و رافضیان او را در «قَرشی» کشته‌اند و این شخص شیعه است و امیر علیشیر نیز به دلیل همان شوخیها مبتلا به عِنن بوده و بلاعقب است، چگونه این اشخاص از اولاد او می‌توانند باشند.

تماشای صحن و مقصوره و ایوانها و کاشیهای مقرنس که همه یادگار قرنِ صنعت و هنر نهم است برای من فرح و انبساط بسیار دست می‌داد. قبر ملکانِ غور در جنب مسجد است و سنگهای مزار آنان موجود و کتیبه‌های قدیم به انواع خطوط ثلث و کوفی و بنائی و غیره دیوار را مزین کرده ولی سقف آن مقبره خراب شده است. در رواقی شخص حافظی نشسته با صوت خوش قرآن می‌خواند. او را امتحان کردم. تمام قرآن را حفظ بود. از سورهٔ قصص که گشودم و کلمهٔ اول را که گفتم به روانی شروع به خواندن کرد. وجهی به او نیاز کردم که محض اجر و صواب برای من یک ختم قرآن تلاوت نماید. به بالای گلدستهٔ شرقی رفته و از آنجا دورنمای هرات را تماشا کردیم. قلعهٔ اختیارالدین و ارگ هرات و گازرگاه و خیابان و سایر محلات به خوبی نمایان بود.

از مسجد به مدرسهٔ منسوب به جامی رفتیم که آن را مدرسهٔ «مخدومی» می‌گویند. فعلاً در محلهٔ کلیمیها واقع شده. متأسفانه جای کثیفی است. جمعی از ارباب خیر و بلدیهٔ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هرات چند خانه که سابقاً محل مدرسهٔ مولوی بوده است و به دست کلیمیها افتاده خریده، دیوار و رواقی برای آن ساخته‌اند. چند تن از اهل هرات و از مؤمنین آنجا بودند و توضیحاتی می‌دادند. درسر چهار سوی هرات که فعلاً سقف آن را برداشته و خیابان نموده‌اند و در وسط آن پلیسی ایستاده اتومبیلها را هدایت می‌نماید. لمحه‌ای ایستاده و به یاد چهارسوی قدیم بودم. در آنجا از آثار قدیم، حوض و برکهٔ بزرگی موجود است که ظاهراً حسن‌خان شاملو والی هرات در عهد شاه‌عباس آن را تعمیر نموده است یا آنکه احداث کرده باشد (؟). از آنجا به مقبرهٔ [1] که زیارتگاه بزرگی است خارج دروازهٔ قندهار رفتیم. لوحه و میل از مرمر باکتیبهٔ امیرعلیشیر دارد که تعمیر نموده است و بنا از آن زمان باقی است ولی رو به خرابی و ویرانی می‌رود. و چون تاریک بود درست دیده نمی‌شد.

بعد از گردش و دیدنِ محل مدرسهٔ نظامیه که بنای خواجه نظام‌الملک طوسی بوده و در دامنهٔ قلعهٔ اختیارالدین واقع است و فعلاً باغچه و مسجدی بیش نیست به منزل آمدیم.

صبح هفتاد و ششم ـ (سه‌شنبه بیست و نهم اردیبهشت ۱۳۲۶ / بیستم می ۱۹۴۷م.) (هرات).

صبح در هوتل مانده به نگارش کاغذها و رسیدگی به حسابهای مخارج هیئت اعزامی مشغول بودم. عصر در ساعت پنج به اتفاق آقای نوائی قونسول ایران و آقای فکری سلجوقی و دکتر صدیقی به گازرگاه شریف رفتیم. آن محل که در دامنهٔ کوه در سمت شمال شرقی هرات واقع است، آبی و باغاتی دارد و مقبرهٔ خواجه عبدالله‌انصاری است. متولی موقوفات آن شخص محترمی است موسوم به میر غلام حیدرخان که از نجبا و قدماست و مرد فاضلی است. کتابخانهٔ خوبی دارد. در عمارت موسوم به «نمکدان» که از آثار قدیمه است از ما پذیرائی نمود و چای صرف شد. دو جلد تفسیر منسوب به خواجه عبدالله انصاری در کتابخانه است. شنیده بودم آورده معاینه نمودیم قرار شد که دو سه شب نزد من امانت بماند.

۱ـ [جای نام صاحب مقبره سفید مانده است. (م.د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پس از آن به زیارت مرقد شریف خواجه رفتیم. در ابتدا دهلیزی است که قصیدهٔ جامی را با خط نستعلیق زیبا کتیبه کرده‌اند: «طوبی روضةٍ سجدت ارضها الجباه ... الخ» و در جنب آن مسجد شاهرخی است که قبهٔ زرنگار دارد و سنگ محراب آن از نفایس صنعت است و در بالای آن با خط ثلث قشنگی این آیه: «فنادَتهُ الملائکة وَ هُوَ قائمٌ یُصلّی فِی‌المحرابِ»[1] را نقر کرده‌اند که دیده از تماشای آن سیر نمی‌شد.

فضای مقبرهٔ خواجهٔ هَرات بقدری دلباز و فرح‌انگیز و روحانی است که روح انسان را از عالم ماده و شهود به معنی و غیب متوجه می‌سازد. مزار در فضای باز قرارگرفته. لوحه و میله‌ای از عهد سلطان ابوسعید گورگان ۸۶۶ دارد که بسیار زیباست. در اطراف آن تمام خطوط از کوفی و ثلث و نسخ و نستعلیق و خطوط بنائی آیات و کلمات کتیبه کرده‌اند. حسن‌خان شاملو یک رباعی نوشته است به خط خود:[2]

بسیاری از قبور سلاطین تیموری در آن اطراف است و قبر امیردوست محمدخان محمدزائی[3] مؤسس سلسلهٔ فعلی افغانستان نیز در آنجاست. در رواقی سنگ قبر فرزند سلطان حسین‌میرزا بایقرا را مشاهده کردم که به سنگ هفت قلم مشهور است. در روی یک پارچه سنگ سیاه به هفت قلم حفر و نقرنقوش و گل و بُته انداخته‌اند که هر قلم بر روی یکدیگر قرارگرفته و دیده از تماشای آن سیر نمی‌شود. از روح پرفتوح پیرهرات استمداد و طلب همت نموده مراجعت کردیم. بعد از معاینهٔ طاق خانقاه زرنگار که با طلای‌اشرفی تزیینات و گچبری دارد و حوض و برکهٔ آب، از پیرگازرگاه وداع کرده بیرون آمدیم.

امروز عصر فرقمیشر (سرتیپ) گل محمد خان که رئیس ساخلوی نظامی هرات و فعلاً کفیل حکومت است از هیئت به چای دعوت کرده است در باغ (تخت سفر). این باغ که از باغات قدیم و با صفای هرات است درسمت شمال شهر در دامنهٔ کوه قرار

۱ـ [قسمت اول آیهٔ ۳۹ از سورهٔ ۳ آل عمران قرآن کریم (م.د)].

۲ـ [جای رباعی سفید مانده است (م.د)].

۳ـ [بارکزائی درست است (م.د.)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گرفته و محل مرتفعی است. نظرانداز زیبائی دارد و گلکاری و اشجار کاج بسیار دارد. فرقمیشر یک نفر نظامی و سرباز به تمام معنی است. پذیرائی نمود. جمعی از اهل هرات مانند رئیس بلدیه و نقیب کابل که از بغداد بازگشته بود نیز بودند. خیلی مهربانی و ادب کرد. چای و شیرینی و میوهٔ فراوان تهیه دیده بودند. ساعتی نشسته صحبتهای رسمی در میان بود. بعد از آن وداع کردیم. مدیر امور خارجی مشایعت نمود. در باغ تخت سفر گردش کرده به منزل مراجعت نمودم.

صبح هفتاد و هفتم ـ (چهارشنبه سی‌ام اردیبهشت ۱۳۲۶ / بیست و یکم می ۱۹۴۷م.)(هرات).

امروز صبح به زیارت بقاع و آثارِ تاریخی هرات رفتیم. آقای سلجوقی فکری به اتفاق ایشان و رفقا گردش مفصلی کردیم. قبرستان سادات (مصرخ) که در شهرک قدیم قهندز در خارج هرات واقع است و مقبرهٔ شیعهٔ هرات است. این شهرک را امیر تیمور در حمله به هرات خراب کرده. مقبرهٔ ابوالقاسم بن‌جعفربن ابی‌طالب موسوم به شاهزاده قاسم در آنجاست. بنا از قرن هشتم است. آرامگاه امیرحسینی‌سادات عارف مشهور خراسان صاحب نزهةالارواح نیز در آنجا واقع است. بعد از آن به جایگاه مسجد و مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا و خانقاه امیرعلیشیر و مدرسهٔ میرزا سلطان‌حسین بایقرا که در مصلای هرات واقع است رفتیم. ابنیهٔ آنها را امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۳۰۴ هـق. خراب کرده و از آنها بجز چند منار بیش باقی نمانده. از مدرسهٔ مهدعلیا دو منار و از خانقا امیر علیشیر یک منار و از مدرسهٔ میرزا چهار منار متوازی باقی است که غالباً کج شده و در شرف سقوط است و از نقش و نگار و کتیبه‌های مرمر و کاشیکاریهای زیبای آنها به روزگار آبادی و رونق آن ابینه پی می‌توان برد. مقبرهٔ بایسنقر و میرزا علاءالدوله نیز موجود است و همچنین مدفن امیرعلیشیر و مدفن سلطان‌حسین بایقرا، ولی سنگ قبر ندارند. اینهمه آثار از میر باقی مانده و از گور او سنگی باقی نمانده. از عجائب است اخیراً بلدیهٔ هرات به پیشنهاد آقای فکری سلجوقی بنائی از آجر روی قبر امیرعلیشیر بر پا کرده است و اطراف آنها را گلکاری و باغچه‌بندی نموده. بعد از تماشای آن آثار و تنبه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از گردشهای روزگار به مغرب هرات به محل معروف به خیابان رفتیم. مقبرهٔ مولانا جامی در جوارسعدالدین کاشغری و فرزندش ضیاءالدین یوسف و ملاعبدالغفور لاری آثار قدیمی است و در باغی از ناژو (کاج) واقع شده. مصطبه‌ای و میلهٔ نسبةً جدیدی دارد که به خط نستعلیق کتیبه شده است. سنگ قبر قدیم از میان رفته. ممکن است شیعیان متعصب آن را از میان برده باشند. جای بسیار با روح و ریحان است. فاتحه خوانده عکس برداشتم. مقبرهٔ امام فخررازی و ملاحسین کاشفی و زین‌الدین ابوبکر خوافی را نیز زیارت نمودیم. همه در نزدیکی یکدیگر واقع شده. برای کاشفی بنای جدید ساخته‌اند و قبر خواندمیر صاحب روضة‌الصفا نیز در آنجاست. طاق و منار ندارد. قبور مشایخ سنت مانند خواجهٔ انصار و شیخ جام و مولانا جامی و غیره همه به یک اسلوب است. قبر در روی مصطبه قرار گرفته و میله دارد و در هوای آزاد است و بر روی آن درخت پسته کاشته‌اند و در سمت شمال آن طاقی رفیع دارد که در جنب آن مسجدی است. چهار حجرهٔ فوقانی و تحتانی در دو طرف طاق بنا شده که مسکن خادم است و آن فضا در چهار دیواری قرار دارد. ظاهراً سنت است که قبر در هوای آزاد و در معرض باران رحمت الهی باشد. دعای «سقی‌الله تربته» ازین سنت باقی است، ولی شیعیان قبر را در بنای مسقف می‌سازند.

تا ساعت یازده در خیابان بودیم. آفتاب بالا آمده و گرم شده مراجعت به شهر کرده به بازار رفتیم. در دکان حاجی‌شمس کتابفروش چند جلد کتاب فارسی طبع هرات و هند و بخارا و تاشکند خریدیم. از جمله نسخهٔ تزوک بابری منطبعهٔ هند را که مدتها بود در جستجو بودم در آنجا یافتم و خریدم. همچنین سه جلد آثار هرات تألیف آقای خلیلی که چند سال قبل در هرات چاپ سنگی کرده‌اند برای آثار هرات اطلاعات نافعی به دست می‌دهد.

ظهر در هتل ناهار و استراحت. عصر مجدداً به گردش اطراف هرات رفته از سر پل آنجیل که نهر بزرگی است، از هریرود گرفته و به داخلهٔ شهر آورده از مصلی می‌گذرد، عبور کردیم. از قریهٔ آزادان که از نواحی هرات است و در نیم فرسخی جنوب واقع است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به قصبهٔ خواجه ابوالولید رفتیم که از مشاهیر محدثین قرن دوم هجری است. بنای آن را از ایوان و گنبد امیر علیشیر بنا کرده است. کتیبه دارد. در جنب آن مقبرهٔ خواجه نظام‌الملک خوافی است که به حکم سلطان حسین میرزا در زیر چهار سوی هرات به فجیعترین طرزی هلاک شد. اینک مسجد خرابه که همان کس بنا کرده و ویران شده ارباب خیرات با ستونهایِ بتون آرمه و آجر تعمیر می‌کنند. در ایوان خواجه ابوالولید آخوندی نشسته و چند تن آخوند در اطراف او جمع بودند و به درس و بحث و دعا مشغول بودند. آخوند فرد بی‌اطلاعی نبود.

از آنجا برای گردش به سر پل مالان رفتیم. از جادهٔ قدیم از دروازهٔ قندهار عبور کرده خیابان وسیع پر درخت دارد. در سر پل پیاده شده گردش کردیم. پل بیست و سه چشمه دارد و آجری است و خیلی قدیم است. شاید از ابنیهٔ تیموریه باشد. در اطراف آن پل بیشه و درختزار است. از جادهٔ جدید خارج شهر به هوتل مراجعت کردیم.

شب از روی تفسیرهای فارسی منسوب به خواجهٔ انصار و متعلق به میر گازرگاه یادداشتهائی برمی‌داشتم.

صبح هشتادوهفتم ـ (پنجشنبه سی و یکم اردیبهشت ۱۳۲۶ / بیست و دوم می ۱۹۴۷م.) (هرات).

امروز صبح تنها به گازرگاه رفته در جوار مرقد پیرانصار حالت توجه و انقطاعی دست داد. ساعتی در آنجا توقف نموده مراجعت نمودم. هرات خیلی گرم شده و گرمای امروز بسیار تند و زننده بود.

در هوتل موزه و کتابخانه‌ای موجود است که در طبقهٔ فوقانی قراردارد. پیرمردی مستحفظ آن است. چند جلد کتابهای خطی و چند صفحه آثار قلمی دارد که از جمله صورت مینیاتور منسوب به بهزاد است که شاه اسماعیل را کشیده در برابر علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) زانو زده و آن حضرت بر سر او تاج می‌گذارد. اگر اصل باشد بسیار شیء نفیسی است.

عصر آقای فرقمیشر نایب الحکومه و رئیس ساخلو به بازدید آمده ساعتی نشسته صحبت می‌کرد. مرد سرباز سادهٔ بسیار گرمی است. به اتفاق او و آقای رام بیرون آمدیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مهمان آقای نوائی ویس قونسول هستم. در باغ با صفائی که در هشت میلی شمالی شرقی هرات واقع است و موسوم است به (شیدائی) در کنار جادهٔ مزار شریف قراردارد. بلدیهٔ هرات در آنجا گلکاری می‌کند. کاریز و استخری دارد. درختان زبان گنجشک بسیار دارد و جای قشنگی است. در آنجا کونسول پذیرائی کرده و میز چای و میوه و شیرینی چیده بود. فرقمیشر و میر گازرگاه و رئیس معارف آقای محمد یونس‌خان و مدیر امور خارجه و جمعی دیگر بودند. از جمله شاعری از اهل هرات بود متخلص به رجائی که غزل با حالتی سروده و برای ما خواند.

از امروز عصر باد و طوفان شدیدی شروع شده ابتدا ضعیف بود ولی شب به منتهای شدت بود و همین باد باعث تلطیف هوا شده بود. عصر در باغ ساعتی مانده و غروب به شهر هرات مراجعت کردیم.

امشب بواسطه باد و طوفان سیم برق خراب شده چراغ برقها را خاموش کرده بودند. در روشنائی چراغ فقط جامه‌دانهای خود را پیچیدیم.

آقای فکری سلجوقی محبت را به حد کمال رسانیده یک دیوان انوری خطی خیلی خوبی به یادگار به من اهدا نمود. خیلی ممنون شدم. درس خوانده، فاضل و با کمال و با اخلاق هستند.

شب شام را مهمان رئیس معارف بودیم. نایب‌الحکومه و جمعی دیگر بودند. از جمله شخصی بود موسوم به سید محمد کریم‌خان که از تجار است و مدتها در آمریکا و اروپا بوده و مرد مجرب و مدیری است. به تازگی از مصر از راه ایران به هرات آمده از اوضاع خود و سفر خود حکایت می‌کرد. جمع گرمی داشتیم و شام مفصلی بر روی میز چیده در پایان شام بیاناتی کرده از مهمان نوازی و مهربانی دولت افغانستان تشکر کردم و وداع نمودیم. امروز تلگراف تودیعی به نجیب‌الله‌خان وزیر معارف مخابره کردم. همچنین مراسلهٔ مفصلی به او نوشته و از مساعدتهای افرادی که دربارهٔ ما مهربانی کرده بودند تشکر نمودم و بعضی نکات که طرداً للباب به نظر رسیده بود به او پیشنهاد نمودم.

ساعت دوازده بود که مختصر استراحت نموده برای مسافرت فردا مستعد و آماده گشتیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح هفتادونهم ـ (جمعه اول خرداد ۱۳۲۶ / بیست و سوم می ۱۹۴۷م.) (هرات ـ اسلام قلعه ـ تایباد ـ تربت‌جام).

سه بعد از نصف شب برخاسته احمال و اثقال خود را فروبسته حساب هتل را پرداخته عازم حرکت شدیم. توسط مدیریت امور خارجهٔ هرات سه عدد اتومبیل سواری که ظاهراً بی‌عیب بودند برای مشهد کرایه کرده‌ایم. و هر دو نفر از هیئت در اتومبیلی نشسته ساعت چهار و نیم صبح بود که هرات را بدرود گفته به طرف مغرب رو به خاک ایران نهادیم.

متأسفانه از سوء اتفاق یکی از اتومبیلها معیوب درآمده در دو فرسخ و نیمی هرات بالاتر از محلی که موسوم است به «میفروش» بکلی از کار افتاده بناچار در صحرا مقیم شده و آقای رام با اتومبیل دیگری به شهر رفتند که مرکوب دیگری تهیه نمایند. قضا را در نزدیکی ما کاریز (قنات) گوارائی وجود داشت و آبادی نزدیک بود. آقای آریا نان و کرهٔ خوبی فراهم کرده مقارن طلوع آفتاب در آنجا صبحانه صرف کرده به انتظار نشستیم. ساعت نُه یک (استیشن واگون) از شهر رسید. مدیر امور خارجه شخصاً همراه آورده بود. خیلی ممنون شدیم. ساعت ده بود که مجدداً موفق به حرکت شدیم. راه بد نبود. یک ساعت بعدازظهر به مرز افغانستان نزدیک شده ساعت دو بود که به اسلام قلعه رسیدیم. در آنجا دولت افغانستان عماراتی ساخته و محل مأمورین مرزی و پست و تلگراف و گمرک است. سابقاً آنجا موسوم به (کافر قلعه) بوده است. بعد از ساختن آن ابنیه آن را اسلام قلعه نامیده‌اند ولی بیابان خاکی کثیفی است. در ساحل هریرود واقع شده است. کلانتر مرز افغان، فرامرزخان به اصرار ما را نگاه داشته مرغی کشته و پلوی تهیه کرده بود. هوا بواسطهٔ وزیدن باد برودتی داشت و قابل تحمل بود. بعد از ساعتی عازم حرکت شده در دو فرسخی مغرب اسلام قلعه از خاک افغان خارج شده و داخل خاک ایران گشتیم. در موقع مشاهدهٔ میلهٔ آجری که علامت خط سرحدی است احساسات عجیبی دست داد و دل مثل کبوتری که به آشیان نزدیک می‌شود می‌تپید. خدا را به حسن خاتمت از این سفر شکر گفتیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

راه در حدود اسلام قلعه به یوسف‌آباد بسیار بد است. شش فرسخ راه‌فیمابین است. یوسف‌آباد همان تایباد قدیم است که اخیراً طیبات می‌گویند. مرکز بخشداری است. ادارات گمرک و کلانتر مرزی و پادگان یک گروهان نظامی است. در تایباد شعبهٔ مالیه و مدرسهٔ دولتی وجود دارد. در موقع ورود به یوسف‌آباد که یوسف‌خان هزاره‌ای (سردار صولت) آن را آباد کرده و عماراتی ساخته است پست آژان گذاشته بودند و مأمورین دولتی استقبال کردند. بخشدار آذربایجانی است موسوم به آقای «جهانی»، خیلی از شنیدن کلام او که به لهجهٔ آذربایجانی سخن می‌گفت مسرور شدم که بعد از مدتها غربت و شنیدن لغات و لهجه‌های گوناگون دوباره سخن ایرانی و زبان فارسی وطن را می‌شنیدم. بخشدار و مأمور مرز و سروان پهلوان که از پهلوی نژادهاست، هم به حرمت بسیار نزد ما آمده معلوم شد که نهاری هم تهیه دیده بودند.

در تایباد مقبرهٔ شیخ زین‌الدین ابوبکر تایبادی است. شاهرخ تیموری ایوان رفیعی با خطوط آجری و کاشیکاری و کتیبه دارد، بر سر مزار او که یکی از نفایس و شاهکارهای صنعت است. لنگه دری منبت کاری دارد و لنگهٔ دیگر از میان رفته که آن نیز بسیار نفیس است. قبهٔ مسجدی دارد که از حیث اسلوب معماری و گچبری امتیاز دارد. قبر شیخ در خارج ایوان بر روی مصطبه قرارگرفته و علی‌المعمول درخت انجیری بر آن کاشته شده. حقیقةً از دیدن و تماشای آن محظوظ گشتم. سروان پهلوان نیز همراه بود و توضیحاتی می‌داد. صوفی نام آخوندی از اهل محل که مانند سایر سکنه از اهل سنت و جماعت است متولی قبه می‌باشد. به او انعامی دادیم. و توضیحاتی می‌داد که چندان قابل اعتماد نبود.

ساعت شش بعدازظهر از تایباد حرکت کردیم و به طرف «تربت جام» روان شدیم. تربت جام شهر مهم سرحدی است و در حدود پنج‌هزار نفر سکنه دارد. ساعت هشت به آنجا رسیدیم. در دو فرسخی مأمورین دولتی و سرهنگ والی و بخشدار آقای مهذب به استقبال آمده و ما را به شهر راهنمائی کردند. در تربت خانهٔ خوبی است که نسبةً تمیز بود، متعلق به آقای جعفرنیا. در آنجا محل سکنائی ترتیب داده و شام خوب و گوارائی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حاضر کرده بودند. بعد از اندک آرامش صرف شام شد. از فرط خستگی طاقت طاق شده بود و خدا را شکر که روز من به حسن ختام انجامید و شب را استراحت و سکونی حاصل گردید.

نمایندهٔ معارف تربت جام بسیار جوان فعال و مهربانی بود. او نیز در پذیرائی کوشش می‌کرد. معلوم شد از فارغ‌التحصیلهایِ دانشسرای مشهد است که به مأموریت به اینجا آمده است.

صبح هشتادم ـ (شنبه دوم خرداد ۱۳۲۶ / بیست و چهارم می ۱۹۴۷م.) (تربت‌جام ـ مشهد).

صبح زود برخاسته و استراحت شب دوش اعصاب و عضلات فرسوده را نیروئی از نو بخشیده بود. رفقا به تماشا و زیارت مقبرهٔ شیخ جام (ژنده پیل. احمد جام) رفتند، ولی من چون سابقاً آنجا را دیده بودم صرف نظر کردم و گفتم:

حافظ مرید جام جم است ای صبا برو وز بنده بندگی برسان شیخ جام را.

ساعت هشت از جام حرکت کردیم. ساعت ده به فریمان رسیده و پس از مدتی توقف عازم مشهد شدیم. در بین راه عبوراً در سر دو راهی رباط سنگبست که بنائی آجری و از ابنیهٔ امیرعلیشیر است و در جوار قبر ارسلان جاذب قراردارد تماشا کردیم. کتیبه و منارهٔ قبر از دور پیدا بود. چون آن را سابقاً دیده بودم به قرینه شناختم. ساعت یک بعد از ظهر وارد مشهد شدیم. مسافت مابین هرات و مشهد از این قراراست:

از هرات به اسلام قلعه	۱۲۳ کیلومتر
از اسلام قلعه به یوسف‌آباد	۳۰ کیلومتر
ازیوسف‌آباد به تربت جام	۴۶ کیلومتر
از تربت جام به فریمان	۹۱ کیلومتر
از فریمان به مشهد مقدس	۷۵ کیلومتر

ولی متأسفانه اتومبیلها هر سه معیوب و دربین راه معطلی بسیار داشتیم. لله‌الحمد که به سلامت به مقصد رسیدیم. در طرق تیمسار شوکتی رئیس شهربانی مشهد با اتومبیل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

استانداری استقبال آمده بود و آقای اشرفی استاندار و نایب‌التولیهٔ آستان قدس دعوت کرده بود که در دارالتولیه در محلی که برای پذیرائی دارند وارد شویم. گرچه ابتدا به هتل (باختر) رفتیم ولی بسیار جای نامطبوعی بود و استانداری پی‌درپی دعوت را تکرار می‌کرد. با اینکه مایل به زحمت آنان نبودم معذلک پذیرفته بدانجا رفتم. عمات مجللی است که بسیار خوب مبله شده و اثاثیهٔ ظریف و تمیزی دارد. دوست قدیم ما آقای فرخ معاون آستان قدس مهماندار ماست. آقای استاندار هم آنجا بود، به اتفاق نهار خوردیم و آرامش گزیدیم. آقای عباس آریا چون فرزندش بیژن و بعضی از خانواده از طهران آمده‌اند ناگزیر ما را ترک کرده درهوتل منزل گزید. پرفسور اون والا نیز خداحافظی کرده و در هوتل متوقف شد که بعداً به تهران برود.

هوا بسیارخوب بود. دو روز قبل بارندگی مفصلی در خراسان شده و هوا را بسیار تلطیف نموده است. اگر چه جاده‌های بین تربت جام و فریمان خیلی خراب بود.

عصر در هوتل ماندم. جمعی از دوستان مانند فیوضات رئیس فرهنگ و آقای قریشی که از اعیان و مُلّاک مشهد است و دادستان استان و ریاضی معاون مالیه که سابقاً زمان وزارت معارف این جانب رئیس معارف طبس بود و جمعی دیگر به دیدن آمدند. بعد از شام با آقای فرخ در حیاط دارالتولیه قدمی زده و صحبت از اوضاع آستانه و استان نهم می‌داشتیم.

صبح هشتادویکم ـ (یکشنبه سوم خرداد ۱۳۲۶ / بیست و پنجم می ۱۹۴۷م.) (مشهد).

صبح آقای طاهری متولی مسجد گوهرشاد فرزند مرحوم آقامیرزا طاهر متولی به دیدن آمد. از خانوادهٔ بسیار نجیب و اصیل قدیمی مشهد است. پدرش با من از ایام شباب که برای تحصیل به تهران آمده بودم دوست بود و تا اواخر ایام حیات این دوستی را حفظ نمودیم. عمویش مهندس شهیدی نیز در تهران از عزیزترین دوستان است.

ساعت نه به بازدید آقای میرزا آقا خان (غلامحسین) اشرفی استاندار و نایب‌التولیه رفتیم. در همان باغ کوزه‌کنانی که دوازده سال قبل دیده بودم منزل دارد. مرد مؤدب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مبادی آداب است. راجع به اوضاع افغانستان اطلاعاتی دارند زیرا بیست و سه سال قبل در آنجا مستخدم دولت افغانستان بوده است و در مدرسهٔ امانیه که فعلاً موسوم به (لیسهٔ استقلال) است نیز تعلیم نموده و غالب رجال فعلی افغان شاگردان ایشانند.

ساعت ده بود به زیارت آستان قدس و حرم مطهر رضوی رفتیم. آقا اسدالله زیارتی مطابق اخبار مأثوره زیارت مفصلی خواند. لهجه و آواز خوبی داشت. خانوادهٔ ما هر وقت برای زیارت به مشهد آمده‌اند در منزل آنها مسکن گزیده‌اند. بعد از آن بعضی قبور مشاهیر را که درجوار حرم مطهر آرمیده‌اند، مانند عباس میرزا ولیعهد و دیگران مشاهده نمودم. در طالار تشریفات که عمارت بسیار مجللی است چای صرف شد. و سپس به تماشای موزه و کتابخانه رفتم. این عمارت را محرک اولی این جانب بودم که در سال ۱۳۱۵ شمسی مبلغ یکصد هزار تومان برای قیمت دبیرستان شاهرضا به ادارهٔ آستانه از طرف وزارت معارف پرداختم به این شرط که موزه ساخته شود. محل آن را نیز به اتفاق مسیو گدار در همان سال معین کرده و در همان سال نقشهٔ آن را مشارٌالیه طرح و این‌جانب به تصویب شاه فقید پهلوی رسانیدم و به خراسان فرستادم و بعد از آن در تحت نظر و تعلیمات مسیو گُدار بنای آن ساخته شد. آقای فتح‌الله پاکروان که استاندار و نایب‌التولیه بود مباشر مستقیم آن بنا بود و دو سال قبل در زمان آقای علی منصور خاتمه یافت و قبر شیخ‌بهاءالدین عاملی در آن بنا محفوظ ماند در اطاق بسیار زیبای آیینه‌کاری قرارگرفته است.

دکتر بهرامی باستانشناس اشیا را در موزه مطابق اصولی علمی فروچیده است ولی مقصود اولیه آن بود که یک طبقهٔ تحتانی برای موزه و طبقهٔ فوقانی برای کتابخانه باشد. متأسفانه تمام را به مصرف موزه رسانیده است و کتابخانه در اطاقهای جنب قرار دارد. اشیاء موزه همه تماشائی است. مخصوصاً مجموعهٔ روقبریها و منسوجات آن بسیار نفیس است. بعد از موزه به کتابخانه رفتم. شاهزاده اوکتائی کتابدار که مرد فاضلی است یک جلد فهرست کتابخانه که جدیداً از طبع درآمده اهداء نمود و در آن از من نیز نامی برده است.

بعضی از قرآنها را زیارت نمودیم. یکی از آن میان به تاریخ ۴۱ ه. رقم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حسن‌بن‌علی‌بن‌ابی‌طالب دارد و عجیب این است که شیخ بهاءالدین نیز بر صحت و اصالت آن تصدیق کرده. بعضی صفحات از قرآنها را برای مقصود خود یادداشت کردم که عکسبرداری شود. پس از آن به مسجد گوهرشاد رفتیم. تعمیرات بسیار مفصل و دقیق و ظریف که به توسط آقای طاهری انجام گرفته موجب کمال مسرت شد. مخصوصاً حوضی که در وسط ساخته‌اند خیلی زیباست.

عصر در منزل مانده پذیرائی از دوستان و واردین می‌کردم. غالب از رؤساء ادارات و محترمین مشهد و ارباب جرائد و غیره به دیدن آمدند. از آن جمله یک دسته از دبیران لیسانسیه که در معارف مشهد مشغول تدریس هستند آمده با کمال صداقت نسبت به حقیر ابراز محبت نمودند که بسیار موجب تأثر گردید.

آقای گلشن آزادی مدیر «روزنامهٔ آزادی» و دکتر نوح خراسانی مدیر «ندای خراسان» نیز آمده بودند. ابوالحسن نصرت که از پیرمردان محترم و ارباب قلم است و از زمان شاهزاده محمدتقی‌میرزا رکن‌الدوله رئیس کابینه بوده است، شعر بسیار خوب می‌گوید. از قطعات و اشعار او محظوظ شدیم.

آقای ابوالحسن ورزی جوانی است رئیس شرکت فلاحتی، او نیز از اهل ادب و ذوق است. قطعهٔ لطیفی به نام شیراز ساخته است. آقای اسماعیل امیرخیزی که برای سرپرستی امتحانات به مشهد آمده بودند شب را به اتفاق آقای طاهری متولی شام را با هم صرف کردیم. و اشعار دلکش و آبدار با آقای فرخ خوانده می‌شد.

صبح هشتادودوم ـ (دوشنبه چهارم خرداد ۱۳۲۶ / بیست و ششم می ۱۹۴۷م.) (مشهد).

صبح را به کتابخانهٔ آستانه رفتم. برای مطالعهٔ کتب تفاسیر خطی و چاپی. تا ظهر در کتابخانه بودم. آقای‌عبدالمحمد مولوی که از ارباب اطلاع و بصیرت است نمایندگی شرکت مدن را در مشهد دارد نیز همراه آمده بودند. تا ظهر در آستانه بودم و مشغول مطالعهٔ کتب مذکور بودم و یادداشت برمی‌داشتم.

نسخهٔ بسیار نفیسی که به نظر رسید نسخه‌ای به نام حقائق‌التأویل فی متشابه التنزیل از آثار سید رضی‌رحمةالله‌علیه که به تاریخ ۵۸۱ نوشته شده و از روی نسخهٔ اصل خط

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مؤلف منتقل شده است. حقیقةً نسخهٔ گرانبهائی است ولی افسوس که ناقص است. همچنین نسخهٔ شکل اعراب‌القرآن تألیف اخفش صغیر خیلی قدیمی و مهم است. یادداشتهایی چند برداشتم.

عصر به اتفاق رفقا و آقای فرخ بیرون آمده نخست در سر کوه سنگی رفتیم و از خیابان جدیدالاحداث عبور کردیم و تماشای آن منظر دلاویز و استخر عظیم فرح‌انگیز خاطر را مسرتی دست داد. ده سال قبل ۱۳۱۶ که به مشهد آمدم این بنا و استخر را تازه آغاز کرده بودند. اینک درختها رشد کرده و بنا مفروش شده است. خدا رحمت کند مرحوم رضا شاه پهلوی را که تمام این آبادیها و ساختمانها و زیبائیهای مشهد مثل سایر نقاط مرهون همت بلند و روح عمران دوست اوست. سپس به باغ ملک‌آباد که منزل ییلاقی استاندار خراسان است و ملک آستانه است رفتیم. آقای استاندار دعوت به چای کرده بودند. و چهار نفر قونسولهای ممالک همجوار یعنی کلنل گاستریل قونسول انگلیس و آقای داود قونسول چین و آقای[1] سر قونسول افغانستان و قونسول روس و همچنین رؤساء ادارات و بعضی از محترمین مشهد بودند.

باغ ملک‌آباد بسیار وسیع است. یک میلیون و دویست‌هزارمتر مربع است. گلکاری و چمنها و استخرها و اشجار میوه‌دار بسیار دارد. پذیرائی به چای بسیار گرم و با محبت بود. با کلنل گاستریل از ۱۳۲۳ که عضو انجمن ایران و هند بود آشنائی قدیم دارم. مرد بسیار خوبی است. داود قونسول چین مسلمان است و فارسی را بسیار خوب می‌داند و مرد باهوشی است. کتابی به فارسی در باب معرفی چین می‌نویسد که در دست طبع است. باری ساعتی در آنجا بودیم و با دوستان صحبت و مؤانست می‌نمودیم. سپس از میزبان وداع کرده به منزل آمدیم. شب را شام در منزل آقای امیر تیمور کلالی مهمان بودیم. تیمسار سرتیپ شعری رئیس قشون خراسان (لشکرنهم) نیز بود. مرد خوش صحبتی است. آقای امیرتیمور هم از خدمات خودشان به خراسان صحبت می‌کردند. شام ساده و بی‌آلایشی صرف شد و خیلی خوش گذشت.

۱ـ [جای اسم سفید مانده است (م.د)].

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح هشتاد و سوم ـ (سه‌شنبه پنجم خرداد ۱۳۲۶ / بیست و هفتم می ۱۹۴۷م.) (مشهد).

امروز صبح مجدداً به کتابخانهٔ رضوی رفته و تا ظهرگاه مشغول مطالعه و مراجعه به کتب خطی و چاپی و تفاسیر و علوم قرآنیه بودم و یادداشتهایی از آن برمی‌داشتم. دو نسخه قرآن خط کوفی دارند که در قرن چهارم نوشته شده و هر کدام جزوی است از سی‌پاره جداگانه که یکی جزو هشتم و دیگری جزو بیست و دوم است. یکی تاریخ دارد و دیگری تاریخ وقف دارد. هر دو خیلی قدیمی و نادر است. همچنین نسخهٔ ذوالصناعتین ابی‌الهلال‌العسکری که مورخ سال ۳۹۵ است نسخهٔ نفیسی است.

ظهر در دارالتولیه آقای اشرفی استاندار و آقای ابوالقاسم فیوضات رئیس فرهنگ نیز لطفاً نزد ما آمده به اتفاق غذا صرف کردیم.

عصر ساعت پنج برای معاینهٔ آرامگاه فردوسی به طوس رفتیم. ادارهٔ فرهنگ در آنجا تعمیراتی نموده و خرابیهای وارده را اصلاح کرده است ولی هنوز قدری کار دارد. از روی نردبان و چوب بست تا نقطهٔ فوقانی آن رفته و وضع آن را معاینه نمودم. انصافاً آقای فیوضات در این باب زحمت کشیده و از روی عشق و دل و جان خدمت کرده است. مهندس مأمور مرمت آقای قهرمانی نیز حضور داشت و توضیحاتی می‌داد. استخر را نیز اصلاح کرده و راه زیرِ آب برای آن ساخته‌اند. از طبقهٔ فوقانی آن ۲۵۰۰ خروار سنگ و نخاله برداشته‌اند و آن را سبک کرده‌اند. و شکافهائی که احداث شده مرمت نموده‌اند.

در سال ۱۳۱۳ شمسی که این بنا ساخته و پرداخته و افتتاح شد، خدا بیامرزد متصدیان وقت را که با کمال عجله و از روی شتاب سرهم‌بندی کرده و دقت در استحکام آن ننمودند این بود که بعد از چند سال معایبی به ظهور رسید و شکافی در طاق آن حادث شد که اینک بحمدالله در اثر مساعی انجمن آثار ملی و وزارت معارف اصلاح می‌شود.

هدایائی که به دستور اینجانب تمام جوانان مدارس ایران به موزهٔ فردوسی تقدیم کرده بودند سالماً موجود و موجب مسرت شد ولی متأسفانه درختها رشد و نمو نکرده و بعضی خشک شده بودند. ظاهراً زمین آن جا برای غرس اشجار مناسب نیست و از قراری که می‌گویند گچ دارد. ساعت هفت بود که از طوس مراجعت کرده به انجمن ادبی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(شعراء) مشهد رفتم. آقای گلشن آزادی مدیر روزنامهٔ آزادی رئیس انجمن هستند و در منزل خودشان پذیرائی کرده چند تن از شعراء مشهد جمع بودند و اشعار خود را می‌خواندند. آقای نصرت مثنوی به سبک حدیقه ساخته است، قطعاتی خواند. دیگران غزل حافظ «هر که را با خط سبزت سرو سودا باشد» را استقبال کرده بودند. شاعری متخلص به عقیلی قصیده‌ای به سبک خراسانی در وصف (خرداد) گفته بود و وصف بلیغی از ماه سوم بهار نموده بود. بالاخره آقای گلشن قصیدهٔ بهاریه که در سال ۱۳۱۶ سروده بودند بعد از ده سال امشب خواندند که در آن اشاره به این حقیر نموده بودند. مطلع و مقطع آن قصیده این است:

بنشین به نشاط گل، کز دولت فروردین

گردید چمن زیبا، شد دشت و دمن رنگین.

آرامش جان خواهی نیکی کن و شادان زی

جز دوستی حکمت عشقی به جهان مگزین.

مجلس گرم، با محبت و پر از ذوق و حال بود و تا ساعت نُه ادامه داشت.

صبح هشتادوچهارم ـ (چهارشنبه ششم خرداد ۱۳۲۶ / بیست و هشتم می ۱۹۴۷م.) (مشهد).

امروز صبح به بازدید دوستان و آشنایان و کسانی که تفقد از احوال ما نموده‌اند رفتیم و ابتدا از منزل آقای فرخ شروع کردم. در خانه منتظر بودند. مهربانی و پذیرائی کردند. چند نسخهٔ خطی از قرآن و صحیفه و زادالمعاد داشتند که در منتهای نفاست و ظرافت بود. در آن میان نسخهٔ حافظی بود به خط شکسته و تذهیب اعلا که آقای دکتر بیانی تشخیص می‌دادند که خط مرحوم وصال است. در صحیفهٔ آخر آن نسخه شرحی به خط مرحوم حاجی میرزا حسام‌الدین‌الطبیب‌الشیرازی تاریخ ۱۳۰۸ هـ ق نوشته شده و آن نسخه را به میرزا علی‌اصغرخان اتابک اهدا نموده است. نویسنده مرحوم حاجی مشارالدوله عموی این حقیر بودند. معلوم می‌شود نسخه بعد از انحلال و تفرق کتابخانهٔ مرحوم اتابک به فروش رفته. در حدود ۱۳۲۶ هـ ق. این نسخه را روزی در لاله‌زار در اطاق حجرهٔ چایفروشی حیدرعلی کمالی دیدم که برای فروش آورده بودند و قیمت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گزافی می‌گفتند، در آن تاریخ که نویسندهٔ این سطور طلبه‌ای در مدرسه بودم امکان خریداری نشد. اینک آن را در نزد آقای فرخ یافتم. معلوم شد از بغداد برای ایشان خریده‌اند. به اتفاق آقای فرخ منزل جمعی از محترمین و اعیان مشهد و رؤساء ادارات رفته کارتی گذاشتیم و قریب به ظهر به منزل مراجعت کردم.

امروز حالم خوب نیست و غذای دیشب هضم نشده و بواسطهٔ مداومت در گنه‌گنه و بدی آب مشهد امر معده بکلی مختل است ولی رژیم کنین لازم است زیرا که پشه‌های بسیار موذی هندوستان و افغانستان از خطر نیش خود که محتوی سم مالاریا است ما را در امان نگذاشته‌اند و رعایت حزم لازم است.

عصر ساعت پنج منزل آقای اشرفی استاندار رفتم و مراسم تودیع به عمل آمد. یک قوطی سیگار کار کشمیر به ایشان هدیه نمودم و سپس به اتفاق ایشان بیرون آمدیم. سر قونسول افغانستان امروز دعوت کرده است به مناسبت جشن سالیانه استقلال افغانستان که آن را (سالگره) نامیده و به (Aniversaire) ترجمه نموده در قونسولخانه با لباس مشکی برویم. ما نیز به پاس محبتها و مهربانیها دعوت را اجابت کرده به اتفاق آقای استاندار به آنجا رفتیم. جمعی از محترمین و رؤسا ادارات و قونسولهای خارجی نیز با خانمهای خود دعوت داشتند. تا ساعت هفت در آنجا بودیم. اتاشه میلیتر سفارت فرانسه که از طهران آمده به افغانستان می‌رود نیز در آنجا بود. آشنا شدیم. بعد از آن از میزبان وداع کردیم بیرون آمده با آقای اشرفی نیز وداع کرده برای مسافرت فردا خداحافظی نمودم. شب در دارالتولیه به جمع‌آوری اثاثیه و لوازم سفر فردا مشغول بودیم.

صبح هشتاد و پنجم ـ (پنجشنبه هفتم خرداد ۱۳۲۶ / بیست و نهم می ۱۹۴۷م.) (مشهد ـ تهران).

امروز آخرین روز سفر ماست. بحمدالله و المنه که این مسافرت به خوشی و مسرت و موفقیت خاتمه می‌پذیرد و بعد از هشتاد و پنج روز اینقدر در ممالک و بلاد و اماکن گردش کردیم که طی آن در ازمنهٔ قدیم به دو سال صورت نمی‌پذیرفت و موجب کمال مسرت است که خداوند در این سفر توفیق خدمت به انسانیت و کسب علم و دانش و سیر آفاق و انفس عنایت فرمود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صبح ساعت پنج که هنوز آفتاب طالع نشده بود برخاسته بعد از ادای دوگانه به درگاه حق یگانه اسباب سفر را فراهم کرده عازم راه شدیم. رفقا با اتومبیل می‌روند ولی اینجانب با هواپیمای شرکت توریست (روسی) حرکت خواهم کرد.

ساعت شش به آستانهٔ حضرت ثامن‌الائمه رفته و مراسم زیارت و تودیع به عمل آمد. آقای زیارتی زیارتنامهٔ فصیحی خواندند و هدیهٔ ناقابلی تقدیم خدام آستانه شد. بعد از آن به میدان طیاره رفتیم. تیمسار سرتیپ‌شعری رئیس لشکر و آقای فیوضات سرپرست معارف و آقای محسن گنابادی رئیس سابق عدلیه و وکیل فعلی خراسان و جمعی دیگر از دوستان و آشنایان مشایعت آمده بودند. از جمله نمایندهٔ قونسول شوروی و سرقونسول افغانستان. در ساعت هفت و نیم بعد از وداع از دوستان و مشایعین طیاره به پرواز آمد. و همه جا به موازات جاده شاهی حرکت کرده به طرف مغرب طیران می‌کرد. درساعت یازده در میدان و فرودگاه (مهرآباد) پیاده شدیم. در آنجا نیز اهل و عیال و بستگان و جمعی از دوستان به استقبال آمده بودند. مقارن ظهر به سلامت و خوشی به خانهٔ خود وارد شدم و سفر ما به پایان رسید.

به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی

به صد دفتر نشاید گفت وصف‌الحال مشتاقی[1]

والسلام خیر ختام.

* * *

سواد نامه‌ای که جناب اشرف آقای احمد قوام نخست وزیر ایران به پاندیت جواهرلعل نهرو نگاشته و این جانب در اسفندماه ۱۳۲۵ حامل آن بودم.[2]

* * *

دهلی جدید. سواد جواب نامهٔ فوق از طرف پاندیت نهرو به آقای احمد قوام:

مورخهٔ ۲ آوریل ۱۹۴۷

۱ـ [شعر از سعدی شیرازی است (م.د)].

۲ـ [متن نامه نوشته نشده است (م.د)].

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در راه دوست مرحلهٔ قرب و بعد نیست　　مـی‌بینمت عـیان و دعـا مـی‌فرستمت

جناب اشرف آقای احمد قوام نخست وزیر دولت ایران

تعلیقهٔ مبارک که همدست هیئت فرهنگی ایران فرستاده بودید، موصول شد و آنچه مرقوم بود به وضوح انجامید. روابط فیمابین کشور ایران و هند یک داستان کهنهٔ تاریخ عالم است، بلکه می‌ماند ازین هم قدیمتر بشماریم. هنوز صبح جهانتاب تاریخ بر افـق گیتی فروزان نگشته بود که مردمان این دو کشور همجوار در رشتهٔ اشتراک جنس و نسل و وابستگیهای فکر و معنی با همدگر منسلک و مربوط بودند و حکم «نَحنُ روحان حَلّلنا بَدَنا» داشتند. حالا باید که این داستان کهنه را از کلک عزم و ثبات و مداد اتحاد و ائتلاف بر صفحهٔ گیتی مجدداً بنگاریم و این بادهٔ قدیم را در محبت جدید از سر نو بیندازیم و ما احسن قول‌الشاعر:

به بد مستی سزد گر متهم سازد مرا ساقی　　هنوز از بادهٔ دوشـینه‌ام پـیمانه بـو دارد[1].

دنیای دیروز که از تباعد و تباغض ملل و تبائن و تحاسد نِحَل مملو و مشحون بود، در این حرب پنجسالهٔ جهانسوز عالم بکلی محو و متلاشی گشته و امروز می‌بینیم که یک نظام عالم جدید که مبنی براساس امن و سلم عمومی و توسع روابـط اخـوت و اتـحاد بین‌المللی باشد مطلوب ضالهٔ همهٔ اقوام عالم است، باید ما هم کمر عزم و همت را بر میان سعی و عمل چست‌تر ببندیم و همواره از ترانهٔ عارفانهٔ عارف شیراز، زمزمه‌ساز بزم عالم و عالمیان باشیم.

بیا تا گل برافشـانیم و مـی در سـاغر انـدازیـم

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

اگر غم لشکر انگیزد که خون عـاشقان ریـزد

من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم[2]

مخلصکم‌الوفی

جواهرلعل‌نهرو.

۱ـ [گویندهٔ شعر معلوم نشد (م.د.)].

۲ـ [شعر از حافظ شیرازی است (م.د)]

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فهرست نامهای کسان و جایها و خاندانها و کتابها

آ ـ الف

آئین (نشریه) ۴۸۱
آباده ۳۴۲، ۳۴۳
آباردین ۳۳۱
آب باریک (گردنه) ۹۰، ۹۱
آب ترش ۱۴۴، ۲۰۳
آبزرور (روزنامه) ۴۵۶
آب علی ۱۹۱، ۲۲۳
آب گرگر (آب قرقر، بابا قرقر) (قریه) ۱۷۴
آب‌نما (رودخانه) ۱۹۸
آپادورا (دکتر) ۴۸۷ ح، ۵۳۴
آتشکدهٔ آذر (کتاب) ۵۴
آتشی‌ها (مسجد) ۳۷۰
آثار عجم (کتاب) ۶۱
آثار ملی (انجمن) ۶۶، ۶۹، ۷۱، ۳۵۶، ۶۲۰
آثار و صنایع عتیقهٔ هندوستان (مؤسسه) ۵۱۲
آثار هرات (کتاب) ۶۱۰
آدم صفی ۱۸
آذربایجان ۱۴۱، ۱۶۰، ۲۰۴، ۲۰۷، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۹، ۴۵۱، ۵۱۵، ۵۱۹
آذرخانم رهنما ۳۹۲، ۴۰۲، ۴۶۳
آذرمی (کاظم) ۴۶۶ تا ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۶
آرام (احمد) ۴۰۳
آربری (پروفسور) ۴۰۹، ۴۱۶، ۴۵۷
آرژانتین ۴۰۶، ۴۲۲
آرکنم (قصبه) ۲۹۳، ۲۹۴
آرم‌استرانگ ۲۶۳، ۲۶۴
آریا (بیژن) ۶۱۶
آریا (عباس) ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۷، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۷، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۳۷، ۵۵۰، ۵۶۴ تا ۵۶۶، ۵۷۰ تا ۵۷۲، ۵۷۴ تا ۵۷۶، ۵۷۹، ۵۹۶، ۶۱۳، ۶۱۶
آزادان (قریه) ۶۱۰
آزادی (روزنامه) ۶۱۸، ۶۲۱
آزاد یزدی (عبدالحسین) ۳۰۸، ۳۲۱
آزموده ۴۷۳
آزیاتیک استور (مغازه) ۳۰۸، ۳۱۹
آسال ۲۹۱
آسام ۲۹۱، ۳۱۶، ۴۹۹
آستارا ۱۴۱
آستان قدس رضوی ۳۲، ۱۲۳، ۶۱۶، ۶۱۸
آستان قدس رضوی (کتابخانه) ۳۱ ح، ۶۷، ۷۱، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۰
آستان قدس رضوی (موزه) ۶۶، ۷۰، ۱۲۲،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۲۳ ، ۱۲۸ ، ۶۱۷
آستانهٔ حضرت معصومهٔ قم (موزه) ۶۶ ، ۷۰ ، ۹۵ ، ۱۵۰
آستانهٔ رضوی (تالار پذیرایی) ۱۲۲
آستانهٔ رضوی (ثامن‌الائمه) ۶۱۹ ، ۶۲۳
آسیا ۲۳۸ ، ۴۹۲ ، ۴۹۶ ، ۵۱۰ ، ۵۱۳ ، ۵۱۵ ، ۵۳۰ ، ۵۹۲
آسیا سه تایی ۳۷۱
آسیای صغیر ۷
آسیای میانه ۷
آسیایی بمبائی (انجمن) ۲۸۳
آسیایی (محله) ۴۴۱
آشتیانی ۱۵۳
آشوکا ۲۹۸ ، ۴۹۴ ، ۵۲۹ ، ۵۶۴
آصف اعظم ۱۷۴
آصف‌الدوله (از سلاطین اود) ۵۴۵
آصف‌الدوله (مقبره) ۵۴۵
آصف‌جاه ۵۴۸
آصف‌جاه اول ۲۸۸
آصف‌جاه هفتم (عثمان علی‌خان) ۲۹۲ ، ۲۹۳
آصف‌خان صدراعظم ۲۶۷
آصف فیض (دکتر) ۲۸۴
آصف، وزیر سلیمان ۳۲۸ ، ۴۳۳ ح
آغامحمدخانی (عمارت) ۲۲۱
آف‌برار (شاهزاده) ۲۸۶
آقا احمدعلی (مولوی) ۳۴۸
آقاخان محلاتی ۱۱۸
آقاخان محلاتی ۲۵۶
آقامحمد زرگر ۳۶۳ ، ۳۷۳
آقایان (دکتر) ۳۹۳
آقایی (دکتر) ۱۲۸
آل‌صاحب العبقات (محمد سعیدالموسوی) ۵۴۵
آل‌عمران (سوره) ۶۰۸ ح
آل کرت ۶۰۵
آلمان ۲۶۱ ، ۲۶۷ ، ۲۹۶ ، ۳۶۵ ، ۴۰۲
آل مسرور (احمد) ۵۴۱ ، ۵۴۶
آل‌یاسین ۵۶۶
آلیانس اسرائیلی (= اتحاد) ۱۶۵
آلیانس فرانسه (مدرسه) ۳۹۵
آمباسادور (رستوران) ۵۴۱
آمریکا ۴۵ ، ۲۵۳ ، ۲۶۴ ، ۲۸۷ ، ۲۹۹ ، ۳۰۶ ، ۴۰۳ ، ۴۰۷ ، ۴۱۰ ، ۴۱۲ ، ۴۱۵ ، ۴۲۰ ، ۴۲۱ ، ۴۳۳ ، ۴۴۴ ، ۵۰۵ ، ۵۰۶ ، ۵۳۸ ، ۵۵۱ ، ۵۷۷ ، ۵۸۵ ، ۶۱۲
آمریکایی (کالج، مدرسه) ۱۵ ، ۶۷ ، ۷۷ ح ، ۹۱ ح ، ۱۵۱ ، ۳۸۸ ، ۴۰۹
آمل ۲۱۷ ، ۲۱۸ ، ۲۲۳
آموزش و پرورش (مجله) ۶۹
آموزگار (مدیر دارالتربیه مشهد) ۱۲۵
آونیه (مادام) ۳۹۵
آه (محل) ۱۹۱
ابراهیم تفرشی ۳۴۹
ابراهیم زنجانی (حاجی شیخ) ۲۳۹
ابراهیم زیدان ۴۷۰
ابراهیم مجتهد (میرزا) ۶۰
ابراهیم میرزا (سلطان) ۶۲
ابریشم (تنگ) ۵۷۹
ابریشم‌محله ۱۴۰
ابن‌المقفع ۱۱۹
ابن‌حسام (دیوان) ۳۴۸

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ابن‌سینا (ابوعلی) ۴۵۳، ۴۹۹
ابن‌فارض ۳۴۸
ابن‌یوسف (ضیاءالدین) ۳۷۰، ۳۷۳
ابوالحسن تربتی ۵۸۰
ابوالحسن (سید) ۲۸۹
ابوالفتح‌خان زند ۳۷۵
ابوالفتوح (تفسیر) ۵۳۹
ابوالقاسم بن جعفر بن ابی‌طالب (شاهزاده قاسم) ۶۰۹
ابوالقاسم‌خان (حاجی‌میرزا) ۸۰
ابوالقاسم ناظم‌الاطباء (حاجی میرزا) ۶۰، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۶۲، ۳۶۹، ۳۷۶
ابوالکلام آزاد (مولانا) ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۹، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۳۴
ابوحرب بختیار بن محمد ۱۳۶ ح
ابوسعید ابی‌الخیر ۱۲۰
ابوسعید گورکان (سلطان) ۵۹۵، ۶۰۸
ابوطالب شیرازی (میرزا) ۳۴۳
ابوعلی‌سینا ۶۹ ح، ۱۷۹
ابوعلی‌سینا (آرامگاه) ۷۰، ۱۵۶
ابونصر فراهی ۶۰۳
ابونصیر غزنوی ۳۴۸
ابونواس ۵۶۸ ح
ابی ابراهیم زیدالاعظم ۶۲
ابی‌الحسن علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین (ع) ۶۲
ابی‌الهلال‌العسکری ۶۲۰
ابی جعفر حسین‌العزیزی ۶۲
ابی جعفر محمد ۶۲
ابی سعید النصیبینی ۶۲
ابی شجاع علی زاهد ۶۲
ابی عبدالله جعفر ۶۲
ابی‌عبدالله حسین سیدالشهدا (ع) ۶۲
اُپرا (محل) ۳۹۹
اتابک میرزا علی‌اصغرخان ۶۲۱
اتازونی ۴۲۰
اتحاد (مدرسه، آلیانس) ۱۶۵
اتحادیه انگلیسی زبانها ۴۱۶
اتود ایرانین (انستیتو) ۴۷۳
اجمل (حکیم) ۴۹۹
اجیتسینگ (سردار) ۵۰۲، ۵۱۱، ۵۳۰، ۵۵۰، ۵۵۲
اچهابل (قریه) ۵۶۸
احتشام‌الدوله (حسنعلی قراگوزلو) ۱۵۳
احتشام (دکتر) ۳۸۹، ۴۶۹، ۶۷۵
احمد (آقا میرزا سید) ۷۷، ۸۳، ۸۵
احمد افشار شیرازی ۶۳
احمد امین ۴۷۶
احمد بن عبدالله الطبری ۳۴۷
احمد بن موسی (شاه چراغ) ۳۵۰
احمد جام (شیخ جام، ژنده‌پیل) ۶۱۵
احمد حسنین پاشا ۴۷۰
احمدخان (سر سلطان) ۳۱۳
احمد دال (ایستگاه) ۴۸۳
احمد سعیدخان (نواب چاتاری) ۲۸۶، ۲۸۸
احمدشاه بابا (= احمدشاه درانی) ۵۹۸
احمدشاه درانی ۵۹۸
احمدشاه سنجاری ۲۵۶
احمد (ص) ۵۶۶

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

احمدعلی مستوفی بن محمد (حشمةالممالک اول، معظم‌الدوله) ۶۰، ۳۵۲
احمد قزوینی ۲۲۲
احمدنگر (قلعه) ۵۱۹
احمد نیریزی (میرزا) ۳۶۴
احمدی ۹۵
احمد یزدی (سید) ۵۳، ۵۴
احمدیه (کتابخانه) ۳۶۸
اختیارالدین (قلعه) ۶۰۵ تا ۶۰۷
اخفش صغیر ۶۱۹
اِخوان‌المسلمین (جمعیت) ۴۶۸، ۴۷۳
ادب‌الکبیر (کتاب) ۱۱۹
ادبیات و زبانهای خارجی (مدرسه) ۶۹، ۷۱
ادرسکن (رودخانه) ۶۰۳، ۶۰۴
ادریس (شارع) ۳۸۵
ادوارد انگلیسی (مسیو) ۴۶۸
ادوارد براون (پروفسور) ۴۴۶
ادوارد هفتم ۲۵۱
ادیب‌السلطنه سمیعی ۲۰۴
ادیب‌الملک ۳۴۹
ادینبرو (انیورسیته) ۴۴۹
اراک (ایستگاه) ۳۳۷
اراک (= عراق، سلطان‌آباد) ۱۵۱ ح
اربابی (هوشنگ) ۳۶۱
اردستان ۹۷، ۹۸
اردستان (مسجد جامع) ۹۸
اردشیر جی ۲۵۷
اردشیر (وکیل اداره) ۷۹
اردوبادی (حاجی محمدجواد) ۳۴۵، ۳۶۳
اردیبهشت لاهیجان (دبستان) ۲۱۳
ارسطو ۶۰
ارسلان جاذب (قبر) ۶۱۵
ارشادالله‌خان ۵۴۰
ارغنداب (رود) ۵۹۹، ۶۰۰
اِر فرانس ۴۶۹
ارم (باغ) ۳۷۲
ارمغان حجاز (شعر) ۵۵۱، ۵۵۳
ارمغان هند (کتاب) ۵۰۹
ارمنستان ۵۱۶
اروپا ۷، ۶۷، ۹۸، ۱۴۱، ۲۱۶، ۲۴۰، ۲۶۴، ۳۸۴، ۳۹۸، ۵۰۶، ۵۸۵، ۶۱۲
اروپای غربی ۳۸۳
اُروگوئه ۴۱۸
ارومچی ادیب (میرزاحاجی‌آقا) ۳۶۲
اروند (رودخانه) ۱۷۰
اَرَهان (قریه) ۲۰۵
ازبکستان ۵۱۵
از تهران تا کاراکاس از منوچهر فرمانفرماییان ۱۱
از دیروز تا امروز (کتاب) ۶
از سعدی تا جامی (ترجمهٔ تاریخ ادبیات براون) ۷۲، ۵۰۹، ۵۱۳ ح
استالین ۳۶۵
استانبول ۶۹، ۱۱۳
استاندارد اُیل کمپانی (شرکت) ۳۰۶
استانف (دره) ۵۸۳، ۵۸۴
استخر (رئیس موزهٔ پارس) ۳۵۶، ۳۷۱
استراتفورد ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۵۳
اُستراتفورد (پارک) ۴۳۵
استراتفورد (کلیسا) ۴۳۵
استرالیا ۲۵۴، ۴۲۱

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

استقلال (لیسه) ۵۸۹، ۶۱۷
استوا (خط) ۴۸۳
اسحاق (پروفسور) ۴۹۷، ۵۲۵
اسدآباد (قصبه) ۱۷۲
اسدالله زبارتی (آقا) ۶۱۷، ۶۲۳
اسدی (محمدولی‌خان) ۱۲۳
اسرار (حاجی ملا هادی سبزواری) ۱۳۱
اسری (سوره) ۲۳۶ ح، ۳۱۱ ح، ۳۵۳ ح
اسعدالسلطنه ۳۸۵
اسفرجانی ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶
اسفزار (= سبزار) ۶۰۳
اسفندیاری (عدل‌السلطنه) ۴۸۱
اسکاتلند ۴۰، ۲۸۳، ۳۲۹، ۳۳۱
اسکرین (سر) ۴۹۰
اسکندربیک منشی ۱۷۷
اسکندر کبیر ۲۴۴، ۲۹۸، ۴۸۳، ۵۷۸
اسکندرمیرزا ۵۰۷، ۵۱۹، ۵۲۸
اسکندرنامه (کتاب) ۳۸
اسکندری (شاهزاده طاهر) ۳۷۰
اسکندری (عباس) ۴۶۹، ۴۷۶
اسکوار (سر) ۵۹۸، ۵۹۱
اسلام‌آباد ۵۶۸
اسلام از نظرگاه دانشمندان غرب (کتاب) ۷۲
اسلامبول ۳۴۸، ۳۴۹
اسلامبول (مسجد) ۴۶۷
اسلام‌قلعه ۶۱۳ تا ۶۱۵
اسلام و شیعه (کتاب) ۳۴۸
اسلامی (دبیرستان ملی) ۱۴۲
اسلامیک کالج کراچی (مدرسهٔ اسلامی) ۲۵۲
اسلامی مدراس (مدرسه) ۳۰۴
اسلامیهٔ لاهور (مدرسه) ۲۶۷
اسماعیل اول (شاه) ۶۰۶، ۶۱۱
اسماعیل جرجانی (سید) ۳۴۷
اسماعیل حمیری (سید) ۵۳
اسماعیل شیرازی (سر میرزا) ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۴، ۵۲۲، ۵۲۸
اسماعیل صفوی (شاه) ۶۲
اسماعیلیه ۱۱۸
اسمیت (هوستون) ۷۲
اشرف افغان ۵۹۰
اشرف (= بهشهر) ۱۳۷، ۱۸۴، ۱۹۶، ۲۱۹، ۲۲۰
اشرف (دبستان) ۱۳۸، ۱۸۵
اشرف (قصر) ۱۸۵
اشرفی (میرزاآقاخان، غلامحسین) (استاندار خراسان) ۶۱۶، ۶۲۰، ۶۲۲
اشفاق حسین (دکتر) ۲۵۸، ۵۰۴، ۵۲۶
اشمیت آمریکایی ۱۰۵
اصفهان ۷۰، ۷۸، ۸۰، ۸۴، ۸۹، ۹۱، ۹۵، ۹۸ تا ۱۰۱، ۱۰۳ تا ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۶۵، ۲۳۲، ۲۴۱، ۲۶۸، ۲۷۹، ۲۸۵، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۵۱ ح، ۳۵۶، ۳۶۰، ۳۷۷ تا ۳۷۹، ۴۴۷، ۵۴۲، ۵۹۶
اصفهان (جلگه) ۱۰۵
اصفهان (دانشسرا) ۱۰۳
اصفهان (کودکستان) ۱۰۵
اصفهان (کودکستان مختلط) ۱۰۵
اصمعی ۴۸
اطلاعات جوانان (مجله) ۲۹
اطهر حسین ۲۸۶

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اعتضادالسلطنه (علی‌قلی‌میرزا) ۳۶۵
اعتقادات (کتاب) ۲۸۵
اعتمادالدوله قراگوزلو ۱۵۶
اعتمادالدوله (مقبره) ۵۳۵
اعتمادالسلطنه ۶۰، ۳۴۸
اعظم‌جاه (شاهزاده) ۲۸۶، ۲۹۲
اعظم زنگنه (مهندس ناصر) ۱۱۹، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۸۶، ۱۹۳
افجه‌ای ۳۵۸
افخم‌الملک ۱۰
افخم حکمت (دکتر غلامحسین) ۳۵۵، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۷۱، ۳۹۳
افریقا ۷، ۳۶، ۲۳۷، ۳۸۹
افریقا (واحه) ۱۱۲
افریقای جنوبی ۲۳۷، ۳۲۹، ۴۲۲
افشار (مدیر دبستان کرند) ۱۷۱
افشار (مشیر معظم) ۳۵۸، ۳۶۴
افغان ۱۱۳، ۲۵۳، ۵۰۲، ۵۱۳، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۹۰، ۵۹۹، ۶۰۳، ۶۱۳، ۶۱۷
افغانستان ۵۳، ۱۶۵، ۲۳۱، ۲۶۶، ۲۶۷، ۴۵۹، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۱۲، ۵۱۶، ۵۲۳، ۵۲۹، ۵۶۵، ۵۷۱، ۵۷۴ تا ۵۷۸، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۵ تا ۵۸۷، ۵۹۰ تا ۵۹۵، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۰۸، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۲، ۶۲۳
افکار شاعر (کتاب) ۵۸۵
اقبال (آرامگاه، مرقد، مقبره) ۴۹۳ ۵۵۲، ۵۵۴
اقبال (آفتاب) ۵۵۴
اقبال (انجمن) ۵۴۸
اقبال (جاوید) ۵۵۴، ۵۵۵
اقبال (دکتر محمد) ۲۶۷، ۵۵۰ تا ۵۵۳، ۵۶۰
اقبال (دکتر منوچهر) ۶۸، ۱۲۴
اقبال لاهوری (شاعر) ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۹۰، ۵۰۳، ۵۳۲، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۴ تا ۵۵۸
اکبرشاه هندی ۲۴۷، ۲۷۸، ۵۳۵، ۵۵۰، ۶۰۰
اکبر (میرزا کریم‌خان) ۴۱۳
اکبرنیا (حسینعلی) ۱۷۸، ۲۰۵، ۲۰۶
اکرامی ۴۵۹
اکرم‌الملک (حاجی) ۸۹
اُکس فراندی ۴۶۷
اکسفورد ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۲۹، ۵۱۱
اکسفورد استریت ۴۰۷، ۴۴۳
اکسفورد (انیورسیته، دانشگاه) ۲۷۱، ۲۷۵، ۴۲۳، ۴۲۹
اکسفورد (میدان) ۴۰۹
اُکلا ۵۰۳
اُکلا (سد) ۵۰۳
اگره ۲۵۵، ۵۲۶، ۵۳۴ تا ۵۳۶
اگره (قلعه) ۵۵۰
الاب موترد ۳۸۸
الا جرالد (میس) ۳۵۹
الازهر ۵۹۰
الازهر (مسجد) ۲۷۲
الاسلام (کتاب) ۳۸۸
الاطه (میدان طیاره) ۴۷۷
الاهرام (روزنامه) ۴۷۱
البتگین ۵۹۶ ح
البرز (دبیرستان) ۱۵، ۵۵۳

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

البرز (کوه) ۱۸۶، ۲۸۱
البرز (کوهستان، کوه، قلل) ۱۹۲، ۲۱۱، ۲۲۲
البرزی ۴۳۴، ۴۴۳
البعث (کتاب) ۳۶
البوکرک پرتغالی (خیابان) ۲۶۱
التعرف فی التصوف (کتاب) ۳۱۹
الجایتو سلطان ۱۳۳
الحکایات الفارسیة ۴۷۶
الخدیوی اسماعیل (شارع) ۴۶۶
السازی ۴۵۹
السنهٔ شرقیه (مدرسه) ۱۰۵، ۴۶۴، ۵۵۲
الصحاح (کتاب) ۳۴۷
الطاف حسین ۵۰۷
العدم (جزیره) ۴۶۵
العشاوی پاشا ۴۷۴، ۴۷۵
العشاء (محله) ۲۳۹
العلمین ۳۸۹
الفجاله (شارع) ۴۷۰
الف لیلهٔ فارسی (کتاب) ۳۸
الفیکستون رود (کوچه) ۲۵۰
الکساندر دوما ۳۸
الکساندر (سر) ۴۲۹
اللهآباد ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۹، ۴۰۶
اللهآباد (دانشگاه) ۲۷۶
الله اکبر (تنگ، تنگه) ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۳۴۳، ۳۵۰، ۳۶۳، ۳۷۷
المآثر و الآثار (کتاب) ۶۰، ۵۴۳
المائده (سوره) ۴۱
المشرق (مجله) ۳۸۸
المصری (روزنامه) ۴۷۱
المعقل (محله) ۲۳۹
الملوک‌الشاره ۴۶۷
المنام (جزیره) ۲۴۰
المنجد (کتاب) ۳۸۸
المنمق فی حالات قریش (کتاب) ۵۴۴
النحل (سوره) ۳۲۶ ح
النکت والعیون (کتاب) ۵۳۹
اِلنگ (قصبه) ۴۴۵
الواح بابل (ترجمه) ۷۲
الوند (کوه) ۱۵۵، ۱۷۲
الهلال (کتابخانه) ۴۷۰
الهی‌بخش (سر) ۲۵۲
الیزابت (ملکه) ۴۳۴
الیزه پارک (هتل) ۴۶۲
الیس (سنیور لوی) ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۵۱، ۴۵۶، ۴۶۱
الیوت (رئیس مدرسهٔ ایتون) ۴۴۳
امامباره ۵۴۵
امامزاده (رئیس معارف اصفهان) ۹۸، ۹۹
امامیه (شیعه) ۵۳۹
امان‌الله‌خان شاه افغان ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۵، ۶۰۰
امانیه (قصر) ۵۸۵
امانیه مشهد (مدرسه) ۶۱۷
امبارشاد (صوفی) ۵۰۲، ۵۵۲
امتیازعلی (خانم) ۵۴۷
امتیازعلی صاحب عرش ۵۳۸
امثال قرآن (کتاب) ۷۲
امجدیه (ورزشگاه) ۷۰
امداد حسین (دکتر) ۵۰۴، ۵۵۷
امرتسر ۴۸۶

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

امرسینگ ۵۷۱
اُمرنات ۵۶۲
امرنات چا (دکتر) ۲۷۶
امیراصلانی (عباس) ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۵۴
امیر اعظم سپهسالار (شاهزاده) ۱۳۲
امیر (بند) ۳۵۵
امیرحسینی سادات ۶۰۹
امیرخیزی (اسماعیل) ۶۱۸
امیر شهیدی ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۴
امیرعلیشیر (خانقاه) ۶۰۹
امیرکبیر (دبستان) ۹۷
امیرکبیر (میرزاتقی‌خان) ۹۶
امیریان ۴۶۲
امیریه (پارک) ۱۳۲
امیریه (نزدیک فیروزکوه) ۱۳۶، ۱۹۳
امین‌آباد لکناهو ۵۴۵
امین و قانون (ترجمه) ۷۲
انتصارالملک ۱۵۹
انتظام (نصرالله) ۴۳۶، ۴۳۹
انجمن ناصری (تذکره) ۳۴۹
انجیل برنابا (کتاب) ۱۶۴
انجیل (رود) ۶۱۰
انجینیر پارس (سر) ۳۱۳
اندونزی (= هند هلند) ۵۱۷، ۵۳۱
اندیمشک ۳۳۶
انزلی (= بندرپهلوی)
انزلی (بولوار) ۲۰۲
انس‌خان (دکتر) ۵۰۴، ۵۷۹
انصاری (حاجی میرزا حسن‌خان) ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴
انصاری (دکتر) ۵۱۱
انصاری (دکتر جواد) ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶
انصاری (مهندس) ۲۲۲
انصاری (میرزاعلی‌آقا) ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵
انعام (سوره) ۴۵۸
انگلزگیلان (سر) ۴۵۱
انگلستان ۲۲، ۱۱۹، ۲۴۰، ۲۹۷، ۳۲۸، ۳۹۴، ۴۱۴، ۴۴۵، ۴۴۹، ۵۰۹
انگلیس ۸۵، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۸۰، ۲۸۵، ۳۱۴، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۵۹، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۴، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۶۲، ۴۷۱، ۴۷۵، ۴۹۴، ۴۹۶، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۹، ۵۸۹، ۶۱۹
انگلیس (پارلمان) ۴۵۲
انگلیس (سفارت) ۵۷۶، ۵۸۹
انگلیس (هیأت فرهنگی) ۲۳۶
انوارالربیع (کتاب) ۶۱
انور (منشی) ۴۹۸، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۱۸، ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۳۶، ۵۵۷
انوری ۴۰۰ ح، ۵۶۰ ح
انوری (دیوان) ۶۱۲
اَوَد ۵۴۴، ۵۴۵
اورل اشتاین (سر) ۵۴۹
اورما (مستر) ۲۷۶
اورنگ زیب عالمگیر ۶۱، ۲۸۸، ۵۶۷
اورنگ زیب (مسجد) ۲۷۵
اورنگ (شیخ‌الملک) ۱۵۰

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اورینتال لاهور (کالج) ۵۷۲
اوَز ۳۶۹
اوست (پروفسور) ۴۴۸، ۴۴۹
اوکتایی (شاهزاده) ۶۱۷
اولیور گلداسمیت ۳۲۹
اَون (رود) ۴۳۵
اون (مستر) ۳۵۹
اون والا پارسی (دکتر) ۵۷۹، ۵۸۵، ۵۹۲، ۶۱۶
اویس‌میرزا، احتشام‌الدوله معتمدالدوله دوم (سلطان) ۳۵۱، ۳۵۱ ح
اهرام مصر ۴۶۹
اهواز ۳۳۴ تا ۳۳۶، ۴۳۴
ایتالیا ۷۰، ۷۱، ۴۶۴، ۴۶۶
ایتون (مدرسه) ۴۴۲، ۴۵۳
ایدن (انتونی) ۴۳۴، ۴۵۰
ایران ۴، ۷، ۱۱، ۱۴، ۲۸، ۲۹، ۳۴، ۳۹، ۵۳، ۶۰، ۸۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۹ تا ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۱ تا ۲۴۳، ۲۶۴، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۰ تا ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۹، ۳۰۲ تا ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۸۳ تا ۳۸۵، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۶ تا ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۱۵ تا ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۷ تا ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۲ تا ۴۳۴، ۴۳۷ تا ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۷ تا ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۶۶، ۴۶۹ تا ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۲ تا ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۷، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴ تا ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۱ تا ۵۲۶، ۵۳۳، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۵۹، ۵۶۳، ۵۶۵ تا ۵۶۸، ۵۷۱، ۵۷۳ تا ۵۷۵، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۶ تا ۵۸۸، ۵۹۲، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۲۰، ۶۲۴
ایران باستان (موزه) ۶۶، ۷۰
ایران (جراید) ۵۹۳
ایران‌دخت (دبیرستان دختران) ۱۲۴
ایران (روزنامه) ۳۳۶، ۳۴۱
ایران (سفارت) ۳۹۱، ۴۷۱، ۵۹۳
ایران سوسایتی (انجمن) ۴۳۷، ۴۵۵، ۴۵۷
ایرانشهر (کتاب) ۷۱، ۷۲
ایرانشهر (کشور ایران) ۱۰۲
ایرانشهر تهران (دبیرستان) ۱۶۰
ایرانشهر گرگان (دبیرستان) ۱۹۵، ۲۲۱
ایرانشهر یزد (دبیرستان) ۱۰۸، ۱۰۹
ایران (فلات) ۴۸۱، ۵۴۸، ۵۷۷
ایران (قنسولخانه، کنسولگری) ۴۸۷، ۵۵۰
ایران لیگ (انجمن) ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۲
ایران ما (روزنامه) ۳۷۲
ایران و انگلیس (انجمن فرهنگی شیراز) ۳۶۵، ۳۶۶
ایران و انگلیس (شرکت نفت) ۴۱۱، ۴۹۵
ایران و انگلیس (شرکت وارداتی) ۴۲۰

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ایران و شوروی (انجمن دوستی، فرهنگی) ۷۱، ۵۰۹
ایران و هند (انجمن روابط فرهنگی) ۷۱، ۴۸۱، ۴۹۰، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۷۲، ۶۱۹
ایرانی (مهدی) ۹۵، ۱۰۳، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۱
ایرلند (انیورسیته) ۴۴۹
ایزجه (ده) ۲۲۸
ایزده ۱۳۹، ۱۸۶، ۱۹۸
ایفل (برج) ۳۹۱
ایکار (شارل) ۴۱۴
ایلخان (جهانگیر) ۳۸۵
ایمپرس (هتل) ۵۳۵
ایوان رفعت (عمارت) ۵۳۹
ایوان (قریه) ۱۶۶، ۱۶۷

ب

باباطاهر (مقبره) ۷۰، ۱۵۵
بابا (کوه) ۶۰۰
باباکوهی ۳۴۴، ۳۶۶، ۳۶۷
باباکوهی (بقعه) ۳۶۶، ۳۶۷
باباگرگر (امامزاده) ۱۷۴
بابا (وزیر معادن هند) ۵۱۹
باباولی (مزار) ۶۰۰
بابر (باغ) ۵۸۳
بابر (ظهیرالدین محمد بن عمر شیخ بن ابوسعید گورکانی) ۵۸۳
بابر (قبر، مرقد) ۵۸۳، ۵۸۶، ۵۹۰
بابریه (کافه) ۵۹۰
بابریه مغول گورکانی (سلاطین) ۵۲۹، ۵۳۶، ۵۴۹، ۵۷۶
بابُل ۱۸۴
بابل ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۸۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۳
بابل (دبیرستان) ۱۸۴، ۲۱۸
بابل (رود) ۲۲۲
بابلسر (= مشهدسر) ۱۸۴ ح، ۱۹۸، ۲۱۵ تا ۲۱۷
بابلسر (هتل) ۲۱۶، ۲۱۷
بابل (شهرداری) ۲۱۸
بابل (قصر) ۱۳۷
بابل‌کنار ۲۲۲
باجگاه ۸۸، ۸۹، ۹۰
باجگاه (کاروانسرا) ۸۹
باجگاه (گردنه) ۸۹
باختر ۴۱۱
باختر اصفهان (روزنامه) ۱۰۱
باختر (هتل) ۶۱۶
بارفروش (= بابل) ۱۸۴
بارکزائی (خانواده) ۵۹۹، ۶۰۸ ح
بارلو (مستر) ۲۷۳، ۲۷۴
بازار شاه (خیابان) ۵۹۸
بازار کابل (خیابان) ۵۹۸
بازار هرات (خیابان) ۵۹۸
بازرگان ۲۸۰، ۳۲۳ تا ۳۲۶
بازیل‌گری (مستر) ۴۳۸، ۴۵۸
باستیل (استاسیون) ۳۹۸
باغ‌شاه بهشهر ۲۲۰
باغشاه (= قصر اشرف) ۱۸۵

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باغ شاه کاشان ۲۲۸
بالاحصار کابل ۵۸۱ ح
بامیان ۵۹۰
بان‌لتو ۵۱۱
بانو اقدس (خانم) ۳۶۱
بانوی نیل (کتاب) ۱۵۵
باوندپور ۱۶۶، ۱۶۹
بایزید بسطامی ۱۳۳
بایسنقر (مقبره) ۶۰۹
بایقرا (سلطان حسین) ۵۱۳، ۶۰۵
بتلر (پروفسور) ۴۴۷
بچه سقا ۵۷۸
بحر احمر ۳۱۹
بحرین ۲۴۰
بخارا ۴۳۹، ۵۹۶، ۶۱۰
بختگان (دریاچه) ۳۵۵
بَداونی (عبدالقادر) ۳۴۸
بدایة‌السبیل ۳۴۹
بدخشان ۵۸۴، ۵۸۵
بَدِر (محمود) ۳۸۴، ۳۹۸، ۴۴۳
بدیع‌الزمان فروزانفر (← فروزانفر)
بدیع‌الله‌خان ۵۵۰
بدیع (کتاب) ۳۴۸
بدیعه (کازینو) ۴۶۹
بدیعی (دکتر) ۵۲۳
براون (ادوارد) ۷۲، ۳۵۹، ۴۱۶، ۴۴۹
براهین‌العجم ۳۴۸
برج (لئونارد) ۴۵۳
بردی (مسجد) ۳۶۶
برزیل ۴۲۱
بُرقعی ۱۵۰
برگمان ۵۱۷
برلن ۴۰۲
برمه (= میانمار) ۷، ۵۱۶
بروجرد ۳۳۶
بروکسل ۳۹۰، ۴۰۰
برهان (ابوالقاسم) ۳۵۹، ۳۶۰
برهانپور (شهر) ۶۱
برهان قاطع ۳۴۸، ۳۴۹
بریتیش انیستیتوت شیراز ۳۵۹
بریتیش کانسیل ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۹
بُری (دکتر) ۵۱۶
بریطانیا (موزه) ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۵۸
بزرجمهری رشت (دبستان) ۲۰۲
بسارگت (تئودور) ۴۲۲
بُست ۶۰۲، ۶۰۲ ح
بستان‌السیاحة (کتاب) ۳۶۶
بستانسرا (باغ) ۵۸۰
بس (شرکت) ۳۶۲
بسطام ۱۳۲، ۱۳۳
بسطام (مسجد جامع) ۱۳۳
بُشرویه ۱۵۹
بشیرالسلطان ۷۸، ۷۹
بشیر (منشی کل انیورسیته) ۵۴۸
بصره ۲۳۸ تا ۲۴۰، ۲۵۴، ۳۲۷، ۳۲۹
بصیرالملک شیبانی ۱۳۴
بغداد* ۱۱۳، ۱۳۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۵۶۹، ۶۰۹، ۶۲۲
بقره (سوره) ۴۴، ۴۵، ۸۴، ۸۸، ۳۷۷

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بَکَندی (قریه) ۲۰۳
بکوا (دشت) ۶۰۲
بگرامی (باغ) ۵۷۹
بلبل هندوستان (= خانم نایدو) ۴۹۵ ، ۵۱۵
بلخ ۱۱ ح
بلژیک ۶۹ ، ۳۹۰ ، ۳۹۸ ، ۴۰۸ ، ۴۲۰ ، ۴۲۱
بلوچستان ۲۴۰ ، ۳۳۰ ، ۴۸۲ ، ۴۸۳ ، ۴۸۵ ، ۵۹۷
بلوشه (ادگار) ۶۴
بلوم‌فیلد (مستر) ۴۵۱
بمبائی (بمبئی) ۲۳۸ ، ۲۷۹ تا ۲۸۹ ، ۳۰۱ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷ تا ۳۱۶ ، ۳۱۹ تا ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۲۷ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۶۸ ، ۴۹۵ تا ۴۹۸ ، ۵۰۱ ، ۵۱۸ ، ۵۲۰ ، ۵۲۱ ، ۵۳۶ ، ۵۳۷ ، ۵۵۰ ، ۵۵۳ تا ۵۵۸ ، ۵۶۴
بمبائی (بمبئی) (دانشکدهٔ حقوق) ۲۸۵
بمبائی (بمبئی) (دانشگاه) ۲۵۲ ، ۲۸۰ ، ۳۱۵ ، ۳۱۷
بمبائی (موزه) ۲۹۰
بمو (کوه) ۳۶۴ ، ۳۶۶
بنارس ۲۷۲ تا ۲۷۵ ، ۵۲۸
بنارس (دانشگاه) ۵۱۰
بنان ۳۷۴
بنایی شاعر ۶۰۶
بندرپهلوی (بولوار) ۱۴۳ ، ۲۱۵
بندرپهلوی (بیمارستان) ۲۱۵
بندرشاه (دانشسرای مقدماتی) ۱۹۵
بن‌غازی ۳۸۹ ، ۳۹۰
بنگال ۶۰۰
بنگال (خلیج، دریا) ۳۰۲ ، ۳۰۳
بنگاه مهندسین کشوری (عمارت) ۴۰۵
بنگلور ۲۹۳ تا ۲۹۵ ، ۲۹۷ ، ۲۹۸ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲
بنگلو (منزل) ۳۳۵
بنی‌پرشاد (دکتر) ۲۷۴ ، ۲۷۵
بودا ۲۷۳
بودا (مجسمه) ۲۷۵
بورژه (فرودگاه) (میدان طیاره) ۳۹۱ ، ۴۶۳ ، ۴۶۴
بوریک (عصر) ۵۲۹
بوستان سعدی ۵۵ ، ۱۶۴
بوشهر ۳۳۱ تا ۳۳۳ ، ۳۴۴ ، ۳۶۸ ، ۴۱۴
بوشهری (رضا) ۳۹۳ ، ۴۰۲
بوکینگ‌هام‌پالاس ۴۱۵
بولارد (دوشیزه) ۴۲۳
بولارد (سر ریدر) ۴۲۴
بوین (مستر) ۴۱۷ ، ۴۲۹ ، ۴۳۴ ، ۴۵۲
بهادر یار جنگ (نواب) ۲۹۰ ، ۲۹۲
بهار (ایالت) ۲۶۱
بهارستان جامی (کتاب) ۵۱۳
بهار (قصبه) ۱۵۶
بهاءالدین پازارگادی ۶۳
بهاءالدین زهیر ۴۷۱
بهاءالدین عاملی (شیخ) ۶۱۷ ، ۶۱۸
بهاءالسلطان (آقامیرزا محمدرضا) ۳۵۱ ، ۳۵۴ ، ۳۶۲ ، ۳۷۶
بهرامشاه غزنوی ۵۹۴
بهرام فلاحزاده ۳۱۹
بهرام و بهروز (کتاب) ۳۰۹
بهرامی (دکتر) ۲۱۱ ، ۲۱۵ ، ۲۱۸ ، ۲۲۱ ، ۲۲۷ ، ۲۲۹ ، ۲۳۰

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بهرامی (دکتر) ۶۱۷
بهرامی (میرزا عبدالله‌خان) ۱۴۱
بهشت آیین (مدرسه) ۳۵۹
بهشهر (= اشرف) ۱۳۸ ، ۱۸۵ ح ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۲
بهوپال ۳۴۹
بیانی (دکتر مهدی) ۴۸۱ ، ۴۸۳ ، ۴۹۲ ، ۵۰۱ ، ۵۰۷ ، ۵۳۷ ، ۶۲۱
بی‌بی (دختر نایدو) ۴۹۵
بیجار ۱۷۲ ، ۱۷۳
بیدخت ۱۱۶
بیدول (مستر) ۴۱۹
بیرجند ۱۱۶ ، ۱۱۸ تا ۱۲۰
بیرجند (حسینیه) ۱۱۸
بیرجندی (محمد) ۱۳۲
بیرلاتمپل ۵۰۵ ، ۵۰۶
بیروت ۴۰ ، ۳۶۵ ، ۳۸۳ تا ۳۹۰ ، ۴۷۶ ، ۴۷۷
بیزانس ۴۷۲
بیژن ۲۰۶
بیستون ۱۷۲
بیکن ۳۹
بیگلری (علی‌نقی) ۱۶۱
بیگم پیه ۳۰۶
بیلی (پروفسور) ۴۴۶
بینگلی (مستر) ۲۳۶
بیوتات (اداره) ۱۳
بیهقی (ابوالفضل دبیر) ۸ ، ۱۲

پ

پابلیک اسکول وستمینستر (مدرسه) ۴۵۵
پاپا (دکتر) ۲۹۷
پاتکینسن (میس) ۴۵۱
پادایدن (ایستگاه) ۲۵۰
پادشاه‌خان (= عبدالغفارخان) ۵۴۷
پارس (موزه) (= موزهٔ شیراز) ۳۵۶
پارسیان (محله) ۳۲۳
پارسی نغز (کتاب) ۷۳
پارک (باغ) ۱۵۱
پارک (مستر) ۳۲۷ ، ۳۲۹ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲
پارک (مسیو) ۱۹۴
پارک هتل هرات ۶۰۴
پارلمنت هیل اسکول (مدرسهٔ دختران) ۴۴۰
پاری ۴۵۴
پاریس ۳۱ ، ۳۲ ، ۷۱ ، ۱۶۵ ، ۱۹۲ ، ۳۸۴ تا ۳۸۶ ، ۳۹۰ تا ۳۹۴ ، ۳۹۶ تا ۳۹۸ ، ۴۰۰ تا ۴۰۵ ، ۴۰۷ ، ۴۱۳ ، ۴۱۴ ، ۴۱۸ ، ۴۳۵ ، ۴۳۶ ، ۴۳۹ ، ۴۴۰ ، ۴۵۰ ، ۴۵۶ ، ۴۵۹ ، ۴۶۱ تا ۴۶۴ ، ۴۶۶ ، ۴۶۷ ، ۴۶۹ ، ۴۷۱ ، ۴۹۱ ، ۵۰۲ ، ۵۱۱ ، ۵۲۳ ، ۵۶۴
پاریس (دانشگاه) ۴۲۵
پاریس (طاق نصرت) ۲۵۷
پاسیار (فروغ‌الملک قوامی) ۳۷۰
پاسی (محله) ۳۹۴
پاک (ابوالفضل) ۱۹۲
پاک (حسین) ۱۵۹
پاکدل ۲۱۲
پاکروان (فتح‌الله) ۱۲۲ ، ۶۰۰ ، ۶۱۷
پاکستان ۲۷ ، ۴۸۸ ، ۵۰۱ ، ۵۱۶ ، ۵۶۰
پاکستان تایمز (روزنامه) ۵۵۱ ، ۵۵۴
پاکستون (مستر) ۴۳۰

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پاک (میرزا ابوطالب) ۱۵۹، ۱۹۲
پاندیت (میسیز) ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۷
پانزدهم بهمن گرگان (دبستان) ۱۹۵
پایه (شرکت) ۴۱۴، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۵۹، ۴۶۰، ۵۰۹
پراشکفت (ده) ۶۱
پرت سعید ۳۸۹
پرس‌پلیس ۵۲۴
پرستاری (دبیرستان) ۱۲۸
پرشیخو ۳۸۸
پروین‌خانم حکمت ۶، ۶۳، ۷۳، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۹۲ تا ۳۹۴، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۴، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۸، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۵۰، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۳ تا ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۶، ۵۰۹، ۵۲۳، ۵۶۴، ۵۶۹
پرهام (فتاح) ۳۵۷، ۳۷۶
پریشان (عبدالهادی‌خان راوی) ۵۸۵
پریم چاندرا ۲۷۳
پُژهان ۱۳۵، ۱۹۱
پشت بادام (رباط) ۱۱۰، ۱۱۱
پشتکوه ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۳۷
پشت مشهد (محله) ۹۶، ۲۲۸
پغمان (دره) ۵۷۹، ۵۸۷
پلازا (سالون) ۵۱۰
پلازا (سینما) ۲۴۲
پلاس واندوم ۴۰۱
پل‌باغ ۶۰۳
پل‌سفید ۲۲۳
پل مستان ۵۸۱، ۵۸۱ ح
پلیو ۳۹۳
پناه‌ایزدی ۴۶۶
پناهی (ابوالقاسم) ۲۸۴، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۶
پنجاب ۲۶۳ تا ۲۶۵، ۲۶۷ تا ۲۶۹، ۴۸۶، ۴۹۰، ۵۰۳، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۵، ۵۵۸، ۵۶۱
پنجاب اکسپرس (ایستگاه) ۵۳۷
پنجاب (رصدخانه) ۲۶۶
پنجاب (رود) ۴۸۶
پنج حکایت از شکسپیر (ترجمه) ۷۲، ۳۶۸، ۵۹۲
پورداود (ابراهیم) ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۶۲، ۲۷۲، ۲۷۶ تا ۲۷۸، ۲۸۹، ۳۰۷، ۳۱۲ تا ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۶
پورسینا ۱۶۱
پوسا (مؤسسهٔ فلاحتی) ۲۶۱
پولاردیه (رستوران) ۴۷۰
پولونی ۴۲۱
پونا ۳۰۷
پهلوان (سروان) ۶۱۴
پهلوی (بندر) (= انزلی) ۱۴۱ تا ۱۴۳، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۴ تا ۲۱۶
پهلوی (خیابان یزد) ۱۰۷
پهلوی (دبستان کرمانشاه) ۱۶۴
پهلوی (دبیرستان ساری) ۱۳۷
پهلوی (دبیرستان قزوین) ۱۷۶، ۲۰۸
پهلوی (دبیرستان همدان) ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶
پهلوی (رضاشاه) ۶۱۷
پهلوی (سلسله) ۵۸۶، ۵۸۹

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پهلوی‌نژاد ۶۱۴
پهندز (تپه) ۳۶۳
پیاژه ۳۹۹، ۴۰۲
پیراسته ۴۸۲
پیر انصار (= خواجه عبدالله انصاری) ۶۱۱
پیرپور ۵۴۲
پیرسُن (کاپیتان) ۳۲۷ تا ۳۲۹، ۳۳۳
پیر گازرگاه (= خواجه عبدالله انصاری) ۶۰۸
پیرمحمد صدیق ۵۹۲
پیرنیا (خاندان) ۱۰۶
پیر هرات (= خواجه عبدالله انصاری) ۶۰۸
پیشاور ۲۶۵
پیشاور ۵۱۹، ۵۴۷، ۵۴۹
پیشاور ۵۷۴ تا ۵۷۷، ۵۹۸
پیکادلی (میدان) ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۵۴
پیکادلی (هتل) ۴۴۱

ت

تاجر ونیزی (درام) ۳۲۰
تاج‌محل ۲۵۵، ۵۳۵
تاج‌محل (هتل) ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۰۷، ۳۲۱، ۳۶۸
تاج هتل (= تاج‌محل هتل) ۲۸۲، ۳۰۷، ۳۰۸
تاجیک ۶۰۳
تاجیکستان ۵۱۷
تاراچودری ۵۲۲
تاریخ ادبیات ایران براون ۳۵۹
تاریخ ادبیات ایران (کتاب) ۵۱۳
تاریخ ایران (سالنامه) ۳۴۸
تاریخ بخارا (کتاب) ۲۳۰
تاریخ بیهقی ۸، ۱۲، ۵۹۶
تاریخ تصوف و طبقات صوفیهٔ افغان و هند (کتاب) ۵۹۹
تاریخ جامع ادیان ۷۲
تاریخ رشیدی ۵۷۲
تاریخ زندیه ۳۴۷
تاریخ سیاسی پارت (ترجمه) ۷۲
تاریخ قدیم هرات (کتاب) ۵۲۶
تاریخ کشمیر اعظمی (کتاب) ۵۶۶
تاریخ کشمیر (کتاب) ۵۶۵، ۵۷۲
تاریخ مسعودی (= تاریخ بیهقی) ۸، ۳۴۹
تاریخ منتظم ناصری ۳۴۸
تاریخ هند (هندوستان) (کتاب) ۳۰۷، ۳۲۴
تاشکند ۲۳، ۴۲ ح، ۷۱، ۶۱۰
تاگور (رابیند رانات، شاعر هندی) ۲۶۲، ۵۲۰
تاگور (مجسمه) ۲۷۵
تالار اشرف (عمارت) ۹۹
تایباد (طیبات، یوسف‌آباد) ۶۱۳، ۶۱۴
تایلند (= سیام) ۷، ۶۸
تایمز آف ایندیا (روزنامه) ۳۱۸
تایمز آف هندوستان (روزنامه) ۵۴۷
تایمز (رود) ۴۱۰
تایمس (روزنامه) ۴۱۲
تبت ۵۲۷، ۵۷۱
تبریز ۱۲۸، ۱۶۰، ۱۷۶، ۲۰۴، ۳۴۸، ۳۴۹، ۴۲۷، ۴۵۳
تبریز (دانشسرای مقدماتی) ۲۵
تتمهٔ صوان الحکمه (کتاب) ۵۵۱
تجارب‌السلف (کتاب) ۱۰۰
تجن (رودخانه) ۱۸۵
تحصیلدوست ۱۳۳

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تحفةالمنجمین ۳۴۷
تحقیقات اسلامی (انجمن، مؤسسه) ۲۸۴، ۵۴۸
تخت جمشید ۳۵۵
تخت سفر ۶۰۴
تخت سفر (باغ) ۶۰۸، ۶۰۹
تخت طاووس ۴۹۵، ۵۲۶ تا ۵۲۸
تخت فولاد ۴۸۱
تخت محمدحسین‌خان ۵۸۴، ۵۸۵
تدین (سیدمحمد) ۱۴۱، ۲۱۴
تذکرةالائمه ۳۴۸
تذکرةالاولیاء (کتاب) ۵۹۵
تراکمه ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۹۵
تربت‌جام ۶۱۳ تا ۶۱۶
تربت‌حیدریه ۱۲۰، ۱۲۱
تربیت اکابر (انجمن) ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶
تربیت‌بدنی (انجمن ملی) ۶۶، ۶۹، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۰۰
تربیت (روزنامهٔ هفتگی) ۴۰
تربیت (فیروز) ۴۲۳
ترخام هند ۵۷۷
ترقی اردو (انجمن) ۵۳۴
ترک ۲۵۳، ۳۰۳
ترکستان) ۱۰۲
ترکستان روس ۵۷۱
ترکمنستان ۵۱۵
ترکیه ۷، ۳۰۸، ۳۹۶، ۴۱۶، ۴۲۱ تا ۴۲۳، ۴۳۱، ۴۵۹، ۴۶۶
ترکیهٔ عثمانی ۲۹۲
تریبون (روزنامه) ۵۵۴
ترینیتی (کالج) ۴۴۷، ۴۴۹
تزوک بابری (کتاب) ۶۱۰
تعلیم و تربیت (مجله) ۶۹، ۷۲
تغلق منار ۲۶۹
تفضلی (جهانگیر) ۳۷۲
تقویم معارف ۷۲
تقی‌الدین الصلح ۵۱۷، ۵۲۳
تقی‌خان وکیل ۸۹
تقی‌زاده (خانم) ۴۵۶
تقی‌زاده (سید حسن) ۳۹۲، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۷، ۴۲۵، ۴۲۷ تا ۴۲۹، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۴۵، ۴۵۲، ۴۵۸ تا ۴۶۰، ۴۶۰ح، ۵۰۲
تماس ۵۴۵
تماس‌کوک (آژانس) ۳۲۲ تا ۳۲۴ - ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۶۱
تمدن ۲۰۴
تنکابن ۱۳۸ تا ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۸۳، ۲۱۱ تا ۲۱۳
تنگ‌مرغ ۵۷۰
توپخانه (میدان) ۳۸۶
توت غنج آمون (مقبره) ۴۷۲
توران ۹۹، ۱۰۲
توریست (شرکت روسی) ۶۲۳
توریست هتل ۵۷۰
تولستوی (لئون) ۷۲
تونس ۳۸۹ تا ۳۹۱
تونس (خلیج) ۳۹۰
تون (= فردوس) ۱۱۴
تهران (طهران) ۵، ۱۵، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۰ تا ۴۲، ۵۱، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۷ح، ۷۹ تا ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۹۱ح،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۹۵، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۱۹، ۱۲۱،
۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۴،
۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۵،
۱۶۸، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۱،
۱۹۶، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۲۲،
۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۵ تا
۲۳۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴،
۲۷۹، ۲۸۲، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۱۸،
۳۱۹، ۳۲۳، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۸،
۳۴۹، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۵، ۳۶۹ تا ۳۷۳،
۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۳ تا ۳۸۵، ۳۸۸،
۳۹۰، ۳۹۳، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۷ تا ۴۰۹،
۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۹،
۴۳۶، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۴،
۴۶۱، ۴۶۳ ح، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۷۷،
۴۸۱، ۴۸۵، ۴۹۰، ۴۹۷، ۵۰۲، ۵۱۹،
۵۲۳، ۵۴۶، ۵۵۰، ۵۵۳، ۵۶۷، ۵۷۳،
۵۸۰، ۵۸۸، ۵۹۰، ۶۱۶، ۶۲۲
تهران (طهران) (ایستگاه) ۳۳۷
تهران (طهران) (دانشسرای عالی) ۷۰، ۱۰۴،
۳۶۷
تهران (طهران) (دانشکدهٔ ادبیات) ۱۴۹
تهران (طهران) (دانشگاه) ۶، ۲۶، ۶۹، ۲۹۱،
۴۲۳، ۴۷۵، ۴۸۷ ح، ۶۰۴
تهران (طهران) (رادیو) ۳۱۱
تهرانی (سید جلال) ۳۹۸
تهرانی (شیخ حسین) ۳۱۱، ۳۳۶
تیپوسلطان ۲۹۸، ۳۰۱
تیپوسلطان (قلعه) ۳۰۱
تیج بهادر سپرو (سر) ۲۷۶، ۲۷۸، ۴۸۹، ۴۹۵،
۵۷۲
تیمارستان رشت (عمارت) ۲۱۴
تیمارگاه درازکلا ۲۲۲
تیمارگاه ساری ۲۱۸
تیمارگاه نکا ۲۲۰
تیمور (امیر) ۶۰۹
تیمورشاه ۵۹۸
تیمورلنگ ۲۴۴، ۵۷۸
تیموری (دوره) ۱۳۶

ث

ثریا (ملکهٔ امیر امان‌الله‌خان) ۶۰۰

ج

جا (پروفسور) ۴۰۵، ۴۰۶
جاجرود ۱۹۱
جام جهان‌نما (تاریخ مفصل عالم) ۷۲
جامع ابن‌طولون (مسجد) ۵۵۶
جامع جدید شیراز (مسجد) ۵۵۶
جامع صفوی (کتاب) ۱۱۳
جامع عتیق شیراز (مسجد) ۳۵۱، ۶۰۶
جامع کشمیر (مسجد) ۵۶۷
جامع (مسجد) ۵۳۳
جامعهٔ ملّیهٔ دهلی ۴۰۶
جامی (عبدالرحمن) ۴۸، ۵۵، ۲۹۲، ۴۴۸،
۴۹۰، ۵۰۲، ۵۱۳، ۵۴۴، ۵۹۳، ۵۹۵،
۶۰۴، ۶۰۸
جامی (غزلیات) ۳۷۶
جامی (کتاب) ۳۶۹، ۴۲۳، ۴۳۸، ۴۴۸، ۴۹۲
جامی (کلیات، دیوان، مجموعه) ۳۸، ۳۴۷ تا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۴۹
جامی (مدرسه) ۱۱۷، ۶۰۶
جامی (مقبره) ۶۱۰
جاویدنامه (کتاب) ۵۵۵
جرجانی (میر سید شریف) ۳۵۲
جرجی زیدان ۳۸، ۷۲، ۴۷۰
جردن (دکتر) ۵۵۳
جرهم (مستر) ۴۳۴
جزایری (هادی) ۵۱۸، ۵۲۸، ۵۴۷
جعفر (آقاشیخ) ۳۴۶، ۳۷۰
جعفرزاده (دکتر) ۴۷۰
جعفرنیا ۶۱۴
جعفری (دکتر) ۴۳۰
جعفری (سیدمهدی) ۲۸۸
جغرافیای جهانی (کتاب) ۵۹۰
جغرافیایی (مجله) ۵۳۸
جکسن (مستر) ۳۵۹، ۳۷۵
جکینس (مستر) ۳۵۹، ۳۷۵
جگاندراسینگ (سر) ۲۵۶، ۲۶۲، ۳۱۳، ۴۳۸
جلال‌آباد ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۹۰
جلال‌الدین رومی (مولوی) ۳۳، ۳۷۸، ۵۹۱
جلال‌الدین محمد بن عبدالله الرازی ۳۴۷
جلفای اصفهان ۱۰۵، ۲۷۹
جمال‌الدین اسدآبادی (سید) ۱۷۲، ۴۹۹
جمال حسین تارای ۴۶۶
جمال (مسیو) ۴۶۸
جم (جمشید) ۴۳۳، ۶۱۵
جمشیدآباد (باغ) ۳۵۸
جمشیدجی‌تاتا ۲۹۶، ۲۹۷
جمعه‌خان صدیقی وکیل‌التجار ۵۷۴ تا ۵۷۷
جمعه (سوره) ۵۲۸ح
جم (محمود) ۶۸، ۳۸۹، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۷۳، ۴۷۵
جمنا (رود) ۲۵۵، ۲۶۹، ۲۷۶، ۲۷۸، ۵۰۳، ۵۳۵
جَمو (جامو) ۵۶۸
جُمَهری ۱۶۱
جناب (آقاضیاء) ۱۳۹، ۱۹۴، ۱۹۵
جنّات‌الخلود (کتاب) ۳۴۹
جناح (محمدعلی) ۲۹۰
جنگل (کتاب) ۹۷
جُنید (شیخ) ۳۴۷
جوادیه (باغ) ۲۳۶
جوشقان ۳۷۹
جووِت ۴۲۸
جویبار ۱۹۷
جویمند ۱۱۶
جهان‌آرا ۲۱۳
جهان‌آرا (باغ) ۵۸۳
جهانگیر (آرامگاه) ۵۴۸
جهانگیر امپراتور مغولی ۲۷۹
جهانگیر پادشاه (نورالدین) ۵۴۹، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۸۰
جهانگیر پارسی ۲۴۳
جهانگیر (قلعه) ۲۵۹، ۲۶۷
جهانی ۶۱۴
جهرم ۳۴۷
جهرمی‌زاده ۳۱۹
جهور (میدان طیارهٔ بمبایی) ۳۰۷، ۳۲۳
جیلُم (رود) ۵۶۱ تا ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۷۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جیمخانه (کلوب) ۵۰۶، ۵۲۵
جین جارمائیل ارنگ ۴۲۸
جینیسم (فرقه) ۵۰۰، ۵۰۵
جیوانی (بندر) ۲۴۰

چ

چا (دکتر امرنات) ۲۷۷، ۲۷۸
چاتاری (نواب احمد سعیدخان) ۲۹۱
چارباغ (خیابان) ۱۰۳
چالوس ۱۴۱، ۱۸۳ تا ۱۸۶، ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۱۲
چالوس (هتل) ۱۸۳، ۱۸۶
چاه‌بهار (بندر) ۲۴۱
چتاری (نواب) ۵۰۵
چدری (سر اکبر) ۴۹۹
چدری (سر محمدعلی) ۴۹۸، ۴۹۹
چرکس (ممالیک) ۴۶۷
چستر ۴۱۶، ۴۴۴
چشتیه (سلسله) ۵۳۳
چشمه شاهی (باغ) ۵۶۴، ۵۶۷
چک‌اسلواکی ۴۲۲
چک‌دیک (خانم) ۴۴۷
چمن ۵۹۷
چمن لال کاپور (پروفسور) ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۰
چندراگوپتا ۵۲۹
چنگ تین فنگ ۴۲۸
چنگیزخان ۲۴۴، ۴۰۲
چوتر (مستر) ۱۶۳
چوندرانگار (سر اسماعیل) ۴۹۰، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۳۰
چهارباغ (مدرسه) ۹۹، ۱۰۳
چهارباغ (هتل) ۳۴۲
چهارپادشاه (بقعه) ۱۹۹
چهارکمان ۲۸۹
چهار مقاله (کتاب) ۵۶
چهارمنار ۲۸۹
چهل تنان (تکیه) ۳۵۰
چهل تن (هتل) ۴۸۴
چهل زینه (محل) ۶۰۰
چهلستون (عمارت) ۱۷۷
چهل ستون (عمارت کابل) ۵۸۲
چهل مقام ۳۶۳
چین ۴۵، ۲۷۳، ۳۲۷، ۳۳۴، ۴۱۲، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۸۸، ۴۹۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۰، ۶۱۹
چین (سفارت) ۵۲۷

ح

حائری ۱۳۶، ۱۹۷
حائری (حاجی شیخ عبدالحسین) ۳۷۳
حاتم طایی ۴۷ ح
حاج امین‌التجار اصفهانی (خانم) ۴۶۹
حاجی آقا ۷۸، ۸۷
حاجی سیف‌الدوله (پارک) ۱۵۱
حاجی عباس (مسجد) ۳۵۷
حاجی عبدالوهاب (مقبره) ۱۰۶
حافظ (ترجمهٔ دیوان) ۴۳۸
حافظ (خیابان) ۳۵۷
حافظ داود ۵۳۹
حافظ (دیوان) ۴۲، ۱۳۴، ۲۱۹، ۲۶۶، ۵۱۲،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵۵۹
حافظ شیرازی ۱۸ ح ، ۳۳ ، ۳۵ ح ، ۳۷ ح ، ۴۲ ح ، ۴۴ ح ، ۴۵ ح ، ۵۶ ح ، ۶۴ ، ۸۱ ح ، ۸۴ ح ، ۱۱۵ ح ، ۱۴۵ ح ، ۱۷۲ ح ، ۲۱۹ ، ۲۷۸ ، ۳۱۱ ح ، ۳۲۸ ح ، ۳۳۷ ح ، ۳۶۳ ، ۳۶۹ ، ۳۷۲ ، ۳۷۴ ، ۳۷۷ ح ، ۴۰۳ ح ، ۴۰۴ ، ۴۳۳ ح ، ۴۴۷ ، ۴۷۷ ح ، ۵۱۶ ، ۵۵۵ ، ۵۷۳ ح ، ۶۱۵ ، ۶۲۱ ، ۶۲۴ ح
حافظ محمد ابراهیم ۵۴۳
حافظ (مقبره) ۷۰ ، ۳۵۷
حافظ وهب ۴۵۹
حافظیه ۳۵۰ ، ۳۶۹ ، ۳۷۲
حامد حسین ۵۴۳
حبّانیه ۲۳۵ ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۳۸۴ ، ۴۷۶ ، ۴۷۷
حبش ۴۴۷ ح
حبشه ۳۹۰
حبیب‌الله بغدادی ۵۴۴
حبیب‌الله‌خان (امیر) ۲۶۷ ، ۵۷۸ ، ۵۸۵ ، ۵۸۹ تا ۵۹۱ ، ۵۹۴ ، ۵۹۵ ، ۵۹۸
حبیب بن موسی (امامزده) ۹۶
حبیب (حاجی میرزا) ۱۲۶
حبیبی (عبدالحی) ۵۹۷ ، ۵۹۹
حجاز ۳۲۴ ، ۴۳۱ ، ۵۳۲ ، ۵۵۱ ، ۵۵۳
حجازی (خانم) ۳۲۲
حجازی (میرمحمد، مطیع‌الدوله) ۳۰۷ ، ۳۰۸ ، ۳۱۵ ، ۳۲۱ ، ۳۲۶ ، ۳۲۹ ، ۳۳۱ ، ۳۳۵ ، ۳۹۹ ، ۴۹۸
حج (سوره) ۱۹۳ ح ، ۲۰۶ ح
حدائق (شیخ یوسف) ۳۵۱
حدائق‌السحر (کتاب) ۱۰۰
حداد (نیکولا) ۷۲
حدیقةالحقیقة (مثنوی) ۳۶ ح ، ۶۲۱
حرف و صنایع سلطنتی میسور (مؤسسه) ۲۹۹
حسابی حاکم بوشهر (دکتر) ۳۳۲
حسام‌الدوله عَلَم ۱۱۸ ، ۱۱۹
حسام‌الدین‌خان (سر) ۵۷۵
حسام‌الدین الطبیب الشیرازی مسیح‌الملک ۶۰ ، ۶۳ ، ۶۲۱
حافظ‌الصحّه (حاجی‌میرزا)
حسام‌السلطنه (سلطان مراد میرزا) ۶۰۶
حسن‌آباد ۱۴۹
حسن‌البناء (استاد) ۴۶۸ ، ۴۷۲
حسن بن علی بن ابی‌طالب ۶۱۸
حسن‌خان شاملو ۶۰۷ ، ۶۰۸
حسن‌خان (میر) ۱۱۳ ، ۱۱۴
حسن صباح ۱۱۸
حسن (میرزا) (پدر فسایی) ۶۱
حسن نظامی (خواجه) ۲۵۶ ، ۵۳۳
حَسیبی ۱۷۰
حسین‌آباد (قریه) ۲۰۶
حسین‌آباد قم ۲۲۷
حسین‌آباد (= ماسبذان) ۱۶۹
حسین‌آباد (محله) ۵۴۵
حسین‌خان (امیر) ۱۱۹
حسین ساگر (دریاچه) ۲۸۸ ، ۲۹۰ ، ۳۰۶
حسین غوری (سلطان) ۵۹۵
حسینقلی‌خان ابوقداره ۱۶۸
حسین کاشی (نایب) ۱۱۲ ، ۱۱۳
حسینی (تذکره) ۳۴۸
حسینیه (= امامباره) ۵۴۵
حشمت‌زاده (احمد) ۳۶۷ ، ۳۷۱

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حشمت لباف ۳۷۱
حشمتی (محمد) ۳۶۹، ۳۷۱
حشمة‌الممالک دوم (حسنعلی حکمت) ۳۰۴
حصار عقابین ۵۸۱
حصارک ۱۸۷
حضرت نال (مسجد) ۵۶۷
حضرموت ۳۲۸، ۴۴۵
حقایق‌التأویل (کتاب) ۶۱۸
حقایق (بابک) ۷۳
حکایت‌الملوک ۴۷۶
حکمت (ابوالحسن) ۶۳، ۳۴۲، ۳۷۸، ۳۷۹
حکمت (بهرام) ۳۴۲
حکمت (بهروز) ۳۴۲
حکمت (بهزاد) ۳۴۲
حکمت (بهمن) ۳۴۲
حکمت (پریچهرخانم) ۴، ۶۳
حکمت (پریوش‌خانم) ۴، ۶۳
حکمت (تاج‌الملوک) ۶۳
حکمت (حسنعلی، حشمة‌الممالک دوم، بخرد) ۶۰، ۶۳، ۸۳، ۱۷۵، ۳۰۴، ۳۳۱، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۶، ۳۷۷
حکمت (خانواده) ۳۶۰
حکمت (دکتر عماد) ۴۴۴
حکمت (دکتر محمدعلی) ۶۳، ۳۴۱، ۳۶۴، ۳۷۷، ۳۷۹
حکمت (رضا، سردار فاخر) ۱۰۷
حکمت (سیف‌الله‌خان) ۳۵۶
حکمت (شمس‌الملوک) ۶۳
حکمت (عزیزالله) ۱۵۹
حکمت (فروغ‌السلطنه) ۶۳
حکمت قرآن (کتاب) ۵۰۹
حکمت (محمدرضا) ۳۵۴
حکمت (مرتضی‌خان) ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۷۴
حکمت (مشارالدوله) ۶۳، ۱۸۶، ۳۴۳
حکمت (میرزا تقی‌خان) ۳۵۴، ۳۷۸
حکمت (میرزا حسین‌خان) ۴۱۶ تا ۴۱۸، ۴۴۴
حکمت (میرزا علی‌اصغرخان شیرازی) ۶۳، ۶۳ ح، ۶۷، ۴۲۸، ۶۲۱
حکیمباشی (حاجی میرزا محمد) ۳۶۲
حکیم نظامی (دبستان اصفهان) ۱۰۴
حکیمی (ابراهیم) ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۵۱
حکیمی (سرهنگ) ۱۹۵
حلقهٔ احباب (جماعت) ۵۴۱
حلقة‌الاحباب (جمعیت) ۵۴۶
حلمی عیسی پاشا ۴۷۴
حمایت ساگر (دریاچه) ۲۸۸
حمدالله مستوفی ۱۷۶، ۱۷۷، ۳۴۷
حمدالله مستوفی (آرامگاه) ۷۰
حمزاوی ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۱۹
حمیدی شیرازی (دکتر) ۶۳
حیات شیراز (دبیرستان) ۳۶۷
حیدرآباد (باغ ملی) ۲۹۰
حیدرآباد دکن ۶۱، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۸ تا ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۲۴، ۵۰۵
حیدرآباد سند ۲۴۳، ۲۵۰
حیدرآباد (موزه) ۲۹۰
حیدر الحسینی ۵۸۲
حیدرعلی سلطان ۲۹۸، ۳۰۱
حیدرعلی کمالی (حجره) ۶۲۱

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حیدرملک ۵۷۲

خ

خاش‌رود (رودخانه) ۶۰۳
خاص باغ (عمارت) ۵۳۷، ۵۳۹
خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۱۰
خاطرات احتشام‌السلطنه ۱۰، ۱۳
خاطرات ارتشبد حسین فردوست ۱۰
خاطرات اعزاز نیک‌پی ۱۰
خاطرات پرویز راجی ۱۰
خاطرات تاج‌السلطنه ۱۰
خاطرات ثریا ۱۰
خاطرات حاج‌سیاح ۱۰
خاطرات حاج عزالممالک اردلان ۱۰
خاطرات حبیب یغمایی ۱۰
خاطرات حجةالاسلام فلسفی ۱۰
خاطرات دکتر عبده ۱۰
خاطرات دکتر علی امینی ۱۰
خاطرات دکتر غنی (= یادداشتهای دکتر غنی) ۱۰
خاطرات دهخدا و از زبان دهخدا ۱۰
خاطرات سردار اسعد بختیاری ۱۰
خاطرات سفر آذربایجان و کردستان از خلیلی عراقی ۱۰
خاطرات سفر آمریکا از محمد سعیدی ۱۰
خاطرات سیاسی ایرج اسکندری ۱۰
خاطرات سیاسی حسین مکی ۱۰
خاطرات سیاسی محمد ساعد مراغه‌ای ۱۰
خاطرات سیاسی محمدی ری‌شهری ۱۰
خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله ۱۰
خاطرات سیدمحمدعلی دولت‌آبادی ۱۰
خاطرات شکاریه (وقایع‌الزمان) از معیرالممالک ۱۰
خاطرات صدرالاشراف ۱۰
خاطرات ظهیرالدوله ۱۰
خاطرات عبدالحسین مسعود انصاری ۱۰
خاطرات کنگو از انور خامه‌ای ۱۰
خاطرات معین‌السلطنه در اروپا و آمریکا ۹
خاطرات ممتحن‌الدوله ۱۰
خاطرات میرزا موسی‌خان قائم‌مقام فراهانی (= یادداشتها و خاطرات میرزا موسی‌خان فراهانی) ۱۰
خاطرات نصرالله انتظام ۱۰
خاطرات نورالدین کیانوری ۱۰
خاطرات و اسناد از وحیدنیا ۱۰
خاطرات و اسناد حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه مافی ۱۰
خاطرات و اسناد محمدعلی غفاری ۱۰
خاطرات و اسناد ناصر روائی ۱۰
خاطرات و تألمات دکتر مصدق ۱۱
خاطرات و خطرات مخبرالسلطنه هدایت ۱۱
خاطرات و مبارزات دکتر فاطمی ۱۱
خاطرات یک نخست‌وزیر ۱۱
خاقانی ۳۲۰
خاقانی (دیوان) ۱۱۳
خالقی ۹۵، ۱۲۶، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۹۱
خان (امیر ترکستان) ۱۰۲
خان‌بهادر افغانستانی ۲۶۶
خان بهادر سید احمد نقاش (مدرسه) ۲۹۰
خان بهادر محمد بی‌نظیر ۲۷۳

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خان بهادر محمدحسین ۵۴۸، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۵
خان‌بهادر ملک خضر حیات‌خان ۲۶۶
خان‌خرّا ۳۷۷
خان (رباط) ۱۱۱
خبیرالدوله ۸۱، ۳۵۶
خبیرالسلطنه ۳۰۸
خبیرالملک ۸۱
ختا ۴۴۷
ختن ۴۴۷
خجسته‌خانم ۳۵۴
خدابنده (گنبد) ۲۰۷
خدمتگزار تخت طاووس ۱۰
خراسان ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰ تا ۱۲۳، ۱۲۶ تا ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۴، ۱۹۳، ۵۴۹، ۶۰۹، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۳
خرامه (ده) ۳۵۸
خرقان ۲۳۷
خرقهٔ مبارک (محل) ۵۹۸
خرم‌آباد تنکابن ۱۳۹، ۱۸۳، ۱۹۸
خرم‌آباد لرستان ۱۵۰
خرمشهر ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۵۲۱
خزانهٔ عامره (تذکره) ۲۷۴
خزر (دریا، بحر) ۱۴۰، ۱۹۱، ۲۱۵
خسروباغ ۲۷۹
خسرو پسر جهانگیر ۲۷۹
خسرو دهلوی (امیر) ۲۵۶، ۵۳۳
خسروگرد (مغازه) ۱۳۱
خسرو و شیرین (مثنوی) ۴۰۰ ح، ۵۰۵ ح
خضر ۴۰۳
خضرحیات‌خان ۵۵۰
خِضری (ده) ۱۲۰
خطیبی نوری (دکتر حسین) ۷۳
خطیرالدین امیری ۶۲
خُقّی علایی ۳۴۷
خلاقی ۴۸۲
خلقات (کتاب) ۳۸
خلیج عجم ۳۲۷
خلیج فارس ۲۴۰
خلیل (کربلایی) ۷۹
خلیلی (خانواده) ۲۹۴، ۳۰۴
خلیلی (خلیل‌الله) ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۵، ۶۱۰
خلیلی شیرازی (حاجی محمدخلیل) ۱۵۵، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۶۸
خلیلی (محمدامین) ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۰۵
خمسه ۲۰۵
خمسهٔ ابن‌فارض ۳۴۸
خواجو ۳۵۰
خواجوی کرمانی (آرامگاه) ۷۰، ۳۵۰
خواجه ابوالید (قصبه) ۶۱۱
خواجه ربیع (مزار) ۱۲۹
خواجه عبدالله انصاری (ترجمهٔ رسائل) ۴۳۸
خواجه عبدالله انصاری (تفسیر) ۶۰۷
خواجه عبدالله انصاری (مقبره) ۶۰۷
خواجه‌علی (قریه) ۵۹۵
خواجه نظام‌الملک خوافی (مقبره) ۶۱۱
خواجه نوری ۳۷۰

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خواجه‌نوری (سالار نصرت) ۱۲۳
خواجهٔ انصار (= خواجه عبدالله انصاری) ۶۱۰، ۶۱۱
خواند میر ۶۱۰
خوش‌چشمی ۱۶۸
خوشحال سعید شارما ۴۸۱، ۴۸۷
خیابان هرات (محله) ۶۰۶، ۶۱۰
خیام (آرامگاه) ۷۰، ۱۳۰
خیام (حکیم عمر) ۱۳۰، ۴۱۸
خیام (رباعیات) ۲۵۲، ۴۰۸، ۴۲۲ تا ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۳، ۴۶۱، ۵۴۴
خیبر (گردنه) ۵۷۷
خیرات حسان ۳۴۸

د

داداش (کربلایی) ۳۵۸، ۳۳۶۸، ۳۷۶
دادگر (عدل‌الممالک، حسین) ۳۹۳
دارالاحسان (مسجد) ۱۵۸، ۱۵۹
دارالایتام شیر و خورشید ۳۶۲
دارالتربیه بندرشاه ۱۹۴، ۱۹۵
دارالتربیه شاه‌آباد ۱۶۶
دارالتربیه گرگان ۱۹۵
دارالتولیهٔ آستانهٔ رضوی ۶۱۶، ۶۲۰، ۶۲۳
دارالسراج (عمارت) ۵۷۸
دارالسلم ۳۵۲
دارالشفا (بقعه) ۳۵۲
دارالضوء (قبّه) ۴۶۷
دارالفنون ۶۹
دارالمرز (= گیلان) ۱۴۰
دارالمعلمین مرکزی ۱۵۸
دارتموند هتل ۴۲۲
داریا (مستر دکتر) ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۳۰۸، ۳۱۵
داشلوجه (قریه) ۲۰۵
داعی‌الاسلام (محمدعلی) ۲۴۰
دال‌ئیدین (قریه) ۴۸۳
دالیپ سینگ (سر) ۵۴۹، ۵۵۱
دامغان ۱۳۲ تا ۱۳۴
دان (روزنامه) ۵۰۷
دانشسرای عالی (تالار اجتماعات) ۷۰
دانشسرای عالی (کتابخانه) ۷۰
دانشگاه آمریکایی بیروت ۳۸۶
دانشگاه تهران (کتابخانهٔ مرکزی) ۶۶، ۷۱
دانمارک ۴۲۱، ۴۲۲
داود (قنسول چین) ۶۱۹
دبیر اعظم ۹
دبیران (نصرالله) ۱۷۳
دبیرسیاقی (دکتر سید محمد) ۵، ۱۰، ۷۳، ۵۷۸ ح، ۶۰۲ ح
دج (پروفسور) ۳۸۶، ۳۸۸
دجله (رودخانه) ۲۳۷، ۲۳۸
دختری از ایران (کتاب) از خانم ستارهٔ فرمانفرماییان ۱۱
درازکلا ۲۲۲
دُرچستر هتل ۴۱۹
در خدمت پنج سلطان از سرلشکر ارفع ۱۱
درخشان ۲۰۵
درخشان (رحمان) ۱۵۵
درخشان (روزنامه) ۱۷۳
درخشان (سرهنگ) ۱۶۸

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درخشان (محمد) ۱۵۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷
درخشان (مقتصد) ۱۷۳
دُرن (ژنرال) ۹
درویش‌خان (دکتر) ۵۷۹
درویش (عبدالمجید طالقانی) ۳۶۴
درهمی (دکتر جواد) ۷۳
درهمی (شهین‌دخت) ۷۳
دریا دولت (باغ) ۲۰۱
دریاگنج (محله) ۵۳۴
دریدون (مدرسه) ۵۳۲
دست‌غیب (آقامیرزا هدایت‌الله مجتهد) ۳۴۶
دست‌عیب (حاجی سید محمدباقر واعظ) ۳۴۶ ، ۳۷۳
دست‌غیب (میرزا محمدحسین) ۳۷۴
دست‌غیبیه (سلسله) ۳۴۶
دشتستان ۳۶۸
دشتک شیراز (بقعه) ۶۲
دُغلات (میرزا حیدر) ۵۷۲
دفتر جنگ دانش‌آموز ۱۶ ، ۱۷
دفتر جُنگ درسی ۱۶ ، ۱۷
دفتر حیرتنامه ۱۶
دفتر دستور سعادت حیات ۱۶ ، ۱۷
دفتر روزنامهٔ حوادث یومیه و اعمال شبانروزی ۱۶
دفتر صد صبح (صد صباح) ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۷
دفتر کشکول ۱۷
دفتر لغات و مطالعات درسی ۱۷
دفتری ۳۱۱
دفتر یادداشت مطالب ادبی، علمی، اخلاقی، تاریخی ۱۶
دَقّی (محله) ۴۶۶
دکالکر ۴۸۳
دک‌بنگلو (آسایشگاه) ۵۶۲ ، ۵۷۳
دکن ۶۱ ، ۲۸۵ ، ۲۸۹ ، ۲۹۳ ، ۴۹۹ ، ۵۲۲
دکن (جلگه) ۳۰۶ ، ۳۰۷
دَکه (سرحد افغانستان) ۵۷۸
دلارام ۶۰۱ ، ۶۰۲
دلگشا (عمارت) ۵۹۱
دلیجان ۲۳۰ تا ۲۳۲
دمشق ۳۸۴ ، ۳۸۸
دمشق (کتابخانهٔ ملی) ۳۸۴
دُمل ۵۶۲ ، ۵۷۳
دنبلی (سرهنگ) ۱۶۵
دوباش (دکتر) ۲۵۱ ، ۲۵۲
دوبی (بندر) ۲۴۰
دودانگه ۱۹۳
دورود ۳۳۵ ، ۳۳۶
دوستداران وطن ۷۲
دوست‌محمدخان (امیر) ۵۹۹ ، ۶۰۸
دوست محمد شیخ فیض خان هندی ۲۳۶
دوغ‌آباد ۱۲۰
دولتشاه سمرقندی (تذکره) ۵۴ ، ۵۵
دولتشاهی (عباس) ۵۱۵ ، ۵۱۹ ، ۵۲۲ ، ۵۲۳ ، ۵۳۲
دولتی کابل (هتل) ۵۷۹
دولتی (کالژ) (= دانشکدهٔ ادبیات دهلی) ۲۵۸ ، ۲۶۴
دولتی لاهور (کالج) ۵۵۸
دولّو ۲۱۳
دونّان (پروفسور) ۴۲۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دها (حسین) ۱۵۰
ده‌بید ۳۷۷
دهدشتی (خلیل) ۲۵۰، ۲۵۳، ۳۱۷، ۳۲۰
دهدشتی (محمدحسین، ملک‌التجار) ۳۱۷
دهش ۲۲۱
دهقان (ایرج) ۳۸۷
دهقان (عبدالحسین) ۳۸۵، ۳۸۷، ۴۷۱
دهقان (علی‌محمد) ۳۶۳
دهلی ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۱ تا ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۸ تا ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۸۱، ۲۸۹، ۲۹۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۴۹، ۴۸۱ ح، ۴۸۴، ۴۸۶ تا ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۶ تا ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۱۴ تا ۵۱۶، ۵۱۸ تا ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۸، ۵۳۰ تا ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۴۰، ۵۴۵ تا ۵۴۷، ۵۵۱، ۵۵۷، ۵۶۰، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۹۳، ۶۰۰
دهلی (انیورسیته، دانشگاه) ۲۵۷، ۴۹۰، ۴۹۸، ۵۲۳، ۵۳۲
دهلی (پالی تکنیک) ۲۵۷، ۲۵۸
دهلی جدید (قصر) ۵۲۴
دهلی جدید (نیودهلی) ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۴۸۷، ۴۹۰، ۵۰۱، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۴۶، ۶۲۳
دهلی (دانشکدهٔ ادبیات) ۲۵۸
دهلی (دانشکدهٔ حقوق) ۲۵۸
دهلی (دانشکدهٔ علوم) ۲۵۸
دهلی (دروازه) ۵۳۴
دهلی (قلعه) ۲۶۹، ۵۴۷، ۵۵۰
دهلی (مرکز رادیو) ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰
دهلی (مسجد) ۲۰۰، ۲۹۰
دهنار ۲۲۷
ده نو (= نوشهر) ۱۳۹
دهوک (قریه) ۱۱۴
دیاله (رودخانه) ۲۳۷
دیپ (بندر) ۴۰۰ تا ۴۰۳، ۴۶۲
دیلی‌تلگراف (روزنامه) ۴۲۷
دیلی‌نیوز (روزنامه) ۳۰۲
دین هتل ۵۷۴
دیوان البسه ۳۴۸
دیوان‌بیگی (رضاعلی) ۹
دیوان خاص ۲۵۹
دیوان‌دره ۱۵۹، ۱۶۰
دیوان عام ۲۵۹
دیوک (مستر) ۲۵۵
دیو (هتل) ۳۹۵

ذ

ذاریات (سوره) ۴۷ ح، ۲۴۰ ح
ذاکر حسین (دکتر) ۴۰۶، ۴۲۸، ۵۰۳
ذکاءالملک اول (میرزا محمدحسین) ۴۰
ذکاءالملک دوم ۲۵، ۶۸، ۳۴۸، ۳۴۹
ذوالریاستین (دکتر) ۴۱۵، ۴۹۷، ۴۹۸
ذوالصناعتین (کتاب) ۶۲۰
ذوالمجدین ۱۵۰
ذوقی (حسن) ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷

ر

رئیس‌الاسلام ۱۵۱، ۱۷۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رئیس (محسن) ۲۳۷
رآلی (سر والتر) ۴۳۴
رآن (دکتر) ۲۳۸
رآوخان صاحب ۴۵۸
رائو (شیوا) ۵۱۴
رابرتسن (پروفسور) ۴۴۷ ، ۴۴۸ ، ۴۵۴
راجپوتانا ۲۵۴ ، ۲۸۸ ، ۵۳۶
راج کوماری ۴۲۸
راد ۹۵
رادا کریشنان ۵۱۰ ، ۵۱۷ ، ۵۱۸
رادسرشت ۱۵۰
رادیو کلاب ۳۱۵
راست (نیکلا) ۳۵۹
راضی طاهرالدین احمد ۵۴۸
راگاکریشنان (دکتر سِر) ۲۷۵
راما (مستر) ۳۰۲
رامانین (اشعه) ۲۹۶
رامبراند (هتل) ۴۰۸
رامپور ۵۳۷ تا ۵۴۲ ، ۵۶۲
رامپور (کالج) ۵۴۰
رامجرد ۳۵۵
رامسر ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۸۴ ، ۱۹۸ ، ۲۱۱ تا ۲۱۳
رامسر (پارک) ۱۴۰ ، ۱۹۸
رامسر (سدرسه) ۱۸۴
رامسر (هتل) ۱۸۴
رام کامار شارگاط (راجه) ۵۴۴
رام (مصطفی‌قلی) ۴۸۱ ، ۴۸۳ ، ۴۸۷ ، ۴۸۹ ، ۴۹۰ ، ۴۹۳ ، ۴۹۹ تا ۵۰۱ ، ۵۲۱ ، ۵۲۳ ، ۵۲۴ ، ۵۲۹ ، ۵۳۲ ، ۵۳۷ ، ۵۵۰ ، ۵۶۴ ، ۵۶۶ ، ۵۷۴ ، ۵۹۱ ، ۶۱۱ ، ۶۱۳
راولپندی ۵۴۸ ، ۵۴۹ ، ۵۶۰ تا ۵۶۲ ، ۵۷۳ ، ۵۷۴
راوند ۲۲۷
راوی (رود) ۲۶۷
راهدارخانه (عمارت) ۱۷۶
راه زندگی (ترجمه) ۷۲
رای بهادر ۲۶۴
رایس (دکتر) ۵۴۹ ، ۵۵۱ تا ۵۵۳ ، ۵۵۷ ، ۵۵۹
رایس (مستر) ۴۳۴
رأس الحسین (مسجد) ۴۷۳
رأس بیروت ۳۸۸
رباعیات جامی ۳۴۸
ربنسون ۳۹۰
ربیع بن خیثم ۱۲۹
رجال بامداد (کتاب) ۱۰۶ ح
رجایی (شاعر هراتی) ۶۱۲
رجنت (هتل) ۳۸۵ ، ۳۸۶
رحمت‌آباد ۲۰۳
رحیم‌خان ۳۱۲ ، ۳۲۲
رحیم (مدیر انجمن اقبال) ۵۴۸
رسائل افضل‌الدین کاشی ۳۴۷
رسائل شمس‌الدین تبریزی ۳۴۷
رساله در احوال اثر پراشکفتی شاعر ۷۲
رساله در باب ایران و فرهنگ جهان ۷۲
رساله در باب میرعلیشیر نوایی ۷۲
رسالهٔ قضایای عامه در علوم طبیعی ۷۲
رستاخیز (ترجمه) ۷۲
رستم دستان ۱۰۲
رستم و اسفندیار (داستان) ۳۲۰
رسول‌الله (ص) ۱۲۹

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رسول (حسنعلی) ۴۲۲
رشت ۱۳۸، ۱۴۰ تا ۱۴۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱ تا ۲۰۳، ۲۱۳ تا ۲۱۶
رشت (بیمارستان ملی) ۲۱۴
رشت (دانشسرا) ۱۴۲، ۲۰۱
رشت (سبزه‌میدان) ۲۰۱
رشت (کلوب) ۲۰۳
رشیدالدین (نمایندهٔ هند هلند) ۵۱۷
رشید رضا ۴۹۹
رشید وطواط ۱۰۰
رشید یاسمی (= یاسمی، غلامرضا)
رضاشاه پهلوی ۲۲، ۳۴۳، ۴۶۷، ۶۱۹
رضاعلی‌خان نواب رامپور (سید) ۵۳۷
رضاقلی‌خان کدخدا ۳۵۵
رضاقلیخان هدایت ۹
رضوان‌خانم ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۶۴
رضوان‌زاده (ابوالحسن) ۳۷۳
رضوی (آقا سید محمد) ۳۶۰، ۳۷۳
رضوی (حرم مطهر) ۶۱۷
رضوی (دکتر مسعود حسن) ۵۴۴، ۵۴۵
رضی (سید) ۶۱۸
رعدی (دکتر غلامعلی) ۹۵، ۱۰۹، ۱۲۶، ۱۳۶، ۳۸۳، ۳۸۹، ۳۹۵، ۳۹۹ تا ۴۰۱، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۵، ۴۴۰، ۴۴۵، ۴۵۰، ۴۵۱
رفیعی ۱۵۱، ۱۸۶
رک (راک) هتل ۳۰۶
رکن‌آباد (رکنی) (آب) ۸۸، ۳۴۳، ۳۵۰، ۳۷۷، ۳۷۷ ح
رکن‌الدوله (شاهزاده محمدتقی‌میرزا) ۶۱۸
رکنی (عدل) (شاهزاده) ۱۳۴
رگال (تئاتر) ۵۲۲
رگال (سینما) ۳۲۵
رُم ۷۱
رندپوان ۳۹۱، ۳۹۲
روانباز (روح‌الله) ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۱۴، ۴۳۲
روایال سوسایتی ۴۱۹
روچستر ۲۴۰
روحانی وصال ۳۷۱
رودبار گیلان ۲۰۳، ۲۰۴
رودسر ۲۱۳، ۲۱۶
رودکی ۵۱۷
روزبهان بقلی (آرامگاه) ۷۰
روز روشن (تذکره) ۳۴۹
روزنامه‌نگاران (انجمن) ۴۸۱
روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه ۱۱
روزنامهٔ خاطرات بصیرالملک شیبانی ۱۱
روزنامهٔ خاطرات سفر سوم ناصرالدین‌شاه به فرنگ ۱۱
روزنامهٔ خاطرات عین‌السلطنه قهرمان میرزا سالور ۱۱، ۱۲، ۱۴
روزنامهٔ خاطرات ملیجک ثانی ۱۱
روزنامهٔ سفر خوارزم محمدعلی‌خان غفور ۱۱
روزنامهٔ سفر گیلان ناصرالدین‌شاه ۱۱
روس ۱۷۳، ۴۲۷، ۶۱۹
روسلی ۳۹۹، ۴۰۲
روسیه ۱۴۱، ۱۴۲ ح، ۳۶۵، ۴۲۶
روشن ۱۶۰
روضات‌الجنات (کتاب) ۶۰۳

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روضة‌الشهدا (کتاب) ۳۴۷
روضة‌الصفا (کتاب) ۶۱۰
روم ۴۵، ۲۶۴، ۵۹۳
روهری ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰
رویال اتومبیل کلاب ۴۴۴، ۴۵۶
رویال‌هتل الله‌آباد ۲۷۶
رهاورد حکمت (کتاب) ۲۷
رهبر ۱۶۳
رهبری زنجانی ۲۰۵
رهبری (یوسف) ۷۳
رهنما ۳۹۲، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۱۸، ۴۲۷، ۴۶۳
رهنما (غلامحسین) ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۷
ری ۲۳۵
ریاحی‌پور (اسماعیل) ۷۳
ریاحی‌پور (مرتضی) ۷۳
ریاض‌الفردوس (باغ) ۴۶۹
ریاض (حسین‌آقا) ۹۷
ریاضی ۶۱۶
ریاضی (غلامحسین) ۱۱۲
ریجنت استریت ۴۴۳، ۴۳۵، ۴۴۱
ریجنت پالاس ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۲۸، ۴۳۷
ریچمند (هتل) ۴۰۰
ریسباف کاشان (کارخانه) ۲۲۸
ریموند ۴۵۴

ز

زابل ۲۳۰
زادالمسافرین (کتاب طبی) ۳۵۴
زادالمعاد (کتاب) ۶۲۱
زاغی (معشوقهٔ واهب) ۵۸۶
زاکان (قریه) ۲۰۳
زاهدان ۴۸۱، ۴۸۲
زاهدی (سرتیپ) (سپهبد) ۶۸، ۲۱۴
زبیری ۵۱۲
زردشت ۵۱
زرقان ۹۰، ۹۱
زرنگار (خانقاه) ۶۰۸
زرین (انتشارات) ۲۶، ۷۳
زرین‌فر ۱۲۶
زرین‌گل (جاده) ۱۳۳
زعیم (حسن) ۳۹۵
زغلول (میدان) ۴۶۹
زلزال (سوره) ۳۱۶ ح
زمانی (حاجی یوسف) ۱۴۳
زمر (سوره) ۲۵۹
زنجان ۱۷۸، ۲۰۳، ۲۰۴ تا ۲۰۸، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۴۴
زنجانی (کنسول بصره) ۲۳۹
زند ۳۸۴، ۳۸۵
زند ایرانی (جمیل) ۳۳۵، ۳۳۶
زند (خیابان) ۳۴۴، ۳۶۸
زنده‌پیر (چلّه‌خانه) ۲۴۸
زندیه ۳۰
زهاب (سر پل) ۱۷۱
زیج ایلخانی ۳۴۷
زیدر ۱۳۲
زیدی (وزیر اعظم) ۵۳۷، ۵۴۰
زیدیه ۱۸۵
زیرآب ۱۳۶

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زیر آفتاب سوزان (کتاب) از اسکار فن ئیدرمایر ۱۱
زیرکزاده ۹۹
زیگلر (مؤسسه) ۳۵۹
زیلند جدید ۴۲۲
زیمرن (خانم) ۴۱۵، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۸
زیمرن (سر آلفرد) ۴۱۵
زین‌الاخبار گردیزی (کتاب) ۲۶۷، ۵۵۱
زین‌الدین ابوبکر تایبادی (شیخ) ۶۱۴
زین‌الدین ابوبکر خوافی ۶۱۰
زین‌العابدین علی (ع) (امام) ۶۲
زینت‌السلطنه ۳۸۵
زینل (حاجی یوسف) ۳۲۴
زینل یار جنگ ۲۸۶، ۲۹۱

ژ

ژاپن ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۹۱، ۳۲۸
ژزوئیت ۳۸۷، ۳۹۰
ژنده‌پیل (شیخ جام، احمد جام) ۶۱۵
ژنو ۷۱، ۳۹۱، ۳۹۹، ۴۱۸، ۴۳۷
ژوئن ویل لوپون ۳۹۷، ۳۹۸
ژول سزار (درام) ۳۲۰
ژول‌فرنی (خیابان) ۳۹۰

س

ساتال خارو ۵۷۱
ساتنا (ستنا) (مستر) ۲۴۵، ۲۴۸ تا ۲۵۰
ساتهام (سر) ۳۰۲ تا ۳۰۴
ساحر (حکیم احمد شجاع) ۲۶۸
ساحة‌الشهدا (میدان) ۳۸۶
سادات دشتکی شیرازی ۶۱
سادات مصرخ (قبرستان) ۶۰۹
سادات ناصری (دکتر) ۲۷، ۷۲
سادبلا (جزیره) ۲۴۸
سادو ۲۴۸
سادویس ۵۰۵
ساردنی (جزیره) ۳۹۱
سارنات (موزه) ۲۷۳
ساری ۱۳۵، ۱۳۷ تا ۱۳۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۲ تا ۱۹۴، ۱۹۶ تا ۱۹۸، ۲۱۷ تا ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳
ساری (دبیرستان) ۱۸۵، ۱۹۴
ساعد (محمد) ۶۸، ۲۳۶، ۴۶۷، ۴۶۸
ساغند (قریه) ۱۱۰
سالار ۳۶۶
سالار جنگ (نواب) ۲۹۰
سالار سعید سنندجی (عبدالحمید) ۱۵۹
سالار مفخم سنندجی ۱۵۷
سالاریه (باغ) ۹۵
سالامبو (هتل) ۳۹۰
سالنامهٔ ایران ۳۴۸
سامانیان ۲۳۰
سامی (علی) ۳۵۶
ساندرسن (مستر) ۳۶۵، ۳۶۸
سانفرانسیسکو ۴۹۶
ساوجبلاغ (= مهاباد) ۱۶۰
ساوُی (تئاتر) ۴۱۰
ساوُی (هتل) ۴۱۰، ۴۲۵
سبحة‌الابرار (مثنوی) ۵۵، ۴۹۰
سبزار (= اسفزار) ۶۰۳

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سبزوار ۱۳۰، ۱۳۱
سبزواری (منظومه) ۱۳۱
سپرو (سر تیج بهادر) ۲۷۶
سپهبدی (دکتر عیسی) ۳۸۳، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۲۸، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۶۳
سپهر کاشانی ۳۴۸
سپهسالار (مدرسهٔ عالی) ۶
سپهسالار (مسجد، مدرسه) ۲۰۴، ۲۰۵
سپه (مدرسه) ۱۹۹
ست (دکتر راجا بیششوار دیال) ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۵۷
سجاد (ع) (سید) ۳۷
سجادی ۱۵۳
سجلماسه ۵۵۷
سخن حکمت (کتاب) ۲۷، ۷۱
سِدِه (خراسان) ۱۱۸
سرآب کشمیر ۵۶۷
سرابندی ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۷۰، ۳۷۵
سراج‌الدین صدر موسوی ۳۴۹
سراج‌القلوب ۳۴۸
سرّالنجاح (کتاب) ۴۰
سرامیک (دریا) ۳۹۰
سرای (عمارت) ۳۸۶
سُربن (دانشگاه) ۶۴، ۶۸، ۴۶۳ ح، ۴۷۳
سر جان ملکم (مجسمه) ۲۸۳
سرخس ۱۱ ح
سردار صولت (یوسف‌خان هزاره‌ای) ۶۱۴
سردار فاخر حکمت (رضا) ۱۰۰، ۱۰۷، ۲۱۱
سردار فاخر (خانم) ۴۸۱
سردار کابلی ۱۶۵
سرکیس (کتابخانه) ۴۷۰
سرمدی ۹۵، ۱۵۰
سرم‌سازی بنگلور (مؤسسه) ۲۹۶
سروده (قریه) ۵۹۹، ۶۰۰
سرور گویا اعتمادی ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۱۳، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۹، ۶۰۰
سروش اصفهانی (میرزا محمدعلی) ۲۲۲
سروش (عیسی) ۱۷۶ تا ۱۷۹، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳
سریش‌آباد ۱۷۴
سرینکاپانام (قلعه) ۳۰۱
سرینگار ۵۴۹، ۵۶۴، ۵۶۸ تا ۵۷۱، ۵۷۳
سرینگار (کتابخانه) ۵۷۲
سرینگار (موزه، عجایبخانه) ۵۷۲
سسیل (هتل) ۵۲۳
سطوتی (سرتیپ) ۱۰۶
سعادت‌آباد ۸۷
سعادت بوشهر (مدرسه) ۳۴۴
سعادت (عبدالکریم) ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۷۶
سعادت قدس ۱۱۵
سعادت (محمدحسین) ۳۴۴
سعدآباد (پیمان) ۵۹۲
سعدآباد (قصر) ۱۷۹
سعدالدین کاشغری ۶۱۰
سعدی (آرامگاه) ۷۰، ۳۵۰
سعدی (بیمارستان) ۳۴۴
سعدی (تنگ) ۳۷۵
سعدی (خیابان) ۴۰۹

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سعدی (دبیرستان) ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴
سعدی شیرازی ۳۲ ح، ۳۶ ح، ۴۱ ح، ۴۲ ح، ۴۷ ح، ۴۸، ۴۹ ح، ۵۵، ۶۹ ح، ۷۷ ح، ۸۳، ۱۶۴، ۲۰۶، ۲۹۷ ح، ۳۷۵، ۳۹۲ ح، ۳۹۸ ح، ۴۵۶ ح، ۴۷۱، ۴۷۵ ح، ۵۲۸ ح، ۵۴۲، ۵۴۴ ح، ۵۸۴ ح، ۶۲۳ ح
سعدی (کلیات) ۴۱ ح، ۲۶۶، ۳۷۵، ۴۴۹
سعدی (مجسمه) ۷۰
سعدی‌نامه (کتاب) ۷۰
سعدیه (بقعه) ۳۵۰، ۳۶۹، ۳۷۴، ۳۷۵
سعودی (دولت) ۳۲۴
سعودی عربی ۴۲۲، ۴۵۹
سعید وزیری ۳۷۰
سفارتنامهٔ خوارزم ۹
سفر در ایران (کتاب) از کاسپار درورویل ۱۱
سفر مهاجرت (کتاب) ۹
سفرنامه و بررسیهای سفیر فرانسه در ایران از ژان اوبن ۱۲
سفرنامه و خاطرات شوشتری (= تحفة‌العالم) از میرعبداللطیف‌خان ۱۰
سفرنامه و خاطرات کاوشهای شوش از مادام ژان دیولافوآ ۱۲
سفرنامه و دفتر اشعار دکتر محمود افشار یزدی ۱۰
سفرنامه‌های سهام‌الدولهٔ بجنوردی ۱۰
سفرنامه‌های ونیزیان در ایران ۱۲
سفرنامهٔ آنتونی اسمیت ۱۱
سفرنامهٔ ابراهیم صحافباشی ۹
سفرنامهٔ ابن‌بطوطه ۷
سفرنامهٔ ابن‌فضلان ۷
سفرنامهٔ ابوالحسن‌خان ایلچی ۹
سفرنامهٔ ابودلف ۷
سفرنامهٔ ادیب‌الملک به عتبات ۹
سفرنامهٔ از خراسان تا بختیاری از هانری رزه آلمانی ۱۱
سفرنامهٔ استراباد و مازندران و گیلان میرزا ابراهیم برای ژنرال دُرن ۹
سفرنامهٔ الموت و لرستان و ایلام از استارک ۱۱
سفرنامهٔ امین‌الدوله ۹
سفرنامهٔ اورسل ۱۱
سفرنامهٔ اولئاریوس ۱۱
سفرنامهٔ اول مظفرالدین‌شاه به فرنگستان ۹
سفرنامهٔ اولیویه ۱۱
سفرنامهٔ ایران و روسیه عزالدوله و ملکونوف ۹
سفرنامهٔ بارنز ۱۱
سفرنامهٔ بارون فیودروکوف ۱۱
سفرنامهٔ بخارا (در عصر محمدشاه قاجار) ۹
سفرنامهٔ برادران امیدوار ۹
سفرنامهٔ بلوچستان علاءالملک ۹
سفرنامهٔ بلوشر ۱۱
سفرنامهٔ بنادر و جزایر خلیج فارس ۹
سفرنامهٔ بنجامین فرانکلین ۱۱
سفرنامهٔ به سوی اصفهان از پیر لوتی ۱۱
سفرنامهٔ بُهلر ۱۱
سفرنامهٔ پاکستان قاسم صافی ۹
سفرنامهٔ پولاک ۱۱
سفرنامهٔ پیترو دلاواله ۱۱
سفرنامهٔ تاورنیه ۱۱
سفرنامهٔ ترکستان و ایران هانری موزر ۱۱
سفرنامهٔ حاج پیرزاده ۹

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سفرنامهٔ حاج سیاح ۹
سفرنامهٔ خراسان و کرمان افضل‌الملک ۹
سفرنامهٔ خوزستان حاج نجم‌الملک ۹، ۱۳
سفرنامهٔ خوزستان رضاشاه ۹
سفرنامهٔ دوراند ۱۱
سفرنامهٔ دون گارسیا سیلوا فیگوروآ ۱۱
سفرنامهٔ راولینسون ۱۱
سفرنامهٔ رضاقلی‌میرزا ۹
سفرنامهٔ رکن‌الدوله ۹
سفرنامهٔ ژان اوتر ۱۱
سفرنامهٔ ژنرال سرپرسی سایکس ۱۱
سفرنامهٔ سدیدالسلطنه ۹
سفرنامهٔ سفر دوم مظفرالدین‌شاه به فرنگستان ۹
سفرنامهٔ سیف‌الدوله به مکه ۹
سفرنامهٔ شاهزاده عبدالصمدمیرزا عزالدوله ۹
سفرنامهٔ شیکاگو ۹
سفرنامهٔ صفاءالسلطنه نائینی ۹
سفرنامهٔ صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه) ۹
سفرنامهٔ ظهیرالدوله ۹
سفرنامهٔ عتبات ناصرالدین‌شاه ۹
سفرنامهٔ عراق عجم ناصرالدین‌شاه ۹
سفرنامهٔ فرهادمیرزا ۹
سفرنامهٔ فریزر ۱۱
سفرنامهٔ کارستن نیبور ۱۱
سفرنامهٔ کارلا سرنا (مردم و دیدنیهای ایران) ۱۱، ۱۲
سفرنامهٔ کرمان و بلوچستان فیروزمیرزا فرمانفرما ۹
سفرنامهٔ کروسینسکی ۱۲
سفرنامهٔ کلارا کولیدررایس (زنان ایران و راه و رسم زندگی آنان) ۱۲
سفرنامهٔ کلاویخو ۱۲
سفرنامهٔ کمپفر ۱۲
سفرنامهٔ لایارد ۱۲
سفرنامهٔ مارکوپولو ۱۲
سفرنامهٔ مازندران رضاشاه ۹
سفرنامهٔ مازندران و استراباد رابینو ۱۲
سفرنامهٔ محمدرضابیک ۹
سفرنامهٔ مشهد هوتوم شیندلر ۱۲
سفرنامهٔ مکه حاج مخبرالسلطنه هدایت ۹، ۱۳
سفرنامهٔ ملکونوف به سواحل جنوبی دریای خزر ۹
سفرنامهٔ میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی (ایلچی) به روسیه ۹
سفرنامهٔ میرزا صالح شیرازی ۹
سفرنامهٔ میرزا محمدحسین فراهانی ۹
سفرنامهٔ ناصرالدین‌شاه به خراسان (سفر دوم) ۹
سفرنامهٔ ناصر خسرو ۱۲
سفرنامهٔ نایب‌الصدر شیرازی ۹، ۱۰
سفرنامهٔ نظام‌الملک دوم از تهران به شیراز ۱۰
سفرنامهٔ نظام‌الملک دوم از شیراز به تهران ۱۰
سفرنامهٔ ویلسن ۱۲
سفرنامهٔ هانری بایندر به کردستان و بین‌النهرین ۱۲
سفرهای رضاشاه به لرستان ۱۰
سفری به ایران از دو هوسه ۱۲
سفری به دربار سلطان صاحبقران از دکتر هنریشن بروگش ۱۲
سفری به دور ایران از کنتس مادفون روزن ۱۲
سفیان ثوری (تفسیر) ۵۳۹

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سفیدرود ۲۰۴، ۲۱۴
سفیران پاپ در دربار خانان مغول از دوراکه ویلتس ۱۲
سفیر زیبا از ایون گُرس ۱۲
سفینهٔ حکمت (کتاب) ۵۰۹
سقز ۱۵۹، ۱۶۰
سقز (دبستان) ۱۶۰
سکّار ۲۴۳ تا ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰
سکّار (سدّ) ۲۵۲، ۵۰۳
سکاکی ۵۷۵
سکرکور (کلیسا) ۳۹۱
سکندرآباد ۲۸۸
سلافةالعصر (شرح کامل صحیفهٔ سجادیه) ۶۱
سلام‌الله (امیر) ۶۲
سلامان و ابسال (کتاب) ۴۳۸
سلجوقیان ۹۸
سلسلةالذهب جامی ۴۴۸
سلطان‌آباد عراق (= اراک) ۱۵۰، ۱۵۱
سلطان احمد آل‌مظفر (مسجد جامع) ۱۰۹
سلطان احمد (سر) ۲۵۶
سلطان حسین بایقرا (مدفن) ۶۰۹
سلطان حسین صفوی (شاه) ۶۱
سلطان شهریار ۵۳۱
سلطان شهید (= تیپوسلطان) ۳۰۱
سلطانعلی گنابادی (ملا) ۱۱۶، ۱۱۷
سلطان محمود (روضه) ۵۹۵
سلطانی سمنان (مسجد جامع) ۱۳۵، ۱۹۱
سلطانی کاشان (مدرسه) ۹۶، ۲۲۷، ۲۲۹
سلطانیه ۲۰۷
سلطانیه (چمن) ۱۷۸
سلم‌العارف (کتاب) ۳۵۸
سلمان فارسی (میدان) ۴۷۶
سلیمان ۳۲۸
سلیمان‌پاشا (شارع) ۴۶۶
سلیمان (جبال) ۴۸۶
سلیمان‌خانی (مدرسه) ۱۳۸
سلیمان (مستخدم سفارت) ۴۶۶
سمنان ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۹۱ تا ۱۹۳
سمنان (جامع سلطانی) ۱۹۱
سمنان (کارخانهٔ نخریسی ۱۹۲
سموئل اسمایلز ۴۰
سمیعی (بخشدار بندرشاه) ۲۲۱
سمیعی (کفیل حکومت یزد) ۱۰۷
سنائی (حکیم) ۳۶، ۳۶ ح، ۵۹۵
سنائی (مقبره) ۵۹۵
سنت‌استیفن (کالج) ۲۵۸
سنت جیمس پارک ۴۱۰، ۴۱۵، ۴۳۹
سنجاری ۵۵۸
سن‌جورج (نشان) ۴۸۷
سن‌جورج (هتل) ۳۸۵
سن‌جیمس (کالج) ۴۴۹
سند ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳
سند (دره) ۲۴۵، ۲۴۹
سند (رود) ۲۴۳ تا ۲۴۵، ۲۴۷ تا ۲۴۹، ۴۸۶، ۵۰۳، ۵۶۱
سندز (میس) ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۴۹
سند (کالج) ۲۵۲
سندی تایمز (روزنامه) ۴۵۶
سنقر ۱۶۸
سنگاپور ۳۲۰

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سنگبست (رباط) ۶۱۵
سنگسر ۱۹۲، ۱۹۳
سنگلاخ (میرزا) ۴۶۷
سنگ هفت قلم (سنگ قبر) ۶۰۸
سن‌لازار (گار) ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۶۲
سنندج (= سنه) ۱۵۷ تا ۱۶۱
سنه (= سنندج) ۱۵۷
سوئد ۱۹۴، ۳۹۰، ۵۰۱
سوئز (کانال) ۳۸۹
سوبر (دکتر) ۳۲۴
سودی (دکتر) ۲۶۵
سوربن ۳۸۴
سوربی (قریه) ۵۷۹
سورت (بندر) ۲۸۴
سورمُق ۳۷۷
سوریه ۴۰۶، ۴۲۲، ۴۳۱، ۴۵۹، ۴۷۷
سوریه (سفارت) ۴۷۳
سویت ۵۱۵
سویس ۲۷، ۷۱، ۳۹۹، ۴۰۵، ۴۱۳، ۴۱۸، ۴۴۰، ۵۹۲
سهراب و رستم (داستان) ۱۱۹
سهرابی (نقی) ۳۹۳، ۳۹۴
سه سال در آسیا از کُنت گوبینو ۱۲
سه سال در تبت (کتاب) ۵۰۶
سه سال در دربار ایران از دکتر فوریه ۱۲
سه سفرنامهٔ هرات، مرو، مشهد ۱۰
سه گفتار در تاریخ ادیان ۷۳
سهل‌آباد ۳۵۸
سهیلی (علی) ۶۸
سیاحت درویش دروغین در خانات آسیای مرکزی از آرمی‌نیوس وامبری ۱۲
سیاحت شرق آقا نجفی قوچانی ۱۰
سیاحتنامهٔ شاردن ۱۲
سیاحتنامهٔ مسیو چریکف ۱۲
سیاح (حمید) ۳۳۲
سیاح (کاظم) ۱۹۴، ۱۹۶
سیاح (همایون) ۱۵۰
سیادت ۳۵۸
سیادهن (قریه) ۱۷۶
سیام (= تایلند) ۷، ۵۱۶
سی‌پی ۴۸۵
سیته (جزیره) ۳۹۶
سی خاطره (کتاب) ۷۳
سید احمد الرفاعی (مسجد) ۴۶۷
سیدالعراقین ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۲، ۴۷۳
سید (پِیس) ۹۹
سید حسین (دکتر) ۲۸۶
سیدزاده ۲۲۷
سیدشاه ۲۵۳
سیدعلی‌حسن‌خان ۳۴۹
سید محمد لشکرنویس نوری ۱۰
سیدین (دکتر) ۵۲۱، ۵۴۰
سیدین (ک. گ.) ۴۲۸
سیروس ۳۷۰
سیرو (مهندس) ۹۷، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۱۳، ۳۴۴
سیستان ۱۲۰، ۶۰۱، ۶۰۲ح
سیف (سردار ناصر) ۲۲۹، ۴۶۹
سیک (امرا) ۵۵۰
سیک (طایفه) ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۷، ۵۰۶، ۵۱۶، ۵۲۹

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سیلان ۳۰۶
سیلون لوی ۴۹۱
سینا (دکتر) ۲۱۸
سینا (شبه‌جزیره) ۳۸۹
سیوطی ۳۴۴
سیون ۴۴۵

ش

شابهار (دشت) ۵۹۶
شاترجی (مستر) ۵۴۸، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۷، ۵۵۹ تا ۵۶۱
شاتوْدُوَنس (استاسیون) ۳۹۷
شادروان (نصرالله) ۳۶۸
شادمان (فخرالدین) ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۱۵، ۴۲۶، ۴۴۰، ۴۵۸
شارپ کشیش (مستر ریف نارمن) ۴۴۱، ۴۵۵
شاردن (شوالیه) ۴۵۵
شارل دوم ۴۲۴
شارما (خوشحال سعید) ۴۸۷
شافتر (شفتر) (دکتر) ۹۹ تا ۱۰۱، ۱۰۳
شاقلی (صلاح‌الدین سلجوقی) ۵۸۴
شاکونتالا (شکونتالا) (مثنوی) ۵۹، ۷۳، ۲۷۸
شالیمار لاهور (باغ) ۵۴۹
شام ۳۸۴
شانتی نیکیتان ۵۲۰
شانزلیزه (خیابان) ۳۹۱، ۳۹۶، ۳۹۹
شاه‌آباد (= هارون‌آباد) ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۳۷
شاه‌احمدخان ۵۲۳، ۵۸۷
شاه (بندر) ۱۹۴ تا ۱۹۶، ۲۲۱
شاه‌پسندخانم دلستان ۱۹۲
شاه‌پسند (دبستان) ۱۹۲
شاهپور (پسر اردشیر جی) ۲۵۷، ۳۰۶
شاهپور سنندج (دبیرستان) ۱۵۷
شاهپور کرمانشاه (دبیرستان) ۱۶۲
شاهپور رشت (دبیرستان) ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۰۲، ۲۰۳
شاه‌جهان ۳۴۹، ۵۳۵، ۵۵۰، ۵۵۲
شاهجهان دهلی (قلعه) ۵۲۶
شاه‌جهان (مسجد) ۵۸۶
شاه چراغ (احمد بن موسی) (بقعه) ۶۱، ۳۵۰، ۳۵۱
شاه داعی الی‌الله ۳۵۲
شاهدخت (دبیرستان) ۱۴۲
شاهرخ تیموری ۱۳۳، ۱۳۶، ۶۰۵، ۶۱۴
شاهرخ نادری ۳۶۹
شاهرخی (حسین) ۲۲۲
شاهرخی (مسجد) ۶۰۸
شاهرضا (مریضخانه) ۱۲۴، ۱۲۸
شاهرضای مشهد (دبیرستان) ۱۲۲، ۱۲۵، ۶۱۷
شاهرود ۱۳۱ تا ۱۳۳
شاهرودی ۱۷۸
شاهزاده قاسم (ابوالقاسم بن جعفر بن ابی‌طالب) ۶۰۹
شاه زین‌العابدین (مقبره) ۵۶۵
شاه شهید (= محمد نادر شاه) ۵۸۱
شاه‌کوه ۱۳۲
شاه محمودخان ۵۸۳، ۵۸۶
شاه اصفهان (مسجد) ۱۰۵
شاه قزوین (مسجد) ۱۷۶

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شاه مشهد (مسجد) ۱۲۴
شاهنامه (کتاب)۹۹، ۱۲۶، ۲۰۰، ۳۲۰، ۴۴۹، ۴۹۲ ح
شاه‌نجف (آرامگاه) ۵۴۲
شاه نعمة‌الله ولی ۳۴۷
شاه همدان (سید علی همدانی) ۵۶۶
شاه همدان (مسجد) ۵۶۶
شاهی ۱۳۵، ۱۸۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲
شاهی (جرگه) ۴۸۵
شاهی (دبستان)۱۳۷، ۱۸۵، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸
شاهی (دربار) ۴۸۵
شایسته (مانا) ۷۳
شایگان (گنج) ۵۸۱
شبستر ۶۹
شبستری (شیخ) ۳۳
شبلی نعمانی ۵۳۴
شجاع (پسر تیمورشاه) ۵۹۸
شجاعی (حمید) ۳۲۱
شجاعی (خانم) ۳۲۲
شرت انگلیش استوریز (کتاب) ۳۲۵
شرح بیست باب ملامظفر ۳۴۸
شرح حال و منتخب آثار جامی ۷۲
شرح شمسیه (کتاب) ۳۱
شرح مثنوی (کتاب) ۳۴۷
شرح مغنی (کتاب) ۳۱
شرف‌الدین ابراهیم ۶۲
شرف‌الدین ابی علی حسن ۶۲
شرف (دکتر) ۵۱۰
شرق اقصی ۲۳۷
شرلی (کاپیتان) ۳۶۸
شریعتمدار دامغانی ۱۳۴
شریفی ۱۲۲، ۱۲۷
شریفی (میرزا محمدحسین) ۳۵۰
شط ۲۳۹، ۲۴۰، ۳۳۳
شط‌العرب (فندق) ۲۳۹
شعاع‌الملک (شعاع) ۳۴۶
شعاع (شعاع‌الملک)۳۴۵، ۳۴۵ ح، ۳۵۸، ۳۷۶
شعاعیه (مدرسه) ۸۶، ۸۷
شعرالعجم (کتاب) ۵۳۴
شعراء (سوره) ۵۹۰
شعر معاصر (کتاب) ۷۲
شعری (سرتیپ) ۶۹۹، ۶۲۳
شفاعت احمد ۵۱۲
شِفِرد (هتل) ۴۶۸
شکرائی (ابوالقاسم) ۱۵۱، ۱۷۵
شکسپیر ۳۲۰، ۴۵۳، ۵۹۲
شکسپیر (خانه) ۴۵۰
شکل اعراب القرآن (کتاب) ۶۱۹
شکوه‌الملک (حسین) ۳۶۶
شکیبا ۱۵۸
شلامار لاهور (باغ) ۲۶۸
شلیمار کشمیر (شلامار) (باغ) ۵۶۴، ۵۶۷
شمس‌الدین تبریزی ۳۴۷
شمس‌الدین شاعر ۱۱۲
شمس‌المعالی مولوی عبدالحق ۳۰۴
شمس‌الهنی ۲۷۱
شمس (دبستان طبس) ۱۱۲
شمس عارف (ماژور) ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۴، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۳۱
شمس (غلامرضاخان) ۲۵

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شمس کتابفروش (حاجی) ۶۱۰
شمس ملک‌آرا (شاپور) ۶۳
شمسی ۳۴۹
شمیران ۱۶۸، ۱۸۷
شوراب (ده) ۱۱۱
شورای بریطانیا ۳۵۹، ۳۶۵، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۳۰، ۴۳۷، ۴۴۲، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۹
شوروی ۲۱۲، ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۵۲، ۵۱۷
شوروی ۶۲۳
شوریده (فصیح‌الملک) ۳۶۶، ۳۷۴
شوش ۴۷۱، ۴۷۷
شوشتری ۱۲۴
شوشتری (محمدجعفر) ۳۱۲، ۳۱۶
شوکت‌الملک (ابراهیم‌خان عَلَم) ۱۱۸
شوکتی بیرجند (دبستان) ۱۱۸
شوکتی (سرتیپ) ۶۱۵
شوکتیه (مدرسه) ۱۱۹
شولتس (مهندس آلمانی) ۲۰۳
شهاب‌الدوله (شمس ملک‌آرا) (شاهزاده) ۱۵۷، ۱۶۱
شهاب فردوسی ۱۱۵
شهرآرا (باغ) ۵۸۳
شهرداری کاشان (بیمارستان) ۲۲۹
شهرداری نوشهر (مریضخانه) ۲۱۶
شهرستانی ۵۵۱
شهریور (میرزا احمد قمی) ۱۲۲
شهسوار ۱۳۹، ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶
شهسوار (بندر) ۱۸۳، ۱۷۴
شهسوار (دبستان) ۱۸۴
شهمیرزاد ۱۹۲، ۱۹۳
شهید نورایی (دکتر) ۳۸۵ تا ۳۸۷، ۴۶۶، ۴۶۸ تا ۴۷۰
شهیدی ۵۵۰
شهیدی (خانوادهٔ میرزا طاهر) ۱۲۶
شهیدی (دکتر سید جعفر) ۶
شهیدی (مهندس) ۴۱۱، ۶۱۶
شیبانی (سرهنگ کاظم) ۲۲۷
شیخ‌الاسلام (حاجی شیخ محمدباقر) ۳۶۱
شیخ جام (احمد جام، ژنده پیل) ۶۱۰
شیخ جام (مقبره) ۶۱۵
شیخ (قصر) ۳۳۵
شیخ لطف‌الله (مسجد) ۱۰۵، ۱۰۶
شیدایی (باغ) ۶۱۲
شیراحمدخان (شاهزاده) ۵۸۹
شیراز ۱۵، ۲۱، ۲۲، ۴۲، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۳، ۸۷، ۸۹، ۱۲۸، ۱۶۵، ۲۵۰، ۲۷۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۳۱، ۳۴۱ تا ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۴ تا ۳۶۱، ۳۶۳ تا ۳۶۷، ۳۶۹ تا ۳۷۱، ۳۷۴ تا ۳۷۸، ۴۴۱، ۴۵۵، ۵۰۲، ۵۱۱، ۵۲۲، ۵۵۶، ۶۱۸، ۶۲۴
شیراز (انجمن) ۵۱۰
شیراز (جلگه) (دره) ۱۱۴، ۳۶۶، ۳۸۳، ۴۸۵
شیراز (دانشسرا) ۳۶۷
شیراز (دانشکدهٔ ادبیات) ۳۶۷
شیراز (دانشکدهٔ معقول و منقول) ۳۶۷
شیراز (دروازه) ۸۳
شیراز (شهرداری) ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شیراز (موزه = موزهٔ پارس) ۳۵۶
شیرانی ۳۲۳
شیرخان افغانی ۳۲۱، ۵۱۵
شیرکوه ۱۰۸
شیرگاه ۱۳۶، ۱۸۵، ۱۹۶، ۲۲۳
شیروانی (حاجی میرزا زین‌العابدین) ۳۶۶
شیر و خورشید سرخ ایران (انجمن خیریه) ۶۶، ۷۰
شیر و خورشید سرخ (مریضخانه) ۱۶۳
شیرین بلاغ ۲۳۱
شیفته (حسین فصیحی) ۳۷۵
شیلی ۴۲۳
شیوارائو ۴۹۶
شی‌یرا (ادوارد) ۷۲

ص

صائب ۲۴۱، ۵۸۰
صائب (آرامگاه) ۷۰
صاحبدیوان ۳۶۱
صاحبدیوان (شمس‌الدین محمد) ۵۱۳
صادق منشی اصفهانی (میرزا) ۳۴۷
صادقی‌نژاد ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۵، ۳۷۰
صادقیه سمنان (مدرسه) ۱۳۶
صالح (الله‌یار) ۲۱۲، ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۶
صالح علیشاه ۱۱۶، ۱۱۷
صبا (حاکم بندرپهلوی) ۱۴۳
صبح گلشن (تذکره) ۳۴۹
صحن نو آستانهٔ رضوی ۱۲۲، ۱۲۸
صحنه ۱۶۸، ۱۷۲
صحیفه (دعا) ۳۷، ۶۲۱
صدارت (نسیم) ۳۵۰، ۳۶۶
صدای افغانستان (روزنامه) ۶۰۱
صدرالدین محمد اول ۶۲
صدرالدین محمد دوم (مهذب‌الدوله) ۶۲
صدرالدین محمد سوم دشتکی شیرازی ۶۲
صدرالدین (میرزا سیدعلی‌خان کبیر حسینی حسنی مدنی مکی شیرازی) ۶۱
صدرزاده ۳۶۵
صدرزاده ۳۷۳
صدر (محسن، صدرالاشراف) ۲۳۱، ۲۳۲
صدری ۱۲۵
صدری (اعتمادالدوله) ۹۶
صدری (رکن‌الملک) ۱۲۲
صدق‌اللسان (کتاب) ۳۵۳
صدوق (شیخ) ۲۸۵
صدیق (دکتر) ۲۳۵
صدیقی (دکتر) (رئیس شعبهٔ شرقی رادیو دهلی) ۵۲۰
صدیقی (دکتر عبدالرحمن) ۲۷۸
صدیقی (دکتر عبدالرحمن) ۲۷۶
صدیقی (دکتر غلامحسین) ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۵، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۱۸، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۶۳ تا ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۷۴، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۷ ح، ۴۹۲، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۱۴، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۷، ۵۴۰، ۵۴۳، ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۶۴، ۵۷۳، ۵۹۰، ۵۹۴، ۶۰۷
صدیقی (مأمور شرکت نفت) ۳۷۷

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صرف میر (کتاب) ۳۱
صفاری (سرهنگ) ۲۲۰ تا ۲۲۲
صف‌شکن‌خان ۱۱۷
صفوت ۲۰۴
صفوی (باغ) (= باغ فین) ۹۶
صفوی (صفویه) (دوره، عصر) ۱۷۷ ح ، ۳۴۷ ، ۳۵۱
صفوی (قلعه) ۲۲۰
صفویه ۶۱ ، ۹۶ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۳۵۱
صفّه (کوه) ۱۰۵
صفی‌آباد (قصر) ۲۲۰
صفی (شاه) ۱۱۳ ، ۱۱۷ ، ۱۲۱ ، ۲۲۰
صفی (شیخ) ۱۷۳
صفیه‌خانم ۴۲۶
صلاح‌الدین سلجوقی (شاقلی) ۵۸۲ ، ۵۸۴ ، ۵۸۵ ، ۵۸۷ ، ۵۹۱ ، ۵۹۳ ، ۶۰۵
صمصامی (سروان) ۲۲۰
صناعی (دکتر محمود) ۴۳۵
صنایع مستظرفهٔ بمبائی (مدرسه) ۲۸۴
صنایع یدی بنگلور (مؤسسه) ۲۹۵
صنعتی (فرزند آقامحمد زرگر) ۳۶۳ ، ۳۷۳
صور (حاکم اصفهان) ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۴
صوفی (آخوند) ۶۱۴

ض

ضحاک ۳۲۰
ضیائیان ۳۵۷
ضیایی (دکتر) ۱۲۰ ، ۱۲۲ ، ۱۲۴ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۳۷۶
ضیاءالدین احمد (سر دکتر) ۲۶۹ ، ۲۷۰ ، ۵۰۴ ، ۵۰۵ ، ۵۳۶
ضیاءالدین علی ۶۲
ضیاءالدین ناظم ۲۶۷
ضیاءالدین یوسف ۶۱۰
ضیاءالملک فرمند ۱۵۳ ، ۱۵۴

ط

طاق‌بستان ۱۶۱ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴
طاهر (آقامیرزا) ۶۱۶
طاهرزاده بهزاد ۱۳۰
طاهر متولی (میرزا) ۱۲۶
طاهری ۶۱۶ ، ۶۱۸
طایف ۶۱
طبری (تفسیر) ۵۳۹
طبس ۹۵ ، ۱۱۰ ، ۱۱۰ ح ، ۱۱۱ تا ۱۱۵ ، ۶۱۶
طبس گلشن (= طبس)
طبس گیلکی (= طبس)
طبس مسینا ۱۱۴ ح
طبقات ناصری (کتاب) ۵۹۹
طبیب‌زاده ۱۷۰
طرابلس ۴۶۵
طرازالعلوم (کتاب) ۶۱
طَرق ۹۹
طُرُق ۶۱۵
طوبی‌خانم ۳۸۴ ، ۳۹۲ ، ۳۹۸ ، ۴۱۶ ، ۴۶۰
طوس ۱۱۰ ، ۱۲۷ ، ۳۴۱ ، ۶۲۰
طه حسین (دکتر) ۴۷۱
طهماسب (تهماسب) اول صفوی (شاه) ۶۲ ، ۲۰۱ ، ۳۲۲
طیبات (= تایباد) ۶۱۴

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

طیبات سعدی ۳۷۵

ظ

ظفرالله‌خان (سر محمد) ۴۹۹ ، ۵۲۷
ظفرخان تربتی ۵۸۰
ظفری (خانواده) ۱۵۱
ظل‌السلطان (مسعودمیرزا) ۱۰۴ ، ۳۴۹ ، ۳۵۱
ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (کتاب) ۱۰
ظهیرالدین احمد (قاضی) ۵۵۷
ظهیر (سیدعلی) ۵۴۱ ، ۵۴۳ ، ۵۴۴

ع

عارفان (مزار) ۵۸۱ ، ۵۸۱ ح
عارف شیراز (= حافظ شیرازی) ۶۲۴
عاشقان (مزار) ۵۸۱ ، ۵۸۱ ح
عاشورا (مسجد) ۱۱۹
عاطفی لنگرودی ۲۰۰
عالم‌آرای عباسی (کتاب) ۱۷۷
عالی‌قاپو (سردر) ۲۵
عالی‌قاپو (عمارت) ۱۰۴
عباس‌آباد (دره) ۱۵۴ ، ۱۷۵
عباس اول، کبیر (شاه) ۲۵ ، ۹۶ ، ۲۰۱ ، ۲۲۸ ، ۲۴۱ ، ۶۰۷
عباس (بندر) ۳۳۲ ، ۵۲۸
عباس‌زاده (دکتر) ۲۱۵
عباس (شارع) ۳۸۹
عباس (میرزا) ۵۶۰
عباس‌میرزا نایب‌السلطنه (ولیعهد) ۳۵۱ ح ، ۶۱۷
عباسی (علی‌رضا) ۳۶۴ ، ۳۷۳
عبدالامیر ۵۵۸
عبدالحسین‌خان (میرزا) ۸۱ ، ۸۷
عبدالحق (مولوی) ۵۳۴
عبدالحمید تلگرافچی ۵۵۷
عبدالحی (سر) ۲۶۵ ، ۲۶۸
عبدالرب (نیشتر) ۵۱۹ ، ۵۲۰
عبدالرحمن افندی ۵۶۹
عبدالرحمن‌خان (امیر) ۵۷۸ ، ۵۸۵ ، ۶۰۹
عبدالرحمن (سر) ۲۶۵ ، ۲۶۸
عبدالرحیم (خواجه) ۵۵۲ ، ۵۵۴ ، ۵۵۵ ، ۵۵۸
عبدالرشید (سر) ۵۵۴ تا ۵۵۶
عبدالصمد (حاجی) ۷۸
عبدالصمد (سرگرد) ۴۹۲
عبدالعظیم (بقعه) ۶۳
عبدالغفار (حاجی شیخ) ۳۶۷
عبدالغفارخان ۵۴۷
عبدالغفور لاری (ملا) ۶۱۰
عبدالقدیر (مفتی) ۲۸۹ ، ۲۹۱
عبداللطیف (مولوی) ۵۷۲
عبدالله انصاری (خواجه) ۲۶۲ ، ۵۸۱ ح ، ۶۰۵ ، ۶۰۷
عبدالله جعفر الشاعر ۶۲
عبدالله‌خان قاری (ملک‌الشعراء) ۵۸۱
عبدالله قطبشاه ۶۱
عبدالمجیدخان (دکتر) ۵۰۴ ، ۵۸۲ ، ۵۹۲
عبدالنبی فخرالزمان قزوینی (ملا) ۳۴۸
عبدالواسع جبلی ۵۴
عبدالوهاب عزام (دکتر) ۴۷۱ ، ۴۷۴ تا ۴۷۶ ، ۵۱۳ ، ۵۲۳ ، ۵۲۵ ، ۵۵۱ تا ۵۵۵
عبدالهادی‌خان راوی (پریشان) ۵۸۵
عبده (شیخ محمد) ۴۹۹

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عبری (انیورسیته) ۵۱۷، ۵۲۲
عبقات (کتاب) ۵۴۴
عبید زاکان ۲۰۳
عتبات ۹، ۱۰۰، ۳۶۰، ۳۷۹
عثمان ساگر (دریاچه) ۲۸۸
عثمان علی‌خان، آصف‌جاه هفتم، نظام دکن (نواب) ۲۸۶، ۲۸۸
عثمانی ۱۷۳
عثمانیه (جامعه) ۲۸۶
عجایبخانه (موزهٔ سرینگار) ۵۷۲
عدل امین ۲۰۲، ۲۱۳
عدن ۳۱۹
عدن والا ۳۱۹
عراق (= اراک) ۱۴۹، ۱۵۱
عراق (عراق عجم) ۱۶۰
عراق عرب ۱۶۷، ۲۳۷، ۲۴۱، ۳۰۸، ۳۳۴، ۳۸۴، ۳۸۷، ۴۱۲، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۵۲، ۴۵۹، ۴۶۶، ۴۷۷، ۵۴۲
عربستان ۸۷، ۳۲۶ تا ۳۲۸
عرب‌لیگ ۵۱۷، ۵۱۸
عرفی ۴۹۱
عروضی سمرقندی (نظامی) ۵۶
عزالدین بن ابی‌المکارم (امیر) ۶۲
عزالدین اسحاق ۶۲
عزالملک (حاجی) ۳۴۵
عزالممالک اردلان (حاجی) ۴۱۴، ۴۳۴
عزیز و شاهد (مثنوی) ۵۸۶
عصمتیه کرمانشاه (دبیرستان) ۱۶۴
عضدالدوله دیلمی (امیر) ۳۵۵
عضدیه کرمانشاه (دبستان) ۱۶۴
عطار (آرامگاه) ۷۰
عطار (فریدالدین) ۱۳۰، ۵۹۵
عطار (کلیات) ۵۵۲
عطا یحیی‌الدین ۵۴۸
عطایی ۲۲۷
عطاءالله‌خان هندی (کلنل) ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۳، ۵۰۸، ۵۲۸
عظیمی ۲۱۴ تا ۲۱۶
عفت‌الملوک (منیر اعظم) ۶۳
عفیف‌آباد (باغ گلشن) ۳۷۶
عقاب (شرکت) ۵۰۹
عقدا ۱۰۷
عقیلی شاعر ۶۲۱
علاءالدوله سمنانی ۱۳۵
علاءالدین خلجی ۵۳۳
علاء (حسین) ۱۰۵، ۳۹۳، ۴۰۶
عَلم رحیل (مناره) ۵۸۱
علوی (حاجی سید جعفر) ۳۴۶، ۳۷۳
علی‌اُف (باغ) ۱۹۹
علی‌اکبر بن ابی‌القاسم طبیب ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴
علی‌اکبر توتون‌فروش (مشهدی) ۳۵۸
علی‌اکبرخان (میرزا) ۳۵۴
علی‌اکبر شیرازی (حاجی) ۴۱۴
علی‌اکبر طبیب (میرزا) (← علی‌اکبر بن ابی‌القاسم) ۶۰
علی‌اللهی (طایفه) ۱۷۱
علی بن ابی‌طالب (ع) ۶۱، ۶۱۱
علی بن حسین الکاشفی ۳۴۸
علی بن طیفور ۳۴۷

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

علی بیک ۷۷
علی‌خان خیاط (میرزا) ۲۳ ح ، ۶۷ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۴ تا ۸۶ ، ۳۶۳
علیرضا شیرازی ۳۴۷
علیشیرخان (امیر) ۵۸۴
علیشیر نوائی (امیر) ۷۲ ، ۵۰۹ ، ۶۰۵ تا ۶۰۷ ، ۶۱۱ ، ۶۱۵
علی شیروانی (امیر) ۱۳۰
علی (ع) ۳۴۱ ح
علیگره ۲۶۸ تا ۲۷۲ ، ۲۷۶ ، ۲۸۶ ، ۴۹۷ ، ۵۵۰
علیگره (دانشکدهٔ ادبیات) ۲۷۱
علیگره (دانشکدهٔ حقوق) ۲۷۱
علیگره (دانشکدهٔ علوم) ۲۷۱
علیگره (دانشگاه) ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۵۰۴ ، ۵۳۶
علیگره (کالج اسلامی) ۲۷۱
علی‌لالا ۵۹۵
علی‌محمدخان ۵۸۲ ، ۵۹۲
علی‌محمد کاشانی ۳۴۹
علی‌مرادخان زند ۳۶۹
علی‌نقی (حاجی‌میرزا) ۳۵۴
علی‌نقی خوشنویس (میرزا) ۳۷۵
عمادالدین مسعود شیرازی (امیر) ۶۲
عمادی شهریاری ۵۳۵ ح
عمان ۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ۳۳۱
عمر حیات‌خان ۲۶۷
عمر کهاروی (محله) ۳۱۹
عمعق بخاری (دیوان) ۳۴۹
عمیدآباد (ده) ۲۰۴ ، ۲۰۵
عنایت حسین ۲۷۰
عیسی حلمی‌پاشا ۴۶۸
عیسی (ع) ۳۷
عیلام (= حسین‌آباد) ۱۶۷ ، ۱۶۸
عین‌الدوله ۱۳۲
عین‌السلطنه (قهرمان میرزا سالور) ۶۴

غ

غازان‌خان مغولی ۱۳۵
غازی‌الدین حیدر ۵۴۲
غازیان ۱۴۳ ، ۲۰۲ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵
غازیان (پل) ۲۱۵
غازیان (گراند هتل) ۱۴۳ ، ۲۰۲ ، ۲۱۵
غالب اصفهانی (میرزا) ۲۵۶
غالب دهلوی (دیوان) ۵۵۳
غالب دهلوی (میرزا) ۵۲۹
غاوی ۳۳۲
غبار خاطر (کتاب) ۵۱۹
غروی (عبدالحسین) ۳۴۸
غزالی طوسی (امام ابوحامد محمد) ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۵۹۸
غزنه (= غزنین) ۵۹۵ ، ۵۹۶
غزنین (= غزنه) ۵۹۴ تا ۵۹۶
غضنفر (تجارتخانه) ۳۲۱
غلام‌احمدخان ۵۰۸
غلامحسین ۵۶۵ ، ۵۶۶
غلامحسین (سر) ۲۵۳
غلامحسین لغوی (ملا) ۳۴۴
غلامحسین‌میرزا ۷۹ ، ۸۴ ، ۸۷ ، ۹۰
غلام‌حیدرخان (میر) ۶۰۷
غلام محمد صاحب ۲۹۰
غلام مصطفی (قاضی) ۲۴۵ ، ۲۴۷ ، ۲۴۹

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

غنی (دکتر) ۱۳۱
غنیمت لاهوری ۵۸۶
غنیمی ۱۵۷
غور ۶۰۶
غیاث‌الدین ابوبکر محمد کرت ۶۰۵
غیاث‌الدین غوری ۶۰۵
غیاث‌الدین منصور دشتکی (سیدالحکما) ۶۲

ف

فابری (دکتر) ۵۴۹
فاتح (مصطفی) ۱۶۳
فارس ۱۳۵، ۱۶۶، ۲۳۲، ۳۴۲، ۳۵۱ ح، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۷، ۵۲۲
فارسنامهٔ ناصری (کتاب) ۶۰، ۶۱، ۱۳۵
فاروق‌خان (امیر) ۵۷۴ تا ۵۷۷
فاروق (ملک) ۴۷۲
فاریابی (دبستان) ۱۴۲، ۱۴۳
فاضلیه مشهد (دانشکده) ۱۲۲، ۱۲۹
فاطمه صغری (ع) (حرم) ۳۴۱
فاطمی (سیف‌پور) ۱۰۳
فاطمی (عمادالسلطنه) ۱۴۱
فاطمی (مصباح) ۱۴۹، ۱۸۵، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۳۳۵
فال اسیری (سید علی‌اکبر) ۱۳۴
فامیلی (حاجی صفرعلی) ۱۳۴، ۱۹۱
فتح (سوره) ۵۵۷ ح
فتحعلی‌خانی (مدرسه) ۱۳۳
فتحعلی‌شاه قاجار ۹۶، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۷۶، ۳۵۱
فتحی‌پور (مسجد) ۴۹۵
فجرالاسلام (کتاب) ۴۷۶
فخرالاسلام ۳۵۲
فخرالدین عربشاه ۶۲
فخر رازی (امام) ۶۱۰
فخری گرگانی (فخرالدین اسعد) ۵۸۲، ۵۸۲ ح
فدایی محمدخان ۵۹۵
فرات (رودخانه) ۲۳۷، ۲۳۸، ۴۷۷
فراعنه (عهد) ۴۷۲
فرامرزخان ۶۱۳
فرانسه ۲۲، ۶۸، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳ تا ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۷ تا ۴۱۰، ۴۱۵، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۷۶، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۳۲، ۵۶۸
فرانسه (سفارت) ۴۷۳، ۶۲۲
فراه ۶۰۱ تا ۶۰۳
فراه (رود) ۶۰۳
فرجاد ۹۷
فرح‌آباد ۳۷۳
فرح‌آباد (بندر) ۲۱۹
فرح‌آباد (خیابان) ۲۱۸
فرح (خیابان) ۳۵۷
فرخ خراسانی ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۲
فرخ‌زاد (سرگرد) ۲۱۶
فرخی سیستانی ۵۷۸ ح، ۶۰۲
فرخی سیستانی (دیوان) ۱۰۲، ۵۷۸ ح
فردوس (= تون) ۱۱۰ ح، ۱۱۴، ۱۱۵
فردوس‌خانم (نمازی) ۳۷۴
فردوسی (آرامگاه) ۱۲۷، ۶۲۰

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فردوسی بندرپهلوی (دبیرستان) ۱۴۳
فردوسی (حکیم ابوالقاسم) ۲۵، ۶۹، ۱۷۹، ۲۰۶، ۲۱۸، ۲۶۹، ۳۴۹، ۴۷۱، ۴۹۲ ح، ۵۰۲، ۵۱۷، ۵۸۰، ۵۸۲
فردوسی (خیابان) ۳۲۳
فردوسی زنجان (مدرسه) ۲۰۴
فردوسی (مجسمه) ۳۱۲
فردوسی مشهد (دبیرستان) ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵ تا ۱۲۷
فردوسی (موزه) ۶۲۰
فردوسی (مهمانخانه) ۲۳۶
فردوسی (میدان) ۳۲۳
فرزان ۱۴۹
فرساد ۱۰۸
فرس‌دایک (جان) ۴۳۸
فرصت‌الدوله شیرازی ۶۱
فرمانفرما (حسینعلی‌میرزا) ۳۵۱
فرمانفرما (عبدالحسین میرزا) ۳۵۴
فرنگستان ۴۵
فروزان (علی‌اصغر) ۱۲۲
فروزانفر (بدیع‌الزمان) ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴ تا ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۷۷، ۳۴۱، ۳۴۳ تا ۳۴۵، ۳۴۷ ح، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۰ تا ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۰ تا ۳۷۳، ۳۷۷
فروغ‌الملک قوامی پاسیار ۸۷، ۳۵۷، ۳۷۰
فروغ‌خانم جزایری ۵۲۸
فروغی (حبیب) ۷۳
فروغی (ذکاءالملک دوم) ۴۴۶
فروغی (محمود) ۴۰۳، ۴۰۷
فرهاد (دکتر) ۴۰۷، ۴۱۵
فرهادمیرزا معتمدالدوله اول ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۷۵
فرهاد و شیرین (مثنوی) ۳۳
فرهمند (دکتر) ۳۹۵
فرهنگ جهانگیری ۳۴۷
فرهنگستان ایران ۶۶، ۶۹، ۲۸۳
فرهنگستان (تالار) ۶
فرهنگ شاهنامه علی بن طیفور ۳۴۷
فرهنگ (میرزا) ۳۵۱
فریدون ۳۲۰
فریدون پارسی ۳۲۱
فریدونی ۲۱۱، ۲۳۱
فریزر (ژنرال) ۲۹۵، ۳۰۲
فریزر (کلنل) ۲۹۵، ۳۰۲
فریزر (ویلیام) ۴۳۴
فریمان ۶۱۵، ۶۱۶
فری‌هال ۲۵۱
فسائی (حاجی میرزاحسن) ۶۰، ۶۱، ۳۵۲
فسا (پل) ۳۶۶
فصیحی (حسین شیفته) ۳۶۶، ۳۷۴
فقره (قریه) ۱۵۵
فقیرالله شکارپوری (ملاّ) ۵۹۸، ۵۹۹
فقیری ۱۷۴
فکری سلجوقی ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۲
فلاحتی الله‌آباد (کالج) ۲۷۹
فلاحتی ایوان (مؤسسه) ۱۶۷
فلاحتی کرج (مؤسسه) ۲۶۱
فلاشمن (هتل) ۵۶۱، ۵۶۳
فلسطین ۳۶۵، ۳۸۴، ۳۸۵، ۵۱۷

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فلورانس ۷۰
فلیپس (سر ریچارد) ۲۴۶
فلیتز (هتل) ۵۴۸
فنک (دکتر) ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶
فنی تهران (دانشکده) ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴
فنی (مؤسسهٔ بمبائی) ۲۸۲
فواتح سبعیه (کتاب) ۳۴۷
فوشه (پروفسور) ۴۹۱، ۵۱۱
فو (قصبه) ۳۳۴
فولتون (دکتر) ۴۳۸، ۴۳۹
فهامی (محمد) ۳۴۷
فهرست کتابخانهٔ آستانه (کتاب) ۶۱۷
فهیمی ۲۰۴، ۲۰۷
فیتر (مستر) ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲
فیروزپور ۵۶۰
فیروز (خانم) ۵۰۱
فیروزخان نون (سر ملک) ۵۵۶، ۵۶۹
فیروز (سرلشکرمحمدحسین میرزا، شاهزاده) ۳۵۳، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۷۶، ۳۷۷
فیروزشاه ۴۹۴
فیروز (صفیه‌خانم) ۴۸۱، ۴۸۳، ۵۳۰، ۵۳۷، ۵۴۰
فیروزکوه ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۱ تا ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۲۳
فیض‌آباد ۱۲۰، ۵۹۸
فیض (دکتر موسی) ۲۱۴
فیض‌محمدخان ۶۰۲
فیض (مسجد) ۹۶
فیضی دهلوی ۲۸۷
فیل‌کوه ۶۰۰
فیلیپین ۵۳۱
فیلیپین (جزایر) ۴۰۶
فین (باغ) ۹۶
فین بزرگ ۲۲۸
فین (قریه) ۹۶
فین کوچک ۲۲۸
فین (مدرسه) ۹۶
فیوضات ۹۵، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۹۱، ۲۰۴، ۶۱۶، ۶۲۰، ۶۲۳
فؤاد اول (انیورسیته، جامعه) ۴۷۱، ۴۷۵
فؤاد اول (شارع) ۴۷۳

ق

قائن ۱۱۰ ح، ۱۱۷، ۱۱۸
قائنات ۱۱۷
قائن (مسجد جامع) ۱۱۷
قاآنی ۲۸۹
قاآنی (دیوان) ۵۴
قاجاریه ۸، ۹۶، ۱۷۷ ح، ۲۷۲
قادر (مستر) ۲۷۷
قاضی جعفر ۵۴۹، ۵۵۷
قاضی (غلام مصطفی) ۲۴۵
قانع شاعر ۳۵۵
قانون (کتاب) ۳۱، ۴۹۹
قاهره ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۶۵ تا ۴۷۰، ۴۷۱ ح، ۴۷۲، ۴۷۵ تا ۴۷۷، ۵۵۶
قایقرانی (کلوب) ۲۹۰
قباد ۳۹۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قدامی (شاهزاده امیرقلی) ۳۷۰
قدر (سرتیپ) ۴۸۱
قدسی ۴۴۷ ح
قدسیه (مدرسه) ۱۰۱
قدوسی ۱۳۸، ۱۸۴، ۱۹۷
قدیم (سرهنگ) ۳۵۸
قدیمی (احمد) ۴۸۳ تا ۴۸۵
قرآن کریم ۴۱، ۴۳ ح، ۴۴، ۴۴ ح، ۴۷ ح، ۶۵، ۸۴ ح، ۸۵، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۹۳ ح، ۲۰۶ ح، ۲۰۷ ح، ۲۳۶، ۲۴۰ ح، ۲۵۹، ۲۹۱، ۳۰۵، ۳۱۱ ح، ۳۱۶ ح، ۳۲۶، ۳۲۶ ح، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۵۳ ح، ۴۲۹ ح، ۴۵۸، ۵۲۸ ح، ۵۳۹، ۵۴۳، ۵۵۷، ۵۵۷ ح، ۵۷۶ ح، ۵۸۱، ۵۹۰، ۶۰۶، ۶۰۸ ح، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۲۱
قراگوزلو (ابراهیم) ۳۹۶، ۴۶۲
قراگوزلو، حسینعلی (خانم) ۴۷۵
قراگوزلو (محسن‌خان) ۱۷۴
قربان (دکتر) ۳۶۲، ۳۷۳
قرشی ۶۰۶
قرشی (دکتر) ۵۳۲
قُروه (قصبه) ۱۵۶، ۱۷۳ تا ۱۷۵
قریش ۵۴۴
قریشی ۶۱۶
قزاقستان ۵۱۵
قزوین ۲۵، ۷۰، ۱۴۴، ۱۷۵ تا ۱۷۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۴۲۸
قشقایی ۳۷۵
قشلاق (رودخانه) ۱۶۱
قشم (جزیره) ۳۳۲
قصر شیرین (قصر) ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۸ تا ۱۷۲، ۲۳۷
قصص الانبیاء (کتاب) ۳۴۷
قصص (سوره) ۴۳ ح، ۶۰۶
قطب‌الدین حیدر ۱۲۰، ۱۲۱
قطب‌الدین محیی ۳۴۷
قطبشاهیه (سلاطین) ۲۸۸، ۲۸۹
قلاچه (گردنه) ۱۶۷
قلعه سرخ (= قلعهٔ شاهجهان) ۵۲۷
قلعه کلات ۵۹۷
قم ۹۵، ۱۴۹، ۲۲۷، ۲۳۲، ۳۴۱ تا ۳۴۳، ۳۷۹، ۴۸۱
قم (دبیرستان) ۹۶
قم (دریاچه) ۱۴۹
قمصر ۲۲۹، ۲۳۰
قناوزی (تاجر یزدی) ۱۱۰
قندهار ۵۹۶ تا ۶۰۲
قندهار (دروازه) ۶۰۷، ۶۱۱
قندهار (هتل) ۵۹۷
قنوج ۵۹۶
قوام‌السلطنه (احمد) ۶۸، ۴۵۱، ۴۸۹، ۵۲۰، ۵۳۱، ۵۹۲، ۶۲۳، ۶۲۴
قوام شیراز (مدرسه) ۳۷۰
قوام (قوام‌الملک، ابراهیم‌خان) ۳۴۵، ۳۵۷، ۳۶۵، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۶
قوامی (میرزا محمدعلی ناظم‌الملک) ۳۴۵
قهرمانی (مهندس) ۶۲۰
قهرود (قریه) ۹۹، ۱۷۴
قهستان ۱۱۷
قهندز هرات (شهرک) ۶۰۹

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قیصرباغ (عمارت) ۵۴۴

ک

کابل ۵۲۱، ۵۶۵، ۵۷۴ تا ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۶ تا ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۴، ۵۹۶، ۶۰۹
کابل (رود) ۵۸۱ ح
کابل (مجله) ۵۹۲
کاپورتالا (مهاراجه) ۵۱۷
کارلتون (هتل) ۴۳۳، ۵۴۳
کارناتک ۲۹۸، ۳۰۱
کارو(الاف) ۵۷۶، ۵۷۷
کارو (مستر) ۲۵۶، ۲۵۹، ۳۰۵
کارون (رود) ۳۳۵
کاریا (مادام) ۴۰۰
کازرونی ۳۰۷، ۳۲۶
کاسن (پروفسور رنه) ۴۲۶، ۴۲۸
کاسه (پروفسور هانری) ۴۲۴
کاشان ۶۶، ۹۵ تا ۹۸، ۲۲۷ تا ۲۳۰، ۴۸۱
کاشغر ۵۷۱
کاشفی (ملاحسین) ۶۱۰
کاشیسازی (مؤسسه) ۲۷۵
کاظم (آقا میرزا محمد) ۶۱، ۳۶۹
کاظم یزدی (آقا سید) ۳۶۰
کافرقلعه (= اسلام‌قلعه) ۶۱۳
کاکس (مستر) ۵۷۶
کالج ملکه (= کوئین کالج) ۴۴۸
کالژ حقوق کراچی ۲۵۲
کالژ سند کراچی ۲۵۲
کامبوزیا ۱۵۵
کامپساکس ۳۹۰
کامفیروز ۳۵۵
کامکار پارسی ۲۱۹، ۲۲۳
کامل شمعون ۴۵۲، ۴۵۹
کانادا ۴۲۱
کانطور (عمارت) ۱۷۶ ح
کانگاست ۵۷۱
کانوت پلاس (پالاس) ۴۸۸، ۵۴۶
کانوت سِرکس ۴۸۸، ۴۹۱، ۴۹۴، ۵۰۱
کاول (سر جان) ۳۱۴
کاووس ۴۹۲ ح
کاووس جی جهانگیر (سر) ۲۸۱، ۳۱۴، ۵۱۰
کاوول (سر جان) ۲۸۰، ۲۸۳
کاوه ۳۲۰
کاویانی ۳۸۷
کتاب در فقه ۳۴۷
کتاب فی الرجال ۳۴۷
کتاب فی الفقه ۳۴۷
کچنچین ۵۱۶
کراچی ۲۴۰، ۲۴۲ تا ۲۴۴، ۲۴۹ تا ۲۵۴، ۲۸۲، ۵۲۱، ۵۹۷
کراچی (کالج) ۲۵۴
کراچی (کلوب) ۲۵۳
کرامت (مستر) ۵۴۸، ۵۵۱
کربال (بلوک) ۳۵۵
کرپوس کریستی کالج ۴۲۵
کرج ۱۸۳
کرج (جاده) ۲۱۱
کرج (مدرسه) ۱۶۷
کردستان ۱۵۶، ۱۵۸ تا ۱۶۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۲۷

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کردکوی (= کردمحله) ۲۲۰، ۲۲۲
کردمحله (= کردکوی) (قصبه) ۱۹۴، ۲۲۰، ۲۲۲
کُر (رود) ۳۵۵
کرزن (لرد) ۲۵۶، ۴۵۵
کرک‌لند (کلنل) ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۳۱ تا ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۶۱
کرمان ۴۸۱، ۴۸۲، ۵۲۸
کرمانشاهان (کرمانشاه) ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۳۷، ۴۷۷
کرند ۲۳۷
کره ۵۳۱
کریشنا (دکتر) ۲۹۸
کریشنا راجا گاردن (باغ) ۳۰۰، ۳۰۱
کریشنا راجا هاگار (سد) ۳۰۰
کریشنا مدالیار (دکتر) ۳۰۳
کریمخان وکیل زند ۳۷۵، ۵۹۹
کریمخانی (قرآن) ۸۴
کشاف زمخشری (کتاب) ۳۴۷
کشاورز (کمال) ۳۶۲، ۳۷۴
کشاورزی ۴۴۳
کشف‌الاسرار (تفسیر) ۷۲
کشمیر ۲۶۸، ۳۶۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۶۱ تا ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰ تا ۵۷۳، ۶۲۲
کشمیر (دروازه) ۴۹۰
کعبه ۸۲، ۱۷۲، ۲۳۵
ککرناک ۵۶۹
کلات غلیزائی ۵۹۷
کلاته اکبریه ۱۱۸
کلاریج (هتل) ۴۰۶، ۴۱۲، ۴۱۷
کلالی (امیرتیمور) ۶۱۹
کلانتری ۲۲۷
کلبهٔ هندی ۵۳۱
کلر (کالج) ۴۴۶
کلژدُفرانس ۳۲
کلکته ۲۶۸، ۲۷۴، ۳۰۶، ۳۴۸، ۴۹۳، ۴۹۷، ۵۰۸، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۳۶، ۵۴۰، ۵۶۴
کلکته (دانشگاه) ۲۸۰
کلک (مستر) ۴۳۴
کلمات طیبات ۷۳
کلومبو ۳۰۶
کلهر ۱۶۶، ۱۶۷
کلیات سخن ۵۴۳
کلیله و دمنه (کتاب) ۲۷۷
کلیم کاشانی ۴۹۱ ح
کلیةالشرقیه (مدرسه) ۵۴۸
کمال‌الدین حسین خوارزمی ۳۴۷
کمال‌الملک ۲۵
کمال‌الملک (آرامگاه) ۷۰
کمالزاده ۱۵۳، ۱۷۴
کمبرلند هتل ۴۳۴
کمبریج ۳۵۹، ۴۱۱، ۴۲۵، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۵۴
کمبریج (انیورسیته، دانشگاه) ۲۷۱، ۴۴۰، ۴۴۹
کمبریج (کتابخانه) ۴۴۸
کمبریج (کلیسا) ۴۴۸، ۴۴۹
کم (رودخانه) ۴۴۶
کناردریا (= کابل‌دریا) (رود) ۵۷۸
کناره (جاده) ۲۱۶
کنتینانتال (هتل) ۴۶۷، ۴۶۸
کندوان ۱۸۶

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کندوان (تونل) ۲۱۱
کنزینگتون (خیابان) ۴۰۹
کنستی توسیونال هاوس ۵۱۳ ح ، ۵۲۱ ، ۵۲۳
کنگاور ۱۶۸ ، ۱۷۲
کنگره (کنگرس) (حزب) ۵۰۵ ، ۵۱۳ ، ۵۲۱ ، ۵۴۷ ، ۵۵۰ ، ۵۵۶
کوئن ۳۳۱
کوئین کالج ۴۴۶ ، ۴۴۸
کوبا ۴۱۵
کوثر (سید یعقوب) ۳۷۴
کوثری (سروان) ۳۷۴
کوچصفهان ۲۱۴
کوچی (ایل) ۶۰۳
کوزه کنانی (باغ) ۶۱۶
کوشک نصرت ۱۴۹
کولومب (مسیو) ۴۶۴ ، ۴۶۹
کولومبیا ۴۲۰ ، ۴۲۱ ، ۴۲۸
کوه‌دامن (کوه) ۵۸۴
کوه زر ۵۸۶
کوهسار (کوه) ۵۸۴
کوه‌سنگی ۶۱۹
کوهلا ۵۶۲
کوه مره اشکفت ۶۱
کویته ۴۸۳ تا ۴۸۶ ، ۵۲۱ ، ۵۹۷
کهزاد (احمدعلی خان) ۵۰۴ ، ۵۹۰
کهف (سوره) ۵۳۹
کیاکلا (بیمارستان) ۲۱۸
کیاکلا (قریه) ۱۸۵ ، ۱۹۷ ، ۲۱۷
کیان (جواد) ۱۵۱
کیخسرو ۹۹ ، ۳۹۲
کیمیاوی ۱۲۱
کیمیای سعادت (کتاب) ۵۹۷
کینگز کالج ۴۴۹ ، ۴۵۱

گ

گاردن هاوس (هتل) ۴۴۶ ، ۴۴۸
گاریبالدی (میدان) ۴۶۴
گازرگاه ۶۰۴ ، ۶۰۶ ، ۶۰۷ ، ۶۱۱
گاستریل (کلنل) ۶۱۹
گاس (مستر) ۴۳۳
گاندربال ۵۶۷
گاندی (مهاتما) ۵۳۱ ، ۵۴۷
گاندی ناحیهٔ سرحدی (= عبدالغفارخان) ۵۴۷
گاوخونی (مرداب) ۴۸۱
گاورنمنت هوس (عمارت) ۲۹۸
گچسر ۱۸۳ ، ۱۸۶ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲
گچسر (مهمانخانه) ۲۱۱
گُدار (آندره) ۱۰۱ ، ۱۰۳ تا ۱۰۵ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۱۴ ، ۱۲۲ تا ۱۲۴ ، ۱۲۹ ، ۵۹۰ ، ۶۱۷
گدار (خانم) ۱۰۱
گذشته‌ها و اندیشه‌های زندگی یا خاطرات من از عباسقلی گلشائیان ۱۱
گرجستان ۹۶ ، ۳۶۴ ، ۵۱۵
گرشک ۶۰۱ ، ۶۰۲
گرشک (قلعه، ارگ) ۶۰۲
گرگان ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۲۱۹ تا ۲۲۲ ، ۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۱۸
گُرگان (بیمارستان) ۲۲۱
گرگان (دشت، جلگه) ۱۳۳ ، ۱۹۵
گرگان (راه‌آهن) ۲۲۰

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گرمسیری ۲۰۶
گرّوس ۱۷۲ ، ۱۷۳
گرُونور (هتل) ۴۱۵
گَره سیاه (کوه) ۶۰۳
گریسون (کاپیتان) ۲۸۶
گرین پارک ۴۱۹
گرین‌وود (لُرد) ۴۲۹
گز (بندر) ۱۹۶
گشتاسب فلاحزاده ۳۱۹
گلباغی (عشایر) ۱۵۹
گلبنگیان ۴۰۶
گلزار حکمت (کتاب) ۲۴ ، ۲۷ ، ۷۲
گلستان سعدی ۴۱ ، ۴۲ ح ، ۴۸ ، ۴۹ ح ، ۶۹ ، ۲۹۷ ح ، ۵۲۸ ح ، ۵۴۲ ح ، ۵۸۴ ح
گلستان (شهردار شیراز) ۳۶۷
گلستان (کاخ) ۱۳
گلشن ۶۳ ، ۳۳۴
گلشن آزادی ۶۱۸ ، ۶۲۱
گلشن (باغ طبس) ۱۱۴
گلشن (باغ عفیف‌آباد) ۳۷۶
گلشن (تاجر یزدی) ۱۰۸
گلشن در روایات (کتاب) ۳۴۸
گلشن میخانه (تذکره) ۳۴۹
گلکنده ۲۸۸
گلکنده (قلعه) ۲۸۸ ، ۳۲۴
گل‌محمدخان ۶۰۸
گلمرغ ۵۷۰
گِلنسی (سر) ۲۶۵ ، ۵۵۸
گناباد ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۲۰
گنابادی (محسن) ۶۲۳
گنجه ای (باغ) ۲۰۰
گنگ (رودخانه) ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۲۷۸
گوالیور ۲۵۴
گوالیور (بندر) ۲۴۲
گوالیور (دریاچه) ۲۵۴
گوتری (ایستگاه) ۲۴۳ ، ۲۵۰
گورکانیه (سلاطین) ۲۵۶ ، ۵۰۷
گورینگ (هتل) ۴۰۴ ، ۴۳۹
گوش (دکتر) ۲۹۶ ، ۲۹۷
گوهرشاد (مسجد) ۶۱۶ ، ۶۱۸
گویندر چاندرا (سر) ۲۷۳
گیب (اوقاف) ۵۶
گیبسُن (مستر) ۱۸۷
گیرشمان (مسیو) ۴۷۱ ، ۴۷۷
گیلان ۱۳۹ تا ۱۴۱ ، ۱۴۳ ، ۱۹۹ ، ۲۰۱ ، ۲۱۱ ، ۲۱۳
گیلان غرب ۱۶۸ تا ۱۷۰
گیلکی بن محمد ۱۱۴ ح
گینز بوری (نرمان) ۴۱۰
گیو ۹۹

ل

لئون بلوم ۴۰۱ ، ۴۰۸ ، ۴۰۹ ، ۴۱۲
لار ۳۶۹
لاریجان ۲۲۳
لارینس (مستر) ۴۵۵
ل استرنج ۴۱۳ ، ۴۵۱
لافایت (کوچه) ۳۹۱
لافون (پیر) ۳۸۵
لاکهارت (دکتر) ۴۳۷ ، ۴۴۱ ، ۴۴۵

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لال باغ ۲۹۵
لاله‌زار (خیابان) ۶۲۱
لانگفلو ۳۰، ۴۸۴، ۵۵۳
لاهور ۲۶۰، ۲۶۳ تا ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۶۹، ۴۵۸، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۰، ۴۹۳، ۵۰۲، ۵۳۶، ۵۴۶ تا ۵۵۰، ۵۵۸ تا ۵۶۰، ۵۶۹، ۵۷۶، ۵۹۶
لاهور (دانشکدهٔ حقوق) ۲۶۴
لاهور (دانشگاه) ۵۳۶، ۵۴۰
لاهور (قلعه) ۵۵۰
لاهور (مسجد پادشاهی) ۲۶۶
لاهور (مسجد قدیم) ۵۵۲، ۵۵۶
لاهور (موزه) ۵۴۹
لاهیجان ۱۴۰، ۱۹۹، ۲۱۳
لاهیجان (باغ ملی) ۲۱۳
لاهیجان (پل) ۲۱۴
لبِ آب شیراز (محله) ۶۲
لب‌آب (محله) ۳۷۰
لبنان ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۱، ۴۵۲، ۴۵۹، ۴۷۷
لبنان (جبل) ۳۸۷
لبید ۵۵
لرستان ۳۳۶
لسان ۳۵۸، ۳۶۸
لسان‌سپهر ۲۲۹
لطایف‌الطوایف ۳۴۸
لغتنامهٔ دهخدا (مؤسسه) ۶، ۲۷
لقاءالدوله (خانم) ۳۷۰
لقمان ۱۰۲
لقمان‌الملک (دکتر سعیدخان) ۳۱۸
لکاپور ۵۴۹
لکناهو (= لکهنو) ۵۴۰ تا ۵۴۷
لکهنو ۲۶۵، ۳۴۸، ۳۴۹، ۵۴۵
لمبتون (میس) ۱۰۵ ح، ۴۰۹، ۴۱۶
لندن ۹، ۳۶، ۵۵، ۲۵۷، ۳۰۳، ۳۲۹، ۳۸۳، ۳۹۲، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۹ تا ۴۰۴، ۴۰۷ تا ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴ تا ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۳ تا ۴۳۹، ۴۴۲ تا ۴۴۵، ۴۴۸ تا ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۹ تا ۴۶۱، ۴۹۴، ۴۹۹، ۵۰۲، ۵۰۳، ۴۲۱، ۵۲۹ تا ۵۳۲
لندن (انیورسیته، دانشگاه) ۱۰۵، ۲۵۷، ۴۳۰، ۴۴۰، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۷
لنکرانی (شیخ حسین) ۴۳۶
لنکستر گیت (هتل) ۴۰۷
لنگرود ۱۴۰، ۱۴۱، ۲۱۵، ۲۱۶
لنگه (بندر) ۳۳۲
لنین‌گراد ۱۴۱
لوامع جامی ۳۴۸
لوایح جامی ۳۴۷، ۳۴۸
لورانگو (چایخانه) ۵۵۴
لوزاک (کتابفروشی) ۴۳۸، ۴۳۹
لوس‌آنجلس ۴۴۴
لوکزامبورگ ۴۱۲، ۴۲۲
لوی (پروفسور) ۴۴۷
لویس (میسیزسنیور) ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۲۹، ۴۳۰ ح
لیاقت‌علی‌خان ۴۹۲، ۴۹۸، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۹، ۵۴۷

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لیبریا ۴۱۸
لید (مستر) ۲۷۳
لیدی اروینگ (کالج) ۵۳۰
لیزبون ۴۰۶
لیلارام (مغازه) ۵۲۸
لیلی ۳۰۵
لیلی و مجنون (مثنوی) ۳۹ ح
لیورپول استریت ۴۴۵، ۴۴۹
لیونگستون (سر ریچارد) ۴۱۲، ۴۱۹، ۴۲۵، ۴۵۱

م

مآثر رحیمی (کتاب) ۲۷۴
ماجدی ۳۲۰
ماچین ۴۴۷ ح
مادر شاه (مدرسه) ۱۰۳
مادن (مدن) (شرکت) ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۵۷، ۴۹۶، ۵۰۹، ۶۱۸
مادن (هومی) ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۳۶، ۵۵۰
ماربل آرچ ۴۰۷، ۴۳۴، ۴۴۳
مارسی ۳۹۱
مارلن (کلیسا) ۳۹۹
مارن (رود) ۳۹۷
مارون (پل) ۱۰۵
مارینا هتل ۴۸۷، ۴۹۷، ۵۰۱، ۵۱۴، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۹، ۵۳۶
مازندران ۲۷، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۷۸، ۱۸۳ تا ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۲
ماسبذان ۱۶۹
ماسه (هانری) ۶۴
ماسینیون (پروفسور) ۶۴، ۳۹۶، ۴۷۱، ۴۷۳
مالان (پل) ۶۰۴، ۶۱۱
مالت (جزیره) ۴۶۵
مالکم (مستر) ۲۷۶، ۲۷۹
مانش (دریا) ۴۰۳
ماوراءالنهر ۷
ماوردی (تفسیر) ۵۳۹
ماهیدشت ۱۶۵
مایو (ژان) ۴۱۳
مبارک‌آباد (ده) ۲۲۳
مبارکه (محله) ۱۰۴
مبشر حسین ۵۴۵
متا انستیتوت ۲۸۳
مترو (سینما) ۳۲۴
مُتَنبّی ۳۴۶، ۳۸۷
متین ۳۳۴، ۳۳۵
متین دفتری (دکتر) ۶۸
مثقالی (تاجر اصفهانی) ۱۰۳
مثنوی مولوی ۲۷ ح، ۴۱ ح، ۴۳ ح، ۵۵، ۳۰۵، ۳۲۰، ۳۷۴، ۳۷۸، ۵۹۱
مجالس‌النفائس علیشیر نوائی (مقدمه و تصحیح و تحشیه) ۷۳
مجالس‌النفائس (کتاب) ۴۰۵، ۴۳۸، ۴۳۹
مجانی الادب (کتاب) ۳۸۸
مجتبی‌قلی میرزا ۸۲
مجتهد (حاجی) ۷۹، ۸۱
مجدالدین محمد ۶۱
مجدالملک ۳۴۸
مجددی ۶۰۴
مجد ضیایی ۲۰۴

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مجد (منشی حضور) ۱۵۳
مجدیه (تذکره) ۳۴۸
مجلس (کتابخانه) ۳۷۰
مجلسی (محمدباقر) ۳۴۸
مجموعه‌ای به خط ملاصدرای شیرازی (کتاب) ۳۴۷
مجموعه روزنامهٔ شرافت ۳۴۹
مجموعهٔ رسالات شاه نعمةالله ولی ۳۴۷
مجموعهٔ روزنامهٔ ادب ۳۴۹
مجموعهٔ روزنامهٔ انجمن اصفهان ۳۴۹
مجموعهٔ روزنامهٔ ثریا ۳۴۹
مجموعهٔ روزنامهٔ علیهٔ ایران ۳۴۹
مجموعهٔ مکاتیب قطب‌الدین محیی ۳۴۷
مجموعهٔ منشآت (کتاب) ۳۴۷
مجموعهٔ منشآت و رسائل هندوستان ۳۴۷
مجنون قیس عامری ۳۳ ح ، ۸۳ ح ، ۳۰۵
محبت‌خان ۵۷۶
محتشم‌السلطنه (حاجی) ۱۵۰
محتشم (باغ) ۱۹۹ ، ۲۰۳
محتشم کاشانی (دیوان) ۳۴۸
محروق (امامزاده محمد) ۱۳۰
محسن‌آقا ۸۷ ، ۹۰ ، ۹۱
محسن‌خان معلم ۸۶ تا ۸۸ ، ۹۰
محسن فقیه (آقاشیخ) ۳۷۳
محلات ۲۳۰ تا ۲۳۲
محلاتی (آخوند ملامحمدحسین) ۳۴۶ ، ۳۷۰
محلاتی (آخوند ملامحمدعلی) ۳۷۰
محلاتی (آقا شیخ بهاءالدین) ۳۴۶ ، ۳۵۲ ، ۳۷۰
محلاتی (آقامیرزا ابوالفضل) ۳۴۵ ، ۳۴۶ ، ۳۶۰ ، ۳۶۸ ، ۳۷۳
محلاتی (جمال‌الدین) ۳۷۳
محلاتی (میرزا ابراهیم) ۳۴۵
محمدابراهیم‌خان علم (شوکت‌الملک) ۱۱۸ ، ۱۱۹
محمد احمد (خواجه) ۲۹۰
محمداسحاق‌خان ۵۴۷
محمداسماعیل (استاد) ۶۰۶
محمد اعظم دیده مری کشمیری (خواجه) ۵۶۶
محمدالعربی‌المراکشی (السید) ۵۴۸ ، ۵۵۷
محمد امام ۲۹۸
محمدایوب‌خان ۶۰۱
محمد بن زید الشهید ۶۲
محمد بن قاسم ثقفی ۲۴۴ ، ۲۴۵
محمد بن موسی (سید میرمحمد) (بقعه) ۳۵۱
محمدتقی طبیب (حاجی میرزا) ۶۰ ، ۳۵۴
محمدجان بیک ۸۷
محمدحسین (آقاسید) ۳۷۳
محمدحسین طوطی (باغ) ۶۳
محمد حسین (قاضی) ۲۷۶ ، ۲۸۷
محمد حکیمباشی (حاجی میرزا) ۶۰ ، ۱۰۴ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲
محمد حمایةالحسن ۲۷۴
محمدخان بدخشانی (میرزا) ۵۸۴
محمدخان قزوینی (میرزا) ۲۵ ، ۵۶ ، ۲۲۲
محمدداودخان ۵۸۷
محمدرضاشاه ۵۸۹ ، ۵۹۱
محمدرضا والیزادهٔ معجزی ۱۰
محمدزائی (خانواده) ۵۹۸
محمد سعید الموسوی (مولوی) ۵۴۵ ، ۵۴۶
محمدشاه هندی ۲۵۶ ، ۵۳۳ ، ۵۶۶

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

محمد شاهی (بنا) ۹۶
محمد شفیع (استاد) ۵۵۱، ۵۵۳
محمد شفیق ۵۴۰
محمد صاحب (مولوی) ۵۳۹
محمدصادق‌خان ۵۳۶
محمدظاهرشاه (المتوکل علی‌الله) ۵۸۷، ۵۹۱
محمدعلی‌خان (قلعه) ۱۴۹
محمدعلی (دکتر) ۴۹۸
محمدعلی‌شاه (از سلاطین اود) ۵۴۵
محمدعلی کبیر ۴۶۷
محمدعمرخان ۵۹۱
محمدکریم‌خان (سید) ۶۱۲
محمدماهان عارف (سید) ۵۴۳
محمد مظفر حسین ۳۴۹
محمدمهدی دلال (حاجی) ۸۵
محمدمهدی راجهٔ پیرپور (سید) ۵۴۲
محمدنادرشاه (شاه شهید) ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۷، ۵۹۵
محمدناظرخان ۳۱۸
محمد ناظم ۵۵۱
محمدنصیر (مولوی، سید) ۵۴۳، ۵۴۴
محمدهاشم‌خان ۵۸۶
محمدهاشم‌خان صدراعظم (تفسیر) ۵۹۹
محمد هیکل پاشا ۴۷۱
محمدیونس‌خان ۶۰۴
محمدیونس‌خان ۶۱۲
محمودآباد ۲۱۷
محمود افغان ۵۹۰
محمود طبیب (حاجی میرزا) ۶۰
محمود غزنوی ۵۲۹
محمود غزنوی (سلطان) ۱۰۲، ۲۴۴، ۵۹۵
محمود کاتب ۴۲۴
محمود گیلانی (خواجه، ملقب به ملک‌التجار) ۵۴۴
محمود مازندرانی ۳۴۸
محمودمیرزای شیرازی ۵۲۸
محمودیه (باغچه) ۸۵
مَحْوِلات ۱۲۰
محیط طباطبایی ۶
محیی‌الدین (ابن‌عربی) ۳۳
مخبر اعظم اسدالله‌خان (میرزا) ۳۵۴
مخبرالسلطنه (حاجی) ۱۱۵
مخبر فرهمند ۳۹۵
مختاری ۴۷۱
مخدومی (= مدرسهٔ جامی) ۶۰۶
مدراس (دانشگاه) ۳۰۳
مدراس (مدرس) ۲۶۸، ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۰۶، ۴۹۶، ۵۲۷
مدراس (مدرس) (دانشگاه) ۲۸۰
مدراس (مدرسه) ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵
مدرس (حاجی سید ابراهیم) ۳۷۳
مدرس رضوی ۲۳۰
مدرس (سید حسن) ۳۴۳
مدن (فیروز) ۵۱۱
مدیترانه (دریا) ۳۸۹، ۳۹۱
مدینه ۶۱
مرآت ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۴
مرادآباد ۵۳۷
مرادخان چهارم (سلطان) ۱۱۳
مرادمیرزا ۱۱۸

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مرای (پروفسور ژیلبرت) ۴۱۶
مرتضوی محلاتی (شیخ مجتبی) ۳۷۳
مرتضی‌علی‌خان نواب‌زاده ۵۳۹
مرداب ۲۱۵
مردمشناسی (موزه) ۶۶، ۷۰
مردوخ (آیت‌الله) ۱۵۷
مرصادالعباد (کتاب) ۵۵۲
مرعشی (سادات) ۱۹۹
مرکز ملل متفرقه (کلوپ) ۲۵۹
مرمه (دشت) ۶۰۱
مروارید (گردنه) ۱۶۱
مروارید (مسجد) ۲۵۹
مرودشت ۳۵۵
مریم‌بیگم (مدرسهٔ اصفهان) ۱۰۴
مزارات شیراز (کتاب) ۳۴۷
مزارشریف ۶۱۲
مزارعی (آقاسید عبدالله) ۳۴۵، ۳۵۵، ۳۵۸
مزارعی (جعفر) ۳۵۵
مزارعی (سید محیی‌الدین) ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۷۳، ۳۷۶
مزارعی (محمود) ۳۵۵
مزیبی ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۸۵، ۱۹۳
مژده (علی‌محمد) ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۱
مسافرت به ارمناستان (کتاب) از ژوبر ۱۲
مسانی (رستم) ۲۸۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۸، ۴۹۷، ۵۱۰
مسانی (مینو) ۲۸۲
مستشار نظام شیرازی ۲۱۲
مستشاری (نصرت‌الله) ۲۱۲، ۲۱۶
مستوفی‌الممالک افغانستان ۵۹۹
مسجدالاقصی ۲۳۶
مسجدالحرام ۲۳۶
مسجد سپهسالار (کتابخانه) ۳۷۰
مسعود بن ابراهیم غزنوی ۵۹۴
مسعود سعد سلمان ۲۶۸
مسعودیه (مدرسه) ۶۷، ۲۵۱
مسقط ۳۲۸
مسکو ۲۱۲، ۳۳۴، ۴۵۶، ۵۸۲
مسلم لیگ (حزب) ۲۹۰، ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۲ تا ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۹
مسلم هندی ۳۶۸
مسیح (آقا میرزا محمد) ۶۰، ۳۵۲، ۳۶۹
مسیحا (= عیسی (ع)) ۶۰
مسیحی لاهور (کالج) ۵۴۹، ۵۵۳
مشارالدوله (حاجی میرزا حسام‌الدین) ۳۶۲
مشکینی (مهدی) ۴۷۴
مشهد ۹۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶ تا ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۷۹، ۲۶۹، ۳۴۱، ۳۵۶، ۳۶۲، ۴۴۷، ۴۵۲، ۵۲۸، ۵۴۲، ۵۷۴، ۵۸۲، ۶۰۰، ۶۱۳، ۶۱۵ تا ۶۲۲
مشهد (دانشسرای مقدماتی) ۱۲۶، ۶۱۵
مشهدسر (= بابلسر) ۱۸۴ تا ۱۸۶، ۱۹۸
مشیرالملک ۱۰۴
مشیری ۳۱۹
مشیری (حسین) ۳۷۶
مشیری (کرامت‌الله) ۳۶۶، ۳۶۷
مصر ۲۳۸، ۲۴۹، ۳۰۸، ۳۸۷، ۴۱۰، ۴۲۱،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴۲۲ ، ۴۳۱ ، ۴۵۹ ، ۴۶۴ ، ۴۶۷ ، ۴۶۹ تا
۴۷۴ ، ۴۷۶ ، ۵۱۳ ، ۵۱۶ ، ۵۱۷ ، ۵۲۵ ،
۵۲۷ ، ۵۳۱ ، ۵۵۳ ، ۶۹۲
مصر (جامعه) ۴۷۱
مصر (قلعهٔ قدیم) ۴۶۷
مصر (موزه) ۴۷۲
مصطفوی ۴۱۱
مصطفی کمال (کامل) ۴۶۷
مصفا (دکتر مظاهر) ۴۱ ح
مصلای شیراز (صحرا) ۳۴۳ ، ۳۵۷
مصلای مشهد ۱۲۴
مصلای هرات ۶۰۹ ، ۶۱۰
مصلح‌الدین امامی ۳۵۳
مطارح الانظار ۳۴۸
مطالعات اسلامی (انجمن) ۵۵۷
مطالعاتی در باب حافظ (کتاب) ۷۲
مطالعهٔ تطبیقی رومئو و ژولیت با لیلی و مجنون ۷۳
مطعم سعد ۳۸۶
مطلع‌الشمس (کتاب) ۳۴۹
مطهر علی (دکتر) ۲۸۶
مطیع‌الدوله (میرمحمد حجازی) ۳۱۵
مظفر (آقامیرزا) ۸۳
مظفر (ملا) ۳۴۸
معاضدالسلطنه پیرنیا ۱۰۶
معاضد (دکتر) ۱۲۳ تا ۱۲۵
معاضد (مسعود) ۳۸۴ تا ۳۸۶ ، ۳۸۸ ، ۴۲۲
معاون‌الدوله غفاری ۳۹۳
معتضدالسلطنه ۳۶۵
معتمدالدوله اول (فرهادمیرزا) ۳۵۱
معتمدالدوله دوم (اویس‌میرزا) ۳۵۱ ح
معتمدی (خانم) ۵۱۴ ، ۵۳۴
معتمدی (عباس) ۲۱۲
معتمدی (علی) (ژنرال قنسول ایران) ۲۴۲ ،
۲۵۱ ، ۲۵۵ ، ۲۵۷ ، ۲۶۰ تا ۲۶۳ ، ۳۰۸ تا
۳۱۱ ، ۳۱۸ ، ۳۲۵ ، ۴۸۶ تا ۴۸۹ ، ۴۹۲ ،
۴۹۳ ، ۴۹۵ ، ۴۹۷ ، ۴۹۸ ، ۵۰۴ ، ۵۰۸ ،
۵۱۱ ، ۵۱۹ ، ۵۲۰ ، ۵۲۵ ، ۵۲۶ ، ۵۳۶ ،
۵۴۶ ، ۵۴۷ ، ۵۵۶ ، ۵۶۴ ، ۵۶۵ ، ۵۷۵
معجم المطبوعات العربیة (کتاب) ۴۷۰
معدّل ۴۷۳
معزالدین احمد ۵۵ ، ۲۵۷ ، ۲۶۳ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶ ،
۲۸۱ ، ۳۰۱ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶
معصوم دشتکی شیرازی (میرزا) ۶۱
معظم (شاهزاده) ۲۸۶
معقول و منقول مشهد (دانشکده) ۱۲۹
معیدی ۲۹۳
معین‌الدین اسفزاری ۶۰۳
معین نواز جنگ ۲۸۶
مغول ۱۱۳ ، ۱۳۳
مغولستان ۵۳۱
مغول (سلاطین) ۵۵۰
مغول (عهد) ۵۶۴
مغولیه (سلاطین) ۲۶۸
مفتاح (مفتاح‌السلطنه) ۲۱۵
مقبل (احمد) ۴۶۶
مقتدری (محمدتقی) ۴۸۱ ، ۴۸۳ ، ۴۹۲ ، ۴۹۳ ،
۵۰۴ ، ۵۰۷ ، ۵۳۴ ، ۵۳۷ ، ۵۷۹
مقدم (عباس) ۴۳۰
مُقر (دشت، منزل) ۵۹۶

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مک آلپین ۲۹۴، ۲۹۵
مکارم‌الاخلاق ۳۴۷
مکتبهٔ حیدریه ۲۹۲
مکران ۱۲۰، ۳۳۰، ۴۸۲
مکلای ۲۸۴
مک (ماک) لیش ۴۲۰، ۴۲۲
مکه ۶۱
مکه مسجد ۲۹۰
ملایر ۱۵۱
ملک‌آباد (باغ) ۶۱۹
ملک‌افضلی (دکتر) ۲۱۹
ملک‌التجار (= خواجه محمود گیلانی) ۵۴۴
ملک‌الشعراء بهار ۵۹۳، ۶۰۰
ملک‌الکتاب ۳۱۹
ملک حیات‌خان ۲۶۸
ملکزاده (مهندس) ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۹
ملک فؤاد (مقبره) ۴۶۷
ملکم (سر جان) ۴۵۵
ملکی ۴۱۱
ملل و نحل شهرستانی (کتاب) ۵۵۱
ملی پاریس (موزه) ۶۷، ۷۰، ۷۱
ملی تهران (کتابخانه) ۶۶، ۷۰، ۴۸۱
ملیّهٔ اسلامیه (جامعه) ۵۰۳
منارهٔ ملاعمر (چشمه) ۵۷۹
مناهوس (هتل) ۴۶۹
مُنت باتن (لرد) (نایب‌السلطنه) ۵۰۵، ۵۲۴، ۵۳۳
منتخب‌التواریخ ۳۴۸
منچستر ۴۱۴
منچستر گاردین (روزنامه) ۴۹۶
مندلیج ۲۳۷
منسو (پارک) ۳۹۳
منصورآباد (= مهران) ۱۶۸
منصور (علی) ۶۱۷
منصوریه شیراز (مدرسه) ۶۲، ۶۷، ۷۷، ۳۵۲
منظر عالم ۵۱۲
منظریه ۱۷۹، ۱۸۷
منوچهری دامغانی ۱۳۶ ح
منهاج السراج ۵۹۹
منیر اعظم (عفت‌الملوک) ۱۰۰
مورچه‌خوار ۹۹
موری ۵۶۶، ۵۷۳
موصل ۴۷۲
مولانا (شاعر اردو) ۵۴۴
مولوی (جلال‌الدین) ۳۷ ح، ۴۱ ح، ۴۳ ح، ۵۵، ۲۹۷ ح، ۵۰۰ ح
مولوی (عبدالمحمد) ۶۱۸
مولوی هرات (مدرسه) ۶۰۷
مونتسکیو ۵۰۹
موی مبارک ۲۴۷
مهاباد (= ساوجبلاغ) ۱۶۰
مهابهارات ۵۲۰
مهارلو (دریاچه) ۳۶۰
مهدعلیا گوهرشاد آغا (مسجد، مدرسه) ۶۰۹
مهدی‌آقا ۱۹۷
مهدی (خلیفهٔ عباسی) ۱۶۹
مهدی یار جنگ (سر) ۲۸۷
مهذب ۶۱۴
مهذب‌الدوله (حاجی میرزا سید محمد) ۷۹، ۳۷۳

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مهذب‌الدوله دوم (میرزا سید محمد) ۳۴۲
مهذب‌الدوله (صدرالدین محمد دوم) ۶۲
مهذب (میرزا محمدتقی) ۳۵۲
مهذبیه (دبستان) ۳۵۲
مهرآباد (فرودگاه) (میدان طیاره) ۲۳۶ ، ۳۸۳ ، ۴۷۷ ، ۴۸۱ ، ۶۲۳
مهران (علی‌اکبر) ۴۰۷ ، ۴۱۵
مهران (= منصورآباد) ۱۶۸
مهنجودارو ۲۵۱ ، ۲۶۴
مهنه (ده) ۱۲۰
مهین (سلطان محمد) ۴۱۳
مهین (هوشنگ) ۴۱۳
میان‌پشته ۲۱۵
میانمار (= برمه) ۷
میانه ۴۲۷
میبدی (آقاحسین) ۳۴۷
میخانه (تذکره) ۳۴۸
میدان شاه شیراز (محله) ۶۰
میدن هتل ۴۸۷ ، ۴۸۹ ، ۵۰۵ ، ۵۲۳
میرانسری ۱۱۶
میرجاوه ۴۸۲
میرچخماق (مسجد) ۱۰۷
میرحسین ۳۴۸
میرداود (رباط) ۳۰۳
میرزا آقای لباف ۳۵۸
میرزاالغ‌بیک (مقبره) ۵۹۵
میرزا جعفر (مدرسه) ۱۲۲ ، ۱۲۸
میرزا سلطان حسین بایقرا (مدرسه) ۶۰۹
میرزا علاءالدوله (مقبره) ۶۰۹
میرزامحمودخان (باغچه) ۸۳
میرزا (مستخدم قونسولخانهٔ ایران) ۵۴۶
میرزای خبّاز شیرازی ۳۵۸
میرزای شیرازی (حسن) ۱۱۹ ، ۳۴۶
میرعلی مشهدی ۵۱۲
میرعلی هروی ۳۶۴
میرعماد ۳۶۴
میرغلام حیدرخان (میرگازرگاه) ۶۱۱ ، ۶۱۲
میرفتاح فومنی (تاریخ) ۲۰۰ ، ۲۰۱
میرگازرگاه (= میرغلام حیدرخان) ۶۱۱ ، ۶۱۲
میرویس ۵۹۰
میسور ۲۹۳ تا ۳۰۲
میسور (باغ‌وحش) ۲۹۹
میشلن (شرکت) ۳۱۷
میفروش (محل) ۶۱۳
میکده (عبدالحسین) ۲۱۱ ، ۲۱۵ ، ۲۲۱ ، ۳۹۹
میکده (غلامعلی) ۳۶۲
میمند (سرتیپ) ۱۵۸ ، ۱۶۱
میمه ۳۴۲ ، ۳۷۹
مینورسکی (پروفسور ولادیمیر) ۴۱۱ ، ۴۴۵ تا ۴۴۹
مینوی (مجتبی) ۴۳۵ ، ۴۵۱
مؤیدالدوله (شاهزاده) ۸۲
مؤیدالشریعه (شیخ عبدالعزیز) ۸۰ ، ۳۵۳
مؤیدالملک ۸۴ ح
مؤید دفتر اربابی ۱۲۹
مؤیدی (حسام) ۳۷۵
مؤیدی (محمدتقی) ۳۶۷ ، ۳۶۹

ن

نائین ۱۰۶ ، ۱۱۰ ح ، ۴۸۱

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ناپل ۴۶۳، ۴۶۴
ناجی‌الاصیل (دکتر) ۴۲۸، ۴۵۲
نادرشاه افشار ۳۰، ۱۱۰، ۲۴۴، ۲۴۷، ۴۴۱، ۴۸۳، ۴۹۴، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۴۹، ۵۵۵، ۵۶۶، ۵۷۸، ۵۹۸
نادری (عمارت) ۱۷۶
ناس (جان بی) ۷۲
ناسیونال (هتل) ۴۶۸، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۶
ناصرالدین سبکتگین ۵۹۴ تا ۵۹۶
ناصرالدین‌شاه قاجار ۱۲، ۱۳، ۶۰، ۹۶، ۳۵۱ ح
ناصرالملّه زنجانی ۲۰۵
ناصر حسین (مولوی) ۵۴۳
ناصر خسرو ۷، ۱۱۰، ۱۱۰ ح، ۱۱۴ ح، ۳۲۰
ناطقی ۱۲۰
ناظم‌الملک ۳۷۰
نامهٔ خرد پژوهان (تذکره) ۳۴۹
نامی (میرمحمد معصوم شاه) ۲۴۵، ۲۴۶
نانکن ۵۳۱
نایب‌الصدر (آقا میرزامحمدحسین) ۸۵، ۸۷، ۹۰
نایب‌الصدر (حاجی) ۹۷
بایدو (خانم ساروجینی، بلبل هندوستان) ۴۸۶، ۴۹۵، ۵۰۲ تا ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۱۳ تا ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۳
نپال ۴۸۸
نُتردام دُپاری (کلیسا) ۳۹۶
نجد سمیعی ۲۰۴
نجف‌آباد یزد ۱۰۸
نجفقلی‌خان ۲۸۹
نجف (مقبره) ۵۴۲
نجفی اسداللهی (دکتر سعید) ۷۳
نجفی (حجةالاسلام) ۱۱۵
نجم‌الدین دایه ۵۵۲
نجیب‌الله‌خان ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۷، ۵۹۱، ۵۹۳، ۶۱۲
نخجیری ۲۵
ندای خراسان (روزنامه) ۶۱۸
ندای وقت (روزنامه) ۵۵۴
نراقی (آقاشیخ محمدحسن) ۲۲۸
نراقی (احمد) ۹۷
نراقی (خانم) ۹۷
نروژ ۴۲۰، ۴۲۱
نزهةالارواح (کتاب) ۶۰۹
نزهةالقلوب (کتاب) ۳۴۷
نساء (سوره) ۸۴ ح
نسیم‌باغ ۵۶۶
نسیم (صدارت) ۳۵۰
نشاط‌باغ ۵۶۴، ۵۶۷
نصاب‌الصبیان (کتاب) ۶۰۳
نصرالدوله (محمدعلی) ۳۷۶، ۳۷۷
نصرالله‌خان (میرزا) ۷۹، ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱
نصرالملک کمال هدایت ۵۶۵، ۵۷۹، ۵۸۵، ۵۸۹، ۵۹۳، ۵۹۴
نصر بن مزاحم ۳۴۸
نصرت (ابوالحسن) ۶۱۸، ۶۲۱
نصرت‌الدوله ۳۵۴
نصر (دکتر) ۲۲۷
نصیرالدین ابراهیم دشتکی شیرازی ۶۲
نصیرالدین احمدالسکین النقیب ۶۲
نصیرالدین طوسی (خواجه) ۳۴۷

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نصیر منزل ۵۲۵
نطنز ۹۷، ۹۸
نظام‌الدین احمد اول ۶۱
نظام‌الدین احمد دوم ۶۱
نظام‌الدین اولیا (خواجه) ۲۵۶
نظام‌الدین اولیا (درگاه) ۵۳۲، ۵۳۳
نظام‌الدین (دکتر) ۲۸۶، ۲۸۷
نظام‌الملک طوسی (خواجه) ۶۰۷
نظام دکن (عثمان علی‌خان) ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۰۶
نظام قاری ۳۴۸
نظامی ۳۹ ح، ۵۱، ۵۵، ۴۰۰ ح، ۵۰۵ ح
نظامی (خمسه) ۵۵، ۴۴۹
نظامیه (جامعه) ۲۸۹، ۲۹۱
نظامیهٔ هرات (مدرسه) ۶۰۷
نظری به ادبیات فارسی (کتاب انگلیسی) ۷۳
نعمة‌اللهیه (سلسله) ۱۱۶
نغمهٔ داود (کتاب) ۳۵
نفت‌شاه ۱۶۲، ۱۶۳
نفحات‌الانس (کتاب) ۵۹۵
نفیسی (رئیس دارالتربیه گرگان) ۱۹۵
نفیسی (مهندس حبیب) ۴۴۳
نقش پارسی بر احجار هند ۷۳
نقشینه ۵۶۳
نکا (قصبه) ۲۲۰
نگارستان سخن (تذکره) ۳۴۹
نگین‌باغ ۵۶۶
نمازی (آقاعلی‌صاحب) ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۶۰، ۳۷۶
نمازی (آقامحمدعلی) ۳۶۱، ۳۶۴
نمازی (حاجی محمد) ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۷۲، ۳۷۶، ۴۰۴، ۴۱۴، ۴۲۶، ۴۴۳
نمازی (خانواده) ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۶۰، ۳۶۴
نمازی (دبیرستان) ۳۶۲
نمازی (عزیزآقا) ۳۵۷
نمازی (فرنگیس‌خانم) ۴۲۶
نمازی (محمدجعفر) ۴۲۶
نمازی (مهدی) ۳۰۸، ۳۵۷، ۳۵۹، ۴۴۴، ۴۵۹
نمازی (یحیی) ۳۱۰، ۳۲۰، ۳۲۱
نمکدان (عمارت) ۶۰۷
نوائی (سرهنگ) ۱۲۳، ۱۲۷
نوائی (کنسول هرات) ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۲
نواب ۲۲۹
نواب (بخشدار بابل) ۲۱۷
نوابزاده (مرتضی‌علی‌خان) ۵۴۲
نواب مشهد (دبیرستان، مدرسه) ۱۲۹
نواستار (رستوران) ۴۶۶، ۴۷۰، ۴۷۶
نوبتخانه ۲۵۹
نوبل (جایزه) ۲۹۶
نوح افندی مفتی ۱۱۳
نوح خراسانی (دکتر) ۶۱۸
نور (= آقا سید نورالدین مجتهد) ۳۴۳
نوراتی وصال ۴۶۶ ح
نورالثقلین (تفسیر) ۵۳۹
نورالحسن (سید) ۳۴۹
نورالدین جهانگیر ۵۸۳
نورالدین مجتهد (آقا سید، نور) ۳۴۳، ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۷۱، ۳۷۲
نوراللهٔ کلیمی ۴۵۴
نوربخش لاهیجی (سید) ۳۵۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نوربخشیه (طایفه) ۵۶۶
نورجهان ۵۴۸
نورجهان (مقبره) ۲۶۷
نور (سوره) ۴۲۹ ح
نورماندی (عمارت) ۲۸۴، ۳۱۷
نوری اسفندیاری ۴۱۶، ۴۳۴، ۴۶۱
نوری اسفندیاری (فتح‌الله) ۴۵۶
نوز (پروفسور) ۴۲۸
نوژان ۳۹۷، ۳۹۸
نوشهر ۱۹۸، ۲۱۵، ۲۱۶
نوشهز (مدرسه) ۱۳۹
نوکنده (قریه) ۱۹۶
نوکندی ۴۸۲
نولکشور (مطبعه) ۳۴۸، ۳۴۹، ۵۴۳، ۵۴۴
نهاوند ۱۵۱
نهاوندی (دکتر) ۲۲۰
نهرو (پاندیت جواهر لعل) ۲۷۹، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۰ تا ۴۹۲، ۴۹۶، ۵۰۳، ۵۰۸، ۵۱۱ تا ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۹، ۵۳۱ تا ۵۳۳، ۵۴۱، ۵۵۷، ۶۲۳، ۶۲۴
نُه گنبد ۱۰۷
نیامیر ۴۰۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۶۱
نی (دکتر) ۴۴۸
نیدو (هتل) ۵۶۲، ۵۷۰، ۵۷۳
نیشابور ۷۰، ۱۲۸، ۱۳۰، ۵۹۸
نیشتر (عبدالرب) ۵۱۹ تا ۵۲۱
نیکلسون (پروفسور) ۴۱۶
نیل (رود) ۲۴۹، ۲۶۹
نیلوفر (شاهزاده) ۲۹۲
نیمدر (ده) ۲۳۱، ۲۳۲
نیوهاون (بندر) ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۶۲
نیویورک ۴۹۶
نیویورک کمپانی (کتابفروشی) ۳۱۴، ۳۲۴

و

واتکین (ژان) ۴۳۸
واجدعلی‌شاه ۵۴۴
وادی‌النیل ۴۷۱
وادینگتون (مستر) ۲۵۹
واسوانی (پروفسور) ۲۵۴
واقعات کشمیر (کتاب) ۵۶۶
واگرام (خیابان) ۴۰۲
والی (سرهنگ) ۶۱۴
والی (غلامرضاخان) ۱۶۷
واهب ۵۸۶
وایت اوی (مغازه) ۲۸۲، ۳۰۸، ۳۱۰
وایت‌هال ۴۱۵
وثوق‌الدوله ۴۰۸
وثوق (علی) ۴۰۸
وثوق (وثوق‌الاسلام) ۱۷۸
وثیقی ۲۱۲
وحشی بافقی ۳۳ ح
ورزنده (میرمهدی) ۶۹
ورزی (ابوالحسن) ۶۱۸
وزارت امور خارجه (نشریه) ۶۶، ۶۹
وزیرخان مسجد (= مسجد قدیم لاهور) ۵۵۲
وست مینستر اَبی (کلیسا) ۴۴۱، ۴۵۵
وُسینگ (کشتی) ۳۲۶ تا ۳۳۳
وصال شیرازی ۳۵۱ ح، ۴۶۶ ح، ۶۲۱
وعظ و خطابه (مؤسسه) ۶۹

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وفادار ۳۱۵
وقار (میرزا احمد) ۳۴۹ ، ۵۰۹
وُکس (انجمن دوستی ایران و شوروی) ۷۱
وکیل‌الرعایا (حاجی) ۱۵۲
وکیل (دکتر مهدی) ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۸۶ ، ۳۹۱ ، ۳۹۳ ، ۳۹۵ ، ۳۹۷ ، ۳۹۹ ، ۴۰۰ ، ۴۰۸ ، ۴۱۰ ، ۴۱۵ ، ۴۳۳ ، ۴۳۷ ، ۴۳۹ ، ۴۵۶ ، ۴۶۲ ، ۴۶۳ ، ۴۶۹ ، ۵۲۳ ، ۵۶۹
وکیل (مسجد) ۱۳۴ ، ۳۴۵
ولایت‌علی‌خان ۵۴۷
ولی‌آباد ۱۸۵
ولی‌الله‌خان ۵۵۷
وَنسن (جنگل) ۳۹۷
ونگر (قهوه‌خانه، چایخانه) ۴۹۴ ، ۵۰۱
ونیز ۲۳۹
وهاج‌الدین (سید) ۲۵۵ ، ۲۵۷ ، ۲۶۳ ، ۲۷۶ ، ۲۸۵ ، ۳۰۱ ، ۳۰۵ ، ۳۰۸ ، ۳۱۰ تا ۳۱۳ ، ۳۱۵ ، ۳۱۸
ویس و رامین (مثنوی) ۵۸۲ ح
ویکار آف ویکفیلد (کتاب) ۳۲۸ ، ۳۲۹
ویکتوریا (ترمینوس، ایستگاه، گار، استاسیون) ۲۸۰ ، ۴۰۳ ، ۴۰۷ ، ۴۳۴ ، ۴۵۴ ، ۴۶۱
ویکتوریا (ملکه) ۲۵۱ ، ۲۵۷ ، ۴۱۰
ویکتوریا (موزه) ۲۵۱
ویکتوریا (مؤسسه) ۲۸۴
ویلر (دکتر) ۵۱۲ ، ۵۲۶ تا ۵۲۸
ویلکینسن (اِلن) ۴۰۱ ، ۴۰۶ ، ۴۱۲ ، ۴۱۷ ، ۴۱۸ ، ۴۲۸ ، ۴۵۰
ویلهلم (قیصر) ۲۸۸
ویلیام الیس (مدرسهٔ پسران) ۴۴۰
ویلیام (مستر) ۴۴۰
ویلینگتون ارپُرت ۵۴۷
ویندسور (قصر) ۴۴۲
وَیوِل (لُرد نایب‌السلطنهٔ هند) ۲۶۰ ، ۵۰۵
وَیوِل (لَیْدی) ۲۶۰ ، ۲۶۲

هـ

هائیتی ۴۲۲
هادی حسن (پروفسور دکتر) ۲۶۹ ، ۲۷۲ ، ۲۷۶ ، ۲۷۸ ، ۲۹۷ ، ۵۰۵ ، ۵۳۷ ، ۵۴۰ ، ۵۵۰
هادی سبزواری، اسرار (حاجی ملا) ۱۳۱
هادی یاوری (آقاشیخ) ۱۱۹
هارون‌آباد (= شاه‌آباد) ۱۶۶
هارون‌الرشید ۱۶۹
هاری‌سینگ (مهاراجه) ۵۶۸
هاشمی ۳۷۱
هانری ششم ۴۴۲
هان‌لیت‌وو ۵۳۲
هایدپارک ۴۰۷ ، ۴۳۴ ، ۴۴۳
هایدپارک کُرنر ۴۲۵
هتل الیزه ۳۹۲
هخامنشی ۱۷۱
هدایت سنندج (دبستان) ۱۵۷ ، ۱۵۸
هدایت (عزت‌الله‌خان) ۳۶۲
هدایة‌السبیل و حکایة‌الدلیل (کتاب) ۹
هدو (مستر) ۵۲۸
هرات ۴۳۹ ، ۵۸۰ ، ۶۰۱ تا ۶۱۳ ، ۶۱۵
هرات (ارگ) ۶۰۶

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هرات (چهارسو) ۶۰۷، ۶۱۱
هرات (مسجد جامع) ۶۰۵
هرمز (تنگه) ۲۴۱، ۳۳۱، ۳۳۲
هریرود (رودخانه) ۶۰۴، ۶۱۰، ۶۱۳
هریوان ۵۶۷
هزارجریب ۱۹۳
هزاردره ۱۹۱
هزار (رضا) ۳۴۹
هزکیل (مستر)۴۳۲، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۵۰، ۴۵۴، ۴۶۰
هشت‌گوش (برج) ۲۵۹
هفت آسمان (تذکره) ۳۴۸
هفت‌تنان (تکیه) ۳۵۰
هفده دی کرمانشاه (دبستان مختلط) ۱۶۴
هِفِر (کتابفروشی) ۴۴۹
هلن ۵۹۰
هلند (هولاند) ۴۲۰، ۴۲۱
هلیوپلیس (هتل) ۳۸۹، ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۶، ۴۷۷
همایون امپراتور مغولی ۳۲۱
همایون‌پور (پرویز) ۳۷۳
همایون‌پور (دکتر) ۳۷۳، ۴۷۶
همایون‌پور (هرمز) ۳۷۳
همایون (مقبره) ۲۵۶، ۲۶۹
همتخواه ۳۷۷
همت (مدرسه) ۱۲۸
همت‌یار ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۸۳
همدان ۷۰، ۱۴۹ تا ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۳ تا ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۳۷، ۴۷۷
همدان (قلعه کهنه) ۱۴۹
همدانیه (طایفه) ۵۶۶
هند (دروازه) ۲۵۷
هند (شبه‌قاره) ۶، ۷، ۲۲، ۲۳، ۴۵، ۶۸، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۵ تا ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۰۴ تا ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۹۶، ۴۲۱، ۴۲۸، ۴۴۷ ح، ۴۸۹ تا ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۶، ۵۰۱، ۵۰۵، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۲۱، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۴۳، ۵۵۳، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۴، ۵۷۲، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۱۰، ۶۲۴
هندما (کتاب) ۲۸۲
هندوچین ۵۱۶
هندو (روزنامه) ۴۹۶
هندوستان ۵، ۵۳، ۱۱۹، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۱ تا ۲۴۵، ۲۵۰ تا ۲۵۲، ۲۵۴ تا ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲ تا ۲۶۴، ۲۷۱ تا ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۰ تا ۲۹۲، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۳ تا ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴، ۴۰۶، ۴۳۸، ۴۸۱ ح، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۶ تا ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۳ تا ۵۲۵، ۵۲۷ تا ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۵، ۵۵۸، ۵۶۴، ۵۷۴، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۳، ۵۸۸، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۷، ۶۲۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هندوستان (جلگه) ۴۸۶
هندوشاه ۱۰۰
هندوکش (کوه) ۵۸۴
هند هلند (= اندونزی) ۵۱۷
هنرستان صنعتی پارس ۳۵۷
هنری‌بنه ۴۰۸ ، ۴۱۲
هنینگ (پروفسور) ۴۴۷
هوپ (سر جان) ۳۰۲ ، ۳۰۶
هوجس‌پارتی (پروفسور) ۴۵۲
هود (سوره) ۴۳ ح
هورن بی (مستر) ۴۱۹
هوشمند ۳۷۰
هوشی (دکتر) ۴۱۲ ، ۴۲۵
هوفمن آمریکایی (دکتر) ۱۲۸
هومان ۲۰۶
هومی متا (سر) ۲۸۱
هون (قبیله) ۲۷۳
هووا (مستر) ۴۸۶
هویدا ۳۹۶ ، ۴۶۲
هیئت مروّجین ورزش (انجمن) ۶۶
هیرمند (رود) ۵۹۲ ، ۵۹۴ ، ۶۰۲
هیگن باتامز (دکتر) ۲۷۹
هیمالیا (کوه) ۲۸۱ ، ۵۵۳
هیوداو (سر) ۲۴۳ ، ۲۵۲

ی

یادداشتها و خاطرات میرزا بزرگ قائم‌مقام ۱۱
یادداشتهای اعتمادالسلطنه ۱۲
یادداشتهای تاریخی مستشارالدوله صادق ۱۱
یادداشتهای دکتر غنی ۱۱
یادداشتهای سیاسی کُنت گوبینو ۱۲
یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه از سعیرالممالک ۱۱
یادگار حکمت (کتاب) ۲۷
یازده رخ (داستان) ۲۰۰ ، ۲۰۶
یاسمی (بیژن) ۵۳۲
یاسمی (غلامرضا رشید) ۱۵۰ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۵۰ ، ۲۶۶ ، ۲۶۸ ، ۲۷۰ ، ۲۷۲ ، ۲۷۴ ، ۲۷۶ ، ۲۸۱ ، ۲۸۳ ، ۲۸۷ ، ۲۸۹ ، ۲۹۱ ، ۳۰۲ ، ۳۰۳ ، ۳۰۸ ، ۳۱۱ ، ۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵ ، ۳۱۷ ، ۳۱۸ ، ۳۲۱ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۲۷ ، ۳۲۹ ، ۳۳۵ ، ۳۹۷ ، ۴۳۷ ، ۴۶۳
یحیی‌الخشّاب ۴۷۶
یحیی بن ساعد (قاضی) ۱۰۰
یخچال ۶۰۱
یزد ۹۵ ، ۱۰۴ ، ۱۰۷ تا ۱۱۰ ، ۴۸۱
یزد (ارگ) ۱۰۸
یزدانفر (محمد) ۴۳۰ ، ۴۵۹
یزد (کودکستان مختلط) ۱۰۸ ، ۱۵۰
یزدی (ارباب مهدی) ۴۸۲
یزدی‌زاده (محمدرضا) ۷۳
یعقوب لیث صفار ۵۴
یغمای جندقی ۵۰۹
یمن ۳۸۷
یور (پروفسور) ۴۱۹
یوسف‌آباد (= تایباد) ۶۱۴ ، ۶۱۵
یوسف العش ۳۸۴
یوسف (حاجی شیخ) ۳۷۰
یوسف‌خان هزاره‌ای (سردار صولت) ۶۱۴
یوسف و زلیخا (کتاب) ۳۴۹

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یوگواسلاوی ۴۰۶، ۴۲۲
یونان ۴۵، ۶۰، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۴۷، ۵۹۳
یونسکو (کمیسیون ملی)۲۳، ۶۶، ۷۱، ۴۲۰، ۴۳۴، ۴۵۱، ۴۵۲، ۵۰۳، ۵۰۹، ۵۱۴

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

Albergo Sirene (Hotel)	۴۶۴
Anurkali Street	۵۵۷
Arthur Lothian (Sir)	۲۸۶
Aubergiditurf	۴۸۶
Barker St.	۴۵۴
Belgrave Square	۴۵۱
Berkley Square	۴۱۶
Binanir	۵۰۶
Blanckurill	۴۲۴
Bookinerie Oriental	۴۷۶
Bosanguet (Miss Theodor)	۴۱۲
Bristol (Hotel)	۴۰۰
Brixton	۴۴۱
Broad St.	۴۲۴
Bukingham Palace	۴۱۰
Caffé de Paris	۳۹۹
Chanti Civarufia Bhatnagar	۴۹۸
Charle de Gaulle (Rue)	۳۹۷
Chez le Victor	۴۲۲
Chhagan Mal Chopra	۵۰۶
Club Road	۵۵۱
College Yonior and Infants School	۴۴۱
Commercial Road	۴۵۸
Conning Lame	۵۰۴
Constitutional Club	۵۱۰
Cowley Road	۴۴۱
Curcille (Av.)	۴۶۳
Curzon Road	۴۹۵ ، ۵۰۰ ، ۵۱۴ ، ۵۲۱
Dal Lake	۵۶۵
Dellyl	۴۶۳
Discovery of India	۴۸۹ ، ۵۱۱ ، ۵۲۸
Doryel (Mr.)	۴۴۷
Duperé Latour	۲۸۷
Ecut de France (Hotel)	۴۱۷
Epsam	۴۴۴
Eugen Manuel (Rue)	۳۹۴
Evening Call	۵۱۰
Fortuney (Rue)	۳۹۲
France-Russe (Av.)	۳۹۳
Gangashahr	۵۰۶
Glancy (sir)	۲۶۳
Gravelaw (Mr.)	۴۱۱
Harding avenue	۵۰۴
Hodgkin (R. H.)	۴۲۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

Indian Explains	۲۵۴	Queen´s College	۴۲۴
Indian Steam Navigation Co.	۳۲۷	Rama Krishna and Sons	۵۵۷
Jai Lal Sapru	۵۷۲	Raman (C.V.)	۲۹۶
Jean Mermez (Rue)	۳۹۲	Rarol Bag	۴۹۹
Jowintt (Lord)	۴۱۲	Reynold Hotel	۴۶۳
Jyeugen (Mr.)	۲۹۹	Rice (Mr.)	۴۱۱
Lady Irving College	۵۲۱	Richmond Hotel	۳۹۹
Lammenos	۳۸۸	Ritz (Hotel)	۴۰۰
Les Lettres Perssane	۵۰۹	Rowse (A. L.)	۳۶۸
Lilaman and Sons	۵۰۱	Royal Theatre	۵۲۰
Loelwood (Mr. F. W.)	۴۴۰	Rue Leconte de Lille	۴۰۰
Luna Park	۴۰۲	Rue Royale	۳۹۹
Maison Française	۴۷۳	Rue de la Paix	۳۹۹
Marina Drive	۳۰۸	Seindia House	۵۴۶
Metro	۴۶۷	Shankar lal	۴۹۵
Monsieur (Rue)	۳۹۶	Sholifield (Mr.)	۴۴۶
Mourice Gillyre (sir)	۲۵۸	Shri Jaya Chama Rajendra Wadiar	۲۹۹
National Book Shop	۴۶۶	Shri Lakishâminavayan-Tempele	۵۰۶
National Hotel	۴۶۴	Sience Institute	۲۹۶
New Malden Surrey	۴۵۳	South Gate	۴۵۴
Oxford Book and Stationery Co.	۵۲۸	Syndab Valley	۵۶۷
Oxford Press Palace	۵۴۶	The Ancient Visdom of India	۲۷۸
Pall-Mall	۴۵۶	The Davn	۲۶۲
Par Monceau (Av.)	۴۶۳	The Spirit of the English History	۳۶۸
Parlemant Road	۵۲۵	Times of India	۲۸۲
Pemlruke	۴۴۹	Tohn Cope (Mr.)	۴۹۶
Peres Blanc	۳۹۰	Valley bridge	۵۶۷
Place des Canons	۳۸۶	Yaggard (Mr.)	۴۳۵
Prithvi Raj Road	۵۰۰	York Road	۵۲۷
Queens berry place	۴۱۷	Zimmermen (Alfered)	۴۰۵

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org



شیراز ـ ۱۳۱۵ هجری قمری ـ میرزا علی‌اصغر حکمت در
سن پنج سالگی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org



میرزا علی‌اصغر حکمت　　حسنعلی حکمت　　خانم دکتر فروغ حکمت　　تاج‌الملوک حکمت

PDF.tarikhema.org
PDF.tarikhema.org
tarikhema.org



شیراز ـ ۱۳۲۸ هجری قمری. گروهی از اعضای انجمن اتفاق و ترقی که در راه آزادیخواهی و مشروطه‌طلبی همقدم بوده‌اند. از چپ به راست: ۱ ـ آقا محمدمهدی آقا مرشد ۲ ـ آقا محمدجعفر تاجر نمازی (دهدشتی) ۳ ـ میرزا عنایت‌الله دستغیب اعتمادالتولیه ۴ ـ میرزا علی‌اصغر حکمت ۵ ـ میرزا محمدباقر تاجر.

PDF.tarikhema.org
PDF.tarikhema.org
tarikhema.org



شیراز ـ ۱۳۲۸ هجری قمری. (دوستان و همسالان و همدرسان) به ترتیب از راست به چپ: ۱ ـ میرزا حبیب‌الله‌خان (اشرف) ۲ ـ میرزا عبدالرضاخان معتمد دفتر ۳ ـ آقا مهدی آقا مرشد ۴ ـ میرزا علی‌اصغرخان حکمت ۵ ـ میرزا فتاح‌خان پرهام ۶ ـ فرزند حاجی میرزا سیدحسن‌خان.

PDF.tarikhema.org
PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org



تهران ـ مدرسهٔ آمریکایی ـ ۱۳۳۵ هجری قمری. از چپ به راست صف اول: ۱ ـ ابوالقاسم بختیار (دکتر) ۲ ـ مستر مالن (معلم) ۳ ـ عزیزالله‌خان (اعزاز نیک‌پی) ۴ ـ منوچهرخان (نیک‌پی) ۵ ـ میرزا علی‌اصغر حکمت.

صف دوم: ۶ ـ سلمان اسدی ۷ ـ عابدین‌خان بهلول ۸ ـ ؟ ۹ ـ محسن اسدی ۱۰ ـ سیدجمال‌الدین طباطبایی ۱۱ ـ سلطان محمود عامری ۱۲ ـ سلطان محمد عامری.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org



میرزا علی‌اصغر حکمت در سنین نوجوانی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org


تبرستان
www.tabarestan.info

نفر وسط (ایستاده) میرزا علی‌اصغرخان حکمت همراه با برادران و فرزندان.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org



شیراز ـ ۱۳۰۶ هجری شمسی. (اعضاء معارف فارس در شیراز) نشسته از راست به چپ: ۱ ـ میرزا غلامحسین مظفر ۲ ـ میرزا محمدصادق ستوده ۳ ـ میرزا ابوالقاسم فیوضات ۴ ـ میرزا علی‌اصغرخان حکمت ۵ ـ شیخ محمدحسین سعادت ۶ ـ میرزا عنایت‌الله اعتمادالتولیه ۷ ـ میرزا محمدصادق فقیری.

PDF.tarikhema.org
PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میرزا علی‌اصغرخان حکمت (نفر وسط) و معلمین یکی از مدارس (هنگام بازدید).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org



تهران - ۱۳۱۲ هجری شمسی. میرزا علی‌اصغر حکمت شیرازی.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تبرستان
www.tabarestan.info



سفر اول هندوستان ـ ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ هجری شمسی

از راست به چپ: ۱ ـ غلامرضا رشید یاسمی ۲ ـ علی‌اصغر حکمت ۳ ـ ابراهیم پورداود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org



موزهٔ ایران باستان ـ هجدهم فروردین ۱۳۲۵ هجری شمسی. به مناسبت اعطای نشان به مسیو دمکنم رئیس هیئت حفاری فرانسه در شوش.
از راست به چپ: ۱ـ دکتر علی‌اکبر سیاسی ۲ـ ملک‌الشعراء بهار ۳ـ مسیو دمکنم ۴ـ میرزا علی‌اصغرخان حکمت ۵ـ سفیر فرانسه (؟)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

No. 221

Rahâvard -i Hikmat

Travel accounts of

M.'A. A. Hikmat Shirâzi

From 1914 To 1947

tarikhema.org

Part One

Edited by

S. M. Dabirsiaqi

Society for the Appreciation of
Cultural Works and Dignitaries

Tehran
2000

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

Rahâvard -i Hikmat

Travel accounts of

M.'A. A. Hikmat Shirâzi

From 1914 To 1947

Part One

Edited by

S. M. Dabirsiaqi

Society for the Appreciation of
Cultural Works and Dignitaries

Tehran
2000

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org